تبریز و فرهنگ تشیع

دکتر هادی هاشمیان

شناسنامه

نام کتاب	:	تبریز و فرهنگ تشیع
تألیف	:	دکتر هادی هاشمیان
حروف‌چینی و صفحه‌آرایی	:	تبریز ـ آذین‌کامپیوتر (۰۴۱۳۵۲۳۱۴۹۷)
نوبت چاپ	:	اول
تعداد صفحات	:	۸۲۸
تیراژ	:	۱۱۰۰
شابک	:	
طرح روی جلد	:	مهدی باغبان نوین

حق چاپ محفوظ



فهرست

مقدمه شهردار تبریز ۷
مقدمه مدیرکل اوقاف و امور خیریه استان آذربایجان شرقی ۹
بخش اول ـ آذربایجان و تبریز در آئینه تاریخ ۱۵
آذربایجان و تبریز در آئینه تاریخ ۱۷
تبریز در تاریخ ۲۰
تبریز در دوره فتوحات اعراب مسلمان ۴۳
نقش صحابه شیعه در فتوحات آذربایجان و گسترش تشیع ۵۰
حکومت‌های متمایل به تشیع ۵۲
نقش مذهب شیعه در تکوین هویت ملی در ایران دوره صفویه ۵۶
رسمیت یافتن مذهب شیعه در تبریز ۶۸

بخش دوم ـ امامزادگان تبریز و نقش آنها در توسعه فرهنگ تشیع ۷۹
امامزادگان تبریز و نقش آنها در توسعه فرهنگ تشیع ۸۱

بخش سوم ـ نگاهی به تاریخچه قدیم حوزه‌ها، مدارس و کتابخانه‌های تبریز ۱۰۷
نگاهی کوتاه به حوزه‌های علمی آذربایجان ۱۰۹
مدارس قدیم تبریز به روایت گذشتگان ۱۱۲
کتابخانه‌های قدیم تبریز ۱۳۵

بخش چهارم ـ نقش شخصیت‌های علمی، ادبی و هنری تأثیرگذار تبریز در توسعه تشیع ۱۴۵
شخصیت‌های فقهی ۱۴۸
شخصیت‌های اخلاقی و عرفانی ۲۲۳
شخصیت‌های تحقیقی (تاریخ، رجال، سیره و...) ۲۳۹
شخصیت‌های ادبی ۲۵۹
هنر: (خوشنویسان و نگارگران) ۲۹۸
معاصران ۳۰۷
نگارگری ۳۱۷
مکتب تبریز ۳۱۷

بخش پنجم ـ تبریز در آئینه وقف (توسعه فرهنگ تشیع در وقفنامه صادقیه و ظهیریه) ۳۲۵
نقش تشیع در گسترش و جهت‌دهی به موقفات ۳۲۹
کارکرد موقوفات در گسترش مراسم مذهبی دوره‌ی صفوی ۳۳۰

دو وقف‌نامه از دو برادر عصر صفوی در تبریز (صادقیه و ظهیریه) ۳۳۵
وقف‌نامه صادقیه ۳۳۹
وقف‌نامه ظهیریه ۳۵۵

بخش ششم ـ خاندان‌های فضل و دانش در تبریز ۳۷۱
خاندان‌های فضل و دانش در تبریز ۳۷۳
خاندان سادات جهانشاهی ۳۷۵
خاندان مجتهدی ۳۷۷
خاندان علیاری ۳۹۳
خاندان دینوری ٤٠٢
خاندان انگجی ٤٣٣
خاندان سلطان‌القرائی ٤٤٠
خاندان مولانا ٤٥٠
خاندان طباطبا ۴۷۳

بخش هفتم ـ ادبیات عاشورایی در شعرای تبریز ۵۰۵
ادبیات عاشورایی در شعرای تبریز ۵۰۷

بخش هشتم ـ شهدای روحانیت در تبریز ۵۸۳

بخش نهم ـ بازار و مساجد تبریز ٦٠٣
بازار تبریز ٦٠٥
مساجد بازار تبریز ٦١٠

بخش دهم ـ تشیع در تبریز به روایت سکه ٦٢٩
سکه‌های ایلخانان ۶۳۱
سکه‌های صفویه ۶۳۶
کریم‌خان زند ۶۵۴
قاجاریه ۶۵۸

بخش یازدهم ـ کاتبان کلام وحی در تبریز ٦٦١

بخش دوازدهم ـ چاپ کتب سنگی در تبریز (در ترویج مکتب تشیع) ٦٧٧
چاپ کتب سنگی در تبریز (در ترویج مکتب تشیع) ٦٧٩
کاتبیان کتب سنگی در تبریز ٦٨٨
اسامی چاپخانه‌های سنگی در تبریز (دارالطباعه، کارخانه) ٦٩٩
بانیان آثار سربی و سنگی در تبریز ٧١٣

بخش سیزدهم ـ ضمیمه ـ هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا ٧١٧

منابع ٨١٨

مقدمه شهردار تبریز

بسم الله الرحمن والرحیم

در بررسی اولین‌های تبریز در حوزه‌ها و کارکردهای متعدد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، آنچه بارزتر بوده و در واقع در قامت یک پرچم‌دار در طول تاریخ ظاهر شده است، ثبت نخستین پایتخت جهان تشیع به نام تبریز است.

در تبیین تاریخ پرفراز نشیب تبریز، از طرفی با علامه امینی مواجهیم که حقانیت تشیع را با استناد به منابع غیرشیعی، تشریح و تبیین می‌کند؛ و از طرف دیگر با ستارخانی روبه‌رو هستیم که انگیزه جهادی خود را نشأت گرفته از علمای نجف می‌داند. از سویی شهید آیت‌الله مدنی و شهید آیت‌الله قاضی، اصول و لزوم حرکت انقلابی را تبیین می‌کند و از سوی دیگر، نقش عملی این تبیین، سیلی بر چهره کریه استبداد می‌نوازد.

همین مشی برجسته و تاریخ‌ساز به ماهیت مهم تقویم سیاسی و تاریخی این شهر تبدیل شده و در پیروزی انقلاب اسلامی و هم‌چنین حماسه‌آفرینی‌های دفاع مقدس تداوم داشته است. بنابراین در هر دو شاخه نظری و عملی با شهری مواجهیم که ثبت نخستین پایتخت جهان تشیع به نام آن، بسیار فراتر از مرکزیت جغرافیای سیاسی یک کشور در یک دوره محدود تاریخی است.

معتقدیم امروز، شهر تبریز در آستانه فصل جدیدی از پیشتازی عمرانی و اجتماعی، هم‌چنان باید پرچم‌دار مبانی فکری و معنوی ایران اسلامی باشد. این اعتقاد راسخ، نه یک شعار شفاهی، بلکه اهتمامی است که رهبر معظم انقلاب، آن را در قالب راهبرد طلایی «آذربایجان؛ سر ایران» مطرح نموده‌اند.

ماهیت اصلی برگزاری هفته نکوداشت تبریز توسط شهرداری تبریز یادآوری همین نقش فرازمانی و فرامکانی است. این یادکرد با محوریت کنگره «تبریز، پیشرو

در توسعه فرهنگ تشیع» که به همت اداره کل اوقاف استان و همکاری شهرداری تبریز در ۲۳ شهریور برگزار می‌شود و انتشار اثر ارزنده «تبریز و فرهنگ تشیع» مورد توجه قرار گرفته است.

در همین فرصت از زحمات محقق و گردآورنده اثر و برگزارکنندگان کنگره قدردانی می‌کنم، امید آن‌که اثر پیش رو کنگره صدرالذکر گامی موثر در استمرار رویکردی که عنوان شد، باشد.

صادق نجفی

شهردار تبریز

۱۳۹۳/۶/٤

مقدمه مدیرکل اوقاف و امور خیریه استان آذربایجان‌شرقی

بسم الله الرحمن والرحیم

ستایش خدای سبحان را سزاست که آغاز عالم را با نور نبوت و انجام آن را با ظهور ولایت و امامت منسجم ساخت و اندیشه بشر را از طریق الهام با علم الهی پیوند زد و غبار تفکر بشری را با طهور وحی ناب شستشو داد و راهی رسا و طریقی نمایان در مقابل انسان گشود.

درود بی‌حد و ثنای بی‌عدّ بر سفرای راه حقیقت، انبیای عظام که با ارائه طریق الهی دیجور و ظلمت راه را، با جیحون نور و سیحون فروغ خود زدودند و صعوبت قلّه کمال را به سهولت منال بدل ساختند.

برترین تحیات و خالص‌ترین صلوات، به اوصیاء عظام و اولیاء کرام خصوصاً ولایتمداران حقیقت محمدی یعنی امیرمؤمنان علی(ع) و وارثان آن حضرت تا صاحب ولایت نهایی حضرت وصیّ خاتم(عج) که آن امامان همام، همواره تاج امامت را با مدال شهادت قرین ساخته، شمس وجود محمدی را گسترانیدند و مکتب تشیع را برای ره‌جویان طریق معرفت ربوبی و ینبوع مکارم الهی آشکار ساخته و راه‌های سرچشمه آن را هموار گردانیدند تا درماندگان و ره گم‌کردگان ره یابند و از بی‌راهه رفتن در امان باشند و از منبع زلال و گوارای آن اصول و فروعش را بشناسند و دریابند.

آری انسان، موجود تشنه‌ای است که عطش او را، تنها دین ناب فرو می‌نشاند و به او سیرابی می‌بخشد و رجوع یا ارجاع انسان به شوره‌زار علم‌گرایی و نمک‌زار دین‌گریزی این تشنه را تشنه‌تر و خسته به احتضار می‌کشاند، امروزه که بشر تمامی میدان‌ها و ساحت‌های انسانی را تا کرانه پیموده و به تعبیر برخی از دانشمندان

غرب، بشر پایان جهان را به چشم خود دیده، ندای نیاز به دین و صلای حاجت به وحی را از عمق جانش می‌شنود و بانگ برمی‌دارد که تنها طریق نجات پذیرش وحی الهی و تمکین به ره‌آورد انبیا و اولیاست.

آری انسانی که تن و جان به دین سپارد و خود را خسرو آن شیرین و مجنون آن لیلی سازد، بهشتی در همین دنیا برای او برپا می‌شود که طراوت و شادابی آن، باصره جان و عطر دل‌انگیزش شامه را به وجد و سرور می‌آورد و دین اسلام و مذهب تشیع که از نقطه آغازین آفرینش انسانی تا انجام هستی او در این عالم و عوالم دیگر را تحت پوشش گرفته است و از لایه‌های رویین تا طبقات نهانی وجود را تحت شاهپر خود دارد و نیز دینی که چراغ راه انسان در همه ساحت‌های وجودی و حوزه‌های فردی و اجتماعی است تصور انفکاک یا جدایی از آن در حقیقت مواجهه با یک خلاء جدی است و با تنهایی و غربت شکننده‌ای همراه خواهد بود. باید با همه وجود آن را شناخت و پاس داشت.

لذا هفته نکوداشت تبریز و روز هویت دینی آن زمینه و بستر مناسبی است تا پیشینه دینی تبریز لبریز از قهرمانی و غیرت و ولایتمداری را که پیشرو در توسعه فرهنگ تشیع بوده است در قالب کنگره‌ای بازشناسی کنیم و پاس بداریم.

حقیقت این است که تشیع اصل اسلام و اسلام تنها دین شناخته شده نزد خداست (ان الدین عند الله الاسلام) و پیدایش تشیع همزمان با پیدایش اسلام است و از زمان پیامبر اعظم(ص) وجود داشته و جمعی از مسلمانان نخستین و صحابه با ایمان و پرهیزگار، در هنگام حیات پیامبر به دوستی علی(ع) و تشیع شهرت داشتند و هدف شیعه این بود که اسلام همان‌گونه که خدا و پیامبرش خواسته ادامه یابد و از رنگ‌های نژادی و تعصبات جاهلی برکنار باشد و شاید بهترین تعریف برای شیعه آن باشد که ابان بن تغلب (م ۱٤۱ هـ) گفته است:

وی به ابوالعلاء گفت: می‌دانی شیعه چه کسانی هستند؟ الشیعه الذین اذا اختلف الناس عن رسول الله(ص) اخذ و بقول علی(ع) و اذا اختلف الناس عن علی(ع)

اخذوا بقول جعفر بن محمد(ع).

شیعه آن کسانی هستند که چون اختلافی از قول پیامبر به خاطرشان رسید، قول علی(ع) را می‌گیرند و هرگاه درباره سخن علی(ع) اختلاف نمایند، قول جعفر بن محمدصادق(ع) را اخذ می‌کنند.[۱]

نهال تشیع در ایران از همان روز ورود اسلام به ایران در این کشور کاشته شده و به سرعت از همان قرن‌های نخست در سراسر کشور رواج داشته است.

بعضی‌ها گمان می‌کنند که مذهب تشیع در ایران از زمان صفویان پیدا شده و این صفوی‌ها بودند که این مذهب را در ایران و تبریز به وجود آوردند، غافل از این‌که تشیع از زمان ظهورش به عنوان یک مذهب با نام «شیعه علی» تا برقراری دولت شیعه در ایران در زمان صفویان پس از نه قرن یکی از طولانی‌ترین و پرچاذبه‌ترین فصول تاریخ ایران و اسلام را تشکیل می‌دهد. به این معنی «تشیّع» به عنوان یک موضع حادّ دینی و سیاسی، همیشه در طول تاریخ ایران جریان داشته است منتهی آنچه صفوی‌ها در زمان خود انجام دادند این بود که تشیع را مذهب رسمی کشور گردانیده و تبریز را به عنوان اولین پایتخت رسمی تشیع ساختند. اینک ما بعد از چهارده قرن از ظهور اسلام در عصر شکوفایی مکتب تشیع که مرهون انقلاب عظیم اسلامی به قیادت قائد کبیر آن حضرت روح ا... و جانفشانی شیدایان گمنام، جوانان رشید ایران اسلامی، مشهد شاهدان واصل، در سال اقتصاد و فرهنگ در قالب همایش صدر الذکر گرد آمده‌ایم تا هویت اصیل خود را بازخوانی کنیم و نقش مردم، علماء، بزرگان، سادات، امامزادگان، شهدا، شعرا، هنرمندان، بازار و بازاریان، هیئت‌های مذهبی و واقفان و... تبریز را در توسعه فرهنگ تشیع مرور نماییم و بر ولایتمداری و تشیع خود در مقابل هجمه عظیم دشمنان سرسخت اهلبیت(ع) به ویژه تکفیری‌ها و داعشی‌های خون‌آشام پافشاری نموده و افتخار

۱ـ نجاشی ـ ص ۱۲.

بورزیم.

در پایان از همه بزرگان، شخصیت‌ها، اساتید، مسئولین بزرگوار و کمیته‌های علمی و اجرایی که ما را در تدارک مقدمات این کنگره علمی تخصصی یاری و ارشاد نمودند به ویژه حضرت آیت‌الله مجتهد شبستری نماینده محترم ولی فقیه در استان و امام جمعه محبوب تبریز، شهردار محترم کلانشهر تبریز جناب آقای دکتر نجفی و معاون فرهنگی ایشان حاج آقا حمیدی، جناب آقای حسن میلانی مدیر محترم حوزه هنری، دکتر طاهری، کسبه و اهالی بازار مظفریه و... و خاصه از محقق گران‌قدر جناب مستطاب آقای دکتر هادی هاشمیان که در کم‌ترین زمان ممکن کتاب حاضر (تبریز و فرهنگ تشیع) را تدوین نمودند تشکر و سپاسگذاری می‌نماییم و به همه شهیدان خاصه قافله سالار شهیدان حضرت امام خمینی(ره) درود می‌فرستیم و ارادت می‌ورزیم و در سایه مهدی موجود موعود(عج) پایداری و طول عمر مقام عظمای ولایت حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای را از خداوند متعال مسألت می‌نماییم.

سید شهاب‌الدین حسینی

مدیر کل اوقاف و امور خیریه آذربایجان‌شرقی

و دبیر کنگره ۱۳۹۳/٦/٤

بسم الله الرحمن والرحیم

ریشه تاریخی علاقه ایرانیان به تشیع را باید در همان اوایل ظهور اسلام جستجو کرد. ارادت ایرانیان نسبت به جانشین پیامبر اسلام ـ حضرت علی بن ابیطالب(ع) ــ به زمان حیات حضرت رسول(ص) برمی‌گردد. و از همان دوره، جانشینی ایشان به جای پیامبر اکرم از جانب ایرانیان حمایت می‌شد. این حمایت‌ها از جوانب مختلف در دهه‌های نخستین اسلام، جریان‌های مذهبی و سیاسی خاصی را به وجود آورد و تشیع نیز از همان دوره نضج گرفت.

تلاش شیعیان در ابتدای راه، بیش‌تر در بعد فرهنگی صورت می‌گرفت. این حرکت هر چندی به کندی پیش می‌رفت، امّا متوقف نمی‌شد. برای رسیدن به مقصود، باید راهی طولانی به درازای نُه قرن پیموده می‌شد تا حلقه‌های متفرق جامعه اسلامی ایران، گرد هم جمع شوند. در این راه، شخصیت‌ها و گروه‌های بسیاری، بار سنگین اندیشه سیاسی تشیع را بر دوش حمل و تحمل کردند.

***

هدف از مجموعه حاضر که برای نکوداشت تبریز (کنگره تبریز، پیشرو در توسعه فرهنگ تشیع) جمع‌آوری شده است، نشان دادن عوامل متعدد پیشرفت معنوی و فیزیکی شیعیان اثنی‌عشری در «تبریز» و نشان دادن فعالیت آن‌ها در ابعاد مختلف علمی، فرهنگی و سیاسی می‌باشد.

در پایان از الطاف و عنایت‌های سرور ارجمند حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر سید شهاب‌الدین حسینی، مدیرکل اوقاف و امور خیریه آذربایجان‌شرقی و دبیر کنگره برای راهنمایی‌هایشان و از اساتید ارجمند: دکتر عزیز جوانپور، دکترعبدالرضا لطفی، دکتر عادل طاهری، استاد سید مسعود نقیب، استاد حسن میلانی و جناب آقای

باب‌الله نجفی که با نظراتشان بر غنای علمی و محتوایی پژوهش افزودند، تشکر می‌نمایم. روشن است که این پژوهش بدون رهنمودها و نظرات ایشان به ثمر نمی‌رسید. هم‌چنین مراتب تشکر و قدردانی خود را از حجت‌الاسلام‌والمسلمین احمد حمیدی معاون

فرهنگی و اجتماعی شهرداری کلان‌شهر تبریز که با اهتمام و علاقه‌ای قابل تقدیر، زمینه نشر این اثر را فراهم آورده‌اند،اعلام می‌نمایم.

هادی هاشمیان

بخش اول

آذربایجان و تبریز در آئینه تاریخ



آذربایجان و تبریز در آئینه تاریخ

در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد، دولت ایران در حال سقوط و انحطـاط بـود. اسکندر مقدونی این دولت را زیر ضربات لشکریان خـود قـرار داد. در ایـن مبـارزه، «آتروپات» حاکم قسمت شمالی سرزمین «میدی‌یا» بخشی از لـشکران میـدی‌یـایی را رهبری نموده و از دولت ایران حمایت می‌کرد.

اسکندر مقدونی پس از پیـروزی، آتروپـات را حـاکم ایـن ولایـت کـرد و ایـن سرزمین بعدها میدی‌یا، آتروپاته‌یا، و آتروپاتنا نام گرفت. در علم تاریخ میـان اسـامی مختلفی که آذربایجان قبلاً با آن نام‌ها نامیده می‌شـد، «آتروپاتنـا» از همـه قـدیمی‌تـر است. بعدها ایرانیان این سـرزمین را «آذرآبادگـان» و ارامنـه آن را «آتروپاتـه‌گـان» و اعراب «آذربایجان» نامیدند. این واژه به مفهوم «محافظ سرزمین آتـش» مـی‌باشـد، و خود این امر، آتش‌پرستی آذربایجان قدیم را به وضوح می‌رساند.

بعد از مرگ اسکندر و انهدام دولت او، آتروپـات بـه اسـتقلال رسـید. یکـی از جغرافی‌دانان یونان قدیم می‌نویسد: «آتروپات که به پادشاهی رسیده بود، با شـجاعت و شهامت، سرزمینش را مستقل ساخت.»

آتروپاتنا، به طور کلی در داخل خاک جنوبی آذربایجان بود که سرحدات شمالی آن به رود ارس منتهی می‌گشت. اقامتگاه حاکمان آتروپات شهر «کاراکا» بـود کـه در سواحل جنوب شرقی دریاچه‌ی ارومیه قرار داشت. لشکر آتروپاتنا شامل هزار پیـاده و ده هزار سواره بود. در اواخر قرن سوم قبل از میلاد، مهاجمین وارد خاک آتروپات شدند، ولی با مقاومت شدید مردم شـهرها مواجـه شـده و مجبـور بـه عقـب‌نـشینی گردیدند.

دولت آتروپاتنا تا سال ۱۵۰ قبل از میلاد استقرار و دوام یافت و در زمان وفـائی و اقتدار خود، از نظر اقتصادی بـسیار نیرومنـد بـود. از اینجـا امـوال و ثـروت‌هـای

سرشاری به هندوستان و بابلستان صادر می‌شد.[۱]

آذربایجان در زمان هخامنشیان به نام «ماد» نامیده می‌شد، و این نامی است که طبق سنگ‌نوشته‌های موجود، داریوش اول به آن داده بود. حال چطور شد ماد به آذربایگان که معرب آن، آذربایجان است تبدیل گردیده، نظریه و گفتار محققین و مورخین، سیاحان و فرهنگ‌نویسان در این مورد مختلف است. بعضی مورخین یونانی و غیره می‌نویسند:

در زمان سلطنت داریوش سوم، والی این کشور (ماد کوچک)، آتروپات بود. پس از شکست داریوش سوم از اسکندر، آتروپات از طرفداران اسکندر شد و بر حکومت ماد کوچک باقی مانده، دخترش را به «پردیکاس» که بعد از اسکندر نایب‌السلطنه شد، داد. و به این ترتیب، حکومت آنجا را، همچنان به عهده داشت. توقف طولانی آتروپات در این سرزمین، اقتدار او را زیاد کرد تا جایی که آذربایجان پناهگاه مذهب زرتشت و تکیه‌گاه ایرانیت در برابر یونانیت گردید.

مورخین ایرانی و یونانی، این سرزمین را ماد کوچک نامیده و از زمان اسکندر به بعد، به مناسبت نام والی آنجا، آن را آتروپات یا آتروپاتین و در زمان ساسانیان، آذرآپاتگان نوشته‌اند، و بعداً به نام‌های آذربایگان و آذربایجان معروف شده است.[۲]

«ابوعون اسحق ابن‌علی» در زیج خود گفته است: آذربایجان از اقلیم خامس و طولش ۷۳ درجه و سه دقیقه و عرضش ٤٠ درجه است.

ابن مقنع گوید: آذربایجان به اسم «آذر بن ایران بن اسود بن سام بن نوح» نامیده شده و به قول بعضی، به اسم «آذر باد بن بیور اسپ» موسوم گردیده. بعضی گفته‌اند: آذر به لغت پهلوی آتش را گویند و بایگان به معنی حافظ و خازن است در این صورت به معنی آتشکده و نگهدارنده‌ی آتش است و این، قریب به صد است. زیرا که در نواحی آذربایجان آتشکده بسیار است.

---

۱ ـ تبریز قدیم از کهن‌ترین ایام تاکنون، ص ۵.

۲ ـ همان، ص ۷.

آذرآبادگان بخشی از سرزمین ماد باستانی است که در حدود هزار قبل از میلاد از خاور به گیلان و مغان، از باختر به ارمنستان، از سمت شمال به یاآلان، و از طرف جنوب باختری به سرزمین آشور محدود می‌گردد.

فرهنگ جهانگیری تألیف میرجمال‌الدین حسن انجوی شیرازی در قسمت آذر، آذربایجان را چنین توصیف می‌کند: آذرآباد، آذرآبادگان، آذربادگان، آذربایگان، این چهار لغت مترادفند، به دو معنی، اول نام آتشکده بود که در شهر تبریز بنا کرده بودند. و معنی ترکیبی آن، معموره‌ی آتش است چه آذر، آتش را گویند و آباد، معموره را خوانند.[۱]

۱ ـ همان، ص ۷.

تبریز در تاریخ

مسئله‌ی قدمت شهر تبریز، مشاجره‌ی زیادی را بین مورخین برانگیخته است و بیشتر برای این است که دانسته شود، آیا تبریز واقعاً قدیمی‌ترین شهر مادها است؟

در مورد قدمت شهر و اسم و تاریخ به وجود آمدنش، اکثر نویسندگان عقاید مشابهی دارند.

به نوشته‌ی «مینورسکی» اعراب در زمان فتح آذربایجان متوجه اردبیل شدند و در بین شهرهایی که هسته‌ی مرکزی را تشکیل می‌دادند و یا موقعی که مرزبان آذربایجان برای مقابله با اعراب به گردآوری سپاه می‌پرداخت، اسمی از تبریز برده نمی‌شود. برای این که بتوانیم روشن سازیم که تبریز کنونی یکی از شهرهای قدیم آذربایجان (ماد کوچک) است و چنین شهری بدین نام و نشان در زمان‌های قدیم بوده است یا نه، ظاهراً هیچ راهی در پیش نداریم جز این که یا اعتراف کنیم که نه تنها قبل از اسلام و آمدن عربان به آذربایجان، بلکه تا چندین سال از اوائل اسلام هم بر وجود چنین شهری دلیلی قانع‌کننده دیده نمی‌شود، یا این که به حکم اشاراتی چند که در دست است و نخواهیم از آنها چشم‌پوشی کنیم، لاجرم بپذیریم که در روزگاران بسیار قدیم جایی در خاک آذربایجان (ماد) به این نام بوده، سپس به مرور زمان و بر اثر حوادث روزگار، ویران و ناپدید گشته و تاریخ آن نیز به ما نرسیده است، آنگاه قلعه یا قریه‌ای بسیار خرد و گمنام از آن به جای مانده، بعدها شهر دیگری به نام یا به جای آن بنا کرده‌اند، یا همان را آبادان ساخته و کم‌کم مردم گرد آمده‌اند تا به صورت شهری درآمده و آن نیز همان شهری است که اکنون مورد بحث ما است.

مورخان ارمنی در این باره عقایدی دارند که اگر گفتار پراکنده‌ی چند تن از دیگر نویسندگان و به تبع آنان مستشوقین و سیاحان و بالاخره مؤلفان متأخر که

اغلب بی‌هیچ گونه اظهارنظری مطالب آنان را نقل کرده‌اند، بر آن افزوده گردد، نتیجه چنین خواهد بود که تبریز نه تنها پیش از اسلام و در قرن‌های سوم و چهارم میلادی شهری بوده است، بلکه باید آن را از شهرهای بنام و بسیار کهنسال ماد به شمار آورد.

در کتاب‌ها از این شهر به نام «تیرمئیس»، «تابپیس»، «گابریس»، «گازا»، «قارا»، «شهستان»، «تورش»، «توریس»، «تورژ»، «داوریژ»، «دورژ» و غیره به کرات یاد کرده‌اند.[۱]

نادرمیرزا می‌گوید: در نامه‌های باستانی بنشسته‌اند... آذرآبادگان را اشکانیان فرو گرفتند... تا اردشیر، اردوان اشکانی را بکشت... آذربایجان را به پادشاهی خود افزود و این به سال ۲۲۶ از میلاد بگذشته بود. به اندک فرصتی خسروکبیر، آن ملک از اردشیر ساسانی به سند و به سال ۲۵۳ میلاد شهر داوریژ را عمارت کرد.[۲]

یاقوت حموی و حمدالله مستوف قزوینی و بعضی دیگر از مورخین و جهانگردان اینطور اظهارنظر کرده‌اند: بنای تبریز از زبیده خاتون زوجه‌ی هارون‌الرشید خلیفه‌ی عباسی می‌باشد. به دو روایت.

روایت اول: زبیده خاتون، زوجه هارون الرشید، مدتی به تب مبتلا بود و برای تغییر آب و هوا و پیدا کردن مکانی که با مزاج او موافق باشد گردش می کرد تا به آذربایجان رسید و در محلی که تبریز باشد، تب او قطع شد. لذا در آنجا به سال ۱۷۵ هجری، شهری بنا نهاد و گفت چون در اینجا تب من قطع شد این شهر موسوم به تبریز باشد. و در یک فرسخی شهر در مشرق، قناتی احداث کرد که به قنات زبیده مشهور می‌باشد.

روایت دوم: زبیده خاتون، منکوحه هارون‌الرشید خلیفه‌عباسی، در سال ۱۶۵ هجری سخت بیمار شد و مشرف به موت بود. در این موقع پزشکی که از اهل«ماد»

---

۱ ـ همان، ص ۲۰

۲ ـ همان، ص ۲۱.

بود به داد وی می‌رسد و در اندک مدتی مریضه را شفا می‌بخشد. ملکه که نمی‌دانست طبیب را چگونه پاداش دهد، از او خواست که پاداش خویش را انتخاب کند، پزشک تقاضا کرد که زبیده خاتون دستور دهد در کشور زاد بومش، شهری به افتخار وی بنا کنند و این تمنای طبیب «مادی» با نهایت دقت و سرعت در سال ۱٦٥ هجری برآورده شد و او شهر جدیدالاحداث را تبریز نامید تا بدین طریق پیدایش آن منتسب به طب باشد چون طب به معنای پزشکی است و ریز از کلمه ریختن می آید که مفهوم ریزش و انتشار و پخش را می‌رساند.

در شصت و نهمین سال تجدید بنای تبریز، شهر در نتیجه‌ی حدوث زلزله تقریباً با خاک یکسان شد. (سال ۲٤٤ هجری).

ناصر خسروقبادیانی می‌گوید: بیستم صفر سنه‌ی ثمانی و ثلثین و اربعمائه به شهر تبریر رسیدم، و آن پنجم شهریورماه قدیم بود. و آن شهر، قصبه‌ی آذربایجان است. شهری آبادان، طول و عرضش را به گام پیمودم، هر یک یک هزار و چهارصد بود و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر می‌کردند: الامیر الاجل سیف‌الدوله و شرف‌المله ابومنصور وهسودان بن محمد مولی‌امیرالمؤمنین. مرا حکایت کردند که در این شهر زلزله افتاد، شب پنجشنبه هفدهم ربیع‌الاول سنه‌ی اربع ثلثین اربعمائه (٤۳٤ هـ) پس از نماز خفتن. بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود. و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بودند. در تبریز، قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود، از من پرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند. از تبریز روانه شدیم به راه مرند و با لشکری از آن امیر وهسودان تا خوی بشدیم. و از آنجا با رسولی برفتم تا برگری، و از خوی تا برگری سی فرسنگ است و در روز دوازده جمادی الاول آنجا رسیدیم و از آنجا به وان و سلطان

رسیدیم.[۱]

در کتاب روضـةالاطهار پیرامون زلزله‌های واقعه در تبریز چنین آمـده اسـت: ... بنای اول تبریز در زمان متوکل عباسی به زلزله خراب شد و مشارالیه تجدید اشـارت به عمارت نمود. مرتبه‌ی دوم در رابع عشر صفر سنه‌ی اربـع و ثلثـین و اربعمائـه بـه زلزله، به ساکنان آن موضع آفت رسید. امیر فرمود کـه مـردم از شـهر بیـرون رونـد، بعضی اطاعت نمودند. اتفاقاً آن شب زلزله واقع شد که چهل هزار کس در زیر خاک هلاک شدند و شهر خراب گردید. این قـضیه در سـنه‌ی چهارصـد و سـی و چهـار (هجری) وقوع یافت. در زمان خلافت القائم بالله، وهسودان بن محمدبن روادی کـه پدر امیرمولا بوده و وی از قبل خلیفه به امارت اشتغال داشت، متصدی عمارت شـد. و ابوطاهر منجم، طالع عقرب اختیار کـرد و اسـتادان چابـک دسـت طـرح عمـارت انداختند. بعد از آن تاریخ، انهدام کلی به علت زلزله بـه عمـارات راه نیافـت. سـبب دیگر آن که کاریزهای متعدد در شهر احداث نمودنـد و منافـذ زمـین گـشاده شـد و بخارات آنقدر محبوس نمی‌گردید که به هنگام خروج، زمین را حرکات عنیف دهـد و آن باعث انهدام عمارت شود. سلطان‌غازان در زمان خلافت خود، امر فرمود که بـر گرد شهر حصار کشیدند، چنانچه باغات و بعضی از جبال که در آن واقع است داخل باشد. به موجب فرموده عمل نمودند، اما به واسطه‌ی رحلت سلطان ناتمام ماند. والله اعلم.

در کتاب «مجمع‌الممالک» آمده است که: ابوطاهر منجم شیرازی که در آن وقـت در تبریز بود، حکم کرد که در آن شب آن شهر به زلزله خراب خواهد شد. حکام بـه الزام، مردم را از شهر بیرون بردند که تـا در زیـر خـاک هـلاک نـشوند. و آن حکـم راست آمد و در آن شب آن شهر به کلی خراب شد و تقریباً چهـل هـزار نفـر در آن واقعه هلاک شدند. ابن‌محمد پسر روادی که در آن وقت از جانب قـائم‌بـالله خلیفـه،

---

۱ ـ همان، ص ۲۳.

حاکم آن دیار بود، در سال ۲۳۵ هجری به اختیار منعم مذکور به طالع عقرب بنیاد عمارت تبریز کرد.

منجم مذکور گفته است که من بعد تبریز را از زلزله خرابی نخواهد بود ولی خطر سیل او را هست و تاکنون که سیصد سال است، حکم او راست آمده است و هر چه زلزله در این شهر شده، خرابی عظیمی رو نداده ـ سببش آن که در این زمین قنوات بسیار اخراج کرده‌اند و منافذ زمین گشوده شده است و زلزله‌ی سخت اتفاق نمی‌افتد.

«حمدالله مستوفی قزوینی» نیز در «ذکر بلاد آذربایجان» ضمن وصف شهر تبریز، اشاره‌ای به زلزله‌هایش دارد

«تبریز از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی و قبةالاسلام ایران. طولش از جزایر خدالدات «فب» و عرض از خط استوا «لح». زبیده خاتون منکوحه‌ی هارون‌الرشید خلیفه رحمهماالله ساخت در سنه‌ی خمس و سبعین و ماته. بعد از شصت و نه سال در سنه‌ی اربع و اربعین و مأتین به عهد متوکل خلیفه‌ی عباسی به زلزله خراب شد، خلیفه آن را با حال عمارت آورد.

بعد از صد و نود سال در رابع عشر صفر سنه‌ی اربع و ثلثین و اربعماته باز به زلزله به کلی خراب شد. و در مجمع ارباب‌الملک قاضی رکن‌الدین جوینی آمده که در آن وقت ابوطاهر منجم شیرازی در آنجام بود و حکم کرد که در فلان شب آن شهر به زلزله خراب شود و حکام به الزام مردم را از شهر بیرون و به صحرا بردند تا در زیر خاک هلاک نشوند و آن حکم راست آمد و آن شهر در آن شب به کلی خراب شد چنان که کمابیش چهل هزار آدمی در آن واقعه هلاک شدند. امیر وهسودان بن محمد بن روادی الازدی که از قبل قایم خلیفه حاکم آن دیار بود در سنه‌ی خمس و ثلثین و اربعماته به اختیار منجم مذکور به طالع برج عقرب بنیاد عمارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه کرده است که من بعد تبریز را از زلزله

خرابی نبود مگر از سیل خوف باشد و تا غایت که برتر سیصد سال است، حکم او راست نکرده و سببش آن که اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده‌اند و چاه‌ها کنده و منافذ زمین گشوده شده است، لاجرم ابخره قوت قوی نمی‌تواند کرد و زلزله‌ی سخت اتفاق نمی‌افتد.

دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه دارد: ری و قلعه و سنجاران و طاق و دروب‌جو و سرد و در دستی‌شاه و نارمیان و نوبر و موکله... محل است چون در عهد مغول آن شهر دارالملک گشت، کثرت خلایق در آنجا جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات کردند تا به مرتبه‌ای که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد. غازان‌خان را بارویی کشید چنان که تمامت باغات و عمارات و دیه‌ها و ولیان‌کوه و سنجاران نیز داخل آن بارو بود، جهت وفات او تمام ناکرده بماند. و دور باروی غازانی، بیست و پنج هزار گام است و شش دروازه دارد: اوجان و اهر و شروان و سردرود و شام و سراورود و تبریز.

در زیر شهر به موضعی که شام می‌خوانند خارج باروی غازانی، غازان‌خان شهرچه‌یی برآورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه کرده چنان که مثل آن در تمامت ایران نیست و در بالای شهر، وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب‌ثراه به موضع و لیان‌کوه داخل باروی غازانی شهرچه‌ی دیگر ساخته و ربع‌رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی برآورده و پسرش وزیر غیاث‌الدین امیرمحمد رشیدی طاب‌ثراه بر بر آن عمارات بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی در تبریز در خارج محله‌ی نارمیان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز و درو صفه‌ای بزرگ، از ایوان کسری به مداین بزرگ‌تر، اما چون در عمارتش تعجیل کردند، فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات به تقدیم رسانیده‌اند و سنگ مرمر بی‌قیاس درو بکار برده و شرح آن را زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو شهرچه است، در تمامت ایران نیست.

شهر تبریز باغستان بسیار دارد و آب مهران‌رود که از کوه سهند می‌آید و نهصد و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده‌اند، در آن باغات صرف می‌شود و هنوز کافی نیست و آب این کاریزها و رود، همه ملک است الا کاریز زاهد به دروازه‌ی ری و کاریز زعفرانی به دروازه نارمیان. و دو دانگ از کاریز رشیدی که بر شش گیلان سبیل است.

هوای تبریز به سردی مایل است و آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود، و در تبریز چاه سی گز کمابیش به آب رسد و در شام به ده گز برسد و در ربع رشیدی از هفتاد گز بگذرد.

ارتفاعاتش غله و سایر حبوب و به قول بغایت نیکو می‌ایدو میوه‌هایش در غایت خوبی و بسیاری و ارزانی بوده به تخصیص، امرود، تخم خلف و پیغمبری و سیب سلطانی و زردآلوی حلوانی و تخم احمد و انگور خرده رازقی و ملکی و طبرزد و خربزه‌ی مجدالدینی و یاقوتی و ملکی و آلوی زرد مثل آنجا دیگر نیست.[۱]

گروهی از مؤلفان مدعی هستند، تبریز همانست که در کتاب «استر» (Eather) به نام «اکمه‌تا آقاتانا» از آن یاد شده و گفته می‌شود تبریز همان شهر معروف باستانی «هگمتانه»، اکباتان و در نتیجه همدان است که در تاریخ‌های قدیم و در تورات درباره‌ی آن گفتگو شده است. دنبال این نظریه را هم عده‌ای از نویسندگان گرفته و با نظر قبول به این داوری نگریسته‌اند، حتی یکی از آنان (شاردن)، جهانگرد معروف، قدم فراتر نهاده و آن را مستدل‌ترین عقاید موجود در این باره دانسته است.

از اواسط قرن چهارم هجری، شهر تبریز معروفیت خاصی پیدا می‌کند و از جغرافی‌نویسان معاصر مؤلف حدودالعالم، کسانی نیز زبان به توصیف تبریز گشوده‌اند که در دو قرن پنجم و ششم صورت مستحکم‌تری به خود می‌گیرد. دیگر تبریز شهریست بسیار بزرگ و آبادان و یکی از زیباترین و باشکوه‌ترین شهرهای این

---

۱ ـ همان، ص ۲٦، ۲۷.

سرزمین. «ابن‌حوقل» تبریـزرا از شـهرهای آبـادان آذربایجـان مـی‌شـمارد و از رواج تجارت آن سخن می‌راند.

«مقدسی» آن را بر «مدینـةالاسلام» ـ بغداد ـ ترجیح می‌دهـد و مایـه‌ی مباهـات اسلامیان می‌نگارد و می‌گوید مسجد جامعی دارد و شهر در میان باغستان و درختـان سرسبز و خرم آن را فرا گرفته است و از نهرهایی سیراب می‌شود. ارزانی و فراوانـی میوه و دیگر نیکوئی‌های آن را حدی نیست.

«ابن‌مسکویه» (در تجارب‌الامم) می‌نویسد: تبریز شـهر بزرگـی اسـت و بـا روی استواری دارد، پیرامون آن را بیشه‌ها و درختان میوه احاطه کـرده اسـت و مردمـانش دلیر و توانگرند.

«یاقوت» می‌گوید: تبریز مشهورترین شهرهای آذربایجان، آبادان و بس زیباسـت و قلاع استواری دارد که با گچ و آجر ساخته‌اند و نهرها از وسط آن جـاری اسـت و باغ‌ها اطراف شهر را فرا گرفته و میوه در آنجا فراوان و ارزان است و عمـارت‌هـا را با آجر منقش و گچ در غایت استحکام بنا کرده‌اند.

به سال ۶۱۸ هجری لشکر مغول به پشت دروازه‌های تبریز رسید. مردم بـا بـذل مال، خود را از شر آنان رها ساختند و کار به صلح انجامید. بـدین ترتیـب تبریـز در دوره‌ی چنگیزخان، کمتر صدمه دیده است. می‌دانیم که سه بار خـون‌آشـامان مغـول، پشت دروازه‌های شهر آماده‌ی حمله شده‌اند ولی هر بار تبریز با بنیه‌ی مالی قوی کـه داشته، توانسته است آنان را بدون خونریزی برگرداند. همین خود دلیل روشنی است بر ترقی صنایع و مشاغل و تجارت در این شهر و به خوبی معلوم می‌دارد که وسایل مادی مردم به سبب رونق صنایع و تجارت تا چه اندازه عظیم بوده است.

مؤلف «اخبار الاول» می‌گوید: تبریز دارالملک و بزرگ‌ترین و اسـتوارترین شـهر آذربایجان است و جز تبریز هیچ شهری در آذربایجان از افت مغـول مـصون نمانـد. خیرات و اموال و صناعات آن بسیار است.

«مراصد الاطلاع» می‌نویسد: تبریز اشهر بلاد آذربایجانست و شهریست معمور و قشنگ و چندین بارو دارد و مردم آن غنی‌تر و ثروتمندتـر از مـردم شـهرهای دیگـر هستند.

تبریز در عهد مغول و آن روزها که از حمدالله مستوفی لقب قبـةالاسلامی ایـران گرفت، پایتخت کشور بود و بیش از پیش ترقی کرد. مردم از هر سوی بـدانجا گـرد آمدند و بر بیرون شهر عمارت کردند، به مرتبه‌ای که بر هـر دروازه زیـادت از اصـل شهر آبادانی پیدا شد.

ارغون (٦٨٣ هجری) در حوالی غربی تبریز به موضعی که شام (شـنب بـه فـتح اول به معنای گنبد) خوانند، ارغونیه را ساخته بود. پسر وی، غازان، در ٦٩٤ هجـری وارد تبریز شد. شهر تا آنجا که برای پایتخت یک کـشور پهنـاور لازم بـود، وسـعت یافت و به حد اعلای رونق و شکوه خود رسید.

در گذشته، دور باروی شهر شش هـزار گـام بـوده و ده دروازه داشـت، غـازان فرمود دور شهر و مجموع دیه‌ها و بناها و باغ‌های اطراف، باروی دیگر کـشیدند کـه محیط آن بیست و پنج هزار گام می‌شد ولی مرگ وی آن را ناتمام گذاشت.

غازان به مانند پدر خود موضع شام را پسندید و در آنجا دیهی بنا کرد و هـم در این دیه مقبره‌ای برای خود و عمارات عالیه ساخت که در تمامت ایران آن روز نظیـر نداشته است و به غازانیه یا شام‌غازان موسوم گردیده (تاریخ وصاف می‌نویسد که در سال ٦٩٧ هجری غازان‌خان بنای آن را شروع کرد و در آخر ۷۰۲ هجـری بـه پایـان رسید.)

رشیدالدین مورخ که وزیر غازان بود، در یکی از محلات شرقی شـهر، عمـاراتی ساخت که به اسم او ربع رشیدی و یا رشیدیه نامیده شد. بـه طـوری کـه وقفنامـه‌ی ربع‌رشیدی حاکی است، محلی که این ربع در آنجـا بنـا گردیـده، باغـاتی بـوده کـه خواجه رشید آنها را با قنات‌هایی که به آن تعلق داشته، خریداری کرده و ربع‌رشیدی

را در آنجا ساخته است.

این ربع عبارت بود از محله‌ها، کوچه‌ها و کوی‌های مخصوص کسانی که در آنجا سکونت داده شده بودند. مثلاً کوچه‌ای که علما در آنجا ساکن بودند، به نام «کوچه‌ی علما» کوئی که اطباء و جراحان مقیم بودند «کوی معالجه یا معالجان»، محله‌ی زاهدان، «محله‌ی صالحیه» قریه‌ی گرجیان، به نام «غلامان گرجی» و محل سکونت رومیان، «قریه‌ی رومی‌ها» نامیده می‌شد.

بقاع خیریه عبارت بود از دو مسجد، یکی برای تابستان و دیگری جهت زمستان. در مساجد، هم نماز گزارده می‌شد و هم درس‌ها و علوم و تفسیر و احادیث تدریس و بحث می‌شد.

«دارالمصاحف» در کنار مسجد بنا گشته بود که دارای چندین هزار جلد کتاب بود.

خانقاه مخصوص پذیرایی از درویشان و زوار و مستحقان بیت‌التعلیم برای اتیام با حجره و سراجع‌ها. دارالضیافه برای مسافران و مجاوران ربع‌رشیدی و غیره که همه در «وقفنامه» قید گردیده است. خصوصاً موقوفات که آنها را به ربع وقف نموده، در موصل، مراغه، اصفهان، شیراز، یزد، خیریه‌ی روم، قسطنطنیه‌ی کبری، جزیره‌ی هند و غیره.

وی از نامه‌ای که به فرزندش سعدالدین نوشته، عظمت ربع‌رشیدی تقریباً آشکار می‌گردد: «... ربع رشیدی که در زمان مقاومت آن فرزند عزیز طرح انداخته و تهیه‌ی اسباب عمارت آن ساخته بودیم، اکنون به میامین قدوم علماء و یمن همت فضلا به اتمام پیوست.

بیست و چهار کاروانسرای رفیع و هزار و پانصد دکان و سی هزار خانه‌ی دلکش در آن بنا کرده‌ایم. و حمامات خوش هوا و بساتین باصفا و حوانیت (انبارها) و طواحین (آسیاها) و کارخانه‌های شعربافی و کاغذسازی و دارالضرب و رنگخانه (صباغخانه) و غیره احداث و انشاء رفته...»

بعد می‌گوید: «... از جمله دویست نفر حافظ در جوار گنبد یمین و شمال، هر صد نفر را در کوچه‌ای که به جهت ایشان احداث کرده بودیم، ساکن گردانیدیم و ادارات (وظیفه‌ی معاش) و وظایف تعیین فرمودیم و اهل یمین را از حاصل اوقاف شیراز و اهل شمال را از حاصل اوقاف شام، جماعت کوفیان و بصریان و اسطیان و شامیان را فرمودیم که در دارالقراء هر روز تا وقت ضحی به تلاوت قرآن مجید مشغول شوند. چهل نفر از غلام زادگان خویش را به ایشان سپردیم تا ایشان را سبعه‌خوانی تعلیم کنند...»

بعد می‌گوید: «... دیگر علماء و فقهاء چهار صد نفر، در کوچه‌ای که آن را کوچه‌ی علماء خوانند متوطن ساختیم و همه را میاومات و ادارات مجری داشتیم.

و هزار طالب علم در محله‌ای که آن را محله‌ی طلبه خوانند، نشاندیم و مرسوم همه را بر منوالی که به جهت علماء مقرر کرده بودیم، به جهت ایشان معین گردانیدیم. و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام به امید تربیت آمده بودند، در دارالسلطنه‌ی تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادارات و میاومات ایشان را از حاصل خیریه‌ی روم و قسطنطنیه‌ی کبری و جزیره‌ی هند اطلاق نمایند، تا ایشان از سر رفاهیت خاطر به افاده و استفاده مشغول گردند.

و معین داشتیم که هر چند طالب علم، پیش کدام مدرس تحصیل کنند. و دیدم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی، به خواندن آن علم امر فرمودیم.

و پنجاه طبیب حاذق که از اقصاء بلاد هند، مصر و چین و شام و دیگر بلاد و ولایات آمده بودند، گفتیم هر روز در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هر طبیب، ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا به این فن شریف مشغول گردند.

و کحالان و جراحان و مجبران (شکسته‌بندان) که در دارالشفاء ماست، به قرب باغ رشیدآباد که آن را معالجه‌ی معالجان خوانند، بنیاد فرمودیم. و دیگر اهل صنایع و حرف که از ممالک آورده بودیم، هر یک را در کوچه‌ای ساکن گردانیدیم...»

وزیر دیگر غازان‌خان «تاج‌الدین‌علیشاه» مسجدی ساخت که قسمتی از آثار آن تا به امروز در ارک واقع در طرف جنوب غربی شهر باقی مانده است.

بنابه گفته‌ی حمدالله مستوفی قزوینی، در این بنا سنگ مرمر بی‌قیاس به کار برده شد. در قرن هفدهم (میلادی) از این بنا فقط گنبد آن باقی مانده بود. در قرن نوزدهم باقی مانده‌ی عمارت را به قورخانه (اسلحه‌خانه) و برج قراولی مبدل کردند.

پس از انقراض سلسله‌ی مغول‌های ایران، شهر تبریز پایتخت سلسله‌ی جلایری، ترکمن‌های قره قویونلو و آق‌قویونلو بود و با وجود این که در اواخر قرن چهاردهم دستخوش قتل و غارت گردید، با این حال در قرن پانزدهم، اهمیت دیرین خود را دارا بود.

در سال ۱۳۸۵، توختامیش و در سال ۱۳۸ تیمور لنگ تبریز را غارت کردند. از اظهارات «کلاویخو» که در سال ١٤٠٤ از تبریز عبور کرده است، معلوم می‌شود که شهر با چه سرعتی از ضربات این قتل و غارت قدعلم نموده. در نظر کلاویخو، تبریز شهر عظیم و پرثروتی جلوه کرده بود که دارای دویست هزار نفر جمعیت بود و همه روزه مقدار معتنابهی متاع و جنس در آنجا تهیه می‌شد.

کلاویخو از «خانه‌ی عظیمی» در تبریز تعریف می‌کند که سلطان اویس (از سلسله‌ی جلایری) بنا کرده بود. این خانه دارای بیست هزار اطاق بود و به اسم دولت‌خانه نامیده می‌شد. در آن تاریخ، شهر بارو نداشت. یکی از بهترین عمارات تبریز که آثار آن تا به امروز باقی مانده، مسجد کبود است که به مناسبت رنگ کاشی‌های عالی که زینت‌افزای آن بودند، به این اسم نامیده شد. این مسجد از یادگارهای قرن پانزدهم، یعنی زمان جهانشاه از خوانین ترکمن قره‌قویونلو است. این بنا از زلزله‌هایی که تبریز غالباً دچار آن می‌شد، بسیار آسیب یافته است.

با این که در قرن شانزدهم، تبریز دیگر پایتخت مملکت نبود، اما هنوز از وسیع‌ترین شهرهای کشور بود. «شاردن» در قرن هفدهم می‌نویسد که جمعیت شهر، پانصد و پنجاه هزار نفر بود و وسعت شهر از تمام شهرهایی که وی دیده، بیشتر و

حتی به مراتب از اصفهان وسیع‌تر بوده است.

در اواخر قرن نوزدهم جمعیت شهر را پنجاه هزار و بعضی‌ها سی‌هزار می‌گفتند، ولی از آن به بعد، شهر مجدداً مرکز تجارتی بارونقی شد و مطابق بعضی اقوال، پرجمعیت‌ترین بلاد ایران شد.

جمعیت آن را تا دویست و چهل هزار نفر یعنی قدری بیش از تهران ذکر می‌کنند. در این قرن (نوزدهم) تبریز معمولاً مقر ولیعهد بود.

در دوره‌ی مغول‌ها شهر دیگری در آذربایجان احداث و یا به عبارت صحیح‌تر، ترمیم و تجدید شد. این شهر همان «اوجان» است که در هشت فرسخی تبریز بر سر راه میانه بود. اقدام به تجدید و ترمیم این شهر هم از کارهای غازان‌خان بود که آن را به اسم «شهر اسلام» نامید. عایدات این شهر و دهات اطراف آن در راه مؤسسات خیریه‌ی غازانی صرف می‌شد. «اوجان» یکی از خنک‌ترین نقاط ایران محسوب می‌شد و به همین سبب، در قرن نوزدهم یکی از قصرهای تابستانی شاه در اوجان بود.

قدیم‌ترین توصیف جغرافیایی از شهر تبریز، به وسیله‌ی ناصر خسرو قبادیانی به عمل آمده که ابعاد آن را به طور دقیق شرح داده است. این شاعر و دانشمند که در سال ٤٣٨ هجری تبریز را دیده است، طول و عرض آن را هر یک ١٤٠٠ گام نوشته که مساحت تقریبی آن ١٩٦٠٠ و محیط آن ٥٦٠٠ گام می‌شده است. در این مساحت اندک، گروه انبوهی از مردم می‌زیستند که چهل هزار تن از ایشان در زلزله‌ی مهیب سال ٤٣٤ هجری هلاک شده‌اند.

اگر فرض کنیم ثلث مردم شهر در این حادثه به هلاکت رسیده باشند، بایستی جمعیت شهر تبریز، در پیش از زلزله‌ی سال ٤٣٤ با حومه‌اش، حدود یک صد و بیست هزار تن بوده باشد.

یاقوت حموی مؤلف «معجم‌البلدان» که حدود دویست سال بعد از ناصرخسرو تبریز را دیده است، این شهر را چنین وصف می‌کند:

«تبریز مشهورترین شهرهای آذربایجان است. شهری آباد و زیبا و دارای سورهای محکم و استوار است که با آجر و گچ ساخته شده و در میان آن جوی‌ها و نهرهای بسیاری جاری است و دور تا دور آن را باغستان‌ها فرا گرفته، قیمت میوه در آن ارزان است، و من از زردآلوی آن که «موصول» نامیده می‌شود و بهتر از گواراتر از آن ندیدم، در سال ٦١٠ هجری بخریدم هر هشت من بغدادی آن نیم دانه (گندم) زر بود. عمارات آن شهر با آجر سرخ نقش‌دار و گچ ساخته شده و در غایت استواری و استحکام می‌باشد. طول این شهر هفتاد و سه درجه و یک ششم درجه و عرض آن سی و هفت درجه و نیم است.

در این شهر پارچه‌های عبائی و سقلاطون و خطائی و اطلس و سجاده می‌بافند و به سایر بلاد مشرق و مغرب می‌برند. در سال ٦١٨ هجری لشکر تاتار (مغول) پس از خرابی دیگر بلاد به آن شهر بتاختند و مردم آن با بذل اموالی با ایشان صلح کرده و از دست ایشان برستند و خداوند آنان را از شر ایشان نگاه داشت...»

از اتحاد سه‌گانه‌ی تبری، اشنو و دهخوارقان در سال ٣٤٠ هجری، مملکت «بنی‌ردینی» به وجود آمد و به نظر می‌آید که فرمانروایان تبریز در اداره‌ی امور کشور عملاً استقلال داشتند. زیرا در مدت سال‌های ٢٧٦– ٣١٧ هجری که «بنی‌ساج» در آذربایجان حاکم بود، هیچ گونه اشاره‌ای به دخالت آنها در امور تبریز نشده است.[1]

در سال ٣٢٦ هجری «لشکری» به جانب تبریز آمد، ولی «دیسم» توانست او را از آنجا بیرون کند.

در سال ٣٣٠ هجری «سالار مرزبان» پادشاه دیلم (گیلان) و مؤسس سلسله‌ی سالاریان، حکومت خود را بر تمام آذربایجان تثبیت کرد و سلسله‌ی «روادی» که جانشین سالاریان شد، تا سال ٤٤٦ هجری در این ناحیه حکومت راند.

در سال ٤٤٦ هجری «امیرمنصور وهسودان بن روادی» از طغرل سلجوقی

---

١ ـ همان، ص ٣٨، ٣٩، ٤٠.

اطاعت کرد و از این تاریخ، حکومت سلجوقیان در این ناحیه شروع شد. در تـواریخ در این مورد، خیلی کم صحبت شده است. «راوندی» در راحـةالـصدور مـی‌گویـد: طغرل جشن ازدواج خود با دختر خلیفه را در نزدیکی تبریز برپا کرد.

در سال ٤٩٤ هجری سلطان بر کیارق در جنگ ومقابله بـا بـرادرش محمـود تـا کوه‌های جنوب تبریز عقب‌نشینی کرد و در صلح بین دو برادر، تبریز نصیب محمـود شد.

در سال ٥٠٥ از «سوقمان القطبی» نامی که حاکم تبریز بود اسم برده می‌شـود. او مؤسس شاه ارمن بود که از ٤٩٣ تا ٦٠٤ هجری حکومت کرده است.

در سال ٥١٤ هجری سلطان محمود برای از بین بردن وحشت و هراسـی کـه از حملات گرجی‌ها در تبریز به وجود آمده بـود، مـدتی در ایـن شـهر اقامـت کـرد و توانست با قدرت خود صلح را در این منطقه برقرار کند.

در این تاریخ اتابک آذربایجان «کون طوغدی» ـ گون دوغدی؟ ـ نامیده مـی‌شـد و پس از مرگ وی در ٥١٥ هجری، آق سنقر احمدیلی امیـر مراغـه کوشـش فـراوان جهت تسخیر تبریز نمود ولی نتوانست نتیجه‌ای بگیرد.

در سال ٥٧٨ هجری که تبریز تحت نفـوذ و قـدرت احمـدیلی امیرمراغـه بـود، توسط اتابک پهلوان پسر ایلدگز متصرف شد. اتابک برادرش قـزل ارسـلان را بـرای تسخیر قلاع آن مأمور کرد و از زمان قزل ارسلان تبریز پایتخت آذربایجان گردید.

در سال ٦٠٢ هجری قره‌سنقر علاءالدین احمدیلی امیرمراغه با امیر اردبیل بـرای تسخیر شهر تبریز متحد شد، ولی به زودی پایه‌های حکومت او متزلزل شد و عـلاوه بر تبریز، مراغه را نیز از دست داد.

خاندان «ایلدگزی» تا اوایل قرن هفتم هجری در تبریز حکومت راندند. در کتب تاریخی گرجستان آمده است که انقلابات و هرج و مرج‌های سـال‌هـای (٦٠٧- ٦٠٥ هجری) ضعف و ناتوانی حکومت این خاندان را کاملاً نشان می‌دهد.

چنان که اشاره شد، برای اولین مرتبه لشکر مغول در زمستان سال ٦١٧ هجری به کنار باروی تبریز رسید. ازبک پسر پهلوان با دادن غرامت زیادی آنها را بازگردانید. یک سال بعد، مغول باردیگر به جانب تبریز آمد. اتابک به نخجوان فرار کرد ولی شمس‌الدین طغرائی در مقابل آنها ایستادگی نمود. مغول‌ها این بار نیز پس از دریافت غرامت‌های فراوان مراجعت نمودند. اتابک ازبک دوباره به تبریز بازگشت.

در سال ٦٢١ هجری دسته‌ی دیگری از مغولان خود را به تبریز رساندند. آنها صورت اسامی خوارزمیانی را که در این شهر زندگی می‌کردند خواستند. ازبک از ترس خود و برای راضی کردن آنها سرعت عمل به خرج داد.

در رجب سال ٦٢٢ هجری سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به این شهر وارد شد. ازبک از تبریز گریخت و ساکنین شهر در حال ستایش از شجاعت و پایمردی جلال‌الدین، از این امر اظهار خشنودی کردند.

جلال‌الدین مدت ٦ سال در تبریز حکومت راند، ولی به دلیل رفتار نامناسب خود، حکومتش دیری نپایید. در سال ٦٢٨ هجری جلال‌الدین از تبریز که هنوز هم شهر مهمی بود خارج شد و مغولان آنجا را متصرف شدند و مالیاتی به اهالی شهر مقرر کردند.

آنگاه نوبت به هلاکوخان رسید. او پس از تصرف بغداد، بلافاصله به آذربایجان آمد و در سال ٦٦١ هجری بعد از شکست در قفقازیه دوباره به تبریز وارد شد. در دوره‌ی حکمرانی اباقا (٦٨٠ – ٦٦٣ هجری) تبریز پایتخت رسمی مملکت ایلخانان شد و تا سال‌های حکمرانی «الجایتو» همچنان این مقام را حفظ کرد.

در زمان سلطنت غازان‌خان، تبریز به دلیل تجمل و شکوه و بزرگیش زبانزد عامه بود. غازان در سال ٦٩٤ هجری به تبریز وارد شد و در قصری واقع در غرب شهر بر ساحل رود آجی (آجی‌چای) که توسط «اباقا» بنا شده بود، اقامت نمود. غازان‌خان دستورات اکیدی برای خراب کردن تمام کلیساها و معابد و بتخانه‌ها صادر کرد.

یک سال بعد شاه ارمنستان (هئوم) از غازان تقاضای جلوگیری از این خرابی‌ها

نمود و این امر ملغی شد.

غازان در سال ٦٩٩ هجری در جنب آرامگاه خود در محله‌ی «شام» مسجدی زیبا، دو مدرسه، یک بیمارستان، یک کتابخانه و یک ساختمان برای کارکنان اداری این ساختمان‌ها و مسافرخانه‌ای برای استراحت مسافرین برپا کرد.

این مسافرخانه در بین دو شاخه از رودهایی که آبشان کمی دورتر از انبوه درختان پراکنده می‌شد، ساخته شده بود. بعلاوه چندین حمام نیز در این ناحیه بنا شد و درآمدشان که گاهی از صد تومان طلا بیشتر می‌شد، خرج نگهداری و حفاظت این بناها می‌شد.

در سال ۷۰۳ هجری مراسم بزرگی برای تشییع جنازه‌ی غازان در تبریز برپا شد و غازان در همان مقبره‌ای که خود ساخته بود، دفن گردید. جانشین غازان: الجایتو، در سال ۷۰۵ هجری به ساختن پایتخ جدیدی در سلطانیه اقدام کرد، اما این امر نیز از ارزش و بزرگی تبریز چیزی کم نکرد.

در دوره‌ی هرج و مرج زمان سلطان «ابوسعید» و جانشین «آرپا»، اموال خاندان رشیدی و خود محله‌ی رشیدیه غارت گردید.

پس از این، جلایریان در تبریز قدرت یافتند. جلایریان وابسته به قبیله‌ی جلایر، یکی از قبالی ترک مغول و مهم‌ترین آنها است که برای اولین بار رؤسای این قبیله به همراهی هولاکوخان در سال ٦٥١ هجری به ایران آمدند.

جلایریان در شمال غرب و مغرب ایران که در حقیقت دو ایالت مهم آذربایجان و عراق عرب را شامل می‌شد، حکومت راندند که البته چند شهری از عراق عجم و قسمتی از خوزستان را نیز باید به آن اضافه کرد.

این سلسله که پس از مرگ «ابوسعید» تأسیس یافت، سلسله‌ای است که سرنوشتش با سرنوشت تبریز بستگی کلی دارد و از این پس تبریز دوباره پایتخت شد.

با وجود هرج و مرجی که در دوره‌ی حکومت جلایریان، بر تبریز حکمفرما

بود، این سلسله همیشه مورد احترام اهل شهر بودند. مقبره‌ی «دمشقیه» و «ساختمان بزرگ دولتخانه» را از آثار دوره‌ی جلایری نوشته‌اند.

پس از جلایریان، دوره‌ی «تیموری» فرا می‌رسد. تیمورلنگ برای اولین بار در سال ۷۸٦ هجری تا سلطانیه پیش رفت و پس از تصرف آن ناحیه، به سمرقند مراجعت نمود. در سال ۷۸۷ هجری «تغتمش‌خان» رئیس قبیله‌ی «ذهبی» قشون خود را به آذربایجان فرستاد و تبریز را مورد حمله قرار داد، ولی این شهر در این زمان توسط «امیرولی» حاکم سابق گرگان (که فراری از تیمور بود) و محمودخان حکمران خلخال به خوبی محافظت می‌شد. اما سرانجام، قبالی قشون «تغتمش‌خان» شهر را گرفتند و غارت کردند و با عده‌ی زیادی که به اسیری گرفتند به «دربند» مراجعت نمودند.

سلطان‌احمد جلایر که برای دفاع از اهالی تبریز آمده بود توسط تیمور عقب رانده شد و از این تاریخ، تیمورلنگ رسماً در «شام‌غازان» فرود آمد و بلافاصله به اهالی شهر، غرامتی به نام «مال‌امان» مقرر کرد.

در سال ۷۹۰ هجری تیمور، میرانشاه را حکمران تیول هولاکو که شامل، ری، آذربایجان، گیلان، دربند، شیروان، و ولایات آسیای صغیر بود، کرد و تبریز پایتخت همه‌ی این ایالات گردید. سه سال بعد، میرانشاه دچار جنون شد و بیشتر ساختمان‌ها را ویران کرد و عده‌ی زیادی را به قتل رساند.

تیمور پس از یک مسافرت به هند، در سال ۸۰۲ هجری وارد آذربایجان شد. او همه‌ی کسانی را که به نحوی در کارهای جنون‌آمیز میرانشاه شرکت داشتند، اعدام کرد و در سال ۸۰٦ هجری «میرزاعمر» پسر میرانشاه راه به جای پدر حکمران این ایالات نمود. برادر دیگر «میرزا عمر» به نام «ابوبکر» در «اران» تحت نفوذ «میرزاعمر» حکومت می‌کرد.

پس از مرگ تیمورلنگ، این دو برادر جنگ آغاز کردند. در سال ۸۰۸ هجری «ابوبکر» وارد تبریز شد و برای اهالی شهر مبلغ دویست تومان سرانه تعیین کرد.

«میرزاعمر» خود را به تبریز رسانید، ولی به دلیل نفاق و دشمنی بین ترکمانان قشون وی و تبریزیان و حوادث ناگوار که در نتیجه‌ی این نفاق به وجود آمد، ابوبکر توانست دوباره شهر را تصرف کند، اما به محض ترک شهر، به ابوبکر خبر رسید که شیخ‌ابراهیم حاکم شیروان حرکت کرده و به جانب تبریز می‌آید.

در سال ۸۰۹ هجری تبریزتوسط همین شیخ‌ابراهیم تصرف شد و او این شهر را به سلطان قبلی آن، یعنی سلطان‌احمد جلایر تسلیم کرد و تبریزیان پیشواز گرمی از این سلطان کردند. در همان سال برای بار دوم «ابوبکر» به جانب تبریز راند، ولی شیوع مرض طاعون در این شهر، مانع ورود او به تبریز گردید. پس از پایان دوران قدرت تیموری، دو دسته از ترکمانان: آق‌قویونلوها و قره قویونلوها برای تصرف مملکت با یکدیگر به جنگ برخاستند.

در سال ۸۰۹ هجری «قره‌یوسف» یکی از ترکمانان آق‌قویونلو در کنار رود ارس، ابوبکر را مورد حمله قرار داد. ابوبکر به ناچار بار دیگر به طرف تبریز آمد، ولی در نزدیکی «سردرود» به وسیله‌ی قره یوسف مجدداً مورد حمله قرارگرفت.

در این جنگ، میرانشاه پدر ابوبکر کشته شد و در قبرستان سرخاب تبریز به خاک سپرده شد.

قره‌یوسف و سلطان احمد جلایری با یکدیگر پیمانی بستند که اگر هر کدام ایالاتی را متصرف شدند، آن را با دیگری تقسیم کنند. به همین جهت قره‌یوسف، «پیربوداق» پسرخوانده‌ی سلطان‌احمد را با شکوه و جلال تمام به حکومت تبریز گماشت و مدتی بین این دو حکمران (قره‌یوسف و سلطان‌احمد) صلح برقرار بود. اما به محض این که قره‌یوسف از آذربایجان به قصد ورود به ارمنستان خارج شد، سلطان‌احمد تبریز را گرفت. در نتیجه‌ی این امر، در جریان جنگی که بین سلطان‌احمد و قره‌یوسف درگرفت، در سال ۸۱۳ هجری سلطان‌احمد کاملاً شکست خورد و خود نیز کشته شد او را در مقبره‌ی «دمشقیه» در پای قبر برادرش «سلطان حسین» به خاک سپردند.

مردم تبریز که تا آخرین لحظه نسبت به آخرین پادشاه جلایری اظهار احترام می‌کردند، وقتی خبر مرگ او در شهر پیچید، عزای عمومی اعلام شد.

تبریز مرکز عملیات نظامی قره‌یوسف بود. در سال ۸۱۷ هجری «شاهرخ» از ترس توسعه‌ی نفوذ قره‌یوسف در این منطقه به فکر تسخیر آذربایجان افتاد، ولی فقط تا «ری» پیش آمد و به دنبال همین نیت، دوباره در سال ۸۲۳ هجری اقدام به حمله نمود، در این میان قره‌یوسف درگذشت و هرج و مرج و اختلاف در بین سپاهیان ترکمن درافتاد و شاهرخ با استفاده از این پیش‌آمدها تبریز را مسخر شد.

شاهرخ در زمستان سال ۸۳٤ هجری حکومت آذربایجان را به ابوسعید، پسر قره‌یوسف که اطاعت وی را گردن نهاده بود واگذار کرد. ولی یک سال بعد ابوسعید به دست برادرش اسکندر کشته شد و حکومت تبریز از آن اسکندر شد.

در زمستان سال ۸۳۸ هجری شاهرخ برای سومین بار به جانب تبریز راند. اسکندر از ترس وی عقب نشست ولی برادر با تدبیر و با سیاست او، جهانشاه، اطاعت از شاهرخ را پذیرفت و شاهرخ نیز حکومت وی را در تبریز رسمیت داده و او را حاکم شهر کرد. (زمستان ۸۳۹ هجری).

به این ترتیب، شروع سلطنت مردی را می‌بینیم که سالیان دراز در این مملکت و در آسیای صغیر تا رود فرات و خلیج‌فارس حکومت رانده و «مسجد کبود» تبریز یکی از آثار او است.

جهانشاه در سال ۸۷۲ هجری در ارمنستان به دست «اوزون‌حسن» سر دسته‌ی ترکمانان آق‌قویونلو کشته شد. دو دختر «اسکندر» از این موقعیت استفاده کرده، «حسینعلی» برادر خود را به حکومت تبریز نشاندند، ولی نقشه‌ی این دو، به وسیله‌ی «بیگم‌خاتون» زن جهانشاه نقش برآب شد.

چندی بعد، «حسنعلی» پسر دیوانه‌ی جهانشاه که مدت بیست و پنج سال زندانی پدرش بود، به دستیاری عده‌ای از اوباش، تبریز را متصرف شد. بیگم‌خاتون و خویشان او را کشت ولی خودش نیز نتوانست مدت زیادی دوام آورد و به زودی

مغلوب اوزون‌حسن شد.

در سال ۸۷۳ هجری اوزون حسن حاکم ارباب مطلق آذربایجان و عراق و فارس گشت و خود را رسماً شاه خواند و تبریز را پایتخت خود کرد و در بزرگی و توسعه‌ی هر چه بیشتر آن کوشید. شهرت وی همه جا پیچید و به زودی سفرایی از ممالک عثمانی، روم و مصر به کشور او آمدند.

اوزون‌حسن در سال ۸۸۲ هجری وفات یافت و در ناصریه که خودش ساخته بود مدفون شد.

پسرش «یعقوب» مدت ده سال در مملکت او با صلح و آرامش حکومت کرد. پس از او در سال ۹۰٦ هجری شاه اسماعیل صفوی پس از غلبه بر «میرزا الوند» در نزدیکی نخجوان، تبریز پایتخت آق‌قویونلوها را متصرف شد و هم در این سال است که او خود را رسماً «شاه» خواند.[۱]

جنگ مشهور «چالدران» در ۹۲۰ هجری، دروازه‌های تبریز را به روی عثمانی‌ها باز کرد. سلطان سلیم در سپتامبر سال ۱۵۱٤ میلادی با غلبه بر شهر وارد شد. ترک‌ها خزاین شاهان ایران را به چنگ آوردند و هزاران نفر را که در بین آنان صنعتگران ماهر محلی بودند، به قسطنطنیه کوچاندند. اما ترک‌های عثمانی در این شهر فقط چند روزی توقف کردند و به دلیل عدم موافقت «ینی‌چری‌ها» (سپاه منظم و بسیار ورزیده‌ی ترک) با ادامه‌ی جنگ، مجبور به مراجعت گشتند.

وضع و نتایج ناگوار این جنگ (چالداران) سبب شد که ایرانیان احتیاط بیشتری کنند و به همین دلیل، شاه‌طهماسب، پایتخت را از تبریز به قزوین که دورتر از آن بود، منتقل کرد.

در سال ۹٤۱ هجری قشون سلطان سلیمان اول تحت فرماندهی وزیرش ابراهیم‌پاشا به تبریز وارد شد و در ۲۷ سپتامبر همان سال، خود سلطان‌سلیمان وارد

---

۱ ـ همان، ص ۳۲، ۳۳، ۳٤.

تبریز شد و مدت پانزده روز برای تنظیم امور در آنجا اقامت کرد. بالاخره در فصل سرما مجبور به مراجعت گشت و قشون ایران از این موقعیت استفاده کرده، در تعقیب عثمانی‌ها تا نزدیکی «وان» پیش رفت.

در سال ۹۵۵ هجری «القاس میرزا» برادر شاه‌طهماسب، سلطان سلیمان را برای بار دوم به تصرف تبریز مجبور نمود.

در جریان این جنگ، ایرانیان تاکنیک بخصوصی را به کار بردند. آنها هر چه را که در سر راه وجود داشت، از بین بردند تا هیچ گونه وسیله‌ی زندگی و آذوقه و مایحتاج به دست دشمن نیفتد.

«القاس میرزا» خائنانه، سلطان سلیمان را به قتل عام و زندانی کردن مردم تبریز تحریک می‌کرد، ولی سلطان عثمانی این استدعای او را نپذیرفت.

در سال ۹٦۲ هجری اولین معاهده‌ی صلح بین ایران و عثمانی امضاء شد. این صلح نزدیک به سی سال دوام داشت.

پیشرفت عثمانی‌ها به سبب آشوب‌هایی بود که پس از مرگ شاه‌طهماسب در ایران پیش آمده بود. عثمانی‌ها از این موقعیت استفاده کرده، گرجستان و آذربایجان را متصرف شدند و وارد تبریز گردیدند.

«علی‌قلی‌خان» حاکم تبریز (در ۹۹۳ هجری) دفاع شجاعانه‌ای از شهر کرد و پس از کشتن سه هزار سرباز ترک، شبانه عقب‌نشینی کرد. در این موقع تاج سلطنت ایران به دست پیرمرد کور و بی‌دست و پایی به نام شاه‌محمد خدابنده آخرین پسر شاه‌طهماسب افتاده بود.

پسر بزرگ این سلطان، حمزه میرزای شجاع، تبریز را نجات داد، ولی ترور او در سال ۱۵۸٦ میلادی به عثمانی‌ها اجازه داد که دوباره به این شهر و تمام آذربایجان دست یابند.

در اکتبر همان سال «عثمان‌پاشا» فرمانده قشون ترک درگذشت. او «جغاله‌زاده» را جانشین خود و فرمانده قشون ترک در تبریز کرده بود. این شخص ابتدا در مقابل

ایرانیان پیروز شد، ولی به زودی از جانب سپاه ایران در محاصره افتاد.

چندی بعد «فرهاد پاشا» از طرف سلطان عثمانی جهت فتح مجدد آذربایجان مأمور شد، ولی به علت برخورد با مقاومت شدید تبریز، ٤٨ ساعت بعد دست از محاصره‌ی پادگان شهر برداشت.

پس از مرگ «حمزه میرزا» تمام امیدهای ملت ایران متوجه برادر کوچکش «عباس‌میرزا» شد که تاج شاهی ایران را در سال ١٥٨٦ میلادی در قزوین صاحب شد.

موقعیت سلطان‌جدید وحشتناک بود: از طرف غرب، عثمانی‌ها، گرجستان، ارمنستان، آذربایجان و بغداد را تحت نفوذ گرفته بودند. از شرق، خان بخارا بر خراسان استیلا یافته، هرات، مشهد، و نیشابور را متصرف شده بود.

در این موقعیت پرمخاطره، شاه‌عباس برای به دست آوردن آزادی بیشتر جهت رسیدگی به کار خراسان، مالکیت تمام ایالات غربی را که عثمانی‌ها در اشغال خود داشتند، بنا بر معاهده‌ی قسطنطنیه به عثمانی‌ها واگذار کرد و این معاهده موقعیت ترک‌ها را درتبریز تثبیت نمود. (سال ١٥٩٠ میلادی).

شاه‌عباس به این ترتیب توانست تمام قدرت خود را برای مبارزه با مردم بخارا به کار برد و شهرهای اشغال شده را دوباره به دست آورد و آنها را تا جانب دیگر آمودریا عقب راند.

شاه‌عباس پس از فراغت خاطر از جانب شرق، با آزادی بیشتر متوجه قسطنطنیه شد. طغیان و هرج و مرج وحشتناکی که در ایالات آسیایی امپراطوری عثمانی در سال‌های اول قرن هفدهم میلادی به وقوع پیوست، به سلطان صفوی اجازه‌ی حمله‌ی برق‌آسا و ناگهانی را داد. او توانست عثمانی‌ها را از آذربایجان «درو کند»، قلاع ارمنستان را متصرف شود و در سال ١٦٠٢ میلادی فاتحانه وارد تبریز گردد.

تبریز در دوره فتوحات اعراب مسلمان

ورود دین مقدس اسلام به ایران، پایان‌دهنده ظلم و اجحاف پادشاهان ساسانی و نویدبخش زندگی برادرانه و برابرانه‌ای بود که دل هر ایرانی ستم‌دیده را آرامش می‌بخشید. در دید این آئین جدید هیچ امتیاز و منزلتی انسانی بر انسان دیگر نداشت. مگر به تقوا، بنابراین با ورود دین اسلام به ایران امتیازات طبقاتی خود به خود لغو می‌شد و به جای آن عدالت و برابری حکم‌فرما می‌شد.[1]

اما فتح آذربایجان و تبریز چگونه و در چه تاریخی انجام گرفته است؟ یکی از معتبرترین اخبار در مورد فتح آذربایجان و سایر نقاط ایران، نوشته در «فتوح‌البلدان» می‌باشد، او در مورد فتح آذربایجان به وسیله اعراب مسلمان، می‌نویسد: «حسین بن عمرو اردبیلی، از واقد اردبیلی و او از مشایخی که زمانی ایشان را درک کرده بود روایت کرد که مغیرةبن شعبه به عنوان والی از سوی عمر بن خطاب به کوفه آمد و نامه‌یی به همراه آورد که در آن حذیفة بن یمان به ولایت آذربایجان منصوب شده بود. نامه را برای وی ارسال داشت و او در نهاوند یا نزدیکی آن بود. پس از آنجا برفت تا به اردبیل رسید که کرسی آذربایجان بود و مرزبان در آنجا می‌زیست و خراج آن دیار نیز به همانجا می‌رفت. مرزبان جنگجویانی را از مردم باجروان، میمذ، و نریز و سراة و شیز و میانج و جاهای دیگر نزد خود گرد آورده بود و چند روز با مسلمانان نبرد شدیدی در پیوست، سپس مرزبان با حذیفه از سوی همه مردم آذربیجان صلح کرد بر این قرار که هشتصد هزار درهم به وزن هشت ادا کند و کسی کشته نشود وبه بردگی برده نشود.»[2] «گویند سپس عمر حذیفه را عزل کرد و عتبة بن فرقد سلمی را بر آذربیجان ولایت داد... واقدی در روایت خویش از راویان

---

۱ ـ تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان، ص ٦٦.

۲ ـ بلاذری، ۱۳٦۷، ص ٤٥٧.

حکایت کرد که مغیرةبن‌شعبه به سال بیست و دو از کوفه به غزای آذربایجان رفت و به آنجا رسید و آن خطه را به عنوه بگشود و بر آن خراج وضع کرد...»

در تاریخ طبری در میان حوادث سال ۲۲ هجری، به فتح آذربایجان به دست اعراب مسلمان اشاره شده و در این مورد آمده است: «آنگاه سال بیست و دوم درآمد، ابوجعفر گوید: در این سال چنان که در روایت ابومعشر هست آذربایجان گشوده شد. گویند: فتح آذربیجان به سال بیست و دوم و سالار آن مغیرةبن شعبه بود. واقدی نیز چنین گفته».

در مورد فتح آذربایجان برخی از منابع سال‌های دیگری را نیز ذکر می‌کنند، ولی به نظر می‌رسد که گفته بلاذری و طبری صحیح‌تر باشد. گفتنی است که در «تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری»، فتح آذربایجان در سال ۲۱ هجری آمده است ولی پروفسور مینورسکی با استناد به نوشته‌های بلاذری سال ۲۲ هجری را به عنوان سال فتح آذربایجان به وسیله اعراب، ذکر کرده است.

اما در مورد فتح تبریز که ناحیه‌ای حاصلخیز از آذربایجان بزرگ محسوب می‌شده است، متأسفانه منابع کتاب‌های تاریخی کم و یا اصلاً هیچ صحبتی نکرده‌اند و این باعث شده است که عده‌ای به اشتباه افتاده و آن را ناشی از نبودن شهر در این دوره تلقی کنند.

در فتوح البلدان در مورد گرد آوردن جنگجویان به وسیله مرزبان آذربایجان، برای مقابله با اعراب مسلمان فقط به شهرهای «باجروان، میمذ و نریز و سرا و شیز و میانج»، اشاره کرده است. اما باید به این مطلب مهم توجه کرد که صرف نام نبردن از تبریز در کتاب فتوح‌البلدان، دلیل به کم اهمیتی این نقطه از خاک آذربایجان نمی‌تواند باشد، زیرا به شهرهای مطرح دیگری مانند موقان، ارومیه، ورثان، بردعه، فراسپا (مراغه دوره اسلامی)، که کتاب اشاره‌ای نشده است، در حالی که این مراکز از شهرهای مهم و معتبر ناحیه آذربایجان بوده و در دوران فتوحات اعراب نیز قریه

محسوب نمی‌شده‌اند. و از طرفی بلاذری بعد از نام بردن شهرهای مختلف که نیروهایی را برای کمک مرزبا آذربایجان در اختیار او قرار داده‌اند، جمله «و جاهای دیگر» را آورده است که این می‌تواند اشاره‌ای به سایر شهرها، از جمله تبریز نیز باشد. بنابراین به نظر می‌رسد که منطقه تبریز به علت اهمیت ارتباطی که داشته و حاصلخیزی و آب و هوای مساعد، و این که از ادوار گذشته صاحب تمدن و محل سکونت انسان‌های دوره باستان بوده است، در دوران فتوحات نیز از شهرهای نسبتاً معتبر آذربایجان محسوب می‌شده است[۱] البته مسلم است که در آن دوره تبریز، اهمیت سال‌های بعد مانند اواخر روادیان، و دوره سلجوقیان و اتابکان را نداشته و نسبت به شهرهایی همچون اردبیل، بردعه، ارومیه، شاید که اهمیت کلی داشته است، امّا این دلیل بر نبودن شهر در زمان فتوحات اعراب و یا قریه بودن آن نمی‌تواند باشد.[۲]

بنابراین بعید می‌نماید که چنین ناحیه‌ای مهم، در دوره فتوحات اعراب از مناطق مهم آذربایجان نبوده است در حالی که «به نوشته فاستوس بیزانتینی (سده چهارم)، تبریز در آن سده‌ها شهری آباد با کاخ‌های شاهی و مرکز فرماندهی نظامی ساسانیان در آذربایگان بوده است» از طرف دیگر سعید نفیسی در مورد فتوحات آذربایجان، چند روایت مختلف را آورده است، که در یکی از آنها به فتح تبریز، به دست اعراب مسلمان اشاره شده است:

«روایت دیگر اینست که حذیفه با لشکریان کوفه، آذربایجان را گرفته و مردم آنجا هشتصد هزار درهم خراج سالیانه را پذیرفته‌اند و چون ولید بن عقبه، در زمان عثمان حکمران کوفه شده، عتبةبن فرقد را از حکمرانی آذربایجان عزل کرده ومردم آذربایجان قیام کرده‌اند و ولید بن عقبه در سال ۲۵ هجری دوباره آنها را فرمان‌بردار کرده است و عبدالله بن سبیل احمسی فرمانده لشکریان پیشرو بوده و در این زمان

۱ ـ تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان، ص ٦٥ ـ ٦٧.
۲ ـ همان، ص ٦٨.

تازیان موقان و تبریز... را گرفته‌اند و غنایم و اسیران بسیار به دست‌شان افتاده و به همان شرایطی که حذیفه قرار داده بود صلح کرده‌اند.» مطالب فوق نشان از اعتبار نسبی تبریز در دوره فتوحات اعراب می‌باشد، که اگر قریه‌ای بیش نبود و یا اهمیتی نداشت، ذکری از آن نمی‌رفت.

از جمله دلائل دیگر برای اثبات این گفته، نوشته حافظ حسین کربلائی در روضات‌الجنان و همچنین ملامحمد امین حشری تبریزی در «روضه‌اطهار» می‌باشد. مؤلف «روضات‌الجنان» در مورد پیشینه تاریخی تبریز و فتوحات اعراب در این منطقه از آذربایجان می‌نویسد: «بدان که شهر تبریز از بناهایی است که در ظهور اسلام واقع شده، قبل از آن به جای آن و در حوالی و نواحی آن، ده‌ها و قلعه‌ها بوده و مردم آنجا آتش‌پرست بوده‌اند». و در ادامه می‌افزاید: «و چون اسلام به عون‌الله قوت گرفت، خلفای راشدین، لشکرها به هر جا فرستادند و مقصود ایشان برطرف کردن ادیان سابقه، نه محض مملکت گرفتن بود، در آن زمان که لشکر اسلام به تسخیر آذربایجان آمدند و به آنحدود رسیدند [تبریز]، به تسخیر آن قلاع مشغول گشتند و تفصیل آن رجوع به کتب مفصله‌ی تواریخ و مغازی است، از آنجا باید طلبید.» و صاحب «روضه‌اطهار» در بیان خلافت عمر به فتوحات اعراب به سرپرستی عبدالله عمر در آذربایجان اشاره کرده و می‌نویسد: «نقل است که در آن زمان در کلّ آذربایجان هزار و دویست قلعه بود و در حوالی تبریز پنجاه قلعه و تبریز از کوه چرندان تا کوه سرخاب بیشه بود. از جلمه قلاع: قلعه‌ی پشنگ و قلعه زرنگ و قلعه شادهنگ و بلهجان و خرّم‌آباد... در چرنداب چهارقلعه بود. قلعه سرخاب چهار عدد: گرآب، فرقانه، آهنین در قرب شهر هامان حصار... و در آن ولاء، که عساکر اسلام بدین دیار تسلط یافتند از کفار آتش‌پرست دو پادشاه عظیم‌الشأن بود یکی یزدجرد دیگر اسفندیار و ملوک آذربایجان تابع ایشان بودند پادشاه تبریز هامان بی‌مهریار بود، وی با عبدالله عمر محاربات نمود. شصت هزار مرد و پنجاه قلعه داشت...» به هر حال اگر گفته حشری در مورد وسعت تبریز و تعداد سپاهیان، اغراق باشد. اما باز

می‌تواند دلیلی بر آن باشد که تبریز در دوره حملات اعراب مسلمان از مناطق معتبر آذربایجان، محسوب می‌شده است. مؤلف اولاد اطهار، بنای مسجد جامع تبریز را به وسیله عبدالله بن عامر نوشته است: «مسجدی که در اول اسلام ساخته‌اند و حالا به مسجد جامع مشهور است آن را (عبدالله بن عامر) ساخته است» که این مطلب نیز در صورت اثبات شدن می‌تواند دلیلی بر وجود شهر تبریز در اوایل دوره اسلامی باشد. «مسلم است که تبریز در آغاز پیدایش اسلام وجود داشته [است]». اما، نویسنده کتاب «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز» معتقد است که در دوره فتوحات اعراب و حتی جنگ‌های خرمدینان با اعراب نامی از تبریز به میان نیامده است و در آخر نتیجه می‌گیرد که شاید در این ملک حصن‌ها بوده و یکی از این حصون نیز تبریز بوده است: «برهانی بس قوی‌تر بدین سخن من اینست که سال‌ها در این ملک خرمدینان فتنه کردند و لشکرها با سرداران نامدار از دارالسلام ـ که مقر خلافت، عباسیان بود ـ بدین ثغر آمدند و سَهل و جَبَل آذرآبادگان به زیر سنابک اسبان فرومالیدند و هرگز نامی از تبریز بدان داستان‌ها نیست که بدین موضع شهری بوده، مگر آن که بدین ملک حصن‌ها بوده، یکی از آن حصون تبریز بود...» در اینجا باید به این مطلب دقیق بود که مرکز قیام خرمدینان در قسمت‌های شمالی آذربایجان و در اطراف و اکناف رشته جبال قره‌داغ تا آن ور رود ارس، قرار داشته است و به همین علت نیز تبریز از مرکز جنگ‌ها بدور بوده است و اگر از تبریز در این جنگ‌ها صحبتی به میان نیامده، دلیل بر نبودن شهر تبریز در این دوره و یا کم اهمیتی آن نمی‌تواند باشد.[۱]

بعد از فتح آذربایجان و به تبع آن تبریز، اعراب مهاجر به اقصی نقاط این منطقه حاصلخیز مهاجرت کرده، اسکان یافتند، و حکمرانی این مناطق را نیز به دست گرفتند در تاریخ یعقوبی به یکی از این مهاجرت‌های مهم به ناحیه تبریز، که در زمان

---

۱ ـ تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان، ص ۷۰ ـ ۷۱.

ابوجعفر منصور [۱۳٦ ـ ۱۵۸ هـ ق] خلیفه عباسی، انجام گرفته است، اشاره شده است: «ابوجعفر [منصور خلیفه عباسی]، یزید بن اسید سلمی را والی ارمنستان و یزید بی‌مهلب را والی آذربایجان قرار داد، یزید یمنی‌ها را از بصره به آذربایجان منتقل ساخت و نخستین کسی بود که آنان را منتقل کرد و رواد بن مثنی ازدی را در تبریز تابذ فرود آورد، و مر بن علی طائی را در نریز، همدانی را در میانه، و قبیله‌های یمنی را پراکنده ساخت و از قبیله نزار جز صفر بن لیث عتبی و پسر عمویش بعیث بن حلبس کسی در آذربایجان نبود»، مؤلف «فتوح‌البلدان» نیز بعد از ذکر اسکان یافتن اعراب ازدی در ارومیه به سرپرستی صدقة بن علی صدقة بن دینار، در مورد تبریز می‌نویسد: «اما تبریز، رواد ازدی و سپس و جناء بن رواد به این شهر وارد شدند وجنا و برادرانش در آنجا بنایی بساختند. وی به شهر حصاری کشید و همراهان وی در آن بلد منزل گزیدند.» گفتنی است که قبل از ورود این عده از اعراب به تبریز، این شهر از اهمیت زیادی برخوردار بوده است و دلیل بر این گفته، نوشته‌های بلاذری و یعقوبی است که در آن ذکر شده است؛ رواد ازدی و سپس وجن بن رواد به این «شهر» وارد شدند، و این نشان از بزرگی و اهمیت تبریز تا آن دوره بوده است.[۱]

مهاجرت اعراب ازدی به سرپرستی ـ یزید بن مهلبی از بصره به آذربایجان و وارد شدن رواد بن مثنی ازدی و فرزندان او به شهر تبریز نقطه عطفی در تاریخ این شهر محسوب می‌شود. زیرا این خاندان شروع به آبادانی و ساختن بناهای مهم در تبریز نمودند. شاخه دوم این خاندان عرب نیز، بعد از سال‌ها دوری از حکمرانی آذربایجان، بار دیگر بعد از بر افتادن سالاریان در آذربایجان، به حکومت تبریز و آذربایجان رسیدند. شاخه نخست این خاندان عرب عبارتند از رواد بن مثنی ازدی و سپس سه فرزند او به نام وجناء، محمد، و یحیی بن روّاد ازدی.[۲]

---

۱ ـ همان، ص ۷۱، ۷۳.

۲ ـ همان، ص ۷۲ و ۷۳.

ازنیای نخستین خاندان روادی همین اندازه اطلاع در دست است که او در زمان ابوجعفر منصور [۱۳٦ ـ ۱۵۸ هجری] خلیفه عباسی، به همراه یزید بـن مهلبـی والـی آذربایجان به این منطقه آمده و همراه با اعراب ازدی از تبریز تا بذ ساکن شده‌اند.[۱]

۱ ـ همان، ص ۷۳.

نقش صحابه شیعه در فتوحات آذربایجان و گسترش تشیع

عده‌ای از صحابه از همان ابتدا اسلام جز شیعیان و دوستاران علی(ع) بودند. ایشان از زمان واقعه غدیرخم و انتخاب امام‌علی(ع) به جانشینی پیامبر بر همراهی خود افزودند وبعد از رحلت پیامبر و مسئله ثقیفه بر پشتیبانی خود از ایشان تأکید کردند. این عده به دوستان و شیعیان علی(ع) معروف شده‌اند و به عنوان پیشگام در تشیع به شمار می‌روند.[1]

بسیاری از صحابه در فتوحات شرکت داشتند و دسته‌ای از ایشان با گرایشات شیعی را می‌توان نخستین پیام‌آوران مذهب اهل بیت به آذربایجان دانست. حضور هر چند کوتاه مدت این صحابه در آذربایجان، موجب ورود اولین اندیشه‌های شیعی به این سرزمین گردید. از لابلای منابع تاریخی می‌توان به حضور برخی از صحابه از جمله سلمان فارسی، عمار یاسر و عده‌ای دیگر در آذربایجان پی برد. در زمان امارات ولیدبن عقبه در آذربایجان، شورشی بر پا شد و خلیفه یکی از سرداران خودبه نام سلمان بن ربیعه باهلی را در رأس سپاهی به محل اعزام نمود و سلمان فارسی را نیز برای راهنمایی وی مأمور آذربایجان کرد.

از دیگر صحابه با گرایشات شیعی عمار یاسر را می‌توان نام برد که بنا به خبری که بلاذری از بومخنف نقل می‌کند مدتی والی آذربایجان بوده است. از دیگر کسانی که در این فتوحات شرکت داشتند مسلم بن عوسجه را می‌توان نام برد که جزو شهدای کربلا می‌باشد. حضور این افراد اگرچه کوتاه‌مدت بود، ولی بنا به دلایل عقلایی می‌توان گفت ایشان موجبات اولین آشنایی دست کم عده‌ای مردم را با اهل بیت(ع) و عقاید شیعی فراهم نموده‌اند که، با مهاجرت اعراب و علویان تقویب گردید.[2]

---

۱ ـ تشیع آذربایجان مبنای وحدت ملی در ایران، ص ۷.

۲ ـ همان، ص ٦ و ۷.

حضور مبلغین شیعه در آذربایجان

یکی از راه‌های ترویج تشیع، اعزام نماینده و نائب از سوی ائمه(ع) به مناطق مختلف جهان اسلام بود که اهمیت زیادی در رشد و گسترش تشیع به صورت‌های مختلف داشته است. از لابلای کتب معتبر شیعه می‌توان اسامی عده‌ای از این افراد را به دست آورد. البته این افراد کسانی هستند که نام‌شان ثبت شده است.

از فرستادگان امام‌صادق(ع) به منطقه آذربایجان، فضل بن ابی‌قره سمندلی را می‌توان نام برد، که به تفلیسی نیز شهرت داشته است. و از راویان حدیث امام‌صادق(ع) به شمار می‌رود. غیر از وی، امام‌صادق(ع) نماینده دیگری در آذربایجان داشته است که تلاش بسیاری در تبلیغ تشیع نموده است. این فرد حمادالسمندری یا سمندلی بود.

از اصحاب و راویان حدیث از امام‌حسن عسگری(ع) احمدبن ابراهیم ابوحام مراغی می‌باشد که از شهر مراغه بوده است. غیر از ایشان از جمله کسانی که نقش مهمی در تبلیغ تشیع و رساندن معارف اهل بیت(ع) به مردم آذربایجان برعهده داشتند، قاسم بن علاء آذربایجانی را می‌توان نام برد. وی از وکلای امام‌زمان(عج) به شمار می‌رود. طوسی او را وکیل امام می‌داند و درباره‌ی وی می‌نویسد: «او وکیل امام‌عصر در منطقه آذربایجان بود.»[۱]

---

۱ ـ همان، ص ۱۲ و ۱۳.

حکومت‌های متمایل به تشیع

روشن است که حمایت حکومت‌ها وحاکمان موقّت از عقاید و مذاهب، تا چه حد می‌تواند به رشد یک مذهب کمک نمایند. در طول تاریخ، بارها حمایت یک فرمانروا از یک گرایش خاص، موجبات رشد آن را فراهم آورده است، هر چند این گرایش غیر از اعتقادات شخصی حکمران، از عوامل سیاسی و حکومتی نشأت گرفته باشد. حکومت‌ها با ابزارهای گوناگونی که در اختیار دارند، نقش غیرقابل‌انکاری در رشد یک مذهب خاص دارند. در روند گسترش تشیع در آذربایجان، نقش حکومت همجوار با گرایش شیعی را نمی‌توان نادیده گرفت. حکومت‌های «آل‌بویه»، «حمدانیان»، «علویان» طبرستان، «آل‌مسافر» و حتی خاندان شیعه‌ی «بنی‌دولف» در کرج، از جمله‌ی این حکومت‌ها هستند که در برخی مقاطع تاریخ، نقش خاصی در تحوّلات سیاسی آذربایجان ایفا کرده‌اند که به بررسی نقش هر کدام پرداخته می‌شود.[1]

الف. آل بویه

با توجه به این که آل‌بویه قدرت مسلّط در غرب ایران بودند، نقش مهمی در تحولات سیاسی غرب ایران و آذربایجان ایفا نموده، در امور حکومت‌های مستقر در آذربایجان و تحوّلات سیاسی این منطقه نقش مهمی ایفا می‌کردند. در این دوران، اوضاع سیاسی در آذربایجان تا حدی متشنّج بود و برخی خاندان‌ها بر مناطق گوناگون آذربایجان حکومت می‌کردند. مرزبان‌بن محمّد از «آل‌مسافر» و معروف به «سلار»، که از ولایت «طارم» بود، بر «دیسم» غلبه نمود و بر آذربایجان دست یافت. وی گرایش اسماعیلی داشت و عناصر دیلمی، که تمایلات شیعی در میان آن‌ها به اشکال زیدی، اسماعیلی و دوازده امامی وجود داشتند، از وی حمایت می‌نمودند. بر اثر برخی مسائل

---

۱ ـ تاریخ تشیع در آذربایجان، ص ۳۱.

بین دو طرف جنگ روی داد و مرزیان از رکن‌الدوله شکت خورد. در این وقایع، نقش ابوالفضل بن عمید، معروف به «استادالرئیس» وزیر رکن‌الدوله، قابل تأمل است. «ابن عمید شیعی و به احتمال قریب به یقین، بر مذهب امامیه بود و از شهر قم برخاست.» وی پس از جنگ، انتقال مرزبان به دژ «سمیران» را به عهده گرفت. با گذشت زمان، سیاست آل بویه در قبال ایشان تغییر کرد. پس از وفات مرزبان، برادرش وهسودان بن محمّد سعی در گسترش نفوذ خود نمود، ولی ابراهیم بن مرزبان از رکن‌الدوله دیلمی کمک گرفت. رکن‌الدوله با ارسا سپاهی به همراه ابن‌عمید وزیر خویش به یاری وی برخاست و ابراهیم بن مرزبان بر آذربایجان مسلّط شد.[۱]

این کشمکش‌ها به نوبه‌ی خود، به ورود افکار شیعی به آذربایجان کمک کردند. افرادی همچون ابن عمید و بسیاری از سپاهیان دیلمی، که عقاید گوناگون شیعی داشتند، موجبات آشنایی هر چه بیشتر مردم را با عقاید شیعی فراهم کردند. غیر از این، در آذربایجان و اران، شیعه‌ی دیگری از آل بویه و دیلیمان حکومت می‌کردند که «مظفریه» یا «آل‌مظفّر» نامیده می‌شدند.»[۲]

ب ـ حمدانیان

از جمله حکومت‌های متمایل به تشیع و همجوار با آذربایجان، «حمدانیان» بودند که نقش مهمی در مرزهای امپراتوری بیزانس به عهده داشتند. تشیع در دوره‌ی حمدانیان در «موصل» و «حلب» پایه‌گذاری شد و روز به روز بر عظمتش افزوده گشت. به علت نزدیکی «موصل» با آذربایجان، پیوندهای زیادی بین دو منطقه وجود داشتند و حمدانیان مدتی بر آذربایجان و شهر «مراغه» مسلّط شدند. یکی از امرای این خاندان به نام عبدالله بن حمدان در جنگی شدید، از محمّد بن ابی‌ساج شکست خورد. حضور ـ هر چند بی‌دوام ـ حمدانیان در آذربایجان نیز یکی از دلایل گسترش

---

۱ ـ همان، ص ۳٤.

۲ ـ همان، ص ۳۵.

تشیع در آذربایجان می‌تواند باشد.[۱]

ج. آل مسافر و اسماعیلیه

از خاندان‌های دیلمی، که مدت آذربایجان را در تصرف داشتند، «آل‌مسافر» هستند که به «سالاریان» و «کنکریان» نیز معروفند. ایشان با تسخیر دژ «شمیران» به سرتاسر «تارم»، که جزو ولایت قزوین بود، دست یافتند. نخستین فرد از این خاندان، که نامش در تواریخ آمده، محمد پسر مسافر می‌باشد که توسط پسرانش وهسودان و مرزبان از قدرت ساقط شد. این وقایع همزمان با سست شدن پایه‌های قدرت «بنی‌ساج» در آذربایجان بود که جای خود را به دیسم بن ابراهیم شادلویه، که مذهب خارجی داشت، داده بود. در این سده، فرقه‌ی «اسماعیلیه» برای مدتی در آذربایجان جایگاه خاصی به دست آورد. تبلیغات گسترده و مخفی فرقه‌ی «اسماعیلیه» و مبلّغان خلفای فاطمی مصر از مدت‌ها قبل، افکار مردم ایران را متوجه تشیع نموده بود. ابوحاتم رازی، که از داعیان اسماعیلی در شهر ری بود، مبلّغانی را روانه‌ی برخی مناطق اطراف از جمله آذربایجان نمود.

همزمان با انقراض خاندان «ساجیان»، که روابط چندان خوبی با دستگاه خلافت عبّاسی نداشت، «اسماعیلیه» رونق یافتند.

وزیر دیسم، ابوالقاسم علی بن جعفر، از مردم آذربایجان، که مذهب باطنی داشت، به علت دسیسه‌ای که علیه وی چیده شد بر جان خود بیمناک گردید و به «تارم» گریخت و به مرزبان پیوست و وی را به تسخیر آذربایجان برانگیخت. در سال ۳۳۰ هـ . مرزبان به آذربایجان حمله کرد و تا «اران» و «ارمنستان» را به تصرف خود درآورد. بدین سان، آذربایجان به دست یک فرمانروای اسماعیلی افتاد.

در این سال‌ها، آذربایجان صحنه‌ی فعالیت داعیان و مبلغان مذهب اسماعیلی شده بود و آن گونه که از اشارات ابن حوقل برمی‌آید، کثرت تعداد این طایفه در آن

---

۱ ـ همان، ص ۳۵، ۳۶.

دیار قابل توجه بوده است. علی‌بن جعفر در مقام وزارت مرزبـان، در نـشر و تـرویج مذهب اسماعیلی از توافق و حمایت فرمانروای جدید بهره‌مند بود. اقدامات مرزبـان و وزیـرش در نـشر و تبلیـغ مـذهب اسـماعیلی موجـب رواج تـشیّع اسـماعیلی در آذربایجان گردید.

از حاکمان اسماعیلی مذهب آذربایجان، یکی هم وهسودان است که در سـکّه‌ای که از او در دست است، عنوان «سیف‌آل محمد» نقش شده و نام ائمه‌ی اسماعیلی بر آن ضرب گردیده که احتمالاً این مربوط به اوایل کار اوست.

با غلبه‌ی ابوالهیجاء بن رواد بن ابراهیم مرزبان، سلسله «روادیان» آغاز شـد و در ظاهر، آذربایجان بار دیگر به قلمرو اهل سنّت درآمـد و روابطـش بـا بغـداد تجدیـد گردید.[۱]

۱ ـ همان، ص ۳۷ ـ ۳۹.

نقش مذهب شیعه در تکوین هویت ملی در ایران
دوره صفویه

دین و مذهب به شکل عام، از جمله رکن‌های اولیه هویت ملی در جوامع مختلف بوده است. در ایران نیز این مهم از جایگاه خاص برخوردار بوده و مورد اتفاق‌نظر اندیشمندانی است که پیرامون عناصر تشکیل‌دهنده‌ی ملت و هویت ملی در ایران قلم زده‌اند.[1]

به نظر می‌رسد عناصر هویت ایرانی که طی نه قرن دوره اسلامی تا برآمدن صفویان برای ایرانیان هویت قومی متمایز با همسایگان پدید آورده بود، در سایه دو عنصر تکمیل‌کننده یعنی، تشکیل حکومت ملی مستقل، متمرکز و فراگیر ایرانی و رسمیت بخشیدن به مذهب خاص ـ شیعه دوازده امامی ـ بار دیگر ایرانیان را به جایگاه یک ملت رساند، و از هویت ملی خاص خود برخوردار ساخت.[2]

شیعه در ایران

شیعه در دو شکل کلامی و فقهی از مذاهب اسلامی است که ریشه آن را باید در دوستداران علی‌بن‌ابیطالب در زمان پیامبر اسلام سراغ گرفت. البته این مذهب بیش از آن که از نظر فقهی هویتی متمایز از سایر مذاهب اسلامی باشد، در اندیشه امامت و تداوم رسالت نبی اسلام در اهل بیت و ائمه از سایر مسلمین جدا می‌شود با این حال پس از رحلت رسول گرامی اسلام حوادث به گونه‌ای رقم خورد که علی‌بن ابیطالب گوشه‌نشین گردید و قریش سیاسی به تداوم امامت در خانواده بنی‌هاشم راضی نگردید. ریشه این اختلاف و عدم پذیرش که مایه تمایز و اختلاف دو گروه بزرگ مسلمین از ساعات بازپسین حیات رسول اکرم گردید را باید بیش

---

۱ ـ نقش مذهب شیعه در تکوین هویت ملی در ایران دوره صفویه (همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین)، ص ۲۳۲.

۲ ـ همان، ص ۲۳۳.

از هر چیز در ساخت قبیله‌ای حجاز و عصبیت طوایف قریش و تأثیر و تأثر دو ساخت دین اسلام و عصبیت قبیله‌ای بر همدیگر، بر مبنای نظریه‌ای جامعه‌شناختی تحلیل کرد.

با این همه، حاشیه‌ای شدن مذهب تشیع و تبدیل شدن به رهبری جناح اپوزسیون حکومت‌های اموی و عباسی، موالیان ایرانی ناراضی از خلافت عربی را خواسته یا ناخواسته به این مذهب متمایل ساخت.

به هر حال گرایش عمومی ایرانیان به عدالت و تمرکز این اصل در میان مذاهب اسلامی به شیعه باعث شده که عدل را از اصول مذهبی آن برشمرده، رفتار احترام‌آمیز امام‌علی(ع) و سایر ائمه شیعه با ایرانیان، و این مایه مبارزه‌خواهی شیعه را از مهم‌ترین عناصر تمایل ایرانیان به مذهب تشیع برشمرند. چنان که ایرانیان پس از پذیرش اسلام تا میانه‌های قرن چهارم سه بار پایتخت خلافت اسلامی، دمشق و بغداد را در حمایت از حق اهل بیت و خاندان رسالت تسخیر کردند. با این حال غلبه سلاجقه و خوارزمشاهیان دوره‌ای از حکومت‌های سنی مذهب را در ایران رقم زد و فقط با هجوم مغول و سپس با فتح بغداد و برانداختن عباسیان به سال ۶۵۹ هجری بود که امکان رویش نهضت‌های ایرانی بر محور مذهب تشیع فراهم شد. کسروی بر این باور است که اگر غلبه سلاجقه بر ایران نبود، مردم ایران در همان قرون اولیه شیعه شده بودند.

عموم صاحب‌نظران، دوره مغول و تیموریان را زمینه ساز رشد جنبش‌های شیعی و متصوفه معطوف به مبارزه اجتماعی و سیاسی در ایران می‌دانند.

نورالله عقیلی در مقاله «جستاری در زمینه‌های رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران» ریشه‌های شکل‌گیری و رشد جنبش‌های شیعی و صوفی در ایران را بررسی کرده است. از نظر وی شیخ نجم‌الدین کبری (فوت ۶۱۸) معروف به شیخ ولی تراش در پایه‌گذاری آنچه به تشیع حسن یا تشیع سنی در ایران معروف شد، نقش اساسی داشته است.

این روند از زمان شیخ‌نجم‌الدین کبری موسوم به ولی تراش (فوت ٦١٨) و شاگردانش با پایه‌گذاری آنچه تشیع حسن یا تشیع سنی (که به نظر می‌رسد تسنن شیعی بهتر باشد؛ زیرا شکل شیعه شده تسنن بود) نامیده می‌شد، شروع شد. وی با آوردن مناقب و مدایح امام علی و فرزندان او(ع)، طرفدار مذهب شیعه و منحصر نمودن اولیای امت اسلامی در دوازده امام شیعه و ظهور امام‌مهدی(عج) جهت برقراری عدل و داد بود. پس از ادامه روند بسیار ملایم و وفادار به اهل سنت این حرکت توسط شیخ‌علاءالدوله سمنانی فوت ٧٥٦) که از میان تمام خلفا، تنها علی(ع) را دارای هر سه جنبه امامت یعنی خلافت، وارث و امامت کامل می‌دانست امیر سیدعلی همدانی (فوت ٧٨٦) پا به عرصه اندیشه نهاد و راه آنها را ادامه داد. وی علی‌رغم پای‌بندی به فروع اهل تسنن، در اصول به اندیشه‌های شیعی در قالبی عمیق و نیرومند و گاه غالیانه اعتقاد داشت و سرانجام جانشینان او یعنی خواجه اسحاق ختلاقی (فوت ٨٢٦) و شاگردش سیدمحمد نوربخش، تشیع خویش را به طور آشکار علنی نمودند.

علاوه بر این بسترها، قریب به اتفاق جنبش‌های اجتماعی و سیاسی ایران عصر مغول و تیموریان رنگ و بوی شیعه و یا صوفیانه داشته و برخی حتی به برپایی حکومت‌هایی نیز منجر شد که از جمله آنها می‌توان به سربداران خراسان، مرعیشان مازندران، مشعشیان خوزستان و لرستان، کیانیان گیلان و قراقویونلوها در آذربایجان، عراق و فارس اشاره کرد که جمگی شیعی و برآمده از جنبش‌های صوفیانه و شعیی بودند.

به علاوه در طول تمام دوره اسلامی، به ویژه قرون نزدیک به انقلاب صفوی، شهرها و مناطقی با اکثریت جمعیت شیعه در ایران: همانند گیلان، مازندران، خوزستان، ری، ورامین، لرستان، قم، کاشان، ساوه، قهستان، سبزوار، طوس و...وجود داشته است. این در حالی است که گرایش و علاقه روزافزون سنی‌مذهبان ایران به اهل بیت رسول گرامی اسلام و ائمه دوازده‌گانه شیعه نیز خود از ویژگی‌های منحصر

به فرد تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران است.

رشد معارف شیعی و کثرت روزافزون شخصیت‌های علمی، سیاسی و فرهنگی شیعه، در قرون هشتم و نهم هجری چنان گسترش داشت که برخی شاهان مغول و تیموری نیز مذهب شیعه اختیار کردند.

گزارش مورخان عصر تیموری نشان می‌دهد سلطان حسین بایقرا، علی‌رغم گرایش آشکار به تشیع و خدماتی که خود و همسرش گوهرشاد در رونق مشهد مقدس و بارگاه علی بن موسی‌الرضا(ع) داشته‌اند، دستوری مبنی بر ذکر نام ائمه شیعه در خطبه‌ها و تغییر رسمی مذهب داده است که با واکنش منفی مردم هرات و قتل خطیب جمعه روبرو شده است.

همین گرایش روزافزون به مذهب شیعه طی قرون هشتم و نهم در ایران بود که همگان و از جمله خاندان پرآوازه شیخ صفی‌الدین اردبیلی و مریدان بی‌شمارش را به آشکار نمودن تشیع خود، یا تغییر مذهب و ورود به تشیع وادار کرد.

در واقع اظهار تشیع شیوخ صفوی که خانقاهشان در گاه نیاز شاهان زمان و رفت و آمد مریدان صوفی مسلک فراوان از آسیای میانه تا روم بود، نشان از مقبولیت و منزلت اجتماعی رو به تزاید مذهب شیعه در فضای عمومی جامعه آن روزگار دارد. چنان که مارینوسانوتو، وقایع‌نگار ونیزی، اندک زمانی قبل از روی کار آمدن صفویه می‌نویسد: چهار پنجم مردم ترک‌زبان آسیای صغیر شیعه هستند و به صفویه حسن توجه دارند. همچنین در آغاز کار صفویان و لشگرکشی سلطان سلیم به ایران، اندکی قبل از جنگ چالدران، به دستور وی چهل هزار نفر شیعه آناطولی قتل‌عام می‌شوند تا زهرچشمی از پیروان شیعه مذهب آن ولایت گرفته باشد. مکاتبات شاه‌اسماعیل صفوی و بایزید هم که طی آن شاه اسماعیل از سلطان عثمانی می‌خواهد موانع رفت و آمد شیعیان خاک عثمانی به ایران را برطرف سازد، نشان از کثرت شیعیان در ورای مرزهای ایران داشته است. این

همه اقبال در فضایی از حکومت‌های اغلب سنی مذهب منطقه، نشان از فراگیری رواج اندیشه شیعی و پویا و بالنده بودن این مذهب فقهی و کلامی در میان قشرهای مختلف مردم آن روزگار داشته است. به عنوان نمونه شهر تبریز با آن که پایتخت سلاطین آق‌قویونلو، سنی مذهب بود، اما بیش از یک سوم جمعیت آن در هنگام جلوس شاه اسماعیل صفوی بر تخت پادشاهی، شیعه بودند. چنان که یک سوم کل جمعیت ایران آن روزگار را هم شیعه دانسته‌اند.

بنابراین جای شبهه نیست که مذهب شیعه، چه در بعد پذیرش فقهی و کلامی آن را سوی گروه‌ها و قشرهای مختلف مردم ایران و چه به خاطر اقبال عمومی از جنبش‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن، در آستانه ظهور صفویه همچون میوه‌ای رسیده، آماده نقش‌آفرینی و خلق انقلابی بزرگ شده بود و طبعاً اگر چنین نبود، دو قدرت شکننده ترکان عثمانی و تاتاران شیبانی در همان سال‌های شکل‌گیری نهضت صفوی و طی جنگ‌های پی در پی می‌توانستند این جنبش نوپا را ساقط نمایند.

جالب آن که دو نیروی قدرتمند جای گرفته در حافظه تاریخی ملت ایران، چون دو جویبار به هم پیوسته در آغاز قرن دهم هجری، زمینه‌ساز انقلاب ملی ـ اسلامی صفوی شدند. این دو نیز عبارت بودند از: اندیشه ایرانشهر و مذهب آزادیخواه و ظلم‌ستیز شیعی.[۱]

تجربه‌ی نهضت سربداران خراسان، پیدایش دولت سادات مرعشی در مازندران، ظهور دولت مشعشیان در نواحی خوزستان، گرایش شیعی طوایف ترکمان قره‌قویونلو در آذربایجان و حتی قیام بابایان در قلمرو عثمانی، اذهان متعصبان شیعی ترکمان، ترک و تاجیک را آماده کرده بود. بعضی از اینها که در آن ایام در جمع یاران متعصب و وفادار شیخ صفی و اولادش درآمده بودند و از جمله

---

۱ ـ همان، ص ۲۳۷ ـ ۲۳۹.

طوایف ترک یا ترکمان استاجلو، شاملو، روملـو، افـشار، تکلـو و قاجـار را شـامل می‌شدند، برای جنگ‌آزمایی و جانسپاری در راه بنیانگذاری یک حکومت شیعی که آنها را از پیروی علما و حکام سنی عـصر آزادی بخـشید و خـاطره‌ی فرمـانروایی آمیخته با پهلوانی، دادگری و دلاوری عهد پیامبر و امیرمؤمنـان «امـام گزیـده او را» تجدید نماید و غاصـبان حـق اولاد او را در پـیش افکـار و اذهـان عـام مـردود و بی‌اعتبار سازد، از طریق اقدام به یـک قیـام قـاطع مـسلحانه و همـراه بـا شـدت و خشونت بی‌گذشت، آمادگی و حتی اشتیاق پیدا کرده بودند.

شیعه از یک نیروی اجتماعی تا نهادی هویت بخش در ایران

علی‌رغم آن که مذهب شیعه همواره در بخش‌هایی از ایران مذهب رایج بـوده است، اما رواج شیعه رابطه‌ی معناداری نیز با جنـبش‌هـای اجتمـاعی و سیاسـی در ایران دارد. بدین شکل که قرون دوم تا پنجم میلادی کـه دوره اوج شـکل‌گیـری و نهادینه شدن هویت ایرانی و ملی‌گرایی خاص قومی ایرانیان در قالب جنـبش‌هـای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است؛ تشیع در بسیاری از این جنـبش‌هـا نقـش یـک نیـروی اجتمـاعی بـسیج‌کننـده تـوده‌هـا را برعهـده داشـته اسـت. در دوره رکـود جنبش‌های اجتماعی در ایران، یعنی عهـد سـلاجقه تـا برافتـادن عباسـیان، نیـروی اجتماعی شیعه هم در ایران رو به افول گذاشت. با این حال دوره دوم شکل‌گیـری جنبش‌های اجتماعی، سیاسی در ایران از میانه قرن هفتم و سقوط خلافـت عباسـی به تدریج دوباره آغاز شد و این بار قریب به اتفاق جنبش‌ها از نیروی بـسیج‌کننـده شیعه و تصوف با گرایش شیعی برخوردار بودند.[۱]

بدین روی مذهب شیعه در این دوره در نقش یک ایـدئولوژی انـسجام‌دهنـده گروه‌های مختلف به پاخاسته در برابر ظلـم عمـومی قـدرت‌هـای فائقـه و موتـور متحرک نهضت‌های اصلاح دینی بوده است. همه‌ی نهضت‌ها و قیام‌هایی که از قرن

---

۱ ـ همان، ص ۲٤۰.

هشتم هجری تا سقوط صفویان در ایران روی داده صبغه‌ای از تشیع داشته و حتی برخی از رهبران نهضت‌ها ادعای ولایت علوی و مهدویت نموده‌اند. این نهضت‌ها بر دو گونه بوده‌اند: نهضت‌هایی که موفق به تأسیس حکومت شده‌اند، مانند سربداران، مرعشیان مازندران، صفویه و نهضت‌هایی که در تشکیل حکومت کامیاب نبوده‌اند، مانند حروفیه، نقشبندیه و نوربخشیه. قریب به اتفاق این نهضت‌ها از حمایت و عنایت روستایی‌ها و طبقات پایین جامعه برخوردار بودند و آرمان‌های شیعیان در آن دوره عبارت بودند از: انتظار ظهور مهدی(عج)، بر کناری ظالمان و استقرار دولت عدل.[1]

با این حال مذهب شیعه در این دوره هنوز در قالب یک نیروی بسیج‌کننده توده‌ها ایفای نقش می‌کرده و تا تبدیل شدن به یک نهاد اجتماعی منجسم روزگاری طولانی در پیش داشت؛ چرا که ساختار سیاسی ایلخانان مغول و تیموری و حکومت‌های محلی و پراکندگی و تنوع توأم با تنازع آنان، اجازه ظهور یک پایگاه مذهبی مستقر و فراگیر را به شکل یک نهاد شیعی با لوازم ویژه آن ناممکن ساخته بود.

رسمی شدن مذهب شیعه

مذهب شیعه در آستانه انقلاب صفویه نیرویی بالنده و شکوفا و توأم با اقبال امواج انسانی و نخبگان مذهبی و اجتماعی بود. با این همه به نظر می‌رسد اعلام شیعه به عنوان مذهب رسمی از سوی حکومت نوپای ایران، بیش از آن که تراوش ذهنی یکباره شاه‌اسماعیل، نوجوان پانزده‌ساله یا مشاورانش باشد، برنامه‌ای حساب شده و برگرفته از تجزیه و تحلیل دقیق اوضاع داخلی و وضعیت اطراف ایران آن روزگار بود.

در طراحی چنین برنامه‌ای بیش از همه باید بر دوره هفت‌ساله تربیت

---

۱ ـ همان، ص ۲٤۱.

اسماعیل در گیلان متمرکز شد؛ چرا که اسماعیل در طفولیت پدرش را از دست داد، سپس به همراه خانواده در اصطخر شیراز زندانی بود و در شش سالگی در پی کشته شدن ناگهانی برادرش به همراه هفت نفر از صوفیان به گیلان پناهنده شد. بنابراین قبل از دوره توقف توأم با آرامش در گیلان که از راهنمایی استادان شیعه، نخبگان ایرانی و پادشاه، علی کارکیا، برخوردار بود، فرصت و امکانی برای پروراندن و جهت دادن به یک آرمان بزرگ همچون آزادی ایران یا تشکیل حکومت و رسمی نمودن مذهب شیعه نداشت. با وجود این منابع حکومتی آن دوره چون احسن‌التواریخ حسن روملو، عالم‌آرای شاه‌اسماعیل صفوی، جهان‌آرای قاضی قزوینی و عالم‌آرای عباسی اسکندربیگ منشی متفق‌القول رواج چنین اندیشه‌ای در ذهن شاه اسماعیل را به رؤیای صادقه و مکاشفات روحانی و الهام حضرات معصومین به وی می‌دانند.

در هر حال چنین تصمیم بزرگی از سوی جوان پانزده ساله‌ای عملی شد که در رأس سپاهیان شوریده‌سر و عاشق جانبازی به تازگی وارد تبریز شده بود و خود را شاهنشاه خواند. وی با این اقدام بزرگ ترین عنصر تمایز بخش هویتی را در آن روزگار میان مردم ایران و همسایگانش: ترک و تاتار و هندی و عرب پدید آورد. این تصمیم از یک سو ایرانیان مسلمان شیعی مذهب مصمم به «تبرا»و بیزاری جستن از دشمنان و غاصبان حق اهل بیت، و از سوی دیگر مخالفانی که به فتوای مفتیان خود ثواب کشتن هر شیعه را برابر با ثواب کشتن هفتاد کافر حربی می‌دانستند را در دو سوی یک طیف قرار داد، و از کناکنش دوسویه آن، این بار مرزهای هویت ایرانی و انیرانی بر محور مذهب تشیع ترسیم شد.[۱]

گرچه در چنین هنگامه‌ای انقلاب صفوی در زمستان سال ۹۰۷ هجری در آذربایجان متوقف ماند. اما بهار سال بعد شتابان و پرشور به عراق عجم، فارس و

---

۱ ـ همان، ص ۲۴۳.

کرمـان و سیـستان و خلـیج‌فـارس و عـراق عـرب سـرازیر شـد و در کنـار فـتح سرزمین‌های ایران در سایه سعی و تلاش و تهدید و تشویق، مذهب شیعه را هـم به همراه خود از یک نیروی اجتماعی به یک نهاد مستقر هویت‌بخش تبدیل نمود. علمای شیعه به سرعت از جبل عامل لبنـان، بحـرین و عتبـات عالیـات بـه ایـران فراخوانده شدند، کتب شیعی رواج یافت، مدارس شیعی گسترش یافـت، مـساجد در اختیار علمای شیعه قرار گرفت و برنامه حساب‌شـده تـوأم بـا سـعی و تـلاش علما و مقامات سیاسی برای رواج مذهب کلامی و فقهی شیعه در قالب سـازمانی که در رأس آن «صدر» قرار داشت، آغاز و به سرعت گسترش یافت.

ویژگی‌های نهاد مذهبی شیعه در دوره صفویه

چنان که گفته شد، در سـاله تـلاش بـی‌وقفـه علمـاء و شـاه‌اسـماعیل و والیـان حکومتی و سازمان‌های تأسیسی، مذهب شیعه به سرعت مراحل رشـد و اسـتقرار را سپری کرد و به عنوان مذهب مستقر در ایران جای گرفت. مهـم‌تـرین ویژگـی‌هـا و برخورداری‌های این نهاد برای نقش‌آفرینی به عنوان مذهب رسمی کشور را می‌تـوان در عناصر زیر شمرد:

۱ ـ برخورداری از یک مکتب اعتقادی به عنوان یک گروه کلامی از مسلمین

۲ ـ برخورداری از یک مکتب فقهی به عنوان یک مذهب فقهی از مسلمین

۳ ـ علمای مذهبی و مقام تبلیغ و افتاء مذهبی و مرجعیت دینی

٤ ـ پایگاه مسجد

۵ ـ پایگاه مدارس دینی

٦ ـ مقام نیابت امام‌عصر(عج) به طور عام

۷ ـ استقلال مالی حوزه‌ها از طریق دریافت خمس و سهم امام از مردم

۸ ـ استقلال نسبی از دولت در عین همکاری تنگاتنگ با حکومت

۹ ـ مناسبت‌های مذهبی مانند محرم و صفر برای بسیج مردم و ارتباط با مخاطب

۱۰ ـ اعطای مقام رسمی و تأسیس سازمان‌های دینی مانند دستگاه صدر (صدر خاص و عام) از سوی حکومت.

۱۱ ـ اعطای القاب و مقام رسمی به علمای بلندمرتبه از سوی حکومت همانند (صدر خاص، صدر عام، شیخ‌الاسلام، ملاباشی، مجتهد الزمانی و...)

۱۲ ـ در اختیار داشتن مقام قضاوت و امور حقوقی جامعه به صورت رسمی از سوی حکومت

۱۳ ـ برخورداری از تشکیلاتی به نام بست‌خانه (دروازه خدا) که هر کس به آن پناهنده می‌گردید مادامی که در آنجا می‌ماند از تعرض هر مقامی به دور بود.

۱٤ ـ اقتدار معنوی و تبعیت مردم از علمای دینی

۱۵ ـ تألیف کتب دینی و نظارت بر کتابخانه‌های مذهبی (دستگاه نشر)

۱٦ ـ برخورداری از تشکیلات و سازمان تعریف شده در تمام کشور (دستگاه صدر)[1]

ایجاد وحدت مذهبی

از کارکردهای عناصر هویت ملی از جمله دین و مذهب نمودن جامعه در ابعاد هویت ملی است. به عبارت روشن‌تر یک ملت بر پایه‌ی آگاهی جمعی و تعلق خاطر و گرد آمدن پیرامون عناصری عام، مشترک و فراگیر که نزد اکثریت اعضای یک ملت پذیرفته شده‌اند شکل می‌گیرد. بر این اساس چنانچه در درون یک ملت زبان‌های مختلف، ادیان یا مذاهب و فرهنگ‌های مختلف رواج داشته باشد، تعلق خاطر هر یک از بخش‌های جامعه به هر یک از این منابع هویتی خود عاملی در جهت عدم شکل‌گیری یک ملت محسوب می‌شود. بنابراین فرض رسیدن به مرز هویت ملی ملت اشتراک نظر عموم یک جامعه بر عناصر مشترک واحدی چون زبان واحد، دین مشترک، خاطرات تاریخی مشترک، سرزمین

---

۱ ـ همان، ص ۲٤٤، ۲٤۵.

مشترک، نظام سیاسی واحد و... است.

از این منظر عنصر مذهب در آستانه ورود به عصر صفویه در ایران از همگانی و وحدت نظر عموم اهالی ایران برخوردار نبوده است. بخش‌هایی از سرزمین ایران دارای مذهب حنفی و بخش‌هایی شافعی مذهب بوده‌اند. حدود یک سوم نیز شیعه بوده‌اند به علاوه در قسمت‌هایی از ایران دراویش و فرقه‌های متصوفه میدان‌دار بوده‌اند علاوه بر اینها اقلیت‌های یهودی، زرتشتی و ارمنی هم بخشی از جامعه را تشکیل داده بودند. از سویی تفرق و تنوع ملوک‌الطوایفی گسترده در ایران آن روزگار امکان شکل‌گیری وحدت مذهبی در سراسر سرزمین‌های ایرانی را غیرممکن ساخته بود.

در چنین وضعیتی علی‌رغم آن که ایرانی‌ها به عنوان یک گروه قومی متمایز با فرهنگ، سرزمین و زبان و تاریخ خاص خود شناخته می‌شدند و خود و همسایگانشان به این ویژگی‌های هویتی آگاهی داشتند، اما از دو عنصر اساسی برای شکل‌گیری یک ملت و هویت ملی برخوردار نبودند. نخست حکومتی فراگیر، متمرکز و مستقل و دیگری وحدت مذهبی در سراسر ایران. مذهبی که از سوی حکومت، نخبگان و گروه‌ها و اقشار مردم به رسمیت شناخته شده باشد.

انقلاب صفوی این دو عنصر را همزمابه ایران ارزانی داشت. ایجاد حکومتی متمرکز فراگیر و مستقل با برانداختن ملوک‌الطوایفی رایج، و دیگری رسمیت بخشیدن به مذهب شیعه. بر این اساس اغلب سرزمین‌های ایرانی به فاصله قریب ده سال به تصرف حکومت مرکزی درآمد و به فاصله حداکثر چند دهه اغلب مردم ایران مذهب تشیع را پذیرفته بودند.

شالوده‌ی تأسیس سلسله صفویه بر دو بنیاد قرار داشت: شیعه و ایران و شاه اسماعیل از این دو بیشتر بر اولی تکیه داشت؛ زیرا در آن زمان اکثریت ایرانیان سنی‌مذهب بودند و نیاز بود به سرعت مذهب ایرانیان را برگرداند. نیم قرن بعد ایران کشوری شیعه‌مذهب، به سان جزیره‌ای در محاصره دریای اهل سنت، بود و

هنگامی که ایران مذهب شیعه را پذیرفت این مذهب عالم ثباتی برای حفظ ایـران در مقابل امپراطوری عثمانی گردید.

بنابراین وحدت مذهبی ایرانیان ـ صرف‌نظـر از ویژگـی‌هـای خـاص مـذهب شیعه و نقشی که به عنوان یک مذهب متفـاوت بـا مـذاهب همـسایگان داشـت و تأثیراتی که مستقیم و غیرمستقیم از این ناحیه بر هویت ملـی ایرانیـان گذاشـت ـ خود یک عنصر اساسی برای تکوین هویت ملی در ایـران بـود، کـه ایـن مهـم بـا اعلام رسمیت مذهب شیعه در قلمرو حکومت صفوی فراهم آمد.[۱]

۱ ـ همان، ص ۲٤۸.

رسمیت یافتن مذهب شیعه در تبریز

مهم‌ترین اقدام شاه اسماعیل صفوی، آن هم در اولین روزهای آغاز سلطنت خود و پایه‌گذاری دولت نوپای صفوی در ایران، علام رسمیت مذهب شیعه در تبریز بود. «امیرمحمود خواندامیر» در عبارت «متکلفانه» بیان می‌کند:

«روزی که در سلک ایام سنه مذکور انتظام داشت، به مقصد رسیده رایت سلطنت برافراشت و به ایقاد نیران سیاست و افاضه انور کیاست خانه ظلم تراکمه را فسحت آن مملکت مفقود و نابود گردانید و سر منابر و روی دنانیر به اسامی سامی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعیت رتبت و زینت بخشید.»

وی در ادامه‌ی مطلب خود، به دستور شاه برای تغییر محراب معابد و مساجد اهل سنت اشاره افزوده شدن کلمه «اشهد ان علیاً ولی الله» «حی علی خیرالعمل» به اذان را نوشته است. قاضی احمد غفاری قزوینی هم می نویسد: «اسماعیل صفوی پس از غلبه بر الوند، وارد تبریز شد و آن زمستان قشلاق را در آنجا سپری کرد. «رؤس منابر و وجوه دنانیر به اسامی حضرات ائمه هدی علیهم افضل الصلوه و نام نامی آن حضرت مزین گشت و همچنین خطبای اسلام و سایر فرق انام زبان به طعن و لعن مخالفان دین و معاندان اهل بیت گشادند.»

وی به تلاش‌های صورت گرفته از عصر مختار ثقفی تا روزگار معزالدوله، و دوران سلطان محمد خدابنده و سلطان حسین بایقرا جهت رسمیت مذهب شیعه اشاره می‌کند و دو ویژگی برای اقدام شاه اسماعیل عنوان می‌سازد:

«تا آن که حضرت شاه غفران پناه به محض تأیید الهی و توفیقات نامتناهی با وجود صغر سن، بر دو امر غریب و دو مدعای عجیب که یکی از آن دیگری اغرب است. موفق گشتند: اول مهم سلطنت صوری که از عهد حضرت امیرالمؤمنین هیچ کس از حضرات علویه در ایران بدان فائز نشده بودند. دیگری در بدو دولت، مذهب

حقی را که در این نهصد سال در پس پرده حجاب مانده بود به احسن وجهی تقویت و تمشیت نمود. احدی را حد و یارای آن نبوده که در مقام ممانعت آید.»[۱]

عبدی بیک شیرازی (نویدی) هم در تکملهٔ الاخبار قبل از پرداختن به اعلام رسمیت مذهب شیعه در تبریز، به نکته جالبی اشاره می کند که اهمیت زیادی دارد. اسماعیل صفوی پس تصرف شاماخی «که غازیان حیدری در مذهب شیر شکار شمشیر ذوالفقار آثار بر یزدیان ساسانی تبار شروان شاه نهاد. فرخ یسار را با عیان اشرار آن دیار معروض شمشیر آب دار ساختند» متوجه گیلان شد و قشلاق را در محمودآباد گذراند در آنجا امیر زکریای تبریزی کججی از وزرای دوران ترکمانان را به وزارت خود برگزید عبدی بیک شیرازی در وصف امیر زکریا می نویسد:

«بنا بر سابقه دولت ازلی که در سرشتش بود و اعتقادی به خاندان نبوت و ولایت داشته چه او نیز از فرزندان شیخ محمد کججی بود که دم از ولایت اهل بیت و توسل بدان سلسله می زده، از طایفه باطله اعراض نمود. روی به طایفه محقه نهاد و به شرف زمین بوس رسید. منصب وزارت یافت و نواب صاحب قرانی او را «کلید آذربایجانی» خواندند و بعد از آن بادکوبه را حصار کردند.»[۲]

انتصاب یکی از نوادگان شیخ محمد کججی تبریزی–از عرفای مشهور قرن هفتم تبریز که با سیزده پشت به امام زین العابدین(علیه السّلام) می رسید–به مقام وزارت شاه اسماعیل صفوی آن هم قبل از تصرف تبریز و اعلام رسمیت مذهب شیعه، از آن جهت اهمیت دارد که نبایستی این اقدام اسماعیل را فقط به «شور مذهبی و غرور جوانی»[۳] نسبت داد بلکه عناصر پرقدرت و پرنفوذ دیوان سالاری ایرانی هم در این امر دخالت داشته‌اند.

«نویدی بیک شیرازی» هم چون «قاضی احمد غفاری» به پیشینه حرکت شاه

---

۱ ـ تاریخ جهان آرا، ص ۲٦۷– ۲٦٦.

۲ ـ تکلمه الاخبار (تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ هجری قمری)، ص ۳۹–۳۸ و ۱۷۳.

۳ ـ شاه اسماعیل اول (پارشاهی با اثرهای دیرپای در ایران و ایرانی؛ ص ۲۷۷).

جوان صفوی از عصر مختار ثقفی تا آن زمان می پردازد و می‌نویسد:

«... این توفیق شد که سکه و خطبه به نام ائمه هدی مزین ساخت و غلغله تبرا در گنبد فیروزه گون انداخت و مذهب حق شیعه امامیه اثنی عشریه را که در زمان ائمه معصومین در لباس تقیه مستور بود ظاهر و شایع گردانیده شمشیر خوارجی کش برافراخت و روی زمین از متمردان بپرداخت و این مذهب آن چنان رواج گرفت که حال به دولت شاه دین پناه ابوالمظفر شاه طهماسب در ممالک غیر محروسه آن حضرت نیز بی مزاحمی معمول است.»[۱]

در حبیب السیر هم مسطور است:

«روزی که داخل ایام سنه ست و تسمع مائه بود... در ساعتی سعادت بخش و زمانی میمنت نشان اورنگ سلطنت و جهانیانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد... چون همگی همت عالی نهمت شاهی بر تقویت مذهب علیه امامیه و تمشیت مهام شریعت مطهره مصطفویه مصروف و مقصور است. هم در اول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان به شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه به نام ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خوانند».[۲]

کامل‌ترین متنی که به جزئیات بیشتری از چگونگی اعلام رسمیت مذهب شیعه در تبریز اشاره نموده است، کتاب «عالم آرای شاه اسماعیل» از مؤلفی گمنام است. قبل از مرور این روایت تا حدی جزیی تر، لازم به توضیح است در مورد تاریخ تشکیل دولت صفوی و تاریخ زندگانی مؤسس آن به جهت ویژگی‌هایی چون شهامت، شجاعت، دعوی سیادت، رسمیت دادن مذهب خاندان اهل بیت (علیه‌السّلام)، صغر سن و سرگذشت پرفراز و نشیب ... مورد توجه عموم قرار گرفت، در تکمیل این قبال عمومی برخی آثار توسط تشکیلات فرهنگی و دیوانی

---

۱ ـ عبدی بیک شیرازی، پیشین، ص ٤١.

۲ ـ حبیب السیر، ج٤، ص ٦٨-٤٦٧.

حکومت نوپا یا مریدان صفویه خلق گردید که نه کتاب صرف تاریخی بلکه داستانی تاریخی از این ظهور شگفت انگیز را شامل می شد. جذابیت این گونه منابع، به تعبیر ساده و روان و روایت عامیانه شده با ویژگی‌های داستانی بازمی گشت. پـرداختن بـه زوایای تاریک برخی از حوادث در کنار روایت داستانی وقـایع تـاریخی از محاسـن این آثار است که نشان می‌دهد. تدوین کنندگان آن داستان‌پرداز صرف نبوده بلکـه از وقایع ریز تاریخی هم اطلاع داشته‌اند. عالم آرای شاه‌اسماعیل صـفوی از زمـره ایـن آثار است.[۱]

در روایتی که این کتاب ارائه می دهد تصور آن که پیرایه‌های داستانی بـر اصـل واقعه افزوده شده باشد، می‌رود.»

«... اما امرای نامدار به عرض رسانیدند که از اکثر مردم می شنویم که می گویند ما پادشاه شیعه نمی خواهیم ... و اگر رعیت و سپاهی[۲] ـ نعوذبـالله ـ برگردنـد، پـیش تر از آن فکری باید کرد. آن حضرت فرمود که به یاری حضرت ائمه از کـسی بـاکی ندارم. اگر هم حرفی بزنند به عون الله تعالی شمشیر کشیده یک تن را زنده نخـواهم گذاشت. انشاء الله تعالی روز جمعه خود بر منبر رفته خطبه اثنی عشر را می خـوانم. اما در فکر بود و می‌دانست که امرا راست می گویند و چون شب بـه خـواب رفـت، حضرت امیرالمؤمنین(علیه السّلام) به آن شهریار فرمود که ای فرزند دغدغه به خاطر مرسان و در روز جمعه بفرمای که قزلباش تمام یراق بپوشند و در میان هـر کـس از مردم تبریز یک نفر قزلباش قرار گیرند و در آن وقت خطبه بخـوان و هـر کـس کـه

---

۱ ـ برای اطلاع بیشتر رک به: عالم آرای شاه طهماسب (زندگی داستانی دومین پادشاه دوره صفوی) به کوشـش ایـرج افشار، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰، یادداشت ایرج افشار، از این نمونه آثار بـه کتـاب‌هـای زیـر مـی‌تـوان اشـاره کـرد:
– عالم آرای شاه اسماعیل، به کوشش علی اصغر منتظر صاحب.
– عال آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری.
– جهانگشای خاقان به کوشش الله دتا مظفر در پاکستان.

۲ ـ سؤالی که به ذهن می آید آن است که مگر سپاهیان شاه اسماعیل غیر از قزلباش بوده که مرید جان نثار اویند پـس چرا برگردند؟ چنان که اشاره شـد پیرایـه هـای داسـتانی را نبایـستی از نظـر دور داشـت. از جملـه در همـین مـورد.

خواسته باشد که حرکت کند قزلباش آن را به قتل رسانند و به این تدبیر خطبه بکـن. و نواب همایون از خواب بیدار گردید. فرمود که حسین بیک لله و حلواچی اغلی بـا امرای عظام را طلب نموده بیایند. همگی حاضر گردیده شرح خواب را به ایشان بیان فرمود ایشان عرض کردند که حقا بدون این تعالیم صورت نخواهد گرفت.

پس چون روز جمعه نواب گیتی ستان به مسجد جامعـه تبریـز تـشریف آورده، فرمود که تا مولانا احمد اردبیلی که یکی از اکابران شیعه بود بر سر منبـر رفتـه و آن حضرت نیز شمشیر جهانگیری را برهنه نموده خود نیز چون آفتاب تابان بر سر منبـر آمده مولانا احمد مشارالیه شروع به خطبه خواندن نمود. غلغله در میان خلق افتاد.[۱]

«حسین بیک روملو» به نکته‌ی جالب دیگری اشاره می‌کند که مهـم اسـت و آن حضور سادات و بزگران تبریز در مراسم استقبال شاه‌اسماعیل صفوی می‌باشد:

«روز دیگر علم عزیمت به طرف دارالسلطنه تبریز افراخت. سـادات و اکـابر آن بلده چون سعادت و اقبال استقبال نمـوده بـه شـرف تقبیـل انامـل فیـاض مفتخـر و سرافراز شدند و مراسم نیاز و نثار به جا آوردند و آن حضرت در کمـال عظمـت در دارالسلطنه تبریز که مستقر سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت پادشاهان عـالی شـان است استقرار فرمود...»[۲]

سفینه تبریز و مذهب شیعه

از این واقعه آنچه در منابع روایت شده بود، در حد اختصار مـرور شـد، اغلـب محققان بر این باور هستند که پیش از تأسیس این سلسله، بیشتر مردم ایـران مـذهب تسنن داشتند و جز شماری اندک از ایشان در چند مرکـز سـنتی شـیعه ماننـد قـم و سبزوار، پیرو مذهب شیعه نبوده‌اند و به قول حامد الگـار «گرویـدن مـردم بـه کـیش تشیع، در مرحله نخستین، با فشار و زجر و آزار سـنگین میـسر شـده اسـت.»[۳] و یـا

---

۱ ـ «سفینه‌ی تبریز» و رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران، ص ۲٦۸ ـ ۲۷۳.

۲ ـ همان، ص ۲۷٤.

۳ ـ دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجار)، ص٥٤، ٥۳.

راجر سیوری محقق مشهور تاریخ صفویه هم عقیده دارد: «به رغم دو قرن تبلیغات صفویه، ترویج تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور خطرناک بود و بعضی از مشاوران اسماعیل از واکنش حاصل از این کار نگران بودند. آنها می‌گفتند: از سیصد هزار نفر، دویست هزار نفر مردم تبریز یعنی دو سوم سنی هستند ما می‌ترسیم بگویند فرمانروای شیعی نمی‌خواهند.»[۱]

در یکی دیگر از آخرین تحقیقاتی که در مورد زندگانی و آثار دیرپای اسماعیل انجام گرفته، به گونه ای کینه جویانه و نگاهی خصمانه این اقدام نشأت گرفته از «شور مذهبی و یا غرور جوانی» اسماعیل صفوی عنوان شده است که غرور ناشی از پیروزی‌های بزرگ او بر شروان شاه و الوند اندیشه و احساس او را فرا گرفته بود. پارسادوست با تکیه بر اقدامات خشونت‌آمیز شاه‌اسماعیل، بدون اشاره به سرگذشت دهشتناک شیعه تا این زمان، رواج تشیع در ایران و به ویژه آذربایجان را به «بی رحمی های سنگدلانه» قزلباش نسبت می‌دهد.[۲]

آیا به راستی با توجه به این نکته که مراکز شیعه در مرکز و شمال شرق ایران بوده است، چرا شاه اسماعیل صفوی تبریز ـ پایتخت حکومت سنی مذهب آق قویونلوها ـ را برای اعلام رسمیت مذهب شیعه انتخاب کرده است؟ آیا این اقدام بی سابقه، بدون زمینه‌های مستعد فکری و اجتماعی بوده، فقط به ضرب زور و خشونت انجام گرفته است؟

آیا همراهی دیوان سالاری ایرانی چون امیرزکریا کججی تبریز،[۳] و یا استقبال سادات و اکابر تبریز از شاه اسماعیل صفوی،[٤] در این اقدام بی تأثیر بوده است؟

خوشبختانه برای پاسخ این سؤالات و برای بررسی زمینه های فکری و فرهنگی

۱ـ ایران عصر صفوی، ص ۲٦.

۲ـ پارسادوست، پیشین، ص ۲۸۰-۲۷۷.

۳ـ عبدی بیک شیرازی، پیشین، ص ۳۹.

٤ ـ حسن بیک روملو، ص ٦۰.

این تغییر و تحول بزرگ، کتابی ارزشمند و گرانقدر انتشار یافته که شایسته‌ی دقت و تحقیق بسیاری است و آن «سفینه تبریز» می‌باشد.[۱]

«سفینه تبریز» که مجموعه ۲۰۹ رساله و مطلب مستقل است در نیمه اول قرن هشتم هجری قمری (۷۲۳-۷۲۱ هـ ق) یعنی حدود دو قرن پیش از تشکیل دولت صفوی به قلم یکی از نویسندگان پرکار و باسواد تبریز، ابوالمجد محمدبن مسعود تبریزی به نگارش درآمده است ـ همان دو قرنی که راجر سیوری به آن اشاره می‌کند. این کتاب که از وجوه مختلف اهمیت دارد:

نخستین اهمیت آن در آشکار ساختن زبان رایج آذربایجان در قرن هفتم و هشتم هجری است و فهلویات مندرج در آن قابل توجه است.(رساله شماره ۱۲٤)

اهمیت دیگر این میراث ارزشمند، تاریخ و ادبیات زبان فارسی در آذربایجان موضوع مهم دیگر این مجموعه است. زیرا گردآورنده قسمت عمده آثار شعرای هم عصر خود را در این مجموعه ثبت کرده است. اهمیت دیگری که سفینه تبریز در زمینه عرفان اصیل ایرانی است. متونی عرفانی که مورد مراجعه عرفای آن عصر بود، در این مجموعه درج شده است. این کتاب پر ارج در تاریخ ایران و آذربایجان هم اطلاعات ذی قیمتی دارد.

مهم‌ترین اهمیت این کتاب آن است که برای آشنایی زمینه‌های گرایش عمومی آذربایجانی‌ها ـ حداقل نخبگان علمی ـ به تشیع که به اعلام رسمیت مذهب شیعه دو قرن بعد منجر شد، منبع مهمی به شمار می‌رود. بدون تردید اعلام مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی در سال ۹۰۷ هجری قمری بدون بستر فکری و فرهنگی لازم، مخاطرات شدیدی می توانست داشته باشد. آنچه که مشاوران اسماعیل گوشزد

۱ـ سفینه تبریز؛ به خط و گردآوری ابوالمحمد محمد بن مسعود تبریزی؛ تاریخ کتابت ۳-۷۲۱ هجری قمری چاپ عکس از روی نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی با مقدمه های عبدالحسین حائری و نصرالله پورجوادی؛ تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی؛ ۱۳۸۱ تعداد ۱۰۰۰ نسخه، این مجموعه ارزشمند آیینه‌ای است از وضع فرهنگی تبریز و باشکوه‌ترین دوران حیات خود یعنی نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری.

کرده‌اند. در این مجموعه رسالات می توان این بستر فکری و فرهنگی را مشاهده کرد.

مؤلف رساله، ابوالمجد محمدبن مسعود تبریزی مذهب شافعی دارد (رساله شماره ۹) با این حال وی در مباحث مختلف حضور آموزه ها، آثار و تعلق خاطر به اهل بیت(ع) را در عصر خود در جامعه فرهنگی تبریز در بین علما و دانشمندان به نمایش گذاشته است. برای نمونه به برخی از این موارد اشاره می‌گردد:

رساله‌ی اول این سفینه «انتخاب المصابیح» نام دارد که نگاشته‌ی یوسف بن علی حسن حسینی به عربی است و گزیده‌هایی از صحاح اهل سنت است. در اواخر این گزیده، در باب مناقب اهل بیت(ع)، حدیث حوض کوثر و حدیث ثقلین و احادیث دیگری از شأن و مقام ایشان نقل کرده است. از این کتاب نامی و نسخه ای دیگر وجود ندارد(صفحه ۹۸ سفینه)

رساله‌ی چهاردهم «دعوات ایام‌السبعه عن علی کرم‌الله وجهه» به عربی می‌باشد، که مشتمل بر دعاهای روزهای هفته به نقل از حضرت‌امام‌علی(ع) است. (صفحه‌ی ۹۸ سفینه).

رساله‌ی پانزدهم «کتاب ادعیه ایام رمضان المبارک مرویه عن النبی صلوات الله و سلامه علیه» امیرالمومنین علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، روایت کند از پیغامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که بیاموزند دعاها و روزها، ماه رمضان...(صفحه ۹۹ سفینه)

رساله‌ی شانزدهم «کتاب کلمات امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه» به عربی است، این رساله صد کلمه از سخنان علی (علیه السّلام) است که ابوعثمان جاحظ بصری، در سال ۲۵۵ هجری قمری، گردآوری کرده است.(صفحه ۱۰۰ سفینه)

رساله‌ی پنجاه و چهار «کتاب الدعوات فی الاوقات» نام دارد. در اولین دعا می‌نویسد: «دعا الدین شب آدینه غسل کند و دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی صد بار الحمد و سیزده بار انا انزلنا، چون از نماز فارغ شود، هفت بار بگوید: «اللهم

صلی علی محمد و آل محمد و بعد از آن هفت بار این دعا را بخواند...»

در دعاهای دیگر این رساله هم عبارت «اللهم صلی علی محمد و آل محمد» ذکر شده است.(صفحه ۲٤۷ سفینه)

همچنین، رساله پنجاه و پنج که در «دعوات و افسون‌ها» است.

رساله‌ی یکصد و پنجاه و دو «کتاب اوصی لعلی رضی الله عنه» وصایای پیامبراکرم اسلام به امیرالمومنین علی(علیه السّلام) که به عربی است (صفحه ٦٤٥ سفینه)

رساله‌ی یکصد و پنجاه و سه «کتاب وصیهٔ علی لانبه الحسن رضی الله علنها» که این رساله هم به عربی و شامل دو صفحه کامل سفینه تبریز است (صفحه ٤٤٧-٦٤٦)

در ادامه رساله‌ی قبل، محمدبن مسعود تبریزی و رساله دیگر-رساله یکصد و پنجاه و چهار-«وصایای حضرت امیر(علیه السّلام) به امام حسین(علیه السّلام)» را درج کرده است(صفحه ٦٤٨)

رساله‌ی یکصد و پنجاه و پنج «کتاب حکومات علی رضی الله عنه» متن این رساله به فارسی (صفحه ٦٤٨ سفینه)

رساله‌ی دویست و چهار سفینه تبریز «کتاب اختیارات ایام الاسابع من مقاله امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجه»؛ این رساله به عربی است (صفحه ۷۲۷)

در کنار این رسالات که گواهی روشن بر آشنایی و ارادت علمای ایرانی به اهل بیت(ع) همزمان با شروع فعالیت خاندان صفویه است تعداد قابل توجهی از رسایل «خواجه نصیر طوسی» متکلم و دانشمند مشهور شیعی در قرن هفتم هجری هم در این سفینه درج شده است. تفسیر سوره اخلاص، آغاز و انجام، فصل، اوصاف الاشراف، الزبده فی‌الهیئه و ...(رساله‌های شماره ۸۳ الی ۹۰ صص ٤۰۰-۳۵۱) درج این آثار خواجه نصیر حکایت از آن دارد که خواجه چه میزان تأثیری در مجامع علمی بعد از خود گذاشته است. بر این اساس، می‌توان گفت شخصیت و آثار این متکلم پرآوازه شیعی در نضج‌گیری تشیع در ایران تأثیر داشته است.

فرجام سخن

نگارش مجموعه سفینه تبریز، در اوایل قرن هشتم هجری در تبریز، با شروع حرکت طریقت صوفیه صفویه به اردبیل هم زمان است. طریقت صفویه از روزگار شیخ‌صفی‌الدین تا روزگار حیدر، پدر شاه اسماعیل، دوره ای را پشت سر گذاشت و این طریقت طی این مدت از تسنن به تشیع روی آورد و توانست در میان عشایر ترک زبان آذربایجان، قفقاز و آناتولی ـ قزلباشان بعدی ـ پیروان زیادی به دست بیاورد.

در همین ایام در تبریز، در مجمع علمی و فرهنگی تبریز هم، این سیر در جریان بود. اگر اینها سفینه را کارنامه اندیشمندان تبریزی و گرایشات ایشان قلمداد کنیم و نویسنده آن را نماینده آنها و این سیر را در دو قرن بعد پیگیری کنیم، امیر زکریای کججی تبریزی وزیر شیعه شاه اسماعیل را خواهیم دید که بزرگان و سادات تبریز هم، هم سو با او به استقبال بیرون می‌آیند و متعاقب آن اعلام رسمیت مذهب شیعه را در مسجد جامع تبریز خواهیم دید. به عبارت دیگر، یک تغییر و تحول فرهنگی درونی که عامل بیرونی اقدام شاه نوجوان صفوی آن را نهایی می‌کند.

هر چند نمی‌توان خشونت شاه اسماعیل صفوی و قزلباشان را کلاً نفی کرد؛ اما بایستی به یاد آورد او و قزلباشان فقط عامل اجرایی و عملیاتی این تغییر بوده‌اند. اعمال خشونت برای این کار تا حدی می‌توانست مؤثر باشد. اما، عامل اصلی رواج تشیع نیست. مقارن این عمل، گرایش عمومی ایرانیان به شیعه هم به حدی بود که به روایت منابع دست اول، یک سوم اهالی تبریز شیعه مذهب بوده‌اند.

نادیده گرفتن گرایش ایرانیان به تشیع و خاندان اهل بیت(ع) و نسبت دادن شیعه شدن ایرانیان فقط به زور و ضربه شمشیر، یا به عبارتی «بی‌رحمی‌های سنگدلانه» تحریف بخشی از تاریخ است. وقتی در اوایل قرن هشتم هجری یک گرایش چنین غالب به شیعه در سفینه تبریز مشهود است پر واضح است دو قرن بعد چه رشد تصاعدی خواهد داشت. در آغاز قرن هشتم هجری هم، مردم آذربایجان با شیعه بیگانه

نبوده‌اند می‌توان گفت رسمیت شیعه در ایران یک ضرورت تاریخی بوده است؛ نه اقدام خشونت‌آمیز مغرورانه شاه صفوی. ضمن این که؛ قبل از او و سلسله اش قراقویونلوها هم گرایشات شیعی داشته‌اند و در واقع اسماعیل اول در بستری مستعد و هموار به انجام رسید و بر این اساس بود که علی رغم هشدار مشاوران او، اعلام رسمیت در مسجد جامع تبریز بدون حادثه‌ای برگزار شد اگر مردم تبریز به زور شمشیر قزلباش تشیع پذیرفته بودند می بایست در ایام تصرف تبریز به دست سلیم عثمانی ـ ولو مدت کوتاهی ـ پس از نبرد چالدران، از تشیع رویگردان می‌شدند.[1]

---

۱ ـ همان، ص ۲۷٤ ـ ۲۷۹.

این نوشتار برگرفته از مقالبه ارزشمند «سفینه‌ی تبریز» و رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران است که به قلم دوست بزرگوارم استادرحیم نیکبخت و سرکار خانم دکتر منیژه صدری نوشته است که با کسب اجازه از مؤلفان، اقدام به چاپ دوباره آن شد.

بخش دوم

امامزادگان تبریز و نقش آنها در توسعه فرهنگ تشیع



امامزادگان تبریز و نقش آنها در توسعه فرهنگ تشیع

بقاع مذهبی و احترام به معصومان و بزرگان، زودتر از آنچه تصور رود به عنوان یکی از عقاید سیاسی ـ مذهبی تشیع مطرح شده و مقابر مقدس ائمه معصومین(ع) و همچنین اولاد و احفاد ایشان در مناطق جمعیتی مختلف، کانون محبت عشاق خاندان عصمت و طهارت شده است. از آن جا که عمدتاً پیروان تشیع به این بینش مفتخرند، بنابراین می‌توان چنین استنتاج کرد که حداقل بینش شیعه در دوام، تقویت و توسعه بقاع متبرک و فرهنگ آرامگاه‌سازی نقش اصلی و اساسی را ایفا کرده است.

در شهر همیشه سرفراز تبریز آثار زیادی از گذشته‌های دور باقیمانده و تعدادی از بقاع متبرکه امامزادگان همچون نگین درخشان بر تارک این سرزمین می‌درخشند.

امامزاده سیدحمزه(ع)

یکی از مزارات مشهور معروف آذربایجان‌شرقی، بقیعه‌ی متبرکه‌ی امامزاده سیدحمزه(ع می‌باشد که در جنوب شرقی تبریز، خیابان ثقةالاسلام، جنب مقبرةالشعراء (کوی سرخاب) واقع شده است. بنای اولیه این بقعه‌ی شریف در سال ٧١٤ هـ . ق یعنی سال وفات امامزاده توسط فرزندش سیدحسین احداث گردید. ساختمان بسیار باعظمت و مجلل که جزء آثار فرهنگی و معنوی این دیار زرخیز و فرهنگ‌ساز است. مقبرةالشعراء با بیش از صدها شاعر، عارف، نویسنده‌ی مدفون در جوار رحمت این بقعه قرار گرفته است و بنای ساختمان مقبرةالشعراء، به قرن اخیر برمی‌گردد. در طول تاریخ این امامزاده همواره مورد احترام و توجه مردم مسلمان آذربایجان و تبریز بوده و هست.

صاحب کتاب «روضات‌الجنان و جنات‌الجنان» شکوه و زیبایی و سربلندی بنا را تعریف و گنبد و عمارت مقبره را «از کمال ارتفاع با آفتاب برابر» ستوده است.

صاحب کتاب «روضه‌ی اطهار» می‌نویسد:

«مرقد منوّر حضرت سیدحمزه در حوالی سرخاب در عمارتی واقع است، فی‌الواقع گنبد و عمارت او از کمال ارتفاع با آفتاب لاف برابری می‌زند و عمارت مرقدش با بهشت عدن در هوا و صفا دعوی بهتری می‌کند.»

در کتاب «روضات‌الجنان و جنات‌الجنان» نوشته شده است:

«مرقد و مزار آن مجتنب از همزه و لمزه، حضرت (امیرصدرالدین) حمزه رحمه‌الله در آمد سرخاب معین و مشهور است، مدرسه و مسجد و مقبره‌ی سیدمشارالیه بنا کرده و مصحفی بر سر قبر وی هست می‌گویند که خط حضرت امیرالمؤمنین‌علی(ع) است و مردم به واسطه‌ی آن توجه تامّی به آنجا دارند و خلق را که احتیاج به قسم شود، آنجا می‌روند.»

عبدالعی کارنگ در مورد این بقعه چنین می‌نویسد:

«بقعه سیدحمزه در محله‌ی سرخاب، جنوب شرقی محل تقاطع خیابان ثقه‌الاسلام و بازارچه سیدحمزه واقع شده است. آنچه اکنون پابرجاست عبارت از از صحن بالنسبه وسیعی است که در سمت جنوب آن مقبره قرار گرفته و در سمت مشرق و شمال آن حجرات و مَدْرَس‌ها، که از ده‌ها سال پیش متروک و مبدل به امانتگاه اموات شده بودند، در تعمیر سال‌های ۳٤ ـ ۱۳۳۳ هـ.ش که از محل اوقاف ظهیریه به عمل آمد دوباره به حجره و اقامتگاه طلاب علوم دینی مبدّل گردیدند.

عمارت مقبره مرکب از کفشکن، یک دهلیز و یک اطاق کوچک مسجد گونه‌ای است که پس از فرو ریختن بنا مجدداً بر جای بنای نخستین ساخته شده است. در ترکیب این بنا از حجاری کاشیکاری پیشین نمونه‌هایی به چشم می‌خورد و گواهی می‌دهد که این مقبره نیز در بدو ساخت نظیر دیگر مقابر دوره‌ی ایلخانی دارای اهمیت هنری فوق‌العاده بوده است.»

سیدجعفر آل بحرالعلوم در کتاب «تحفة‌العالم» می‌نویسد:

«و فی تبریز مزار عظیم ینسب الی حمزةبن موسی علیه‌السلام» (در شهر تبریز

زیارتگاه با عظمتی به حمزه امام‌موسی‌کاظم(ع) منسوب است.)

در کتاب «بدایع‌الانساب» سیدمهدی تفرشی نوشته است:

«حمزه در میان شهر تبریز از سادات موسوی است.»

تولد امامزاده سیدحمزه(ع)

در مورد سال ولادت و محل تولد جناب سیدحمزه علیه‌السلام اطلاع دقیقی در دست نیست ولی اصلیّت امامزاده سیدحمزه(ع) از خراسان بوده و از مردم شهر خواف می‌باشد.

نسب امامزاده سیدحمزه(ع)

وی سیدی جلیل‌القدر و صحیح‌النسب و از سادات موسوی است که نسب شریفش با ١٦ واسطه به حضرت امام‌موسی بن جعفر علیهماالسلام می‌رسد.

نخستین عالم انسابی که از نام و نسب جناب سیدحمزه مدفون در شهر تبریز سخن گفته علامه‌ی نسابه جمال‌الدین احمد بن علی‌الحسنی معروف به ابن عنبه متوفای ۸۲۸ هـ . ق است. او ضمن بررسی نسب سادات موسوی از نسل حمزةبن موسی(ع) می‌نویسد:

«ابوالحسن حمزةبن سیدحسن بن سیدمحمد بن سیدحمزه بن سیدامیرکابن سیدعلی بن سید محمدبن سیدعلی بن سیدحسین بن سیدعلی بن سیدحسین بن سیدمحمد بن سیدعبدالله بن سیدمحمد بن ابوالقاسم بن حمزة بن الامام الهمام موسی‌الکاظم و علی آبائه و ابنائه الف تحیّة و سلام.

که در زمان سلطان الجایتو می‌زیسته و در واقعه‌ی وزیر سعدالدین ساوی چشمانش را کور کردند، در تبریز مدفون است.»

علامه سیدعبدالرزاق کمونه در کتاب «مشاهدالعترةالطاهره»، پس از ذکر نام و نسب این سید بزرگوار می‌نویسد:

«سیدحسین مساعد حسینی در حاشیه‌اش بر کتاب عمدةالطالب نقل نموده که قبر سیدقدرالدین حمزه در سرخاب تبریز تعظیم و زیارت می‌شود.»

همین نسب شریفی را کـه «ابـن‌عنبـه» در کتـاب «عمـدةالطالـب فـی نـسب آل ابی‌طالب» نقل کرده است، مؤلفین کتاب‌هـای «المـشجّرالکـشّاف»، «الـشجر الطیبـه»، «آرامگه‌های خاندان پاک پیامبر»، «ستاره شیراز»، «الفصول الفخریـه»، «طبقـات اعـلام الـشیعه»، «نفـائس الفنـون»، «تـاریخ رجـال شـرق خراسـان»، «تـاریخ اولاد اطهـار»، «روضـةالاطهار»، «دائرةالمعارف تشیّع»، «جـامع‌التـواریخ رشـیدی»، «روضـه الـصفا»، «جوهرالشفاف»، «روضات‌الجنان و جنات الجنان»، «تـاریخ و جغرافـی دارالـسلطنه‌ی تبریز»، «آثار باستاین آذربایجان»، «کوی سرخاب تبریز»... آن را تاییـد و بـه شـجره‌ی طیبه‌ی امامزاده سیدحمزه(ع) تأکید نموده‌اند.

شرح حال سیدحمزه(ع)

چنان که گفته شد، نسب شریف امامزاده سیدحمزه مدفون در گورستان سرخاب تبریز با ١٦ واسطه به حضرت امام‌موسی‌کاظم(ع) ختم می‌شود. وی تقریبا در اواسـط قرن هفتم هجری در خواف خراسان متولد شـد و بعـد از دوران کـودکی شـروع بـه تحصیل نمود. در طی مدت تحصیل خود را به انواع علوم ظـاهری و بـاطنی آراسـته کرد. سلطان‌غازان‌خان فرزند ارغون‌خان از ایلخانان مغول که در آخر ذی‌الحـج سـال ٩٦٤ هـ . ق در سن ٢٥ سالگی در شهر تبریز به سلطنت رسید و در ماه شعبان همـان سال به دست شیخ‌ابـراهیم حمـویی و شـیخ‌سـعدالدین حمـویی و میرسـیدمهدی از علمای اعلام آن زمان به دین مبین اسلام مشرف شد و سپس به سـال ٧٠٢ هـ . ق در اثر دیدن خوابی از مذهب تسنن به مذهب تشیع درآمد، از آنجایی که ارادت خاصـی به خاندان حضرت‌امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) پیدا کرده بود، دستور داد امامزاده جلیل‌القدر در سیدحمزه صدرالدین را که از نبیره‌های حضرت امـام‌موسـی‌کـاظم(ع) بود و به علم و کمال و زهد و تقـوی اشـتهار تمـام داشـت، از خـواف خراسـان بـه دارالسلطنه تبریز کوچ دادند. چون امامزاده سیدحمزه به تبریز آمد، پیوسته در سـفر و حضر همراه غازان بود و شاه مغول از وجود وی بهره می‌جست تا این که غازان‌خان (سلطان‌محمود غازان) بعد از مدت کوتاهی در سال ٧٠٣ هـ . ق درگذشت. و امامزاده

سیدحمزه به قرار معلوم بعد از مرگ وی، دفتردار و وزیر سلطان‌محمد خدابنده (الجایتو) گردید که در واقعه وزیر سعدالدین ساوجی یک چشمش را از دست داد و بالاخره در سال ۷۱٤ هـ.ق دار فانی را وداع گفت و در گورستان سرخاب تبریز مدفون گردید و پسرش سیدحسین عمارتی عالی بر روی قبرش بنا نمود.[۱]

امامزاده سیدجمال(ع)

بقعه‌ی متبرکه امامزاده ابوالحسن موسی‌الجمال(ع) در محله سنجران (راسته‌کوچه) و نزدیک مسجد جامع تبریز و در کنار یک مسجد کوچک به نام مسجد حاجت و گورستان کوچکی که اکنون به مدرسه تبدیل شده است قرار دارد.

نادرمیرزا در کتاب «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز» می‌نویسد: «بقعه امامزاده سیدجمال‌الدین معروف به «امامزاده کهنه» در غرب شهر به مسافت سه هزار قدم از سیدحمزه واقع است.»

مرقد مطهر امامزاده سیدجمال(ع) در فضایی محصور با سنگ و نرده‌های آهنی به وسعت ۷۰۰ مترمربع و زیربنای ساختمان ۳۰۰ مترمربع در زیر گنبد نسبتاً بزرگ آجری قرمز رنگ واقع شده که پاطاق مقرنسی دارد. و دارای دو گلدسته با نمای آجری و به ارتفاع ۷/۵ متر می‌باشد. قبلاً صندوق چوبی روی مرقد مطهر نهاده بودند. ولی اخیراً این صندوق چوبی به ضریح تبدیل شده است. ورودی‌های حرم کوچک ولی بسیار با صفای امامزاده سیدجمال از داخل مسجد حاجت و از طرفین محراب مسجد می‌باشد. محراب سنگی مقرنسی نیز در امامزاده نصب کرده‌اند که تزئیناتی از گل و بوته و اسلیمی دارد و روی آنها را رنگ‌آمیزی کرده‌اند.

شرح حال و نسب امامزاده سیدجمال(ع)

آن طور که در کتب انساب ذکر گردیده است، نسب این امامزاده با پنج واسطه

---

۱ ـ «آشنایی با امامزادگان استان آذربایجان‌شرقی»، ص ۳۰ ـ ۳٤.

راجع به امامزاده سیدحمزه(ع) رجوع شود به کتاب «امامزاده سیدحمزه تبریز و وقف‌نامه ظهیریه» به قلم (هادی هاشمیان)

به حضرت امام‌موسی‌بن‌جعفر(ع) منتهی می‌شود که از قرار ذیل است:

«ابوالحسن موسی‌بن‌جعفر الجمال بن محمد بن ابراهیم الیمانی بن محمدبن عبیدالله‌بن الامام موسی‌الکاظم(ع)، سیدی جلیل‌القدر و ملقب به ابوالحسن اعرج بوده و به فضل و دانش مشهور و اهالی تبریز این امامزاده را امامزاده جمال، امامزاده موسی، امامزاده کهنه، امامزاده راسته‌کوچه و صاحب طوق نیز می‌گویند. او بر نواحی آذربایجان غلبه پیدا کرد و پس از مدتی اسیر شد و بر گردن او زنجیر انداختند و در همان حال هفت سال در زندان محبوس بود، از این رو او را صاحب طوق می‌گویند.»

او دارای سه پسر و یک دختر به اسامی: ابوجعفر محمد علی و عبدالله بود. برخی فرزند ذکور چهارمی به نام حسن را برای او افزودند و قائل به تداوم نسل او شده‌اند به طوری که کنیه ابوالحسن را اشاره به این معنی می‌دانند و نام دختر او فاطمه بود و همسر ایشان از اولاد امام‌حسن‌مجتبی(ع) به شمار می‌رفت. پدرش از سادات جلیل‌القدر مکه و مُکنّی به ابوالقاسم. به جهت زیبایی زیاد صورت به جمال معروف بود. او محدثی عالیقمام و عالمی بزرگوار و دانشمندی از سلاله‌ی رسول خدا بود. ایشان تولیت سادات مکه را به عهده داشت و ملقب به احمر عینه (دو چشم قرمز) بود. مادرش از فرزندان انس بن مالک بود و فرزندانش به بنی جمال شهرت داشتند. صاحب «روضات‌الجنان» درباره‌ی او می‌نویسد:

«امامزاده ابوالحسن موسی صاحب‌الطوق در زمان القائم بامرالله عباسی که بیست و ششم شخص است از خلفای عباسی و اول دولتش در ذی‌الحجه‌ی ٤٢٢ هـ. ق و آخر دولتش سال ٤٦٧ هـ. ق وقوع یافته و چهل و پنج سال حکومت کرده، از خوف او امامزاده مذکور در سال ٤٣٢ هـ. ق به آذربایجان تشریف برده و در آن دیار ندای «ارجعی الی ربک راضیة مرضیة» را جواب داده و داعی حق را لبیک گفته است.

قال الامام فخرالدین رازی فی (بحر) انسابه‌الکبیر: قد ارتحل موسی بن جعفر

الجمال من عراق العرب الی آذربایجان فی زمان خلافةالقائم بأمرالله من خوفه و سکن فی‌اران البیلقان و له فیها أعقاب»

ملامحمد امین حشری تبریزی در «روضةاطهار» می‌نویسد:

«مزار لازم‌الانوار امامزاده موسی بن جعفر جمال در محله‌ی سنجران واقع است و گنبد مرقدش به رنگ گنبد فلک نیلگون است و آن حضرت به پنج واسطه و به قولی به چهار واسطه به حضرت امام‌موسی‌الکاظم(ع) می‌رسد. آن حضرت را امامزاده جمال می‌گفتند به جهت آن که پدر بزرگوار آن عالی مقدار چون جدّ بی‌همال عدیم المثال به غایت جمیل بوده است و بعضی ایشان را امامزاده موسی صاحب طوق می‌گفتند از آن جهت که آن معصوم مظلوم در دست کفار نابکار اسیر و گرفتار گشته و طوق زنجیر در گردن او نهادند.

گوشه زندان شده مأوای او
سلسله برگردن و بر پای او
حسن رخش در همه آفاق، طاق
بدر فروزنده، ولی محاق

و در حوالی همان مکان فردوس نشان قبل از این مسجدی بود و مناری داشت و آن مسجد را مسجد حاجت می‌گفتند و آن مناره نیز به مناره‌ی حاجب شهرت داشت و در پای همان مناره چاهی بود. چون دل مظلومان تنگ و چون قلب ظالمان سیاه، آن یوسف‌زمان در آن چاه مدت هفت سال محبوس بوده است و سبب اینکه آن مسجد را مسجد حاجت می‌گویند آن است که مسجد مذکور را شیب زمینی بوده و در آنجا قبور چند تن از امامزاده‌ها و اصحاب و مردم عزیزالوجود هست و هر کسی را حاجت و مشکلی پیش می‌آمده چون بدان مکان فیض نشان می‌رفته‌اند و طلب حاجت خود می‌نموده‌اند البته به استمداد روح پاک آن بزرگواران از مبدا فیاض، فضای حاجت و فتح مهمات ایشان می‌شد.»

نادرمیرزا در «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبری» نوشته است:

«بقعه امامزاده سیدجمال‌الدین معروف به امامزاده کهنه در محله ویجویه، در غرب شهر تبریز به مسافت سه هزار قدم از سیدحمزه واقع است. در محله ویجویه در غرب شهر ابتدا که شخ داخل می‌شود مسجدی است سی قدم در طول و شش قدم در عرض و در بالای درِ بیرون مسجد در روی سنگ مرمر این کلمات را نوشته‌اند:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، مرقد منوّر الانوار امامزاده موسی‌بن‌جعفر المشتهر به سیدجمال‌الدین، او به امام همام موسی‌کاظم علیه‌السلام منتهی می‌شود. «نمقه حسین الموسی؛ سنه ١٢٤٤»

نویسنده تاریخ «اولادالاطهار» می‌نویسد:

«آن بزرگوار در زمان نبی‌عباس با لشکر بسیار به تبریز آمد و بیشتر شهرها و قلعه‌های آذربایجان را تصرف کرد و بعد از غلبه و تسخیر آذربایجان دشمنان بر آن امامزاده غلبه کرده و در تبریز به دست کفار نابکار اسیر و گرفتار شد و طوق و زنجیر در گردن مبارکش نهادند و به مدت هفت سال حبسش کردند.»

از نوادگان امامزاده سیدجمال می‌توان به شخصیت برجسته علمی و مذهبی و عارف وارسته و عالم متقی سیداحمد حسینی حسنی موسوی باب‌الابوابی مشهور به لاله‌ای اشاره کرد. نامبرده از نسل سومین فرزند امامزاده سیدجمال‌الدین یعنی عبدالله است که در تاریخ پنجم جمادی‌الاخر سال ٨٤٠ هـ. ق در باب الابواب شروان مشهور به دربند متولد شد. در شروان و آذربایجان و خراسان صرف و نحو، معارف صوفیه، منطق، معانی، ریاضیات، اصول فقه، اصول حدیث و تفسیر را تحصیل نمود. در سن ۳۲ سالگی روستای لاله در نزدیکی تبریز را برای سکونت انتخاب کرد. و در سال ۹۱۲ هـ. ق رحلت کرد و در گورستان گجیل دفن شد. لاله‌ای سر سلسله سادات روستای لاله است و ملقب به بدرالدین می‌باشد. نسب شریف نامبرده در کتاب «روضات‌الجنان و جنات‌الجنان» به شرح زیر است:

«امیرسیداحمد بن امیرسیدمحمد بن امیرسید علی بن امیر سیدمحمد بن امیرسیداحمد العلوی بن امیر سیدابراهیم بن سید برهان‌الدین بن سید محمد بن سید علی بن سید یحیی بن سید موسی بن سید عبدالله بن ابی‌الحسن موسی صاحب الطوق ابن جعفر الجمال بن محمد الاکبرین ابراهیم الاکبرین محمد الیمانی بن عبیدالله بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه و علیهم التحیة و الثناء»[1]

امامزاده خواجه سیدمحمد کُجَجانی

از امامزاده‌های معتبر و مشهور تبریز، امامزاده خواجه سیدمحمد کججانی است که در روستای کججان (کُرجان) در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی تبریز واقع شده است. در این روستا گورستان تاریخی و قدیمی وجود دارد که قدمت آن به قرن ششم و هفتم هجری قمری می‌رسد. سنگ نبشته‌های مقایر این گورستان مجموعه‌ای است از شاهکار هنری حجاری و نمونه‌های عالی خط و طراحی که در نوع خود کم‌نظیر است.

نسب و شرح حال امامزاده خواجه‌سیدمحمد کججانی

خواجه‌سید محمد کججانی از عرفای بسیار متقی و مورد احترام زمان خویش و ادوار گذشته بود. نسب ایشان با ١٤ واسطه به چهارمین امام شیعیان جهان حضرت امام‌زین‌العابدین(ع) می‌رسد.

طبق نوشته کتب انساب مانند «سراج‌الانساب» نتوشته علامه نسّابه سیداحمد محمدبن عبدالرحمن کیاگیلانی، نسب شریف ایشان چنین است:

«خواجه محمدبن صدیق بن حاج‌محمد بن حاج‌سلیمان بن حاج‌ابیل بن حاج‌محمد بن خواجه صدیق الاغصر بین خواجه صدیق الااکبر بن حسن بن ابوالقاسم محمد بن جعفر بن عیسی بن علی بن حسین الاصغر بن الامام زین‌العابدین(ع)»

---

۱ ـ آشنایی با امامزادگان استان آذربایجان‌شرقی، ص ۵۹ ـ ٦٣.

در کتاب ارزشمند «روضات‌الجنان و جنات‌الجنان» تألیف حسین کربلایی دقیقاً نسب شریف امامزاده خواجه سیدمحمد کججانی نوشته شده است:

«حضرت خواجه محمد را «قدس‌سرّه» چون کمال متابعت نسبت به سنت نبوی(ص) حاصل بود، مشرف گشته به موافقت چند چیز با حضرت‌رسالت(ص).

اولا: تولد و نشو و نما در واد غیر زرعٍ که کنایه از مکه است، و قریه‌ی کججان نیز آن طور واقع شده.

ثانیا: در ماده اسم که محمد است.

ثالثاً: یتیم ماندن و جدّ، وی را پرورش دادن و تربیت کردن.

رابعاً: امّی بودن.

خامساً: این که از پسری وی را فرزند نمانده و از دختر مانده.

سادساً: سن شریف، که در شصت و سه سالگی از دنیا رحلت نمود.

سابعاً: این که هاشمی‌النسب بوده و صورت نسب وی این است:

خواجه محمدبن خواجه صدّیق بن حاج‌محمد بن حاج‌سلمان بن حاج ابیل بن حاج‌محمد بن خواجه صدیق الاصغر بن خواجه صدیق الاکبر بن الحسن بن ابی القاسم محمد بن جعفر بن عیسی بن علی بن حسین الاصغر بن الامام زین‌العابدین علی بن الامام الشهید حسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم.»

در کتاب «روضه اطهار» تألیف ملا محمد امین حشری تبریزی صورت نسبت خواجه سیدمحمد کججانی دقیقاً تایید شده است.

وفات

خواجه‌سیدمحمد کججانی در ماه ذی‌الحجه سال ٦٧٧ در سن شصت و سه سالگی در دوران حکومت آباقاخان از ایلخانان مغول درگذشت و در مزار معروف کججان به خاک سپرده شد.

در کتاب «روضات الجنان و جنات‌الجنان» درباره وفات ایشان نوشته شده است:

وفات حضرت خواجه در ذی‌الحجه سبع و سبعین و ستمائه، واقع شده در ایام سلطنت آیاقاخان بن هلاکوخان».

ملامحمد امین حشری تبریزی در «روضه اطهار» می‌نویسد:

«مزار فیض آثار خواجه محمدبن صدیق کججانی در قریه کججان اظهر من الشمس است. این خواجه از جد بزرگوار خود شیخ‌محمد تربیت یافته است و شیخ‌محمد خرقه از پیر محمد دارد و پیر محمد از پیر صدّیق، و پیر صدّیق از حضرت بابا احمد شادبادی و باباحمد از جدّ خود بابانعمت و بابانعمت از خواجه‌محمد خوشنام و او از اخی فرج زنجانی و او نظر از باباحسن یافته است. چون سن شریفش به شصت و سه سالگی رسیده در ذی‌الحجةالحرام سنه (٦٧٧) به عالم بقا انتقال نموده است.»[1]

امامزاده سیدابراهیم(ع)

بقعه‌ی سیدابراهیم در محله‌ی شتربان (دوه‌چی) خیابان شمس‌تبریزی واقع شده و از دیرباز مورد توجه و تکریم مردم تبریز بوده است. بنای این بقعه، قدیمی و از آثار تاریخی به شمار می‌رود.

شجره‌نامه امامزاده سیدابراهیم

چنانچه از کتب انساب حاصل می‌شود، نسب شریف این امامزاده با چند واسطه به چهارمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت حضرت فخرالساجدین امام‌زین‌العابدین(ع) می‌رسد. در کتاب «بدایع‌الانساب» نوشته شده است:

امامزاده ابراهیم در شهر تبریز بقعه دارد و به موسوی معروف است.

در کتب «بحرالانساب و کنزالانساب» آمده است:

«امامزاده سیدابراهیم بن حسین بن علی بن‌الحسین(ع) چون با دو فرزندش به شهر تبریز رسیدند شهید گردیدند.»

---

۱ ـ تلخیص از: آشنایی با امامزادگان آذربایجان شرقی، صص ۷۱ ـ ۷۵.

در کتب «بحرالانساب و تاریخ اولاد اطهار» نوشته شده است که:

«قبر امامزاده سیدابراهیم بن حسین بن علی بن الحسین(ع) در قبرستان شتربان تبریز است و از علما و روات معظم عالم تشیع بوده و از اصحاب کبار حضرت امام‌جعفرصادق(ع) می‌باشد.»

علامه تفرشی ضمن مهاجرین آل ابی‌طالب(ع) به آذربایجان می‌نویسد:

«ابراهیم بن علی بن عمر بن الحسن الافطس بن علی الاطهر بن امام زین‌العابدین(ع) معروف به باباطاهر با برادرش عمر به سوی آذربایجان رفته‌اند.

ظاهراً وی گفته خود را از قول ابن عنبه از علمای انساب قرن نهم هجر گرفته و می‌نویسد: «ابراهیم و عمر فرزندان علی بن عمر بن الحسن الافطس در آذربایجان بودند.»

علامه عمیدی نسّابه می‌نویسد: ابراهیم بن علی بن عمر... در آذربایجان بودند.[۱]

امامزاده عون و زید (عینالی)

این آرامگاه بر بالای بلندترین قله کوه سرخاب واقع در شمال تبریز که مرتفع و مشرف به همه شهر است قرار گرفته و به اعتقاد اهالی مدفونان در آن، عون‌بن علی زید بن علی هستند که در نزد عام به صورت عین علی و زین علی تعریف شده است. همچنین در السنه‌ی مردم این امامزادگان به «عینالی» مشهور هستند.

بنای بقیه شامل سه اتاق و یک مقبره مسجد گونه، یک ایوان، دو میل (مناره توپُر) و پنج ستون سنگی است. در بنای بقعه سنگ سرخ کوه سرخاب و اندکی آجر به کار رفته است. ستون‌های ایوان از سنگ سفت کبود است. سبک بنا شیوه ایلخانی دارد، بقعه در قرن نهم و دهم هجری قمری و هنگام حیات درویش حسین کربلائی بسیار آباد بوده است. در زمان تسلط قشون عثمانی به ویرانی گرائیده و در زمان شاه‌عباس صفوی تجدید بنا یافته است. ملا حشری تبریزی در کتاب «روضه‌اطهار» این تعمیر را چنین توصیف کرده است:

۱ـ آشنایی با امامزادگان استان آذربایجان‌شرقی، صص ۸۳ ـ ۸۶.

«... در این اوان که شهنشاه ممالک ستان جهانیان ایران و توران به توفیق الملک المنان فتح آذربایجان نمود، زیارت آن شاهزادگان فرمود، دید که مزار این دو بزرگوار در زمان مخالفین منهدم گشته به ساختن عمارت عالی در آن مکان فیض نشان فرمان داد و در اندک عمارتی را که با کیوان برابری و همسری می‌نمود به اتمام رسانید.

خلف خاندان آل عبا — شاه عباس، شاه والا جاه
بهر عون علی و زید علی — آن دو نسل علی ولی‌الله
کرد عالی عمارتی انشاء — که ز ماهی کشید سر تا ماه
یافت از پر بُراق خان اتمام — هم ز اقبال شاه و لطف اِله
دید حشری چو آن عمارت گفت — بهر تاریخ او «عمارت شاه»

تجدید بنا و عمارتی که به فرمان شاه‌عباس و به وسیله پیربداق‌خان در بقعه عون‌علی به عمل آمده بود در نتیجه زلزله زمان شاه‌حسین و زلزله سال ۱۱۹۳ هـ. ق شکست برداشته و قسمتی از آن فرو ریخته و بنابه نوشته محمدرضا طباطبایی مؤلف تاریخ «اولاد الاطهار» در اواخر قرن سیزدهم هجری قمری دوباره به وسیله امین لشکر قهرمان میرزا مرمت یافته و حتی را هموار بر آن بقعه‌ی احداث گردیده است. قریب هشتاد سال پیش نیز یک تعمیر اساسی از طرف امیر لشکر اسماعیل‌خان والی آذربایجان و فرمانده قشون شمال غرب در آن بنا به عمل آمده که در سنگ نبشته منصوب به دیوار ایوان بقعه بدان اشاره است.

بسمه‌تعالی

شد خزاب از دور گیتی این مقام و بارگاه
شیخ و زاهد جمله بنمودند ترک خانقاه
ملک آذربایجان را والی با عدل و داد
میر لشکر بود اسماعیل در سلک سپاه

سعی وافی در هزار و سیصد و دو با چهل
بذل کرد آن حکمران تعمیر شد این پایگاه
بار الها پایدارش کن به دولت کامکار
گوید او را این دعا دانش همیشه صبحگاه

شرح حال و نسب امامزادگان مدفون

صاحب «روضات‌الجنان و جنات‌الجنان» می‌نویسد:

«مرقد و مزار آن پیروان راه نبی و طالبان طریق ولی، عین و زین علی رحمهماالله تعالی بر بالای کوه سرخاب مشخص و معین است، تکیه‌ای است که جماعت درویشان از سلسله‌ی رفیعه حضرت شاه‌نورالدین نعمت‌الله ولی قدس‌الله تعالی سره در آنجا ساکنند و مدعی ایشان آن که اینجا مزار دو پسر حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) است مسمیان به عون علی و زید علی.

و پس از آن نوشته که حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) را پانزده پسر بود و بعد از ذکر فرزندان آن حضرت از حضرت فاطمه‌زهرا(س) و ام‌البنین بنت مسعود نوشته «و یحیی و عون از اسماء بنت عمیس به وجود آمدند، در روضة‌الشهدا مذکور است که عون نیز در کربلا شهید شد.»

و پس از شرح و ذکر نام زمان علی بن ابی‌طالب(ع) نوشته است:

«و حضرت امیرالمؤمنین علی را از پنج پسر اولاد است. از امام حسن و امام‌حسین و محمد حنفیّه و عباس شهید و عمر اطرف، کما ذکره فی تاریخ خلاصة‌الاخبار. به هر حال زید بن علی موجود نیست و عون در کربلا شهید شد، والله اعلم لحقیقة‌الخال.»

در این که عون از فرزندان حضرت‌علی(ع) است، حرفی نیست، چنان که در کتب نوشته‌اند مثلاً مؤلف «حبیب‌السیر» می‌نویسد:

«یحیی و عون از اسماء در وجود آمدند».

و «صاحب‌ناسخ‌التواریخ» می‌نویسد:

«پسر یازدهم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام یحیی است و مادر او اسماء بنت عمیس است، پسر دوازدهم امیرالمومنین علیه‌السلام یحیی است و مادر او نیز اسماء بنت عمیس است...»

اما این که دو بقعه معروف به عون علی و زید علی مربوط به عون بن علی و زید بن علی باشد بحث است.

ملاحشری در «روضه‌اطهار» و طباطبایی در «اولادالاطهار» کوشیده‌اند که این دو بقعه را از عون‌بن علی و زید بن علی از فرزندان علی علیه‌السلام بدانند. و طباطبائی پس از نقل قول ملاحشری می‌نویسد:

«باید حضرت زید بن علی دو اسم داشته باشد یکی زید و دیگری یحی یا این که اسماء بنت عمیس مادر زید بن علی نباشد اما به اتفاق جمع کثیری از اصحاب تاریخ حضرت‌عون بن علی با برادر خود زید بن علی، با همراهی محمد بن حنفیه با سپاه اُسامه با بیست و پنج هزار لشکر در مرتبه‌ی اول به شهر تبریز که در آن وقت مسمّی به آذرآباد بود تشریف آوردند و بعد از جنگ‌های بسیار اسامه و حضرت عون بن علی با جمع به شهادت رسیدند. چون پادشاه تبریز در آن وقت، ماهان بن مهریار و آتش‌پرست بود محمد بن حنفیه اسامه بن فرقد را در بالای کوه سهند و حضرت عون بن علی را در بالای کوه سرخاب دفن کردند...» و بعد نوشته است: «اما زید علی که در مرتبه دوم با سپاه عبدالله بن عمر و محمد حنفیه به آذربایجان آمده بود در حوالی دهخوارقان در سر قلعه‌ی خرم‌آباد که آتشکده‌ی قدیم بود شهید شد، حضرت محمدحنفیه جسد او را بر بالای کوه سرخاب پیش مزار برادرش عون بن علی دفن فرمود.»

ملا محمدامین حشری تبریزی به طور قطع و یقین آن دو مزار را از آن دو امامزاده، دانسته و نوشته است:

«در این که ایشان فرزندان بی‌واسطه‌ی حضرت شاه ولایت پناهند اصلا شک و

شبهه نیست و در کتب معتبر مثل بحرالانساب و تواریخ سلف نسبت فرزندی ایشان بدان حضرت و شهادت و مدفن ایشان به تفصیل مسطور است. والده‌ی ماجده‌ی ایشان اسما بنت عمیس است...»

بنابر این علی‌التحقیق در کتب معتبر انساب و تاریخ، عون به ایران نیآمده و برای امام‌علی(ع) فرزندی به نام زید ثبت نشده است و «فرزندی که به نام عون بوده در صحرای کربلا با حضرت امام‌حسنی(ع) به شهادت رسیده است.»[۱]

علامه نساب ابن طباطبا، پسرعموی امامزادگان حسن و زید را به حسین بن محمدبن عبدالله بن القاسم بن اسحاق العرضی از جمله واردین به آذربایجان ثبت و ضبط کرده است. که نشان از مهاجرت این خاندان به آذربایجان را دارد. متاسفانه تاریخ تولد و وفات وی به درستی معلوم نیست اما از آنجایی که ابتدای مهاجرت خاندان طیاری به شهر قزوین از نیمه نخست قرن چهارم هجری به قزوین بوده و با وجود تعداد واسطه بین این دو امامزاده تا جعفر طیار معلوم می‌شود که وفات ایشان باید در ثلث آخر قرن چهارم هجری باشد.

خلاصه اثبات این موضوع که امامزاده عین علی و زین‌علی از فرزندان بلاواسطه‌ی حضرت امیرالمؤمنین(ع) است. خیلی بعید است ولی احتمالا از نوادگان ائمه معصومین باشند که همواره مورد احترام و تکریم مردم شریف تبریز می‌باشند که برای زیارت این بزرگان، خیل مشتاقان به فراز قله‌های کوه سرخاب راهی می‌شوند.[۲]

امامزاده علی‌بن مجاهد

آستانه مقدسه امامزاده علی بن مجاهد در انتهای بازار جمعه مچید (مسجد جامع) واقع شده است. بنای امامزاده در داخل یک حیاط قرار دارد که در سمت جنوبی حیاط مسجد امام‌حسن مجتبی(ع) و در سمت شمالی آن حجره‌هایی ساخته

---

۱ ـ همان، ص ۸۹ ـ ۹۳.

۲ ـ همان، ص ۹٤.

شده و پشت این حجره‌ها مسجد قدیمی کریم‌خانی‌ها با ستون‌های سنگی و آجر طاقی است که اکنون مسجد قره‌باغی‌ها نامیده می شود. بقعه امامزاده در ضلع شرقی حیاط واقع شده و شامل یک اتاق بزرگ و یک مقبره است. مقبره از یک گنبد و چهار مناره تشکیل شده و همه مناره‌ها بدون کلاهک هستند.

حافظ حسین کربلایی در کتاب خود «روضات‌الجنان و جنات‌الجنان» می‌نویسد:

«در همان محله گنبدی است مشهور به گنبد امیرمولا و این امیر مولاامیر مملان است پسر امیر وهسودان بن محمد روادی که در زمان‌القائم بامرالله عباسی به عمارت تبری مشغول بوده، آن گنبدِ مدفن ایشان است و در آنجا مزاری است بر لوح آن نوشته که (هذا مرقد سلالة آل طه و یس، علی بن مجاهد ابن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام.)

این چنین معلوم می‌شود که قبل از آن که ایشان آنجا مدفون گردند آن سید بزرگوار آنجا مدفون گشته بوده و پدر امیر مملان و خودش به واسطه‌ی شرف و عزت آن بزرگوار و محبت و مودّت به خانواده سیدمختار علیه و علیهم صلوات الله الملک‌الجبار که محبت ایشان اصل ایمان و بقای ایقان است مدفن خود را آنجا قرار داده...»

در کتاب «روضه‌اطهار» و کتاب «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز» صاحب این مقبره را عبدالله بن زیدبن حسن بن علی بن ابی‌طالب(ع) معرفی می‌کنند.

مرحوم عبدالعلی کارنگ در کتاب «آثار باستانی آذربایجان» می‌نویسد:

«بقعه چهارگوش است و طول هر ضلع آن قریب شش متر است. در وسط هر یک از دیوارهای شرقی و غربی و جنوبی پنجره‌ای نهاده شده، در وسط بقعه ضریح چوبی بزرگی گذاشته‌اند. ضریح تازه، مشبّک و مرتب است. روی آن پارچه سیاهی انداخته‌اند و دور تا دور آن نیز علم‌ها سبز و سیاهی نصب کرده‌اند. کنار ضریح منبر سه‌پله‌ای وجود دارد. در کنار غربی ضریح نیز روی زمین دریچه‌ای دیده می‌شود که

راهی به سرداب یا شیب زمین بقعه دارد. دریچه کوچک است و فقط یک نفر به زحمت می‌تواند از آن سرداب فرو رود و...»

مرحوم کارنگ در ادامه اضافه می‌کندکه ملاحشری و نادرمیرزا به اشتباه نام امامزاده را عبدالله بن زید بن حسن ذکر کرده‌اند. بلکه نسب درست ایشان توسط حافظ حسین کربلایی در متون بالا نقل گردید. و می‌افزاید:

«اکنون در این بقعه و منضمات آن دو سنگ نبشته وجود دارد یکی بر بالای در مقبره تیرپرش نصب گردیده که سنگی است فلفلی و بر دور آن در میان حاشیه عبارت «ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیئ من...» با خط ثلث جلی منقور است و نوشته هر دو حاشیه بیرونی و درونی نیز شیوه‌ی کوفی تزیینی دارد و بعید نیست این کتیبه گوشه‌ای از سنگ‌نبشته‌ی بزرگ مقبره امیر وهسودان و امیر مملان بوده که حوادث زمان فقط گوشه‌ای از آن را در امان نگه داشته است. سنگ نبشته دیگر در دالان مسجد کنار شیر آب به دیوار نصب شده که مرمر کوچک کم‌اهمیتی است، خط نستعلیق دارد، مضمونش چنین است: «صرف تعمیر جدید این بقعه‌ی مبارکه حسب‌الامر نواب عالیه حاجیه شهزاده دامت شوکتها، صبیه‌ی مرحمت و غفران پنا نواب نایب‌السلطنه‌ی مرحوم ابن فتحعلی‌شاه قاجار اطاب‌الله ثراه سمت اتمام پذیرفت. سنه ۱۲۸۰» این سنگ نبشته بنا به نوشته نادرمیرزا قریب به صد سال پیش بر بالای در ورودی حیاط بقعه نصب شده بود.»

و نیز در جانب شمالی حیاط بقعه اتاق‌هایی وجود دارد که در یکی از آنها سه قبر پهلوی هم وجود دارد که هیچ یک از قبرها علامت مشخص و سنگ‌نبشته ندارد. شاید شهرت این زیارتگاه به «اوج علمدار» به خاطر وجود این سه قبر باشد.

به طوری که گفته شد قبل از دفن امیر مملان و امیر ابومنصور وهسودان در این مکان مقدس، امامزاده جلیل‌القدر علی بن مجاهد مدفون گشته بود و مورخان آغاز فرمانروایی خاندان وهسودان در آذربایجان را از سال «۳٤ هجری قمری تا ٤٥٠ هجری قمری» نوشته‌اند. لذا مشخص و معلوم می‌شود این سید بزرگوار در اواخر قرن چهارم

هجری قمری یا اوایل قرن پنجم هجری قمری وفات نمود و در این مکان دفن گردیده است. و ایشان از سلاله پاک و طیب چهارمین امام شیعیان جهان حضرت امام‌زین‌العابدین(ع) است که با سه واسطه نسبش به آن بزرگوار عالیمقام می‌رسد.[۱]

امامزاده دال و ذال

بقعه‌ی امامزادگان «دال» و «ذال در محله مهادمهین، کوچه میارمیار بین خیابان فردوسی و خیابان شریعتی شمالی قرار دارد. این بقعه در ضلع غربی داخل مسجد میارمیار یعنی «مسجدالدار» و یا «مسجد دال و ذال» واقع شده است.

این مسجد چهار ستون سنگی و نه گنبد ضربی دارد. گنبد وسطی بزرگ‌تر و بلندتر از دیگر گنبدهاست. مسجد به شکل مربع و هر ضلع آن پانزده متر طول دارد. در کنار هر دیوار سه خواجه‌نشین یا طاقی به عرض یک متر و نیم تعبیه شده است. از طاق وسطی دیوار غربی مسجد راهی به بقعه‌ی امامزاده دال و ذال باز می‌شود. بقعه امامزاده و مسجد در سال ۱۱۹۳ هجری قمری توسط حاج‌اسدالله تعمیر و بازسازی شده است.

بقعه بعد از تعمیرات به صورت تالار مستطیل‌شکل درآمده که طول آن ۱۲ متر و عرض آن ٦ متر است. مقبره این دو بزرگوار نسبتاً در وسط این تالار به صورت دو قبر کوچک و ساده قرار دارد. هویت صاحبان این دو قبر معلوم و مشخص نیست. ولی در طول تاریخ این مکان مقدس مورد احترام و تکریم مردم بوده است.

در کتب مزارات از جمله «روضات‌الجنان و جنات‌الجنان» به وجود مسجدالدار و دو قبر موجود در کنار آن اشاره شده و حافظ حسین کربلایی تبریزی می‌نویسد:

«مرقد و مزار آن بزگوار، المدفونین فی‌مسجدالدار رحمهماالله، در مسجدی است در درب مهادمهین، در حوالی محله‌ی سنگ سیاه مشخص و معین، ایشان را امامزاده می‌گویند. خواجه محمدپارسا رحمه‌الله در وقت توجه به حج، به زیارت قبر ایشان

۱ ـ آشنایی با امامزادگان استان آذربایجان‌شرقی، صص ۹۵ ـ ۹۷.

مشرف گشته‌اند، گویا کشف قبور ایشان را باقی بوده فرموده‌اند که دو سید بزرگوار این جا مدفونند.»

و نیز ملامحمدامین حشری تبریزی در کتاب «روضه اطهار» نوشته است:

«اگر چه اسامی شریف‌شان تحقیق نشده است، دو مزار فیض آثار از دو امامزاده عالی‌تبار در محله مهادمهین در مسجد دار واقع است. فی‌الواقع اثر اتوار از مدفن آن دو عالی‌تبار لامع است. ایشان را فرزندان محمد حنفیه می‌دانند و...»

صاحب کتاب «اولاد الاطهار» می‌نویسد:

«چون هشام بن عبدالملک بن مروان، به سادات علوی اذیت کرد، آنان ناچار به سایر بلاد متفرق شدند. دو بزرگوار از آنان به تبریز آمدند مدتی مخفی بودند تا هواخواهان بنی‌امیه بر آنان دست یافتند و در این مسجد شهیدشان کردند و به دار کشیدند. لهذا اسم مسجد به «دار» و «دال و ذال» مشهور گردید. دال اشاره به اسم عبدالله بن جعفر و ذال اشاره به اسم مبارک عبدالله رأس المذری پسر جعفر ثانی است و دال ذال از این جهت گفته‌اند که در پیش اعادی و ظالمان تصریح به اسم آنان نکنند و یا از جهتِ سهولت نام ایشان، دال ذال گفته‌اند.»

مرحوم عبدالعلی کارنگ محقق گرانمایه‌ی آذربایجان مطالبی را از مرحوم حضرت آیت‌الله حاج‌سیدمرتضی مستنبط غروی در کتابش نقل کرده و می‌نویسد:

«مرحوم حضرت‌آیت‌الله حاج‌سیدمرتضی مستنبط غرو امام‌جماعت مسجد دال ذال روز هفتم محرم ۱۳۹۱ هـ . ق می‌فرمود: درباره‌ی سیادت این دو مدفون در جنب مسجد دال ذال، من روایتی دارم و آن این که، مرحوم پدر من در این محل امامت و سیادتی داشت. طبق معمول هفته‌ای یک روز عده‌ای از طبقات مختلف مردم به محضر ایشان می‌رسیدند، سیدی نیز می‌آمد که محسن نام داشت هنوز هم قیافه‌ی او را خوب به یاد دارم، روزی پیش پدرم خوابی گفت. گفت منزل من در اهراب است، هر روز که از طریق میارمیار به بازار می‌رفتم دو جا توقف می‌کردم و فاتحه‌ای برای اموات می‌خواندم، یکی گورستان گجیل و دیگری مقابل مزار مسجدالدار. چند

روزی توقف در برابر این مزار و خواندن فاتحه را ترک کـردم، شـبی در عـالم رؤیـا دیدم به بازار می‌روم تا بدین جا رسدیم دو سـید نـورانی جـوان جلـو مراگرفتنـد. و گفتد: سیدمحسن، از ما چه بدی دیدی که احـسان خـود را بریـدی؟ مـن از آن روز یقین کردم که خفتگان در این خاک دو سید پاک هستند.» بعد مرحوم آیـت‌الله آقـای مستنبط غروری فرمود من هم همین عقید را دارم.

اسامی شریف این بزرگواران به درسـتی در منـابع قیـد نـشده اسـت. ولـی ایـن امامزادگان در طول تاریخ مورد توجه و احترام مردم تبریز بوده‌اند.[۱]

امامزاده خانم

یکی از مزارات معروف و مشهور شهر تبریز امامزاده خانم یا به اصطلاح محلی «خانم اماماداسی» است. این امامزاده در «محلـه قـدیمی چرنـداب» خیابـان طالقـانی و در کنـار مسجد امامزاده واقع شده است. و این مسجد را به خاطر همین امـامزاده، مـسجد امـامزاده می‌گویند. مردم معتقد هستند این امامزاده حلیمه‌خاتون است و منسوب به خواهر یا دختـر حضرت‌امام‌رضا(ع) می‌باشدو دو قبر دیگر نیز در کنار مقبـره امـامزاده خـانم وجـود دارد. اهالی اعتقاد دارند، این دو قبر نیز مربوط به کنیزان و نوکران آن بانوی گرانقدر است.

بقعه امامزاده در قسمت شرقی مسجد امامزاده و در درون اتـاق مـستطیل شـکل قرار دارد. سه قبر در این اتاق وجود دارد که بر روی قبرها هیچ گونه آثار و نوشته‌ای وجود ندارد. قبلا روی قبری که در سمت جنوب واقع شـده بـود صـندوق مـشبکی نهاده بودند ولی روی قبر دیگر به موازات آن قرار داشتند عاری از هر گونه پوشـش و محفظه بود. مـی‌گفتنـد قبـری کـه ضـریح دارد متعلـق بـه حلیمـه‌خـاتون خـواهر امام‌رضا(ع) است. دو قبر دیگر نیز از آن کنیزان اوست.

ولی اکنون بر روی هر سه قبر موجود در بقعه صندوق آلومینیومی مشبک نصب شده که زوّار نذورات خود را درون آن می‌ریزند.

---

۱ ـ همان، صص ۱۰۰ ـ ۱۰۸.

صاحب اولاداطهار می‌نویسد:

«در کتاب بحرالانساب سید مرتضی رازی می‌نویسد دختران ابوطالب بن علی‌النقی(ع) سلیمه وحلیمه و رحیمه از بغداد روی به تبریز نهادند و در آنجا شهید گردیدند و به خاک سپرده شدند.»

ملا حشری تبریزی می‌نویسد:

«در جوار گنبدی مشهور به کمان‌خانه، مزار امامزاده‌ای در سردابه واقع است و بالای سردابه عمارتی بود که حالا خراب است، آن مزار به مزار همشیره‌ی امام‌رضا علیه‌السلام شهرت دارد و موقوفاتی داشته و اسمش بی‌بی حلیمه خاتون مشهور شده» و طباطبایی می‌گوید شاید همین زیارتگاه که اکنون در چرنداب است مزار بی‌بی حلیمه خاتون باشد. والله اعلم.

با این که هویت صاحبان قبور به طور صحیح و دقیق برای کسی روشن نمی‌باشد، ولی به هر حال این مکان مقدس مورد توجه و احترام مردم بوده، و شاهد حضور مردم بخصوص روزهای پنجشنبه و جمعه در این بقعه برای زیارت و دعا و نیایش هستیم.[۱]

بقعه جناب قیس از صحابه رسول‌الله(ص)

آرامگاه مطهر جناب قیس از صحابه محمدبن عبدالله(ص) رسول گرامی اسلام در شهر سردرود خیابان امام‌خمینی روبروی شهرداری سردرود و در کنار مسجد امامزاده واقع شده است. اهالی سردرود به خاطر قرار گرفتن این مسجد در کنار بقعه جناب قیس آن را مسجد امامزاده می‌گویند.[۲]

شرح حال جناب قیس

حمدالله مستوفی در کتاب «نزهةالقلوب» ضمن تعریف و تمجید از سردرود و فراوانی و نیکویی میوه‌های آن نوشته است:

---

۱ ـ همان، صص ۱۰۸ ـ ۱۰۹.

۲ ـ همان، ص ۱۱۰.

«مزار قیس نیز به دیه سرورد است.»

حافظ حسن کربلائی نیز به نقل از تاریخ گزیده، قیس را صحاب رسول‌اکرم(ص) می‌نامد و می‌نویسد:

«فیوضات بی‌نهایات مشاهده اهل حالات از آن مزار کثیرالبرکات می‌گردد، معلوم نیست از شهدای اول است یا ثانی.»

همچنین در حواشی و تعلیقات «روضه‌الجنان و جنات‌الجنان» آمده است:

«در انتهای محله‌ی «قلّه‌غان» از آبادی‌های جنوبی قریه سردرود کنار رودخانه لعیش مسجدی که در آن محل هست مقبره‌ی بنام قیس اکنون نیز معروف و زیارتگاه است. در ورودی مقبره و مسجد که در غرب آن واقع است هر دو به سوی شمال باز می‌شود، طرف شرقی این مقبره شاهراه جدبدالاحداثی است که از تبریز به ده خسروشاه و دهخوارقان و مراغه کشیده شده است و قبرستان کهنه نیز آنجا بوده که اکنون ویران و اثری از مدفونین آن باقی نیست. مزار در میان اتاق کوچکی در زیر قبه که از گچ و آجر ساخته‌اند، قرار یافته، دو صندوق چوبی روی یکدیگر یکی مشبک و دیگری ساده و بی‌تکلف روی آن را از هر سو فرو گرفته.»

ملا محمد امین حشری تبریزی می‌نویسد:

مرقد منور قیس رحمةالله علیه که از صحابه گزین رسول رب‌العالمین است در قریه سردرود واقع شده است. و تحقیق شده که مرتبه‌ی اول بدین ولایت آمده، در تاریخ آذربایجان مسطور است که قیس چند سال در سردرود ساکن بوده.»

ملامحمدامین در ادامه می‌نویسد: که چون قیس در اوائل جوانی در سردرود زندگی می‌کرد دختر ملک سردرود را گرفت و از او پسری داشت. وی در حوالی قلعه‌ی خرم‌آباد دهخوارقان به شهادت رسید و فرمانده ایشان اسامه بود.»

همچنین در روضه اطهار آمده است:

«... در تاریخ مرقوم است که قیس و جناب امامزاده، محمد حنفیه و زید علی را کفار گرفته بودند. عمرو برفت ایشان را هم از حبس کفار نجات داد. محقق است که با اسامه همراه بود.»

مرحوم عبدالعلی کارنگ می‌نویسد:

«به هر حال قبر منسوب به قیس در کنار جاده‌ی تبریز ـ آذرشهر نزدیک پل، جنب مسجدی معمور در درون بقعه‌ای قرار گرفته است. روی قبر ضریح چوبی دو طبقه‌ای نهاده شده و روی آن پوششی از پارچه‌ی سیاه انداخته‌اند. قیس سنگ‌نبشته‌ای ندارد. در دهلیز بقعه سه لوح مرمرین قبر به پای دیوار نصب گردیده، یکی متعلق به شیرخان فرزند سهراب‌خان است که در ۱۱۷۰ ه.ق درگذشته و تاریخ وفات مندرج در دو لوح دیگر نیز ۱۲۰۸ و ۱۳۱۲ ه. ق می‌باشد، در بیرون بقعه، در کمره دو دیواری که پایه‌های طاق جلوخان محسوب می‌شوند دو کتیبه سنگی نصب گردیده است. این دو کتیبه رو به روی همدیگر قرار گرفته‌اند و جنس هر دو سنگ کبود معمولی است. خط ثلث دارند قرائت مضمون آنها مستلزم دقت و زحمت و ظن و استحسنان است.»

حافظ حسین کربلایی می‌نویسد:

«دهلیز بقعه‌ی مدفن بعضی از معاصرین اواخر صفویه و زندیه و قاجاریه است. در مدخل بقعه دو قطعه لوح از سنگ یکی به طرف چپ و دیگری به جانب راست در زیر طاق منصوب است، در یکی از آنها که هنگام ورود به بقعه مزار به جانب چپ واقع می‌شود این ابیات را نوشته‌اند:

ای آن که بگذری به سعادت بر این مزار
بنگر در این سطور و شنو این حدیث ما
بودند چند یار دلاویز مهربان
از یکدیگر ربود، دل از شیوه وفا

حاجی علی کـه طـوطی شـکر مقـال بـود
بود آن خمیده خوی چو داود خوش‌نـوا
یــزدانبخش آن کــه ز عــین صــفای دل
بردش به اهل صدق و صفا داریم التجـا
عارف به سـر مـن عـرف شـیخ بـا یزیـد
آن کو که داشت پیروی شـرع مـصطفی
بودنــد جملــه‌شــان ز مریــدان باســلار
آن کامــل محقــق و آن شــاه مقتــدا
بفرســت تحفــه فاتحــه بهــر روح‌شــان
تا در عوض خدا دهـدت نیکـویی جـزا

از مفاد این قطعه برمی‌آید که سه تن به نام حاجی‌علی، یزدانبخش و شیخ‌بایزیـد که هر سه از مریدان باباسلار بودند در دهلیز و یا درون این بقعـه مقـدس بـه خـاک سپرده شده‌اند.[۱]

۱ ـ همان، صص ۱۱۰ ـ ۱۱٤.

بخش سوم

نگاهی به تاریخچه قدیم حوزه‌ها، مدارس و کتابخانه‌های تبریز

(در گسترش مبانی علمی تشیع)

نگاهی به تاریخچه قدیم حوزه‌ها، مدارس و کتابخانه‌های تبریز (در گسترش مبانی علمی تشیع)

نگاهی کوتاه به حوزه‌های علمی آذربایجان

۱ ـ حوزه علمی نصیری

مهم‌ترین حوزه علمی که در آذربایجان بوجود آمد، حوزه علمی نصیری با الهام از حوزه علمی علامه حلّی(ره) بود که بازتاب وسیعی در جهان اسلام داشت. هلاکوخان پس از گزینش مراغه به عنوان پایتخت، در تعقیب مقاصد «منوقاآن» به بنای رصدخانه‌ای به وسیله خواجه‌نصیرالدّین طوسی همت گماشت، و خواجه را مکلّف به تأسیس رصدخانه و نوشتن زیج آن نمود.

او به سال ٦٥٧ ق. دست به تأسیس رصدخانه و نوشتن زیج آن زد. این امر براساس علاقه‌ای بود که هلاکوخان خصوصاً، و پادشاه مغول عموماً، به نجوم و علوم فلکی داشتند و این علاقه باعث می‌شد که به امر هلاکو، کلیّه موقوفات ممالک ایلخانی در اختیار رصدخانه مراغه قرار بگیرد. حکام و والیان اطراف، مأمور شدند که در تأمین احتیاجات رصدخانه، از اوآمر خواجه اطاعت کنند.

خواجه‌نصیرالدین از توجّهات خان مغول و اعتماد او، نهایت استفاده را به نفع فضل و فرهنگ تمّدن میهن اسلامی خود نمود و به بهانه تکمیل رصدخانه، حوزه عظیمی را با حضور دهها تن از دانشمندان ترتیب داد و عالمانی از اکناف ممالک اسلامی و غیر اسلامی از جمله: علامه‌قطب‌الدین شیرازی، محی‌الدین مغربی، فخرالدین مراغی، نجم‌الدین دبیران، کاتبی قزوینی، مؤیدالدین دمشقی و... را گردهم آورد. به این ترتیب حوزه بزرگی را تشکیل داد که دانش پژوهان از هر سو آنجا را قصد می‌نمودند. او در پر ثمر ساختن حوزه علمی فلکی، یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های جهان را با بیش از چهارصد هزار جلد کتاب بوجود آورد، و کتاب‌ها و

دانـشمندان را از انهـدام و انقـراض و قتـل و نـابودی نجـات داد و ایـن یکـی از بزرگ‌ترین حوزه‌های علمی آن روز بود که آثار و فواید بسیار دامنه‌داری را در جهان اسلام در برمی‌داشت و طلّاب فراوانی را تغذیه فکری می‌نمود.

۲ ـ حوزه علمی ربع رشیدی

پس از حوزه نصیری که به اعتبار رصدخانه در مراغه بوجود آمده بود، یکی دیگـر از حوزه‌های علمی در عهد ایلخانان، تأسیسات ربـع رشـیدی یـا «شـهرک ربـع‌رشـیدی» در اطراف تبریز بود که به قول مستوفی در نزهةالقلوب، شهرکی بود کـه خواجـه‌رشـیدالدین فضل‌الله پسر عمادالدوله ابوالخیر و نواده موفق‌الدوله همدانی، وزیرحکیم و طبیب و مورّخ و ادیب ایلخانان، غازان‌خان، سلطان‌محمد خدابنده و سلطان‌ابوسـعید (٦٤٥ ـ ۷۱۸ ق.) در نزدیکی تبریز و به ضمیمه مدارس دارالشفاء دارالسیادة و محلّات بسیاری جهت سـکونت طلّاب علوم دینی ساخته بود و موقوفات هنگفتی را جهت اداره آن معین داشته بود که تنها یک رقم از موقوفات آن پانصد گلّه و هر گلّه مشتمل بر پانصد رأس گوسفند بود.[۱]

۳ ـ حوزه علمی شنب‌غازان

سومین حوزه علمی در عهد ایلخانیان، «حوزه علمی شنب‌غازان» تبریز بود که از نظر زمان و از بعد تاریخی و علمی همسو با ربع رشیدی محسوب مـی‌شـود. اسـلام آوردن محمودخان غازان که در همان سال به پادشاهی رسیده بود، نور شادی بخـش امید را به دل مردم تاباند. غازان‌خان به برکت تشرّف به دین اسلام، برای برپا ساختن مقبره‌ای با شکوه در چند کیلومتری تبریز، شهرکی بنا کرد که در تحسین و تجمیل و تزئین آن از هیچ نوع هزینه و تلاشی فروگذار نکـرد و قبّـه‌ای کـه عظـیم‌تـرین و بـا شکوه‌ترین قبه آن روزگار در ممالک اسلامی محسوب می‌شد، برفراز آن برافراشت و ابنیه و عماراتی که در خور چنین مقبره‌ای بود پی افکند.

مـسجد، مدرسـه، خانقـاه، دارالـسیادة، دارالـضیافة، دارالـشفاء، دارالقـانون،

---

۱ ـ رجوع شود به «کتابشناسی ربع رشیدی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله»، هادی هاشمیان، تبریز، مهدآزادی، ۱۳۸۷.

بیت‌الحکمة، حکمتیه، جهان‌سرای، و بوستان‌های دلگشا احداث نمود و موقوفات بی‌حسابی بدان اختصاص داد که طالبان علوم، با دلی فارغ از درد معاش، به تعلیم و تعلم، بسر برند.

٤ ـ حوزه علمی سلطانیه زنجان

چهارمین حوزه علمی دوره ایلخانان ایران، حوزه علمیه سلطانیه زنجان است. بانی اصلی آن، غازان خان بود، ولی چون او موفّق به اتمام کار نشد، سلطان محمد خدابنده به سال ٧٠٤ ق. آهنگ اتمام آن نمود و بدین ترتیب در سال ٧١٢ ق. در پنج فرسنگی زنجان، یکی از بزرگ‌ترین شهرهای علمی اسلامی بنام «سلطانیه» بوجود آمد.

٥ ـ حوزه علمی صفوی

از سرمداران حوزه علمی صفوی، شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحاق بن شیخ امین الدین جبرئیل می‌باشد، که در اواخر خلافت بنی‌عباس، پنج سال بعد از رحلت شمس تبریزی، و دوازده سال بعد از فوت محی‌الدین بن‌عربی، در سال ٦٥٠ ق. متولد شده است. حضور عرفانی شیخ صفی در اردبیل، این منطقه را مجمع عرفا، ادبا و اهل فضل نموده و افراد بسیاری از خرمن فضل و اندیشه‌های او بهره برده‌اند.

بدین ترتیب دوره حکومت مقتدر صفویه مقارن با عصر شکوفایی حوزه‌های علمیه تشیع در ایران بود که با روی کار آمدن نادرشاه افشار و بی‌رغبتی به مذهب خاص، حوزه‌های شیعه موقعیت خود را حفظ کردند و در زمان کریم‌خان‌زند و قاجاریان به تکاپوی فرهنگی پرداخته و عالمان بزرگی را به جامعه تحویل داده‌اند.

حوزه علمیه تبریز در این دوره به پرورش، حکما، فقها و محدثین شیعی پرداخته است.

مدارسی که در این دوره تأسیس گردیدند، به قرار زیر می‌باشند:

١ ـ مدرسه طالبیه

٢ ـ مدرسه صادقیه

٣ ـ مدرسه صفویه

٤ ـ مدرسه حاج‌صفرعلی
۵ ـ مدرسه میرزاعلی‌اکبر[۱]

تبین علمی نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلام و ایران بـه دو طریـق صـورت پذیرفته است نخست، شناساندن نقش تعیین‌کننده‌ی حوزه‌ها و مدارس علمی شـیعه، طی قرون متمادی، در گسترش و تعمیق فرهنگ و تمدن اسلامی؛ دوم، معرفی آثار و خدمات برجسته‌ی دانشمندان بنام و رجال شیعه در شاخه‌های گوناگون. دانـشمندان شـیعه بـه پیـروی از آمـوزه‌هـای قـرآن و تعـالیم روشـنگرانه‌ی ائمـه‌ی معـصومین علیهم‌السلام، در مسیر تعلیم و تعلّم دانش، از روش‌شناسی علمـی توحیـدی و آیـین دانشوری برخوردار بودند. آنان علوم طبیعی را در همبستگی با وحـی و علـوم دینـی می‌دانستند. بنابراین، طبیعت را تمثیلی از عالم باطن با ما بعدالطبیعه تلقی مـی‌کردنـد. به عبارت دیگر از نظرگاه آنان رسیدن به حقیقت بـا سـیر از ظـاهر بـه بـاطن میـسّر می‌شود.

مدارس قدیم تبریز به روایت گذشتگان

اغلب جهانگردان و جغرافی‌نویسان خارجی و داخلی ضمن توصـیف تبریـز بـه وجود مدارس زیادی در این شهر اشارت کرده‌اند، از آن جمله اولیا چلبی که در سال ۱۰۵۰ هـ ق، از تبریز دیدن کرده است درباره مدارس آن می‌نویسد:

«در این شهر چهل و هفت باب مدرسه بزرگ وجود دارد. همـه معمـور و آبـاد است، استادان و علمای بزرگ شهر در این مدارس تدریس می‌کنند. بزرگ‌ترین آنهـا مدرسه جهانشاه است، علاوه بر اینها در بیست دارالقراء و هفت بیـت‌الحـدیث علـم تجوید و حدیث تعلیم داده می‌شود.[۲]

---

۱ ـ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، نادرمیرزا، ص ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸ و تاریخ مدارس ایـران، ص ۰۶ ، ۳۰۸، همچنـین مراجعه شود به «بررسی حوزه‌های علمیه آذربایجان»، سه جلد، هادی هاشمیان.

۲ ـ سیاحت‌نامه اولیاء چلبی به تلخیص و تغییر عبارت از ترجمه حاج‌حسین نخجوانی.

از مدارس بزرگ قدیم اکنون فقط نه باب در تبریز باقی مانده که چند باب آنها در اوایل قاجار و بعضی بعد از انقلاب تجدید بنا یافته‌اند و ما ذیلاً به توصیف اجمالی آنها می‌پردازیم:

مدرسه طالبیه

در کتاب «آثار باستانی آذربایجان ـ آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز» که در سال ۱۳۵۱ در تبریز چاپ شده است، نوشته شده:

«این مدرسه در بازار مسجد جامع واقع شده است. مدخل این مدرسه را دالانی است که سطحش قریب به یک متر و نیم از کف بازار پایین‌تر است. سابقاً این دالان سرپوشیده و مسقف بود.

طاق‌های ضربی آجری داشت، در سال ۱۳۲۷ هـ . ش طاق‌ها را برداشتند و دالان را بدون سقف گذاشتند. در دست راست (شمال) دالان به ترتیب مسجد میرزا صادق‌آقا، چند حجره، مدرس و کتابخانه طالبیه، و در دست چپ (جنوب) دالان حوضخانه، چند حجره، مسجد اسماعیل خاله‌اوغلی، و کفش‌کن مسجد جامع قرار گرفته است. دالان منتهی به حیاطی می‌شود که آن را صحن مسجد جامع می‌گویند. طول آن چهل و هشت متر و عرض آن اندکی کمتر است. در ضلع شرقی و شمالی و غربی صحن عبارات دو طبقه وجود دارد در ضلع جنوبی نیز از شرق به غرب مسجد جامع، مسجد حجت‌الاسلام و راهرو در جنوبی مدرسه طالبیه واقع شده است.

عمارات غربی و شمالی مشتمل بر حجرات تحتانی و فوقانی کوچکی هستند که محصلین علوم دینی شبانه‌روز در آن اقامت دارند. عمارت شرقی، کتابخانه و مدرس نوساختی است که در سال ۱۳٦۷ هـ . ق، در محل چند مدرس و حجره بزرگ فرو ریخته، ساخته شده است.

بانی عمارت غربی معلوم نیست، ولی عمارت شمالی در نیمه دوم قرن یازدهم

هجری از طرف حاج‌طالب‌خان پسر حاج‌اسحق تبریزی از بزرگان عصر صفوی ساخته شده و طبق وقف‌نامه‌ای که به مهر و امضای چهارده تن از علما و ثقات رسیده، در تاریخ ۱۰۸۷ هـ . ق، پس از پایان یافتن عمارت طالبیه درآمد مستغلاتی به هزینه اداری و حفظ و حراست مدرسه مزبور اختصاص یافته است.

وقف‌نامه مدرسه طالبیه تبریز

متن وقفنامه:

ـ الحمدلله الواقف علی الضمایر و الاسرار و الصلوه و السلام علی محمد و آله الاطهار، اما بعد سبب تحریر این کلمات واضحه الدلالات آن است که حاضر شد به عالی مجلس. شرع مطاع لازم الاتباع دارالسلطنه تبریز جناب موفق بتوفیقات یزدانی و موید به تاییدات ربانی، حاج‌الحرمین الشرفین حاجی طالب‌خان ابن مرحمت و غفرانپناه حاجی‌اسحق تبریزی در حالتی که صحیح بود از او کافه اقاریر شریعه و تمامی املاک معنیه آتیه را وقف موید صحیح شرعی نمود. بر حضرات مدرس و طلبه علوم دینیه ساکنین حجرات معلومه کاین در طرف شمالی مدرسه معینه که واقف مشارالیه در صحن مسجد جامع کبیر دارالسلطنه تبریز احداث نموده و سکنی آن را به طلبه‌ای که لیلاً و نهاراً به مطالعه و مذاکره علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه داشته باشند وقف دایمی نموده است و آن عبارتست از تمامت و همگی یک باب یخچاه معین واقع در خیابان محله نوبر من محلات دارالسلطنه مزبوره مشهور به یخچاه خیابان مع یک باب خانه پنیرکوبی و بیوتات متصلات به متصله یخچاه مزبور و تمامی نصف مشاع یک باب یخچاه معین دیگر واقع در محله نوبر مزبور مشهور به یخچاه نوبر. و تمامی نصف مشاع یک باب خان معین واقع در بازار خفافان دارالسلطنه مزبور مشهور به خان محمدخان بیک و تمامت و همگی یک حجرطاحونه تنوره. معینه واقعه در کوچه‌باغ خیابان مشهور به طاحونه طالبخان، و از حیطه تملّک و تصرّف خود به صیغه‌ی وقف صحیح شرعی اخراج نموده به قبض. و تصرف موقوف علیهم داد وقفاً موبداً مخلداً و صدقه جاریه نافذ به حیث لایبدل و

لایحوّل و لا تصرّف فیه الی ان یرث‌الله الارض و هو خیرالوارثین. و تولیت محال موقوفه مفصله فوق را به نفس نفیس خود مادام حیاً مفوض داشته و بعد فوته تولیت مزبوره را به ولد اکبر و ارشد خود محمد اسحق. و بعد از او به اولاد ذکور او بطناً بعد بطن و عقباً بعد عقب ماتناسلوا و تعاقبوا مرجوع داشته و هر گاه عیاذاً بالله، اولاد ذکو محمد اسحق منقرض شود تولید مزبوره به علاءالدین محمد ولد دیگر واقف مشارالیه و بعد از او به اولاد ذکور او بطناً بعد بطن متعلق خواهد بود و اگر عیاذاً بالله من سخطه اولاد ذکور او و نیز منقرض شود خدمه شرع شریف سیدالانام و علماء اعلام دارالسلطنه مزبوره حسبه‌الله و طلبا لمرضاته. تولیت مزبوره را به شخصی امین متدین که آثار صلاح و سداد از اطوار و اوضاع او ظاهر و هویدا باشد موجود دارند و شرط نمود که متولی هر ساله حاصل موقوفات مزبوره را جمع نموده بعد از وضع و صرف اخراجات تعمیر و غیره محالّ موقوفه و مدرسه مزبوره، او لا عشر تتمه را بصیعنه حق التولیه خود متصرف شده و از تتمه مبلغ معین شش تومان تبریزی ـ نصفه تاکیداً للاصل سه تومان موصوف ـ به صیغه حق‌التدریس تسلیم حضرت مدرس نماید و تتمه را بالمساواه بر طلبه ساکنین حجرات مزبور توزیع و تسلیم نمایند. فمن بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی‌الدین یبدلونه و کان ذلک. فی شهر جمادی‌الاول من شهور سنه سبع و ثمانین بعد الالف من الهجره النبویه علی هاجرها الف الف تحیه و سلام و الحمدلله رب‌العالمین.

شهادت‌های سرلوحه طومار و حاشیه

۱ ـ هو فی‌المطلعین علی مضامین سطر فی متن هذه الوقفیه الوضحائیه و المجله البضائیه مشروحاً بیناً من البدایه الی النهایه العبد میرزا محمد (مهر).

۲ ـ هو الوهاب بعد الحمد و التحیه فقد وقف الواقف الموفق دام توفیقه قاطبه الرقبات و المستقلات المسفوره علی النهج‌المرقوم و الشروط السابقه المبنیه فی‌الکتاب لشرعی ذوالملک الاسلامی هذالذی و مضی مدلوله بین یدی حرره الداعی.

(مهر): رب اجعلنی مقیم الصلوه ۱۰۸۱.

۳ ـ هو الوهاب بعد الحمد و لتحیه و السلام فقد اقرو اعترف جناب الواقف الموفق زادتوفیقه بقاطبه، و اسند وا اصنف الله فی المجله الاسلامیه در من المبدا الی الماب لذی و صرت شاهداً بمدلولها حرره الداعی لدوام القاهره لناصره (مهر).

افوضت امری الله الغنی عبده غیاث‌الدین منصور بن الحسن الحسین امیر غیاث‌الدین منصور بن امیر محمد سعید قاضی بن غیاث‌الدین منصور قاضی بن امیر محمد سیدبن علی‌اکبر بن امیر عبدالوهاب بن امیر عبدالغفار بن... ابراهیم عمر بن حسن مثنی بن حسن مجتبی بن علی بن ابی‌طالب.

ـ هوالواقف الحمدلله الواقف الاسرار و الصلوه... و اله و اولاده المعصومین المده... القرار و بعد ما حرر فی‌الکتاب الموات... لله الصحیحه الصریحه الاسلامیه و حسبمازبر... للانقیاد لشریعه من سایر لامم و الصلوه علی من ارسله بسواطع انوار السنن لکشف الحجب و الظلم و بعثه لتبلیغ الاحکام و تعلیم الحکم و آله الذین اطاعتهم مخص القرب و غیر الطاعات... و لاتهم موجبه للنجاه و علوالدرجات اما بعد فقد قرر الواقف الموفق بالتوفیق الربانی... جمیع ما زبر فی طی هذه الصحیفه من الوقف الصحیح الشرع علی جمله ما فصل بالتفصیل... رافع للاشتباه و شرایط المعتبره الاسلامیه و لواحقه المطابقه القانون الامامیه عندی فصرت شاهد به حرره المراجی المحتاج الی رحمه ربه لغنی شهود حاشیه. (مهر): مطیع شرع انور شاه ویردی.

ـ هو بشرحی که در متن قلمی و تحریر یافته جانب واقف موفق به تاییدالهی و مرحمت نامتناهی در حضور بنده کمترین اقرار و اعتراف شرعی نمود محمدرضی منجم (مهر): اخوض الری الی الله محمدرضی.

ـ هو شهد بمضمون متن حرره العبد الاق ابن عبده علی محمد سعید فراهانی‌زاده. (مهر): رب اجعلنی سعیدا.

ـ هو شهد بمضمونه المسطوره فی‌المتن حرره الداعی ابوطالب (یک مهر) یا علی ابن ابی‌طالب.

ـ هو شهد بمضمون المسوره فی‌المتن حرره الداعی لدوام دولت القاهره (مهر):

ـ هو شهد بمضمون المسطوره فی‌المتن حرره الداعی محمدصادق‌الحسینی (مهر): عبده صادق.

ـ هو شهد بمضمون المسطور فی‌المت حرره‌الداعی لدوام دولته القاهره النصار (مهر): عبده شجاع.

ـ هو به شرحی که در متن قلمی و تحریر یافته جانب واقف موفق به تأیید الهی و مرحمت نامتناهی در حضور بنده داعی اقرار صحیح شرعی نمود و انا علی ذلک من الشاهدان خداویردی ترکمان مهر: عبده خداویردی.

ـ هو سمعت الاقرار من الواقف المشارالیه بجمیع حالست الیه فیه من الوقف و شرایط المحرره فیه فضرت شاهداً به... الفقیر الی الله الغنی حبیب‌الله الخوانسار (مهر): لا اله الاالله محمد حبیب‌الله.

ـ هو شهد بمضمون المسطور فی‌المتن... الفقیر محمد نصیر (مهر): نعم المولی و نعم‌النصیر.

ـ شهد بضمونه العبد الاقل محمد زمان (مهر): یا صاحب‌الزمان ادرکنی.

عمارت ضلع‌شرقی مدرسه، یعنی کتابخانه و مدرس جدید در سال ۱۳۲۷ه. ش، به وسیله مرحوم حاج‌محمد باقرخویی کلتکه‌چی که یکی از بازرگانان خوشنام و نیکوکار تبریز بود ساخته شده است. و سه میلیون و پانصد هزار ریال در این امر صرف گردیده. در قسمت داخل و خارج مدرس و کتابخانه، کتیبه‌هایی از گچبری و کاشی و برنج تعبیه و تهیه و نصب شده که همه به خط مرحوم میرزامحسن ادیب العلماء[1] است که قریب به بیست سال مدیریت کتابخانه را به عهده داشت.

مضمون کتیبه برنجی تاریخ بنای کتابخانه و منضمات آن چنین است:

«هوالغفور الرحیم. با توفیقات خداوندی... به پاس احترام مقام باعظمت

---

۱ ـ میرزامحسن ادیب العلماء در سال ۱۲٤۷ ش، در شهر تبریز درگذشت.

روحانیت و آسایش مدرسین محترم و محصلین علوم دینیه ساختمان این بنا متضمن مدرس و کتابخانه و قرائت‌خانه در شهر ذی‌الحجه‌الحرام ۱۳٦۷ مطابق مهرماه ۱۳۲۷ خاتمه پذیرفت. از برادران دینی و ارباب دانش امیدوار است که در ضمن دعای خیر و طلب مغفرت نسبت به درگذشتگان مؤمنین، بانی و والدینش را نیز یاد و شاد فرمایند.

العبد الحاج محمد باقر بن المرحوم الحاج زین‌العابدین خویی الکلکته‌چی طاب‌ثراه.

بگذر به گیتی اثر زانکه در آفاق
تا چشم به هم برزنی از ما اثری نیست[1]

بالای در بزرگ ورودی، زیر طاق مقرنس زیبای مدخل مدرسه، دو سنگ نبشته مرمری نفیس نصب شده است. یکی بزرگ و یک قطعه، به ابعاد تقریبی ۸۰×۱۰۰ سانتی‌متر است که دوازده سطر دارد، همه نوشته‌هایش به استثنای عبارت «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» به خط نستعلیق تحریر شده است. سطرهایش به وسیله جدولی از هم جدا می‌شوند. در قسمت بالای کتیبه سه ترنج طرح شده که در میان ترنج وسطی بسم‌الله‌الرحمن الرحیم به خط ثلث نوشته شده، و در ترنج طرفین عبارت: «و من بدله ما سمعه، لعنة‌الله و ملائکته و انبیاء و رسله و الائمه صلوات‌الله علیهم اجمعین» درج گردیده و از اول سطر پایین متن کتیبه چنین آغاز شده است:

الحمدالله رب‌العالمین و الصلوه و السلام علی محمد و آله الذین اسسو اساس الحق و الایمان و خربوا بنیان البدع و الطغیان. اما بعد غرض از تحریر این کلمات است که چون در عهد سلطنت بندگان اعلیحضرت جمشید شوکت اسکندر مکانت دارا رتبت، خاقان اعظم، سلطان مکرم، السلطان بن السلطان و الخاقان بن خاقان، السلطان فتحعلی شاه، لازال ظله ظلیلاً، نوبت حکومت و ریاست دارالسلطنه تبریز به

۱ ـ نقل از راهنمای آثار تاریخی آذربایجان، ص ۲۵.

عهده عالیجاه رفیع جایگاه جلالت و شوکت دستگاه، امیرالامراء، العظام، عمده الخوانین الکرام، مقرب‌الحضرة الخاقانیه، خان جلیل الشان، بیگلربیگی کل ممالک آذربایجان احمد خانا لازال[1] مویداً به توفیقات الدارین رسیده و چون طبع شریف بندگان معظم‌الیه طالب تحصیل دعای خیر به جهت ذات مقدس اعلیحضرت ظل‌الله فی‌الارضین و آبادی بلاد و رفاه عباد بوده و راضی به شیوع و استمرار بدع نمی‌باشد و چون در ایام سلاطین و حکام سابق به سبب آن که در عوارضات و صادریّات مملکتی به سکان محلات و کوچه‌باغات دارالسلطنه تبریز بنچه مشخص نموده و داد و ستد می‌نموده‌اند، به تجار تبریز که آبادی بلاد و نظام امور معاش عباد و وفور امتعه و اقمشه و سایر ادویه که در بلاد بعیده به هم می‌رسد، و در سایر بلاد نیست و سکّان این بلاد محتاج به آنها می‌باشند به سبب آمد و شُد این طایفه بوده و می‌باشد و در جمیع امصار و اعصار معزز و محترم بوده و به اسم صادریات و عوارضات از ایشان چیزی مطالبه نمی‌نمایند. تا چند سال پیش از این نیز از تجار تبریز به اسم صادریات و عوارضات چیزی مطالبه نمی‌نمودند، بنچه به اسم ایشان معین نموده مطالبه‌ی صادریات و عوارضات از ایشان می‌نمایند و به این جهات سُکان محلات و کوچه‌باغات و تجار تبریز به بلاد عراق عرب و عجم متفرق و هر یک از تجار معتبر شهر در سایر بلاد متوطن و شهر از رونق افتاد و رو به خرابی گذاشته، لهذا مقرر فرمودند که در تمامی محلات شهر و کوچه باغات و در مابین تجار غریب و بومی، مسلم و ذمی داد و ستد وصادری بالمره موقوف شده و تجار را داخل اصناف ننموده، مطالعه صادرات و عوارضات و مالیات من جمیع‌الجهات ازایشان ننموده حتی مساعده‌ای که بعضی حکام و عُمال که به عنوان ظلم از ایشان می‌گرفتند موقوف شده و مقرر فرموده که تمامی سادات کرام سُکان شهر و نواحی، غنی و

---

۱ ـ احمدخان مقدم حاکم و و بیگلربیگی آذربایجان بود که در سال ۱۲۳۹ هـ . ق در مراغه درگذشت و افراد خانواده مقدم مراغه بدو منسوبند.

فقیر، سوای مالیات حسابی از تمامی عوارضات و صادریات و خانه شمار و سرشمار و خانه نزول و سایر تحمیلات من جمیع‌الجهات معاف و مسلم بود تا این که تمامی سکان شهر در مهد امن و امان آسوده به دعای دولت بی‌زوال خاقانی مشغول باشند و من بعد هر کسی که از صاحب اختیاران و عاملان و ریش‌سفیدان شهر الی انقضاء الدهر به خلاف این مرتکب شوند به لعنت خدا و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین، خصوصاً خاتم‌النبیین و الائمه المعصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین گرفتار بوده باشند و کان ذالک فی آخر شهر محرم‌الحرام سنه سته عشر بعدالماتین و الالف من الهجره ۱۲۱٦.»

سنگ نبشته دیگر از هفت قطعه تشکیل یافته که همه در یک ردیف قریب ده سانتی‌متر پایین‌تر از سنگ نبشته نخست مثل کمربندی به سردر، و دو پایه شمالی و جنوبی طاق مدخل مدرسه نصب گردیده‌اند. طول آن روی هم چهار متر و هشتاد سانتی‌متر و بلندی آن نزدیک به بیست سانتی‌متر است.

نوشته آن به خط نستعلیق جلی برجسته و مضمون آن عبارت است از:

بسم‌الله الرحمن الرحیم، اللهم صلی علی النّبی المصطفی محمد و المرتضی و البتول فاطمة و السبطین الحسن و الحسین و صل علی زین‌العباد علی و الباقر محمد و الصاد جعفر و کاظم موسی‌الرضا علی و التقی محمد و النقی علی و الزکی العسگری الحسن و حُجتک القائم المنتظر المظفر المرتضی المهدی الهادی صلوات‌الله و سلام علیهم اجمعین در سنه ۱۲۹٤ کتبه الفقیر الحقی میرزاآقا.[۱] این عبارت در میان نه ترنج نوشته شده و حواشی آنها با اسلیمی گلدار تزئین یافته است.[۲]

این مدرسه از سالیان دور مورد توجه علماء و طلاب شهر و حومه بوده است و علمای بزرگواری از این مدرسه به حوزه‌های علمیه قم و نجف الاشرف

---

۱ ـ متن هر دو سنگ نبشته از مقاله آقای جعفر سلطان‌القرائی مندرج در ملحقات تاریخ تبریز و مینورسکی، استنساخ شده است.

۲ ـ آثار باستانی آذربایجان، آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز، صص ۲۱٤ الی ۲۲۳.

عزیمت و با تحصیلات عالیه به مراحل‌بندی از علم نائل شده‌اند. از آن جمله می‌توان به مرحوم آیت‌الله سیدمحمد حجت، آیت‌الله شیخ‌عبدالحسین امینی (صاحب‌الغدیر) را نام برد.

قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی، مدیریت این مدرسه به عهده مرحوم آیت‌الله شیخ‌هدایت‌الله غروی، از اعاظم علمای شهر تبریز و مورد تکریم و عنایت مراجع عالی قدر تقلید بود، اداره می‌شد و تولیت و مسئولیت این مدرسه از طرف مرحوم آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی به ایشان واگذار شده بود.

هم‌اکنون این مدرسه مانند مدارس دیگر علوم اسلامی تبریز وابسته به شورای مدیریت حوزه‌های علمیه آذربایجان شرقی اداره می‌شود.

مدرسه صادقیه

این مدرسه در انتهای شمالی راسته‌کهنه که به بازار صادقیه معروف است قرار گرفته، مدرسه‌ای است دارای حجرات متعدد جهت طلاب علوم دینی و یک مسجد با طاق‌های آجری ضربی و ستون‌های سنگی و مسجدی به صورت تالاری دراز در جانب شرقی مسجد بزرگ، جهت زنان نمازگزار.

این بنا هیچ نوع تزئین کاشی و مرمری ندارد. فقط یک قطعه پایه مرمرین ستون یا فانوس در کفش‌کن مسجد وجود دارد که به صورت بسیار ماهرانه و جالب حجاری شده است.

بانی این مدرسه و مسجد میرزاصادق نامی از اهای اشتهارد[1] بود که در زمان شاه‌سلیمان صفوی سمت استیفا داشت و پسرش میرزاطاهر نیز وزیر شاه‌سلیمان و حاکم مطلق‌العنان آذربایجان بود، منتهی نایبی از طرف وی در آذربایجان حکومت می‌کرد و خود در دربار صفوی به سر می‌برد.

این مدرسه و مسجد نیز مانند قزللو مسجد و یا مدرسه ظهیریه موقوفات زیادی از قبیل روستا و کاروانسرا و حمام داشت. بازار صادقیه نیز جزو موقوفات آن بود.

---

۱ ـ اشتهارد دهستانی است در نزدیکی تهران که اکنون به بخشی از شهرستان کرج مبدل گردیده است.

نادرمیرزا در تاریخ دارالسلطنه می‌نویسد:

نایب‌السلطنه عباس میرزا، بازار صادقیه را که رو به ویرانی می‌رفت از متولی آن به سالی سیصد تومان تا سی سال اجاره و تعمیر کرد. هر سال آن اجاره بین طلاب توزیع می‌شد. موعد به سرآمد، متولی اجاره را فسخ کرد. دولتیان مالیات بزرگی به اجاره بازار بستند، نه سودی به متولی عاید شد و نه وجهی به طلاب رسید. مدرسه نیز از کار افتاد، مدرس و طالب علمی باقی نماند، به موقوفات هم توجه نشد.

نادرمیرزا می‌نویسد:

این مدرسه را حمامی بس نیکو بود که اکنون ویرانه و مزبله است.[۱]

بارون تاورینه، سیاح مشهور فرانسوی ضمن دیدار از تبریز (در زمان شاه‌عباس صفوی) مدرسه صادقیه را از نزدیک مشاهده کرده و در سیاحت‌نامه خود چنین می‌نویسد:

«در تبریز بازارها و کاروانسراهای عالی برای مال‌التجاره بنا کرده‌اند که اغلب دو طبقه است و بهترین آنها کاروانسرای میرزاصادق رئیس مالیه ایالت است که یک بازار و یک مسجد مدرسه ساخته است و برای آنها موقوفات خوب هم با عایدات زیاد مقرر داشته است. کاروانسرا، بازار، مسجد[۲] و مدرسه همان مدرسه و بازار صادقیه است. بنابراین مدرسه صادقیه در زمان صفویه بنا شده و دایر بوده است.»[۳]

مدرسه صادقیه تا سال ۱۳۰۵ ش چندان رونقی نداشت. در ریاست دکتر احمد محسنی از طرف اوقاف مدرسه تعمیر و به شکل آبرومندی دایر شد و مدرسه دینی رسمی (دبیرستان معقول و منقول) گردید و مدرسین مخصوص که اداره معارف تعیین کرده بود در آن مدرسه تدریس می‌کردند.

---

۱ ـ تاریخ دارالسلطنه، ص ۱۸۲.

۲ ـ مرحوم آیت‌الله سیدمرتضی مرعشی نجفی از علمای بزرگوار تبریز، مدت‌های مدیدی در این مسجد امامت نماز جماعت می‌نمودند.

۳ ـ آثار باستاین آذربایجان، صص ۲۱۲، ۲۱۳.

دکتر محسنی برای مدرسه صادقیه برنامه‌ای به نام «نظام‌نامه و پروگرام طلاب مدرسه صادقیه» نوشت.[۱]

مدرسه کاظمیه

کاظمیه نام مدرسه و مسجدی است که در محله چارمنار، انتهای بازار مسجد جامع واقع شده است. بانی آن سلیمان‌خان بن شمخال خان افشار حاکم صائن قلعه (شاهین دژ کنونی) می‌باشد.

بنای مدرسه و مسجد کاظمیه در ۱۲۷۱ هـ . ق پایان پذیرفته و نخستین امام جماعت آن آخوند ملاعلی مرندی بوده است. پس از وی فرزند ارشدش معین‌الاسلام به امامت مسجد و تولیت مدرسه منصوب گردیده بود. و از زمان وی مسجد به نام معین‌الاسلام معروف شده است.

سنگ نبشته منصوب به سردر مدرسه، قریب ۲ متر عرض و ۱۰۵ سانتی‌متر ارتفاع دارد. خط نستعلیق برجسته و مضمونش چنین است: هوالواقف علی السرائر، انه من سلیمان و انه بسم‌الله‌الرحمن الرحیم. قد وقف هذه المدرسه المسماه بالکاظمیه العلویه مع المسجد الجامع الحدید، عمده الاعیان عالیجاه سلیمان خان بن شمخال خان افشار حاکم صاین قلعه لکافه الفرقة المحقه الامامیه الاثنی عشریه لیکون ثوابهما عائداً لروح العالم الربانی و النور الصمدانی الذی لیس له ثانی، فخرالعلماء الاکابر و الاعاظم الحاج السید کاظم الحسینی الموسوی العلوی الهاشمی القرشی اعلی‌الله مقامه و جعل تولیتهما بید العالم الوفی و النور الجلی سمّی الولی جناب الآخوند الملا علی سلمه‌الله تعالی و ثم من بعده من الجناب المعظم له عینه وقفاً شرعیاً صحیحاً و لقد اجاد القل فی ماده تاریخهما، قال محمد بن عبدالله انا مدینه العلم و علی بابها.

نقشه و حجره و کتبه الخطاط محمدصالح بن علی الحسینی الحجار ۱۲۷۱. در

---

۱ ـ این نظامنامه، توسط استاد رسول جعفریان در شماره ۷ بهارستان چاپ شده است.

بالای کتیبه نام چهارده معصوم سلام‌الله علیهم اجمعین بهخطّ ثلث برجسته و در دو سوی عبارت «هو الواق علی السرائر» عبارت «یاعلی» به خط نستعلیق برجسته جلی نوشته شده و در طرفین و بالا و پایین متن کتیبه نیز گل و بوته و در هر یک از گوشه‌های پایین یک شیر نشسته، شمشیر به دست نقر گردیده که خورشید از پشت آن سربرآورده است.[۱]

مدرسه خواجه‌علی‌اصغر

این مدرسه در کوچه حرم‌خانه واقع شده است. مسجد نسبتاً بزرگی نیز در کنار آن وجود دارد که سال‌ها مرحوم آیت‌الله حاج‌میرزا عبدالحجت مهاجر ایروانی یکی از علمای بزرگ تبریز، امامت آن را بر عهده داشت. بانی این مسجد و مسجد حاجی علی‌اصغر معروف به خواجه مازندرانی بوده که ظاهراً در روزگار فتحعلی‌شاه می‌زیسته است.

نادرمیرزا درباره این مدرسه و مسجد می‌نویسد: «این مدرسه و مسجد را به نزدیکی سرای امارت، بسته به سرای خود عمارت کرده، مدرسه‌ای کوچک و مسجدی ظریف است. مسجد در این نزدیکی‌ها به شکست و به ویرانید. اقلیمیاخانم، صبیه نایب‌السلطنه، آن را از بنیان تجدید عمارت کرد.»[۲]

مدرسه اکبریه

مدرسه اکبریه عمارت دو طبقه مفصلی داشت که در سال ۱۲٦٦ هـ . ق در ضلع غربی و شمالی صحن بقعه صاحب‌الامر از طرف میرزااکبرخان، بنا نهاده شده موقوفاتی جهت اداره و نگهداری مدرسه معین گردیده بود.

طلاب شیخیه در آنجا تحصیل علوم دینی می‌کردند. حاج‌فتحعلی‌خان صاحب دیوان شیرازی نیز هنگام اقامت در تبریز آب‌انبار بزرگی در حیاط این مدرسه جلو

---

۱ ـ آثار باستانی آذربایجان، صص ۲۲٤ ـ ۲۳۸.

۲ ـ تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص ۱٦٦، (به نقل از آثار باستانی آذربایجان، ص ۲۱۱)

مقام صاحب‌الامر ساخته بود که ماه‌ها آب مورد نیاز طالب و مردم آن حوالی را تأمین می‌کرد. مدرسه اکبریه در سال ۱۳٤٥ شمسی از طرف شهرداری تبریز تخریب گردید.[۱]

جعفریه مدرسه کوچکی است که در بازار مسجد جامع جنب مدرسه طالبیه متصل به دیوار شرقی مسجد اسماعیل خاله اوغلو واقع شده است.

راهرو باریک و کوتاهی دارد، وارد حیاط هشت‌ضلعی منظمی می‌گردد که طول هر یک از اقطار آن قریب ده متر است. زیر حیاط آب‌انبار بزرگی ساخته شده که قبل از احداث تأسیسات آبیاری و لوله‌کشی شهرها، ماه‌ها آب مصرفی طلاب علوم دینی و کسبه مغازه‌های بازار مسجد جامع را تأمین می‌کرد.

دور تا دور حیاط ساختمان دو طبقه زیبایی وجود دارد که منازل و حجرات طبقه فوقانی همه دارای ایوان ستون‌دار سرپوشیده‌ای هستند. ستون‌ها همه چوبی و به طور منظم با گچ پوشانیده شده‌اند.

تاریخ احداث و بانی مدرسه جعفریه معلوم نیست. شاید بنای آن هم زمان با بنای طالبیه صورت گرفته باشد.

علت شهرت مدرسه به جعفریه را، مرحوم آقای میرزاجعفر سلطان القرایی چنین مرقوم داشته‌اند:

«این مدرسه را حاج‌میرزا جعفر نوجه‌دهی پسر حاج‌شیخ‌محمد نوجه‌دهی که از علمای شهر تبریز و بسیار ثروتمند بود تعمیر کرده و به او منسوب گردیده است.[۲]

این مدرسه از مدت‌ها قبل به علت تعمیرات اساسی بدون استفاده مانده بود و اخیراً از طرف مسئولین ذی‌ربط و به همت امام‌جمعه محترم آیت‌الله شبستری تجدید بنا شده و طبقه‌ای از آن به کتابخانه طالبیه اختصاص داده شده است.

---

۱ ـ آثار باستانی آذربایجان، ص ۲۰۹.

۲ ـ آثار باستانی آذربایجان‌شرقی، عبدالعلی کارنگ، ص ۲۰۹.

مدرسه حاج‌صفرعلی

این مدرسه در یمنی دوز بازار تقریباً روبروی سرای بزرگ شاهزاده واقع شده است. کف حیاط آن سه پله پایین‌تر از کف بازار است، دالان کوتاهی دارد حیاطش چهارگوش طول آن از شمال به جنوب کشیده شده است.

در ضلع شمالی حیاط مسجد باعظمتی وجود دارد و در دو ضلع شرقی و غربی آن حجرات کوچکی جهت اقامت طلاب علوم دینی ساخته شده است.

این مدرسه در زمان نادرمیرزا، آباد و پررونق بود. بانی این مدرسه تاجر نیکوکاری بوده، به نام حاج‌صفرعلی که در روزگار نایب‌السلطنه در تبریز می‌زیسته است.[۱]

مدرسه نصیریه (حسن پادشاه)

این مدرسه یکی از متفرعات عمارت نصیریه بوده که بنا به وصیت ابوالنصر حسن بایندری فرمانروای آق‌قویونلو، پس از درگذشت وی، ساخت شده است.

مدرسه حسن پادشاه مانند سایر قسمت‌های عمارت نصیریه در نتیجه زلزله و حوادث مختلف ویران شده است، در زمان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا، مرحوم حاج‌میرزا مهدی قاضی از درآمد موقوفات عمارت نصیریه در همان محل، مدرسه جدیدی بنا نهاد که اکنون به مدرسه حسن پادشاه معروف است.[۲]

حاجی خلیفه کاتب چلبی، در «کشف الظنون» راجع به مدرسه و مسجد حسن‌پادشاه می‌نویسد:

«جامع سلطان حسن که از بناهای اوزن‌حسن پادشاه آق‌قویونلو و به طرز جوامع سلاطین با سنگ‌تراش و سرب ساخته شده، بنای متین و باشکوهی است. در کنار صفحه محراب یک قطعه مرمر بلغمی بزرگی به طول و عرض چند ذراع به دیوار نصب شده و جامع را رونق بخشیده است. سنگ مرمر مزبور از نوادر دهر به شمار

---

۱ ـ همان، ۲۱۰.

۲ ـ تولیت موقوفات اوزن‌حسن آق‌قویونلو به اولاد دختری وی یعنی اولاد ذکور شیخ‌الاسلام امیر عبدالوهاب طباطبائی جد سادات عبدالوهابیه واگذار شده و حق التولیه‌ای نیز جهت امرار معاش آنها معین و مقرر گردیده بود.

می‌رود و در جوامع دیگر نظیر آن دیده نشده است.

اسماء چهاریار که در سردرب آن حک شده بود از طرف قیزیل‌باش‌ها پاک و فقط به نام علی(ع) ابقاع گردیده است.»[۱] باید دانست گرچه بنای مسجد حسن‌پادشاه و متضمات آن یا به عبارت دیگر «عمارت نصیریه» به اوزون‌حسن باینـدری نسبت داده می‌شود ولی بنای آن بعد از درگذشت وی صورت گرفته و این معنی را ملخص نوشته روضات‌الجنان و جنات‌الجنان به خوبی روشن می‌کند: «در آن وقت که مرض بر ذات حسن مستولی شد و از حیات خود مأیوس گشته در پیش عیالان خود درویش قاسم را طلبیده گفته سهوی عظیم از من واقع شده که از برای خود مقبره و زاویه و مسجدی نساختم و به غیر از تو بر هیچ کس اعتماد ندارم و التماس می‌نمایم بعد از من ترک ملازمت نمایی و بر سر قبر نشینی و در حوالی قبر من مسجدی و زاویه‌ای بنیاد کنی و دائم‌الاوقات مرا به خیر و احسان یاد نمایی. چون سلطان رخت از این سرای فانی برمی‌بندد، پسر وی سلطان خلیل به جای وی می‌نشیند. درویش مشارالیه اجازت طلبیده و به وصایای سلطان قیام و اقدام می‌نماید. به اندک روزی میان سلطان خلیل و برادرش سلطان یعقوب غبار فتنه و عداوت انگیخته می‌گردد و سلطان یعقوب غالب می‌شود و سلطنت بر وی قرار می‌گیرد. درویشی موصی‌الیه به خدمت سلطان یعقوب آمده، وصیت سلطان و نیت خود را در وادی برّ و احسان معروض می‌دارد، یعقوب پادشاه، لطف بی‌نهایت و شفقت بغایت درباره درویش نموده، می‌فرماید هر چه گویی و هر چه فرمای به جان و جنان منت می‌دارم.

تا سال ۸۸۲ هـ . ق بسیاری از سادات و مشایخ علماء و حکماء و منجمان جمع ساخته، ساعت اختیار می‌نمایند. و سمت قبله را تعیین فرموده، بنیاد طرح عمارت نصیریه را می‌اندازند و در هر مملکتی و ولایتی استادکاران و معماران حاذق بی‌بدل می‌باشند، طلب می‌کند و به عمارت مشغول می‌گردند. به عرض هفت سال دو هزار

---

۱ ـ کشف‌الظنون، ج یک، ص ۲۱۸.

تومان (تومان برابر با ده هزار دینار) تحویل وکلای درویش قاسم کرده بوده‌اند. چون وکلای مستوفیان به مفروغ ساختن محاسبه مشغول می‌گردند ده هـزار تومـان سـرای آنچه به عمارت خرج شده بود، به املاک نفیسه داده بودند. و هزار و ششصد جفـت گاو در آنجاها بسته می‌یابند، به عرض پادشاه می‌رسانند، پادشاه انعامات بـی‌شـمار و تنسوقات (اشیاء نادر و گرانبها) بسیار نسبت به آن امیر عالی مقدار به جای می‌آورند که باعث رشک اغیار و حسد اعدای نابکار مـی‌گـردد. در آن روزی کـه قالـب‌هـای مسجد جامع را می‌اندازند، دعوت عظیم می‌کنند، قریب به پانصد گوسفند آن روز به اطعام سادات و قضات و علماء و زهاد و عباد و فقرا و جمیع خواص و عوام صرف می‌نمایند. پادشاه آن روز خلعت‌های نفیس که از حسن پادشاه مانـده بـود از سـر تـا پای به وی می‌پوشاند و نوازش بسیار نسبت به وی به جای می‌آورد.»[۱]

همچنین اولیاء چلبی که در سال ۱۰۵۰هـ. ق از مسجد حسن پادشاه دیدن کـرده نقل می‌کند:

این مسجد را سلطان حسن آق‌قویونلو بنا کرده است. وی در جنـگ بـا سـلطان ابوالفتح محمدخان ثانی شکست خورده به تبریز بازگشت. همانجـا در گذشـت و در نزد این مسجد به خاک سپرده شد. بنای این مسجد یکی از شاهکارهای هنر معماری است. گنبدهای آن همه کاشیکاری شده و از چهار سو دارای منافذی هـستند کـه بـا سنگ‌های نجفی مرمرین مزین و مشعشع گردیده‌اند. روی هر چهار دیوار این مسجد بزرگ اسلیمی‌ها، ترنج‌ها، گل‌ها و بوته‌های گوناگون و کتیبه‌هـای متعـدد حجـاری و گچ‌بری شده زینت بخشیده‌اند. این نقوش و کتیبـه‌هـا نمونـه‌ای از مهـارت اسـتادی هنرمندانی است که روزگاری در اینجا و آنجا صرف کرده‌اند. بالای درها و پنجره‌هـا نیز سنگ‌نبشته‌هایی با خط ثلث جلی وجود دارد که بی‌شبهات به خط زیبای یـاقوت مستعصم نیست. در طرفین محراب این مسجد دو پارچه ستون سنگی زردرنگ قـرار

---

۱ ـ روضات‌الجنان، ص ۹ ـ ۹۱.

داده‌اند. که بهای آن بدون مبالغه با خراج ایران و توران برابری می‌کند. گویا اینها کهرباست و نظیرشان در هیچ جای دنیا پیدا نمی‌شود.[۱]

نادرمیرزا مانند اغلب مورخان و جغرافی‌نویسان می‌نویسد: «حسن پادشاه نخست در میان صاحب‌آباد مسجد و مدرسه و خانقاهی عظیم عمارت کرده بود همه با سنگ رخام و کاشی‌های معرق، و قنات معروف حسن‌پادشاه به آن جای جاری بود. اکنون مسجدی است آنجا با چوب مسقف و مدرسه‌ای کوچک و ویران، و به اندازه یک کف دست اینجا آجر کاشی نباشد و به درگاه رخامی بالای مدخل منصوب است که فصل آن در منقور است.[۲]

از نوشته بازرگان ونیزی برمی‌آید که در کنار مسجد حسن‌پادشاه مدرسه نصیری و بیمارستان بزرگی بنا شده بود که هر روز در آن بیش از هزار بیماری مورد معاینه و معالجه قرار می‌گرفت. و طاق‌های درونی مسجد حسن‌پادشاه و بیمارستان منضمی آن تزئینی از طلا و لاجورد بود.[۳] اما درباره وضع کنونی مسجد حسن‌پادشاه باید گفت که اکنون چیز زیاده بر آنچه نادرمیرزا نوشته به چشم نمی‌خورد و از آن همه سنگ‌تراشی رخام و کاشی، فقط یک قطعه مرمر نصب شده بر محراب مسجد و یک قطعه سنگ‌نبشته مرمرین بر دیوار نزدیک در مشرف به میدان صاحب‌الامر، یک قطعه سنگ‌نبشته در دیوار شمالی مسجد کوچک زمستانی، یک قطعه سنگ‌نبشته بر دیوار کفش‌کن، یک قبر مرمرین در پای دیوار شرقی خواجه‌نشین مسجد زمستانی مزبور، یک قطع سنگ‌نبشته بر سر در مدخل مدرسه، یک حلقه حوض، یک پارچه سنگی استوانه‌آی، شش ستون سنگی، مقداری سنگ قبر و سنگ‌نبشته انباشته در مسجد زیرزمینی باقی مانده است.

سنگ مرمرین محراب مسجدحسن پادشاه به صورت طاقنمای ظریفی حجاری

---

۱ ـ نقل به تلخیص از ترجمه سیاستنامه اولیاء چلبی، به قلم حاج‌حسین نخجوانی.

۲ ـ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۱۰.

۳ ـ سفرنامه بازرگان ونیزی، ترجمه دکتر منوچهری، ص ۳۹۲.

شده و مرمری است خوش رنگ و قطعه‌ای به ابعاد ۲۲۰ در ۱۳۷ سانتی‌متر.

سنگ‌نبشه مرمرین ملتحق به دیوار نزدیک در مشرف به میدان صاحب‌الامر ارتفاعش در حدود چهل سانتی‌متر بوده متأسفانه در تعمیرات سال‌های گذشته روی آن را با گچ پوشانیده‌اند که قسمتی از آیه ٢٤ سوره حجرات می‌باشد و این نشان می‌دهد که کتیبه‌های کمره مسجد سابق مفصل و مرکب از سوره‌های متعددی از قرآن مجید بوده است. لازم به تذکر است که کلمه علیها در قرآن مجید علیهم است و تصور می‌رود کاتب سنگ‌نبشه هنگام تحریر اشتباه کرده و حجار نیز عین نوشته او را کنده است.

خط این قطعه سنگ نیز ثلث جلی است و اسلیمی ماری زیبایی در وسط حروف آن گردش کرده است.

سنگ قبر مرمرین زیبا نیز به ابعاد یک متر در چهل سانتی‌متر به بلندی سی سانتی‌متر در پای دیوار شرقی خواجه‌نشین شمالی مسجد زمستانی حسن پادشاه به طور عمودی جا داده شده که در بالای متن آن، آیه‌ی شریفه‌ی «کل من علیها فان» در زیر آن اسلیمی گلدار و ترنجی زیبا و در حاشیه‌ی آن آیت‌الکرسی با خط ثلث شیوایی به طور برجسته حجاری شده است. ظاهراً در دورتا دور سنگ نیز مطالب و آیاتی نقر گردیده که فقط قسمت بالایی آن در بیرون از دیوار مانده، خوانده می‌شود و نوشته آن عبارت است از: «هذا روضه المرحوم شهره به ابو شرف بن ....بیک». مشخصات سنگ نشان می‌دهد که متعلق به قبر یکی از امرای آق قویونلو مدفون در عمارت نصریه می‌باشد.

سنگ نبشته‌ی منصوب در بالای مدخل مدرسه نیز از کتیبه های داخل جامع بوده که هنگام تجدید بنای مسجد و مدرسه، مردم از نادانی آن را به جای تیر، روی سر در مدرسه گذاشته اند.برروی دو ثلث این سنگ عبارات «... عذاب

النار[۱]، صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم» بـه خـط ثلـث بـه طـور برجـسته حجّاری شده و زمینه‌ی عبارات با اسلیمی گلدار اژدر دهنی زینـت یافتـه اسـت و در قریب یک ثلث باقی سنگ نیز طرح زیبایی از اسلیمی و ختائی برجسته بـسیار ظریف و دقیق حکاکی شده است. این قطعه سنگ که دارای چهل سانتیمتر بلندی و ۲٤۰ سانتیمتر عرض می‌باشد یکی از شاهکارهای حجاری دوره آق قویونلو بـه شمار می‌رود.

سنگ نبشته‌ی قهوه‌ای رنگ دیگری هم بـه ابعـاد هـشتاد و چهـار در یکـصد و هشتاد و چهار سانتیمتر، به فاصله‌ی چهل سانتیمتر بالاتر از کتیبه‌ی مزبور، به سـر در صحن مدرسه‌ی حسن پادشاه نصب گردیده است که متعلق به زمان شـاه طهماسـب صفوی و متضمن بیم دادن سپاهیان و مردم از ورود بدون اجازه به خانه‌های دیگـران است. این کتیبه که به خط ثلـث نوشـته شـده از وسـط تـرک برداشـته و دو پارچـه گردیده است و قسمتی نیز هنگام نصب آنها از طرفین و پائین زیرگچ و آجر مانده و این عمل موجب دشواری قرائت آن گردیده است، به هرحال ما مضمون آن قـسمت را که خواندنش مقدوربوده ذیلاً می‌آوریم:

«بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد الله الذی احلّنا دار المقامه[۲] مـن فـضله بمتابعـه سید الانبیاء و سید الاصفیاء محمد مصطفی الابرار والذی وصف و صیه بلـسان نبینـا انت منی بمنزله هرون من موسی و بمحبه علی المرتـضی و آلـه و عترنـه الطـاهرین الذین هم من موالاتی لایسمنا فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب[۳] فی الآخرة و الاولی و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً.

---

۱ ـ به نظر می‌رسد عبارت «عذاب النار» بقیهء آیهء ۲۰۱ سورهء بقره از قرآن مجید باشد.

۲ ـ تلمیحی است به آیه‌ی ۳۵ از سورهء فاطر، «الذی احلنا دار مقامهٔ من فـضله، لایمـسنا فیهـا نـصب ولایمـسنا فیهـا لغوب.» یعنی سپاس «خدائی را که ما را از فضل خود در سرای آرمیدن جایگزین ساخت، که مـا را در آن خـستگی و رنجی نرسد.»

۳ ـ اشاره به همان آیهء ۳۵، سورهء فاطر.

اما بعد چون به میامین توفیقات سبحانی همگی نیت والا نهمت نـوّاب کامیـاب اعلی پادشاهی، ظل رایت یزدانی، پادشاه فلک بارگاه گردون اشتباه، مظفرٌ موید فریـد جمشید جاه، عادل دل خورشیدمنزل، کیوان سریر فرخ رخ، جمشید مکنـت سـلیمان نظر.

در دریـــای امامـــت، دری بـــرج شـــرف
نخـل بـستان نبـوت، لعـل کـان مـن عـرف
قهرمان ماء وطین، رونـق فـزای ملـک دیـن
صاحب تـاج نگـین، فرمـان ده روی زمـین

المؤمن عندالله الملـک المنّـان، الـسلطان بـن الـسلطان بـن الـسلطان ابـوالمظفر شاه‌طهماسب بهادر خان الحسینی الصفوی خلـد الله ملکـه و سـلطانه و افـاض علـی کافهٔ العالمین برّه و عدله و احسانه، برترفیه حال و فراغ بال عامه مومنّان مصروف و معطوف بود، منطوق آیه کریمه:

«یا ایها الذین آمنو لاتد خلوا بیوتاً غیر بیـوتکم حتـی تستأنـسوا و تـسلموا علـی اهلها، ذلکم خیر لکم، لعکم تذکرون، فان لم تجدوا فیها احـداً فـلا تـد خلوهـا،حتی یوذن لکم و ان قیل لکم ارجوا فارجعوا هو ازکی لکم، والله بما تعلمون علیم.[1]»

منظور نظرکیمیا اثر داشته تدبیر منزل را که اهم مهام دارین بـود تقـدیم فرمـود، سکنه حوزه دارالسلطنه تبریز به واسطه نزول نوازل که الحـق اشـد العـذاب اسـت و غایت اضطراب، روی نموده به عواطف بی دریغ پادشاهانه آن اقتضا کرد کـه فرمـان جهان مطاع عالم مطیع لازال نافذاً فی اقطار الربـع المـسکون، بـه جهـت رفـع نـزول

۱ ـ آیه ۲۷ و ۲۸ سوره‌ء نور از قرآن مجید: «ای آنان که ایمان آوردید داخل نشوید به خانه‌هایی جز خانه خود، تا آشنا شوید و سلام کنید به اهل آن، این برای شما بهتر است، شاید به یاد آورید، پـس اگـر کـسی را درآنهـا نیافتیـد داخـل نشوید تا اجازه داده شود به شما و اگر به شما گفته شد برگردید، باز گردید، آن برای شما پاکتراست و خدا بـه آنچـه انجام می‌دهید داناست.»

منازل ایشان از ممکن مراحم.... برین نهج نافذ گردید که فرمان همایون شرف نفوذ یافت تا به وقوف غلامان شاه، حسین‌خان و عبدالله خان بر آن که چون همواره نیت خیر افاضت همایون ما بر فراغت و امنیت بلاد محروسه مصروف است، دراین ولا چنان به مسامع جلال رسید که مردم دارالسلطنه تبریز را تفرقه تمام از نزول عساکر نصرت فرجام در مساکن ایشان رسیده و می‌رسد و از این معنی بغایت متضرراند، بنا بر این مرحمت و مقرر فرمودیم که احدی اذیت هیچ آفریده‌ای را ..... از نزول و تأخیر در خان‌ها و منازل ایشان....[1]» حوض سنگی استوانه‌ای یکپارچه که در پیش بدان اشارت شد، سابقاً بر روی خیابان وسطی حیاط مدرسه قرار داشت، خالی بود و عوام آن را کلاه رستم می‌گفتند. اکنون در وسط حوض بزرگ حیاط مدرسه قرار دارده شده و توی آن با خاک پر گردیده و در آن گلکاری به عمل می‌آید. سطح درونی آن صاف و سطح بیرونیش حاشیه برجسته‌ای دارد که چند ترنج ساده متصل به هم آن را زینت می‌دهد. طول قطر حوض یکصد و هفتاد و عمق آن شصت سانتیمتر است.

آثار دیگر باقیمانده از مسجد و عمارت نصریه، عبارت از شش ستون سنگی و پاره‌ای سنگنبشته‌های شکسته و در هم ریخته ای است که در مسجد زمستانی زیرزمینی حسن پادشاه باقی مانده است.این مسجد زمستانی تا پنجاه سال پیش مورد استفاده بود و امامت آن را مرحوم میرزا یوسف آقا مجتهد به عهده داشت ولی بعد از درگذشت وی، مرحوم حاج میرزا قاسم گرگری مسجد کوچک کنونی حسن پادشاه را مسجد زمستانی قرار داد و تعمیراتی در آن به عمل آمد که بالنتیجه مسجد زیرزمینی مورد بحث که طاق ضربی آجری و شش ستون سنگی دارد به صورت مسجد متروکی در آمد .در تعمیرات بیست سال پیش منافذ مسجد زیرزمینی بکلی مسدود گردید و اکنون فقط راهی از کفشکن در ورودی جنوبی مسجد بزرگ به

---

۱ ـ بقیه نوشته سنگ به علت ماندن در زیر آجر و گچ خوانده نشد.

مسجد زیرزمینی باقی است بعید نیست مقابر ابوالنصر حسن موّسس سلسله آق‌قویونلو و چند تن دیگر از سادات و علما و نزدیکان در بار وی در این مسجد زیرزمینی باشد.

مدرسه حسن‌پادشاه در سابق یکی از مدارس دینی فعال و دایر به شمار می‌رفت و در حال حاضر به علت وضعیت ساختمانی، متروک و هیچ طلبه‌ای در آن ساکن نمی‌باشد.

مدرسه ظهریه

این مدرسه یکی از بناهای میرزا محمدابراهیم ظهیرالدین وزیر آذربایجان است که در سال ۱۰۸۹ ه . ق در سلطنت شاه‌سلیمان صفوی در کنار مسجد ظهیریه یا قزللو ساخته شده است.

اما آنچه اکنون از ساختمان مدرسه پابرجاست عبارت از صحن بالنسبه وسیعی است که در سمت جنوب مقبره سیدحمزه قرار گرفته است. و در سمت مشرق و شمال آن حجرات و مدرس‌ها.

کتابخانه‌های قدیم تبریز

کتابخانه‌ها جزء لاینفک مدرسه‌های قدیمی بوده است به همان نسبت که محراب و منبر را با مسجد همبستگی غیرقابل تفکیک است.

درباره‌ی مدرسه‌های قدیمه این نکته قابل توجه است که برای مدارس کتابخانه جزء لاینفک آن بوده است همچنان که مدرس برای آن اجتناب‌ناپذیر می‌نموده کتابخانه نیز از وسایل و لوازم ضروری ایجاد و بنیاد هر مدرسه‌ای بوده است.

کسانی که همت به تأسیس و بنیاد مدرسه می‌گماشتند لازم می‌بود که چهار اصل را برای ایجاد یک مدرسه در نظر بگیرند:

۱ ـ ساختمان مدرسه ۲ ـ تعیین مدرسان ورزیده و نامور ۳ ـ تهیه کتاب و تأسیس کتابخانه ٤ ـ اختصاص موقوفاتی که از محل درآمد آن بتوانند هزینه‌های مدرسه را از قبیل پرداخت حق‌التدریس ـ حقوق مستخدمان و ماهانه یا سالانه مختصری برای کمک خرج طلاب و سوخت و روشنایی و مانند آن را تأمین کند. بانی هر مدرسه یک نفر متولی تعیین می‌کرد و رونق و شکوه و ترقی و تعالی هر مدرسه موقوف به همت و مجاهدت و علاقه متولی آن بود.

کتابخانه ربع‌رشیدی تبریز

یکی از کتابخانه‌های نفیس و گرانقدر ایران کتابخانه ربع‌رشیدی بوده است. کتابخانه ربع‌رشیدی را باید یکی از کتابخانه‌های بزرگ و مهم عمومی و کم‌نظیر ایران و جهان به شمار آورد.

بانی این کتابخانه خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله عمادالدوله ابوالخیر همدانی است.

از جمله نفائس این کتابخانه هزار مجلد قرآن مجید به خط استادان و مشاهیر خوشنویسان خط بوده است. علاوه بر این هزار جلد، شصت هزار جلد کتاب دستنویس نفیس دیگر نیز وقف کتابخانه کرده بود که به طور اختصار به شرح آن

می‌پردازیم:

خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله در وصیت‌نامه‌ای که برای اطلاع مولانا صدرالدین محمد ترکه فرستاده است می‌نویسد: «دیگر دو دارالکتب که در جوار گنبد خود از یمین و یسار ساخته‌ام، از جمله هزار مصحف در آنجا نهاده‌ام، وقف کرده‌ام بر ربع رشیدی و تفصیل آن بدین موجب است.

«قرآن به حل طلا نوشته شده چهارصد جلد، قرآن به خط یاقوت ده جلد، قرآن به خط ابن‌مقله هشت جلد، قرآن به خط سهروردی بیست جلد، قرآن به خط اکابر بیست جلد، قرآن‌هایی که به خط خوب نوشته شده است ٥٤٨ جلد دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره که از ممالک ایران و توران و مصر و روم و چین و هند جمع کرده‌ام، همه را وقف گردانیدم بر ربع رشیدی.»

برای نگهداری و اداره امور دارالشفاء و مدرسه و کتابخانه آن می‌نویسد: «... بیست هزار مرغ که به دست دهاقین و رعایای قراء مواضع تبریز و سلطانیه و همدان سپرده‌ام، وقف کرده‌ام.»

خواجه رشیدالدین فضل‌الله ضمناً از نظر این که آثارش دستخوش حوادث و نابودی نشود از کلیه آنها بد و زبان عربی و فارسی صدها نسخه استنساخ کرده و برای کلیه شهرهای ایران فرستاد تا در کتابخانه‌های مدارس محفوظ بمانند.

کتابخانه مدرسه نصیریه تبریز

این مدرسه تا اواخر دوره صفویه معمور بوده و کتابخانه معتبری داشته است. در زمان شاه‌اسمعیل اول و شاه طهماسب اول. مولانا امیر فیض‌الله حاجی برمکی، تولیت و کتابداری آن را به عهده داشته است.

کتابخانه مدرسه مظفریه تبریز

این مدرسه نیز از مدارس بنام تبریز بود و کتابخانه آن کمال شهرت را داشت و

کتابدار و متصدی آن در زمان شاه‌اسمعیل صفوی در عهده کمال اسمعیل شاعر و در زمان شاه‌طهماسب اول با امیر فصیح بوده است.

کتابخانه حمزه بیک آق‌قویونلو تبریز

حمزه بیک در سال ۸۰۹ در تبریز حکومت می‌کرد و علاقه وافر به ادب و هنر داشت. کتاب‌های ارزشمندی را در کتابخانه خود جمع کرده بود.

کتابخانه مسجد جامع تبریز

در خصوص دارالکتب یا کتابخانه جامع تبریز تنها گزارش مستد راجع به آن مربوط به ترجمه مرزبان‌نامه سعدالدین وراوینی است.

ترجمه فارسی مرزبان‌نامه اثر مرزبان بن رستم بن شروین به دستور ربیب‌الدین ابوالقاسم هارون بن علی بن ظفر وندان، وزیر مظفرالدین ازبک بن محمد (۶۰۷ ـ ۶۲۲ هـ. ق) بن ایلدگز از اتابکان آذربایجان توسط سعدالدین وراوینی برای کتابخانه مسجد جامع کبیر تبریز که مورد عنایت وزیر مزبور بوده، به عمل آمده است.

وراوینی خود در پایان کتاب مرزبان‌نامه این گونه سخن به ستایش این وزیر فرهنگ دوست می‌گشاید: «ایزد تعالی سایه خدایگان عالم پادشاه بنی‌آدم اتابک اعظم مظفرالدنیا و الدین ازبک بن محمد بن ایلدگز را از اندیشه‌های خوب در کار دین و دولت ممتع دارد که سر ضمیرش رب اشرح الی صدری، خوانده بود و دعای واجعلی لی وزیرا من اهلی هارون اخی، کرده تا از جلوس خواجه جهان ربیب‌الدنیا و الدین معین الاسلام و المسلمین ابوالقاسم هارون بن علی وندان در صدر وزارت این دعا به اجابت پیوست و آن عقد اخوت که در ازل بسته‌اند با تفویض این وزارت از مشیمه مشیت قدرت توامان آمد[1]».

ظاهراً دعای به استجابت رسیده ابوالقاسم هارون، ترجمه کتاب مرزبان‌نامه جهت کتابخانه جامع تبریز بوده است. وراوینی در «ذیل‌الکتاب» مرزبان‌نامه نخست

---

۱ ـ مرزبان‌نامه، تصحیح محمد قزوینی و نصرالله تقوی، ص ۲۹۵.

به داستان نیت وزیر فاضل ابوالقاسم هارون در ساختن درالکتبی برای جامع تبریز پرداخت تا کاری کند حسنه جاریه داشته باشد و همیشه ثوابی بر جریده اعمال او ثبت شود لذا وراوینی این گونه می‌نگارد:

«... چون خداوند خواج ربیب‌الدنیا و الدین معین‌الاسلام و المسلمین عز نصره و وقی من غیرالعصر عصره، که توفیق همیشه رفیق راه مساعی او بوده است و در هر منزل که قدم سیر زده گشادنامه «و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون، با خود داشته دانسته که هیچ خلقی گرامی‌تر و هیچ مخلفی نامی‌تر از تقربی الی‌الله که نقش محامد آن بر صحایف ذکر نگارند بود و ذهبت المکارم الا من الدفاتر و بی‌شبهت شناخته که جاهلان مسوف و کاهلان متوقف را تاجیل آمال با تعجیل حوادث احوال برنیاید:

ببرد روزگار ایشان زود
گر در آن هیچ روزگار برند

لاجرم خلاصه نیت و طویت بر آن گماشت که در جریده محاسن اعمال بزرگ‌ترین مبرتی و فاضل‌ترین حسنتی ثبت کند و حجت‌های آخرت بدان مسجل گرداند، آخر جوامع اندیشه مبارکش بر جامع تبریز مقصور آمد تا دارالکتب درو وضع فرمود: «کوعاء ملی لطفاً و ظرف حشی ظرفاً». چنان روح پیوند روحانی مزین به حسن ترتیب مبانی که اگر گویی ساکنان رواق بیت‌المعمور تحسی عمارت آن می‌زنند از این عبارت استغفاری لازم نیاید: «فما تلقیها الا ذو مقام کریم و لا یلقیها الا ذو حظ عظیم»، و اگر چه دیگر گذشتگان به همین موضع از این جنس در عهود متقادم تبرعی تقدیم کرده‌اند. و مخازن کتب ساخته لکن چون معاقد آن نظرم واهی بود و شرایط آن شمل نامرعی، دست تطاول روزگار زود به تفریق و تبدیل آن رسید، ع و کذاک عاد الی الشتات جموعها، چنانک امروز از موات آن خیر جز رمیم و رفات نماندست و رفوگران این بساط اغبر و شادروان اخضر اجزاء مخرق آن را جز

بنسج عنکبوت فراهم نیاورده و بحمدالله و منه، هر نسخه از این نسخ: «جعلها الله من الباقیات فی‌الصالحات اعماله» به حقیقت حلیت چهره آن عواطلست و بیاض غـر آن منسوجات باطل.»[۱]

سعدالدین وراوینی سپس به موضوعات دارالکتـب جـامع تبریـز پرداختـه و بـه تفصیل از آنها یاد می‌کند، وی می‌نویسد:

«والحق درین حظیره انس [دارالکتب] لابل حدیقه قـدس همـه غـرر و اوصـاح تصنیفات جمع آورده‌اندو حشر ارواح تألیف کرده و شعب کل علـوم و افنـان جملـه فنون که خواص و عوام خلق به افادت و استفادت آن محتاج‌اند درو کشیده:

اول از عربیت و اقسام آن مشتمل بر مرکبات و مفردات و نحـو و تـصریب کـه جز بدان به هیچ تازیانه مرکب تازی را ریاضت نتوان کرد؛ و انواع براعـت و بلاغـت نظماً و نثراً که در قابل هر صیاغت از آن سبکی دیگرگون داده‌اند و آویزش هر ذوقی و آمیزش هر طبعی با هر کی به نوعی دیگر خاص افتاده؛

و در مذهب [= فقه] که مدار مصلحت عالمیان بر آن است و حکـام شـریعت را انتماء احکام به فروع و اصول آن ثابت و مثغلبان فضول جوی و منتهیان راست‌گـوی به هنگام فرق حق از باطل شمشیری فاصل؛ و در علم کلام که اثبات وجود صـانع و قدم ذات اوست، مع کونه فاعلاً مختاراً به خلاف «ما یقول الظالمون تعالی عنـه علـواً کبیراً» و بیان حدوث عالم علی سبیل‌الایجاد بربّاً عن الصوره و الهیولی و تقریر بعثت انبیا بواسطه جبرئیل و ارسال او به وحی و تنزیل و اقامت براهین و حجج بـر حـشر اجساد و احوال معاد که عقول و نفوس بقدر نوری که در ظلمت خانه فطرت بر نهاد ایشان فیضان کردست جویای معرفت آنند.

و از علم تفاسیر و احادیث که منقولات است از نقله شریعت و حکمت و حمله عرش از عظمت و سالگان بادیه طلب حق را جز به مصابیح هـدایتی کـه از ایـن دو

---

۱ ـ مرزبان‌نامه، ذیل‌الکتاب، ص ۲۹۷ ـ ۲۹۸.

مشکوه باز گیرند در ظلمات اوهام خیالات راه بیرون ردن ممکن نیست و استخلاص از مفاوز شبهت بی‌استضاءت نور آن صورت پذیرند.

و از علم طب که زبان نبوت نیز به فضیلت آن ناطق است کما قال علیه‌السلام «العلم علمان علم الابدان و علم الادیان» و مدبران علام صغری را هیچ دستوری جز قانون این علم نیست و کدخدای عقل را در هفت ولایت اعضا و جوارح هیچ تصرف جز به استقامت مزاج بر حد اعتدال درست نیاید و استقامت او الا با قامت این صناعت میسر نگردد.

و از علل نجوم که منفعت آن به عموم خلایق عایدست و در شناختن مواضع ستارگان و تأثیرات نظر عداوت و مودت ایشان بدان احتیاجی هر چه تمام‌تر چه نقش این کارگاه کونو فساد در عالم علوی بسته‌اند و هر چه اینجا پدید آید به اجرای سنت و قدرت همه از اجرا فلکی متولد شود پس همچنان که طبیب به وقت صحت و سهم معالجه اشخاص کند منجم به سعادت و نحوست معالجه احوال کند.

و همچنین از انواع «رسایل» و «دواوین» و «اشعار» و «اسمار و «تواریخ دین و دول و مجاری احوال ملک و ملل» و «سفینهای مشحون بفواید» و «فراید از افراد روزگار که بحر همتش از سواحل آفاق کشش کرده بود و دواعی طلبش از اقطار و زوایای شام و عراق بیرون آورده قریب دو هزار مجلد که ذکر کریمش بدان مخلد باد درو [دارالکتب] منضد کرده و طلب باقی در ذمه همت گرفته، و آنگه چندین جامه [قرآن] از مصاحف معتبر چون عقود درر منثور هر یکی به خطی زیباتر از جعد و طره حور که اعشار و اخماس کواکب از حواشی هفت پاره افلاک در مشاهده جمالشان سجده تبرک کند همچون تاج مرصع بر فرق آن عرایس نهادند و روی آن اعلاق و نفایس در زیور و زینت آن جلوه دادند.»[۱]

وراوینی بعد از برشمردن موضعات عمده دارالکتب جمع تبریز به تعیین ناسخان

---

۱ ـ مرزبان‌نامه، ص ۲۹۸ ـ ۳۰۰.

کتب از سوی وزیر ابوالقاسم هارون برای کتابخانه و فراهم نمودن اسباب رفاه آنان و تغیین مستمری و حقوق ناسخان نیز اشاره کرده و می‌نویسد ... و چون این اتفاق [تشکیل دارالکتب] علی احسن نظام و ایمن حال دست داد و این شجره طیبه عمل در آن مبارک [دارالکتب] به مقام ادراک ثمرات رسید ده نساخ را مونت انتساخ کفایت کرد و اسباب فراغت ایشان ساخته فرمود تا بر دوام علی مرور الایام ملازم آن موضع شریف [دارالکتب] می‌باشند و از هر سواد که مسرح نظر ایشان بشاد نسخت‌ها برمی‌گرند و صیت مآثر و مکارم او به گوش اکابر و اصاغر می‌رسانند.»[1]

سعدالدین وراوینی در پایان «ذیل‌الکتاب» بالاخره به ترجمه خود از مرزبان‌نامه پرداخت و از این که توفیق ترجمه دست داده و آن را مطابق نیست وزیر اتابک به دارالکتب مسجد جامع تبریز تقدیم می‌دارد خوشحال و مشحون از لذت معنوی شده و این گونه به «ذیل‌الکتاب» خاتمه دهد:

«در این حال تمامی مرزبان‌نامه نیز از طی کتم امکان به مظهر وجود آمد معلوم شد که تعبیه تقدیر در تعویق و تأخیر آن همین بود تا خاتمت آن با فاتحت چنین توفیقی که خداوند خواجه جهان را به تحقیق مقرون شد هم عنان آید و این بضاعت مزجات در مصر جامع تبریز با آن ذخایر سعادت مضاف شود و فریادزنان، اوف لنا الکیل، را از خشک سال کرم بصاع اصطناع نصاب هر نصیبی کامل گرداند بلکه این پیوند دل و فرزند جان که یوسف‌وار بند عوایق روزگار خورده بود از زندان بی‌الاحزان خاطر بیرون می‌آید و مشتاقان روی و منتظران سر کوی وصالش نشسته و هزار دست و قلم تیز کرده تا بعد ما که در حیت مشاهده رخسارش دست و ترنج بر هم بریده باشند قصه جمال و سرگذشت احوال او نویسند اگر در حضرت خداوند جهان اعظم‌الله شانه که عزیز وقت است ناصیه اقبالش بداغ مقبولی موسوم گردد و از تمکین انک الیوم لدینا مکین ممکن شود شکرانه آن قبول و رفعت را سنت و رفع

---

۱ ـ مرزبان‌نامه، ص ۳۰۰.

ابویه علی العرش، نگه دارد اعنی اگر لطف خداوند خواجه جهان [ابوالقاسم هـارون] دام لطیفاً بعباده در همه این اوراق یک لطیفه را محل ارتضا و سـزاوار ملاحظـت بـه عین‌الرضا بیند باقی عثرات را در کار او کند، فان الجواد قد یعثر، چه کرام گذشته که نام کرم بر خداوند گذاشته به یک نکته کمینه ده خزینه بخشیده‌اند.»[۱]

کتابخانه ظهیریه

این کتابخانه در داخل مسجد ظهیریه قـرار داشـت. در وقفنامـه ظهیریـه دربـاره کتابخانه و به جمع‌آوری کتب آمده است:

مبلغ یکصد و بیست تومان که همه ساله پس از وضع هزینه‌های معینی از درآمد موقوفات اضافه می‌ماند، برای کتابخانه مسجد، قرآن، تورات، انجیـل، زبـور، تفاسـیر معتبره و سایر کتب مقدس از صـحیفه کاملـه و جامعـه و ادعیـه مبارکـه و احادیـث شریفه و فقهیّات از اصول و فـروع و شـروح، و متـون ریاضـی و طبیعـی و الهـی و کلامی و طبی و تواریخ و دواوین شـعرا و مثنویـات و سـفاین متفرقـه جمـع کـرده نویسانده شود. و در حجره یمینی صفه اعلای مسجد، جنب منبـر مـضبوط دارنـد و جز متولی یا نایب‌التولیه امین، کسی به کتابداری و کلیدداری کتابخانـه قیـام و اقـدام ننماید و در هر دو سه سال یک مرتبه با حضور متولی و نایب‌التولیه، عرض کتاب به عمل آید و تعداد و وضع آنها مورد رسیدگی قرار گیرد. از نسخه‌هایی کـه در نقـل و تحویل و تحریر بی‌صفا و بی‌بها نشود، اگر طلبه به قصد تحریر و استنـساخ و مقابلـه خواسته باشند، مضایقه نکرد با اطلاع مدرّس در اختیار تلمیـذی کـه حوالـه و قـبض بسپارد، گذاشته شود، که بعد از اتمام باز و به کتابخانه رسانیده در قفسه‌ها و صنادیق ضبط گردد. و از عزیزان شهر و واردین اگر جمعی را رغبت ملاحظه بعضی از کتـب نفیسه باشد به دستور مضایقه نیست به شرطی که به عین امانت و نظر دیانت در آنها نگرند. اما در هیچ حال احدی را از متولی و یا غیر او، بیع و رهن و هبه و معاوضه و

---

۱ ـ مرزبان‌نامه، ص ۳۰۰ ـ ۳۰۱.

غصب و تحریف و تبدیل کتب وقفی جایز نیست. و همچنین بی‌ضرورتی العیاذ بالله از قبیل سوانح و وقایع عظیمه و تقلیات دهریّه، نقل کتب از دارالسلطنه تبریز به بلد دیگر ننمایند که مباشر چنان امور آثم است و عنید، والله علی ما نقول شهید.»[۱]

آنچه در این وقفنامه حائز اهمیت است، تعیین محل و مکان کتابخانه در داخل مسجد است که با توجه به متن وقفنامه، کتابخانه مسجد در اطاق سمت راست صفه مسجد واقع شده، همان جایی که منبر امام قرار داشته است، و این نشانمی‌دهد که برخی از کتابخانه‌های مساجد ایران داخل در مجموعه مسجد بوده و در درون حجره‌های آن کتابخانه را تأسیس و تشکیل می‌دادند. و برخی کتابخانه‌ها نیز مجزا از مسجد بوده و در جنب مسجد، ساختمانی ویژه را بدان اختصاص می‌دادند که معمولاً کتابخانه‌های عمومی شهرهای بزرگ اسلامی در مساجد از این دسته اخیر بوده‌اند.[۲]

---

۱ ـ نسخه چاپی تهران، ص ۸.

۲ ـ تاریخ کتابخانه‌های مساجد ایران، ص ۱۲۰.

بخش چهارم

نقش شخصیت‌های علمی، ادبی و هنری تأثیرگذار تبریز

در توسعه تشیع

نقش شخصیت‌های علمی، ادبی و هنری تأثیرگذار تبریز در توسعه تشیع

طبیعت حوزه‌های علمی و مراکز تحصیلی و دانش‌اندوزی، بر این اصل استوار است که در بستر آرامش و سکون، و در جایگاه دور از جنجال و هیاهو شروع به رشد نمودن و رسیدن به مراتب عالیه علم و عمل می‌باشد. سرزمین وسیع آذربایجان، با همه درخشش‌ها و برازندگی‌هایی که داشته است، متأسفانه در گذر تاریخ به علت تاخت و تاز حکام وقت فاقد این شرط اساسی بوده است. افزون بر آن، مرکز این ایالت بزرگ (تبریز) بارها دچار زلزله و ویرانی و سوانح طبیعی گشته و آثار و مراکز فرهنگی و تمدن را همراه خویشتن به کام نابودی سپرده است. با این خصوصیّات، باز این منطقه در فرصت‌های مناسب، استعداد و درخشندگی لازم خود را نشان داده و از حوزه‌های علمی مستعد و مراکز فرهنگی شکوفایی، برخودار گردیده است و از این حوزه‌ها، رجال علمی ناموری به تمام کشور و جامعه اسلامی تحویل داده شده است.

آنچه در صفحات آینده بیان خواهد شد اشاره به بزرگانی است که در عرصه‌های مختلف دینی، علمی، هنری و... باعث خدمت و توسعه مبانی عالیه تشیع در زمان‌های گذشته و حال شده‌اند.

شخصیت‌های فقهی

عالمان، وارثان و پیامبران و ناشران حق و حقیقت هستند، فقیهان حاملان حقایق دین، نگهبان معارف کتاب مبین و مرزداران هوشمند و سخت‌کوش اندیشه دینی و اسلامی هستند که راهیان حق را به اهداف الهی رهنمون می‌کنند.

عالمان و متفکران شیعی که در سایه‌سار نخل تنومند ثقلین، با معارف عالیه قرآن نبوی آشنا گشته‌اند و جان را از زلال چشمه‌ساران «قرآن و سنت» سیراب ساخته‌اند، بر اساس سخن جاودانه صادق آل‌محمد(ص) مرزداران هوشیار و حاضران مرزهای تفکر و اندیشه هستند که خلاءها را می‌شناسند، نیازها را درک می‌کنند، دشمن آگاهند و باطل‌ستیز.

امام‌صادق(ع) به روایت امام‌عسگری(ع): علمای شیعه، مرزداران مرزهایی هستند که ابلیس و عفریت‌های او را از آنها حمله می‌کنند. آنان سپاه ابلیس را از هجوم بردن بر ناتوان شیعه باز می‌دارند و از چیره شدن ابلیس و پیروان دشمن خوی او بر ایشان جلوگیری می‌کنند. آگاه باشید، هرکس از شیعه ما خود را به این مرزداری برگمارد، مقامش از کسانی که با رومیان جهاد کردند، هزار هزار بار بالاتر است، بدان جهت که این مرزدار از دین دوستان دفاع می‌کند، در صورتی که آنان از بدن ایشان دفاع می‌کنند.

سلسله منور فقیهان شیعه، راست‌قامتان جاوید پهنه فقه و فقاهت، بلندهمتان نستوه و تلاشگران خستگی‌ناپذیر آوردگاه «حق و باطل» و آرمان‌گرایان واقع‌نگری هستند که به تفسیر آفتاب می‌پردازند و با تبیین آموزه‌های دین و تشبیه مبانی آیین مبین، مسیر حرکت را برای انسان‌های مؤمن هموار می‌سازند تا در چنگال جهل‌گستران گرفتار نیایند و در دامگه گمراهی فرو نغلطتند.

آنان به راستی وارثان پیامبران‌اند و مگر نه این است که پیامبران به جامعه

«حیات می‌بخشند، حیات الهی ـ انسانی و آنان را از جهالت که بزرگ‌ترین مرگ‌هاست می‌رهانند. عالمان و فقیهان نیز چنین‌اند، آنان نیز چونان پیامبران با نشر حق و حقیقت و گسترش فضل و فضیلت و ستردن جهل و جهالت جامعه را به حیات معنوی رهنمون می‌کنند.

آیت‌الله سیدعلی ایروانی

حاج‌سیدعلی‌آقا ایروانی در ۲۶ شوال سال ۱۲۵۸ هـ . ق در ایروان دیده به جهان گشود و تحت تعلیم پدر بزرگوارش قرار گرفت. تحصیلات مقدماتی و بعضی دروس علوم اسلامی را نزد پدرش کسب فیض نمود.

در عنفوان جوانی به حوزه علمیه نجف اشرف عزیمت نمود.

و به مدت هشت سال از خرمن دانش، شیخ‌الفقها و المجتهدین شیخ مرتضی انصاری بهره وافر برد.

این هشت سال در بارور ساختن استعداد او نقش بسزایی داشت زیرا آنچه از تقریرات و حواشی که بر کتاب رسائل شیخ‌انصاری نوشته است، عظمت مقام علمی و مسلط بودن بر آرائ و نظریات استاد بزرگوار خود، کاملاً روشن و مبرا است.

پس از درگذشت شیخ انصاری در سال ۱۲۸۱ هـ ق وی با حضور در درس و بحث آیت‌الله سیدحسن ترک که خود از اعاظم مجتهدین و از ستارگان درخشان دیرینه نجف بودند، به تکمیل دانسته‌های خویش پرداخت. در این مدت، به علت استعداد قوی و با پشتکاری جانفرسا از اساتید خود و علمای دیگر نجف به اجازات مدارج عالیه نائل آمد.

پس از نیل به مقام رفیع اجتهاد، ایشان علی‌رغم خواسته استادان و دائی معظم خود مرحوم آیت‌الله آخوند ملامحمد مشهور به فاضل ایروانی که ماندن وی را در نجف لازم‌تر می‌دانستند، عزم دیار کردند و در سال ۱۲۹۰ هـ . ق به ایروان عزیمت نمودند.

خاندان آن بزرگوار: پدر آیت‌الله سیدعلی‌آقا ایروانی مرحوم علامه جلیل‌القدر سیدعبدالله فرزند سیدمحمد ایروانی ، یکی از عباد و اوتاد ایروان به شمار می‌آمد. وی از نظر تقوی و ملکات نفسانی از افراد بسیار کم‌نظیر بوده و در حسن نیت و تقید به جهات شرع بسیار ممتاز بوده است. منزلش محل آمد و رفت علماء و اهالی

منطقه و مکان برگزاری مجالس مذهبی بود.

جد اعلای ایشان در منطقه خسروشهر نزدیک تبریز ساکن بوده و بعد جهت تبلیغ مبانی عالیه اسلامی به ایروان عزیمت و در آنجا مقیم شده بودند. سلسل جلیله ایشان از خانواده اصیل و ریشه‌دار و مشهور به علم و تقوی است. خاندانی که علمای بزرگواری را به عالم اسلامی تحویل داده و در طول چند نسل همواره دانشمندان عالیقدری را پرورش داده است.

محل دفن اجداد آیت‌الله سیدعلی ایروانی، از کثرت ظهور کرامات، مورد اعتماد وثوق کامل اهالی ایروان واقع و نذوراتی را تبرکاً به آن مکان مقدس هدیه می‌کردند. نسبت آن بزرگواران با چند واسطه به حضرت‌موسی‌بن‌جعفر(ع) منتهی می‌گردد.

در بدو ورود به شهر ایروان علامه بزرگوار آقاسیدعل ایروانی، نظاره‌گر هجوم و رواج تهاج فرهنگی دولت حاکم روس در میان امت‌های مسلمان بود. همه اینها، برای عالم دلسوز که درد دین و فکر مذهب در وجود ایشان غوطه‌ور بود، گران به حساب می‌آمد. از این رو، در اندیشه مبارزه با مفاسد و امر به معروف و نهی از منکر به بهره‌گیری از ابزار منبر، وعظ، تبلیغ و ارشاد برآمد. او برای رضای الهی وارد عرصه منبر شدو از نام و آبروی علمی خود درگذشت. با نفوذ کلامش هزاران نفر به راه هدایت و طریق حقیقت رهنمون شدند. چنان که بعضی از شاگردان ایشان نقل کرده‌اند:

«از مواهب مرحوم ایروانی، قدرت نطق عجیب و مهیج وی بود. او حتی در محافل عادی که سخن می‌گفت، شور اخلاص و عمق منطق و شعله حماسه‌اش همه را دگرگون می‌کرد. و در منابر نیز چونان خطیبی بی‌مهال به سخن گفتن می‌پرداخت.»

مهاجرت به تبریز: آن مرحوم در سال ۱۲۹٤ ماه جمادی‌الآخر به علت وضع نامساعد و تعدی حکام وقت به نوامیس مسلمانان، ایروان را ترک و به تبریز مهاجرت نمودند. و در روز ۲۵ جمادی‌الاخر با استقبال پرشکوه طبقات مختلف

مردم وارد تبریز شدند. از بدو ورود، به ساماندهی حوزه علمیه، تدریس و دیگر مناصب روحانی خویش پرداختند.

مرحوم میرزاعلی خیابانی ضمن تعریف و توصیف مقام روحانی و علمی آن بزرگوار در کتاب علماء معاصرین گوید:

«... در مسجد معروف به تخته‌بند (ایروان) با بیانات وافیه و مواعظ شافیه، به تبلیغ احکام دینیه و ترویج شعائر اسلامیه اشتغال و مراقبت تامه ورزید و از لطف خدا آن بزرگوار صاحب قریحه صافیه و نقیبه زاکیه و در لسان وعظ و فن خطا به وحید عصر خود بود و بر خصوصیات و مزایا و نکات اخبار اطلاع کامل داشته و در تمام کتبی که به نظر شرفش رسیده فواید نفیسه ثبت فرموده است.»[۱]

«... حسن بیان و طلاقت لسان معظم‌له ضرب‌المثل و معروف و مسلم است. عالمی را با آن وقار و تمکین و ابهت ندیده بودم و بارها در پای منبر او نشستم نظیر تقریر او از واعظی نشنیدم، در مسجد درب خیابان در ماه مبارک رمضان به منبر تشریف می‌بردند، ازدحام عام از طبقات انام واقع می‌شد و مظفرالدین شاه قاجار ارادت کامل در حق وی داشتند و در زمان ولیعهدی غالباً در ایام صیام (رمضان) با اعاظم امراء و اکابر اعیان به مجلس وعظ او حاضر می‌شدند و در ایام سلطنت خود در سفر به فرنگستان در ایروان که صاحب عنوان [آیت‌الله سیدعلی آقا ایروانی] هم در آنجا تشریف داشتند در مسجد کبود ایروان به ملاقات وی نائل شدند و زیاده از وصف تکریم در حق وی به جا آوردند.»[۲]

از خدمات ارزنده آن مرحوم جمع‌آوری کتب نفیس از جمله کتب خطی و چاپی است که با طاقت جانفرسا به جمع‌آوری آنها همت گماشته است. و با سعه صدر و دست باز آنان را در اختیار مشتاقان قرار می‌داد. در آستانه مرگ (۱۳۲٤ ه.ق) گنجینه ارزشمند خود را به طلاب علوم اسلامی وقف نمود. (و هم‌اکنون کتب یاد شده در

---

۱ ـ علماء معاصرین، ۱۵۲.

۲ ـ همان، ص ۸۸.

دست نوادگان آن مرحوم می‌باشد.)

تألیفات آیت‌الله سیدعلی‌آقا ایروانی، به غیر از تقریرات درس فقه و اصول اساتید خود و رساله‌های فتوایی، نوشتارهای ارزنده دیگری مانند: تنبیهات در سواقط اخبار، رساله احتیاطات و کتابی در علم جفر از خود به یادگار گذاشتند.

شمع وجود آن مرحوم در سنه ۱۳۲٤ هـ . ق در حین زیارت عتبات عالیات در نجف اشرف رو به خاموشی گذاشت و در وادی‌السلام مدفون شد.

الف: آیت‌الله میرحجت ایروانی

آن بزرگوار فرزند آیت‌الله سیدعلی ایروانی که از اعاظم علمای تبریز به شمار می‌آمد.

صاحب علمای معاصرین می‌نویسد:

«... به مقتضای آنچه گفته‌اند: زنده است کسی که در دربارش باشد، خلفی به یادگارش، فرزند ارجمندان عالم سعادتمند حضرت‌العالم‌العامل و الفاضل الکامل، الفقیه العلامة آقامیرحجت در جمیع کمالات و آثار، وارث آن بحر زخار و مصداق این بیت است:

ان السرّ اذا سری فبنفحه

بعد از وفات والد ماجدش برای تتمیم تحصیل، به عتبات عالیات مهاجرت و پس از توقف سنین کثیره و تکمیل فقه و اصول و علوم عربیه در محضر اساطین عظام و اساتید فخام به تبریز مراجعت کرده و... و اهالی بلد در حق معظم‌له عقیده راسخه و ارادت کامله دارند.»[1]

ب: آیت‌الله سیدعبدالمجید ایروانی

فرزند برومند ایشان مرحوم آیت‌الله عبدالمجید ایروانی بود. وی در سال ۱۳۱۳ شمسی در تبریز متولد شد و تحصیلات متوسطه و مقدمات دروس علمی را در این شهر سپری کرد. سپس در سال ۱۳۳۲ جهت تحصیل عازم شهر مقدس قم شد و نزد

---

۱ ـ علمای معاصر، ص ۱۵٤.

حضرات آیات عظام امام‌خمینی، بروجردی، شاهرودی، محقق داماد و اراکی کسب فیض نمود.

آن بزرگوار از مبارزین نهضت انقلاب اسلامی ایران که چندین بار توسط ساواک بازداشت و زندانی شده بود پس از پیروزی انقلاب به عنوان نماینده امام در بنیاد مستضعفان بود. به تدریس فقه نیز اشتغال داشتند. مرحوم ایروانی آن بزرگوار پس از مدتی بیماری، در سال ۱۳۷۱ به لقاء حق پیوست.

آیت‌الله سیدعلی آقاکوهکمری

مرحوم میرزامحمدعلی مدرس در «ریحانة‌الأدب» در شرح حال ایشان می‌نویسد:

«آقاسیدعلی آقاکوهکمری، از أجلاّی علمای تبریز، و از تلامذه حاج‌میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل ایروانی و فاضل شرابیانی (قدّس‌الله أسرارهم) بوده، و پس از آن که در نجف فارغ‌التحصیل شده و عازم مراجعت ایران می‌بود، مورد تجلیل و تبجیل فوق‌العاده استاد خود فاضل شرابیانی (قدس‌سره) قرار گرفت، چنانچه با جمعی از طلاّب و أکابر علماء از نجف تا کوفه مشایعت‌اش فرموده، با جمعی بی‌شمار به او اقتدا کرده و پشت سرش نماز خواندند، و این رویه را به جز رضوان مکان، حاج‌میرزارضا آقا امام‌جمعه تبریز (طاب رمسه) درباره کسی معمول نداشته است. باری، در تبریز مشغول همه گونه وظایف لازمه خدمات دینیه بوده، تا آن که در ۲۹ محرم‌الحرام سنه ۱۳٦۰ هجری، در آنجا عازم گلزار جنان بوده، و جنازه‌اش را به بلده طیبه قم نقل داده، و در معبر ما بین دو صحن شریف، در جوار حضرت معصومه (سلام‌الله‌علیها) مدفون گردید.»[1]

آیت‌الله سیدحسین کوهکمری

آقاسیدحسین کوهکمری، فرزند سیدمحمد کوهکمری، معروف به آیت‌الله ترک از پژوهشگران بزرگ و استادان بنام درس‌های خارج فقه و اصول در نجف اشرف

---

۱ ـ ریحانة‌الادب، ج ۱، ص ۲۲۱.

بود. شاگردان بسیاری در درس‌های او حاضر می‌شدند که بالغ بر صدها نفر می‌شدند.

در کتاب علماء معاصرین در شرح حال وی آمده است:

«او در قریه آروَنق از مضافات تبریز متولد و در عنایت تامّه مادر گرامیش پرورش یافته و آن مخدّره صالحه در تربیت و تغذیه آن موجود مسعود کمال مراقبت و تمام مواظبت را معمول داشته و به نیکوتر وضع و خوشتر وجهی حضانت او در تبریز حضور نابغه عهد در آذربایجان مرحوم میرزا احمدمجتهد و نجل او علامه حاج‌میرزا لطفعلی امام‌جمعه، تلمیذ سیدالرّیاض، و در کربلای مشرّفه خدمت اعلام هُداة، صاحبی ضوابط و فصول و شریف العلماء و در نجف اشرف نیز بر غرر لائحه جبهه دهر، شیخ آل کاشف الغطاء و شیخ‌الجواهر و شیخ‌الطائفه انصاری تلمذ نموده، و بحث شیخ‌انصاری را به تلامذه او تقریر می‌فرمود و تقریباً چهارصد نفر فاضل پای منبر او حاضر می‌شدند.[1] شمس نفس زکیه‌اش ظهر روز شنبه ۲۳ رجب سال ۱۲۹۹ هجریه غروب و در نجف اشرف در بقعه خود که معروف است مدفون و سرقبرش، قبّه عالی بنا کردند.»[2]

آیت‌الله‌میرزامحمود طباطبایی تبریزی

آقامیرزا محمود طباطبایی، ملقب و مشهور به «شیخ‌الاسلام» فرزند آیت‌الله میرزا علی‌اصغر طباطبایی، از اعاظم علما و اکابر فقها، برخاسته از تبریز در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری است. در شانزدهم رمضان ۱۲٤۰ ق. برابر با چهاردهم اردیبهشت ۱۲۰٤ ش. در تبریز دیده به جهان گشود. دروس مکتب‌خانه‌ای، مقدمات و سطوح عالی علوم دینی را از استادان حوزه علمیه تبریز فرا گرفت. در جوانی به تحقیق و تألیف روی آورد و آثاری ارزشمند به رشته تحریر درآورد. در ۲۵ سالگی

---

۱ ـ علماء معاصرین، چاپ سنگی، ص ۵.

۲ ـ همان، ص ۵.

رهسپار دیار نور شد و سالیانی متمادی در نجف اشرف در محضر بزرگانی همچون حضرات آیات عظام شیخ‌اعظم مرتضی انصاری، شیخ‌محسن خنفر، شیخ‌مشکور، شیخ‌مهدی آل‌کاشف‌الغطا و مولی محمدفاضل، ایروانی زانوی تلمذ زد و به کسب علوم عقلی و نقلی اشتغال ورزید و به مقام شامخ اجتهاد نایل شد. پس از دوازده سال اقامت در نجف اشرف به امر پدر به تبریز بازگشت و به وعظ و ارشاد و ترویج معارف دینی و تحقیق و تألیف و تدریس علوم اسلامی پرداخت. وی از عالمان طراز اول عصر خود به شمار می‌آید که علاوه بر علوم متداول حوزه‌های علمیّه، در فنون مختلفی همچون طب، ریاضی، لغت و شعر و ادب تبحّری تمام داشته و آثاری گران‌سنگ آفریده است. به رغم آن که بی‌مهری فراوانی دید و رنج بسیار از نادانان کشید. رفعت مقام علمی و معنوی‌اش تا بدان جا رفت که به لقب «شیخ‌الاسلام» ملقّب شد.

حضرتش عالمی ربّانی، فقیهی صمدانی، زاهد و پارسا، روی‌گردان از زخارف دنیا، مزین به مکارم اخلاقی و ملکات عالی انسانی و صاحب مقامات معنوی بوده است.

از ایشان، آثار ارزشمند علمی به یادگار مانده است: از جمله: ۱ ـ کاشفةالکشّاف ۲ ـ مفتاح‌البسمله ۳ ـ المتهل الصّافی ٤ ـ مواقع النجوم ۵ ـ تمییزالصّحیح من الجریح فی‌التعادل و التّرجیح ٦ ـ حاشیه مجمع‌البحرین طریحی ۷ ـ حقایق القوانین ۸ ـ دکةالقضاء فی‌مسایل‌الشهادة و القضاء و...[۱]

آن عالم عظیم‌الشأن در ذی‌الحجه سال ۱۳۱۰ ق. در حین انجام مناسک حج دار فانی را وداع گفته و در قبرستان «معلّی» و در جوار قبرهای مطهر حضرت ابی‌طالب و خدیجه کبری(س) به خاک سپرده شد.

آیت‌الله شیخ غلامحسین تبریزی

حاج‌شیخ غلامحسین تبریزی معروف به «شیخ‌غلامحسین ترک» به سال ۱۳۰۳ ق.

---

۱ ـ آشنایان ره عشق.

در یکی از روستاهای شبستر، در خانواده‌ای مذهبی، چشم به جهان گشود. در مدرسه طالبیه تبریز به تحصیل پرداخت و پس از اتمام سطح برای ادامه تحصیلات به نجف رفت و در آنجا اصول را نزد آخوند ملامحمدکاظم خراسانی و فقه را در محضر حاج‌سیدمحمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی فرا گرفت پس از اتمام تحصیلات به تبریز بازگشت و به توصیه پدر، با یکی از خویشاوندان خود ازدواج کرد و به فعالیت‌های مذهبی روی آورد و «جمعیت دیانت اسلامی» را در سال ۱۳٤۳ ق. تأسیس کرد.

شیخ‌غلامحسین در نهضت روحانیون تبریز (سال ۱۳۱۱ ش) سخنگوی دو رهبر روحانی یعنی آیت‌الله انگجی و آیت‌الله میرزاصادق‌آقا تبریزی بود. وی مبارزه‌اش را علیه رژیم ستمشاهی رضاخانی در جریان «اتحاد شکل»، شدت بخشید و مردم را تحریک کرد که با شعار الله‌اکبر در منزل عالمان تحصن کنند. این حرکت انقلابی به وسیله مأموران رضاخان پهلوی سرکوب شد. عده‌ای از عالمان از جمله آیت‌الله انگجی و آیت‌الله میرزاصادق‌آقا دستگیر و به سمنان و سنندج و گروه دیگر به اطراف اردبیل تبعید شدند و گروهی نیز پنهان گشتند.

مرحوم شیخ‌غلامحسین تبریزی به علت اختناق حاکم بر تبریز و جو نامساعد سیاسی، مجبور به ترک تبریز شده و به مشهد مقدس عزیمت می‌نماید.

وی در نهضت گوهرشاد مشارکت داشت و پس از شهریور ۱۳۱۰ به منظور مقابله با اندیشه‌های سیداحمد کسروی که از تبریز با او آشنا بود، به انتشار تذکرات دینی در مشهد دست زد و مدتی هم نشریه راحت و ندای حق را در جواب شیخ مردوخ کردستانی نشر داد.

حاج‌شیخ غلامحسین تبریزی در مبارزات ۱۵ خرداد سال ٤۲ نیز فعال بود و فعالیت‌های سیاسی خود علیه نظام شاهنشاهی را تا سال ۱۳۵۷ ادامه داد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نماز جمعه تا سال ۱۳۵۹ به امامت ایشان در مسجد گوهرشاد اقامه می‌شد و تا زمانی که ایشان زنده بود، امام‌خمینی برای کسی حکم

امامت‌جمعه را در مشهد صادر نکرد. او روز اول شعبان ۱٤۰۰ ق / ۲۵ خرداد سال ۱۳۵۹ در ۹۷ سالگی دعوت حق را پاسخ داد و به سرای ابدی شتافت و در قسمت شمالی دارالسلام حرم امام‌هشتم(ع) دفن شد.

آثار علمی زیادی از آن بزرگوار به جای مانده است:

۱ ـ راهنمای حقیقت ۲ ـ اصول مهذبه ۳ ـ الدروس الدینیه در ۹ جلد ٤ ـ گوهرهای درخشان ۵ ـ ندای راستی ٦ ـ انوار لامعه ۷ ـ الدرر الثمینه ۸ ـ ترجمه اعتقادات مفید و ترجمه وجوه اعجاز قرآن علامه بلاغی در شمار آثار قلمی ایشان هستند.

آیت‌الله میرزامحمود دوزدوزانی

فقیه بزرگ، میرزامحمود دوزدوزانی یکی از علمای بزرگ حوزه علمیه تبریز بودند.

صاحب علمای معاصرین در شرح حال ایشان می‌نویسد:

«مطالق آنچه به حسب استدعای حقیر مرقوم فرموده‌اند، بدین قرار است: محلّ تولد: دوزدوزان، از توابع سراب، سنه ۱۳۱۲ ق. محل اقامت: تبریز. مدتی از مرحوم آیت‌الله آقامیرزا صادق‌آقا (قدّس‌سره) تحصیل نموده، پس از آن به نجف اشرف مشرّف شده و تقریباً ۱۲ سال در خدمت مرحوم آیت‌الله آقاشیخ‌احمد کاشف الغطاء، و علامه آقاشیخ‌علی اصغر ختایی، و علامه آقاشیخ‌مهدی مازندرانی (قدّست اسرارهم) درس خود را تکمیل کرده است. و آیت‌الله آقاسیدابوالحسن آقااصفهانی، وآیت‌الله حاج‌شیخ‌عبدالکریم آقا اراکی، وآیت‌الله آقاشیخ‌احمد کاشف‌الغطاء (رضوان‌الله علیهم)، إجتهاد صاحب عنوان را تصدیق فرموده‌اند. مصنّفاتش کتاب لبّ‌الأصول فی مباحث الألفاظ و الأصول العلمیة، کتاب الطهارة الی آخر مبحث الحیض، کتاب منجزّات المریض، حاشیه علی العروة، اینها به طبع نرسیده؛ رساله ذخیرةالمعاد، طبع شده [است]. مؤلف می‌گوید: صاحب ترجمه، از ثقات فقهای عظام، عالم ناقد بصیر، و محقق فاقد النظیر، طود العلم الشامخ، و عماد الفضل

الرّاسخ، أسوةالعلماء الماضین، و قدوةالباقین. مؤلف کتاب، قبل از مراجعت مترجم محترم از تحصیل در نجف اشرف، شنیده است که إجتهاد ایشان بین علماء معروف و مشهور بود، و پس از عودت به وطن مألوف، به جز از راستی و درستی و استقامت در وظایف دینیه و تکالیف شرعیه، چیز دیگری معهود و مشهود نیفتاده [است.][1]

آیت‌الله میرزاعبدالرحیم انصاری کلیبری

ایشان از علمای برجسته و از مدرسین بنام حوزه علمیه تبریز بود. و نقش اساسی در مبارزات مردم تبریز داشتند. مرحوم حاج‌سراج انصاری درباره پدرش می‌نویسد:

«پدر بزرگوارم حضرت‌آیت‌الله آقامیرزا عبدالرحیم کلیبری انصاری ـ طاب ثراه ـ در روز پنج‌شنبه پنجم ذی‌حجه‌الحرام ۱۲۷۲ ق در قریه هجرندیس (قریه‌ای در نزدیکی قصبه کلیبر) متولد شده و پس از پایان سال‌های کودکی مقدمات را از والد ماجدش مرحوم آخوند ملانصرالله انصاری که یکی از علمای برجسته زمان خود از شاگردان صاحب جواهر بوده، تحصیل نموده و در اوایل سال ۱۳۰۰ ق برای تکمیل علوم دینیه به عراق عرب مسافرت نموده، مدتی در درس آیت‌الله آخوند ملاکاظم خراسانی بوده و از مرحوم آیت‌الله آخوند و آیت‌الله آقاسیدکاظم یزدی و آیت‌الله شریعت اصفهانی اجازه اجتهاد داشته... اول آفتاب روز جمع نهم صفر المظفر ۱۳۳٤ ق در سن ٦۲ سالگی از زندگی دنیا چشم پوشیده و درگذشت و در تبریز سمت زاویه شرقی قبرستانی که در طرف مشرق صحن امامزاده سیدحمزه واقع است، مدفون گردید.»

مرحوم مدرس تبریزی هم شرح حالی از وی نوشته و ضمن آن گفته است:

«از علمای امامیه قرن حاضر چهاردهم هجرت می‌باشد که فقیه اصولی، ادیب

---

۱ ـ علمای معاصرین، ص ٤۲۰ ـ ٤۲۱.

منشی فصیح، حاوی فروع و اصول از تلامذه مرحوم آخوند خراسانی و میرزا حبیب‌الله رشتی و شیخ‌حسن مامقانی بود. علاوه بر مراتب علمیه در قوه املا و انشاء ممتاز، در حسن خط و ربط نیز دارای امتیاز، هر دو خط نسخ و نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت. سال‌ها در تبریز به تدریس فقه و اصول پرداخته و متصدی فصل خصومت و مراقعات شرعیه بود.»[۱]

همچنین مؤلف «تاریخ ارسباران» در مورد ایشان می‌نویسد:

«میرزاعبدالرحیم در دوره‌ی اوّل انتخابات مجلس در عهد قاجاریه، یکی از سه نفر عالم منتخب روحانیون به وکالت بود که هرسه نفر عذر خواسته و امام‌جمعه خوئی به جای آنها به مجلس رفت. بعدها نیز که انجمن ایالتی، پنج نفر عالم معروف و متدین انتخاب نمود، باز یکی از آنها مرحوم میرزا عبدالرحیم کلیبری بود.»[۲]

تألیفات: ۱ ـ الاجتهاد و التقلید ۲ ـ بهجةالعناوین ۳ ـ حاشیه بر «فرائد الاصول شیخ‌مرتضی انصاری ٤ ـ الحق و الحکم و بیان الفرق بینهما، در رد شیخ هادی تهرانی است ۵ ـ الرسالةالشرطیه ٦ ـ رساله‌ای در زمل ۷ ـ شرح دعای ندبه ۸ ـ الشرط المتأخر ۹ ـ صراط‌النجاة، به زبان فارسی در اصول دین می‌باشد که در پنج قسمت به سال ۱۳۲۸ تحریر و چاپ شده است. ۱۰ ـ عقدالجمان لندبه صاحب‌الزمان ۱۱ ـ فرحةالداعی و قرةالساعی، به زبان عربی در مورد آداب دعا و تعقیبات بعضی از نمازهاست که در سال ۱۳۲۰ در نجف آن را تحریر نموده است ۱۲ ـ رساله‌ای در قاعده لاضرر ۱۳ ـ مجموعه‌ای کشکولی ١٤ ـ مشکاةالسالک فی‌ظلم المسالک، در ادعیه و به زبان فارسی در سال ۱۳۲۸ تحریر و به همراه «صراط‌النجاه» در یک جا چاپ شده است با این تفاوت که «فرحةالداعی» عربی است ولی «مشکاة» به زبان فارسی است ۱۵ ـ نیل الامانی فی شرح دعاء الیمانی ١٦ ـ الطلب و الاراده.[۳]

---

۱ ـ ریحانه‌الادب، ج ۱، ص ١٤٦.

۲ ـ تاریخ ارسباران، ص ۲۰۲.

۳ ـ «ستارگان درخشان آسمان علم و فقاهت اهر و ارسباران، قم»، ص ١٣٤ ـ ١٣٧.

شیخ‌اسماعیل فقیه غروی تبریزی

آیت‌الله شیخ‌اسماعیل فقیه غروی تبریزی فرزند علی‌نقی از علمای اعلام و فقهای عظا شهر تبریز در قرن چهاردهم هجری است. در سال ۱۲۹۵ هجری قمری برابر با سال ۱۲۵۷ شمسی متولد شد. مقدّمات و سطوح عالی علوم اسلامی را از روحانیان و اساتید وقت حوزه علمیّه تبریز، همچون حضرات آیات: سیّدفتاح سرابی و میرزاحسن قراجه‌داغی معروف به مجتهد فرا گرفت. در سنین جوانی عازم حوزه مقدّس نجف اشرف گردید و سالیانی متمادی از محضر بزرگانی همچون حضرات آیات عظام: مولی محمدفاصل شربیانی و شیخ محمدحسن مامقانی و شیخ‌محمد طه نجف و آخوند ملامحمدکاظم خراسانی و شیخ‌الشّریعه اصفهانی مستفیض گشت و به مقامات عالی علمی و معنوی نایل آمد. پس از اتمام تحصیلات به موطن خود بازگشت و به تبلیغ و ترویج معارف دینی و تدریس علوم حوزوی و تحقیق و تألیف در زمینه تفسیر و کلام و اخلاق و فقه و اصول و دیگر رشته‌های علوم اسلامی پرداخت. به رغم آن که این عالم ربّانی و فقیه عالی‌قدر نام و نشان در گمنانی یافت، لیکن حضرتش را به عظمت علمی و مکارم و فضایل اخلاقی و زهد و تقوا و دوری از زخارف دنیا ستوده‌اند. از ایشان آثار علمی متعدد و ارزشمندی همچون: ۱ ـ التکلمة فی شرح تصبرةالمتعلّمین علامه خلّی ۲ ـ الرسالةالارثیه ۳ ـ الدّیات و الخدود و التعزیرات ٤ ـ النکاح شیخ انصاری ۹ ـ حاشیه بر «الفصول الغرویّه» شیخ محمدحسین اصفهانی ۱۰ ـ کتابی در علم رجال ۱۱ ـ الاربعون حدیثاً ۱۲ ـ لغات قرآن ۱۳ ـ الانوار الاسماعیلیه فی‌الاذکار و الادعیه ١٤ ـ مجمع‌السعادة فی‌الاخلاق ۱۵ ـ الضراط‌المستقیم ١٦ ـ مفاتیح‌الحساب در ریاضیات و غیره به یادگار مانده است.

آن عالم عظیم‌الشأن در سال ١٣٦٠ قمری برابر با سال ۱۳۲۰ شمسی چهره در نقاب خاک کشید و در قبرستان «شاه‌آباد» به خاک سپرده شد که در تحولات عمرانی

پیکرش به قبرستان وادی‌رحمت منتقل گردید.[۱]

آیت‌الله آقاشیخ‌حسین تبریزی توتونچی

آن بزرگوار از علمای متقی و از اساتید بنام شهر تبریز بود. ملاعلی واعظ خیابانی در علماء معاصرین در احوال ایشان می‌نویسد:

عالم فاضل، آقامیرزامحمد توتونچی، اجمالی از شرح حالش را نگارش داده، بدین منوال است که می‌فرماید: «والد ماجد، آقای آقاشیخ‌حسین توتونچی (طاب‌ثراه)، ابن مرحوم کربلای عبدالعلی توتونچی، سنه ۱۲۹۰ هجری متولد، و پس از رشد و تمییز، به حسب تشویق پدر مرحومش، در تبریز مشغول تحصیل گشته، و بعد از وفات والد مغفورش، سنه ۱۳۱۳، به نجف اشرف مهاجرت، و تقریباً ۱۱ سال در آن مکان شریف اقامت، و مشغول تحصیل [شده]، و عمده تلمّذش نزد مرحوم آیت‌الله شریعت اصفهانی، و آیت‌الله نهاوندی (قدس‌سرّهما) بوده، و یک سال در سامراء نیز به درس آیت‌الله آقامیرزا محمدتقی شیرازی (طاب رمسه) حاضر شده، و بعد از عودت از نجف، سنه ۱۳۲۵ عازم تبریز، و پس از ورود مشغول تدریس و مباحثه فقه و اصول، و تألیف و تصنیف در باب عقاید و نصرت دین مبین بوده است.

تألیفات او: ۱ـ کتاب «هدایةالأنام الی حقیقةالأیمان و الأسلام» است، که چهار جزء از آن [که] در اثبات صانع و نبوّت عامه و ردّ یهود و نصاری است، طبع شده، و باقی که در نبوّت خاصه و معارف اسلامیه است، هنوز به طبع نرسیده است. ۲ ـ «أزالةالوساوس و الأوهام»، عن قدس ساحةالاسلام (مطبوع) ۳ ـ بحرالفواید، که چندین جزء است، در فواید و عواید متفرقه علمی (غیرمطبوع) و بعضی از نوشته‌های متفرقه فقهی و اصولی غیرمطبوع نیز دارد.

آن مرحوم در ١٦ ذی‌القعده الحرام سنه ١٣٦٠، به رحمت حق پیوست.

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ٤٧.

(رضوان‌الله‌علیه) مؤلف می‌گوید: مترجم محترم از مبرّزین علمای تبریز و موثّقین فضلای عصر حاضر ما بود، از تبدّلات متواتره این چهل سال زمان اختلال، به هیچ وجه تغییری به احوال خیر مآل خود راه نداد، و در ایفای وظایف شرعیه خویش، مستقیم و در ادای مراسم دینیه، مقیم بود، مخصوصاً طرف وثوق مرحوم آیت‌الله آقامیرزا صادق آقامجتهد تبریزی (قدس‌سره) بودند. وقتی مبلغ قابل توجهی راجع به حضرت معظم‌له در ایام اقامت در قم نزد مشارالیه موجود بود، مرقوم فرمود: «به قم نفرستید و در تبریز به هر که مصلحت بدانید، تقسیم بنمایید.»[۱]

آیت‌الله حاج‌میرزا کاظم مجتهد شبستری

حاج‌میرزاکاظم مجتهد شبستری، فرزند عالم ربانی میرزاعلی اشرف از علمای اعلام و فقهای عظام قرن چهاردهم هجری قمری است. در سال ۱۳۰۷ ق. برابر با سال ۱۲٦۸ ش. در شهرستان شبستر دیده به جهان گشود. دروس مقدماتی و بخش از سطوح عالی علوم دینی را از روحانیان محل به ویژه میرزامحمد شبستری فرا گرفت. در جوانی رهسپار عتبات عالیات شد و مدت هیجده سال در حوزه‌های علمیه نجف اشرف، سامرا و کربلای معلی از محضر حضرات آیات عظام سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، شیخ‌الشریعه اصفهانی، آقاسیدمحمد فیروزآبادی، شیخ‌محمد حسین اصفهانی، میرزامحمدحسین نایینی و میرزامحمدتقی شیرازی بهر برد و به درجه رفیع اجتهاد نایل آمد و از اساتید خود موفق به دریافت گواهی اجتهاد متعدد گردید.

ایشان پس از نیل به مقامات عالی علمی و معنوی به زادگاه خویش بازگشت و به امر تبلیغ و ترویج معارف دینی و رسیدگی به امرو مردم همّت گمارد. در زادگاه خود، شبستر، حوزه علمیه‌ای تأسیس کرد و به تدریس در آن پرداخت. پس از حاکمیت رژیم پهلوی و در پی اقداماتی ضددینی رضاخان حوزه مذکور تعطیل و طلبه‌های آن متفرق

---

۱ ـ علمای معاصرین، ص ۹٦.

شدند و وی ناگزیر به تبریز منتقل شد و به فعالیت‌های دینی و فرهنگی خود ادامه داد.

ایشان جزو اولین شخصیت‌های دینی و فرهنگی است که به تأسیس سلسله مدارس جدید برای نونهالان با محتوای اسلامی روی آورد به این ترتیب شیوه نوین تعلیم و تربیت را به استخدام تعلیمات دینی درآورد. حضرتش علاوه بر تفسیر حدیث فقه و اصول و کلام و حکمت، در علوم ریاضی و ادبی نیز تبحر داشت. عالمی ربّانی متخلق به اخلاق الهی صاحب مناعت طبع و سعه صدر و جود و سخاوت، و دارای بلاغت بیان و فصاحت کلام بوده است و با استبداد رضاخانی و انحراف کج‌اندیشان مبارزه کرد. در حال حاضر فرزند گرامی ایشان حضرت‌آیت‌الله حاج‌شیخ‌محسن مجتهد شبستری مسئولیت نمایندگی ولی فقیه در استان آذربایجان‌شرقی و امامت جمعه شهر تبریز را عهده‌دار می‌باشند. از آن مرحوم تألیفاتی به یادگار مانده که اغلب انتشار نیافته است.

سرانجام آن عالم جلیل‌القدر و فقیه وارست در سال ۱۳٦٦ ق. برابر با ۱۳۲٦ ش. دار فانی را وداع گفت و به دیار باقی شتافت. پیکر پاکش پس از تشییع به شهر مقدّس قم منتقل و در جوار پایگاه ملکوتی کریمه اهل بیت، حضرت معصومه(س) در قبرستان «نو» به خاک سپرده شد.[۱]

الف: آیت‌الله حاج‌میرزا محسن مجتهد شبستری

معظم‌له فرزند آیت‌آلله حاج‌میرزاکاظم شبستری است که در سال ۱۳۱٦ شمسی در آذربایجان دیده به جهان گشود.

وی پس از پایان دوره‌ی دبیرستان و اتمام بخشی از مقدمات دروس دینی در شبستر و تبریز، رهسپار عشّ آل‌محمد علیهم‌افضل الصلوات و السلام، حوزه‌ی علمیه قم گردید و مدت ۱۹ سال از محاضر استادان متبحّر و مبرّزی همچون آیت‌الله العظمی بروجردی، آیت‌الله العظمی امام‌خمینی، آیت‌الله العظمی محقق داماد، آیت‌الله

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ۵۵.

سلطانی، آیت‌الله مجاهدی، آیت‌الله علامه طباطبایی و آیت‌الله مشکینی استفاده‌های شایانی بردند و در ضمن تحصیل، به تدریس سطوح عالی حوزه نیز همّت وافر داشتند.

معظم‌له در سال ۱۳۵۲ شمسی بنا به دعوت گروهی از مردم و روحانیون به تهران عزیمت کرده و در مسجد طلاچیان واقع در خیابان سهروردی به اقامه نماز جماعت و تدریس فقه و اصول برای طلاب و تفسیر قرآن و اصول عقاید برای دانشجویان مشغول شدند و همچنین تدریس در دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران را وجهه‌ی همّت خویش قرار دادند.

فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی: آیت‌الله محسن مجتهد شبستری از آغاز نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام‌خمینی در صف مبارزان و فعالان سیاسی قرار گرفت و از هیچ تلاشی در این راه مضایقه ننمود.

ایشان در سال ۱۳۵٦ شمسی در کنار شهدای والامقامی همچون حضرات آیات مطهری، بهشتی و مفتح در تأسیس و تشکیل جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران نقش مؤثری داشت و پس از آن نیز همواره از اعضای شورای مرکزی جامعه روحانیت بوده است.

حاج‌آقا شبستری در مقاطع حساس و شرایط بحرانی انقلاب اسلامی حضور بسیار چشمگیری ایفاء نموده و نقش هدایتگری و محوری را به انجام می‌رساندند و همواره تحت تعقیب ساواک ستمشاهی بودند و کرارا بازداشت شدند.

فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی:

۱ ـ سرپرستی کمیته انقلاب منطقه ٦ تهران که به برقراری نظم و امنیت در آن منطقه انجامید.

۲ ـ منتخب چهار دوره به نمایندگی مردم انقلابی تهران در مجلس شورای اسلامی

۳ ـ ریاست کمسیون اقتصاد مجلس شورای اسلامی و بین‌المجالس در طول چهار دوره‌ی مجلس و ریاست گروه بین‌المجالس

٤ ـ نمایندگی دوره‌های اول تا سوم مجلس خبرگان رهبری از استان آذربایجان‌شرقی

۵ ـ عضویت در شورای عالی مجمع جهانی اهلبیت(ع)

٦ ـ نمایندگی مقام عظمای رهبری در استان آذربایجان‌شرقی

۷ ـ امامت جمعه شهر ولایتمدار تبریز

۸ ـ تدریس دروس خارج فقه در حوزه علمیه تبریز

۹ ـ سرپرستی حوزه‌های علمیه برادران و خواهران در تبریز

۱۰ ـ تجدید بنای مدرسه‌ی علمیه‌ی صادقیه تبریز

۱۱ ـ تأسیس کتابخانه عمومی جعفریه و حضرت ولی‌عصر(عج) تبریز

۱۲ ـ همت وافر در احداث مصلای بزرگ امام‌خمینی(ره) تبریز.[۱]

آیت‌الله سیدمحمد حجّت کوه‌کمری

آقا سیدمحمدحجت کوه‌کمری تبریزی فرزند آیت‌الله سیدعلی کوه‌کمری، از اعاظم علما و اکابر فقها و مراجع تقلید شیعه در قرن چهاردهم هجری قمری است. در سال ۱۳۱۰ ق. برابر با ۱۲۷۲ ش. در تبریز دیده به جهان گشود. مقدّمات و سطوح عالی علوم اسلامی را نزد استادان وقت حوزه علمیه‌ی تبریز به ویژه پدر بزرگوار خود آموخت. در بیست سالگی رهسپار حوزه علمیه نجف اشرف شد و سالیان متمادی از محضر بزرگانی همچون حضرات آیات عظام سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، شیخ‌الشریعه اصفهانی، سیدمحمد فیروزآبادی، آقا ضیاءالدین عراقی، میرزا محمدحسین نایینی و سیدابوتراب خوانساری و دیگران بهره بردو به مقام رفیع اجتهاد در علوم اسلامی نایل آمد و گواهی اجتهاد و اجازه روایات از بسیاری از استوانه‌های علمی و فقهی عصر خود دریافت کرد. آن‌گاه خود بر مسند تدریس نشست و از استادان نام‌آور حوزه علمیه نجف اشرف شد. در سال ۱۳٤۹ ق. به ایران

۱ ـ انتخاب خبرگان (آیت‌الله حسن مجتهد شبستری) تبریز، بنیاد فرهنگی و خیره نیمه شعبان مسجد آیت‌الله انگجی، ۱۳۸۵، ص ۲٦ ـ ۲۸.

اسلامی بازگشت و در شهر مقدّس قم رحل اقامت افکند. در آن دوران که حوزه علمیه قم نیازمند حضور بزرگان علمی جهان تشیع بود وجود ایشان مورد عنایات ویژه مؤسس و زعیم عالی‌قدر حوزه علمیه حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی قرار گرفت و محفل درس و بحثش مجمع مشتاقان علم و اجتهاد گردید. پس از ارتحال آیت‌الله العظمی حائری یزدی، وی در شمار مراجع تقلید شیعه درآمد و به همراه حضرات آیات عظام سیدمحمدتقی خوانساری و سیدصدرالدّین صدر، زعامت جهان تشیع را عهده‌دار شد و به اداره حوزه علمیه پرداخت. مدرسه بزرگ حجبیه و کتاب‌خانه آن را تأسیس نمود و ده‌ها فقیه و مجتهد تربیت کرد. از آن میان حضرات آیات سیدنصرالله مستنبط، شیخ‌علی صافی گلپایگانی، سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، میرزاعلی غروی، میرزا ابوطالب تجلیل، شیخ‌لطف‌الله صافی گلپایگانی و شیخ‌جعفر سبحانی را می‌توان نام برد.

حضرتش علاوه بر جامعیت علوم معقول و منقول، عالمی عابد و زاهد، گریزان از اشتهار و روی‌گردان از دنیای غدّار، پارسا و متّقی، صاحب عزم و اراده قوی، دارای کمالات نفسانی و مقامات عالی معنوی بوده است. از ایشان آثار علمی ارزشمندی بر جای مانده است. همچون: ۱ ـ جامع‌الاحادیث و الاصول ۲ ـ کتاب‌البیع ۳ ـ رسالة‌الصلاة ٤ ـ رسالة‌الوقف ٥ ـ رسالة التنقیح المطالب المبهمه فی عمل الصّور المجسّمه ٦ ـ رسالة‌الاستصحاب ۷ ـ حاشیه بر کفایة‌الاصول ۸ ـ مستدرک المستدرک الوسائل محدّث نوری و ۹ ـ لوامع‌الانوار الغرویّة فی مرسلات الآثار النبویّة.

سرانجام آن عالم ربّانی و مرجع عالی‌قدر در سوم جمادی‌الاولی سال ۱۳۷۲ ق. برابر با ۲۹ دی‌ماه ۱۳۳۱ ش. دار فانی را وداع گفت و به دیار باقی شتافت. پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه و اقامه نماز توسط آیت‌الله العظمی بروجردی ـ

قدّس‌سره ـ در مقبره مدرسه حجّتیه به خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله میرزافتاح شهیدی تبریزی

میرزافتّاح شهیدی، فرزند میرزا محمدعلی از اعاظم علما و اکابر فقها در قرن چهاردهم هجری قمری است. در ۱۲۹۵ ق. برابر با ۱۲۵۷ ش. در روستای «داش‌آتان» از توابع تبریز دیده به جهان گشود. دروس مکتب‌خانه‌ای و مقدمات علوم حوزوی را نزد روحانیان زادگاهش آموخت. در نوجوانی به حوزه علمیّه تبریز هجرت کرد و سطوح عالی فقه و اصول را نزد استادان آن جا از جمله آیت‌الله میرزاابوالحسن انگجی فرا گرفت. آن گاه رهسپار حوزه مقدّس نجف اشرف گردید و سالیان متمادی از محضر استوانه‌های علمی و معنوی آن جا همچون حضرات آیات عظام سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی آخوند ملامحمدکاظم خراسانی، شیخ‌الشریعه اصفهانی و آقاضیاءالدین عراقی بهره کامل برد و به مراتب عالی اجتهاد در علوم اسلام دست یافت. سپس خود بر کرسی تدریس نشست و از استادان پرآوازه حوزه با عظمت نجف اشرف شد. در دوران زعامت ومرجعیت حضرت آیت‌اللهالعظمی آقاسیدابوالحسن اصفهانی از یاران و همراهان وی گردید. در سال ۱۳٦۱ ق. به امر آن مرجع عظیم‌الشأن و پس از قریب به چهل سال اقامت در نجف اشرف به تبریز مراجعت کرد و به ترویج معارف دینی و تدریس علوم اسلامی و رسیدگی به امور مردم اهتمام ورزید و در شمار مراجع دین منطقه محسوب گشت.

حاصل دوران تعلیم و تربیت ایشان شاگردان همچون حضرات آیات: میرزامحسن کوچه‌باغی علامه محمدتقی جعفری، میرزا ولی‌الله اشراقی سرابی و... هستند. حضرتش عالمی ربانی و زاهد، پارسا، بی‌اعتنا به زخارف دنیا، گریزان از اشتهار و متواضع و بردبار، یار و غمخوار تهی‌دستان و دشمن ستمگران و طاغوتیان و دارای عزت نفس و مناعت طبع و در ساده‌زیستی الگوی عالمان راستین روزگار خویش بود.

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ٦۱.

از ایشان آثاری ارزشمند در فقه و اصول بر جای مانده که عبارتند از: ۱ ـ جامع‌الدّلالات فی‌القضاء و الشّهادات ۲ ـ رسالةمرآةالفضیلة فی‌الحواشی علی‌الوسیلة ۳ ـ تحقیق الدلایل فی توضیح ثلاث مسائل ٤ ـ مرآةالعقول فی شرح کفایةالاصول و ۵ ـ هدایة الطالب الی اسرارالمکاسب. کتاب اخیر مهم‌ترین اثر به جای مانده از آن فقیه عالیقدر است که به لحاظ احاطه معظم‌له بر نکات و دقایق مکاسب شیخ‌اعظم مرتضی انصاری و شرح و توضیح کامل آن تاکنون مدار افاده و استفاده استادان و دانش‌پژوها حوزه‌های علمیه بوده است.

سرانجام آن عالم ربّانی و فقیه وارسته در پانزدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۷۲ ق. برابر با دوازدهم آذرماه سال ۱۳۳۱ ش. چشم از جهان فرو بست و به ملکوت اعلی پیوست. پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه در قبرستان «طوبائیه» تبریز به خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله میرزامحمد مجاهدی تبریزی

میرزامحمد مجاهدی تبریزی در سال ۱۳۲٤ هـ. ق مطابق با ۱۲۸۵ هـ. ش در بیت علم، تقوی و فضیلت، در شهر تبریز به جهان گشود. دوران کودکی و طفولیت را در دامان مادری مهربان و پدری عالم و روحانی، پشت سر نهاد و به حد رشد و بالندگی رسید.

وی دروس ابتدایی و علوم مقدماتی را در شهر زادگاهش فرا گرفت و در سنین جوانی تبریز را به مقصد شهر مقدس «قم» ترک گفت. او در جوار مرقد منور کریمه اهل بیت، حضرت‌فاطمه‌معصومه(س) در محافل علمی نخبگانی همچون: آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی، آیت‌الله میرزامحمد همدانی، آیت‌الله سیدمحمد حجت کوه‌کمری و آیت‌الله حاج‌آقا حسین طباطبائی بروجردی حاضر گردید و از افادات علمی و معنوی آنان، بهره وافی را برد. مرحوم مجاهدی در سنین جوانی موفق به دریافت اجازه اجتهاد از آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله

۱ـ آشنایان ره عشق، ص ٦۹.

شیخ‌عبدالکریم حائری یزدی و آیت‌الله سیدمحمدهادی میلانی و همچنین دریافت اجازه روایی از آیت‌الله سیدمحسن حکیم و نیز دریافت اجازه امور حسبیه از آیت‌الله سیدمحمد حجت کوه‌کمری گردید.

آیت‌الله مجاهدی پس از کسب کمالات علمی و عملی، در حوزه علمیه قم، شروع به تدریس و تربیت طلاب علوم دینی نمود. ۲۰ دوره کتاب «مکاسب» و ١٦ دوره دو جلد «کفایه الاصول» را تدرس نمود. او استادی مهربان، دلسوز، دقیق، نکته‌سنج و موشکاف بود و به شهادت شاگردانش، متن کتاب «کفایه» را از حفظ داشت و به صورت دقیق و ریشه‌ای معضلات آن را می‌شکافت و بیان می‌کرد.

ایشان در مسجد امام‌حسن‌عسکری(ع) و مدرسه حجتیه تدریس می‌نمود و جمع بسیاری از فضلاء و محصلین علوم دینی، در محفل علمی‌اش شرکت می‌کردند. بسیاری از مراجع معظم تقلید فعلی و بسیاری از عالمان دینی و عده‌ای از علماء برجسته درگذشته همچون مرحوم آیت‌الله حاج‌شیخ‌رضا منجمی، شهید سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد، مرحوم آیت‌الله پایانی، مرحوم آیت‌الله وجدانی‌فخر، شهید آیت‌الله میرزاعلی غروی تبریزی، مرحوم آیت‌الله حاج‌شیخ‌محمود جعفری تبار و... از شاگردان این عالم بزرگ به شمار می‌رود.

آن فقیه فرزانه، در مدت عمر کوتاه و پربرکت خود، آثار علمی و قلیمی ارزشمندی به جای گذاشت که برخی از آنها به شرح ذیل، معرفی می‌شود:

۱ ـ الهدایه إلی رموز الکفایه: معظم‌له این کتاب را به زبان عربی و به صورتی بدیع و شرحی مفید تألیف نموده‌اند، به این صورت که ابتداء مسئله‌ای را از متن «کفایه الاصول» عنوان می‌کنند و نظرات آیات الله ملاعلی حبوشانی، میرزاعلی ایروانی، سیدابوالحسن اصفهانی و میرزاابوالحسن مشکینی را مطرح می‌کنند و در نهایت، نظر استدلالی و استنباطی خویش را بیان می‌نمایند. ۲ ـ نقد الئالی فی فروع العلم الأجمالی: این کتاب که به زبان عربی نگاشته شده است، حاوی ٦٥ مسئله علمی است و در سال ١٣٧٦ هجری قمری در قم تدوین شده است. ۳ ـ قید الفوائد

و کشکول ٤ ـ الزام النّواصب بأمامه علی بن ابیطالب ٥ ـ المعارف و العقائید و الأخلاق ٦ ـ شرح سیوطی: ایشان این شرح را به خط نسخ زیبایی تحریر نموده‌اند و هم‌اکنون موجود می‌باشد. ۷ ـ تفسیر سوره حمد.

آن بزرگوار در سال ۱۳۸۰ ق پس از سال‌ها تذهیب نفس، تحقیق، تدرس، تربیت شاگردان مجتهد و پرورش فرزندان صالح، به عارضه سرطان خون، در بیمارستان «بازرگانان» در تهران، جان به جان آفرین تسلیم نمود و برای همیشه از فشارهای جسمی و روحی راحت گردید.

با انتشار خبر رحلت این عالم فرهیخته، بازار تهران و کلیه درس و بحث‌های حوزه به مدت یک هفته تعطیل شد و پیکر پاکشان پس از تشییع شایسته و اقامه نماز میت به امامت مرجع تقلید وقت، حضرت‌آیت‌الله بروجردی، در آرامگاه و مقبره حضرت آیت‌الله آقای حاج‌شیخ عباسعلی شاهرودی، واقع در قبرستان شیخان قم به خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله شیخ‌محمدحسین مجتهد شنب‌غازانی تبریزی

شیخ‌محمدحسین شنب‌غازانی تبریزی، فرزند شیخ‌جعفر، از علمای اعلام و فقهای عالی‌مقام برخاسته از شهر تبریز در قرن چهاردهم هجری قمری است. در سال ١٣٠٤ ق. برابر با ١٢٦٦ ش. در محله «شنب‌غازان» تبریز دیده به جهان گشود. پس از فراگیری دروس مکتب‌خانه‌ای وارد مدرسه علمیّه طالبیّه تبریز شد. مقدّمات و سطوح عالی فقه و اصول را نزد استادان آن جا به ویژه حضرت‌آیت‌الله شیخ حسین توتونچی تبریزی فرا گرفت و با توشه‌ای از علم و فضیلت رهسپار حوزه مقدّس نجف اشرف شد و سالیان متمادی ازمحضر بزرگانی همچون حضرات آیات عظام آقاضیاءالدین عراقی، شیخ‌الشریعه اصفهانی، شیخ‌محمدحسین اصفهانی، میرزامحمدحسین نایینی بهره برد و به مقام شامخ اجتهاد نایل آمد وبه دریافت

---

۱ ـ صاحبان فقه و حکمت، ص ٤١ ، ٤٢

گواهی اجتهاد از استادان خود موفق گردید آن گاه به تبریز بازگشت و مسجد «انگج» را محل اقامه جماعت و فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود قرار داد و به تدریس علوم اسلامی و ترویج معارف قرآنی همّت گمارد. دروس تفسیر وی که جامع نکات ادبی، روایی و عرفانی بود و در مسجد «کلکته‌چی» برگزار می‌شد مجمع مشتاقان کلام‌الهی بود و تشنگان زلال معارف قرآنی را سیراب می‌کرد.

حضرتش عالمی ربانی و فقیهی صمدانی زاهد و پارسا و روی‌گردان از زخارف دنیا بوده و به رغم جامعیت در علوم اسلامی اعم از فقه اصول حدیث، تفسیر، حکمت کلام، عرفان و ادبیات گریزان از اشتهار و بی‌اعتنا روزگار، کریم‌النفس، حلیم و بردبار، متواضع و استوار در امر دین و متمسک به قرآن مبین بوده است.

از ایشان آثاری به یادگار مانده است همچون: ۱ ـ تقریرات مفصل دروس استادان خود در فقه و اصول ۲ ـ رساله‌ای در تعادل و تراجیح. ۳ ـ رساله‌ای در ابواب حج. ٤ ـ رساله‌ای در موضوع برائت ۵ ـ رساله‌ای در موضوع تعبّدی و توصّلی و...

وفات آن عالم جلیل‌القدر در هجدهم محرّم‌الحرام سال ۱۳۷۷ ق. برابر با بیست و چهارم مرداد ۱۳۳٦ ش به وقوع پیوست. پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه در تبریز به شهر مقدّس قم منتقل و در جوار کریمه اهل البیت ـ علیهماالسلام ـ در قبرستان «نو» در مقبره «کلکته‌چی» به خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله سیدابراهیم دروازه‌ای

ایشان در سال ۱۳۱۳ ق. در یک خانواده مذهبی و علمی در تبریز دیده به جهان گشود. پدرش مرحوم آیت‌الله سیدمهدی دروازه‌ای (م ۱۳۳۳) نیز یکی از بزرگان علم و فقاهت آذربایجان بودند. مرحوم دروازه‌ای، پس از آموزش‌های ابتدایی و فراگیری مقدمات در مکاتب قدیمی، به تحصیل علوم ادبی و اسلامی پرداخت، و کتب درسی

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ٦۷.

متداول در شیوه تحصیل طلبگی را از صرف و نحو و دیگر رشته‌های مربوط به ادب عربی و منطق و کلام و فقه و اصول فقه، به نحو کامل و شایسته فرا گرفت و سپس به محافل علمی و جلسات درسی بزرگان و اساطین علما راه یافت. وی بعد از فراغت از سطوح و متون درسی، چندین سال در محافل علمی علمای بزرگ و مجتهدین والامقام تبریز، از قبیل میرزاحسن مجتهد تبریزی، میرزا ابوالحسن انگجی، سیدمحمد مولانا و میرزاصادق تبریزی و دیگر اکابر و فحول علما شرکت نموده و به اخذ مدارک عالیه علمی و اجتهاد نایل گردیدند. آن بزرگوار علاوه بر اطلاعات شایان و وسیع در ادبیات و اشعار عرب، خود نیز از قریحه شعری بسیار سلیس و روان برخوردار بود. البته زیاد شعر نمی‌گفت و اشتغالات علمی، این اجازه را به وی نمی‌داد که وقتش را زیاد در این زمینه صرف کند و به کار ببندند، ولی گاهگاهی دست به قلم می‌برد و ابیاتی یادداشت می‌کرد. قسمت عمده سروده‌هایش به عربی و در زمینه‌های تظلم و شکوا از نظام جور و استبداد زمان، به ساحت مقدس معصومین علیهم‌السلام، وعظ و ارشاد، اظهار تأثر و تأسف از وضع محیط خویش و موضوعاتی مشابه اینها است. یک نمونه از اشعارش، قصیده‌ای است که به حوادث دردناک تبریز در زمان کشف حجاب، اشاره شده است و ابیاتی از آن عبارتند:

یا حجه‌الرحمن یابن‌العسگری — یا من بیمن وجوده رزق الوری
یا من به السبع الشداد تشیدت — والارض قد قرّت و ما تحت‌الثری
واللهقد طال النّوی بعدالمدی — ضاق‌الصدور و غار صبر یصبرا
من للشریعه والهدی و من الذی — نشکو الیه سواک یا خیرالوری؟
احکام دین‌الله فینا عطّلت — شرع النّبی محمد(ص) قد غیرا
قرآنکم قد ضیعت احکامه — و یبدل المعروف منه المنکرا
ارکان دین المصطفی هدّمت فلا — غین بقت منه ولا اثری بری
وجه البسیطه أمتلی ظلما و قد — اغبرت الأفاق مما قد نری

یـا ایهـا الملـک العزیـز المقتـدر　　عجل بنـا ضـاق الفـضاء ممـاجری
الله اکبـــر أی امـــر قـــد جـــلا　　ســبحان ربــی مــن قــضاء قــدّرا
والله لیـــل ثالـــث مـــن شـــهرنا　　اولی الجمـادی لیـل حـشر قـدأری
والناس فی عمدٍ و فی سـکر و مـا　　مــن ملجـأ یلجـی الیـه فـی‌الـوری
قــم یـا ولـی‌الله وانظـر مـا جـری　　فی‌اللیل من خطب علی وجه الثری
نـوّابکم قـد شـرّدوا مـن ارضـهم　　فکـأنهم جنـوا الـذی لـن یغفـرا

وی در نهم رجب ۱۳۸۱ ق. مطابق با ۲۸ آذرماه ۱۳٤۰ ش. در تهـران بـدرود حیـات گفته و دیده از جهان فرو بست.[۱]

آیت‌الله سیدمحمدکاظم طباطبایی تبریزی

سـیدمحمدکاظم طباطبـایی تبریـزی مـشهور بـه «مفیـدآقا» فرزنـد آیـت‌الله سیدمحمدرضا طباطبایی، از علمای اعلام و فقهای کرام و مـشایخ عظـام برخاسـته از شهر تبریز در قرن چهاردهم هجری قمری است. در هجدهم ذی‌الحجـه سـال ۱۲۹۷ ق. برابر با اول آذر ۱۲۵۹ ش. به هنگام حضور والد خود در نجف اشـرف دیـده بـه جهان گشود.

در کودکی به همراه پدر به تبریز بازگشت. مقدّمات و بخـشی از سـطوح فقـه و اصول را ا استادان وقتِ حوزه علمیّه تبریـز فـرا گرفـت. در سـال ۱۳۱۵ ق. رهـسپار نجف اشرف شد و سالیان متمادی از محضر حضرات آیات عظام، مولی محمّدفاضل شربیانی، شیخ‌محمدحسن مامقانی، شیخ‌الشّریعه اصفهانی، سـیدمحمدکاظم طباطبـایی یزدی، میرزاحسین خلیلی تهرانی و ملا عبدالرزّاق لاهیجی بهره برد و به درجه رفیـع اجتهاد در علوم اسلامی نایل آمد و از استادان خود به دریافت گواهی اجتهـاد موفـق گردید. ایشان پس از نیل به مقامات عالی علمی و معنـوی بـه تبریـز بازگـشت و بـه ترویج معارف دینی و تدریس و تحقیق و تألیف در علوم اسـلامی و دیگـر شـئونات

۱ ـ تاریخ و فرهنگ، شماره ۳ و ٤، ص ۲٦۷ و اطلاعات شخصی.

یک روحانی عالی‌مقام همّت گمارد و مورد وثوق علمای اعلام و مرجع مُراجعات مردم دیار خود شد. حضرتش عالمی عامل، فقیهی کامل، زاهدی پارسا و روی‌گردان از زخارف دنیا و از مشایخ عالمان ربّانی بوده است.

از ایشان آثاری در فقه و اصول و کلام به یادگار مانده، از جمله: ۱ ـ شرح مبحث طهارت از کتاب تبصرةالمتعلّمین علامه حلّی ۲ ـ تعلیقات بر کتاب «مکاسب» شیخ انصاری ۳ ـ تعلیقات بر کتاب «رسائل» شیخ انصاری ٤ ـ حاشیه بر «عروةالوثقی» ٥ ـ رساله‌ای در «منجرات المریض» ٦ ـ حدیقةالاحکام ۷ ـ شمس‌المعرفة در علم کلام.

بانگ رحیل آن سید جلیل‌القدر و عالم عظیم‌الشأن در هجدهم ذی‌الحجّه سال ۱۳۸۳ ق. برابر با یازدهم اردیبهشت ۱۳٤۳ ش. به گوش جانش نشست و چشم از جهان فرو بست و پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه در تبریز به نجف اشرف منتقل و در جوار بارگاه ملکوتی امیرمؤمنان امام علی(ع) در بستر خاک آرمید.[۱]

آیت‌الله میرزا رضی زنوزی

آقامیرزا رضی زنوزی از چهره‌های مشهور فقهی آذربایجان می‌باشد، زندگینامه ایشان بر اساس نوشته فرزند برومندش مرحوم آیت‌الله میرزاعلی زنوزی به ترتیب زیر می‌باشد.

«تولد والد ماجد در ١٤ ذی‌القعده سنه ١٢٩٤ در تبریز واقع و از شش‌سالگی مشغول تعلّم قرآن و مبادی فارسی و عربی و از حدود سنّ بلوغ، منتقل به مدرسه علمیه حاج‌صفرعلی شده و سه سال مشغول متون عربی ادبی مغنی و مطوّل و منطق و در خدمت مرحوم آقاجمال شیروانی و غیر ایشان بوده‌اند. و از سنّ هفده‌سالگی مشغول فقه و اصول و چهار سال به آنها ادامه داده تا در سنه ۱۳۱۸ در تبریز متوقف و در خلال این حال قطعات منظومه هم در فنون مختلفه فقه و اصول و مسائل

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ٦۹.

کلامی و ادبی به زبان ترکی و فارسی و عربی سروده‌اند. تـا در سـنه مـذکوره پـنجم رجب‌المرجب عزیمت به نجف اشرف نموده، منتصف شعبان‌المعظّم وارد کربلا معلا و پس از ادای وظایف زیارت در ۲۲ حرکت و ۲۳ وارد نجف اشرف شده‌اند. مشایخ مترجم معظم در نجف اشرف: از اوایل سنه ۱۳۱۹ به مجلس تدرس آقای شرابیانی و آقای آخوند خراسانی و به درس فقه مرحـوم آقـای سـیدطباطبایی یـزدی و مرحـوم شریعت اصفهانی و مرحوم آخوند خراسانی نیز حضور یافته و هر سه بزرگوار کتباً و شفاهاً علوّ مقام و اجتهاد ایشان را تصریح فرموده‌اند. و مرحوم علامه طباطبایی یزدی ایشان و مرحوم آقاشیخ‌احمد کاشف‌الغطاء را به تجدید تعمّـق و تحقیـق در مباحـث عروةالوثقی که تازه به رشته تحریر درآمده بود، مـأمور فرمودنـد. ولـی متأسـفانه بـه واسطه تراکم ابتلا و وقوع مسافرت از این فیض محروم بوده‌انـد. و در قـسمت‌هـای دیگر معارف نیز ایـشان را اشـتغالاتی بـوده [اسـت]. هیئـت را از اقاشـیخ‌محمـدباقر اصطهباناتی شیرازی و معقول را از استاد اجل آقای شریعت اصفهانی و مقـدار وافـی از طبّ را از اخوی معظم خودشان آقای فیلسوف الدوله فرا گرفته‌اند.» و بـه واسـطه ابتلائات و اختلال اوضاع زمان، کرّات از نجف به تبریز و از تبریز به نجف مراجعت و در سنه ۱۳٤۲ ق. از تبریز به قصدزیارت حضرت ثـامن‌الائمـه صـلوات‌الله علـیهم حرکت کرده، پس از زمانی به قم مراجعت فرمودند. و به واسطه اختلال احوال کراراً حل و ارتحال بین تبریز و قم و اقع و فعلاً سـنه ۱۳٦٦ ق. در قـم اقامـت و مـشغول تدریس جمعی از محصّلین مستعد می‌باشند. وفـات ایـشان در سـال ۱۳۸۵ ق. بـوده است.»[۱]

آیت‌الله حاج‌شیخ‌احمد اهری

حاج‌شیخ‌احمد اهری، فرزند حسین از اعاظم علما و اکابر فقها در قرن چهاردهم هجری قمری است. در سال ۱۳۰۵ ق. برابر با ۱۲٦۷ ش. در شهرستان «اهر» دیده بـه

---

۱ ـ علماء معاصرین، ص ۱۸۱.

جهان گشود. دروس مکتب‌خانه‌ای را در زادگاه خویش آموخت. پس از آن به حوزه علمیّه تبریز رفت و مقدّمات و سطوح عالی علوم دینی را از میرزاعلی‌اکبر اهری، شیخ‌عبدالرحیم کلیبری و به ویژه حضرت آیت‌الله میرزاابوالحسن انگجی فرا گرفت. آن گاه رهسپار حوزه علمیه نجف اشرف شد و سالیان متمادی از محضر حضرات آیات عظام شیخ‌الشریعه اصفهانی، میرزامحمدحسین نایینی، میرزاعلی شیرازی، آقاضیاءالدین عراقی، شیخ‌محمدحسن غروی اصفهانی، سیدابوالحسن اصفهانی بهره برد و به مقام شامخ اجتهاد نایل آمد و خو بر مسند تدریس نشست و از مدرسان حوزه علمیه نجف اشرف شد.

ایشان پس از ۳۲ سال اقامت در نجف اشرف و نیل به مقامات عالی علمی و معنوی به میهن بازگشت و پس از زیارت مرقد مطهر حضرت ثامن‌الحجج امام‌علی‌بن موسی‌الرضا(ع و حضرت فاطمه معصومه علیهماالسلام و دیدار با علما و مراجع وقت، شهر تبریز را برای اقامت برگزیدو به انجام خدمات دینی و فرهنگی و تدریس و ترویج معارف دینی همّت گمارد و در صدر عالمان دینی منطقه قرار گرفت و سرپرستی حوزه علمیّه تبریز را عهده‌دار شد. وی در جریانات مختلف سیاسی و اجتماعی به ویژه در حوادث خرداد سال ۱۳٤۲ ش. جانب حق را گرفت و به حمایت از نهضت اسلامی و رهبری عالی‌قدر آن پرداخت.

حضرتش عالمی ربّانی، فقیهی زاهد و پارسا، روی‌گردان از زخارف دنیا، تندیسی از اخلاص و صفا، اسوه حسن خلق و وفا، بی‌آلایش و فروتن، بردبار و مهربان و صاحب کمالات معنوی و مقامات روحانی بوده است.

علاوه بر تربیت شاگردان، آثار علمی چندی از ایشان به یادگار مانده است. از جمله: ۱ ـ حاشیه بر کتاب‌های مکاسب و رسائل شیخ اعظم انصاری ۲ ـ رساله‌ای در قاعده لاضرر ۳ ـ رساله‌ای در اجتهاد و تقلید ٤ ـ تقریرات درس استادش آیت‌آلله نایینی.

ارتحال آن فقیه عالی‌قدر در هجدهم صفر ۱۳۸۸ ق. برابر با بیست و ششم

اردیبهشت ۱۳٤۷ ش. به وقوع پیوست. پیکر پاکش پس از تشییع با شکوه در تبریز، به شهر مقدّس قم منتقل و در مقبرةالعلمای قبرستان «ابوحسین» به خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله میرزاقاسم گرگری

میرزاقاسم گرگری از شاگردان برجسته علامه محقق آقامیرزاصادق می‌باشد. وی به مبانی فکری استاد خود پایبند و شخصیت علمی ایشان را به دیگران ترجیح می‌داد. «ظهرها در مسجد مدرسه حسن‌پادشاه اقامه نماز جماعت می‌کرد. نمازش تأنی و وقار مخصوص داشت. روزهای جمعه در نماز سوره جمعه را می‌خواند. از عظام تمدن دوری می‌جست. و در مدرسه حسن پادشاه تدریس داشت. تا توان جسمی داشت برای تدریس و نماز فاصله خانه و مدرسه را پیاده می‌پیمود.»

مرحوم عبدالعلی کارنگ در احوال این فقیه فرزانه می‌نویسد:

«مرحوم حاج‌میرزا قاسم گرگری که قریب یکصد سال عمر کرد، مجتهدی بود اهل زهد، ورع و تقوا و مورد احترام عوام و خواص. استقامت او در عبادت و موازین دیانت، زبانزد خاص و عام بود و به مرحوم‌آقامیرزاصادق‌آقا که سمت استادی بر او داشت، احترام فراوانی قائل بود.»

در جریان کشف حجاب تنها حرکت اعتراض‌آمیزی که از طرف علمای تبریز، گزارش شده است، اعتراض آیت‌الله حاج‌میرزاقاسم آقا گرگری می‌باشد. بعد از قیام عمومی علما در سال ۱۳۰۷ و تبعید میرزاصادق‌آقا، راهی زادگاهش لیورجان شد و پس از سیل تاریخی سال ۱۳۱۰ شمسی در آن روستا، مجدداً به تبریز بازگشت. در جریان کشف حجاب، برخورد اعتراض‌آمیز او با همسر بی‌حجاب رئیس دارایی وقت تبریز، موجب تعطیلی بازار تبریز شد. یکی از بستگان وی در این مورد می‌گوید:

«در زمان رضاشاه هنگامی که میرزاقاسم‌آقا برای نماز تشریف می‌بردند، در

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ۷۵

مسجد حسن‌پادشاه نماز می‌خواندند، در مسیر می‌بینند همسر رئیس دارایی وقت بدون حجاب می‌آید، به او اعتراض می‌کند که برو حجابت را رعایت کن، در اینجا از این بی‌حجابی نمی‌شود و به آن خانم شدیداً اعتراض می‌کند. از این طرف هم اهالی محله دوده‌چی ـ شتربان ـ هم از میرزاقاسم‌آقا حمایت می‌کنند. بین مردم و نیروهای شهربانی درگیری روی می‌دهد و سه روز بازار به همین جهت اعتصاب می‌کند... اولین مبارزه‌ای که علیه کشف حجاب و رضاشاه در تبریز صورت گرفته است توسط آیت‌الله میرزاقاسم آقاگرگری بود.»[۱]

آن بزرگوار در هفتم شعبان‌المعظم سال ۱۳۸۹ ق. برابر با ۲۸ مهرماه ۱۳٤۸ ش. دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبود شتافت.

پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه در قبرستان محله شتربان تبریز به خاک سپرده شد.

آیت‌الله میرزامحمدحسین سبحانی خیابانی تبریزی

میرزامحمدحسین سبحانی خیابانی فرزند حاج‌محمدجعفر از علمای اعلام و فقهای عظام برخاسته از تبریز در قرن چهاردهم هجری قمری است. در سال ۱۲۹۹ ق. برابر با سال ۱۲٦۱ ش. دیده به جهان گشود. هفت ساله بود که قرائت قرآن و دیگر کتب متداول مکتب‌خانه‌های وقت را آغاز کرد. مقدّمات علوم حوزوی و ریاضیات را نزد استادان مدرسه‌ی علمیّه طالبیه از جمله میرزاعبدالعلی منجم آموخت و سطوح عالی و خارج فقه و اصول را نزد علمای وقت حوزه علمیه تبریز از جمله حضرت آیت‌الله میرزاابوالحسن انگجی فرا گرفت. در علوم معقول نیز از محضر شیخ‌حسین قراجه‌داغی بهره برد. آن گاه که توشه‌ای در خور از علم و فضیلت داشت عازم حوزه علمیه نجف اشرف گردید و بیش از ده سال از محضر بزرگانی چون حضرات آیات عظام سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، شیخ‌الشریعه اصفهانی و

---

۱ ـ نیکبخت میرکوهی، رحیم، تغییر لباس و قیام مردم تبریز، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، شماره چهارم، ۱۳۸۳، ص ۱۸۳ ـ ۱۸٤.

آقاضیاءالدین عراقی مستفیض گشت و به درجه رفیع اجتهاد در علوم اسلامی نایل آمد. وی پس از اخذ گواهی اجتهاد و اجازات روایی در سال ۱۳۳۹ ق. به زادگاه خویش بازگشت و به ترویج معارف دینی و تدریس و تحقیق و تألیف در علوم اسلامی همت گمارد. حضرتش عالمی ربّانی جامع معقول و منقول و متخلّق به اخلاق الهی و زهد و پارسایی و روی‌گردان از زخارف دنیایی بوده است.

از ایشان تألیفات چندی به جای مانده همچون: ۱ ـ احکام للصّلاة ۲ ـ نخبه‌الازهار فی احکام‌الخیار ۳ ـ تعریف البیع و الفرق بین الحق و الحکم ٤ ـ تجدید الکرّ و زناً و مساحة ٥ ـ حاشیه بر کتاب‌الطّهارة‌شیخ اعظم انصاری ٦ ـ تعلیقه بر کتاب فرائدالاصول شیخ اعظم انصاری به نام «ارشادالفاضل الی مطالب‌الرسائل».

در حال حاضر فرزند گرامی ایشان حضرت آیت‌الله العظمی حاج‌شیخ‌جعفر سبحانی (مدظله‌العالی) یکی از مفاخر علمی جهان تشیّع می‌باشند. آن عالم ربّانی و فقیه عالی‌قدر سرانجام در سال ۱۳۹۲ ق. برابر با سال ۱۳۵۱ ش. در شهر تبریز دار فانی را وداع گفت و پیکر پاکش به شهر مقدّس قم انتقال یافت و در قبرستان «ابوحسین» به خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله العظمی سیدهادی میلانی

آیت‌الله سیدمحمد هادی میلانی(قدس‌سره) از مراجع برجسته و فقهای نامدار شیعه در هشتم محرم ۱۳۱۳ ق در نجف دیده به جهان گشود و در روز جمعه ۲۹ رجب ۱۳۹۵ ق / ۱ مرداد ۱۳٥٤ ش در پی بیماری و بستری شدن در بیمارستان شاهین‌فر مشهد چشم از جهان فرو بست. پیکر پاک آن مرحوم فردای آن روز پس از تشییع باشکوه در حرم مطهر مولایش حضرت‌امام‌علی‌بن موسی‌الرضا(ع) به خاک سپرده شد.

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ۸۱

پدر ایشان، آیت‌الله سیدجعفر حسینی، از شاگردان آیت‌الله شیخ‌محمدحسن مامقانی و داماد وی، و مادر ایشان، دختر آیت‌الله شیخ‌محمدحسن مامقانی دارای کمالات عالیه بوده‌اند. جد اعلای آیت‌الله میلانی، سیدحسین، از سادات و شرفای مدینه محسوب می‌شده که به درخواست مردم مؤمن اسکوچای و میلان تبریز از مدینه به آنجا مهاجرت کرده است. دایی و پدر همسر ایشان، آیت‌الله حاج‌شیخ‌عبدالله مامقانی مؤلف کتاب تنقیح المقال فی‌احوال الرجال بوده است.

آیت‌الله میلانی مقدمات علوم را نزد میرزاابراهیم همدانی و آخوند ملاحسن تبریزی و برخی عالمان دیگر خواند و دروس سطح را نزد مدرسان بزرگی چون شیخ‌ابراهیم سالیانی، سیدجعفر اردبیلی، میرزاعلی ایروانی (صاحب حاشیه بر مکاسب و کفایه) شیخ‌غلامعلی سامرائی و شیخ‌ابوالقاسم مامقانی (دایی بزرگوارش) آموخت، و در ۱۶ سالگی سطوح را به پایان برد. خارج فقه و اصول را در محضر آیات عظام آخوند محمدکاظم خراسانی، شیخ‌الشریعه اصفهانی، میرزامحمدحسین نایینی، حاج‌شیخ محمدحسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی و آقا ضیاءالدین عراقی فرا گرفت.

فلسفه را از آیت‌الله سیدحسین بادکوبه‌ای و آیت‌الله حاج‌شیخ محمدحسین اصفهانی، ریاضیات را از مرحوم سیدابوالقاسم خوانساری و تفسیر و کلام را از علامه مجاهد شیخ‌محمد جواد بلاغی و اخلاق و عرفان را نزد مرحوم میرزا علی‌قاضی و مرحوم عبدالغفار مازندرانی آموخت و جامع علوم اسلامی گردید.

آیت‌الله میلانی از شخصیت‌های ارزنده علمی اجازه نقل حدیث دریافت کرد که برخی از آنان عبارتند از: علامه سیدحسن صدر مؤلف تأسیس الشیعه العلوم الاسلام محدث بزرگوار حاج‌شیخ‌عباس قمی مؤلف سفینه‌البحار، علامه سیدعبدالحسین شرف‌الدین، مؤلف المراجعات و علامه شیخ‌آقابزرگ تهرانی مؤلف الذریعه الی تصانیف الشیعه.

آیت‌الله میلانی در سال ۱۳۵۶ ق در پی تب شدید به قصد درمان از نجف به

کربلا سفر کرد. سپس با درخواست و اصرار فضلا و وساطت مرحوم آیت‌الله العظمی حاج‌آقا حسین قمی ـ که در سال ۱۳۵٤ ق پس از حادثه مسجد گوهرشاد مشهد، به عراق تبعید و در کربلا مقیم شده بود ـ در کربلا ماند، و به مدت ۸ سال با تدریس خارج فقه و اصول و تفسیر به تقویت حوزه علمیه کربلا و تربیت فضلا همت گماشت.

آیت‌الله میلانی در روز عرفه سال ۱۳۷۳ ق / ۱۸ مرداد ۱۳۳۳ ش به مشهد مشرف شد و به دعوت و اصرار علمای بزرگی این شهر، در مشهد رحل اقامت افکند و در مدت ۲۲ سال تلاش مخلصانه، در عرصه تدریس خارج فقه و اصول، تأسیس مدارس علمیه، ساماندهی برنامه‌های آموزشی و پژوهشی حوزه و تربیت فضلا و نخبگان گام‌هایی استوار برجسته برداشت.

منزل بیرونی آیت‌الله میلانی همواره محل آمد و شد علما، فضلا و مردم مؤمن بود و چهره‌های علمی و رجال برجسته دینی از سراسر ایران و کشورهای اسلامی به دیدار معظم‌له می‌شتافتند.

مرحوم آیت‌الله میلانی با آگاهی از شرایط زمان و مکان و با بینش عالی و کم‌نظیر نسبت به مسائل روز کشور، در جریان‌های سیاسی آن روز، به خصوص نهضت اسلامی ایران، نقش فعال داشت. ارتباط با شخصیت‌های فرهنگی و دانشگاهی، انتشار بیانیه و اعلامیه درباره مسائل جاری کشور و ارسال پیام‌های بیدارگر و مؤثر به کنگره‌های اسلامی خارج از کشور، از جمله اقدامات سیاسی ـ فرهنگی ایشان به شمار می‌رود.

بسیار باوقار و مبادی آداب، فروتن و مهربان، دقیق و ژرف‌نگر، دوراندیش و اینده‌نگر و بالاخره استادی فرزانه بود که با دقت عقلی و فلسفی، توانست در حوزه درسی خود نخبگانی را بپروراند که پس از او صاحب کرسی تدریس و ناشر افکار و مبانی علمی او شدند.

آن مرحوم به برکت بهره‌مندی از محضر استادان برجسته علوم اسلامی و هوش

و استعداد خدادادی و تلاش و کوشش شخصی توانست در علوم اسلامی همچون فقه، اصول، فلسفه، کلام، تفسیر و غیر اینها متخصص و صاحب‌نظر گردد.

ایشان آثاری را به شرح زیر از خود به یادگار گذارد: ۱ ـ محاضرات فی‌فقه الامامیه در ۱۰ جلد ۲ ـ قادتنا کیف نعرفهم در ۸ جلد ۳ ـ تفسیر سوره جمعه و تغابن ٤ ـ مختصر الاحکام ٥ ـ مناسک حج ٦ ـ حاشیه بر عروةالوثقی ۷ ـ نخبه المسائل و آثار دیگری که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده است.

از جمله آثار مکتوب برجای مانده آیت‌الله میلانی مجموعه‌ای است دربردارنده مباحث مختلف فقهی، تفسیری، کلامی، عرفانی، تاریخی و غیر اینها که در پاسخ به سئوال‌هایی که از آن مرجع عالیقدر شده، جمع‌آوری و تدوین گردیده است.

آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای

آیت‌الله حاج‌سید جوادحسینی خامنه‌ای [والد بزرگوار رهبر معظم انقلاب] در جمادی الاخر سال ۱۳۱۳ ق. در نجف اشرف و در خانواده‌ای روحانی پا به عرصه جهان گذاشت. وی در سن ۳ سالگی در بازگشت پدرش به تبریز به این شهر رفت و در جوانی شاهد ماجراهای تاریخی مشروطیت بود و در محله خیابان تبریز که یکی از مراکز اصلی مبارزه به شمار می‌آمد، به ثبت و درک جریانات تاریخی آن زمان می‌پرداخت.

وی در سال ۱۳٤٥ ق. برای ادامه تحصیل به نجف رفت و از درس مدرسین و مراجع بزرگ آن روز نجف مانند آیت‌الله میرزای نائینی و آیت‌الله آقاسیدابوالحسن اصفهانی بهره‌های فراوان برد. و در بازگشت به ایران در مشهد مقدس رحل اقامت همیشگی افکند.

آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای به تاریخ شامگاه[1] ۱۳٦٥/٤/۱٤ ش. پس از چند ماه نقاهت و ضعف بدنی در سن ۹۲ سالگی دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبود

---

۱ ـ مجله صحیفه، شماره ۱٤، ص ۱۸.

شتافت.

آیت‌الله العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی

آیت‌الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی در سال ۱۳۱۵ق / ۱۲۷٦ ش. در نجف به دنیا آمد. و شهاب‌الدین نام گرفت. پدرش، آیت‌الله سیدشمس‌الدین محمود مرعشی (۱۲۷۹ ق. ۱۳۳۸ ش) از فقها و مدرّسان علوم اسلامی نجف بود. آیت‌الله مرعشی نجفی دوران کودکی را در آغوش پرمهر خانواده سپری نمود و با تربیت اسلامی بزرگ شد. مادرش زنی پاک‌دامن و باایمان بود که هیچ‌گاه بدون وضو به او شیر نمی‌داد.

تحصیلات: نخست نزد پدر بزرگوارش آیت‌الله سیدشمس‌الدین محمود حسینی مرعشی نجفی (متوفی ۱۳۳۸ ق)، که خود از علمای بزرگ آن زمان به شمار می‌آمد، و نیز شیخ‌مرتضی طالقانی، شیخ‌محمدحسین اصفهانی، حاجیه‌خانم بی‌بی‌شمس شرف‌بیگم طباطبایی، جدّه‌ی مادری خود، مقدمات علوم را بیاموخت. علم تجوید و قرائت قرآن کریم و تفسیر را از پدر خود و میرزاابوالحسن مشکینی، شیخ‌محمد حسین شیرازی، سیدهبة‌الدین شهرستانی و سیدابراهیم شافعی رفاعی بغدادی، علم انساب را نیز از پدر و سیدرضا موسوی غُریفی صائغ بحرانی، و برادر او، سیدمهدی غُریفی؛ فقه و اصول را از پدر، شیخ‌مرتضی طالقانی سیدمحمدرضا رفسنجانی، شیخ‌غلامعلی قمی، میرزاابوالحسن مشکینی، سیدآقا شوشتری، میرزا محمدعلی کاظمینی، شیخ‌عبدالحسین رشتی، میرزا آقا اصطهباناتی، شیخ‌موسی کرمانشاهی، شیخ‌نعمت‌الله لاریجانی و سیدعلی طباطبایی یزدی، علوم ریاضی و هیئت را از شیخ عبدالکریم بوشهری، سیدابوالقاسم موسوی خوانساری، دکتر عندلیب‌زاده، میرزامحمود اهری، آقامحمد محلاتی، شیخ‌عبدالحمید دشتی، میرزااحمد منجم و سیدکاظم عصار؛ علم طب را از پدر، محمدعلی‌خان مؤیدالاطباء علم رجال و درایه و حدیث را از پدر، سیدابوتراب خوانساری، میرزا محمدتهرانی، شیخ‌عبدالله مامقانی و

میرزا ابوالهدی کرباسی؛ فقه و اصول استدلالی را از بزرگ‌ترین استاد اصول در نجف اشرف، شیخ‌ضیاءالدین عراقی، سیداحمد بهبهانی، شیخ‌احمدکاشف‌الغطاء، شیخ‌علی‌اصغر ختائی تبریزی، شیخ‌محمدرضا مسجدشاهی؛ مدت سه سال نیز در سامرا و کاظمین دوره تکمیلی فقه و حدیث و رجال را از سیدحسن صدر آموخت؛ و اصول را از شیخ‌مهدی خالصی فرا گرفت و مجدداً به نجف بازگشت و علم کلام را از پدر خود و شیخ‌محمدجواد بلاغی و شیخ‌محمد اسماعیل محلاتی و سیدهبه‌الدین شهرستانی آموخت.

آیت‌الله مرعشی یکی از معدود علمایی است که از استادان زیادی کسب فیض کرده است. او در بسیاری از علوم سرآمد اقران خود بود.

آیت‌الله مرعشی چند سال پس از نیل به مقام رفیع اجتهاد، در سال ۱۳٤۲ ق / ۱۹۲٤ م به ایران سفر کرد و پس از تشرف به مشهد مقدس، به تهران رفت و در آنجا لحظه‌ای از تحقیق و استفاده از استادان برجسته بازنماند و از بزرگانی چون شیخ عبدالنبی نوری، شیخ‌حسین نجم‌آبادی و میرزاطاهر تنکابنی بهره گرفت.

بیشتر نیاکان ایشان عالمانی دین‌پژوه یا پزشکانی حاذق و یا حاکمانی صالح و با تدبیر بودند. بیش از دویست سال حکومت طبرستان آن روز (مازندران و گلستان فعلی) در دست اجداد ایشان بوده است.

سرانجام در سال ۱۳٤۳ ق / ۱۹۲۵ م به قم رفت و به دعوت و درخواست آیت‌الله العظمی حاج‌شیخ‌عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم، در آنجا سکونت اختیار کرد. تدریس بیش از شصت و هشت سال در حوزه علمیه قم و نیز قبل از آن در نجف اشرف و تربیت هزاران شاگرد که هر یک خود در زمره بزرگان اسلام بوده، می‌باشند، بخشی از خدمات آن عالم فرزانه به حساب می‌آید. بنیاد صدها مدرسه علمیه و هزاران مسجد، حسینیه، کتابخانه و مراکز فرهنگی، رفاهی و درمانی در قم و شهرستان‌های داخل و خارج کشور، و نیز احیاء و اشاعه آثار دانشمندان متقدم اسلامی، همچنین تألیف و تصنیف بیش از صد اثر در علوم مختلف اسلامی به

ویژه فقه، اصول، کلام، تفسیر، درایه، انساب و ادبیات از دیگر خدمات ایشان می‌باشد.

شاگردان: در طول بیش از هفتاد سال تدریس ایشان، دانشمندان بسیاری تربیت شد که شمار از آنان از ایشان اجازه اجتهاد دریافت کردند.

نام برخی از شاگردان وی؛ حضرات آیات: شهیدحسین غفاری، شهید حاج‌آقا مصطفی خمینی، شهید مرتضی مطهری، شهید دکترمحمد مفتح، شهیددکتر سیدمحمد بهشتی، شهید محمدصدوقی، سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، سیدمحمود طالقانی، شیخ‌شهاب‌الدین اشراقی، شیخ‌مرتضی حائری، حاج‌میرزاجواد آقا تهرانی، شیخ‌حسن نوری همدانی، آقاموسی صدر، قدرت‌آلله وجدانی فخر، سیدمرتضی عسکری، مصطفی اعتمادی، محمد امامی کاشانی، میرزاجواد تبریزی، شیخ حسین نوری، سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، شیخ‌علی پناه اشتهاردی، محمدتقی ستوده، شیخ‌محمدرضا مهدوی کنی.

کتابخانه و گنجینه خطی: آیت‌الله مرعی نجفی پس از مهاجرت به قم، کتب خطی را همراه خود به ایران آورد. در قم نیز به خرید نسخ خطی و کتب ارزنده اقدام کرد. پس از مدتی به دلیل کمبود جا، کتاب‌ها را از منزل به کتابخانه مدرسه مرعشیه انتقال داد. پس از چندی طبقه سوم این مدرسه به عنوان کتابخانه ساخته شد که در نیمه شعبان ۱۳۸٦ ق. /۱۳٤٥/۸/۲۸ با بیش از ده هزار جلد کتاب چاپی و دو هزار جلد کتاب خطی افتتاح گردید.

این کتابخانه به خاطر نسخه‌های خطی نفیس و ارزشمند و گاه منحصر به فرد و کتب قدیم مهم و کمیاب مورد توجه وافر نویسندگان، دانشمندان، مراکز علمی و تحقیقاتی سراسر جهان است. اکنون این کتابخانه شهرت جهانی دارد و با چهارصد مؤسسه، مرکز علمی و کتابخانه در سراسر جهان ارتباط دارد. کهن‌ترین نسخه خطی «زبور» نیز در این کتابخانه در قم نگهداری می‌شود.

همچنین این کتابخانه نخستین کتابخانه کشور به لحاظ حجم عظیم نسخه‌های

خطی کهن دینی و سومین کتابخانه جهان اسلام است که ٦٥٠٠٠ عنوان نسخه خطی به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی، اردو، لاتین و سانسکریت و برخی خطوط قدیم دیگر در موضوعات علوم اسلامی و غیره در آن نگهداری می‌شود که بعضاً در نوع خود منحصر به فرد است. کهن‌ترین نسخه خطی اسلامی به خط کوفی بخشی از قرآن کریم است که مربوط به نیمه نخست سده دوم هجری و بخشی دیگر به خط علی ابن هلال مشهور ابن بواب مربوط به سال ۳۹۲ قمری است که بر روی پوست نگاشته شده است. کهن‌ترین نسخه غیرخطی غیراسلامی نیز مجموعه‌ای از زبور بر روی پوست به خط لاتین از سده دوازدهم میلادی و بخش‌هایی از انجیل به خط قدیم حبشی مربوط به سده دوازدهم و سیزدهم میلادی است که در این مجموعه عظیم فرهنگی وجود دارد.

آثار و کتب: نخستین رساله‌های علمیه ایشان به نام «نخبه‌الاحکام» و «سبیل‌النجاه» بین سال‌های ١٣٦٦ ق. تا ۱۳۷۳ ق. چاپ شد و از همان سال‌ها مرجعیت تقلید ایشان آغاز شد. آیت‌الله مرعشی پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی (١٣٤٠ ش) به عنوان یکی از مراجع تقلید طراز اول شیعیان جهان به شمار می‌آمد.

موقعیت علمی و اطلاعات گسترده وی در علوم و فنون مختلف، از تألیفات و آثاری که بر جای گذارده و بیشترین آنها به عربی است آشکار می‌شود از جمله کتاب ملحقات الاحقاق در کلام و عقاید و فضایل ائمه اطهار(ع)، که در تألیف آن به بیش از پنج هزار اثر از منابع اهل سنت مراجعه شده است؛ و طی چهل سال به جمع‌آوری و تدوین این اثر مهم پرداخته‌اند؛ و تاکنون ٣٦ جلد آن به اهتمام متولی کتابخانه چاپ و منتشر گردیده است. همچنین حاشیه بر عروه‌الوثقی، در دو جلد؛ مهناج‌المؤمنین، در فقه، در دو جلد؛ تقریرات قصاص، در سه جلد، که یکی از شاگردان ایشان جمع‌آوری نموده است؛ طبقات‌النسّابین، که در نوع خود یکی از بی‌نظیرترین آثار تألیف شده در این باره است؛ حاشیه بر کفایه‌الاصول در دو جلد؛

حاشیه بر رسائل، در یک جلد؛ المشاهد و المزارات، در یک جلد بزرگ؛ اعیان المرعشیین، در یک جلد بزرگ؛ المعوّل فی‌امر المطوّل، در یک جلد؛ علماءالسادات، در یک جلد؛ مسارح الافکار یا حاشیه بر تقریرات شیخ مرتضی انصاری، در یک جلد؛ القوائد الرجالیه، در یک جلد؛ کشف‌الارتیاب، در نسب، یک جلد؛ المُجدی فی حیاه صاحب‌المَجدی، در یک جلد؛ رفع‌الغاشیه عن وجه‌الحاشیه، در منطق، یک جلد؛ الردّ علی مدعی التحریف، تعلیقه بر عمدةالطالب، در علم نسب.

ایشان یکی از پیش‌کسوتان وحدت میان مذاهب اسلامی است. آیت‌الله مرعشی با ارتباط مکاتبه‌ای که با علمای بزرگ فقه اسلامی در کشورهای مختلف برقرار ساخت، موفق به اخذ بیش از ٤٥٠ اجازه روایت حدیث گردید. تصویر بخشی از این اجازات به ضمیمه زندگینامه هر یک از صاحبان اجازه در المسلسلات فی‌الاجازات، به عربی، در دو جلد بزرگ ـ که به کوشش متولی محترم کتابخانه گردآوری شده ـ چاپ و منتشر گردیده است. همچنین کتاب الاجازه الکبیره که دربرگیرنده اسامی اجازه‌دهندگان به معظم‌له با ذکر طریق رواتی هر یک از آنها می‌باشد از سوی این کتابخانه چاپ و منتشر گردیده. نیز ایشان هزاران اجازه روایت حدیث به طلاب و محصلان و استادان حوزه و دیگر واجدان شرایط ـ از سال‌های ۱۳۳۹ ق تا آخرین روز زندگی خود ـ اعطا کرده‌اند، که تولیت محترم کتابخانه بیشتر آنها را جمع‌آوری کرده است. آیت‌الله مرعشی را شیخ‌الاجازه عصر خویش نیز خوانده‌اند.

این بزرگوار در ۷ صفر سال ١٤١١ (۷ شهریور ١٣٦٩) در شهرستان قم، چهره در نقاب خاک کشید. به همین مناسبت، دولت جمهوری اسلامی ایران سه روز عزای عمومی اعلام کرد. نیز در کشورهای پاکستان و لبنان سه روز عزای عمومی اعلام گردید. پیکر مطهر آیت‌الله مرعشی طی مراسم باشکوهی قبل از ظهر جمعه نهم صفر / نهم شهریور با حضور میلیونی مردم ایران و مقامات بلندپایه لشکری کشوری و مراجع عظام، مدرسین و علمای حوزه علمیه و نیز نمایندگان سیاسی کشورهای

اسلامی در ایران تشییع گردید. سال‌ها قبل از رحلت ایشان، تولیت آستانه مقدسه حضرت‌معصومه(ع) محل دفنی برای ایشان در داخل حرم و در نزدیکی ضریح مطهر در نظر گرفته بود، لیکن حسب وصیت‌شان که مرقوم فرموده‌اند: «مرا در راهروی ورودی کتابخانه ـ زیر پای محققانی که برای مطالعه و تحقیق به این کتابخانه مراجعه می‌کنند ـ دفن نمایید.» در راهروی کتابخانه بزرگی که خود آن را بنیاد نهاده است به خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله سیدمرتضی مرعشی نجفی

آیت‌الله سیدمرتضی حسینی مرعشی نجفی (برادر حضرت آیت‌الله العظمی سیدشهاب‌الدین نجفی مرعشی) در جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ ق. در نجف اشرف دیده به جهان گشود. وی در نه سالگی مادر و در چهارده‌سالگی پدرش را از دست داد. و دایی او آیت‌الله حاج‌سیدحسن خوئی، وی و خواهرانش را از نجف به تبریز برد. وی در آنجا به تحصیل علوم دینی پرداخت و سطوح عالیه را فرا گرفت. ۲۱ ساله بود که به قم عزیمت نمود ومدت چهارده سال از محضر آیت‌الله حاج‌شیخ‌عبدالکریم حائری، آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری و آیت‌الله شیخ‌اسدالله قمی بهره برد و خود نیز به تدریس شرح لمعه و مطول پرداخت. سپس به نجف اشرف مهاجرت کردو در دروس آیات عظام: سیدابوالحسن اصفهانی، میرزای نائینی، میرزاابوالحسن مشکینی، میرزاعلی ایروانی، آقاسیدحسین بادکوبه‌ای شرکت کرد. و دروس اخلاق و عرفان را از مرحوم سیدعلی قاضی تلمذ استفاده نمود.

وی در سال ۱۳٦۰ ق برای زیارت امام هشتم علی بن‌موسی‌الرضا(ع) وصله ارحام به ایران مسافرت و با اصرار خویشاوندانش در تبریز ماندگار شد.

سرانجام در ۹۱ سالگی در تاریخ دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۷۵ ش (۹۱ ذیقعده‌الحرام ۱٤۱٦ ق) به درود حیات گفت و پیکر پاکش پس از تشییع در تبریز به قم انتقال داده

---

۱ ـ پایگاه کتابخانه بزرگ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی(ره)، کانون فرهنگی رهپویان وصال واحد طلاب.

شد و در صحن حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه(س) مدفون شد.[۱]

آیت‌الله آقامیرزا کاظم قاروبی تبریزی

فقیهی اصولی، محدث رجالی جامع معقول و منقول آیت‌الله آقای میرزاکاظم تبریزی از علمای مشهور حوزه‌های علمیه نجف اشرف و قم به شمار می‌رفت. فقید سعیددر سال ۱۳٤۰ ق در تبریز به دنیا آمد و پس از پشت سر نهادن دوران کودکی و نوجوانی به تحصیل علوم دینی روی آورد. ادبیات و سطوح را در تبریز فرا گرفت و در نوزده سالگی (۱۳۵۹ ق) به تهران رفت و فلسفه و کلام را از اساتید وقت آموخت. در ۱۳٦۱ ق به نجف اشرف کوچید و در محضر اساتید وقت سطوح عالیه و خارج فقه و اصول و تفسیر و رجال را فرا گرفت.

برخی از اساتیدش عبارتند از: حضرات آیات: میرزاآقا اصطهباناتی، شیخ‌محمدعلی کاظمی خراسانی، شیخ‌موسی خوانساری و شیخ‌محمدرضا آل یاسین و آیات عظام سیدابوالحس اصفهانی، شیخ‌محمدکاظم شیرازی، سیدمحسن حکیم، آقاسیدعلی قاضی طباطبایی، سیدمحمود شاهرودی و سیدابوالقاسم موسوی خویی (که بیش از بیست سال از محضر فقه، اصول، رجال و تفسیر ایشان استفاده کرد و از برترین تلامیذش محسوب می‌شد)، وی همزمان با تحصیل به تدریس سطوح عالیه و پس از چندی به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت تا در سال ۱۳۹۱ ق (۱۳٤۱ ش) به قم آمد و یکی از پربارترین مجالس درسی را تشکیل داد. تدریس او تا زمان بیماری‌اش (۱۳۵۷ ش) ادامه داشت.

فقید سعید بر علوم مختلف همچون فقه، اصول، حدیث، رجال، تفسیر، تاریخ، ادبیات، ریاضیات، هیئت، هندسه، کلام، فلسفه و منطق تسلط فراوان داشت و با زبان‌های انگلیسی و فرانسه نیز آشنا بود.

از ویژگی‌های مطالعات فراوان، تعصب غیرت دینی، تواضع، تتبع و پشتکار

---

۱ ـ دریای عرفان، ص ۸۱.

علمی، بهره‌وری از اوقات، احتیـاط بـسیار در مـصرف وجوهـات شـرعیه، دوری از ریاست و مرجعیت (با توجه به اصرار بسیار مردم) بود.

برخی از تألیفات او عبارت است از: ۱ ـ شرح عروةالوثقی (دوره کامل فقـه) ۲ ـ القواعـد القیـه (در برگیرنـده ۹۰۰ قاعـده فقهـی بـا تطبیـق هـر کـدام بـر فـروع) ۳ ـ الاصول الجدیده ٤ ـ دو شرح گسترده کفایه‌الاصول ۵ ـ تطبیقات الوسائل (شامل فقه‌الحدیث و بررسی اسناد آن)، ٦ ـ کتاب الرجال ۷ ـ اسیف المشتهر فی المـصدر و اسـم المـصدر ۸ ـ تقریـرات درس فقـه آیـت‌الله خـویی (مکاسـب و تجـارت) ۹ ـ کشکول ۱۰ ـ شرح اسفار ۱۱ ـ شرح هیئت چغمینـی ۱۲ ـ الفقـه المیـسّر (دوره کامل فقه که آن را از حفظ و بدون مراجعه به کتاب‌های فقه نگاشته است) ۱۳ تـا ۲۵ ـ حاشیه بر هر یک از کتاب‌های: رسائل، مکاسـب، کفایـه، حاشـیه ملاعبـدالله، قـوانین، معالم، مطوّل، شرح باب حادی عشر، اسـفار، قبـسات میردامـاد، خلاصـه الحـساب، کشف‌المراد و وسیله النجاه (آیت‌الله حجت).

فقیه سعید پس از بیماری طولانی در روز دوشنبه ۱۸ رجب ۱٤۱٦ ق (۲۰ آذر ـ ۱۳۷٤ ش) در ۷۷ سالگی چشم از جهان فرو بست و پس از تشییع باشکوه در قم بـه خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله حاج‌میرزانصرالله شبستری

حاج‌میرزا نصرالله شبستری فرزند میرزاعبدالله از علمای اعلام و فقهای عالی‌مقام برخاسته از شهر تبریز در قرن چهاردهم هجری قمری است. در هم ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ ق. برابر با پنجم اسفند ۱۲۹۳ ش. در شهر تبریز دیده به جهان گشود. در کـودکی بـه همراه پدر به زادگاه اجدادی خود، شبـستر رفـت و بـه تـشویق آیـت‌الله میرزاکـاظم شبستری تحصیل علوم دینی را آغاز نمود. مقدّمات و بخشی از سطوح عالی را همان جا فراگرفت. سپس به مدرسه طالبیه تبریز منتقل شد و در محضر استادان آن جـا بـه

۱ ـ مجله آئینه پژوهش، شماره ۲۵، ۱۳۷٤، ص ۱۸۱، ۱۸۲.

تکمیل تحصیلات خود پرداخت. آن گاه به مشهد مقدس و سپس شهر مقدس قم هجرت نمود و پس از شش ماه اقامت در آن جا و شرکت در درس خارج آیت‌الله العظمی سیدمحمد کوه‌کمری عزم نجف اشرف کرد و سالیان متمادی از محضر حضرات آیات عظام سیدابوالحسن اصفهانی، شیخ محمدحسین کمپانی اصفهانی، آقا ضیاءالدین عراقی، سیدمحسن حکیم، سیدابوالقاسم خویی و میرزا باقر زنجانی، و در حکمت و فلسفه نیز از محضر شیخ‌صدرا بادکوبه‌ای کسب فیض نمود و به مقامات عالی علمی و معنوی نایل آمد و به دریافت گواهی اجتهاد و اجازه روایات از استادان و علمای بزرگ موفق گردید. سپس به تبریز بازگشت. ابتدا مسجد «سیدعلی حکیم» و سپس مسجد «آیت‌الله انگجی» را مرکز فعالیت‌های دینی و فرهنگی خود قرار داد و به تبلیغ و ترویج معارف دینی و تدریس علوم اسلامی همت گمارد. جلسات تفسیر قرآن وی که به شیوه ادبی روایی، کلامی و تاریخی بیان می‌شد، مجمع مشتاقان معارف الهی گردید و وجود مبارکش تکیه‌گاه معنوی شهر تبریز شد. در پی کسالت‌های عارضه در سال ۱۲٦۵ ش به تهران مهاجرت کرد اما ارتباط خود را با زادگاه خویش محفوظ داشت.

حضرتش عالمی ربّانی و فقیهی صمدانی زاهد و پارسا و رویگردان از زخارف دنیا، فروتن و شب‌زنده‌دار، با اخلاص و بردبار، صاحب فضائل اخلاقی و خوش‌گفتار بوده و انس عمیق با قرآن و الفتی با دعا و مناجات داشته است.

از ایشان آثار و تألیفاتی چند به یادگار مانده است. همچون: ۱ ـ اللؤلؤالنضید فی شرح زیارة مولانا ابی‌عبدالله الشهید ۲ ـ هدیةالاقران الی اخبار لقمان الحکیم ۳ ـ مقدمه و تعلیقه بر آداب الصلاةعلامه مجلسی ٤ ـ درّ یتیم یا زندگانی لقمان حکیم ۵ ـ کتابی با عنوان «وفادار باشید» ٦ ـ طرق‌الاجازات.

سرانجام آن عالم ربّانی و روحانی عالی‌مقام در ۲۸ ذی‌القعده ۱٤۲٤ ق. برابر با اول بهمن ۱۳۸۲ ش در شهر تبریز دار فانی را وداع گفت و به دیار باقی شتافت.

پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه در قبرستان وادی‌رحمت تبریز بـه خـاک سـپرده شد.[۱]

آیت‌الله العظمی میرزاجواد تبریزی

میرزاجواد تبریزی در سال ۱۳۰۵ ش. در شهرستان تبریز در خـانواده‌ای مـذهبی چشم به جهان گشود. آن مرحوم تحصیلات علوم جدید تا پایان سال دوم دبیرسـتان را در همان شهر به آخر رساند و به خاطر برخورداری از هوش و استعداد سرشار، از همان زمان طفولیت، مورد توجه خاص اطرافیان قرار گرفـت بـه طـوری کـه هنگـام تحصیل مدیران و معلمان وی، تعجب می‌کردند و اعتقاد داشتند که وی از نظـر درک مطالب، از استعداد بالایی برخوردار است به همین جهت، همواره او را برای رسـیدن به حرفه‌ای خاص مورد تشویق و تحسین قرار می‌دادند.

اما مرحوم تبریزی به خاطر علاقه زیاد به مکتب غنی اهل بیـت(ع) و روحانیـت شیعه، تصمیم گرفت تا در این مسیر مقدس وارد شود.

لذا پس از سپری نمودن تحصیلات جدید، با شوق فـراوان و علیـرغم مخالفـت اطرافیان، به مدرسـه طالبیـه تبریـز روی آورد و در سـال ۱۳۲۳ در سـن ۱۸ سـالگی تحصیل علوم دینی را آغاز نمود و طی چهـار سـال، مقـدمات و مقـداری از دروس سطح را در شهر تبریز به پایان رساند.

آیت‌الله تبریزی در سال ۱۳۲۷ شمسی شهر تبریز را ترک کرد و وارد حـوزه علمیـه قم شد. وی در قم دوره سطح را به پایان برده و در اوج شکوفایی علم و فقاهت و غنای حوزه وارد درس خارج اساتیدی همچون مرحوم آیت‌الله العظمی سـیدمحمد حجـت و مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی شد و همزمان با آن مشغول تدریس کتب سـطح نیـز گردید. این افاده و استفاده ۵ سال یعنی تا سال ۱۳۳۲ شمسی طول کشید. در طـول ایـن مدت، ٤ سال نزد آیت‌الله میرزارضی زنوزی تبریزی استفاده کامل نمود و در نزد مرحوم

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ۱۱۵.

آیت‌الله العظمی بروجردی در فقه و اصول بهره لازم را برد و موفقیت وی تا جایی بود که مرحوم بروجردی او را به عنوان ممتحن طلاب حوزه، انتخاب کرد.

آیت‌الله تبریزی در طول سالیان اولیه اقامت در قم بیشترین تدریس را در مسجد نور مقابل شیخان داشت و طلاب و فضلای بسیاری از محضر درسش بهره می‌بردند.

مرحوم آیت‌الله تبریزی علاقه وافری به ادامه درس و بحث، آن هم از منبع پرفیض علوی(ع) و جوار مرقد مطهر امیرمؤمنان علی(ع) داشت. یکی از آرزوهای وی این بود که نجف اشرف عزیمت کند، اما به خاطر فقدان امکانات و وجود مشکلات، آرزویی دور می‌نمود ولی اشتیاق فراوان او چنان بود که از هر فرصتی برای این کار استفاده می‌نمود تا این که روزی در محضر علماء و بعضی از مراجع وقت آن زمان در قم بحثی علمی پیش می‌آید و تنها کسی که به خوبی از عهده‌ی پاسخگویی برآمد مرحوم تبریزی بود. این مسئله باعث خوشحالی جمع شد. در این میان شخص تاجری به نام حاج‌یعقوب ایپکچی که فردی متدین و علاقمند به روحانیت بود و در آن مجلس حضور داشت، امکانات و خرج سفر مرحوم تبریزی را فراهم و ایشان بعد از گذشت ۵ سال از حضور در حوزه علمیه قم، در سال ۱۳۲۲ شمسی جهت ادامه تحصیلات به نجف اشرف عزیمت کرد و تا سال‌ها نیز بدون این که از شهریه وجوهات استفاده کنند با امکانات همان شخص، در نجف به درس و بحث پرداخت. آن مرحوم در نجف اشرف در محضر درس اساتید برجسته و عالیمقام آن زمان حاضر شده و به خوشه‌چینی پرداخت. اما عمدتاً از افاضات مرحوم آیت‌الله حاج‌سیدعبدالهادی شیرازی و مرحوم آیت‌الله خویی استفاده کرد و حتی در بدو ورود به درس مرحوم خویی، توجه وی را به خود جلب کرد به طوری که به شورای استفتاء آیت‌الله خویی دعوت شد.

وی در ابتدای ورود به نجف اشرف، حجره‌ای در مدرسه قوام‌السلطنه شیرازی تهیه کردو مشغول تدریس مکاسب و کفایه در مسجد خضراء و عمران شد و روز به روز بر وسعت حوزه درسیش افزوده می‌شد تا جایی که عده زیادی از فضلاء از

محضر درس وی استفاده کردند و با تقاضای آنان، درس خارج آیت‌الله تبریزی تشکیل گردید و شاگردان خویش را از شجره پرثمر فقه اهل بیت(ع) بهره‌مند گردانیدند.

آیت‌الله تبریزی را می‌توان یکی از شاگردان برجسته و مبرز مرحوم آیت‌الله خویی به حساب آورد که همیشه مورد عنایت و توجه خاص استادشان بود و در اغلب جلسات علمی خصوصی استادش نیز شرکت می‌کردند و در بحث‌ها و درس‌ها با طرح اشکالات و مطرح کردن فروعات، بر بار علمی محفل می‌افزودند.

این مرجع علاوه بر تدریس و تحقیق در حوزه علمیه نجف، از امر تبلیغ احکام و مسائل دینی مردم نیز غافل نبود و در ایام تبلیغی و فرصت‌های مناسب به نقاط مورد احتیاج می‌رفت و به تبلیغ احکام‌الله می‌پرداخت. آن مرحوم پایه‌گذار تشیع در منطقه‌ای از کرکوک عراق بود، به طوری که اکثر مردم آن مناطق به واسطه آشنایی با او به مکتب غنی اهل بیت روی آوردند.

آن بزرگوار پس از گذشت ۲۳ سال حضور دائم و فعال و جدّی در حوزه مقدس نجف اشرف و استفاده و افاده و تحقیق و تدریس و تبلیغ، سرانجام در سال ۱۳۵۵ شمسی به هنگام مراجعت از زیارت سیدالشهداء حسین‌بن‌علی(ع) به سمت نجف، توسط رژیم بعث عراق دستگیر و به ایران فرستاده شد.

پس از ورود به ایران، مجدداً به حوزه علمیه قم مشرف و فعالیت‌های خود را از سرگرفت و در طول دوران حیاتش همواره از تمامی وقت خود در مسیر تحقیق و تألیف و بحث و تدریس و تربیت شاگردان استفاده کرد. آیت‌الله حاج‌شیخ‌جواد تبریزی تألیفات بسیاری داشت که بعضی از آنها چاپ و برخی هنوز به زیور طبع آراسته نگشته است.

از جمله تألیفات ایشان: ۱ ـ ارشاد الطالب (تعلیقه چهار جلدی بر مکاسب محرمه شیخ‌اعظم انصاری، ۲ ـ اسس القضاء و الشهادات ۳ ـ طبقات الرجال که بحث وسیع رجالی است ٤ ـ تکمله منهاج‌الصالحین و تعلیقه برآن ۵ ـ رساله

توضیح‌المسائل ٦ ـ مسایل منتخبه ۷ ـ مناسک حج ۸ ـ حاشیه عروه‌الوثقی، ۹ ـ حاشیه بر وسیله مرحوم آیت‌الله اصفهانی ۱۰ ـ حدود ۱۱ ـ فی‌علم‌الاصول ۱۲ ـ فی‌علم‌الفقه، ۱۳ ـ شرح کفایه‌الاصول ١٤ ـ صراط النجاه در ٦ جلد ۱۵ ـ قصاص ١٦ ـ التهذیب در احکام حج ۱۷ ـ الأنوار الالهیه فی‌المسائل العقائدیه ۱۸ ـ رساله احکام بانوان ۱۹ ـ رساله احکام نوجوانان و جوانان ۲۰ ـ استفتائات جدید ۲۱ ـ چندین جزوه در موضوعات گوناگون.

آن مرحوم پس از طی یک دوره بیماری در ۲۹ آبان سال ۱۳۸۵ در سن ۸۰ سالگی به جوار رحمت الهی شتافت.

آیت‌الله میرزاابواطالب تجلیل تبریزی

میرزاابوطالب تجلیل تبریزی فرزند میرزاعلی‌اکبر تجلیل از علمای اعلام و فقهای عظام برخاسته از تبریز در قرن چهاردهم هجری قمری است. در سال ١٣٤٥ ق. برابر با ۱۳۰۵ ش. در تبریز دیده به جهان گشود. در کودکی تحصیل علم را از مدارس جدید آغاز کرد. پس از اخذ مدرک ششم ابتدایی در سلک طالبان علوم الهی درآمد و وارد حوزه علمیه تبریز شد. مقدمات را به ترتیب نزد میرزاولی قفقازی، میرزاحسن قفقازی و شیخ‌علی‌اکبر نحوی و آیت‌الله سیدمحمدحسن الهی آموخت. آنگاه به حوزه علمیه قم هجرت کرد و در مدرسه دارالشفاء سکنی گزید. سطوح عالی را نزد حضرات آیات عظام سیدمحمدرضا گلپایگانی، میرزامهدی آشتیانی و امام‌خمینی فرا گرفت. سپس در دروس خارج حضرات آیات عظام سیدمحمد حجت کوه‌کمری، حاج‌آقا حسین بروجردی و امام‌خمینی شرکت کرد. فلسفه و حکمت را از علامه طباطبایی و نیز امام‌خمینی آموخت و به مقام شامخ اجتهاد نایل شد. پس از آن بر مسند تدریس نشست و از استادان بزرگ حوزه علمیه قم شد و تحقیق و تألیف را وجه همّت خویش قرار داد. در جریان نهضت اسلامی از یاران و حامیان رهبری عظیم‌الشأن آن گشت و در ردیف نخستین مؤسسان «جامعه مدرسین حوزه

علمیه قم» قرار گرفت. وی با تأسیس «مرکز پاسخ‌گویی به سئوالات دینی» در سال ۱۳۵۳ ش. گامی بلند برای ترویج معارف اسلامی برداشت.

حضرتش عالمی ربّانی، فقیهی صمدانی، زاهد و پارسا، روی‌گردان از زخارف دنیا، محتاط در امر دین و مواظب حدود شرع مبین مراقب اوقات عبادات شب‌زنده‌دار و بی‌اعتنا به تشریفات نادرست دنیوی بود و ذکر خیر همگان و اجتناب از بازگویی عیب دیگران از صفات برجسته آن دانشمند فرزانه بود. از ایشان ده‌ها جلد آثار ارزشمند علمی به یادگار مانده است. از جمله: ۱ ـ البراهین السّاطعه علی الاعتقادات الامامیّه ۲ ـ براهین اصول المعارف الالهیه و العقاید الحقه للامامیّة ۳ ـ معجم‌الثّقات و ترتیب الطّبقات ٤ ـ التعلیفه الاستدلالیّه علی تحریرالوسیله الامام الخمینی ٥ ـ کتاب‌البیع ٦ ـ اثبات‌الهداه بالنّصوص و المعجزات ۷ ـ التعلیقات الاستدلالیّه علی العروه‌الوثقی ۸ ـ شناخت سلام ۹ ـ پایه‌های علمی و منطقی عقاید اسلامی ۱۰ ـ رساله عملیّه و...

سرانجام آن عالم ربّانی و فقیه عالی‌قدر در اول شعبان المعظم ۱٤۲۹ ق. برابر با سیزده مرداد ۱۳۸۷ ش. دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبود شتافت. پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه در یکی از حجرات صحن بزرگ حرم کریمه اهل بیت حضرت‌فاطمه معصومه(س) به خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله میرزاعبدالله مسلم ملکوتی

میرزامسلم ملکوتی، در پانزدهم خرداد سال ۱۳۰۳ در حومه‌ی شهرستان سراب، واقع در ۱۳۰ کیلومتری تبریز به دنیا آمد. پدرش به شغل کشاورزی روزگار می‌گذراند و دارای تحصیلاتی نیز بود. اشتیاق خانواده آیت‌الله ملکوتی و نیز علاقه پدر، او را به تحصیل علوم دینی وا داشت؛ به گونه‌ای که در پنج یا شش سالگی نزد عالم محل که خود از منسوبین او بود، توانست نوشتن و خواندن را فرا گیرد و با

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ۱۱۹.

قرآن مجید و معارف آن آشنا شود و بخشی از قرآن را حفظ کند.

آیت‌الله ملکوتی با فراگرفتن قرآن در زادگاه خود به سراب آمد و در آنجا به فراگیری کتاب‌های متداول ادبی حوزه علمیه، همانند جامع‌المقدمات، سیوطی، مغنی، مطول، منطق و اصول فقه پرداخت و در هفده سالگی برای ادامه‌ی تحصیل، به تبریز رفت. در حوزه علمیه‌ی تبریز، به مدت چهار سال اقامت داشت و از محضر استادان گرانمایه آن دیار همچون آیت‌الله سیدمهدی انگجی، آیت‌الله میرزا فتاح شهیدی و آیت‌الله میرزامحمود دوزدوزانی، بهره برد و کتاب‌های شرح لمعه، رسائل، مکاسب و کفایه‌الاصول را به پایان رساند. ایشان در طی این سال‌ها، کتاب‌هایی را که پیش‌تر فرا گرفته بودند، به طلابی که تازه وارد حوزه شده بودند، تدریس می‌کردند.

با اتمام دوره سطح، در سال ۱۳۲۱ به منظور ادامه‌ی تحصیل و بهره‌گیری از محضر عالمان و دانشمندان قم، بدانجا روانه شد. از نخستین روزهای سکونت در شهر قم، به جد و جهد، در درس بزرگان حوزه علمیه حاضر شد و در علوم مقعول و منقول، از محضر بزرگانی چون امام‌خمینی(ره) و علامه طباطبایی بهره برد. سپس به حوزه علمیه مشهد عزیمت کردو ضمن انس با آستان ملکوتی علی‌بن موسی‌الرضا(ع) از درس بزرگان آن دریار، همچون آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی استفاده نمود.

شوق فراگیری علوم دینی، آیت‌الله ملکوتی را در سال ۱۳۳٤ به سمت نجف اشرف کشاند. انوار علوی چنان بر سر ایشان سایه افکند که توانست در آن دیار، به درس بزرگانی چون آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی، آیت‌الله سیدمحسن حکیم راه یابد و کسب فیض نماید؛ همچنین در این مدت از تربیت شاگردان ممتاز در فقه، اصول، فلسفه، کلام، ریاضی و... غافل نماند و بدین ترتیب، دین خود را به حوزه علمیه آن دیار نیز ادا کرد. اقامت دوازده ساله ایشان در نجف، در سال ۱۳٤٦ به پایان رسید و ایشان برای سپری کردن اوقات فراغت در تابستان، به ایران آمد. با به پایان رسیدن تابستان، بار دیگر قصد نجف اشرف نمود، اما درگیری‌های آن روز دولت ایران و عراق که به ناامن شدن مرزها انجامیده بود، او را از تصمیم خود بازداشت و دیگر

باز، عازم شهر مقدس قم شد.

آیت‌الله ملکوتی، با ورود به شهر قم، تدریس فقه و اصول را آغاز کرد که با استقبال فراوان طلاب مستعد روبرو شد و نیز ایشان در کنار آن به تدریس فلسفه می‌پرداخت که حاصل آن، ظهور طلابی فرهیخته در حوزه علمیه امروز ماست.

دوران تحصیل آیت‌الله ملکوتی، در محضر بزرگانی سپری شده است که نام هر کدام، همچون ستاره‌ای در آسمان تشیع می‌درخشد.

ایشان در تبریز، دروس سطح را نزد آیت‌الله میرزافتاح شهیدی، آیت‌الله میرزامحمود دوزدوزانی و آیت‌الله سیدمهدی انگجی آموخت. با ورود به قم، در درس خارج فقه و اصول آقایان حاج‌میرزا محمدفیض قمی و سیدمحمد حجت شرکت نمود. با ورود آیت‌الله بروجردی به قم از درس ایشان نیز بهره برد و در علوم عقلی به درس حضرت‌امام‌خمینی(ره) رفت. ایشان از امام(ره) به دقت، جدیت و همت بلند معظم‌له یاد می‌کند و از سجایای اخلاقی ایشان، حضور دائمی در نماز جماعت را برمی‌شمرد. همچنین ایشان در علوم عقلی از میرزامهدی مازندرانی، شیخ‌ابوالقاسم اصفهانی، میرزامهدی آشتیانی و علامه طباطبایی نیز بهره برده است.

در مشهد نیز به درس فلسفه شیخ‌سیف‌الله ایسی میانجی و هیئت و ریاضیات شیخ‌محمدرضا کرباسی رفت و نیز از محضر آیت‌الله میرزامهدی اصفهانی بهره‌های فراوان برد.

استادان ایشان در نجف، میرزا عبدالهادی شیرازی، سیدمحسن حکیم، سیدمحمود شاهرودی و شیخ‌حسین حلی بودند که در درس‌های خارج فقه آنان شرکت می‌نموده است و نیز در درس خارج فقه و اصول آیت‌الله ابوالقاسم خویی حضور مداوم داشته است.

ایشان از دوستان دوره طلبگی خود به شیخ‌اسدالله اصفهانی و آقاسعید اشراقی اشاره می‌کند که همواره با آنها به مباحثه دروس فرا گرفته شده، می‌پرداخته است.

آیت‌الله ملکوتی، در عمر شریف خود فعالیت‌های فرهنگی شایانی را به جامعه

شیعه تقدیم نموده است که از آنها به ذکر تألیفات و تدریس‌ها بسنده می‌کنیم:

تألیفـان ایـشان: ۱ ـ الربـا فـی‌التـشریع‌الاسـلامی ۲ ـ مـسجد، مـسجدشد ۳ ـ المحاکمات (نقد و بررسی نظریات مرحوم میرزای نایینی و مقایسه آن با نظریات دیگـر علمـاء ٤ ـ شـرح کفایـه‌الاصـول ٥ ـ یـک دوره اصـول مـدوّن ٦ ـ حاشیه بر اسفار ۷ ـ حاشیه بر شفا ۸ ـ الامن العالم فی‌الاسلام او الامر بـالمعروف والنهی عن المنکر. ۹ ـ تفسیر سوره‌ی فاتحـه ۱۰ ـ المنـافقون فـی‌القـرآن و الـسنه و التاریخ ۱۱ ـ الفـرق بـین‌الـدین و العلـم و الفلـسفه ۱۲ ـ رسـاله‌ی توضـیح‌المـسائل ۱۳ ـ مناسک حج ١٤ ـ مقتل الامـام‌الحـسین(ع) ۱۵ ـ الحاشـیه علـی‌العـروه الـوثقی ١٦ ـ الصلوة ۱۷ ـ الحدود و الدیات ۱۸ ـ رقبات موقوفه طبق وقف‌نامه.

آیت‌الله مسلم ملکوتی طبق سنت حوزه‌هـای علمیـه، هـم‌زمـان بـا تحـصیل بـه تدریس دروس به طلاب بعد از خود می‌پرداخت و در فقه و اصـول، فلـسفه، کـلام، هیئت، ریاضی و... صاحب شاگردانی زبـده بـود و سـه حـوزه قـم، نجـف و مـشهد خاطره‌ی سال‌ها تدریس ایشان را در ذهن دارد.

زندگی آیت‌الله ملکوتی همچون بسیاری دیگر از علمای راستین، بـا مبـارزات و فعالیت‌های سیاسی بسیاری همراه بود. درزمـان سـلطه حکـوت ستمـشاهی، ایـشان لحظه‌ای از مبارزه با آن رژیم سرباز نزد و حتی دیگران را به فعالیت و مبارزه بر ضـد شاه تشویق می‌کرد.

آیت‌الله مسلم ملکوتی با تأسیس کتابخانه و صندوق قـرض‌الحـسنه المهـدی در شهر سراب، زادگاه خود، بر آن شد که با جذب جوانان متدین، آنها را برای مبارزه بر ضد رژیم شاه منسجم و متشکل سازد و در ضمن، مبانی اعتقادات آنها را نیز تقویـت کند.

از فعالیت‌های دیگر ایشان در پـیش از انقـلاب، عـضویت در جامعـه مدرسـین حوزه علمیه قم بود. در آن روزگار، جلسات جامعه مدرسین به صورت مخفـی و در

خانه‌ی افراد عضو، برگزار می‌شد. آیت‌الله ملکوتی با حضور مستمر در جلسات جامع مدرسین، امضای نامه‌های آن مرکز در حمایت از نهضت امام‌خمینی(ره) و تبادل‌نظر با گروه‌ها و جناح‌های سیاسی برای وحدت هر چه بیشتر، نام خود را در شمار یاران باوفای انقلاب و امام(ره) رقم می‌زد. افشاگری‌های ایشان در آن سال‌ها، باعث شده بود که ساواک بارها ایشان را در قم و آذربایجان تحت تعقیب قرار دهد. آیت‌الله ملکوتی، در سال‌های مبارزه بر ضد رژیم با تبعیت و پیروزی محض از فرمان‌های امام‌خمینی(ره) در برابر گروه‌ها و دسته‌های انحرافی و التقاطی ایستاد و بر اسلامی بودن حرکت، پافشاری نمود.

فعالیت‌های سیاسی ایشان به پیش از انقلاب محدود نشد. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ حضور سبز و پرصلابت ایشان در عرصه‌های گوناگون انقلاب، به بسیاری از مبارزان امید می‌بخشید. ایشان با شرکت مستمر در دفتر استفتائات امام(ره) به مستحکم کردن پیوند امام و امت و نیز به حل مشکلات فقهی مردم می‌پرداخت و نیز به نمایندگی از طرف امام(ره) برای حل مشکلات مردم آذربایجان و زنجان به آن دیار شتافت.

با شهادت آیت‌الله مدنی، امام‌جمعه تبریز، در سال ۱۳۶۰ امام‌خمینی(ره) آیت‌الله ملکوتی را به نمایندگی خود در آذربایجان و نیز به عنوان امام‌جمع تبریز برگزید. تبریز در آن سال‌ها دست‌خوش نزاع‌ها و تحریک گروهک‌های ضد نظام برای ایجاد یأس از انقلاب اسلامی بود. آیت‌الله ملکوتی با افشای این دسیسه‌ها و دعوت مردم و گروه‌های هوادار انقلاب به وحدت و یکپارچگی، دشمنان را از رسیدن به اهداف خود مأیوس نمود. ایشان بارها و بارها در خطبه‌های نمازجمعه و دیگر سخنرانی‌ها، مردم را به حضور پرشو در جبهه‌های جنگ و کمک به رزمندگان دلیر اسلام فراخواند و خود نیز از حمایت مادی و معنوی رزم‌آوران دفاع مقدس دریغ نورزید.[۱]

---

۱ ـ سایت جامعه مدرسین.

آن بزرگوار، صبح پنج‌شنبه ٤ اردیبهشت ۱۳۹۳ در سن ۹۰ سالگی دار فانی را وداع گفت و در روز شنبه ٦ اردیبهشت ۱۳۹۳ مراسم تشیع پیکر وی در قم برگزار شد و آیت‌الله جعفر سبحانی بر پیکر وی نماز خواند.

آیت‌الله‌العظمی حاج‌شیخ‌جعفر سبحانی تبریزی

حاج‌شیخ‌جعفر سبحانی در ۲۰ فروردین ۱۳۰۸ ش. در تبریز متولد شد. وی پس از فراغت از تحصیلات ابتدایی، در مکتب‌خانه مرحوم میرزامحمود فاضل فرزند فاضل مراغی از شاگردان شیخ‌اعظم انصاری به فراگیری متون ادب پارسی پرداخت و کتاب‌هایی مانند: گلستان، بوستان، تاریخ معجم، نصاب‌الصبیان، ابواب‌الجنان و غیره را فرا گرفت. سپس در ١٤ سالگی (١٣٦١ ق) رهسپار مدرسه علمیه طالبیه تبریز گردید و به آموختن مقدمات علوم و سطوح پرداخت.

علوم ادبی را نزد مرحومان: حاج‌شیخ‌حسن نحوی و شیخ‌علی‌اکبر نحوی، و بخشی از مطول، منطق منظومه و شرح‌لمعه را در محضر علامه بزرگوار میرزامحمدعلی مدرس خیابانی صاحب ریحانة‌الادب (م ۱۳۷۳ ق) بیاموخت و این همه پنج سال (تا ١٣٦٥ ق) به طول انجامید.

ایشان در آن زمان سخت، مشغول تعلیم و تعلم (دروس مقدمات) و مباحثه و تألیف بود. یادگار قلمی ایشان از آن زمان (با این که نوجوانی ۱۷ ساله بود) دو کتاب است که هم اینک موجود می‌باشد: معیارالفکر (در منطق) و مهذب‌البلاغة (در علم معانی، بیان و بدیع)

مهاجرت به حوزه علمیه قم: دگرگونی در آذربایجان و ظهور فرقه دمکرات به رهبری پیشه‌ور و غلام یحیی (در شهریور ۱۳۲۵ ش) و تشکیل حکومت وابسته به شوروی، عرصه را برای تحصیل تنگ کرد و به همین جهت، وی لازم دید محیط تحصیل را عوض کرد و رهسپار حوزه علمیه قم گردد. لذا در مهرماه ۱۳۲۵ شمسی وارد قم شد و به تکمیل سطوح، همت گماشت. باقیمانده فرائدالاصول را نزد مرحوم

آیت‌الله حاج‌میرزا محمدمجاهدی تبریزی و آیت‌الله حاج‌میرزا احمد کافی آموخت و کفایه الاصول را هم نزد آیت‌الله گلپایگانی بیاموخت.

آیت‌الله سبحانی پس از تکمیل سطوح عالیه در ۱۳٦۹ ق، به درس‌های خارج فقه و اصول راه یافت و به خوشه چینی از محضر بزرگان زیر پرداخت: ۱ ـ آیت‌الله سیدمحمد حجت کوه‌کمری ۲ ـ آیت‌الله بروجردی ۳ ـ امام‌خمینی.

آیت‌الله سبحانی به غیر از تحصیل دروس فقه و اصول، به آموختن فلسفه و کلام و تفسیر نیز اشتغال داشت. استاد از دوران نوجوانی به مسائل فکری و عقلی کشش بسیار زیادی داشت و به شخصیت‌های متفکر و اساتید منطق و معقول ارجی شایان می‌نهاد.

از همین رو در تبریز به محضر مرحوم آیت الله حاج سید محمد بادکوبه‌ای (م ۱۳۹۰ ق) شتافت و از او شرح قواعد العقائد علامه را بیاموخت.سپس در حوزه علمیه قم مطالعات فلسفی خویش را با شرکت در درسهای منطق و فلسفه حضرت آیت الله علامه سید محمد حسین طباطبائی (م ۱٤۰۲ ق) تکمیل نمود و در سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ ش شرح منظومه و پس از آن بخش اعظم اسفار را نزد ایشان فرا گرفت و همزمان، در جلسه شبهای پنجشنبه و جمعه علامه طباطبائی، که در آن فلسفه مادی به نقد کشیده می‌شد و نگارش کتاب ارزشمند «اصول فلسفه و روش رئالیسم» توسط استاد شهید آیت الله مطهری حاصل آن جلسات بود، شرکت جست و پس از پایان این دوره به خواست حضرت استاد علامه، کتاب اصول فلسفه را به عربی باز گرداند که اولین جلد آن با تقریظ علامه طباطبائی به چاپ رسید.

تدریس: آیت الله سبحانی، از زمان تحصیل (۱۳٦۲ ق/۱۳۲۲ ش) به تدریس مقدمات می‌پرداخت و پس از آنکه به حوزه علمیه قم آمد (۱۸ سالگی) کار تدریس را ادامه داد و پس از زمانی چند نیز به تدریس سطوح پرداخت.ایشان نزدیک به ۷ سال مطول، چند دوره معالم و لمعتین، ۷ دوره فرائد شیخ انصاری (در ۲۱ سال)، چند دوره مکاسب و کفایه، و پنج مرتبه شرح منظومه (در ۱۰ سال) را تدریس نمود.

سال ۱۳۹٤ ق (۱۳٥٤ ش) نیز بر اثر اصرار فضلا و طلاب علاقمند حوزه، درس خارج فقه و اصول را تشکیل داد که تا کنون بحمد الله ادامه دارد.درس خارج اصول ایشان یکی از شاخصترین حلقه‌های درسی حوزه به شمار می‌رود و از مزایای آن این است که هر روز درس معظم له زیر نظر ایشان به چاپ رسیده و بیش از ٦۰۰ نفر در آن شرکت می‌نمایند.

ایشان تاکنون سه دوره کامل اصول و هر دوره در ٦ سال، تدریس نموده و هم اکنون چهارمین دوره آن را پشت سر می‌نهد.تقریرات این درسها بسیار است و یک دوره کامل آن در ٤ جلد به نام المحصول فی علم الأصول به چاپ رسیده است.نیز جناب ایشان در طول بیش از ۲۰ سال تدریس منظم خارج فقه، تا کنون مباحث مختلفی را بحث نموده است که عبارتند از: کتب زکات، حدود، دیات، قضاء، مضاربه (دو بار)، مکاسب محرمه، خیارات، ارث، طلاق، نکاح، خمس وبسیاری از فضلای حوزه به ضبط افادات این بزرگوار پرداخته‌اند، که برخی از آنها نیز به چاپ رسیده است.

همچنین سالیان درازی کتاب عمیق اسفار را برای گروه بسیاری تدریس نموده است که پاره‌ای از آنان اکنون خود از اساتید فلسفه به شمار می‌روند.ایشان به غیر از تدریس منظم فقه، اصول و فلسفه در حوزه علمیه، سالیان دراز به آموزش عقاید، رجال، درایه، تاریخ اسلام و تشیع، ملل و نحل، تفسیر و ادبیات پرداخته و در هر یک از آنها آثار مفید و متعددی را به جامعه اسلامی تقدیم نموده است.

آیت‌الله سبحانی در طول سالیان دراز تدریس، تربیت شاگردان بسیار، بزرگداشت شعایر دینی، سخنرانی در مجامع فرهنگی، نگارش مقالات متعدد در مجلات معتبر علمی، مصاحبه‌های فراوان، تبلیغ ارزشهای مذهبی، بنیاد مؤسسات تحقیقاتی و تأسیس مجلات علمی، به تألیفات بسیار در زمینه‌های مختلف دینی همچون: تفسیر، حدیث، فقه، اصول، کلام، تاریخ، فلسفه، ملل و نحل، رجال، درایه، علوم ادبی، دفاع از ساحت تشیع، نقد وهابیت و موضوعات دیگر نگاشته است، که

ما مهم‌ترین آنها را به ترتیب موضوعی فهرست می‌کنیم:

الف: تفسیر قرآن

الف/۱ (تفسیر ترتیبی): تفسیر سوره رعد به نام قرآن و اسرار آفرینش. تفسیر سوره فرقان به نام سیمای انسان کامل در قرآن. تفسیر سوره توبه. تفسیر سوره منافقون به نام دوست نماها. تفسیر سوره حدید به نام قرآن و معارف عقلی. تفسیر سوره حجرات به نام سیستم اخلاقی اسلام. تفسیر سوره لقمان به نام مربی نمونه.

الف/۲ (تفسیر موضوعی): ۱. منشور جاوید قرآن (١٤ جلد): ج ۱: شامل موضوعات: یکتا پرستی، نیکی به والدین، احترام جان انسان، فرزند کشی، مبارزه با فساد جنسی، حمایت از یتیم، عدالت در گفتار، ابعاد قسط و عدل، بعد جهانی جامعه، شکر و سپاس، اسراف و تبذیر، تعصب، زبان در قرآن، قلب و فؤاد، قانونمندی جامعه و تاریخ، سنت‌های تغییر ناپذیر. ج ۲: مبانی توحید از دیدگاه قرآن. ج ۳: جهاد، هجرت، حق و باطل، اخلاص، نور و ظلمت، عوامل گمراهی، نعمت‌های جاویدان، وجدان، امید و ترس، روح، تأویل، عمل صالح، نسل صالح، خدافراموشی، وسوسه‌های شیطان در تدبیر پیامبران، محکم و متشابه، راسخان در علم، تأویل در مقابل تنزیل، قرآن و یاران پیامبر . ج ٤: نفاق و سر گذشت منافقان، شناخت انسان. ج ٥: دلایل عصمت پیامبر اسلام، مقامات پیامبران و ولایت تکوینی آنان، امام در قرآنو عصمت ایشان. ج ٦: زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن (از ولادت تا بنیان مسجد قبا و تغییر قبله) ج ۷: زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن (از هجرت تا وفات) ج ۸: شفاعت، توبه، احباط و تکفیر، آگاهی سوم. ج ۹: جهان برزخ، تجسم اعمال، معاد جسمانی و روحانی، کیفرها و پاداش‌ها. ج ۱۰: پیامبران در قرآن. ج ۱۱ و ۱۲: داستان پیامبران. ج ۱۳ و ١٤: تحلیل زندگانی پیامبران در قرآن.

۲. مفاهیم القرآن (۷ جلد): ج ۱: معالم التوحید فی القران الکریم (مسائل مربوط به شرک و توحید) ج۲: حکومت اسلامی، برنامه‌ها و ویژگی‌ها (نگارش: استاد جعفر

الهادی) .این کتاب تحت عنوان مبانی حکومت اسلامی توسط آقای داود الهامی به فارسی ترجمه شده است.ج ۳: رسالت جهانی، امی بودن، خاتمیت و زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن. ج ٤: اجر رسالت، معجزات و کرامات و شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن. ج ٥: عصمت پیامبران و امامان، عدالت صحابه و اطاعت سلطان جائر در قرآن. ج ٦: اسماء و صفات الهی. ج ۷: شخصیت و زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. ۳. اصالت روح از نظر قرآن. .٤ التوحید و الشرک فی القرآن الکریم. ٥. شورا در قرآن و نهج البلاغه. ٦. احمد موعود انجیل. ۷. مکتب وحی (مفهوم امی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) ۸. خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل ترجمه: رضا استادی.

ب: علوم قرآنی

۱. مرزهای اعجاز: ترجمه بخشی از تفسیر البیان مرحوم آیت الله العظمی خوئی. ۲. برهان رسالت (پیرامون قرآن و وجه اعجاز آن) ج: کلام ۱. شناخت صفات خدا. ۲. آشنایی با اصول اسلام. ۳. جهان بینی اسلامی (دیدگاه اسلام درباره هستی، دنیا، انسان در جهان) ٤. الهیات و معارف اسلامی: ۱.خدا و نظام آفرینش، ۲.خدا و صفات جمال و جلال، ۳.خدا و پیامبران، ٤.خدا و پیامبر اسلام، ٥.خدا و امامت، ٦.خدا و معاد.نگارش و تنظیم: دانشمند معظم آقای استادی. ٥. نیروی معنوی پیامبران. ٦. رسالت جهانی پیامبران (نبوت عامه) ..فی ظل اصول الإسلام (شامل بحثهای: توحید، شرک، بدعت، شفاعت، توسل، زیارت، حب اهل بیت، زندگی انبیاء پس از مرگ و امکان اتصال با آنان نگارش به قلم: استاد جعفر الهادی، الالهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل (٤ جلد)، نگارش به قلم: حسن مکی عاملی) ۷. معاد انسان و جهان. ۸. راه خدا شناسی. ۹. مصدر الوجود. ۱۰. جبر و اختیار (نگارش: استاد علی ربانی گلپایگانی) ۱۱. حسن و قبح عقلی (نگارش: همو) ۱۲. توسل (به عربی ترجمه شده است) ۱۳. البداء فی الکتاب و السنة. ١٤. آگاهی سوم (پیرامون علم

غیب ائمه اطهار علیهما السلام) ۱۵. رهبری امت. ١٦. پیشوایی از نظر اسلام (امامت و خلافت) ۱۷. سرنوشت از دیدگاه قرآن و حدیث و عقل. ۱۸. شفاعت از دیدگاه قرآن و حدیث و عقل. ۱۹. کاوش‌هایی پیرامون ولایت. ۲۰. مفهوم العبادة فی الکتاب و السنة. ۲۱. رؤیة الله. ۲۲. الزیارة.

د: فلسفه

۱.اصول الفلسفة (ترجمه جلد اول درسهای استاد علامه طباطبایی) ۲. فلسفه اسلامی و اصول دیالکتیک. ۳. نظریة المعرفة .نگارش: حسن مکی عاملی. ٤. سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه. ۵. شناخت در فلسفه اسلامی. ٦. هستی شناسی در مکتب صدر المتألهین. ۷. تحلیلی از فلسفه مارکس. ۸. نیروی محرک تاریخ

هـ: فقه

۱. المواهب فی أحکام المکاسب.نگارش: آقای سیف الله یعقوبی. ۲. المختار فی أحکام الخیار. ۳. نظام الارث فی الشریعة الإسلامیة الغراء.نگارش: آقای سید محمد رضا پیغمبر پور. ٤. نظام الطلاق فی الشریعة الإسلامیهٔ الغراء.نگارش: آقای سیف‌الله یعقوبی..نظام المضاربة فی الشریعة الغراء. ۵. کتاب الخمس. ٦. قاعدتان فقهیتان: لا ضرر و لاضدار. نگارش: حسن مکی عاملی. ۷. الاعتصام بالکتاب و السنة (پیرامون: مسح پاها در وضو، سجده بر زمین، خمس در کتاب و سنت، ازدواج موقت، گذاشتن دست‌ها بر روی هم در نماز، سه طلاق در یک مجلس، سوگند طلاق، طلاق در حیض و نفاس، عول و تعصیب، تقیه، ارث مسلمان از کافر، وصیت کمتر از ثلث، مصادر قانونگذاری نزد شیعه امامیه) ۸. نظام النکاح فی الشریعة الإسلامیة الغراء. ۹. سبع مسائل (پیرامون ۷ مسئله فقهی اختلافی میان شیعه و سنی)

و: اصول

۱. تهذیب الاصول (۳ جلد) ـ تقریرات درس اصول حضرت امام خمینی قدس سره.

۲. المحصول فی علم الاصول (٤ جلد) ـــ تقریرات درس اصول استاد سبحانی.نگارش: سید محمود جلالی مازندرانی. ۳. الرسائل الأربع. ٤ ـ ملازمه حکم عقل و حکم شرع.نگارش به قلم: استاد. ٥ ـ التسامح فی أدلة السنن.نگارش به قلم: آقای علی اکبر کلانتری. ٦ ـ الاجتهاد فی أدلة السنن.نگارش به قلم: آقای علی اکبر کلانتری. ۷ ـ قاعدة لا ضرر.نگارش به قلم: شیخ علی حیدری.

ز: تاریخ

۱. فروغ ابدیت (۲ جلد): تجزیه و تحلیل کاملی از زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.این کتاب به عربی، اردو، انگلیسی، ترکی و اسپانیولی ترجمه شده و در سراسر جهان منتشر گردیده است. ۲. فروغ ولایت: تجزیه و تحلیل زندگی امیر المؤمنین علی علیه السلام. ۳. زندگانی امامان به زبان ساده (به عربی ترجمه شده است) ٤. الأئمة الاثنی عشر. ٥. تاریخ اسلام.

ج: رجال

۱. کلیات فی، علم الرجال.

ط: درایه

۱. اصول الحدیث و أحکامه.

ی: عقاید

۱. بحوث فی الملل و النحل (۷ جلد) ج ۱: تاریخ عقاید اهل الحدیث، حنابله و سلفیه.ج ۲: تاریخ امام اشعری، شخصیتها و عقاید ایشان. ج ۳: ماتریدیه، مرجئه، جهمیه، کرامیه، ظاهریه، و معتزله. ج ٤: زندگی ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب و عقاید وهابیها. ج ٥: تاریخ خوارج، عقاید و مذاهب آنها. ج ٦: تاریخ تشیع، عقاید و مذاهب آن. ج ۷: تاریخ زیدیه، عقاید و شخصیت‌های آن. ۲. فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی (٤ جلد) ۳. مع الشیعة الإمامیة فی عقائدهم. ٤. الشیعة فی موکب التاریخ. ٥. الشیعة و علم الکلام عبر القرون الأربعة. ٦. آئین وهابیت (به اردو ترجمه شده

است) ۷. الوهابیـة فی المیزان.

ک: متفرقات

۱. بازگشت به عصر ایمان. ۲. رمز پیروزی مردان بزرگ. ۳. پرسش‌ها و پاسخ‌ها.

ل: تراجم

۱. شخصیت‌های اسلامی شیعه (۲ جلد) .نگارش آقای مهدی پیشوایی. این کتاب بـه عربی ترجمه شده است. ۲. زندگی بزرگـان شـیعه (در شـماره‌هـای مختلـف مجلـه مکتب اسلام)[1]

۱ ـ گلشن ابرار، ج ۵، ص ۱۲۰ ـ ۱۳۱.

شخصیت‌های فلسفی و کلامی

بی‌تردید ورود به جهان اندیشه هر اندیشمندی از دو راه میسور است:
۱ ـ گفتمان شفاهی ۲ ـ آثار مکتوب؛ و هرگاه که از حیات متفکر فاصله می‌گیریم، تنها ره ارتباط بی‌واسطه آثار برجای‌مانده از وی است.

حکمت و معرفت اسلامی، صیانت و سلامت خود را مرهون و مدیون اندیشمندانی است که با بهره‌گیری از فهم فلسفی و عرفانی ممتاز، توانایی تبیین، تحلیل و تطبیق مباحث، به همراه تقریرهای بکر و بی‌سابقه از قواعد حکمی، علاوه بر روایتگری و گزارش احوال پیشینیان خود نیز ابداعات، ابتکارات و تحقیقات ماندگاری ارائه نموده‌اند.

بی‌شک علمای بلند آوازه تبریز در علوم (فلسفه و کلام) گام‌های بلندی را پشت سر گذاشته و هر کدام به شخصیت‌های فلسفی و کلامی مشهور شده و آوازه آراء و عقائدشان در جهان اسلام مورد بررسی و تحقیق می‌باشد. نشان دادن گوشه‌ای از شرح حال این دانشمندان، مایه مباهات و از افتخارات این خطه می‌باشد.

سیدبرهان‌الدین عبدی

سیدبرهان‌الدین عبیدالله بن محمد از بزرگان علمای شهر تبریز معاصر با علامه حلی (م ۷۲۷) بوده است. در نیمه اول قرن هشتم، قاضی شهر تبریز و در همان شهر به سال ۷۴۳ از دنیا رفته است. او مؤلف شرحی بر «الطوالع» قاضی بیضاوی در علم کلام می‌باشد که مهلبی در کتاب «الانوار البدریّه» از آن کتاب نقل می‌نماید.

افندی در «ریاض العلماء» می‌نویسد: «جمع کثیری به تشیع او تصریح نموده‌اند از آن میان فاضل هندی، معاصر علامه حلی می‌باشد.»[1]

---

۱ ـ ریاض‌العلماء، ج ۷، ص ۱۳۸.

ملارجبعلی تبریزی

ملارجب‌علی تبریزی از شاگردان ممتاز میرفندرسکی و معاصر شاه‌عباس دوم و ملاصدرای شیرازی است. هر چند این هم زمانی، هیچ گونه قرابت فکری میان آن دو را باعث نشده است. هر دو از جمله حکیمانی هستند که با تأمل و غور در روایات اهل بیت(ع) و بهره گرفتن از مضامین فلسفی اندیشه‌ی خود را نشو و نما داده‌اند اما با وجود این وجه اشتراک، فاصله‌ی نوع تفکر آنان به گونه‌ای است که پایه‌گذار دو جریان فکری متفاوت شده‌اند؛ جریانی که شاگردانشان پس از ایشان آن را دنبال کردند. می‌توان گفت مهم‌ترین مخالفتی که در آن زمان نسبت به حکمت متعالیه‌ی ملاصدرا ابراز می‌شده به پیروان اندیشه‌ی ملارجبعلی تبریزی مربوط می‌شود.

به لحاظ گرایش فلسفی، تبریزی از اتباع و شارحان حکمت مشاء است که در مبانی حکمی تبحر تام داشت و بر افکار قدما و متأخران نیز مسلط بود. به سبب گرایش مشائی با بسیاری از مهم‌ترین مبانی فلسفی ملاصدرا مخالفت کرد. او با رد اشتراک معنوی وجود، معنای وجود را میان واجب و ممکنات مشترک لفظی می‌داند و از همین رو الهیاتش در بحث واجب‌الوجود از نوع الهیات تنزیهی است. او همچنین با انکار وجود ذهنی و حرکت جوهری در بحث دوران میان ماهیت و وجود قائل به اصالت ماهیت است.

چنانکه مشاهده می‌شود حرکت فکری ملارجبعلی تبریزی در جهت مخالف اندیشه‌های صدرالمتألهین شیرازی است و این خود از مهم‌ترین عوامل مهجور ماندن حکمت متعالیه‌ی ملاصدرا و مطرح نشدن آن در حوزه‌ی فکر و اندیشه‌ی آن زمان تا یک قرن بعد از آن است. به خصوص اگر به یاد داشته باشیم که ملارجبعلی تبریزی، برخلاف ملاصدرای شیرازی در نهایت احترام و عظمت زندگی و تدریس می‌کرده تا آنجا که شاه و وزیران برای دیدار او به منزلش می‌رفته‌اند. مهم‌ترین آثاری که از تبریزی به جای مانده چند رساله است که در میان آنها می‌توان به رساله‌ی «اثبات

واجب» و رساله‌ی «اصول آصفیه» اشاره کرد.

گفتنی است که ملارجبعلی حکیم مشائی صرف، به نحوی که صرفاً بازگوکننده‌ی اندیشه‌ها و افکار فیلسوفان مشائی پیش از خود باشد، نیست بلکه باید گفت روش او روش مشائی است. او همچنین بسیاری از مبانی حکیمان مشائی را پذیرفته و آنها را تبیین می‌کند اما در پاره‌ای از موارد مهم رأی منحصر به فردی دارد که متمایزکننده او از سایر فیلسوفان مشائی است. او در سال ۱۰۸۰ ق درگذشته است.[۱]

علامه سیدمحمدحسین طباطبایی

فیلسوف و عارف و مفسر بزرگ امامی معروف به علامه طباطبایی، در ۱۲۸۱ ش در تبریز در خانواده‌ای مذهبی و اهل علم، به دنیا آمد. پنج ساله بود که پدرش را از دست داد و نُه ساله بود که مادرش نیز وفات یافت. شش سال به فرا گرفتن فارسی و تعلیمات ابتدایی مشغول شد. از سال ۱۲۹۷ ش به تحصیل در حوزه‌ی ادبیات عرب و علوم دینی همت گماشت. در سال ۱۳۰٤ ش برای تکمیل تحصیلات خود عازم نجف شد و در آنجا در درس فقه و اصول عالمان نامداری چون سیدابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی و شیخ‌محمدحسین غروی اصفهانی حضور یافت. شش سال نیز در درس فلسفه‌ی آقاسیدحسین بادکوبه‌ای شرکت کرد و به توصیه‌ی ایشان قبل از شروع درس فلسفه ریاضیات و هندسه‌ی استدلالی را نزد سیدابوالقاسم خوانساری فرا گرفت. در عرفان و اخلاق نیز از محضر سیدعلی قاضی بهره برد.

علامه طباطبایی در سال ۱۳۱٤ ش بر اثر اختلال در وضع معاش مجبور به بازگشت به زادگاه خویش شد و حدود ده سال برای تأمین معاش به کشاورزی پرداخت هر چند از فعالیت علمی دور نماند. او خود از این ده سال به دوران خسارت روحی یادمی‌کند؛ زیرا بر اثر گرفتاری عمومی در تأمین معاش از فعالیت و

---

۱ ـ نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ص ۱۰۱۸.

تفکر علمی به نحو مطلوب بازمانده بود. در سال ۱۳۲۵ ش از سر و سامان خود چشم پوشیده و متوجه حوزه‌ی قم شد و بساط زندگی را در آن شهر گسترد و اشتغالات علمی را از سرگرفت. تا پایان عمر به فعالیت علمی در عرصه‌های گوناگون علوم اسلامی و فلسفی اشتغال داشت و با تألیف ده‌ها اثر نفیس و گرانقدر در علوم اسلامی و تربیت شاگردان برجسته فرهنگ و علوم اسلامی را شور و نشاط تازه‌ای بخشید.

از ابعاد اهمیت علامه طباطبایی جریان‌سازی او بود. از اقدامات بسیار مهم او اشاعه‌ی فلسفی و ملموس ساختن بسیاری از مسائل پیچیده‌ی آن و کوشش در نشر آثار اهل بیت(ع) و دعوت اکید به مطالعه و بررسی آثار و احادیثی که از آن به یادگار مانده است که نمونه‌ی آن چاپ کتاب بحارالانوار است که با پیگیری ایشان صورت گرفت.

جمع میان مفاهیم قرآنی با آنچه در اخبار خاندان رسالت وارد شده است. اشاعه‌ی فکر شیعی در خارج جهان اسلام از طریق مکاتبه‌ها و مصاحبه‌ها، حل بسیاری از اخبار مشکل و پیچیده از طریق تحشیه و تعلیق، اشاعه‌ی طریق سیر و سلوکی مطابق با اصول اسلامی در میان افراد مستعد، تربیت و پرورش شخصیت‌های علمی و فکری‌ای که بسیاری از ایشان از استادان و صاحبان فکر و قلم شدند، تألیفات گرانبها در رشته‌های گوناگون علوم. علامه طباطبایی در سال ۱۳۶۰ ش در تهران درگذشت و در حرم حضرت معصومه(س) به خاک سپرده شد.

بازسنجی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم: علامه طباطبایی پس از ورود به حوزه علمیه‌ی قم با بررسی اوضاع حوزه و سنجیدن نیاز آن تصمیم گرفت درس تفسیر قرآن و فلسفه و اخلاق برگزار کند هر چند می‌توانست با تدریس فقه و اصول به مقام والای مرجعیت دست یابد. خود او در این باره چنین می‌گوید:

«هنگامی که از تبریز به قم آمدم مطالعه‌ای در نیازهای جامعه‌ی اسلامی و مطالعه‌ای در وضع حوزه‌ی قم کردن و پس از سنجیدن آنها به این نتیجه رسیدم که

این حوزه نیاز شدیدی به تفسیر قرآن دارد تا مفاهیم والای اصیل‌ترین متن اسلامی و عظیم‌ترین امانت الهی را بهتر بشناسد و بهتر بشناساند. از سوی دیگر، چون شبهات مادی رواج یافته بود نیاز شدیدی به بحث‌های عقلی و فلسفی وجود داشت تا حوزه بتواند مبانی فکری و عقیدتی اسلام را با براهین عقلی اثبات و از موضع حق خود دفاع نماید. از این رو، وظیفه‌ی شرعی خود دانستم که به یاری خداوند متعال در رفع این دو نیاز ضروری کوشش نمایم.

علاوه بر این علامه طباطبایی بر اهمیت اخلاق برای روحانیون که عهده‌دار رهبری معنوی مردم بودند، تأکید و تدریس اخلاق و تربیت دینی طلاب را آغاز کرد.

با تأمل در شخصیت علامه طباطبایی این نکته به خوبی روشن می‌شود که او یکی از جامع‌ترین عالمان و دانشمندان اسلامی در طول تاریخ فکر و فرهنگ اسلامی است و در قرآن معاصر یادآور بزرگانی چون فارابی و ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرای شیرازی است؛ کسانی که با تسلط بر حوزه‌های مختلف علوم و فرهنگ اسلامی موجب رشد و شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی شدند از میان ابعاد گوناگون شخصیت علامه آنچه از بقیه مهم‌تر و شایان توجه‌تر است سه بعد تفسیری و فلسفی و اخلاقی ـ تربیتی علامه است. در این فصل به ابعاد فلسفی و اخلاقی ـ تربیتی او می‌پردازیم.

وجه فلسفی: الف: علامه و چیستی فلسفه: علامه طباطبایی در مباحث فلسفی ابتدا اقدام به تبیین و تحدید حوزه‌ی فلسفه کرد تا از این رهگذر با مشخص شدن حدود آن از خلط مباحث فلسفی با سایر مباحث همچون مباحث عرفانی جلوگیری شود. از نظر علامه طباطبایی، فلسفه علمی است که به کمک آن موجود حقیقی از موجود پنداری و وهمی تشخیص داده می‌شود. به عبارت دیگر، فلسفه علم به احوال موجود مطلق (موجود ما هو موجود) است. روش به کار گرفته شده در مباحث فلسفی قیاس برهانی است که به یقین می‌انجامد (یقین به معنای اخص) البته برهانی که در فلسفه به کار برده می‌شود نمی‌تواند برهان لم‌باشد چون برهان لم‌سیر از علت

به معلول است و از آنجایی که موضوع فلسفه موجود مطلق است و خارج از آن چیزی نیست که بخواهد علت آن قرار بگیرد بنابراین برهان لم در فلسفه جایی ندارد بلکه براهین موجود در مباحث فلسفی برهان انّی است که مفید یقین است و آن برهانی است که در آن از یکی از ملازمات عام به ملازم عام دیگر پی برده می‌شود. مانند این برهان که بگوییم: «انسان ممکن الوجود است؛ هر ممکن‌الوجودی محتاج به غیر است؛ پس انسان محتاج به غیر است». در این برهان از امکان به احتیاج به غیر رسیدیم.

ب. علامه‌ی طباطبایی و فلسفه‌ی الهی: علامه از فلسفه‌ی الهی صحبت می‌کند. منظور او از فلسفه‌ی الهی همان فلسفه‌ای است که از هستی و وجود خداوند (عزّ اسمه) بحث می‌کند. این اگر چه خود یکی از صدها موضوع و مسائلی است که در فلسفه‌ی عمومی از آنها بحث می‌شود اما بحث و تحقیق درباره آن، دیگر مباحث فلسفی را از حال تشتّت و پراکندگی به سوی وحدت و یکپارچگی می‌کشاند و آنها را به صورت آراسته‌تر و در شکلی زیباتر ظاهر می‌سازد و دور از انصاف است که بین ادیان آسمانی و فلسفه‌ی الهی فاصله و جدایی بیفکنیم.

ج. روش فلسفی علامه طباطبائی: روش علامه طباطبایی در مباحث فلسفی به روش تحلیل منطقی بسیار شبیه و نزدیک است. بدین معنی که در طرح مباحث و مسائل فلسفی علامه در صدد بررسی کامل موضوعات فلسفی بود و تا تصور صحیحی از موضوع مسئله به دست نمی‌آورد هرگز وارد بحث نمی‌شد و خود می‌گفت بسیاری از پیچیدگی‌های مسائل فلسفی مولود عدم بررسی کام موضوع مورد بحث است و اگر موضوعی به دقت بررسی شود به درستی تصور گردد بسیاری از لوازم و ملزومات و ملازمات آن آشکار خواهد شد. علاوه بر تأکید علامه در تحلیل درست مسائل فلسفی ایشان همواره می کوشید همه‌ی مطالب فلسفی را با میزان منطق تدریس یا تألیف کند و چیزی را که در راه فکر و علم حصولی ندارد و با سبک و قیاس منطق قابل عرضه نیست در کنار مسائل سره‌ی فلسفی و خالص

عقلی طرح نکند. علامه معتقد بود مسائل فلسفی را جز از راه برهان، که از علوم متعارف و مقدمات بدیهی تشکل می‌شود، نمی‌توان اثبات کرد او با تکیه بر چنین روشی و وفادار ماندن به آن توانست در آثار فلسفی خویش مباحث فلسفی را به گونه‌ی اتوماتیک عرضه کند و از این رو، چنان که مشاهده می‌شود، روشش به خصوص در دو کتاب بدایةالحکمة و نهایةالحکمة روش بسیار منظم تعقلی است و در آن کمتر مسائلی به آینده ارجاع می‌شوند و لذا ما کمتر شاهد وجود پیش فرض در بحث هستیم.

در مجموع می‌توان گفت علامه همواره سعی داشت تا حدود و حوزه‌های علوم مختلف مستقل بماند. ایشان حدود کاربر عقل، علم، دین، عرفان و نظایر آنها را کاملاً مشخص و معلوم می‌نمود و در حقیقت یکی از شیوه‌های بسیار برجسته و ارجمند او تفکیک حدود وظایف اینها بود.

د. رابطه‌ی فلسفه و دین از نظر علامه طباطبائی: علامه طباطبایی همچون بسیاری از حکیمان مسلمان بر وحدت حقیقت تأکید کرده و دین و فبسفه را در رسیدن به حقیقت هماهنگ و همراه می‌داند. در این باره می‌نویسد: «اصولاً بین روش انبیا در دعوت مردم به حق و حقیقت و بین آنچه که انسان از طریق استدلال درست و منطقی به آن می‌رسد فرقی وجود ندارد. تنها فرقی که هست عبارت از این است که پیامبران الهی از مبداء غیبی استمداد می‌جستند و از پستان وحی شیر می‌نوشیدند و دین هدفی جز این ندارد که می‌خواهد مردم به کمک استدلال و با سلاح منطق عقلی و به نیروی برهان که فطرتاً به آن مجهزند به شناخت حقایق جهان ماورای طبیعت نائل آیند و این همان فلسفه‌ی الهی است. علامه همچنین معتقد است که اسلام فلسفه‌ی الهی را به اوج کمال ممکن رسانید و آن را در سطح بسیار عالی قرار داد چون طبق تعالیم اسلام حکم خدا در هر قضیه و در هر علم و عمل جریان دارد.

از دیگر ویژگی‌ها و تلاش‌های علامه موارد زیر را می‌توان فهرست‌وار مطرح کرد: ابتکار مسائلی جدید در فلسفه (از جمله تفکیک علوم حقیقی از علوم اعتباری، استنتاج هفتاد مسئله‌ی فلسفی، تکمیل برهان صدیقین)؛ مبارزه با فلسفه‌ی مادی‌گرا (در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم)؛ تقریب بین فلسفه‌ی شرق و غرب (علامه به سبب آشنایی با مکاتب مختلف فلسفی می‌گفت: در هیچ مکتب فلسفی چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام شرک در ذات مطرح نبوده است و همه‌ی مکاتب فلسفی به توحید ذات معتقد بوده‌اند و اگر آلوده به شرک شده‌اند شرک در مراحل پایین ذات بوده است). در مجموع درباره‌ی بعد فلسفی علامه می‌توان گفت: ایشان نه تنها میراث فلسفی گذشتگان را برای نسل آینده حفظ کرد و در دسترس دوستداران حکمت قرار داد بلکه بر آنها مطالب بس ارزنده‌ای افزود و می‌توان گفت که پایه‌ی یک حکمت نوین را نهاد که باید قرنی بگذرد و زمانی سپری گردد تا اثر این بنیان‌گذاری نوین آشکار گردد.

بعد اخلاقی و تربیتی

علامه طباطبایی در بعد اخلاقی و عرفانی هم در حوزه‌ی مباحث نظری و هم در حوزه‌ی عمل از سرآمدان روزگار بوده است. در حوزه‌ی نظری در مباحث نظر اخلاق از اخلاق مکتبی قرآن نام برد و آن را در عرض مکتب دینی اخلاقی عام و مکتب اخلاقی یونانی قرار داد.

در مکت اخلاقی یونانی توجه به کسب ملکات و فضایل اخلاقی و تهذیب اخلاق با توجه به منافع وآثار دنیوی آنهاست و اصلاح اخلاق به منظور کسب آرامش روانی یا محبوبیت اجتماعی است. در مکتب دینی عام نیز راه تحصیل ملکات فاضله و تهذیب اخلاق از طریق توجه به فواید اخروی است. اما در مکتب اخلاقی قرآن هدف اخلاق قرآن ذات خداوند است. سرمنزل مقصود انسان در این نظام اخلاقی خدا و زاد و توشه او بندگی و فرمان‌برداری و راهنمای او شوق و محبت الهی است. قرآن کریم اساس تحصیل اخلاق فاضله و پرهیز از اخلاق نکوهیده را بر

پیشگیری در سایه‌ی توحید قرار می‌دهد. در این طریق دل و اندیشه‌ی فرد از عظمت و هیبت و شکوه مقام ربوبی انباشته می‌شود و سایه‌ی توحید بر عقل و قلب او گسترانیده می‌شود و از این رو ریشه‌ی رذایل اخلاقی سوزانده می‌شود.

در مباحث نظری عرفان نیز، علامه به عرفان و طریق عرفانی توجه دارد و عرفان را، که همان راه تصفیه‌ی نفس با ولایت و کشف است، در کنار راه عقلی و امر و نهی‌های دینی، یکی از سه راهی می‌داند که به کشف حقیقت منجر می‌شود.

در بعد عملی نیز علامه چه در مباحث اخلاقی و چه در مباحث عرفانی و تربیتی جایگاه ممتاز و برجسته‌ای دارد و این را می‌توان از شاگردان برجسته‌ای که پس از او هر یک از ایشان از بزرگان علمی و اخلاقی حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها محسوب می‌شوند مشاهده کرد. از مهم‌تری ویژگی‌های اخلاقی و عرفانی او دلبستگی شدیدش به خاندان اهل‌بیت(ع) بود و در حقیقت ولای اهل بیت(ع) برایش شمع شب‌افروز شبستان زندگی بود.

تقریری جدید از برهان صدیقین: ابن‌سینا در اثبات وجود خدا نخستین بار برهانی ارائه کرد که از آن با نام برهان صدیقین یاد می‌شود ابن‌سینا مدعی است در این برهان از تأمل در نفس وجود به اثبات وجود حق‌تعالی می‌رسیم. پس از ابن‌سینا، حکما و اندیشمندان اسلامی تقریرهای دیگری از این برهان ارائه کردند تا آنجا که میرزامهدی آشتیانی در تعلیقه‌ی خود بر شرح منظومه، نوزده تقریر از این برهان را که متفکران مسلمان ارائه کرده‌اند ذکر می‌کند. علامه طباطبائی، که فیلسوفی نوصدرایی و اندیشمندی مبتکر و نوآور شناخته می‌شود، تقریری جدید از این برهان ارائه کرد که در آن با حذف مبادی تصدیقی، کوتاه‌ترین برهان در اثبات وجود حق‌دعالی تبیین می‌شود. در تقریر علامه، با نظر به اصل واقعیت و نه مفهوم آن، برهان تبیین می‌گردد. عبارت علامه در تبیین این برهان بدین شرح است: «واقعیت هستی، که در ثبوت وی هیچ شک نداریم، هرگز نفی نمی‌پذیرد و نابودی برنمی‌دارد. به عبارت دیگر، واقعیت هستی بی‌هیچ قید و شرط واقعیت هستی است و با هیچ

قید و شرطی لاواقعیت نمی‌شود و چو جهان گذران و هر جزء از اجزای جهان نفی را می‌پذیرد پس عین همان واقعیت نفی‌ناپذیر نیست.»

توحید: علامه طباطبائی توحید را اصل زیربنایی همه‌ی معارف و علوم علمی و عملی می‌داند که در همه‌ی شئون هستی جاری است. علامه در این باره می‌گوید: «طبق تعالیم عالی اسلام، مسئله‌ی توحید یگانه اصلی است که در تمام شئون جهان هستی حاکم است و به روشنی مشاهده می‌شود که در اسلام هر فضیه‌ی علمی و عملی در حقیقت همان مسئله‌ی توحید است که به اَشکال و صورت‌های مختلف درآمده و در لباس قضایای علمی و عملی جلوه‌گر شده است و به هنگام تحلیل هر مسئله‌ای به توحید بازمی‌گردد و در موقع ترکیب مسئله‌ی توحید است که به لباس و صورت آن قضایا درآمده است.»

ولایت: علامه طباطبایی در رساله‌ی پرمغز و پرمحتوای «الولایه» بیان می‌کند که کمال حقیقی و آخر انسان «ولایت» است و غرض اصلی از تشریع شرایع الهی رسیدن به مقام ولایت است. یعنی همان طور که کمال حقیقی هر ممکن‌الوجودی چیزی است که ممکن‌الوجود نزد آن فانی می‌شود. کمال حقیقی انسان نیز فنای ذاتی، وصفی، فعلی در ذات حق‌تعالی است که همان توحید ذاتی اسمی (وصفی) و فعلی است؛ یعنی شهود و درک این حقیقت که هیچ ذات و وصفی و فعلی نیست مگر ذات خداوند و صفات و افعال او.

آثار: آثار علامه طباطبایی زمینه‌های مختلفی از علوم اسلامی و فلسفی را شامل می‌شود که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از: المیزان فی تفسیر القرآن، در بیست جلد؛ اصول و فلسفه و روش رئالیسم؛ بدایةالحکمه، سنن النبی؛ علی و فلسفه‌ی الهی؛ شیعه در اسلام؛ رساله‌هایی متعدد در موضعات گوناگون فلسفی از جمله «الولایة»، «برهان»، «مغالطه»، «ترکیب»، «تجلیل»، «منامات»، «نبوات»، «قوه و فعل»؛

تعلیقه بر الاسفار ملاصدرا و تعلیقه‌ای ناتمام بر بحارالانوار.[۱]

علامه محمدتقی جعفری

علامه محمدتقی جعفری در ۱۳۰٤ ش در تبریز دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در تبریز گذراند سپس به تهران مهاجرت کرد و در آنجا دو سال در درس فلسفه و حکمت میرزامهدی آشتیانی شرکت جست. پس از آن به قم رفت و از محضر بزرگانی چون امام‌خمینی(ره)، سیدمحمدتقی خوانساری و سیدصدرالدین صدر، استفاده کرد. پس از آن مدتی به تبریز بازگشت و در سال ۱۳۲۲ ش به نجف اشرف رفت و حدود هفده سال در آنجا ماندگار شد. از استادان ایشان در نجف، شیخ‌مرتضی طالقانی و سیدصدرا بادکوبه‌ای در فلسفه و عرفان و آیت‌الله حکیم، سیدجمال‌الدین گلپایگانی و سیدابوالقاسم خویی را در فقه و اصول و علوم نقلی می‌توان برشمرد. علامه‌ی جعفری علاوه بر فراگیری علوم اسلامی در نجف، از مطالع در حوزه‌ی علوم انسانی و فلسفه‌ی غرب نیز قافل نبود و مطالعات خود را در این زمینه دنبال و تکمیل کرد و خود نیز به تدریس فلسفه و معارف اسلامی پرداخت. از مهم‌ترین شاگردان دروس ایشان در مدت حضور در نجف شهیدسیدمحمدباقر صدر، را می‌توان نام برد.

علامه جعفری در بازگشت به ایران به فعالیت‌های علمی و پژوهشی خود ادامه داد و حضور در مراکز علمی حوزوی و دانشگاهی و سخنرانی‌های عمومی و نیز مصاحبه و دیدار و مکاتبه با شخصیت‌های مهم علمی روزگار خویش از جمله برتراند راسل، فیلسوف برجسته‌ی انگلیسی، روژه گارودی، اندیشمند فرانسوی جرج جرداق، نویسنده و شاعر لبنانی و مؤلف کتاب علی ندای عدالت انسانی، و ده‌ها شخصیت برجسته‌ی دیگر چهره‌ای ماندگار و منحصر به فرد از خود به جای گذاشت.

---

۱ ـ نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ص ۱۰۳۹ ـ ۱۰٤٥.

از مهم‌ترین ابعاد شخصیتی استاد جعفری می‌توان به «حافظه‌ی قوی» وسعت معلومات، استقلال فکری (او خود را تابع یک نظام فکری و فلسفی خاص نمی‌دانست بلکه با مطالعه‌ی مکاتب فکری گوناگون آرا و اندیشه‌ها مختلف را نقد و بررسی می‌کرد و بهترین آنها رامی‌پذیرفت)، نقد اندیشه‌ها، ارتباط با شخصیت‌ها، توجه به مقتضیات زمان، پاسداری از دین، ابعاد فقهی و ویژگی‌های بارز اخلاقی ایشان اشاره کرد»

استاد جعفری بر لزوم معرفت فلسفی برای بشر تأکید داشته و ضرورت آن را این گونه اثبات می‌کند:

۱ ـ انسان حس کنجکاوی دارد و در شناسایی واقعیات جهان تنها به بررسی روابط ظاهری آنها اکتفا نمی‌کند بلکه می‌کوشد تا عمق واقعیات و سطوح مختلف آن را بررسی کند.

۲ ـ علم تجربی نمی‌تواند پاسخگوی همه‌ی سئوالات اساسی باشد. ذهن بشر می‌خواهد از جزئیات به کلیات برود و در اصول و مبانی واقعیت جهان کنکاش کند و علم نمی‌تواند در این زمینه یاری‌رسان او باشد.

۳ ـ برای رفع نیاز شدید به شناسایی اصول و مبانی واقعیت جهان و ایجاد آرامشی که مولود ناتوانی بشر از حل مشکلات اساسی معرفت‌شناختی او باشد مفاهیم و فضایای عالی فلسفی ضروری پیدا می‌کند.

علامه چه در بعدنظری و چه در بعد عملی عرفان از عالمان برجسته به شمار می‌آید. از نظر علامه عرفان اسلامی عبارت است از گسترش و اشراف نورانی «من انسانی» بر جهان هستی، به جهت قرار گرفتن «من» در جاذبه‌ی «کمال مطلق» که به لقاءالله منتهی شود ایشان با تمایز نهادن میان عرفان مثبت و عرفان منفی ویژگی‌های هر یک را برمی‌شمرد.

علامه جعفری درباره‌ی فیلسوفان و حکمای مغرب‌زمین از رنسانس به بعد مخصوصاً در قرن‌های نوزده و بیست میلادی می‌گوید که آنان عمده تلاش فکری

خود را صرف روش‌های تحلیلی در جهان‌بینی کرده‌اند و در این روش به حقایق جالبی نیز نایل شده‌اند اما متأسفانه به لحاظ دور داشتن روش ترکیبی در اندیشه‌های جهان‌بینی از دیدگاه خود نتوانسته‌اند فلسفه‌های منظمی (سیستماتیک) را به افکار بشری عرضه دارند.

مجموعه‌ی آثار مکتوب استاد جعفری که حدود یکصد اثر است دارای تنوع و گستردگی مثال‌زدنی است و این خود از ذهنی جوّال و نقاد و خامه‌ای پرمایه حکایت می‌کند و نشانگر سیطره و تسلط علامه بر ساحت‌های متنوع دین و فلسفه و علوم انسانی است. برخی از مهم‌ترین آثار ایشان عبارت است از:

تفسیر نهج‌البلاغه، تفسیر، نقد و تحلیل مثنوی معنوی، ارتباط انسان و جهان (۳ جلد)، فلسفه و هدف زندگی، فلسفه‌ی دین، فلسفه‌ی زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، نقد و برگزیده‌ی افکار راسل، فلسفه‌ی علم، جبر و اختیار، فرهنگ پیرو و فرهنگ پشرو، طبیعت و ماورای طبیعت، نیایش امام‌حسین(ع) در عرفات.

دولت جمهوری اسلامی ایران به پاس یک عمر فعالیت علمی و روشن‌گر علامه جعفری در سال ۱۳۷٦ ش نشان درجه‌ی یک علمی را به ایشان اهدا کرد. علامه جعفری در سال ۱۳۷۷ ش چشم از جهان فرو بست و در کنار مرقد مطهّر حضرت‌امام‌رضا(ع) به خاک سپرده شد.[۱]

۱ ـ نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ص ۱۰۵۳ ـ ۱۰۵۵.

شخصیت‌های اخلاقی و عرفانی

حوزه‌های علمیه شیعه: در نظام پرورشی و آموزشی خویش به تلفیق دانش و اخلاق توجه کرده و برای تحقیق آن، کوشش نموده‌اند. بزرگان حوزه ـ که حامل علم و دانش و اخلاق و تهذیب بوده‌اند ـ به دانش‌پژوهان سفارش کرده‌اند: «... باید کوشش بشود در این حوزه‌های علمیه در کنار علم فقه و فلسفه و امثال اینها حوزه‌های تهذیب باشد.» در بینش حوزویان تحصیل علوم، مقدمه تهذیب نفوس است و هر کسی که آغاز کار و در مقدمه باز ماند از قافله رهروان راه کمال و پویندگان راه وصال وامانده است و همتی باید تا خود را به وسیله راهبری به رهروان برساند. «تحصیل این علوم در واقع مقدمه تهذیب نفس و تحصیل فضایل و آداب و معارف الهیه می‌باشد، تا پایان عمر در مقدمه نمانید که نتیجه را رها سازید.»[۱]

فرو رفتن در «اصطلاحات» و توجه کردن به بعضی از «فروعات» و یک بعدی حرکت نمودن در «تفکرات»، از آفات عالمان و اندیشمندان به شمار می‌رود. و هرگاه که «علم و اندیشه» مانع رسیدن انسان به مراتب بالاتر می‌شود، علم بین او و حقیقت انسانیتش عایق و مانع ایجاد می‌کند و در نتیجه از رسیدن به هدف، او را بازمی‌دارد؛ و در نیمه راه سرگردان و بی‌هدف او را رها می‌سازد.

بدین جهت است که دلسوزان حوزه و مربیان وارسته این گونه توصیه کرده‌اند: ... علمی که انسان‌ساز است علم عرفان است، اخلاق است، به آدم مراقبت و حضور تعلیم می‌دهد، کتاب وجود انسان را بر آدم می‌شوراند، اگر انسان کتاب وجود خودش را درست بخواند، کامل است.[۲]

شکی نیست که یکی از بهترین و موفق‌ترین روش‌های تربیتی تربیت از راه نشان دادن الگو و سرمشق عملی است؛ از این جهت قرآن کریم، پیامبر اکرم را به

---

۱ ـ «جهاد اکبر» امام‌خمینی، ص ۳۹.

۲ ـ «کیهان فرهنگی» سال اول، مصاحبه استاد حسن زاده آملی.

عنوان الگو (اسوه) و به عنوان اسلام مجسم و قرآن مُجَسّد مطرح کـرده اسـت، زیـرا تمام مبادی ارزش‌ها و تعالیم درخشان اسلام در وجودش متمثل شده است و از ایـن رو است که درباره‌اش گفته‌اند: «کان خلقه القرآن» و بـه خـاطر همـین اسـت کـه در کتاب‌های تربیتی، این روش را برای تهذیب مفیدتر می‌دانند.

حوزه‌های علمیه از آن جهت که خود را موظف بـه حرکـت در صـراط‌مـستقیم می‌داند و همواره پاسدار ارزش‌های الهی انسانی بوده است؛ در خـود انـسان‌هـایی را می‌پروراند که نه تنها زبانشان و قلم‌شان موجب هدایت و ارشاد قرار می‌گیـرد، بلکـه مجموعه وجود آنها برای انسان‌ها و مخصوصاً برای حوزویان آموزش اخلاق است.

در حوزه به همان نسبت که فراگیری ارزش‌های اخلاقی ـ نوشتاری و گفتاری ـ اهمیّت دارد؛ به مراتب بالاتر، معاشرت با صاحلان ـ و انسان‌های متخلق که رفتـار و حضورشان و مجلس درس و بحث‌شـان جنبـه سـازندگی دارد، اهمیـت دارد. بـدین جهت است که بعضی از بزرگان حوزه اظهار می‌دارنـد کـه در درس اخـلاق رسـمی شرکت نکرده‌اند، ولی از انسان‌هایی وارسته و شایسته درس عملی می‌گرفته‌اند.

آری اگر در تاریخ حوزه‌های علمیه بنگریم، به این مطلب می‌رسـیم کـه اگـر در حوزه درس رسمی اخلاق و آموزش اخلاق به معنای استاد و شاگردی هم در بعضی از ازمنه وجود نداشته است، لاکن، انسان‌های وارسته‌ای که نمونه کامل و قابل پیروی برای دیگران باشند، وجود داشته‌اند که شعاع وجودی آنان به اندازه‌ای گسترش یافته بوده است که دیگران را نیز در زیر پوشش نور وجودی خویش قرار دادی و به آنـان را متخلق شدن به فضایل را عملاً آموخته‌اند.

آیت‌الله سیدعلی قاضی

حاج‌سیدعلی‌آقا قاضی فرزند حاج‌سیدحسین قاضی است. ایشان در سیزدهم ماه ذی‌الحجه‌الحرام سال ۱۲۸۲ هـ . ق از بطن دختر حاج‌میرزا محسن قاضی، در تبریز متولد شد و او را علی نام نهادند، بعد از بلوغ و رشد به تحصیل علوم ادبیه و دینیه مشغول گردید و مدتی در نزد پدر بزرگوار خود و میرزاموسی تبریزی و میرزامحمدعلی قراجه‌داغی درس خواند.

پدر ایشان، سیدحسین قاضی، انسانی بزرگ و وارسته بود که از شاگردان برجسته آیت‌الله میرزامحمدحسن شیرازی بود و از ایشان اجازه اجتهاد داشت. درباره ایشان گفته‌اند زمانی که قصد داشت سامرا را ترک کند و به زادگاه خویش تبریز بازگردد استادش میرزای شیرازی به وی فرمود در شبانه روز یک ساعت را برای خودت بگذار.

یک سال بعد چند نفر از تجار تبریز به سامرا مشرف می‌شوند و با آیت‌الله میرزا محمدحسن شیرازی ملاقات می‌کنند؛ وقتی ایشان احوال شاگرد خویش را جویا می‌شود، می‌گویند: «یک ساعتی که شما نصیحت فرموده‌اید، تمام اوقات ایشان را گرفته، و در شب و روز با خدای خود مراوده دارند.»

سیدعلی قاضی از همان ابتدای جوانی تحصیلات خود را نزد پدر بزرگوار سیدحسین قاضی و میرزاموسی تبریزی و میرزامحمدعلی قراجه‌داغی آغاز کرد. پدرش به علم تفسیر علاقه و رغبت خاص و ید طولانی داشته است، چنان که سیدعلی‌آقا خودش تصریح کرده که تفسیر کشاف را خدمت پدرش خوانده است. همچنین ایشان ادبیات عربی و فارسی را پیش شاعر نامی و دانشمند معروف میرزامحمدتقی تبریزی معروف به «حجت‌الاسلام» و متخلص به «نیر» خوانده و از ایشان اشعار زیادی به فارسی و عربی نقل می‌کرد و شعر طنز ایشان را که هزار بیت بود ازبر کرده بود و می‌خواند ایشان در سال ۱۳۰۸ هـ . ق در سن ۲۶ سالگی به

نجف اشرف مشرف شد و تا آخر عمر آن جا را موطن اصلی خویش قرار داد. آیت‌الله سیدعلی‌آقا قاضی از زمانی که وارد نجف اشرف شد، دیگر از آنجا به هیچ عنوان خارج نشد مگر یک بار برای زیارت مشهد مقدس حدود سال ۱۳۳۰ ه. ق به ایران سفر کرد و بعد از زیارت به طهران بازگشت و مدت کوتاهی در شهر ری در جوار شاه عبدالعظیم اقامت گزید.

ایشان در نجف نزد مرحوم فاضل شرابیانی، شیخ‌محمدحسن مامقانی، شیخ‌فتح‌الله شریعت آخوند خراسانی، عارف کامل حاج‌امامقلی نخجوانی و حاجی‌میرزا حسین خلیلی درس خواند و مخصوصاً از بهترین شاگردان این استاد اخیر به شمار می‌آمد که در خدمت وی تهذیب اخلاق را تحصیل کرد.

آقازاده سیدعلی‌آقا قاضی نقل می‌کند: «... میرزا علی آقاقاضی بسیار از استادش میرزاحسین خلیلی یاد می‌کرد و او را به نیکی نام می‌برد و من ندیدم کسی مثل این استادش او را در شگفتی اندازد و هر وقت نام این استاد نزدش برده می‌شد به او حالت بهت و سکوت دست می‌دادو غرق تأملات و تفکرات می‌شد!» ایشان از سن نوجوانی تحت تربیت والد گرامی، آقاسیدحسین قاضی بود و جوهره حرکت و سلوک ایشان از پدر بزرگوارشان می‌باشد و بعد از آن که به نجف اشرف مشرف شدند، نزد آیت‌الله شیخ محمد بهاری و آیت‌الله سیداحمد کربلایی معروف به واحدالعین و به کسب مکارم اخلاقی و عرفانی پرداخت و این دو نیز از مبرزترین شاگردان ملاحسینقلی همدانی(ره) بودند.

درباره ملاحسینقلی همدانی حکایات‌های بس شگفت‌آوری نقل شده، که گویای عظمت، روح بلند و نفوذ معنوی ایشان می‌باشد. او با عشق و همت بی‌نظیر زمان زیادی از عمرش را به تربیت مستعدین سپری کرد تا این که توانست ۳۰۰ نفر را تربیت کند که هر یک از آنها یکی از اولیای الهی شدند، مانند شیخ‌محمد بهاری، مرحوم سیداحمد کربلایی، مرحوم میرزاجوادآقا ملکی تبریزی و... سلسله اساتید ملاحسینقلی همدانی به حاج‌سیدعلی شوشتری و سپس به شخصی به نام ملاقلی

جولا می‌رسد. آقاسیدعلی قاضی در عراق به خدمت جمعی از اکابر اولیاء رسید و از آن جمله سال‌هایی چند در تحت تربیت مرحوم آقاسیداحمد کربلایی معروف به واحدالعین قرار گرفت و از صحبت آن بزرگوار به درجات اولیاء ابرار ارتقاء گزید، چندان که در تهذیب اخلاق شاگردان و مریدان و ملازمان چندی را تربیت کرد.

آقاسیدعلی آقای قاضی درباره این استادش می‌فرماید: «شبی از شب‌ها را به مسجد سهله می‌گذرانیدم ـ به تنهایی به نیمه شب یکی درآمد و به مقام ابراهیم(ع) مقام کرد و از پی فریضه صبح در سجده شد تا طلوع خورشید. آنگاه برفتم و دیدم عین‌الانسان و الانسان العین آقاسیداحمد کربلایی بکاء است، و از شدت گریه، خاک سجده‌گاه گل کرده است! و صبح برفت و در حجره نشست و چنان می‌خندید که صدای او به بیرون مسجد می‌رسید.»

آیت‌الله شیخ‌علی سعادت‌پرور نقل می‌کند: «وقتی مرحوم آقاسیدعلی قاضی جوانی بیش نبود، پدر مرحومش آقاسیدحسین قاضی که خود از دست پروردگان مرحوم عارف کامل حاج‌امامقلی نخجوانی بود به آقای قاضی سفارش کرده بود که هر روز به محضر استاد مشرف شده و چند ساعتی در محضرش بنشیند، اگر صحبت و کلامی شد که بهره گیرد و گرنه به صورت و هیئت استاد نظاره نماید. در آن روزها، مرض و با در نجف غوغا می‌کرد، فرزندان مرحوم آقاامامقلی نخجوانی یکی پس از دیگری در اثر مرض وبا رحلت می‌کردند و ایشان بدون هیچ ناراحتی و انزجار قلبی به شکرگزاری مشغول بود. وقتی از وی علت این عمل را جویا شدند فرمود: قباله‌های زمین را دیده‌اند که وقتی کسی صاحب یکی از آنها شد، هر کاری که دلش می‌خواست با زمین‌اش انجام می‌دهد؛ حالا هم خدای سبحان صاحب و مالک اصلی این فرزندان و همه چیز من است و هر کاری که بخواهد با آنان انجام می‌دهد و کسی را حق سئوال و اعتراض نیست!»

آقاسیدهاشم حداد از شاگردان ایشان می‌فرمود: «مرحوم‌آقا(قاضی) یک عالمی بود که از جهت فقاهت بی‌نظیر بود. از جهت فهم روایت و حدیث بی‌نظیر بود. از

جهت تفسیر و علوم قرآنی بی‌نظیر بود. از جهت ادبیات عرب و لغت و فصاحت بی‌نظیر بود. حتی از جهت تجوید و قرائت قرآن. و در مجالس فاتحه‌ای که احیاناً حضور پیدا می‌نمود، کمتر قاری قرآن بود که جرأت خواندن در حضور وی را داشته باشد، چرا که اشکال‌های تجویدی و نحوه قرائت‌شان را می‌گفت...»

آیت‌الله خسروشاهی از علامه طباطبائی نقل می‌کردند که کتاب‌های معقول را خواندم ولی وقتی خدمت سیدعلی‌آقا قاضی رسیدم فهمیدم که یک کلمه هم نفهمیدم مرحوم قاضی در لغت عرب بی‌نظیر بود، گویند: چهل هزار لغت از حفظ داشت. و شعر عربی را چنان می‌سرود که اعراب تشخیص نمی‌دادند سراینده این شعر عجمی (غیر عرب) است. روزی در بین مذاکرات، مرحوم آیت‌الله حاج‌شیخ‌عبدالله مامقانی(ره) به ایشان می‌گوید: من آن قدر در لغت و شعر عرب تسلط دارم که اگر شخص غیرعرب، شعری عربی بسراید من می‌فهمم که سراینده عجم است، اگر چه آن شعر در اعلی درجه از فصاحت و بلاغت باشد. مرحوم قاضی یکی از قصائد عربی را که سراینده‌اش عرب بود شروع به خواندن می‌کند و در بین آن قصیده، از خود چند شعر بالبداهه اضافه می‌کند و سپس به ایشان می‌گوید: کدام یک از اینها را غیرعرب سروده است؟ و ایشان نتوانستند تشخیص دهند.

مرحوم قاضی در تفسیر قرآن کریم و معانی آن ید طولانی داشت و علامه طهرانی از قول مرحوم استاد علامه طباطبایی می‌فرمودند: «این سبک تفسیر آیه به آیه را مرحوم قاضی به ما تعلیم دادند و ما در تفسیر [المیزان]، از مسیر و روش ایشان پیروی می‌کنیم. ایشان در فهم معانی روایات وارده از ائمه معصومین علیهم‌السلام ذهن بسیار باز و روشنی داشتند و ما طریقه فهم احادیث را که «فقه الحدیث» گویند از ایشان آموخته‌ایم.»

آیت‌الله قاضی طی سه دوره، اخلاق و عرفا اسلامی را با کلام نافذ و عمل صالح خویش تدریس فرمودند و در هر دوره شاگردانی پرورش دادند که هر کدام از

بزرگان وادی عرفان و اخلاق محسوب می‌شوند؛ و البته فقط نام تعدادی از آن‌ها بر ما معلوم است و این که ایشان در حقیقت چه کسانی را تا قله‌های بلند عرفان و معنویت بالا کشیده و از شراب گوارای معرفت بر کام‌شان ریختند، برای ما به صورت کامل و دقیق آشکار نیست. اما به تعدادی از آنها که مبرز و شناخته شده هستند، اشاره می‌کنیم:

آیت‌الله شیخ‌محمدتقی آملی، آیت‌الله سیدمحمدحسین طباطبائی، آیت‌الله سیدمحمدحسن طباطبائی، آیت‌الله محمدتعقی بهجت فومنی، آیت‌الله سیدعباس کاشانی، آیت‌الله سیدعبدالکریم کشمیری، آیت‌الله شهید سیدعبدالحسین دستغیب، آیت‌الله علی‌اکبر مرندی، آیت‌الله سیدحسن مصطفوی تبریزی، آیت‌الله علی محمد بروجردی، آیت‌الله نجابت شیرازی، آیت‌الله سیدمحمد حسینی همدانی، آیت‌الله سیدحسن مسقطی، آیت‌الله سیدهاشم رضوی کشمیری، حاج‌سیدهاشم حداد و...

میرزا علی‌آقا قاضی پس از سال‌ها تدریس معارف بلند اسلامی و تربیت شاگردان الهی، در روز دوشنبه چهارم ماه ربیع‌المولود سال ۱۳٦٦ مطابق هفتم بهمن‌ماه در نجف اشرف وفات کرد و در وادی‌الاسلام نزد پدر خود دفن شد. مدت عمر شریف ایشان هشتاد و سه سال و دو ماه و بیست و یک روز بوده است.

مرحوم علامه آقاسیدعبدالعزیز طباطبائی یزدی نقل نمود که از استادم مرحوم‌آیت‌الله العظمی خوئی شنیدم که فرمود: «در ایام وفات استاد اخلاق‌آقا سیدعلی قاضی تبریزی تئاتر نجوم رخ داد و این به جهت رفعت مقام آن مرحوم بود. مرحوم طباطبائی یزدی نقل کرد که ما گفتیم: این اصلاً محال است که ستاره‌ها به خاطر کسی ریزش کنند و سقوط نمایند ولی استادمان آقای‌خوئی تأکید نمود، شما انکار کنید من که خودم این واقعه شگفت‌انگیز را با چشمان خود دیدم و نمی‌توانم چیزی را که در پیش من یقینی است، انکار نمایم.»[1]

---

۱ ـ جهت آشنایی کامل با مرحوم آیت‌الله سیدعلی‌قاضی به کتاب «دریای عرفان» و «کوه توحید» از مراجعه شود.

میرزاجوادآقا ملکی تبریزی

حاج‌میرزا جوادآقا ملکی تبریزی فرزند میرزاشفیع، از عالمان ربّانی، فقیهان نامی و مشاهیر اخلاق و عرفان، برخاسته از شهر تبریز در قرن چهاردهم قمری است. در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری قمری، برابر با دهه‌های نخستین قرن سیزدهم هجری شمسی در تبریز دیده به جهان گشود.

مقدمات و سطوح عالی علوم اسلامی را در حوزه علمیه تبریز فرا گرفت. در جوانی رهسپار حوزه علمیه نجف اشرف گردید و از محضر بزرگانی همچون حضرات آیات عظام میرزاحسین محدث نوری و حاج‌آقا رضا همدانی و آخوند ملا محمدکاظم خراسانی مستفیض گشت و به مقام شامخ اجتهاد نایل شد. جذبه‌های عالم قدس، وی را به محضر فقیه نامی عارف عظیم‌الشأن و اخلاقی جلیل‌القدر مولی حسین قلی همدانی کشاند و تحت تربیت آن عارف ربانی به سیر و سلوک پرداخت و با جهادی اکبر، منازل معنوی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد. مراقبه تمام و ذکری به دوام و سجده‌های صبح و شام، او را بر بلندای مقام محمود نشاند به وصال حضرت دوست جل و علا رساند.

پس از نیل به مقامات عالی علمی و معنوی به تبریز بازگشت و به انجام وظایف دینی و تدریس علوم اسلامی همّت گمارد. در سال ۱۳۲۹ ق. در شهر مقدّس قم و در جوار بارگاه ملکوتی کریمه اهل بیت رحل اقامت افکند و علاوه بر تدریس خارج فقه از کتاب مفاتیح‌الشرایع» فیض کاشانی، با درس اخلاق و عرفان به تهذیب و تربیت نفوس پرداخت و به زودی از ارکان معنوی حوزه علمیه قم به شمار آمد. مشتاقان علم و معنویت به سویش شتافتند و در درس اخلاقش که جلوه‌گاه نفحات رحمانی و انوار سبحانی بود حضور یافتند و جمع کثیری از آن جمله حاج‌آقا حسین فاطمی قمی، آخوند ملاعلی معصومی همدانی، شیخ‌عباس تهرانی و امام‌خمینی از سرچشمه جوشان معرفتش سیراب گشتند. حضرتش علاوه بر مزین بودن به محاسن و فضایل اخلاقی، در خوف و خشیت از باری‌تعالی و پرهیز از غیر خدا و سوز و

گداز و بکاء، آیتی پرفروغ در میان عالمان ربّانی بودند. از ایشان آثـار ارزشـمندی بـه یادگـار مانـده اسـت. همچـون: ۱ ـ اسرارالـصلاة ۲ ـ المراقبـات ۳ ـ رسـاله لقـاءالله ٤ ـ رساله‌ای در حج ۵ ـ کتابی در موضوع فقه ٦ ـ حاشیه بر کتاب «غایـةالقصوی».

در دهم ذی‌الحجه عید قربان سال ۱۲٤۳ ق. برابر بـا یـازدهم تیرمـاه ۱۳۰٤ روح الهی‌اش از دالغرور دنیا به دارالسرور عقبی پرکشید و به لقـاء محبـوب رسـید. پیکـر پاکش پس از تشییع در قبرستان «شیخان» قم به خاک سـپرده شـد. اکنـون زیارتگـاه مؤمنان و صاحبدلان است.[۱]

آیت‌الله محمدحسن الهی طباطبائی

سیدمحمدحسن الهی طباطبائی (برادر علامه طباطبائی) در زمره شخـصیت‌هـایی است که مشعل هدایت و وارستگی را برافراشت و نور ایمان را بـر زوایـای اجتمـاع عمر خویش تابانید و حقیقت اخـلاق را بـا صـفای معنویـت در هـم آمیخـت و بـه تشنگان فضیلت آموخت.

مرحوم حاج‌میرزا محمدقاضی طباطبائی (پدر محمدحسن الهـی) خـود فاضـلی وارسته و از روحانیون شهر تبریز بود. که با خانواده یحیـوی تبریـز وصـلت کـرد. و ثمره این پیوند در سال ۱۳۲۱ هـ. ق (مطابق بـا ۱۲۸۱ هـ. ش) متولـد مـی‌گـردد کـه محمدحسین (علامه طباطبایی) نامیده می‌شود. پنج سال بعد یعنی در سـال ۱۳۲٦ هـ. ق دومین فرزند این خانواده دیده به جهان می‌گشاید.

آقاسیدمحمدحسن الهی پس از پایان درس‌های مقدماتی به مدرسه طالبیـه تبریـز روی آورده، سطوح عالی فقه، اصول، فلسفه، کلام را زیر نظر سایر اساتید بـه کمـال می‌رساند.[۲] مرحوم علامه طباطبائی به شاگردان خود فرموده بود:

«روزهای بسیاری به همراه برادر از تبریز بیرون آمده و در دامنه کوه‌ها و تپه‌های

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ۳۷.

۲ ـ مصاحبه با بهجت‌السادات طباطبایی (دختر علامه)، مجله زن روز، شماره ۸۹۲.

سرسبز اطراف از صبح تا غروب به تحریر خط مشغول بودیم.»[۱]

آقاسیدمحمدحسن به همراه برادر بزرگترش ـ علامه طباطبائی ـ به سال ۱۳۰٤ هـ. ق به منظور تکمیل تحصیلات علوم دینی عازم نجف اشرف گردید. در منزلی واقع در محله عماره ـ نزدیک حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین(ع) ـ اقامت گزید که به دلیل دوری از وطن و گرمی آب و هوا و محیط ناآشنا مدتی را به سختی و با مشقت سپری ساخت. اما به رغم این ناملایمات و ابتلائات و تحمل شدائد، به محضر اساتید وقت حاضر شده و مدت یازده سال از حوزه درسی عارف ربانی حاج‌سیدعلی آقاقاضی و سیدحسین بادکوبه‌ای در عرفان، فلسفه و ریاضی و طب بهره‌مند شده و به طور همزمان فقه و اصول را از محضر آقاشیخ محمدحسین غروی کمپانی و آقاشیخ محمدحسین نائینی و آقاسیدابوالحسن اصفهانی فرا می‌گیرد.

در نجف اشرف این دو برادر هر شب برای اقامه نماز شب برخاسته و پس از وضو گرفتن و خواندن نماز شب نمی‌خوابیدند و تا فرا رسیدن وقت نماز صبح تا یکدیگر تمرین خطاطی (خط درشت) می‌کردند و بعد از انجام فرضیه صبح با هم به مباحثه پرداخته و تا موقع حضور به درس استاد با این حالت به طور مستمر ادامه داشت.[۲]

به دلیل همین عبادت‌های شبانه و سلوک روحانی و توسلات به پیشگاه ائمه اطهار، خصوصاً حضرت‌علی(ع)، سیدمحمدحسن الهی به کمالات معنوی دست یافت و برخی حالات غیبی برایش کشف گشت. علامه طباطبایی نقل کرده است: «وقتی همراه برادر در نجف اشرف تحت تربیت اخلاقی مرحوم حاج‌میرزاعلی‌آقا قاضی ـ قدس‌سره ـ بودیم سحرگاهی بر بالای بام بر سجاده عبادت نشسته بودم در این موقع خواب سبکی به من دست داد و مشاهده کردم دو نفر مقابل من نشسته‌اند: یکی از آنها حضرت ادریس(ع) و دیگری برادر عزیز و ارجمند خودم آقای‌حاج‌سید

---

۱ ـ رساله لب‌الباب، مقدمه سیدمحمدحسینی تهرانی، ص ۹۱.

۲ ـ مهر تابان، ص ۲۵۷ ـ ۲۵۸.

محمدحسن الهی طباطبایی بود. حضرت ادریس(ع) با من به مذاکره و سخن مشغول شدند وی طوری بود که ایشان القاء کلام می‌نمودند و تکلم می‌کردند ولی سخنان ایشان به واسطه کلام آقای اخوی استماع می‌شد.»[۱]

و مرحوم آقاسیدعلی قاضی طباطبایی در پرورش معنوی آقاسید حسن‌الهی نقش به سزایی داشت، ایشان بر اثر حالات روحانی و عبادت‌های توأم با تضرع و زاری در مسجد سهله از بحر مواج لطف‌الهی و ترشح فیضی بهره‌مند گشت و در مسیر زندگی‌اش تحولی شگرفت پدید آمد.

در سال ۱۳۱٤ هـ . ش آیت‌الله سیدمحمدحسن الهی و برادرش به دلیل اختلال در وضع معاش و نرسیدن مقررش از ایران به موطن خویش (تبریز) بازگشت، آقاسیدحسن الهی در حوزه تبریز به تدریس فلسفه از شفاء و اسفار و سایر کتاب‌های ملاصدرا اشتغال ورزید و در ضمن برخی جویندگان کمال را به سوی قلعه معنویت هدایت نمود.

آن بزرگوار انسانی بسیار ساده، بی‌آلایش، فروتن، مهربان و مربی نفوس بود. علامه طباطبایی در مناسب‌های گوناگون برای شاگردان خود از خصوصیات روحی ایشان سخت می‌گفت و اخلاق و رفتارش را تمجید و تحسین می‌کرد و هوش و استعداد و توانایی‌های علمی برادر را می‌ستود و در جلسه‌ای نقل کرده بود:

«برادر ما راجع به تأثیر صدا و کیفیت آهنگ و تأثیر آن در روح و به طور کلی از اسرار علم موسیقی و روابط معنوی روح با صداها و طنین‌های وارده در گوش، کتابی به رشته تحریر درمی‌آورند که انصافاً اثر نفیسی بود و تا به حال (زمان نقل این کتاب) در دنیای امروز بی‌نظیر و از هر جهت بدیع و بی‌سابقه بود، لکن بعد از اتمام آن، بیم آن را پیدا کرد که به دست نااهلان و حکام جائر بیفتد و تشکیلات نامشروع از آن استفاده سوء بنمایند، لذا آن را به طور کلی مفقود نمود».[۲]

---

۱ ـ علامه طباطبایی در منظر عرفان نظری و عملی (گفت و گو با علامه حسن‌زاده آملی)، کیهان اندیشه، شماره ۲٦، ص ٦ ـ ۷.

۲ ـ مجله پیام انقلاب، شماره ۱۵۱، ص ۳۵.

آیت‌الله حاج‌سیدمحمدحسن الهی از جمیع جهات مشابه علامه طباطبایی بود و بر سبک و شیوه، سعه‌صدر و همت عالی، زندگانی زاهدانه به معنای واقعی، دوری از اهل دنیا، رابطه با خداوند، انس و الفت با ذکر و عبادت توأم با ادراک و بصیرت و معرفت، شیفتگی به شرع مطهر و محبت توأم با معرفت نسبت به خاندان عصمت و طهارت، تلاش در جهت اعتلای کلمه حق و از خود گذشتن در این راه، کمک به هم‌نوع و رسیدگی به فقرا و مساکین، نمونه‌ای بارز و در خطه آذربایجان و منطقه تبریز معروف و مشهور و در بین اهالی به پاکی و طهارت نفس و وارستگی زبانزد خاص و عام بودند.[۱]

این فرزانه ناشناخته در سال ۱۳٤٥ هـ. ق به شهر مقدس قم مشرف گردید و قریب یک سال در این مکان مبارک اقامت گزید و تنی چند از افاضل حوزه علمیه قم در همین مدت کوتاه از فیض وجودش بهره‌مند گشتند، که در میان آنان علامه حسن‌زاده آملی بیش از دیگران از حضورش استفاده کرده است، چنان که خود نوشته است:

«در سنه هزار و سی و چهل و پنج هجری شمسی آیت‌الله جناب‌آقای سیدمحمدحسن الهی قاضی طباطبایی (برادر مکرم استاد علامه طباطبایی ـ رفع‌الله تعالی درجات المعالیه) که در حوزه علمیه قم برای افاده و افاضه رحل اقامت افکنده بود، این کمترین از محضر انورش بهره‌مند بود». ایشان در جای دیگر خاطرنشان نموده است: «در همه حال استادم، حکیم متألله آیت‌الله آقامحمدحسن قاضی طباطبایی تبریزی مشهور به الهی ـ اعلی الله مقامه ـ پیوسته مرا به مراقبت و نگاه داشتن ادب در برابر خداوند و محاسبه نفس بسیار توصیه می‌فرمود و من نفحات انفاس شریفش و برکات فیوضات معنیش را فراموش نمی‌کنم.»

وقتی در خصوص این شخصیت از استاد حسن‌زاده آملی سئوالی شده بود، ایشان چنین جواب داده‌اند: «آن جناب از تبریز گرفته تا نجف اشرف و مراجعت از

---

۱ ـ مهر تابان، ص ۲٤.

نجف ـ که به تبریز آمدند ـ و علامه طباطبایی در تمام درس و بحث و شئونات دیگر با هم بودند، آن بزرگوار هم جامع علوم عقلی و نقلی بود و ریاضت‌های نفسانی او بسیار عجیب بود. وقتی به حضور استاد علامه طباطبایی رسیدم آن جناب از من سئوال کرد: شما اخوی را چگونه یافتید، بنده واقعیتی را اظهار کردم، گفت: آقاجان جناب اخوی خیلی بذول است و این اخوی (علامه) خیلی کتوم است آن جناب خیلی بخشنده بود، البته در تبریز ماند و این گونه تأسف‌ها (محرومیت از کمالات علمی او) برای ما هست. من مشاهداتی، مکاشفاتی و حلاوتی از جناب حاج‌محمدحسن الهی دارم که اگر بخواهم بعضی از این امور را بازگو کنم شاید موجب استعجاب بعضی واقع شود.»

فقید سعید در نیمه دوم سال ۱۳٤٦ هـ . ش مطابق با ۱۳۸۷ هـ . ق در بستر بیماری قرار گرفت. اما این حکیم الهی روز به روز با اشتداد کسالت مواجه گشت و سرانجام در روز دوشنبه سیزدهم ربیع‌المولود سال ۱۳۸۸ هـ . ق در سن ٦۳ سالگی این نشأت ناپایدار و فانی را بدرود گفت و در عالم قدس و ملکوت آرام گرفت. چون در تبریز رحلت نموده بود، جنازه‌اش را ظاهراً بر حسب وصیت او، به قم آورده و پس از تشییع جنازه‌ای باشکوه و با حضور آیات عظام و اساتید حوزه علمیه قم و روحانیون و دیگر افشار مردم در جوار مرقد مطهر حضرت‌فاطمه معصومه(س) در آن طرف پل آهنچی در مقبره معروف به ابوحسین مدفون ساختند.

آیت‌الله سیدحسین قاضی طباطبایی

حاج‌سیدحسین قاضی طباطبائی در سال ۱۳۱۷ قمری در تبریز پا به عرصه وجود نهاد. جد ایشان آیت‌الله سیدحسین قاضی طباطبایی از تلامذه مرحوم میرزای شیرازی و از بزرگان علمای عصر خود بودند. پدرشان مرحوم میرزااحمد قاضی طباطبائی از علماء و زهاد زمان و مقیم تبریز بودند که در احوالات ایشان، کرامت بسیاری منقول است و بسیار منزوی و معرض از دنیا بودند. ایشان متوفی در

ربیع‌الاول ۱۳۷۰ قمری مدفون و در قم می‌باشند. عموی ایشان مرحوم سیدالسالکین حاج‌میرزا علی‌قاضی طباطبائی بودند که در نجف اشرف اقامت گزیدند و شاگردان بسیاری را تربیت و به عالم علم و تقوی و عرفان تحویل دادند.

آیت‌الله سیدحسین قاضی طباطبائی، تحصیلات مقدماتی را در تبریز و نیز فقه و اصول را از آیت‌الله انگجی و حاج‌میرزاعلی‌اصغر ملکی در همانجا فرا گرفته و در سال ١٣٤٤ هجری قمری به نجف اشرف هجرت نموده و تحت مراقبت عمویشان حاج‌میرزا علی‌قاضی قرار گرفتند و از حوزه درس بزرگان آن زمان در نجف اشرف، همچون مرحوم حضرات آیات: ضیاءالدین عراقی، غروی کمپانی، سیدابوالحسن اصفهانی، شیخ‌احمد کاشف‌الغطاء، ایروانی و غیره استفاده‌های فراوان برده و از اغلب حضرات، اجازه اجتهاد اخذ نمودند. در نجف اشرف اغلب به اتفاق مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم آقای الهی طباطبائی ـ که منسوب هم بودند ـ به طور خصوصی از مرحوم حاج‌میرزا علی قاضی بهره گرفتن و مشی سیر و سلوک و عرفان ایشان را کم و بیش تا پایان عمر، عامل بودند و همه شاگردان مرحوم قاضی چنین شدند.

ایشان پس از تکمیل علوم در نجف، راهی ایران شدند و به مشهد مقدس مهاجرت و در آنجا از محضر بزرگان وقت مشهد همچون آیت‌الله سیدحسن قمی و آیت‌الله کفائی خراسانی و مرحوم میرزامهدی اصفهانی بهره‌ها برده سپس در سال ١٣٥٤ هـ . ق به قم عزیمت و تا پایان حیات پربرکت خود در قم متوطن بودند و در مجالس درس و بحث مرحوم آیت‌الله مؤسس، حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی و آیت‌الله حجت کوه‌کمری و آیت‌الله بروجردی شرکت نموده و لحظه‌ای از عمر پربرکت خود را بی‌بهره و بی‌استفاده ننهادند.

مرحوم آقاسیدحسین قاضی از نوادر ایام بودند و گمنامی را بسیار دوست می‌داشتند و خیلی مصر بودند کسی از حالات ایشان مطلع نشود، ولی گاهی بعضی افراد به طرف مختلف، مطلع می‌شدند. آن بزرگوار مجسمه تقوی و متانت و دارای اخلاق حمیده و پسندیده و بسیار متواضع بودند. ذره‌ای خودخواهی و کبر و غرور و

خودپسندی در ایشان مشهود نبود، چنان با مردم می‌زیست که کسی نمی‌توانست تمییز دهد که این مجسمه توحید و ورع، دارای چنان مقام علمی و فضل و دانش باشد. نان منزل را شخصاً در صف می‌ایستاد و تهیه می‌کرد. هر چه صاحب نانوایی اصرار می‌ورزید که من نان را برایتان به منزل می‌فرستم، گوش نمی‌کردند و تمام مایحتاج منزل را که آن زمان مشکل هم بود، شخصاً یک به یک تهیه می‌کردند و به منزل می‌بردند و مراجعات به منزل را بسیار مؤدبانه و با متانت پاسخ‌گو بودند. وقت و بی‌وقت، بسیاری از علماء و آشنایان ایشان جهت استخاره به ایشان مراجعه می‌کردند، زیرا ایشان ید طولانی در این امر داشتند و بسیار اتفاق می‌افتاد که ضمیر اشخاص را بیان کرده و مکنونات قلبی آنان و مقصود استخاره آنان را بازگو می‌کردند و می‌فرمودند خوب یا بد است.

آیت‌الله قاضی در زمان جوانی با مرحوم امام‌خمینی در قم بسیار مباحثه علمی داشتند و مرحوم امام هم از حالات ایشان اطلاع کافی داشتند و در اغلب موارد، از نفس ایشان استفاده می‌کردند. مرحوم آقای قاضی در جوانی به مرحوم امام گفته بودند: «شما یک روز رهبر می‌شوی» مرحوم امام تصورشان این شده بود که یعنی یکی از مراجع حوزه می‌شوند چون آن زمان صحبت از فعالیت مبارزاتی ایشان اصلاً مطرح نبود. بعداً مرحوم آقای قاضی ضمیر امام را خواننده بودند و گفته بودند: «نه در ردیف مراجع، بالاتر، زعیم و رهبر می‌شوید، دستخطی به من مرحمت کنید که آن روز مرا تحویل بگیرید» (به عنوان شوخی)، مرحوم امام هم پاسخی به شوخی داده بودند. ظهور این معنا زمانی بود که در ایام انقلاب مرحوم آقای قاضی نبودند ولی گفته ایشان محقق شد.

آیت‌الله استاد علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمایند: شب دوشنبه دوم جمادی‌الاول ۱۳۹۳ شب هفتم وفات مرحوم آیت‌الله سیدحسین قاضی طباطبائی در محضر استاد علامه طباطبایی بودم از مقام فضل و دانش و تقوای و انزوای آن مرحوم سخن به میان آمد. مرحوم علامه طباطبایی فرمودند ایشان از جهت فضل، کمتر از این آقایان

فعلی قم نبود جز این که ایشان از بیت انزوا بود. سپس در انزوای این بیت فرمودنـد: مرحوم پدرش آقاسیداحمد قاضی طباطبای نیز این چنین بـود و مرحـوم حـاج‌میـرزا علی قاضی که عموی ایشان و یکی از اساتید ما بـود نیـز ایـن چنـین بـود و جـد او مرحوم آقاسیدحسین که از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی بود نیز همین طور بود.[۱]

۱ ـ صاحبان فقه و حکمت، ص ٦٦ ـ ٦٧.

شخصیت‌های تحقیقی (تاریخ، رجال، سیره و...)

مهم‌ترین مایه‌ی ترغیب مسلمانان به تاریخ‌آموزی و تاریخ‌نگاری، همانا آموزه‌های قرآنی و حدیثی بود و متأثر از آن مسلمانان در مطالعات تاریخی خود، نخست به موضوع سیره و مغازی پیامبر(ص) توجه نشان دادند. نیاز مسلمانان به آگاهی و شناخت زندگی پیامبر و اصحاب او و چگونگی پیشرفت اسلام و نبردهای آنها با دشمنان اسلام همراه با فتوحات و افزایش قلمرو و بلاد اسلامی و نیاز به شناخت اوضاع و احوال مردمان سرزمین‌های تازه مسلمان، مزید بر علت شد و بر حجم مطالعات تاریخی و تنوع موضوعات آن افزود؛ این علاقه تا بدان پایه رسید که بنابر گزارش حاجی خلیفه، نویسنده کشف‌الظنون، از شمار ۱۸۵۰۰ کتابی که مسلمین تا آن زمان (سده‌ی یازدهم) به نگارش در آورده بودند، ۱۳۰۰ جلد آن به تاریخ و تاریخ‌نگاری اختصاص یافته بود. به هر حال مسلمانان کتاب‌های بسیاری در موضوع تاریخ پدید آوردند، چنان که هیچ قومی پیش از آغاز عصر جدید در این رشته به پایه‌ی ایشان نرسیده بود.

تاریخ طبری که تألیف آن در سال‌های آغازین سده‌ی چهارم (۳۰۳ ق) به پایان رسیده، مهم‌ترین و مشهورترین کتاب مفصلی است که در تاریخ عمومی اسلام نوشته شده است. این کتاب مأخذ اصلی تمام کسانی بوده است که پس از طبری دست به تألیف تاریخ اسلام زده‌اند.

در آیات گوناگون قرآن کریم، انسان‌ها به بررسی آثار پیشینیان و تفکر و تأمل در احوال گذشتگان فراخوانده شده‌اند. پیامبر(ص) نیز در روایات بسیار درباره توجه به سرگذشت اقوام پیشین سخن گفته است و در منابع روایی، روایات فراوانی از او نقل شده که در آنها از سرگذشت پیشینیان و اقوام و طوایف دیگر سخن گفته است. در پی منبع روایت حدیث پس از وفات پیامبر(ص)، افرادی که به قصاصون مشهور شدند در مساجد، درباره‌ی داستان اقوام دیگر و پیروان ادیان دیگر و به خصوص درباره‌ی وقایعی که در قرآن اشاراتی به آنها شده بود به تفصیل داستان‌سرایی

می‌کردند و یکی از اصلی‌ترین منابع اینان داستان‌هایی از کتب اقوام یهودی ساکن در شبه جزیره بود. این داستان‌های آمیخته با تخیلات و اسطوره‌ها ریشه‌ی اصلی همان چیزی شد که بعدها «سرائیلیات» نام گرفت و به احادیث مسلمانان راه یافت. در خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان امام‌علی(ع) نیز توجه به تاریخ، از جمله سیره‌ی پیامبران و شرح برخی حوادث دوران پیامبراسلام(ع) و وضعیت اعراب در دوره‌ی جاهلیت و برخی حوادث پس از وفات ایشان دیده می‌شود.

مسلمانان برای دانستن تکالیف خود به قرآن با سیره‌ی پیامبر(ص) مراجعه می‌کنند و پس از وفات پیامبراکرم(ص) لازم می‌شد که در موارد اختلافی دانسته شود که پیامبر(ص) در موارد مشابه چه می‌کرده است. گاه نیز بسیاری در نقد برخی رفتارها از سیره‌ی پیامبراکرم(ص) شاهد می‌آوردند. از همین جا بود که پیوندی دیرپا میان حدیث و تاریخ درگرفت و بسیاری از اصحاب به رغم ممنوعیت نقل سخنان و روایات پیامبر(ص) از استشهاد به سیره و رفتار او بازنماندند و همین منبع مهمی برای دانستن تاریخ روزگار پیامبر(ص) و سیره‌ی ایشان بوده است.

اختلافات پیش آمده میان مسلمانان پس از وفات پیامبراکرم(ص) نیز انگیزه‌ی مهمی برای پیروان امام‌علی(ع) شد تا برای اثبات حقانیت خود به سخنان پیامبر(ص) و سیره‌ی ایشان و فتارشان با اهل بیت استناد کنند و از اینجا پیوندی میان کلام شیعی و حدیث و تاریخ شکل گرفت.

بدین سان می‌توان شیعیان را پیشگامان تاریخ‌نویسی در اسلام دانست. نوشته‌های شیعیان در تاریخ را در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان هفت نوع دانست.

۱ ـ سیره و مغازی پیامبر اکرم(ص). شیعیان به این موضوع چندان توجه داشتند که به گزارش یاقوت حموی برخی، «اصحاب مغازی» را فقط با گرایش شیعی می‌شناختند[1]. ابان بن عثمان بجلی (ـ حدود ۱۷۰ ق)، احمد بن محمد بن خالد برقی

---

۱ ـ یاقوت حموی، ج ٦، ص ۲٤۱

(ـ ۲۷۰ ق)، ابراهیم بن محمد ثقفی (ـــ ۲۸۳ ق)، شیخ‌صدوق (ـــ ۳۸۱ ق) آثاری درباره‌ی سیره‌ی پیامبر و تاریخ جنگ‌ها و غزوه‌های ایشان داشته‌اند.

۲ ـ سیره‌ی امام‌علی(ع) و زندگی سیاسی ایشان از دوران همراهی‌اش با پیامبر(ص) تا شهادت مشهورترین کتاب در این باره، که رویکرد کلامی نیز دارد و در پی اثبات حقانیت آن حضرت در جریانات پس از وفات پیامبر(ص) است، نوشته‌ی سلیم بن قیس هلالی (ـ حدود ٧٦ ق) است که به کتاب سلیم بن قیس الهلالی معروف است.

این کتاب اطلاعات مهمی درباره‌ی جریان‌های پیش‌آمده پس از وفات پیامبر(ص) و حوادث دوران خلافت تا صلح امام‌حسن(ع) دربردارد. از قدیم اظهارنظرهای گوناگونی درباره‌ی این کتاب شده و برخی در صحت برخی مطالب آن و برخی در این که آن چه به ما رسیده همان کتاب سلیم بن قیس باشد تردید دارند. عبیدالله بن ابی‌رافع نیز پیش از سلیم کتابی در سیره‌ی امام‌علی(ع) و نام کسانی که در جنگ‌ها در رکاب او به شهادت رسیده‌اند داشته است.

جنگ‌هایی که در دوران خلافت امام‌علی(ع) درگرفت بازتاب‌های کلامی مهمی در دوران بعد داشت و در پی آن بسیاری از شیعیان تک‌نگاری‌هایی درباره این جنگ‌ها نوشتند. جابر بن یزید جُعفی (ـــ ۱۲۸ ق) از اصحاب خاص امام‌باقر و امام‌صادق(ع) هشام بن حکم (ـ حدود ۱۹۰ ق)، ابان بن تغلب (ـــ حدود ١٤١ ق)، مؤمن‌الطاق، علی بن مهزیار اهوازی (ـ حدود ۲۵۰ ق) درباره‌ی جنگ‌های جمل یا صفین یا نهروان یا موضوع حکمین کتاب‌هایی نوشته‌اند. در میان این تک‌نگاری‌ها، مهم‌تر از همه کتاب «الجمل و النصرة لسیدالعترة فی حرب البصره» نوشته‌ی شیخ مفید است که در آن ضمن رعایت بی‌طرفی به بررسی و نقد و تحلیل روایت‌ها پرداخته و همواره از منابع اصلی تاریخ این جنگ میان شیعیان و سنیان بوده است.

۳ ـ تاریخ امامان اهل‌بیت(ع) با آغاز عصر امام یا پایان حضور امامان مذاهب

غیرامامی، پیروان ایشان به تدوین روایات و سیره و مناقب آن امامان مبادرت می‌کردند. ظاهراً نخستین تألیفی که در آن به زندگی همه‌ی امامان شیعیان پرداخته شده کتاب انساب الائمه و موالیدهم الی صاحب‌الامر منسوب به ناصر کبیر حسن بن علی اُطروش است. ابوسهل نوبختی (ــ ۳۱۱ ق) پیشوای متکلمان امامی بغداد، شیخ‌صدوق، این راثقه از نخستین کسانی بودند که در این باب آثاری نوشتند. اما بی‌تردید در این میان مهم‌ترین اثر کتاب ارشاد شیخ‌مفید است که مأخذ اصلی تألیفات بعدی بوده است.

٤ ـ تاریخ‌های عمومی. از نخستین کسانی که کتابی بزرگ در تاریخ عمومی نوشته، ابان بن عثمان احمر بجلی مؤلف کتاب المبداء و المبعث و المغازی و الوفاة والسقیفة و الردة است که مورخان بزرگی چون یعقوبی و طبری از او نقل کرده‌اند. و مورخان بزرگ جهان اسلام همچون طبری، یعقوبی، ابوالفرج اصفهانی، و مسکویه‌ی رازی شیعه بوده‌اند.

۵ ـ تاریخ‌های محلی، بسیاری از آثار تاریخی مورخان شیعه درباره‌ی مناطق و شهرهای جهان اسلام بوده است چنان که ابوعبدالله برقی، محمدبن مسعود عیاشی، ابن بابویه کتاب‌هایی درباره‌ی تاریخ مکه و مدینه نوشته‌اند و علی بن حسن بن فضال و سعدبن عبدالله اشعری، و ابن عقده کتاب‌هایی درباره‌ی مدینه نگاشته‌اند. درباره‌ی ری و قم نیز کتاب‌هایی نوشته شده است.

٦ ـ نسب‌شناسی. در قرن دوم هجری، هشام بن محمد کلبی شیعی از پیشگامان تألیف آثار در موضوع انساب قبایل و افراد بود. از قرن سوم هجری نیز آثار بسیاری درباره‌ی انساب طالبیان و علویان با انگیزه‌هایی سیاسی و عقیدتی تألیف شد.

۷ ـ کتب رجال و طبقات. از مهم‌ترین تلاش‌های شیعیان درباره‌ی موضوعات تاریخی، موضوع رجال و وثاقت راویان حدیث و طبقات راویان، که برای شناخت راویان جاافتاده در سلسله نسب بسیار اهمیت داشت بود، اینجا نیز بار دیگر شاهد

پیوند میان حدیث و تاریخ هستیم. نخستین آثار رجالی شیعه «طبقات الرجال» ابوجعفر برقی بود که بخشی از المحاسن را تشکیل می‌داد در روزگار امامان نیز شیعیان و اصحاب ائمه آثاری در این باره تدوین می‌کردند. اما مهم‌ترین آثار در این باره، که منبع اصلی همه‌ی آثار بعدی بود، در قرن پنجم هجری به همت شیخ طوسی و ابوالعباس نجاشی تدوین شده است. عمر بن عبدالعزیز کشی نیز کتاب بسیار مهمی در این باره داشته که فقط گزیده‌ای از آن، که شیخ‌طوسی از آن تهیه کرده، به دست ما رسیده است. در این کتاب سخنانی که امامان(ع) درباره‌ی اصحابشان گفته‌اند جمع‌آوری شده است. شیعیان به فهرست‌نویسی هم توجه داشته‌اند. ابن‌ندیم، نویسنده‌ی کتاب بزرگ الفهرس به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران شیعی بوده است. شیخ طوسی نیز کتابی در فهرست داشته است.[۱]

محمدباقر افصح تبریزی

محمدباقر افصح تبریزی (ـ بعد از ۱۰٤٦ ق)، مورخ ایرانی‌تبار هند در دوران شاه‌جهان و احتمالاً دوران اورنگ زیب، فرزند عنایت‌الله تبریزی که از ملازمان مرادبخش پسر شاه‌جهان و حاکم گجرات بود. اما افصح همانند گروهی از مورخان دوران گورکانی فصلی از کتاب خود را به زندگانی ائمه‌ی شیعه اختصاص داده و این امر یا حکایت از تعلق او به مذهب شیعه دارد و یا حاکی از محبت او به خاندات پیامبر اسلام و امامان شیعه است.

افصح تبریزی مؤلف کتابی است در تاریخ عمومی به نام افصح‌الاخبار که از جمله‌ی کتاب‌های بالنسبه معتبر دوران شاه‌جهان به شمار می‌آید. افصح برای تألیف این کتاب از مراجع گوناگونی استفاده کرده است و خود او نام‌های برخی از این کتاب‌ها را ذکر کرده است، نظیر تاریخ میرحیدر رازی؛ روضة‌الشهدا؛ زبدة‌الاخیار؛ ظفرنامه‌ی یزدی؛ طبقات اکبری؛ اکبرنامه؛ اقبالنامه؛ عالم‌آرای عباسی.

---

۱ ـ همان، صص ۲۱٤ ـ ۲۱۷.

کتاب افصح‌الاخبار از هفت باب تشکیل شده و هر بابی به فصول مختلف تقسیم می‌شود. باب اول آن در شرح احوال انبیا و پیامبران از آدم تا پیامبر اسلام است و باب دوم مشتمل بر دو قسمت که قسمت اول در شرح زندگانی پیامبر اسلام و خلفای راشدین و ائمه‌ی شیعه و خلفای بنی‌امیه و خلفای بنی‌عباس و قسمت دوم در تاریخ ایران از پیشدادیان تا ساسانیان و فلاسفه‌ی قدیم و سلاجقه‌ی ایران و روم است. باب سوم در تاریخ چنگیزخان و اخلافش تا سلطان ابوسعید و باب چهارم در تاریخ تیمورلنگ و اخلافش و باب پنجم مشتمل بر دو قسمت در شرح حملات سلطان‌محمود غزنوی به هند و در تاریخ سلاطین مسلمان هند تا پیش از گورکانیان، باب ششم مشتمل بر تاریخ گورکانیان هند از بابر تا سال ۱۰۳۷ ق و زمان جلوس شاه‌جهان بر تخت سلطنت و باب هفتم در تاریخ سلاطین معاصر گورکانیان هند نظیر صفویان.

این کتاب به طرزی ساده و معمولی نوشته شده و عاری از تکلف و تصنع ادبی و درازگویی است. در مطالبی که نوشته‌ی افصح تبریزی است، گزاف‌گویی کمتر به چشم می‌خورد و مؤلف کوشیده از بیان مطالب باور نکردنی خودداری کند. افصح‌التواریخ از منابع مستند تاریخی، دوران گورکانی هند به شمار می‌آید.

حسن بن عبدالرسول حسینی زنوزی

حسن بن عبدالرسول حسینی زنوزی (۱۱۷۲ ق ـ ؟) از علمای بزرگ آذربایجان، فرزند عبدالرسول بن حسن بن زین‌العابدین بن زین‌العابدین بن صدرالدین. محدث و نسابه و مورخ زنوزی، از شاگردان ملا عبدالنبی طسوجی، در سال ۱۱۹۵ ق به عراق و عتبات عالیات مهاجرت کرد و به تحصیل علم پرداخت و در ۱۲۰۳ به مشهد آمد و آموزش علوم دینی را ادامه داد و در سال ۱۲۰۵ به اصفهان رفت و پس از چندی به شهر خوی مهاجرت کرد و در همان شهر ماند.

معروف‌ترین کتاب او ریاض‌الجنه نام دارد و کتابی است بزرگ در تاریخ و

تراجم احوال و شرح بقاع و مساجد و مشاهد مقدس. ریاض‌الجنه مشتمل بر هشت مجلد است و هر مجلدی به موضوعی بدین شرح اختصاص دارد: ۱ــ در شرح احوال معصومین و تواریخ بقاع و مساجد و مشاهد مقدس ۲ ـ در شرح احوال ستمکاران و ظالمان و اتباع آنان؛ ۳ ـ در احوال کائنات و موجودات عالم ٤ ـ در احوال علما از خاص و عام به ترتیب حروف الفبا ٥ ـ در شرح احوال شعرای عرب و عجم و ترک به ترتیب حروف الفبا ٦ ـ در شرح احوال سلاطین قبل و بعد از اسلام ۷ ـ در شرح احوال وزرا و کتاب ۸ ـ در حکایات متفرقه. یکی از مباحث ارزنده‌ی این کتاب تاریخ خوی و شرح حکومت موروثی خوانین دنبلی بر این منطقه است. این کتاب به زبان فارسی نوشته شده و با عبارات عربی ممزوج است.[۱]

ملاعبدالله افندی تبریزی

فقیه، نسّابه، مورخ، کتابشناس ملاعبدالله فرزند عیسی بیگ فرزند ملاصالح بیگ بن حاج‌شاه ملا ولی، صاحب کتاب معروف «ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء» از مفاخر و بزرگان جهان اسلام و برخاسته از تبریز می‌باشد.

ملا عبدالله افندی یکی از ذخائر علمی برجسته و مشهوری است که در عصر خود دارای موقعیتی بس رفیع بوده و در طول عمر خود که بیش از شصت سال زندگی نموده از تتبع و تحقیق باز نه ایستاد و همواره در حضر و سفر از کتاب جدا نشده و دائماً به کاوش‌های پرارزش خود ادامه داده است.

در تألیف و تنظیم کتاب معروف [بحارالانوار] سهمی بسزا داشته و علامه مجلسی را در انتخاب مصادر و ترتیب بهره‌برداری از آن‌ها کمک و راهنمایی می‌نمود. علامه مجلسی در جلد اجازات بحار نامه وی را نقل کرده و درباره او [بعض اباد فلامدتنا] می‌نویسد که این خود دلیل بزرگی بر اهمیت و موقعیت برجسته مرحوم افندی است.

---

۱ ـ همان: ص ٤٦٥.

میرزاعبدالله افندی تبریزی به جز کتاب ریاض‌العلماء بیش از بیست و پنج اثر در علوم ادبی و فقه و اصول و جز اینها دارد که هر کدام به جای خود دارای مقام والا می‌باشند. ارزش کتاب ریاض‌العلما در این است که مؤلف آن پایه کار را روی تحقیق و تتبع گذاشته و تنها به نقل گفته‌های بیوگراف‌نویسان اکتفا نمی‌کند.

کتاب ریاض‌العلما در دو بخش تألیف شد: بخش اول در حالات علمای خاصه که شیعه می‌باشند و بخش دوم در حالات علمای عامه که اهل تسنن باشند و هر کدام در پنج مجلد و به ترتیب حروف از حرف الف تا یاء می‌باشد. متأسفانه پنج جلد از ده جلد که به خط مؤلف بوده مفقود شده و فقط پنج جلد آن باقی است: سه جلد از خاصه و دو جلد از عامه و در نتیجه حرف‌های (الف، ب، ت، ث، ج و میمم) در دسترس نیست.

میرزاعبدالله افندی در حدود ۱۱۳۰ هنگامی که تقریباً ٦٤ سال داشت، وفات نموده است.

علامه‌شیخ‌عبدالحسین امینی

شیخ عبدالحسین فرزند شیخ‌احمد امینی در سال ۱۳۲۰ در تبریز متولد و در خانه‌ای که کانون ایمان، علم و عمل و اخلاق بود رشد کرد. آموزش‌های نخستین را نزد پدر بزرگوارش آموخت. سپس در مدرسه طالبیه تبریز که بر جسته‌ترین کانون دانش و فرهنگ اسلامی شیعی آن روزگار بود، به تحصیل پرداخت. ادبیات، فقه و اصول فقه را نزد برجسته‌ترین فقیهان و عالمان و عارفان تبریز آموخت. بزرگوارانی چون: آیت‌الله سیدمحمد موسوی مشهور به مولانا، آیت‌الله سیدمرتضی حسینی خسروشاهی، آیت‌الله شیخ‌حسین توتونچی و علامه میرزا علی‌اصغر ملکی.

پدر بزرگوار علامه امینی، آیت‌الله میرزا احمد امینی (۱۲۸۷ــ ۱۳۷۰ ق) خود از افاضل و عالمان نامی تبریز بود، که موقعیت علمی وی از طرف فقهایی چون آیت‌الله میرزاعلی آقای شیرازی و میرزا علی ایروانی و میرزامحمدتقی شیرازی مورد تأیید

قرار گرفته بود. او شخصیتی بود برجسته که به حسن سیرت و تقوی موصوف و عمری را به ورع و پرهیزکاری گذرانیده بود.

آقا بزرگ تهرانی در شرح حال وی می‌نویسد: «هوالشیخ المیرزا احمد بن المولی نجفعلی الامینی التبریزی، عالم فاضل و له تعلیقه علی المکاسب» کان مولعا بالکتابة و الاستنساخ، کتب بخطه کتبا کثیره من تألیف القدما، مثل «صفات‌الشیعه» للصدوق... و کان جمیل‌الصوره حسن الخق... ذکره الشیخ محمد خلیل الزین فی مقدمه «شهدا الفضیله» و هو والد العلامه الشیخ عبدالحسین، الامینی، صاحب‌الغدیر و غیره.»[1]

نیای علامه امینی، مولی نجف علی مشهور به «امین‌الشرع» (۱۲۵۷ ـ ۱۳٤۰ ق) نیز از فاضلان و متقیان تبریز بود. او علاقه‌ای شدید به گردآوری کلمات ائمه اطهار داشت و در این مقوله، مجموعه‌هایی چند گردآورده بود. به فارسی و ترکی نیز شعر می‌سرود. و نسبت این خاندان به «امینی» از همین لقب «امین‌الشرع» نیای آنان بود.

علامه شیخ عبدالحسین امینی برای ادامه تحصیلات عالیه اسلامی راهی نجف اشرف شد و نزد برجسته‌ترین مراجع و مشایخ علمی و فقهی به تحصیل عالی فقه و اصول، کلام و حدیث پرداخت. بزرگانی چون:

۱ ـ آیت‌الله سیدمحمدباقر حسینی فیروزآبادی (م ۱۳٤۵ ق).

۲ ـ آیت‌الله سیدابوتراب خوانساری (م ۱۳٤٦ ق).

۳ ـ آیت‌الله میرزا ایروانی (م ۱۳۵٤ق).

٤ ـ آیت‌الله میرزاابوالحسن مشکینی (م ۱۳۵۸ ق).

مرحوم علامه امینی، پس از مرحله نخست تحصیلات عالیه اسلامی، به زادگاهش تبریز بازگشت و به تبلیغ و تدرس و تألیف پرداخت. تفسیر فاتحه الکتاب نخستین اثر علمی قرآنی او محصول همین دوران است.

پس از مدتی وی برای کسب هر چه بیشتر دانش، باز راهی نجف اشرف شد و

---

۱ ـ نقباء البشر، ج ۱، ص ۱۲٤.

به تحصیل و تحقیق پرداخت و به درجه عالیه اجتهاد نائل آمـد. اسـتادان برجـسته او در این مرحله از تحصیلات عالیه، عبارتند از:

۱ ـ آیت‌الله سیدمیرزاعلی بن مجدد شیرازی (م ۱۳۵۵ ق)

۲ ـ آیت‌الله میرزاحسین نائینی (م ۱۳۵۵ ق).

۳ ـ آیت‌الله شیخ‌عبدالکریم یزدی حایری (م ۱۳۵۵ ق).

٤ ـ آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی (م ١٣٦٥ ق).

٥ ـ آیت‌الله شیخ‌محمدحسین اصفهانی کمپانی (م ١٣٦١ ق).

٦ ـ آیت‌الله شیخ‌محمد حسین آل کاشف الغطا (م ۱۳۷۳ ق).

مشایخ علامه امینی در حـدیث: ۱ــ آیـت‌الله سیدابوالحـسن موسـوی اصـفهانی ۲ ـ آیت‌الله میرزا علی حسینی شیرازی ۳ ـ آیت‌الله شـیخ‌علـی‌اصـغر ملکـی تبریـزی ٤ ـ آیت‌الله سید حسین قمی ٥ ـ شیخ‌علی قمی (م ۱۳۷۳ ق) ٦ــ شـیخ‌محمـد علـی غروی اوردوبـادی (م ۱۳۸۰ ق) ۷ ـ شـیخ‌آقـابزرگ تهرانـی (م ۱۳۸۹ ق) ۸ ـ میـرزا یحیی خویی (م ١٣٦٤ ق).

وی در سال ۱۳۳۵ ق. تـألیف کتـاب «شـهداء الفـضیله» را آغـاز کـرد. موضـوع اینکتاب درباره عالمانی بود که در راه حق به شهادت رسیده‌اند. در این کتاب زندگی بیش از ۱۰۰ عالم شیعه از قرن ٤ تا ١٤ ذکر شده است.

اثر نامدار او دائرةالمعارف یازده جلدی «الغدیر» که به زبان عربـی (۲۲ جلـد بـه فارسی) و خلاصه آن به چند زبـان ترجمـه شـده اسـت در رأس تألیفـات علامـه و حاصل زحمات ٤٠ ساله اوست. الغدیر به بررسی تفـصیلی مـسئله ولایـت تـشیع از جنبه‌های گوناگون تاریخی، تفسیری، روایی و حدیثی، فقهی، ادبی، کلامی و اصـولی پرداخته است. امینی برای تألیف این اثر مهم به کشورهای مختلفی سفر کرد و با کار پیگیر شبانه‌روزی در کتابخانه‌های بزرگ جهان اسلام آن را به سـرانجام رسـاند. وی در نگارش این اثر چنان که خود گفتـه ده هـزار جلـد کتـاب را بـه دقـت مطالعـه و

استنساخ و به صد هزار رساله مراجعه مکرر کرده است. علامه برای گردآوری مطالب الغدیر سفرهای پژوهشی بسیار کرد. این سفرها عموماً به مطالعه و استنساخ و تهیه مأخذ و ملاقات با استادا می‌گذشت. از جمله شهرهایی که وی با این هدف به آنها سفر کرد، می‌توان حیدرآباد، دکن، علیگره لکنهو، کانپور، جلالی (در هند)، رامبور، فوعه، معرفه قاهره (در مصر)، حلب، نیل و دمشق (در سوریه) را برشمرد.

دائرةالمعارف الغدیر پس از نشر مورد توجه و تحسین علمای اهل سنت از جمله امام‌الازهر در مصر، برخی از رجال سیاست جهان اسلام و اساتید و ادیبان عرب و غیرعرب قرار گرفته و آن را بزرگ‌ترین سند وحدت مسلمین و از جمله کتب منبع و مرجع خویش دانسته‌اند به جز برخی نامداران عرب، اساتید و ادیبان پارسی‌گوی چون: جلال همائی، سیدجعفر شهیدی، محمدرضا حکیمی، امیری فیروزکوهی و... در رثای علامه امینی و تجلیل از اثر او سروده و نوشته‌اند. ویژگی مهم این اثر استفاده بی‌واسطه از آثار اجمالی اهل سنت در اثبات ولایت و عقاید شیعه امامیه است.

اثر علامه امینی علاوه بر جهان اسلام، امروزه از جمله مراجع اولیه پژوهشی شیعه‌شناسان در کرسی‌های دانشگاهی عرب است.

میراث علمی علامه:

۱ ـ تفسیر فاتحه‌الکتاب (چاپ ۱۳۹۵ ق. تهران).

۲ ـ شهدا الفضیله (چاپ ۱۳۵۵ ق. نجف اشرف)

۳ ـ تحقیق و تصحیح کامل الزیارات (چاپ ۱۳۵٦ ق. نجف اشرف).

٤ ـ ادب‌الزایر لمن یمم الحایر (آداب زیارت مشهد امام‌حسین(ع) چاپ ۱۳٦۲ ق. نجف اشرف)

۵ ـ سیرتنا و سنتنا (پاسخ به پرسش‌های یکی از علمای حلب، چاپ ۱۳۸٤ ق. نجف اشرف. چاپ ۱۳۸٦ ق. تهران)

٦ ـ پیوست‌هایی در فقه بر کتاب مکاسب شیخ انصاری (خطی)

۸ ـ المقاصد العلیه فی‌المطالب السنیه (در تحلیل و تفسیر برخی آیات قرآن. خطی).

۹ ـ ریاض‌الانس (در دو جلد، در ادبیات، تاریخ، تفسیر، حدیث، به عربی و فارسی، خطی).

۱۰ ـ رجال آذربایجان (شرح حال ۲۳٤ نفر از علما، ادبا و شعرای آذربایجان. خطی)

۱۱ ـ ثمرات الاسفار (در دو جلد، شرح سفرهای علمی به ایران، هند، سوریه، ترکیه و... خطی).

۱۲ ـ العتره الطاهره فی‌الکتاب العزیز یا الایات الناز له فی‌العتره الطاهره (خطی)

۱۳ ـ الغدیر فی‌الکتاب و السنه و الادب، در یازده جلد که بارها چاپ شده است.

عمر علامه امینی در ظهر روز جمعه ۱۲ تیرماه ۱۳٤۹ ش (۲۸، ربیع‌الثانی، ۱۳۹۰ هـ . ق) پس از ٦۸ سال تلاش علم در تهران به پایان رسید و پیکر او پس از تشیعی انبوه در تهران و شهرهای بغداد، کاظمین، کربلا و نجف به کتابخانه‌ی نجف (کتابخانه امیرالمؤمنین) که خود بنیانگذارش بود، انتقال و به خاک سپرده شد.[1]

میرزامحمدعلی مدرس خیابانی تبریزی

میرزامحمدعلی مدرس خیابانی تبریزی فرزند محمدطاهر، از علمای اعلام و فقهای کرام برخاسته از تبریز در قرن چهاردهم هجری قمری است. در سال ۱۲۹٦ ق. برابر با ۱۲۵۸ ش. در شهر تبریز دیده به جهان گشود. دروس مکتب‌خانه‌ای مقدمات و سطوح عالی علوم حوزوی را نزد روحانیان و استادان حوزه علمیه تبریز آموخت. آن گاه در درس خارج فقه و اصول حضرات آیات عظام، آقاسیدابوالحسن

۱ ـ امین ولایت، سیدعلی هاشمی، روزنامه همشهری، ۱۲ تیر ۱۳۸ ص ۲۱؛ آئینه ایام، شهرضا، رحمتی، ص ٤٦ ـ ٤۹.

انگجی و میرزاصادق‌آقا مجتهد حضور یافت و با همّتی والا، مراتب عالی علوم اسلامی را طی کرد و به مقام شامخ اجتهاد نایل گشت. در حکمت و فلسفه از محضر حکیم نامی میرزاعلی لنکرانی و در ریاضیات و هیئت نیز از میرزاعلی منجم بهره برد. مراتب فقاهت و اجتهادش توسط حضرات آیات عظام، سیدمحمدحجت کوه‌کمری و سیدصدرالدین صدر و شیخ محمدحسین آل‌کاشف‌الغطا و دیگر بزرگان مورد تأیید و گواهی قرار گرفت.

ایشان از اوان جوانی و هم‌زمان با تحصیل علوم به تألیف و تصنیف پرداخت. در ۲۸ سالگی بر باب «طهارت» کتاب گران‌سنگ «ریاض‌المسائل» تألیف فقیه پرآوازه آیت‌الله سیدعلی طباطبایی، تعلیقه‌ای با عنوان «حیاض‌الزلایل فی ریاض‌المسائل» نگاشت که مورد توجه همگان قرار گرفت. وی را باید از تلاشگران بزرگ عرصه علم پژوهش و از مرزبانان فرهنگ و هویت دینی و ملی نامید که تمام نقد عمر خویش را صرف تحقیق و تألیف کرد و آثاری ارزشمند از خود به یادگار گذاشت. آثاری همچون: ۱ ـ کفایت‌المحصلین فی‌تبصرة احکام‌الدین در شرح بر کتاب تبصرةالمتعلمین علامه حلی ۲ ـ ریحانة‌الادب در هشت جلد که از ارزشمندترین کتب تراجم و رجال است ۳ ـ قاموس‌المعارف در هفت جلد ٤ ـ فرهنگ نگارستان در پنج جلد ٥ ـ معجم کبیر ٦ ـ فرهنگ بهارستان که مشتمل بر معنی ده‌ها هزار لغت فارسی است. ۷ ـ غایة‌المُنی فی تحقیق الکُنی ۸ ـ الدّرالثمین یا دیوان معصومین(ع) ۹ ـ امثال و حکم ترکی آذری.

حضرتش عالمی ربّانی، متخلق به اخلاق الهی زاهد و پارسا. روی‌گردان از زخارف دنیا. جامع فضایل اخلاقی و علوم معقول و منقول بود که علاوه بر فقه، اصول، حکمت و کلام در بسیاری از دانش‌ها همچون تاریخ و ادب عربی و فارسی و غیر آن سرآمد روزگار خویش بود.

سرانجام آن روحانی وارسته در اول شعبان‌المعظم سال ۱۳۷۳ ق. برابر با

شانزدهم فروردین ۱۳۳۳ ش. دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبود شتافت. پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه در شهر تبریز به شهر مقدس قم منتقل و در جوار بارگاه ملکوتی کریمه اهل بیت(س) به خاک سپرده شد.[۱]

حاج‌ملاعلی واعظ خیابانی (۱۳٦۷ ق)

مرحوم حاج‌ملاعلی خیابانی از محققین و مؤلفین بنام تبریز است که کتاب «علماء و معاصرین» ایشان از کتب مهم و مورد استفاده علاقمندان می‌باشند.

آن بزرگوار در شرح حال خود گوید: «اینجانب علی‌بن عبدالعظیم تبریزی خیابانی (عفی‌الله تعالی) عنهما ۲۸ شوال سنه ۱۲۸۲ هجری متولد و مقدمات اولیه را از قبیل: صرف و نحو معانی و بیان و بدیع و منطق خلاصه‌الحساب و سی فصل را نزد مرحوم حاج‌ملا نورمحمد مقدس اهرابی و حاج‌میرزا احمد فخرالعلماء شرابیانی و آقامیرزا عبدالغفور اشلقی و حاج‌محمدصادق ساعتی و میرزا عبدالعلی منجم تبریزی فرا گرفتم و شرح لمعه و ریاض و مکاسب و رسائل را محضر مرحوم حاج‌ملاحمد تاهباز و حاج‌میرزا اسدالله مجتهد بزازی تبریزی و حاج‌سیداحمدآقا مجتهد خسروشاهی تحصیل نمودم و به حمدالله تعالی از سطح فارغ شدم و از عنفوان شباب به مطالعه کتاب و تألیف و تصنیف، مولع و حریص بودم.

تألیفات و آثار: در طول زندگی موفق به تألیف کتاب‌هایی گردیده‌ام که برخی از آنها در اینجا ذکر می‌شود: ۱ ـ وقایع‌الایلام مجلد رجب و شعبان، مطبوع در سال ۱۳۲۵، ۲ ـ مجلد محرم، مطبوع در تبریز سال ۱۳٤۰، ۳ ـ مجلد صیام طبع سنه ۱۳۵۰، ٤ ـ مجلد تتمه محرم، طبع سنه ۱۳٦۲، ۵ ـ مجلد اول در ۷۱۵ صفحه ٦ ـ مجلد دوم در ۷۲۲ صفحه ۷ ـ مجلد سیّم در ٦۲۰ ، ۸ ـ مجلد چهارم در ۳٤۵ صفحه، ۹ ـ مجلد پنجم در ۳۵۳ صفحه، ۱۰ ـ مجلد ششم در ۲۷۲ صفحه، ۱۱ ـ مجلد هفتم در ۳۹٤ صفحه، ۱۲ ـ مجلد هشتم در ۲٤٦ صفحه، ۱۳ ـ مجلد نهم

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ٦۵.

در دو جزء، جزء اول در ۲۱٤ صفحه، ١٤ ـ جزء دوم در ۱۱۸ صفحه، ۱۵ ـ هدیه المؤمنین در اصول الدین، ١٦ ـ مجالس المحدثین در ١٤٥ صفحه، ۱۷ ـ عده‌السفر و زبده‌الحضر در ۹۵ صفحه ۱۸ ـ ذخایر الاسفار در ١٦٤ صفحه و در این وجیزه آنچه در مسافرت خوی و رضائیه به سال ۱۳۵ و سفر مشهد مقدس به سال (۱۳۵۳) و زنجان و تهران و قم محمیّه و ارض اقدس رضویه (علی ساکنها الاف الثّناء و التحیه) از کتب نفیسه طریقه به دست آمده، از نوادر آنها ثبت گردیده است. ۱۹ ـ طرائف الصحائف، ۲۱ ـ کلمه جامعه. محتوی بر عقاید و مسائل و قصایدو احوال حضرت صدیقه طاهره(ع)و جمعی از ائمه معصومه(س) و دیگر مقاصد مهمه ۲۲ ـ تلخیص مجلد رجب و شعبان، ۲۳ ـ تلخیص مجلد، ٢٤ ـ منتخب کفایه‌الموحدین و گنجینه الاسرار و روضه الابرار، ۲۵ ـ منتخبی از لجه‌الأخبرا و قصص العلماء در احوال نواب اربعه و جمعی از علما امامیه، ٢٦ ـ فهرس وقایع الایام، ۲۷ ـ کفایه الانام در وقایع الأیام، ۲۸ ـ علماء معاصر.

... اجازات مؤلف: آیت‌الله آقاسیدابوالحسن آقااصفهانی و آیت‌الله حاج‌آقا حسین‌قمی و آیت‌الله آقاسید محمدحجت کوه‌کمری و آیت‌الله حاج‌آقا حسین بروجردی اجازه امور حسبی و روائی مرحمت فرموده‌اند[1]

وفات این عالم ربانی در سال ١٤ صف ١٣٦٧ مطابق ٢٦/١٠/٦ هجری شمسی رخ داد.[2]

آیت‌الله حاج‌مهدی سراج انصاری

حاج‌مهدی سراج انصاری، یکی از مردان باهمت و مبتکر در عرصه تبلیغات دینی در قالب‌های نوین بود. وی در ضرح حال خود می‌نویسد:

«اینجانب مهدی سراج انصاری دو ـ سه ساعت از روز یکشنبه هفتم شوال

---

۱ ـ علمای معاصرین، ص ٢٥٤.

۲ ـ مکارم‌آثار، ج ۷، ص ٢٤٤٧.

۱۳۱۳ گذشته (که مطابق سوم فروردین ماه سال ۱۲۷۵ خورشیدی و موافق ۲۲مارس ۱۸۹٦ میلادی [است] در نجف اشرف متولد شده و ایام طفولیت را در نجف گذرانده و در سال ۱۳۲۱ قمری، والد ماجدم که از دانشگاه نجف فارغ‌التحصیل شده بود، همراه خانواده‌اش به تبریز آورد و در تبریز به تحصیلات مقدماتی پرداخته‌ام و مقدمات و سطوح را از اساتید وقت تحصیل نموده حضور به هم رسانده و استفاده نمودم و نیز دروس فلسفه را که در آن موقع تحصیل حکمت و فلسفه بسیار خطرناک بود خفیه از مرحوم آیت‌الله آقاسیدعبدالعظیم و مرحوم آیت‌الله آقاسیدابوالقاسم راستاکوچه‌ای استفاده نمودم. در سال ۱۳ خورشیدی که مسئله کشف حجاب پیش آمد، ناچار شدم که از ایران بروم و در حقیقت توفیق جبری شد که به سمت عراق عرب مهاجرت نمودم و مدت هفت سال در کاظمین بودم و از محضر حضرت‌آیت‌الله استادنا العمظم آقای شهرستانی به تحصیل کمالات اشتغال ورزیدم و خصوصاً درس تفسیر را از معظم‌له فرا گرفتم. و حقّا معظم‌له افکار مرا از خشکی پیراسته و منور نمود. خیلی از مشکلات علمی را به وسیله ایشان حل نمودم. در کاظمین، برای این که کلّ بر جامعه روحانیون نشوم و دست نیاز به سوی آن دراز نکنم، ناچار بودم که به شغل تجارت بپردازم. از این رو در بغداد تجارت‌خانه‌ای برپا نمودم؛ و به حدی در رشته تجارت مهارت پیدا کردم که سبب رشک و حسد بازرگانان شدم و همین مهارت باعث شد که برای یک امری جزیی بیست و پنج روز توقیف شدم، و شرح آن را که مفصل است در یادداشت‌هایی به نام بیست و پنج روز در توقیف نامیده شده نوشته‌ام و تا حال موقع انتشار آن نرسیده است. در سال ۱۳۲۲ خورشیدی ناچار شدم از کاظمین به سمت ایران حرکت کنم و تمام کارهای تجارتی خود را بدون سر و صورت دادن به دست قضا و قدر بسپارم. شهریور همان سال به ایران آمدم. پس از توقیف چند روزی در قم، به تهران آمده و تهران را برای خود محل اقامت قرار دادم. ولی باز برای تهیه معاش در بازار و در سرای حاج‌زمانی حجره‌ای را کرایه کردم و مشغول تجارت شدم.، ولی وضع آن روز جوری بود که

غالباً از راه قاچاق تجارت‌ها انجام می‌یافت و از این راه خیلی‌ها از حضیض فلالت به اوج ثروت رسیدند؛ ولی من که با چنین عملی اصلا مخالف بودم، دیدم غیرممکن است که از راه صحیح تجارت نموده لذا بساط تجارت را برچیدم و به نوشتن مقالات پرداختم. خصوصاً داستان ادعای پیغمبری کسروی مرا وادار نمود که با او به مبارزه پردازم. این بود که نخستین کسی که علنا با او به مبارزه پرداخت، نگارنده بود. نامبرده به طوری در نوشته‌های خود تحدی می‌نمود که احدی جرأت مبارزه را با او نداشت ولی من بدون پروا و با اتکاء به نیروی معنوی قیام نمودم. نخست در مجله هراز که به مدیریت تقوی انتشار می‌یافت، تحت عنوان مدعی پیامبری مقالاتی بر رد عقاید وی انتشار دادم. سپس به وسیله مجله آیین اسلام مبارزه خود را ادامه دادم تا این که کتاب‌های دین چیست برای چیست و شیعه چه می‌گوید را که بعداً مستقلا چاپ شد، انتشار دادم و کتاب نبرد با بی‌دینی را نیز جداگانه انتشار دادم و انتشار این کتاب‌ها دستگاه منظم تبلیغاتی کسروی را فرو ریخت و او را به حدی بیچاره نمود که رفت از من به دادگستری شکایت کرد، و من جریانات شکایت او را در مقدمه کتاب شیعه چه می‌گوید مفصلاً نوشته‌ام، و بحمدالله تعالی با همه آن آزارها که به من رسانید ما در این مبارزه فیروز شدیم و دستگاه او را برای همیشه از میان بردیم. البته این جریانات بسیار مفصل است و مجالی برای شرح آنها نیست. اگر عمری باقی بماند و فرصتی به دست آید و خدا توفیق بدهد، شاید بتوانم جریان را مفصلاً بنویسم و جداگانه چاپ کنم. به هر حال در تهران موقعی که با کسروی مبارزه می‌کردم، احساس کردم که به تنهایی نمی‌توانم مقابل تشکیلات کسروی مقاومت نمایم. این بود که به تشکیل حزبی به نام جمعیت مبارزه با بی‌دینی قیام نمودم و یک عده جوانان متدین پرشوری دور من جمع شدند و با مساعدت آنها خیلی کارهای مهمی را انجام دادم و بعد از کشته شدن کسروی، آن جمعیت را به نام اتحادیه مسلمین سر و صورتی دادم و به ثبت رساندم تا دارای حقوق سیاسی و اجتماعی باشد. و مدتی هم این جمعیت را اداره می‌کردم. بعداً که اوضاع عوض شد و سیاست‌های مرموز به میان آمد،

از تظاهر به آن جمعیت خودداری کردم و فعلاً جز هیئت مدیره آن اشخاص دیگری تحت تشکیلات نیست. در حالی که بیشتر از بیست شهرستان ایران شعبه داشتیم و فعلاً در گوشه انزوا نشسته و به تألیف کتاب تاریخ مشغولم.»[۱]

آثاری که از مرحوم حاج‌مهدی سراج انصاری به جای مانده است:

۱ ـ نبرد با بی‌دینی و رد عقاید کسروی ۲ ـ شیعه چه می‌گوید در اثبات عقاید شیعه ۳ ـ دین چیست و برای چیست؟ در شرح حقیقت دین و لزوم آن ٤ ـ خرد چیست و خردمند کیست (چند گفتار آن در روزنامه آیین اسلام انتشار یافت و بقیه هنوز چاپ نشده است)، ۵ ـ نشریه ماهانه اتحادیه مسلمین ایران (دوازده شماره) ٦ ـ مجله مسلمین ۷ ـ در پیرامون ماتریالیسم یا منشاء فساد، بخش یکم. این کتاب قبلاً به صورت مقاله در روزنامه ندای حق به مدت شانزده ماه نشر و سپس به صورت کتاب چاپ شده است. ۸ ـ حدیث کساء به ضمیمه چند فقره دعا

آثاری که هنوز طبع نشده: ۱ ـ ابطال‌الاعلام فی میادین تاریخ اسلام... با قهرمانان بنام در میدان‌های تاریخ اسلام ۲ ـ دفاع از شیعیگری ۳ ـ بیست و پنج روز در توقیف ٤ ـ رشید در پایتخت رشید ۵ ـ سخنرانی‌های مذهبی از رادیو ایران ٦ ـ جلسات سراجیه ۷ ـ بخش دوم و سوم در پیرامون ماتریالیسم یا منشاء فساد ۸ ـ یادداشت‌های تاریخی.[۲]

مرحوم حاج‌سراج انصاری پس از فعالیت تبلیغی ـ فرهنگی، در هشتم شهریور سال ۱۳٤۱ ش. به طور ناگهانی درگذشت. جنازه ایشان به قم آورده و در میان عزاداران انبوه طلاب و علما در یکی از مقبره‌های قبرستان نو به خاک سپرده شد.[۳]

آیت‌الله حاج‌میرزا عباسقلی چرندابی

حاج‌میرزا عباسقلی صادق‌پور وجدی مشهور به «واعظ چرندانی» در سال ۱۳۱۵

---

۱ ـ «حاج‌مهدی انصاری ستاره‌ای درخشان در عرصه مطبوعات اسلامی»، ص ۷.

۲ ـ همان، ص ۱۳۸.

۳ ـ همان، ص ۱۲۵.

ق / ۱۲۷٦ ش در شهر تبریز پا به عرصه وجود گذاشت. پس از پشت سرگذاشتن دوره طفولیت به اقتضای شوق فطری و استعداد خدادادی به فراگیری علوم اسلامی همت گماشت و در محضر آیت‌الله آقاشیخ‌علی شربیانی به تحصیل علوم اسلامی پرداخت. در ١٦ سالگی در معیت پدرش حاج‌صادق دلال که مردی بی‌سواد و پاک‌سرشتی بود، به زیارت بیت‌الله‌الحرام رفت و پس از مراجعت به تبریز، تحصیل علم را دنبال نمود و پیش آیت‌الله میرزالطفعلی آقا امام‌جمعه به تحصیل علم هیئت قدیمه و ریاضیات و... پرداخت.

ایشان سطوح عالی فقه و اصول را از حوزه درسی آیت‌الله حاج‌سیدمحمد مولانا، آیت‌الله شیخ‌اسماعیل فقیه و آیت‌الله حاج‌سیدمرتضی خسروشاهی استفاده نمود.

در سال ١٣٣٦ ق مدرسه‌ای به نام ارشاد در محله راسته‌کوچه در محلی که مشهور به دیک‌باشی می‌باشد تأسیس کرد.[1]

آن بزرگوار در شرح حال خود گوید: «در ادوار زندگی با بزرگان علم و دین و ادب روابط علمی داشته و دارم که به ذکر چند شخصیت بزرگی از آنان اکتفا می‌ورزم: آیت‌الله شیخ‌محمد جواد بلاغی، آیت‌الله شیخ‌محمدحسین آل‌کاشف الغطاء، آیت‌الله سیدمحسن عاملی و آیت‌الله سیدعبدالحسین شرف‌الدین عاملی که جواب پاره‌ای از سئوالاتی را که از آن مرحوم کرده‌ام در رساله‌ای به نام فلسفه المیثاق و الولایه دو بار در لبنان چاپ و انتشار داده‌اند. مقالات عربی ناچیز در مجله جلیله و کهنسال العرفان چاپ صیدا ـ لبنان، و مقالات فارسی غالباً در مجله وزین دعوت اسلامی چاپ کرمانشاهان انتشار یافته است. و اخیراً مقاله مهم‌السید جمال‌الدین ورینان را در اثر کوشش فراوان تحصیل و با مقدمه و تعالیق خود در شماره‌های ٣ و ٤ و مجلد ٤٦ مجله‌العرفان طبع و انتشار دادم. و به علت ناسازگاری روزگار غدّار در

---

١ ـ عرشیان خاک‌نشین، ص ٨٣.

ادوار تحصیلی خود نتوانستم به یکی از مراکز علم رهسپار شوم و لیکن شکر خدا را که در زادگاه خود از پا ننشستم تا از خرمن فضل و دانش فضلا و دانشمندان عصر خوشه‌ای چیده و بار توشه‌ای بستم و اخیراً در اثر مطالعات و تتبعات ممتد صحت مزاج و چشمانم را از دست دادم و دیگر در مجالس مهم شهرستان تبریز نمی‌توانم شرکت نمایم. مگر در حال ضرورت، و با فضلاء و دانشمندان ممالک اسلامی هنوز روابط علمی برقرار است.[۱]

تألیفات ایشان عبارتند از: ۱ ـ مقدمه و تعلیقه بر کتاب عظمت حسین‌بن‌علی(ع)، تألیف ابوعبدالله زنجانی (فارسی، تبریز، قم ۱۳۱٤ ش، ۱۳۸۲ ش)، ۲ ــ زندگانی محمد(ص) تألیف فیلسوف توماس کارلایل ۳ ـ ده مقاله در موضوعات متنوعه علمی، تاریخی و دینی ٤ ـ تعلیقه بر رساله ذوالقرنین سد یأجوج و مأجوج، نگارش آیت‌الله سیدهبه‌الدین شهرستانی ٥ ـ تعلیقه بر اوائل المقالات (تبریز، ۱۳٦٤ ق) ٦ ـ شرح عقائد الصدوق یا تصحیح الاعتقاد (تبریز، ۱۳٦۳ ق، ۱۳۳۰ ش) ۷ ـ مقدمه و تعلیقه بر اسلام و هیئت، تألیف آیت‌الله سیدهبه‌الدین شهرستان (تبریز، ۱۳٤۲ ش) ۸ ـ ترجمه تاریخ قرآن کریم، تألیف ابوعبدالله زنجانی (تبریز، ۱۳٤۱ ش) ۹ ـ شرح نهج‌البلاغه ٤ جلد، تألیف علامه محمدصالح، با ترجمه مؤلف و تصحیح میرزاعلیخان ادیب خلوت.[۲]

مرحوم چرندابی در روز چهارشنبه بیست و چهار اسفندماه ۱۳٤٥ ش در تبریز درگذشت و در گورستان امامیه مدفون گردید.

---

۱ ـ همان، ص ۸٤.

۲ ـ همان، ص ۸٤.

شخصیت‌های ادبی

ادبیات شیعی مجموعه‌ای گسترده است که از غزل و رباعی گرفته تا حماسه را دربرمی‌گیرد. بزرگان ادب فارسی از سرچشمه‌های تعلیمات بزرگان مذهب تشیع الهام گرفته‌اند و پس از پیامبر عظیم‌الشأن اسلام(ص)، از هیچ کس به اندازه مولای متقیان، سالار شهیدان و امامان شیعه(ع) در شعر فارسی و سراسر ادب فارسی، سخنی نرفته و هیچ کس به اندازه ایشان مدح نشده است.

آنچه در صفحات زیر به آن می‌پردازیم اشاره به بزرگان تبریزی است که با گفتن اشعار فارسی به تشییع و نمادها و چهره‌های آن عشق ورزیده‌اند.

همام تبریزی

خواجه‌همام‌الدین علاءتبریزی از شاعران مشهور و مشایخ بزرگ ایران در عهد ایلخانان مغول است. در سال ٦٣٦ ق دیده به جهان گشود. نام و لقب وی در کتاب‌های تذکره با اختلاف ذکر شده؛ ولی خود او در شعرهایش همه جا «همام» تخلّص کرده است.

همام شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی و از نزدیکان خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان بود و سال‌ها نیز وزارت آذربایجان را بر عهده داشت. او با این که مقام وزارت داشت، بسیار مهربان و فروتن بود در نتیجه وزیران و شاعران عصر صحبتش را غنیمت می‌شمردند. در فصاحت و بلاغت، شعر، انشاء و خطّ خوش از بی‌نظیران روزگار خود به شمار می‌رفت. وی از جمله‌ی آن ۲۰۰ تن فاضلی است که بر کتاب توضیحات خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی تقریظ نوشته‌اند.

همام از جمله کسانی است که بسیار تحت تأثیر سعدی شیرازی بوده و در سرودن شعر از شیوه‌ی او پیروی کرده و از حیث روانی و لطافت کلام گاهی به حریم سعدی نزدیک شده است:

پس‌از سالی به خوابت دیده‌ام دوش　　مبادا هرگز آن خـوابم فرامـوش
هنوزم هـست دیـدار تـو در چـشم　　هنوزم هست گفتار تو در گوش

به این سبب است که او را «سعدی آذربایجان» گفته‌اند. همام در تبریز خانقـاهی داشت که در آنجا از اهل علم و ادب پذیرایی می‌کرد. هزینـه‌ی ایـن خانقـاه، کـه در سال ۱۰۰۰ دینار بود، از طرف خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان مقرّر شده بود.

کلیات دیوان همام تبریزی که شامل غزلیات، قصاید، مثنویات و رباعیات اسـت به انضمام مثنوی صحبت‌نامه که به نام خواجه‌اشرف‌الدین هارون پـسر شـمس‌الـدین جوینی، سروده است به ٤ هزار بیت می‌رسد که بارها چاپ شده است. بـه نوشـته‌ی بیشتر تذکره‌نویسان، سعدی در زمان سفرش به تبریز با همام ملاقات کرد.

همان روز دوشـنبه ۲۵ صـفر ۷۱٤ در ۸۷ سـالگی در تبریـز وفـات یافـت و در خانقاه خود در کنار مقبرةالشعرای سرخاب به خاک سپرده شد.

همام با این که در اشعارش از سعدی تأثیر گرفته خـود نیـز در غـزل، مبتکـر و صاحب بیانی شیرین و مضمون‌هایی نـو و دلپـسند اسـت. در شـعرهای همـام نفـوذ فکرهای عرفانی بسیار آشکار است و حتی غزل‌های او حاوی اشـارات صـریح اهـل سلوک است. عبید زاکانی دو غـزل از او را، کـه یکـی بـه لهجـه‌ی آذری اسـت، در عشاق‌نامه‌ی خود نقل کرده است. چنان که از غزلیات حافظ شیرازی نیـز برمـی‌آیـد، وی به اشعار همام نظر داشته است

نمونه‌ی غزلی از همام:

مکن از دوست ملامت مـن سـودایی را　　که تـو روزی نکـشیدی غـم تنهـایی را
صبرم‌ازدوست مفرمای که هرگز با هـم　　اتفـاقی نبـود عـشق و شـکیبایی را
مطب دانش از آن کس که بر آب دیـده　　شـسته باشـدورق دفتـر دانـایی را
دیده چون گشت ز دیدار نگارم‌محـروم　　بهـر خوبـان نکـشم منّـت بینـایی را
ننگرد مـردم چـشمم بـه جمـالی دیگـر　　کاعتبـاری نبـود مـردم هـر جـایی را
گر زبـانم نکنـد یـاد تـو خاموشـی بـه　　عاشقم بهر سـخن‌هـای تـو گویـایی را

آفریده است تو را بهر بهشت‌آرایی چون گل و لاله و نرگس چمن‌آرایی را
روی‌ها را همه دارند ز زیبایی دوست دوست دارم سبب روی تو زیبایی را
چون‌نظر کردبه چشم و سر زلف‌توهمام یافت مستی و پریشانی و شیدایی را

(دیوان، ص ۱۳)

در مدح امام‌علی(ع)

چون به جای نبی علی بنشست اهل اسلام را قوی شد دست
اسدالله خلیفهٔ فاضل مرشد خلق عالم عامل
قدوه اهل دین علی ولی قدر او همچو نام خویش علی
حیدر صف‌شکن سوار دلیر برده شمشیر او مهابت شیر
ذوالفقارش چو اژدها خون‌ریز هم نبردش نبرده جان به گریز
یافت جانش ز فضل حق نیرو داد جسان قوت دل و بازو
در خیبر به قوت جان کند آن به نیروی جسم نتوان کند
یافت از آفریدگار جهان مردی و مردمی و علم و توان
گشت مشهور در جهان به کرم بود بحر علوم و دین و حکم
خواند او را دلیل جان و خرد در علم خود و برادر خود
زهرهٔ باغ دولتش زهرا پای بوس کنیزکش جوزا
ثمر آن زَهَر حسین و حسن روحشان مشترک میان دو تن
بر روان نبی علیه‌السلام و اهل بیت و چهار یار عظام
بر حسین و حسن دو پاک نسب منبع حسن خلق و کان ادب
بر دو عم نبی یکی عباس وان دگر حمزه مرد شوکت باس
بر روان مهاجر و انصار دوستان محمد مختار
باد پیوسته نور حق نازل مؤمنان را نصیب ازو حاصل
تا جهان است دولت دین باد بر زمین پنج نوبت دین باد
زان که از دین مصطفاست جهان تازه، چون تن ز جان و جان ز ایمان

صائب تبریزی

میرزا محمدعلی، متخلص به «صائب» معروف‌ترین شاعر قرن یازدهم هجری است. از تاریخ دقیق ولادتش اطلاعی در دست نیست؛ ولی چون در ٦٠ تا ٧٠ سالگی درگذشته است و با توجه به سال وفاتش باید در بین سال‌های ١٠١١ ـ ١٠١٦ ق به دنیا آمده باشد. پدرش، میرزا عبدالرحیم، از بازرگانان بزرگ و معتبر تبریز بود که خود یا پدرش را شاه‌عباس با جمعی از بازرگانان و اعیان و اشراف تبریز کوچانید و در محله‌ی عباس‌آباد اصفهان سکونت داد و از آن پس آنان، تبارزه‌ی (تبریزی‌های) اصفهان نامیده شدند.

زادگاه صائب را بعضی تبریز و بسیاری اصفهان می‌دانند، خود شاعر ابیاتی دارد که نشان می‌دهد او در تبریز زاده شده است:

صائب از خاک پاک تبریز است
هست سعدی گر از گل شیراز

***

ز خاک پاک تبریز است صائب مولد پاکم
از آن با عشقباز شمس تبریزی سخن دارم

***

وی در آغاز جوانی به زیارت مکه‌ی معظمه و مدینه‌ی منوره مشرف شد و سپس به مشهد رفت و در مدح امام‌رضا(ع) قصیده‌ای شیوا سرود. صائب در سال ١٣٣٤ ق به کابل و هرات رفت و پس از مدتی اقامت در کابل، به کمک ظفرخان، والی آنجا که مردی شاعر و ادیب بود، به دربار شاه‌جهان راه یافت و نزد آن شهریار تقربی عظیم یافت. وی حدود شش سال در هندوستان زیست و در این مدت، شاه‌جهان و درباریانش او را بسیار گرامی داشتند.

در سال ١٠٤٢ ق پدر صائب به هندوستان رفت و پس از مدتی صائب به همراه پدر به ایران بازگشت. پس از ورود به ایران، آوازه‌ی شعر صائب در شهرها پیچید و

به ملک‌الشعرایی درباره شاه‌عباس دوم رسید و در سفر و حضر یکی از ملازمان همیشگی آن شهریار بود.

صائب مردی دین‌دار، شیعه‌ی اثناعشری بود. در دیوان او به ابیاتی برمی‌خوریم که نشان‌دهنده‌ی حسن خلق، نیک‌فطرتی و فروتنی اوست و گویا وی به سبب داشتن چنین خصلت‌هایی از مردم آزار می‌دیده است.

صائب قافله‌سالار بنیانگذارا سبک هندی در شعر و ادب فارسی است و در این سبک، هیچ یک از شاعران به مقام و عظمت او نرسیده‌اند. وی از نوادر و نوابغ روزگارش بوده و قدرت اندیشه و وسعت فکر او شگفت‌انگیز است. آن باریک‌بینی و نازک خیالی که در بیشتر غزل‌های وی پیداست، در شعر دیگر شاعران به چشم نمی‌خورد و درست از همین جاست که خود می‌گوید:

صائب! به پایه‌ی سخنم کس نمی‌رسد
دست سخن گرفتم و بر آسمان شدم

صائب از بزرگان شعر و ادب فارسی قبل از خود، به کمال‌الدین اصفهانی، مولانا جلال‌الدین رومی، حافظ و سعدی نظر داشته، از اشعارشان استقبال کرده و گاه نام آنان را در اشعارش آورده است:

من کی‌ام صائب که خلاق سخن در این مقام
خامۀ معجز بیان را از بنان انداخته

***

از گفتۀ مولانا مدهوش شدم صائب
این ساغر روحانی صهبای دگر دارد

***

ز بلبلان خوش‌الحان این چمن صائب
مرید زمزمۀ حافظ خوش‌الحان باش

هر چند قالب اصلی شعر صائب‌تبریزی غزل است، موضوع این غزل‌ها فقط عشق‌ورزی و می‌بارگی نیست؛ بلکه صائب از غزل در بیان اغراض گوناگونی چون وصف طبیعت، پند و اندرز، عرفان و شکوه از مردم نیز استفاده کرده است.

صائب از پرکارترین شاعران ایران‌زمین است. شمار ابیات او را از ۸۰ هزار تا ۳۰۰ هزار بیت ضبط کرده‌اند؛ ولی آنچه به چاپ رسیده و در دست است بیش از ۸۰ هزار بیت نیست. وی در اواخر عمر در اصفهان و در باغی که به تکیه‌ی میرزاصائب مشهور بود، گوشه‌نشینی اختیار کرد. شاعران و فضلا از اطراف و اکناف جهان به آنجا می‌شتافتند و از صحبت او بهره می‌جستند.

صائب در سال ۱۰۸۱ ق در اصفهان وفات یافت. سال ۱۰۸۷ ق، که به خط محمدصالح خوشنویس بر روی سنگ قبر صائب رقم خورده و بعضی آن را سال وفات وی پنداشته‌اند، در واقع سال نصب سنگِ قبر صائب است؛ نه سال وفات او. شایان ذکر است که قبر مذکور را، که در محله‌ی لنبان اصفهان است، در سال ۱۳٤۰ق. جلال‌الدین همایی یافته است.

در مدح امام‌علی(ع)

ای سواد عنبرین قامت سویدای زمین
مغز خاک از نکهت مشکین لبانت ناقه‌چین
موجه‌ای از ریگ صحرایت صراط‌المستقیم
رشته‌ای از تار و پود جامه‌ات حبل‌المتین
در بیابان طلب یک العطش گوی تو خضر
در حریم قدس یک پروانه‌ات روح‌الامین
مصرع برجسته‌ی دیوان موجودات را
از حجر اینک نشان انتخابت بر جبین

میهمان داری بـه الـوان‌هـای رحمـت خلـق را
چون خلیل‌الله داری هر طرف صد خوشه‌چین
از ثبـات مقـدم خـود عـذرخواهی مـی‌کنـی
پای عصیان هـر کـه را لغزیـد از اهـل زمـین
گرد فانوس تو گشتن کـار هـر پروانـه نیـست
نقـش دیـوار اسـت اینجـا شـهپر روح‌الامـین
تا ز دامن‌گیـری‌ات کوتـه نمانـد هـیچ دسـت
می‌کشی چون پرتو خورشید دامـن بـر زمـین
هر گنه‌کاری که زد بـر دامـن پـاک تـو دسـت
گرد عصیان پاک کردی از رخـش بـا آسـتین
سـاغر لبریـز رحمـت را تـو زمـزم کـرده‌ای
چون به رحمت ننگری در سینه‌هـای آتـشین
انبیـا چنـدین چـه مـی‌کوشـند در تعمیـر تـو
گنج رحمت نیست گرد زیـر دیـوارت دفـین
هـست اسـماعیل یـک قربـانی لاغـر تـو را
کز نم خونش نکـردی لالـه‌گـون روی زمـین
گر زبان ناودانت چـون قلـم مـی‌داشـت شـق
پـاک مـی‌شـد از غبـار معـصیت روی زمـین
ایمـــن‌انـــد از آتـــش دوزخ پرســـتاران تـــو
حق‌گزاری شیوهٔ توسـت ای بهـشت راسـتین
غفلت و نـسیان نـدارد بـر مقیمـان تـو دسـت
برنچینـد دانـه‌ای بـی‌ذکـر مرغـی از زمـین

هیچکس ناخوانده نتواند به بزمت آمدن
چون در رحمت نذاری گرچه دربان در کمین
هیچ تعریفی تو را زین به نمی‌دانم که شد
در تو پیدا گوهر پاک امیرالمؤمنین
بهترین خلق بعد از بهترین انبیا
ابن عمّ مصطفی داماد خیرالمرسلین
تا نگرداند نظر حیدر نگردد آسمان
تا نگوید یا علی گردون نخیزد از زمین
نقطهٔ بسم‌الهی دیوان موجودات را
در سواد توست علم اوّلین و آخرین
شهپر رفعت بود هر حرفی از دیوان تو
این دو شهپر برد عیسی را به چرخ چارمین
سرفراز از اوّل نام تو عرش ذوالجلال
روشن از خورشید رویت نرگس عین‌الیقین
چون لباس کعبه بر اندام بت زیبنده نیست
جز تو بر شخص دگر نام امیرالمؤمنین

در مدح امام‌حسین(ع)

خاکیان را از فلک امید آسایش خطاست
آسمان با این جلالت گوی چوگان قضاست
پردهٔ خار است اگر داری گلی این بوستان
نوش این غمخانه را در چاشنی زهر فناست

ساحلی گر دارد این دریا لب گور است و بس
هست اگر کامی درین ویرانه کام اژدهاست
سختی دوران به ارباب سعادت می‌رسد
استخوان از سفرهٔ این سنگ‌دل رزق هماست
نیست سالم دامن پاکان زدست انداز او
گرگ تهمت یوسف گل پیرهن را در قفاست
سنگ می‌بارد به نخل میوه‌دار از شش جهت
سَرو از بی‌حاصلی پیوسته در نشو و نماست
قرص مهر و ماه گردون را کسی نشکسته‌است
از دل خود روزی مهمان درین مهمان‌سراست
هر زبانی کز فروغ صدق دارد روشنی
زنده زیر خاک دایم چون چراغ آسیاست
تیرباران قضا نازل به مردان می‌شود
از نیستان شیر را آرامگاه و متّکاست
هست اگر آسایشی در زیر تیغ و خنجرست
دیدهٔ حیران قربانی بر این معنی گواست
با قضای آسمان سودی ندارد احتیاط
بیشتر افتد به چه هر کس درین ره باعصاست
کی مسلّم می‌گذارد زندگان را روزگار
کز سیه‌روزان این ماتم‌سرا آب بقاست
نیست غیر از نامرادی در جهان خاک مراد
مدعای هر دو عالم در دل بی‌مدعاست

عارفانی را کـه سـر در جیـب فکـرت بـرده‌انـد
جنت زره صدچشم عبرت بین نهان زیرقباسـت
لب گشودن مـی‌شـود مـوج خطـر را بـال و پـر
لنگر ایـن بحـر پرآشـوب، تـسلیم و رضاسـت
زیـر گـردون مـا ز غفلـت شـادمانی مـی‌کنـیم
ورنه گندم سـینه‌چـاک از بـیم زخـم آسیاسـت
هـر گـدا چـشمی نباشـد مـستحق ایـن نـوال
درد و محنـت نُـزل خـاص انبیـا و اولیاسـت
زخـم دنـدان نـدامت مـی‌رسـد سـبابه را
از میان جمله انگـشتان، کـه ایمـان را گواسـت
در خور ظرف است این جا هردهـان را لقمـه‌ای
ضـربت تیـغ شـهادت طعمـهٔ شـیر خداسـت
نیـست نـر نخجیـر لاغـر لایـق فتـراک عـشق
آل تمغـای شـهادت طعمـهٔ شـیر خداسـت
کـی دلـش سـوزد بـه داغ دردمنـدان دگـر
چـرخ کـز لـب تـشنگان او شـهید کربلاسـت
آنچـه از ظلـم و سـتم بـر قـرّةالعـین رسـول
رفت از سنگین دلان بر صدق این معنی‌گواست
مظهـر انـوار ربّـانی حـسین بـن علـی
آن کـه خـاک آسـتانش دردمنـدان را شفاسـت
ابـر رحمـت سـایبان قبّـهٔ پرنـور او
روضـه‌اش را از پـر و بـال ملایـک پوریاسـت

دست خالی برنمی‌گردد دعا از روضه‌اش
سایلان را آستانش کعبهٔ حاجت رواست
در رجب هر کس موفق شد به طوف مرقدش
بی‌تردد جای او در مقعد صدق خداست
در ره او زائران را هر چه از نقد حیات
صرف گردد با وجود صرف گردیدن بجاست
چون فتاده است این مصیبت زائران را عمرگاه
در تلافی‌زان طوافش روح‌بخش و جان‌فزایست
نیست اهل بیت را رنگین‌تر از وی مصرعی
گر بود بر صدر نه معصوم جای او بجاست
کور اگر روشن شود در روضه‌اش نبود عجب
کان حریم خاص مالامال از نور خداست
با لب خشک از جهان تا رفت آن سلطان دین
آب را خاک مذلّت در دهان زین ماجراست
زین مصیبت می‌کند خون گریه چرخ سنگدل
این شفق نبود که صبح و شام ظاهر بر سماست
عقده‌ها از ماتمش روی زمین را در دل است
دانهٔ تسبیح اشک خاک پاک کربلاست
در ره دین هر که جان خویش را سازد فدا
در گلوی تشنهٔ او آب تیغ آب بقاست
تا بدخشان شد جگرگاه زمین از خون او
هر گیاهی کز زمین سر بر زند لعلی قباست

نیست یک دل کز وقوع این مصیبت داغ‌نیست
گر به فرض عین هفتاد و دو ملت زین عزاست
می‌دهد غسل زیارت خلق را در آب چشم
این‌چنین خاک جگرسوزی ز مظلومان که‌راست
بهر زُوارش که می‌آیند با چندین امید
هر کف خاک از زمین کربلا دست دعاست

در مدح‌امام‌رضا(ع)

این حریم کیست کز چوش ملایک روزبار
نیست در وی پرتو خورشید را راه گذار
کیست یارب شمع این فانونس کز نظاره‌اش
آب می‌گردد به گرد دیده‌ها پروانه‌وار
این شبستان خوابگاه کیست کز موج صفا
دود شمعش می‌رباید دل چو زلف مشکبار
یارب این خاک گرامی مغرب خورشید کیست
کز فروغش می‌شود چشم ملایک اشکبار
این مقام کیست کز هر بیضهٔ قندیل او
سر برآرد طایری چون جبرئیل نامدار
کیست یارب در پس این پرده کز انفاس‌خوش
می‌برد از چشم‌ها چون بوی پیراهن غبار
این مزار کیست یارب کز هجوم زایران
غنچه می‌گردد در او بال ملایک در مطار

جلوه‌گاه کیست یارب ایـن زمـین مـشک‌خیـز
کز شمیمش مـی‌خـورد خـون نـاف آهـوی تتـار
ساکن این مهد زرین کیـست کـز شـوق لـبش
شـیر مـی‌جوشـد ز پـستان صـبح را بـی‌اختیـار
این همایون بقعه یارب از کدامین سرور اسـت
کـز شـرافت مـی‌زنـد پهلـو بـه عـرش کردگـار
سرور دنیا و دین سـلطان علـی موسـی‌الرضـا
آن کـه دارد همچـو دل در سـینهٔ عـالم قـرار
جـدول بحـر رسـالت کـز وجـود فایـضش
خاک پاک طـوس شـد از بحـر رحمـت مایـه‌دار
گـوهر بحـر ولایـت کـز ضـمیر انـورش
هر چـه در نـه پـرده پنهـان بـود گردیـد آشـکار
آن که گر اوراق فصلش را بـه روی هـم نهنـد
چون لباس غنچه گردد چـاک ایـن نیلـی حـصار
آسمان از بـاغ قـدرش غنچـهٔ نیلـوفری اسـت
یـک گـل رعناسـت از گلـزار او لیـل و نهـار
مهـرهٔ مـومی اسـت در سـرپنجهٔ او آسـمان
می‌دهد او را به هر شـکلی کـه مـی‌خواهـد قـرار
حاصل دریا و کـان را گـر بـه محتـاجی دهـد
شـق شـود از جـوش گـوهر آسـمان چـون انـار
می‌شود گوهر جواهر سرمه در جیـب صـدف
در دل دریـا شـکوه او نمایـد گـر گـذار

رازِ سرپوشیدگان غیب بر صحرا فتد
پرده بردارد اگر از روی خورشید اشتهار
آنچه تا روز جزا در پردهٔ شب مختفی است
پیش علم او بود چون روز روشن آشکار
گر سپر از موم باشد در دیار حفظ او
تیغ خورشید قیامت را کند دندانه‌دار
بوی گل در غنچه ازخجلت‌حصاری‌گشته‌است
تا نسیم خُلق او پیچیده در مغز بهار
تیغ او چون سر برآرد از نیام مشکفام
می‌شود صبح قیامت از دل شب آشکار
آن که تیغ کهکشان در قبضهٔ فرمان اوست
چون تواند خصم با او تیغ شد در کارزار
تیغ جوهردار او را گو به چشم خود ببین
آن که گوید برنمی‌خیزد نهنگ از چشمه‌سار
چون تواند خصم روبه‌باز با او پنجه زد
آن که شیر پرده را فرمانش آرد در شکار
همچو معنی در ضمیر لفظ پنهان گشته است
در رضای او رضای حضرت پروردگار
شکوهٔ غربت غریبان را ز خاطر بار بست
در غریبی تا اقامت کرد آن کوه وقار
زهر در انگور تا دادند او را دشمنان
ماند چشم تاک تا روز قیامت اشکبار

تاک را چون مار هر جا سبز شد سر مـی‌زننـد
تـــا شـــد از انگـــور کـــام شـــکرینش زهریـــار
وه چـــه گـــویم از صـــفای روض پرنـــور او
کـــز فـــروغش کـــور روش مـــی‌شـــود بـــی‌اختیـــار
گوشوار خود به رشوت می‌دهـد عـرش بـرین
تا مگر یابـد در او یـک لحظـه چـون قنـدیل بـار
مـی‌تـوان خوانـد از صـفای کاشـی دیـوار او
عکـس خـطّ سرنوشـت خلـق را شـبهای تـار
روضـۀ پرنـور او را زینتـی در کـار نیـست
پنجۀ خورشـید مـستغنی اسـت از نقـش و نگـار
خیره می‌شد دیده‌هـا از دیـدنش چـون آفتـاب
گـــر نمـــی‌شـــد قبّـــۀ نـــورانی او زرنگـــار
می‌توان دیدن چون روی دلبران از زیـر زلـف
از محجرهـــای او خلـــد بـــرین را آشـــکار
همچو اوراق خـزان بـال مـلای ریختـه اسـت
هـــر کجـــا پـــا مـــی‌نهـــی در روضـــۀ آن شـــهریار
مـی‌تـوان رفـتن بـه آسـانی بـه بـال قدسـیان
از حـــریم روضـــۀ او تـــا بـــه عـــرش کردگـــار...

حجت‌الاسلام نیّر تبریزی

میرزامحمـدتقی مـتخلص بـه «نیـر» از شـعرای عالیقـدر و مخلـصین خانـدان پیغمبر(ص) است. وی در سال ۱۲٤۸ قمری در تبریز متولد شد. تحـصیلات ابتـدایی خود را در زادگاه خویش گذرانید و سپس برای ادامه‌ی تحصیل در سـن ۲۲ سـالگی به نجف اشرف رفت و در جوار مولی‌الموحدین امیرالمـؤمنین(ع) از محـضر اسـاتید

بزرگ استفاضه نمود و آن گاه به تبریز مراجعت کرد. از آثار او، صحیفةالابرار، مفاتیح‌الغیب، لالی منظومه، آتشکده، دیوان غزلیات و مثنوی دُر خوشاب به طبع رسیده است. نیّر در سن ٦٤ سالگی روز ۱۲ رمضان سال ۱۳۱۲ قمری وفات یافت.

رباعیات در مدح حضرت‌امیرالمؤمنین(ع)

بر مخزن غیب باب مفتوح علی است
گیتی همه کشتی و در او نوح علی است
آن روح که مبداء حیات همه اوست
بر قالب آفرینش، آن روح علی است

***

اندر شب طور آتش‌افروز علیست
تغییردهندهٔ شب و روز علیست
دل گفت علی مُصوّرالأرحام است
گفتم حاشا، که صورت‌آموز علیست

***

در وصف علی که هر که رائی دارد
کفر است خدائی که خدایی دارد
لیک از نَبَاء و عظیم باید دانست
کاین طُرفه خبر، چه مبتدائی دارد

***

در سرّ و عیان، مظهر ابرار علیست
در موت و حیات مصدر کار علیست
از جای دو انگشت عدو کش پیداست
کاین خلق رقود کهف و بیدار علیست

***

بـر مـسند کبریـا نـه جـز جـای علـی
بـر دوش نبـی سـزا نـه جـز پـای علـی
دادی گـو هـی خـرد بـه یکتـایی او
گـر ذات نبـی نبـود همتـای علـی

***

ایـزد کـه بـه وجـود خـود سـتائی کـرده
وز گـنج نهـان پـرده‌گـشایی کـرده
ز اوصـاف کمـال، قـسمت ذات علـی
بـود آن چـه سـزاوار خـدائی کـرده

***

عنـوان منـزه از نعـوت[1] اسـت علـی
بـر ذات حـق آیـت ثبـوت اسـت علـی
زان ناقـه‌سـواری و حـضور شـب دفـن
پیداسـت کـه حَـیٌّ‌لایمـوت اسـت علـی

***

ای آن کـه حـریم کعبـه کاشـانهٔ تـست
بَطحـا[2] صـدف گـوهر یکدانـهٔ تـست
گر مولـد[3] تـو بـه کعبـه آمـد چـه عجـب
این نجل خلیـل، خانـه خـود خانـهٔ تـست

***

۱ـ جمع نعت = صفت.
۲ ـ به فتح اول = زمین مکه.
۳ ـ زادگاه.

ای شـــوکت ایـــزدی برازنـــدهٔ تـــو
جـز تـو، همـه مـا سـوایِ حـق زنـدهٔ تـو
از کـــار مـــن خـــسته تغافـــل تـــا کـــی
آخـر نـه تـوئی خـدا[1] و مـن بنـدهٔ تـو؟

***

تـــا حـــسن ازل پـــرده گـــشایی کـــرده
ز آئینـــهٔ صـــنع خودنمـــایی کـــرده
ننگیختـــه صـــورتی پـــس از ذات نبـــی
ماننـــد تـــو: تـــا خـــدا خـــدائی کـــرده

***

ای داده وجـــود را صـــفای دگـــری
ظـــاهر ز تـــو نـــور کبریـــای دگـــری
گـــر بـــود خـــدای دگـــری غیـــر خـــدا
مـــن فـــاش بگفتمـــی، خـــدای دگـــری

***

روزی کـه بـه پـرده جـز نـوای تـو نبـود
در خلوت قدس کـس بـه جـای تـو نبـود
منظـــور حـــق از آئینـــهٔ پـــردازی صُـــنع
جـز جلـوهٔ روی حـق نمـای تـو نبـود

***

ای سر خدا که ره بر اسرار تو نی
جز حیرت و صُمت[2] چاره در کار تونی

---

۱ ـ صاحب، مولا.

۲ـ به ضم اول و سکون ثانی = خاموشی

زان سوی دگر خدای گفتن به توکفر
زین سو صفتی دگر سزاوار تونی

***

در بزم دنی[۱] که جز خدا یتو نبود
نامی ز وجود ماسوای تو نبود
دو گوش نبی گواه صدقند مرا
کاندر پس پرده، جز صدای تو نبود

***

ای در خور تاج بخشی دست خدا
وی هستی تو آینهٔ هست خدا
درکون و مکان نیست به جز دست‌تودست
بگشای گره ز کارم از دست خدا

***

جام الست

همّت کز پا نشستم یا علی — مانده‌ام، بر گیر دستم یاعلی
تا به دیدار تو چشمم باز شد — از جهان دل بر تو بستم یاعلی
مردم از مست می خمخانه‌اند — من زمینای تو مستم یاعلی
من ندانم چیستم، یا کیستم — از تو هستم هر چه هستم یاعلی
خواجگی‌کن، عهد، مشکن‌گرچه من — عهد خود با تو شکستم یاعلی
پایه از چرخ بلندم برتر است — بر درت تا خاک پستم یاعلی
از گیاه خاک بُستان توأم — گر تبر زد[۲]، ور کبستم[۳] یاعلی

---

۱ ـ اشاره به معراج حضرت رسول‌اکرم(ص)
۲ ـ تبرزد: نبات (قند سفید) ـ بلور نمک طعام.
۳ ـ کَبَست: حنظل که هندوانه ابوجهل است.

بر عطای تست چشمم کز خطا — تیر فرصت شد ز شستم یاعلی
خلق اگر دل بر گدایان بسته‌اند — من گدای شه‌پرستم یاعلی
ای عصای رهروان دستی که من — پای خویش از تیشه خستم یاعلی
زاهدان در انتظار کوثرند — من خوش از جام الستم یاعلی
پای مردی کن ز لطفم دستگیر — «نیّر» بی پا و دستم یاعلی

استاد شهریار

سیدمحمد حسین بهجت تبریزی متخلص به «شهریار» فرزند حاج‌میرآقا خشگنابی در سال ۱۲۸۳ هجری شمسی در تبریز متولد شد. شاعر ایام کودکی را که مصادف با انقلابات تبریز بود در قراء «شنگول‌آباد» و «قیش قرشاق» و «خشگناب» به سر برده و خاطرات شیرین بسیاری از آن نقاط داشته که در مجموعه‌ی «حیدربابایه سلام» منعکس است. استاد شهریار تحصیلات خود را با قرائت گلستان و نصاب شروع کرد و بعد سیکل اول متوسطه را در مدرسه‌ی دارالفنون تهران به پایان رسانید. سپس وارد دانشکده‌ی طب شد و پس از پنج سال تحصیل به خاطر پاره‌ای از مسائل کمی قبل از اخذ دیپلم دکترا دانشکده را ترک گفت. در سال ۱۳۱۰ وارد خدمت دولت شد، و در میان کارمندان بانک کشاورزی به عالی‌ترین رتبه رسید بعد به افتخار بازنشستگی نائل آمد. از تألیفات وی می‌توان دیوان ۵ جلدی به زبان فارسی و ۳ جلد کتاب به زبان ترکی نام برد. استاد شهریار در تاریخ روز یکشنبه ۲۷ شهریورماه سال ۱۳۶۷ شمسی در تهران دار فانی را وداع گفت و در مقبرةالشعراء تبریز به خاک سپرده شد.

مناجات

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را
که به ماسوا فکندی همه سایه هما را
دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین
به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

بـــه خـــدا کـــه در دو عـــالم اثـــر از فنـــا نمـــان
چـــو علـــی گرفتـــه باشـــد ســـر چـــشمه بقـــا ر
مگر ای ســحاب رحمــت تــو ببــاری ارنــه دوزخ
بـــه شـــرار قهـــر ســـوزد همـــه جـــان ماســـوا را
بـــرو ای گـــدای مـــسکین در خانـــه علـــی زن
کـــه نگـــین پادشـــاهی دهـــد از کـــرم گـــدا را
بجز از علـی کـه گویـد بـه پـسر کـه قاتـل مـن
چو اسـیر تـست اکنـون بـه اسـیر کـن مـدارا
بجـــز از علـــی کـــه آرد پـــسری ابوالعجائـــب
کـــه علـــم کنـــد بـــه عـــالم شـــهدای کـــربلا را
چـــو بـــه دوســـت عهـــد بنـــدد ز میـــان پاکبـــازان
چـــو علـــی کـــه میتوانـــد کـــه بـــسر بـــرد وفـــا را
نه خدا توانمش خواند نـه بـشر تـوانمش گفـت
متحیـــرم چـــه نـــامم شـــه ملـــک لافتـــی را
بدو چشم خـون فـشانم هلـه ای نـسیم رحمـت
کـــه ز کـــوی او غبـــاری بـــه مـــن آر توتیـــا را
بـــه امیـــد آن کـــه شـــاید برســـد بـــه خـــاک پایـــت
چـــه پیامهـــا ســـپردم همـــه ســـوز دل صـــبا را
چو تـویی قـضای گـردان بـه دعـای مـستمندان
کـــه ز جـــان مـــا بگـــردان ره آفـــت قـــضا را
چـــه زنـــم چونـــای هـــردم ز نـــوای شـــوق او دم
کـــه لـــسان غیـــب خوشـــتر بنـــوازد ایـــن نـــوا را

«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنائی بنوازد آشنا را»
ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب
غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا

شب و علی(ع)

علی آن شیر خدا شاه عرب — الفتی داشته با این دل شب
شب ز اسرار علی آگاه است — دل شب محرم سرالله است
شب شنفته است مناجات علی — جوشش چشمه عشق ازلی
شاه را دید به نوشینی خواب — روی بر سینهٔ دیوار خراب
دردمندی که چو لب بگشاید — در و دیوار به زنهار آید
کلماتی چون در، آویزه گوش — مسجد کوفه هنوزش مدهوش
فجر تا سینه آفاق شکافت — چشم بیدار علی خفته نیافت
روزه داری که به مهر اسحار — بشکند نان جوین افطار
ناشناسی که به تاریکی شب — می برد شام یتیمان عرب
تا نشد پردگی آن سر جلی — نشد افشا که علی بود علی
شاهبازی که به بال و پر راز — می‌کند در ابدیت پرواز
عشقبازی که هم آغوش خطر — خُفت در خوابگه پیغمبر
آن دم صبح قیامت تاثیر — حلقه‌ی در شد از او دامنگیر
دست در دامن مولا زد در — که علی بگذر و از ما مگذر
شال شه وا شد و دامن به گرو — زینب‌اش دست به دامان که مرو
شال می‌بست و ندایی مبهم — که کمربند شهادت محکم
پیشوایی که ز شوق دیدار — می‌کند قاتل خود را بیدار
ماه محراب عبودیت حق — سر به محراب عبادت منشق

می‌زند پس لب او کاسه‌ی شیر　　می‌کند چشم اشارت به اسیر
چه اسیری که همان قاتل اوست　　تو خدایی مگر ای دشمن دوست
شبروان مست ولای تو علی　　جان عالم به فدای تو علی

یا علی

ای جلوه جلال و جمال خدا، علی
و زهرچه جز خدا به جلالت جدا، علی
در تو جمالی از ابدیت نموده اند
ای آبگینه ابدیت نما، علی
با انبیا به سر و علن نصرتت قضاست
یا مظهرالعجایب یا مرتضا علی
فیاض در فضیلت تو گفته (هل اتی)
لولاک در فتوت تو (لافتی) علی
باز آن یهود بسته در قلعه های قدس
بگشا به دست و پنجه خیبر گشا، علی
مرحب کشیده تیغ به لبنان و ارض قدس
گو برق ذوالفقار زند مرحبا علی
آن قتل عام زد به فلسطین که شد بلند
فریاد وا محمد و غوغای وا علی
ظلمات شد میان تو و تشنگان حجاب
ای جام خضر و چشمه آب بقا علی
صوفی هم از صفای تو برخورد قرن ها
گاهی صفی علی شد و گاهی صفا علی

اینک به مهدِ حضرت معـصومه، شـهر قـم
برداشـــته منـــادی ایمـــان نـــدا، علـــی
بـــا نایـــب امـــام زد آن فجـــر نقـــره‌فـــام
خورشید گو به نقره فـشاند طـلا، علـی
صف بسته مسلمین پی جنگ وجهـاد کُفـر
بفرســـت ذوالفقـــار شـــرربار، یـــاعلی
با این صف جهادو به مفتاح دسـتِ غیـب
خود باز کـن درِ نجـف و کـربلا علـی
بفرست نورد دیده کـه گـرد سـپاه اوسـت
در چـشم مُبـتلای رمـد توتیـا، علـی
از داغدیـــدگان و علـــیلان دلـــی بجـــوی
با درد و داغ عـشق تـو دانـی دوا علـی
مـــا پیـــشواز مهـــدی موعـــودت آمـــدیم
با وعده‌ی ظهـور ولـی کُـن وفـا، علـی
چشمم به سوی سـر در دارالـشفای تُـست
شـــهد شـــفاعتی کـــه بیـــابم شـــفا علـــی
از شـــهریار پیـــرِ زمـــین گیـــر دســـت گیـــر
ای دستگیر مُردم بـی‌دسـت و پـا، علـی

استاد محمدعابد

محمد عابد در سال ۱۳۱٤ ش دیده به جهان گشود. پدرش مولانـا یتـیم کـه در شعر «یتیم» تخلص می‌کرد از شاعران بنام تبریز بود.

وی در ایام نوجوانی و در سن ۱۲ سالگی نخستین شعر خود را عرض ارادت به

مقام حضرت‌علی‌اکبر(ع) سرود. ایمان راسخ و علاقه وافر وی به اهل بیت عصمت و طهارت(ع)، باعث تألیف کتاب‌های «ماه در محاق» و «مهر در شفق» به زبان فارسی و «ستاره سحرگاهی» به زبان ترکی از سوی او شد.

او به حق از مردان بزرگ و دلباخته اهل بیت(ع) و از شعرای نامدار معاصر بود. اشعار نغز و پرمحتوای ایشان که به زبان فارسی و ترکی در کمال زیبایی و استحکام سروده می‌شد، همواره مورد ستایش ادیبان و اهل سخن قرار می‌گرفت.

از استاد عابد تبریزی بیش از بیست و پنج هزار بیت شعر به یادگار مانده است که در قالب چهار دیوان مستقل تدوین شده است.

وفات آن بزرگوار در سحرگاه ۱۳۸۵/۹/۱٤ اتفاق افتاد و پس از تشییع باشکوه در گلزار وادی‌رحمت تبریز به خاک سپرده شد.

قبله کعبه‌زاد

ای شعله نخل طور ایمن از پرتو حسنت آشکارا
کردی به جلال کبریایی اثبات جلال کبریا را

دادی به تفقد ولایت تشریف به نفس کون و امکان
کردی به تفضّل عنایت تحکیم بنای کاخ ایمان
ای بارقهٔ امید و رحمت در ظلمت شام ناامیدان
لطفی کن و از فضای دل‌ها بزدای ظلام غم خدا را

ای‌کعبهٔ فیض‌نقش پایت بر اهل جهان مَطاف ومسجود
ای سر بقای کون و امکان عالم همه فانی وتو موجود
تشریف جهان عالمی را در کون قدم زدی زهی جود
تا بازدهی به خاک ناچیز خاصیت طبع کیمیا را

آنجـا کـه زنـی ز شـیرزاده شـیری بـه مشـست خـدا زاد
تنهـا نـه تـرا کـه بـر جهـانی امیـد و مـلاد و ملتجـا زاد
بی‌تو همـه ماسـوا هـدر بـود مامـت نـه علـی کـه ماسـوا زاد
ای قبلـهٔ کعبـه زاد از تـو حـق داشـت عزیـز ماسـوا را

عـالم ز تبلـور فروغـت شـد غـرق بـه مـوج نـور مطلـق
در صـفحهٔ کـون تافـت نـورت از مـشعلهٔ سُـرادق حـق
ای نـام بلنـد دلنـشینت از نـام بلنـد حـق مـشتق
حق‌است به حق‌حـق کـه‌گـویم بـه نمـود عیـان علـی عَـلا را

گلگـشت بهـشت گـشت گیتـی تـا چهـرهٔ نوبهـار خندیـد
از بـادهٔ شـوق شـد لبالـب جـام مـی خوشـگوار خندیـد
نـرخ شـکر و عقیـق بشکـست تـا آن لـب آبـدار خندیـد
بالای دو دیـده جـای پایـت بـه‌بـه چـه خـوش آمـدی نگـارا

شد موسم عـیش و فـصل شـادی دوران مـلال و غـم سـرآمد
آن اختـر پرفـروغ هـادی از حبیـب ظُـلام شـب درآمـد
هـان مـژده کـه در جهـان هـستی از پـرده دُر آمـد آن سـرآمد
رویـش چـو سـپیده از افـق شُـست آلایـش ظلمـت دجـا را

از پرتـو آن فـروغ ایمـان ترکیـب نظـام کفـر آشـفت
هر کس که به خواند نام پاکش خائب نشد و جـواب بـشنفت
مامی کـه بـه کعبـه‌زاد او را در هـر نفـسی علـی علـی گفـت
هر کس که خدای خوانده بی‌شک خوانده است علی مرتضا را

ای آن که ترا بـه ذات او صـاف جـن و ملـک و بـشر شناسـد
لوح و قلـم و سـتاره و مـه دشـت و در و بحـر و بـر شناسـد
بـشناخته حـق دلـی بـه اخـلاص اوصـاف تـرا اگـر شناسـد
حق با تو چنان یکـی کـه نبـود فرقـی بـه میـان ایـن دو تـا را

در پـرده دگـر نمانـد چیـزی تـا پـرده ز چهـره برگـشودی
اسـرار نهـان کنـز مکنـون بـا جلـوهٔ خـود عیـان نمـودی
ظلمتکـده بـود جملـه هـستی ای نـور هُـدا اگـر نبـودی
بـر آئینـهٔ وجـود بخـشید نـور تـو فـروغ و انجـلا را

چون آئینه خشت و گل درخشید تا نور تو در دل حـرم تافـت
بیت حق از آن جمال و طلعت کـانون ثنـا شـد و صـفا یافـت
ارکان اصول گشت محکم آنگه کـه جـدار کعبـه بـه شـکافت
بخـشید حکـیم از تـو تحکـیم بنیـان فواعـد هُـدا را

ای کـودک مهـد نـاز و تمکـین ای چـشم و جـراغ آفـرینش
ای روح بزگـر جـسم هـستی روی تـو فـروغ چـشم بیـنش
بـه گزیـد خـدایت از دو عـالم سـبحان‌الله از ایـن گـزینش
بـالله کـه نبـود جـز تـو شـاهی شایـسته سـریر ارتـضا را

ای نـور نگـین آشـنایی آویـزهٔ چلچـراغ وحـدت
ای سـبزهٔ نوبهـار قدسـی بالنـده نهـال بـاغ وحـدت
ای نـشئهٔ جـام ذوق و عرفـان مخمـورمی ایـاغ وحـدت
بـا مهـر تـوام بـه سـاغر دل آمیختـه بـادهٔ سـکارا

ای صبح فلاح و رستگاریتا از افق حرم دمیدی
شد صفحهٔ کون پاک یکسر از ظلمت یأس و ناامیدی
ای نفحهٔ نوبهار رحمت از مکمن غیب تا وزیدی
فیض نفست ز روح قُدسی چون روی تو گشت عالم‌آرا

بخشید توان به دین و ملت مام تو ترا چو قوت جان داد
بر سینه فشرد تا وجودت بر هستی ماسوا امان داد
لرزاند اساس کفر یکسر تا مهد ترا تکان تکان داد
پرورد ز پروراندن تو گل‌های بهشت اصطفا را

بر صفحهٔ آسمان نوشته وصف تو خطوط کهکشان‌ها
نامت به زبان همیشه دارند افواج ملک در آسمان‌ها
آوای علی کند رساتر تکرار و توالی زمان‌ها
هر گوش به پرده می‌نشاند این بانک رسای جانفزا را

هر کسی صفت کسی بگوید من هر نفسی علی ستایم
جز نام جمیل او نگویم سر جز به حریم او نه سایم
او مالک کون و بنده مملوک او شاه جهان و من گدایم
عابد نه سزد شهی چنان او مأیوس کند چو من گدا را

استاد محمود پدیده تبریزی

محمود پدیده تبریزی در سال ۱۳۱۲ شمسی در محله‌ی انگج تبریز چشم به جهان گشود. وی تحصیلات خود را در این شهر به پایان رساند و در سال ۱۳٤۰ در رشته‌ی ادبیات فارسی لیسانس گرفت و به شغل معلمی روی آورد. وی سپس به

دریافت درجه‌ی دکتری نیز نائل آمد.[۱] محمود پدیده از همان اوان اشعاری به زبان‌های فارسی و ترکی می‌سرود. وی در ابتدا به اوقانی شهرت داشت و به عاکف تخلص می‌کرد.

محمود پدیده هم‌چنین از محضر استادانی چون ترجانی‌زاده، دکتر خیام‌پور، دکتر احمدعلی رجایی، حسن قاضی، دکتر منوچهر مرتضوی، شیخ علی‌اکبر اهری معروف به نحوی، کسب فیض کرد و به اندوخته‌های خود افزود.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد تخلص وی در ابتدا عاکف بود اما بعدها شهرت خود را به پدیده تغییر داد و بدان نیز تخلص کرد.

پدیده علاوه بر سرودن شعر به زبان فارسی و ترکی در امر ترجمه نیز تبحر داشت که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ـ ترجمه کشف الاسرار و مکاشفات الانوار اثر روزبهان بقلی.

ـ ترجمه اشعار و آیات و احادیث مرصادالعباد.

وفات ایشان در ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۷۹ در تبریز اتفاق افتاد و در مقبرة الشعرای سرخاب مدفون شد.

توحید و نبوت و امامت

ای ز ازل تا به ابد پادشاه — پیش نهیب تو بود کوه، کاه

دست تو افکنده به پایم عقال — عقل برد راه به کنهت محال؟!

سرور و سالار جهان جز تو کیست — خالق این خرد و کلان جز تو کیست؟!

جز تو کسی نیست که با کاف و نون — مُلک و مَلَک از عدم آرد برون

گشته ز اوصاف تو عاجز رسُل — ماعرف راند به لب عقل کل

ذات تو بیرون ز خیال است و وهم — کنه تو را ره نبرد هیچ فهم

این همه هستند به کویت نشان — شمّه‌ای از آیت باغ جنان

۱ـ دیوان پدیده تبریزی ـ ص ۳۵.

کنـز خفـی بـودی و گـشتی عیـان تا نکند گـم، ره خـود انـس و جـان
صبح ازل جلـوه‌ای از نـور هوسـت مغز توئی، جز تو جهان جمله پوست
تـا نکـشد سـر ز خطـش ماسـوا داد رسـالت بـه همـه انبیـا
آدم و خـاتم کـه دلیـل رهنـد از همـه اسـرار جهـان آگهنـد
رحـل چـو بـر منـزل جانـان کـشند بـار امانـت بـه دل و جـان کـشند
کون و مکان است جز او جمله هیچ جان من ایـن‌قـدر بـه ذاتـش مپـیچ
مهـر فلـک راهبـر کـوی دوسـت کون و مکان در خط فرمـان اوسـت
از دل هـر ذرّه تـوان بـرد راه گـر ز دلـت سـر زده مهـر الـه
چـشم اگـر بـاز شـود بـر جهـان آیـت او هـست زمـین و زمـان
سـرو چماننـده بـه طـرف چمـن هـست نـشانی ز قـد مـاه مـن
خاسـته از خـاک سـیه رنـگ رنـگ این همه گل‌هـای لطیـف و قـشنگ
خـتم رسـل تـاج سـر انبیـا گـشته مخاطـب بـه شـه قـل کفـی
بـرق بـراق اسـت بـه طـیّ طریـق بـر حـرم قـدس ز بیـت العتیـق
خیـره کنـد چـشم بـه سـر تـاج او عقـل کجـا، فکـرت معـراج او؟
زد علـم خـویش بـه بـام فلـک حکم کنـد تـا بـه سـماک و سـمک
رانـد چـو رفـرف ز پـی جـستجو بـال و پـر افکنـد ملـک پـیش او
تـا بـه مـع‌الله نـشود آشـنا کـس نبـرد ره بـه حریمـت شـها؟!
جان جهـان بـسته‌ی فتـراک توسـت علت غـائی همـه «لـولاک» توسـت
رحمـت عـالم تـوئی و مـصطفی جز تو کـسی نیـست شـفیع الـوری
کـن ز ره لطـف نظـر سـوی مـا چـشم بپوشـان تـو ز آهـوی مـا
در سر مـن جملـه بـود از تـو شـور مهر تو کرده‌ست بـه مـن نـار، نـور
لطف تو و قهر تو ما را خوش است هر چه به من از تو رسد دلکـش اسـت
سـایه‌ی تـو گـر نفتـد بـر سـرم وای بـه حـال مـن، در محـشرم

کوه گنه گرچه به جان می‌کشم / لیک به کاه کرمت دل‌خوشم
تا نشود قدر گدای تو پست / جز تو به شاهی نگشائیم دست
داغ توام مُهر جبین است و بس / نام توام نقش نگین است و بس
مهر نبوّت به سر دوش توست / حلقه‌ی طاعت به بن گوش توست
بود رسالت ز تو، آدم به گل / مهر تو را داشت از آن دم به دل
پای تو برتر ز فراز فلک / برده سبق دست تو از ما ملک
هست به دست تو کلید بهشت / دوزخی است آن‌که هوایت بهشت
تا نشود جز تو کسی، کس مرا / مهر علی، آل علی بس مرا
هست دلم از رخ او منجلی / ذکر خفیّ و جلی من علی
صهر نبی باشد و زوج بتول / مِهر علی هست چو مُهر قبول
دست علی فوق همه دست‌هاست / ز آن‌که یدالله علی مرتضاست
تا که رهاند تن و جان رسول / کرد به جان خفتن جایش قبول
عمرو کش و قامع خیبر علی است / شیر خدا مظهر داور علی است
تالی قرآن مبین گفته‌اش / در خور شاهان گهر سفته‌اش
تا که کند بیخ ستم ریشه‌کن / زد عَلَم عدل به بام ز من
کشته‌ی عدل است و شه عدل و داد / دست ستم تا به ابد قطع باد
از شرر ضربه‌ی شمشیر او / سوخت همه خرمن جان عدو
از ید، الله و دم ذوالفقار / گشت چنین خانه‌ی دین استوار
مرده تن شرع از او جان گرفت / گو که: دم از عیسی دوران گرفت
گوهر ناسفته‌ی دین تاب یافت / شاخه‌ی خشکیده از او آب یافت
خواند از آن ختم رسل بوتراب / تا که از او جلوه پذیرد تراب
او اب خاک است و جهان این خاک / از پدر پاک بود طفل پاک
جسم، جهان، جوهر جان است او / راست بگویم که جهان است او
از پدر خویش ربوده‌ست گو / گشته پسر بر پدرش آبرو

مایه‌ی فخر پدر است این پسر — گو که بنازد به پسر بوالبشر
مهر علی در دل و جان من است — مهر مگو حرز یمان من است
دل که ندارد ز ولایش اثر — دل نبود خیز و بزن بر حجر
خاک درش سرمه‌ی چشم امم — مهر رخش در دل غُرب و عجم
آل علی شافع این امّتند — مایه‌ی شأن و شرف و عزّتند
نهضت هنگامه‌ی دشت بلا — تا دم محشر بود الحق به پا
نخله‌ی دین تا که شود پایدار — مهجه‌ی دل کرد به پایش نثار
درس فتوّت به جهان داده است — درس مگو، جوهر جان داده است
هر که ندارد به جهان عدل و داد — رسم و رهش گو که: به گیتی مباد
پر شده گردون ز نوای حسین — جان جهان جمله فدای حسین
پیش ستم قد نکند تا که خم — گشت به عالم به عدالت عَلَم
نقش یزیدان زمان زد بر آب — نور دو عین علی بوتراب
قامت خود پیش ستم خم نکرد — بهر دو جو سجده به آدم نکرد
بارگهش منظره‌ی طور عشق — جلوه‌گر از ناصیه‌اش نور عشق
تا که «پدیده» ست کمین چاکرش — حلقه به گوش است به خاک درش

چشم به دست کرمش دوخته است
در غم او شمع صفت سوخته است

علی و زهرا

چوشاه فلک سرنگون شد زگاه — تو گفتی که افتاد یوسف به چاه
و یا شمع زندانیان شد خموش — که افتاد زندان ز جوش وخروش
و یا مشعل صفه‌ی صوفیان — ز باد سحرگاه مرده هست هان
جهان در سکوت است چونان‌که گور — نه هور است پیدا و نی نور هور

چه شب؟ تیرهم‌چون گیسوی مهوشان — چه شب هم‌چو آه دل میکشان
چه شب؟ برده از ظلمت خضر گوی — چه شب؟ لیلةالقدر را آبروی
چه شب؟ هم‌چنان روز مجنون سیاه — چه شب؟ هم‌چنان لیل لیلی، تباه
چه شب؟ آفت وامق تنگ‌دل — چه شب؟ راهپیمای عذرا به گل
چه شب؟ هم‌چنان روز محشر دراز — چه شب؟ محرم طاعت اهل راز
چه شب؟ عاشقان را بهین رازدار — چه شب؟ شاهد گردش روزگار
چه شب؟ هم‌نوای نوای علی — چه شب؟ توتیا سای پای علی
چه یلدای عیسای مریم سیاه — چو اسرای شاهنشه بزم جاه
ملک سر به زانوی حیرت فرود — فلک پشت خم کرده اندر سجود
تو گفتی که در سوگ مهر فلک — به صفّ النعال اختران یک به یک
ز چشم فلک انجم تابناک — چکد هم‌چنان قطره بر روی خاک
شکسته است ناهید ساز طرب — فکنده است شمشیر مریخ شب
علی آن مهین خسرو ملک شب — به صدحسرت و درد و رنج و تعب
علی آن خداوند اورنگ و تاج — علی آن زجاج خدا را سراج
علی آن صفابخش بزم ولا — علی آن دلیل ره و رهنما
علی آن شهنشاه ملک حجاز — به دخت نبی کرد تنها نماز
چنین گفت این نفس محبوس تن — رَهد کاش با درد و غم از بدن
کجا بی‌تو لطفی است اندر جهان — که من روی خاک و تو در وی نهان
مرا گریه بر طول عمر است هان — مبادا که بی‌روی تو یک زمان
به خاک سیه جان و جانان سپرد — ز قالب تهی کرد جان، جان سپرد
سپس بر تراب سیه بوتراب — همی کرد با آه و حسرت خطاب
که این خاک این خفته جان منست — چه جان جان جمله جهان منست
نگهدار این جسم مجروح را — در این جسم بی‌جان من روح را
به جسم نبی جان و زهراست این — «نه پنهان‌چو روزآشکار است این»

به دیهیم لولاک دُرّ یتیم ز آوردنش مام گیتی عقیم
به سر افسر فخر و شاه زنان بهین همسر خسرو انس و جان
یگانه دُر کنز طاهاست این علی را مهین کفّو زهراست این
مبادا برد شکوه پیش پدر ز دست تو ای خاک خاکت بسر
مبادا که از کف هلی آبروی مبادا شود خسته این ماه‌روی
نگهدار در بر چو جان در بدن تو این جسم محبوبه‌ی ذوالمنن
ز سیلی است نیلوفری روی او شکسته است بازو و پهلوی او
ندانم که در پهلوی دخت شاه چه دید آن خداوند دیهیم و گاه
به دیوار رخ سود و نالید زار که بی‌تو تفو بر چنین روزگار

استاد عزیز دولت‌آبادی

عزیز دولت‌آبادی در ۹ شهریورماه سال ۱۳۰۱ ش در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش تبریز پشت سرگذاشته و پس از تکمیل تحصیلات دانشگاهی و اخذ درجه لیسانس در رشته ادبیات فارسی و علوم تربیتی در سال ۱۳۲۲ ش وارد خدمت آموزش و پرورش شد.

دولت‌آبادی در کنار تدریس و تألیف به سرودن شعر نیز علاقه خاص داشت و به «درویش» تخلص می‌کرد. اشعار وی به زبان‌های فارسی و ترکی است که در حدود سه هزار بیت می‌باشد که در مجموعه‌ای تحت عنوان تحفه درویش به چاپ رسیده است.

از وی کتاب‌های زیر به یادگار مانده است: ۱ ـ تاریخ تحول نثر فارسی معاصر ۲ ـ سخنوران آذربایجان ۳ ـ سرایندگان شعر فارسی در قفقاز. ٤ ـ کتابخانه‌های آذربایجان ۵ ـ فرهنگ واژه‌های ترکی و مغولی در متون فارسی.

استاد دولت‌آبادی در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۸ دار فانی را وداع گفت و در مقبرةالشعرای تبریز به خاک سپرده شد.[۱]

---

۱ ـ مدفونان کوی سرخاب، صص ۲٤٦ و ۲٤۷.

یاحسین

عزت و آزاده‌لیق سندن تاپیب جان یا حسین(ع)
شأنیوه وار سنه انسانلاری حیران یا حسین
سن اولان گون یاتدی بختی، سیندی تختی ظالمین
ظلمنن آباد اولان یئر اولدو ویران یاحسین
شوکت و عزّت شاخیر «هیهات منّاالذلّه‌دن»
چرخ معنادا گونش سن، نوری ایمان یاحسین
دؤرد هجرتده مدینه گؤزلری آیدینلاشیب
اولدو عالمده معظّم شهر شعبان یاحسین
عرش‌ده قوس قُزح‌دن طاق نصرت باغلادی
قیلدی فرخنده ولادت عرشی شادان یاحسین
سن اولان گون، گولدو آل مصطفانین گؤزلری
یئتدی ایل ائتدین رسول‌اللهی خندان یاحسین
نور چشم مرتضی‌سان آی شجاعت مظهری
عزمیوه تعظیم ائدیب جوزا و کیوان یاحسین
آمما هئچ یاددان چیخاتماز کربلا نیسگیل‌لری
تشنه‌لب یئتمیش ایکی جانان وئریب جان یاحسین
عالم ـ آشکار بللی‌دیر: شمشیر و خنجر قان توکر
آمما سن‌له غالب اولدو خنجره قان یاحسین
نیزه نفسیندن خجالت چکدی، تاقان آغلادی
چون کسیلمیش باش قرائت ائتدی قرآن یاحسین
نئینواده‌ن نئی نواسی عرشه چاتجاق؛ قدسی‌لر
توتدولار ماتم سنه، مظلوم دوران یاحسین

سن محیط عشق‌سن، دشمن‌ده خس،؛ طوفان غبـار
نئیله‌ییب دریایه خس‌لـر، موجـا طوفـان یاحـسین
ظلم اودو، یاندیردی دنیـاینی، اونـو سـؤندورمه‌یـه
باغلادیق آغلار گؤز ایلـه عهـد و پیمـان یاحـسین
آممـا بیـر اوددور کـی دریـالاردا سـؤندورمز اونـو
آغلاسا، مین دورد یوز ایل‌ده ابـر نیـسان یاحـسین
تیتـره‌دیـب‌دیـر عـرش اعلانـی علـی‌اکبـر سـسی
یئرده باغری قان اولـوب لعـل بدخـشان یاحـسین
قطـره اولـدوزلار بوتـون آل علـی‌نـین اشـکی‌دیـر
آغلایـار مظلومـه هـر فـرد مـسلمان یاحـسین
سـینه‌لـرده درد بیـداد ائیلـه‌ییـب، آه اوسـته آه
صـبریمیزده ائتمیـری بیـر درده درمـان یاحـسین
سن گونش، بیر ذرّه سـن دریـا و شـیعه قطـره‌دیـر
آختـارار هـر ذرّه گـون، قطـره عُمـان یاحـسین
دریانی سالـسان نظـردن، قطـره تـک ویـلان قـالار
لطـف قیلـسان ذرّه‌دیـر، مهـر درخـشان یاحـسین
اوددان اولمـاز قورخوسـو کامـل عیـارین بوتـه‌ده
اولـدو ابراهیمـه اود، عـین گولوسـتان یاحـسین
چرخ گردون تولکویه، آسلانی محتـاج ائتمـه‌سـین
وئرمه‌سین آللاه گـورم خُفـا شـه میـدان یاحـسین
سـو کنامـه‌م شـایگان شـیرازه‌سـیله باغلانیـب
ناتوان (درویش) یازانماز وصف سـلطان یاحـسین

(محرم ۱٤۱٤ مطابق تیرماه ۱۳۷۲)

یا امیرالمؤمنین

عرش، فرشت، سد ره جایت یا امیرالمؤمنین
مهـر و مـه شـمع سـرایت یـا امیرالمـؤمنین

با کدامین وصف تو صـیفت کـنم در حیـرتم
ای صـــفایت بـــی‌نهایـــت یـــا امیرالمـــؤمنین

حیدر کـرار خـوانم، یـا کـه قاسـم یـا ولـی
یـــا اســـد، یـــا مرتـــضایت یـــا امیرالمـــؤمنین

«لا فتـــی الا علـــی، لا ســـیف الا ذوالفقـــار»
کمتـــرین مـــدح و ثنایـــت یـــا امیرالمـــؤمین

گر فصاحت جمله‌ای باشد، تو مـولایی خبـر
قـسّ و سـبحان مبتـدایت یـا امیرالمـؤمنین

طی ارضت نیست با «ان تفقـدونی» سـازگار
گـو «سـلونی» جـان فـدایت یـا امیرالمـؤمنین

بـرگ سـبز مطلعـش را مـی‌کنـد ترجیـع‌بنـد
بنـــده مـــدحت ســـرایت یـــا امیرالمـــؤمنین

عرش، فرشت، سد ره جایت یا امیرالمؤمنین
مهـر و مـه شـمع سـرایت یـا امیرالمـؤمنین

در جهان فانی و باقی سرو سرور علی اسـت
آسمان فکـرت و تـدبیر را اختـر علـی اسـت

خوانمش گر بوالعجایب، مدح یا اغراق‌نیست
چون شگفتیهای عالم را مِهین مظهر علی‌است

در خلافت با فقیر و بـی‌نـوا هـم‌کاسـه شـد
در مقـام پهلـوانی، فـاتح خیبـر علـی اسـت

نـاظر و منظـورِ مـا و مقـصد و مقـصود مـا
عارفان و سالکان را هادی و رهبر علی اسـت
با اسیران، هـم مـروّت، هـم مـدارا مـی‌کنـد
جلوه‌گاه لطف یزدان، شه پیغمبـر علـی اسـت
در بیابان گر به شـوق دوسـت راه افتـاده‌ایـم
تشنگان را مژده بادا ساقیی کـوثر علـی اسـت
گر، کسی گیرد سراغ مسکن و مأوای دوست
گوئیش از سلطه‌ی اندیشه‌ها برتر علـی اسـت
عرش، فرشت، سد ره جایت یا امیرالمؤمنین
مهـر و مـه شـمع سـرایت یـا امیرالمـؤمنین
جلوه‌گـاه عـزّت و فخـر و کمـالی یـا علـی
مظهـر حـق ولیـی بـا جلالـی یـاعلی
مهربـانی مـی‌کنـی بـا جملـهٔ افتادگـان
بـا همـه مستـضعفان نیکـو خـصالی یـاعلی
از تو ظاهر شد شجاعت، وز تو پیدا سروری
فـاتح و پیـروز در جنـگ و جـدالی یـاعلی
پهلوانـان در مـصافت عاجزنـد و نـاتوان
در مقـام قهرمـانی بـی‌مثـالی یـاعلی
صورت و معنای خلقت بـا تـو شـد آراسـته
رافـع نقـصان و سـرحدّ کمـالی یـاعلی
با دل و جانت ستایم، چون زبانم الکن اسـت
برتـر و والاتـر از وهـم و خیـالی یـاعلی

عرش، فرشت، سد ره جایت یا امیرالمؤمنین
مهـر و مـه شـمع سـرایت یـا امیرالمـؤمنین
قـــایم آل محمـــد، کعبـــهٔ دل، مهـــدیا
چشم جان خواهد غبار مقـدمت چـون توتیـا
تار هر مویم زبـان شـکر بگـشاید بـه وصـل
قطره‌های اشـک شـوقم هـم ثنـا گویـد، جـدا
راز دل را تا بـه کـی پنهـان کـنم، ای نـازنین
نـــاز کـــن اهـــل نیـــاز خـــویش را امـــا بیـــا
ای امـــام عـــصر را جـــدّ و پیمبـــر را وصـــی
صـاحب نهـج‌البلاغـه یـا علـی یـا مرتـضی
همّتـی تـا مـاه کنعـان ظـاهر و پیـدا شـود
بـــا نگـــاهی خاکـــساران را نمایـــد کیمیـــا
دامنت را گر، بـه دسـت آرم روا گـردد نیـاز
یا علی، اما نمی‌دانـم چـه سـان جـویم تـو را
عرش، فرشت، سد ره جایت یا امیرالمؤمنین
مهـر و مـه شـمع سـرایت یـا امیرالمـؤمنین

هنر: (خوشنویسان و نگارگران)

خوشنویسی

خط نوشتاری کنونی رایج در ایران برگرفته از خط عربی است که خود از خطوط سریانی و نبطی گرفته شده است. این خط پس از حمله‌ی اعراب به ایران و گسترش آیین اسلام در این سرزمین، جانشین خط پهلوی شد و دیری نگذشت که ایرانیان، با اندوخته‌ها و تجارب دیرسال و پربار خود در زمینه‌ی هنر، توانستند در رشد و تکامل این خط در عرصه‌ی خوشنویسی نقش مؤثری ایفا کنند.

ایرانیان، با اتکا به پیشینه‌ی غنی خود در بسیاری از رشته‌های هنری، به تلفیق مبانی دین نوین با آموزه‌ها و تجارب هنری بومی خود پرداختند و در راه گسترش و تکامل و دگرگونی آن بسیار کوشیدند و تا بدان‌جا پیش رفتند که در این زمینه به نوآوری‌هایی دست زدند.

به علت محدودیت‌های فقهی دین اسلام در ترسیم چهره‌ی امامان و پیامبر اکرم(ص) و دیگر اشخاص مقدس، خوشنویسی عنصر اصلی و پایه‌ای تزیین مساجد و دیگر بناها شد.[1]

هنر خوشنویسی بخشی اساسی از تمامی فرهنگ جهان اسلام است. یکی از جنبه‌های مهم خوشنویسی حفظ متن قرآن مجید بود و نقش ایرانیان در این زمینه نیز بسیار بارز و برجسته است. وجود قرآن‌های خطی بی‌شمار در کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی، که به خط خوشنویسان برجسته‌ی ایرانی است، خود گواهی است بر این مدعا.[2]

بسیاری از خوشنویسان سرشناس، ارادت و خلوص نیت خود به آفریدگار، فرستاده‌ی او محمد(ص) و دیگر ائمه‌ی اطهار(ع)، به ویژه مولای متقیان حضرت

۱ـ نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ص ۷۸۲.

۲ـ همان، ص ۷۸۳.

امیرالمؤمنین(ع)، را آشکارا در آثار خویش نمایانده‌اند. سلطانعلی مشهدی، در رساله‌ی منظوم خویش، که درباره‌ی آداب و قواعد و اصول خوشنویسی است، گفته:

ای قلم، تیز کن زبان بیان　　بهر حمد خدای هر دو جهان
آن خدایی که آفریده قلم　　زان قلم حرف صنع کرده رقم[1]

وجود شمار بسیاری قرآن‌های خطی و کتاب‌های شعرا و نویسندگان، حکما، فضلا و دانشمندان مسلمان، کتیبه‌های سردر و گنبد و گلدسته‌های مساجد و اماکن و مقابر متبرکه، کتیبه‌های آرامگاه‌های علما و مشایخ اهل تصوف، مزار بسیاری از شاهان و حکام دین‌دار و هنرپرور، و بسیاری از ظروف گوناگون گلین، مسین، سیمین، زرین، و ده‌ها شی گوناگون چون در، پنجره، آلات و ادوات جنگ مانند سپر، دشنه، شمشیر، خود، و خفتان که بر آن‌ها نام‌های پروردگار و برخی از ائمه‌ی اطهار و سوره‌های قرآن نقش بسته، در کل سرزمین‌های اسلامی، از ایران تا کشورهای خاورمیانه، شمال افریقا، آسیای مرکزی، قفقاز، بخش‌هایی از اروپا و شبه‌قاره‌ی هند، اهمیت خوشنویسی و رابطه‌ی آن با دیگر هنرهای دستی رایج میان ایرانیان را نشان می‌دهد؛ آثاری که در کنار دیگر دستاوردهای فرهنگ و تمدن بشری خودنمایی می‌کند و هم‌چون نگین درخشنده‌ای چشمان هر بیننده‌ای را خیره می‌سازد.[2]

میرعلی تبریزی

میرعلی سلطانی، فرزند حسن، از بزرگ‌ترین خوشنویسان ایران و از مشاهیر دوران امیرتیمور گورکانی و فرزندش شاهرخ تیموری است. بیش‌تر تذکره‌نویسان و مورخان او را واضع خط نستعلیق دانسته‌اند. در این‌باره افسانه‌ای است که بر اساس آن میرعلی تبریزی شبی حضرت علی(ع) را در خواب می‌بیند و امیرالمؤمنین شکل حروف نستعلیق را به او می‌آموزد. میرعلی هروی در رساله‌ی «مدادالخطوط» خود به

۱ـ همان، ص ۷۸٤.
۲ـ همان، ص ۷۸۵

این موضوع اشاره کرده و نوشته: «و خواجه میرعلی تبریزی طیب‌الله مضجعه خط نستعلیق را اختراع و ابداع نموده».

اگرچه بسیاری این گفته‌ی میرعلی هروی را بازگو و بر آن تأکید کرده‌اند، باید دانست که چنین چیزی درست نیست و زمینه‌های پیدایش خط نستعلیق بسیار پیش‌تر فراهم آمده بود؛ اما نقش میرعلی تبریزی در شکل‌دهی، قانونمند کردن و درآوردن خط نستعلیق به شکل کنونی آن بر کسی پوشیده نیست.

مهدی بیانی نیز گفته: کتاب‌هایی دیده‌ام که در حدود سال ۷۵۰ هجری کتابت شده و از میان اقلام متداول به خط نستعلیق نزدیک‌تر و شبیه‌تر است و در واقع نستعلیق تحریر و یا ناقصی است. همو به نسخه‌ای از دیوان سلطان احمد جلایر در کتابخانه‌ی ایاصوفیه اشاره می‌کند که به خط صالح بن علی رازی است و نستعلیق کاملی است که کتابت آن نیز در سال ۸۰۰ هجری انجام گرفته است.

بدین ترتیب، هیچ تردیدی نیست که میرعلی تبریزی واضع خط نستعلیق نبوده، اما نمی‌توان نقش او را در مدون کردن قواعد این خط نادیده گرفت.

با این همه، نام او در مقام نخستین کسی که به شیوه‌ی نستعلیق نوشته در تذکره‌ها آمده و سلطانعلی مشهدی نیز در منظومه‌اش بر این موضوع صحه گذاشته است و «در بیان واضع نسخ تعلیق» سروده:

نسخ تعلیق اگر خفی و جلی‌ست — واضع‌الاصل خواجه میرعلی‌ست
نسبتش بوده با علی ازلی — نسبتش نیز می‌رسد به علی
تا که بوده‌ست عالم و آدم — هرگز این خط نبوده در عالم
وضع فرموده او ز ذهن دقیق — از خط نسخ و از خط تعلیق

(سلطانعلی مشهدی، ص ۳٤)

میرعلی تبریزی را با القابی چون «قدوة الکتاب» و «ظهیرالدین» و پاره‌ای از متأخرین هم «واضع» خوانده‌اند که به همان موضوع وضع خط نستعلیق به دست میرعلی اشاره دارد. میرعلی تبریزی در سال ۸۵۰ درگذشته است.

آثار: آثاری که بتوان آن‌ها را یقیناً از میرعلی دانست بسیار کم؛ اما پاره‌ای از آنچه می‌توان منسوب به وی دانست بدین قرار است:

مرقع دوازده رقعه‌ای مناجات حضرت علی(ع) با ترجمه‌ی فارسی در کتابخانه‌ی موزه‌ی کاخ گلستان.

یک نسخه از خمسه‌ی نظامی و امیرخسرو دهلوی (در متن و حاشیه، در کتابخانه‌ی ملی).

یک نسخه از مثنوی‌های همای و همایون، کمال‌نامه، روضة الانوار، خواجوی کرمانی و آثاری دیگر که، همان‌گونه که اشاره شد، می‌توان آن‌ها را منسوب به میرعلی تبریزی دانست.

تنها قطعه‌ای که در انتساب آن به میرعلی تردید نیست و رقم کامل «میرعلی کاتب تبریزی» بر آن به چشم می‌خورد قطعه‌ای است که به قلم دو دانگ نوشته شده و در مجموعه‌ی مهدی بیانی نگهداری می‌شود.[۱]

علیرضا تبریزی (عباسی)

خوشنویس نامی اواخر سده‌ی دهم و اوایل سده‌ی یازدهم هجری قمری که اصلاً تبریزی بود. در ابتدا، به مشق خط ثلث و سپس به تمرین خط نستعلیق پرداخت و در این خط استادی چیره‌دست شد. تاریخ تولد و مرگ او روشن نیست.

در خط نسخ و ثلث، استادش علاءالدین محمد تبریزی، مشهور به علاء بیک و در نستعلیق، استادش ملامحمدحسین تبریزی بود و بیانی با بررسی خطوط این دو به این نتیجه می‌رسد که می‌توان رابطه ی شاگرد و استادی آن دو را پذیرفت.

پس از هجوم عثمانی‌ها به آذربایجان و تصرف شهر تبریز به دست آنان، علیرضا تبریزی به دارالسلطنه‌ی قزوین رفت و در مسجد جامع آن‌جا اقامت گزید و

۱ـ همان، ص ۷۹۸، ۷۹۹.

به کتابت مشغول شد. هم‌چنین، در آن شهر در ملازمت فرهادخان قرامانلو، از سرداران شاه عباس، بود. در خدمت فرهاد خان برای آن سردار کتابت می‌کرد و به همراه او به خراسان و مازندران سفر کرد، تا این‌که آوازه‌ی خوشنویسی او به گوش شاه عباس رسید و شاه او را از فرهاد خان خواست.

علیرضا تبریزی در روز پنج‌شنبه اول شوال سال ۱۰۰۱ به خدمت شاه عباس صفوی رسید و در میان ندیمان ویژه‌ی شاه راه یافت و شاه عباس تنی چند از خوشنویسان را بدو سپرد تا از او خط ثلث را بیاموزند. او در دربار شاه عباس به علیرضا عباسی مشهور گشت.

همایی بر این باور است که وی بدان سبب به عباسی مشهور شده که از سادات عباسی بوده است.

پس از انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان، علیرضا عباسی مدیر کتابخانه‌ی سلطنتی شد. در منابع آمده است که این منصب را «جبراً و قهراً» از صادق بیک افشار تبریزی، که از دوران شاه اسماعیل دوم مدیر کتابخانه‌ی سلطنتی بود، گرفت. همین موضوع باعث کدورت میان صادق بیک و علیرضا عباسی شد و صادق بیک همواره درصدد تضعیف موقعیت او در نزد شاه بود. علیرضا عباسی تا پایان عمر خود از جمله نزدیکان و ندیمان شاه و در سفر و حضر همراه او بود. محبت و علاقه‌ی شاه عباس به علیرضا عباسی تا اندازه‌ای بود که گاهی خود شمعدان به دست در کنار علیرضا می‌نشست تا او در زیر نور آن کتابت کند و این جایگاه بلند او را در نزد شاه می‌رساند.

شاه عباس در سال ۱۰۱۷ ق، شیخ بهاءالدین محمد عاملی، ملاجلال‌الدین محمد منجم و علیرضا عباسی را به مراغه فرستاد تا مقدمات بازسازی بنای رصدخانه‌ی مراغه را مهیا کنند.

متأخرین درباره‌ی عداوت و کینه میان علیرضا عباسی و میرعماد و این‌که بدگویی‌ها و سخن‌چینی‌های علیرضا عباسی نزد شاه عباس به قتل میرعماد، به فرمان

شاه، منجر شده دیدگاه‌های گوناگونی دارند. در این‌که شاه عباس به علیرضا عباسی بیش‌تر از میرعماد توجه داشته، شکی نیست و این از مکاتبات و اشعاری که میرعماد برای شاه می‌فرستاده کاملاً آشکار و عیان است. اما این‌که این باعث بدگویی علیرضا عباسی از میرعماد نزد شاه شده تا جایی که زمینه‌های قتل میرعماد را فراهم آورده، چندان به حقیقت نزدیک نیست. هم‌چنین این‌که نوشته شده شاه عباس پس از دلسردی از میرعماد به علیرضا عباسی دستور یادگیری خط نستعلیق را می‌دهد نادرست است؛ چرا که خطوطی از علیرضا عباسی در دست است که بسیار پیش‌تر از این تاریخ کتابت شده است و در آن خطوط چنان تسلط و مهارتی به چشم می‌خورد که نشان از استادی او دارد.

علیرضا عباسی هنگام اقامت در قزوین و سپس در اصفهان، کتیبه‌ی سردر مسجد جامع و عمارت عالی‌قاپوی قزوین و کتیبه‌های مسجد شیخ لطف‌الله و عمارت عالی‌قاپو و بازار اصفهان و مسجد شاه و هم‌چنین در مشهد کتیبه‌های صحن کهنه و کتیبه‌های زرین داخل و خارج گنبد را نوشت.

تاریخ مرگ علیرضا عباسی را لسان الملک در یک جا سال ۹۹۸ ق و در جای دیگری از تذکره‌ی خویش ۱۰۲۹ ق نوشته است که هیچ‌یک از این دو تاریخ درست نیست. علیرضا عباسی تا تاریخ ۱۰۳۸ ق، به شهادت آثاری که با این تاریخ از او در دست است، زنده بوده است.

استاد جلال‌الدین همایی، بر اساس شواهد و قراینی، سال تولد علیرضا عباسی را ۹۸۷ ق و سال وفاتش را ذی‌القعده‌ی ۱۰٤٤ نوشته است.

علیرضا عباسی پسری داشت به نام بدیع‌الزمان تبریزی که او نیز همانند پدر در انواع هنر سرآمد روزگار بود.

از علیرضا عباسی، افزون بر آنچه به آن‌ها اشاره شد، آثار دیگری نیز به جا مانده که بدین قرارند:

کتیبه‌ی دور محراب مسجد مقصود بیک، معروف به مسجد ظلمات، که تاریخ

۱۰۱۱ ق را دارد.

قطعه‌ای از مرقعی به قلم دو دانگ و کتابت عالی با رقم، در کتابخانه‌ی سلطنتی سابق.

دو قطعه از مرقعی به قلم چهار دانگ و نیم دو دانگ ممتاز با رقم و تاریخ، در همان کتابخانه.

یک قطعه به قلم دو دانگ عالی با رقم، در کتابخانه‌ی ملی پاریس.

شش قطعه از مرقعی به قلم‌های مختلف با رقم و تاریخ، در کتابخانه‌ی خزینه‌ی اوقاف استانبول.

کتاب‌هایی به خط علیرضا عباسی در کتابخانه‌های نیویورک و لندن.

رساله‌ای کوچک به قلم نیم دو دانگ با رقم و تاریخ، در کتابخانه‌ی عمومی لنینگراد.

کتیبه‌ی طلای ضریح مقدس حضرت رضا(ع) که از ضریح جدا شده و هم‌اکنون در موزه‌ی آستان قدس نگهداری می‌شود.[۱]

بدیع‌الزمان تبریزی

از نستعلیق‌نویسان دوره‌ی صفوی است که مانند بسیاری از خوشنویسان دیگری که از آن‌ها یاد شد، تاریخ تولدش روشن نیست، اما در ۱۰۳۸ ق، که شاه صفی بر تخت سلطنت نشست، هنوز زنده بوده است. بدیع‌الزمان فرزند علیرضا عباسی، هنرمند نامی دوران صفوی است.

بدیع‌الزمان شعر هم می‌سرود و تخلص «بدیعا» را برای خود برگزیده بود. او را بدیعای تبریزی هم نامیده‌اند.

ظاهراً در جوانی، چشم از جهان فرو بسته و مزارش در گورستان تخت فولاد اصفهان است.

---

۱ ـ همان، ص ۸۰۳، ۸۰٤

آثار برجای مانده از بدیع‌الزمان تبریزی زیاد نیست. این آثار از این قرار است:

دو قطعه با قلم‌های سه دانگ، دو دانگ و نیم دانگ با رقم که در تبریز کتابت شده و در کتابخانه‌ی سلطنتی (پیشین) نگهداری می‌شود. قطعه‌ای که شعرش از خود اوست و در تاریخ ۱۰۳۵ ق کتابت شده و قطعه‌ای با رقم که در اصفهان کتابت شده و در مجموعه‌ی بیانی بوده است.[۱]

علی تبریزی (جواهر رقم)

سید علی بن محمد مقیم بن میرشاهمیر خوشنویس ایرانی است که نستعلیق را از پدرش، که شاگرد میرعماد بود، فرا گرفت. سید علی اصلاً تبریزی بود که به اصفهان رفت و در محله‌ی عباس‌آباد آن‌جا زندگی می‌کرد. سپس، به همراه پدر خود به هندوستان رفت و در دوران زمامداری شاه جهان (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۹) شهرتی به هم زد. پدر جواهری، محمد مقیم تبریزی، که هم خوشنویس بود و هم شاعر، تا پیش از سفر به هندوستان، کتابدار شاه عباس ثانی بود.

سید علی تبریزی از شاه جهان لقب «جواهر رقم» دریافت کرد و سپس در دربار عالم‌گیر شهرت بسیاری یافت و القاب و عناوینی چون «خان» و «هزاری» را از او دریافت کرد و در سمت «خدمت‌نویسی» و کتابداری خاصه مشغول به کار شد.

جواهر رقم همزمان با رشیدا در هندوستان بود و ظاهراً از روی خط او مشق می‌کرده است، ولی از خط رشیده می‌توان فهمید که از روی خط میرعماد نیز زیاد مشق کرده است. جواهر رقم نیز از بهترین خوشنویسان هندوستان بود. مقایسه‌ی خط او با خط رشیدا نشان می‌دهد که خط هر یک برتری‌هایی بر دیگری دارد و می‌توان خط هر دو را مکمل یکدیگر دانست.

جواهر رقم شعر هم می‌سرود و تذکره‌نویسان از پاره‌ای اشعار او یاد کرده‌اند. در اواخر عمر، دچار بیماری «داء الضحک» شد که بر اثر خنده‌های بسیار طولانی گاهی

---

۱ ـ همان، ص ۸۱۷.

از هوش می‌رفت. او در سال ۱۰۹٤ در اورنگ‌آباد درگذشت.

از خطوط جواهر رقم قطعاتی بر جای مانده که در کتابخانه‌ی سلطنتی سابق، کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، موزه‌ی دولتی افغانستان در شهر کابل، موزه‌ی باستان‌شناسی دهلی، موزه‌ی آثار اسلامی و ترک استانبول و چند مجموعه‌ی خصوصی نگهداری می‌شود.[۱]

حسین خوشنویس باشی

سید حسین خوشنویس‌باشی (خوشنویس‌باشی تبریزی)، یا میرحسین ترک، از نستعلیق‌نویسان دوره‌ی قاجار است که به نوشته‌ی بیانی باید او را در شمار نستعلیق‌نویسان درجه‌ی اول دانست. تاریخ تولد او به درستی روشن نیست و نام پدرش احتمالاً علی الحسینی بوده است.

سید حسین اصلاً تهرانی بود، ولی چون هنگام ولیعهدی مظفرالدین میرزا در تبریز، سمت معلمی او را داشته است در همان شهر ماندگار شد.

قطعات و سیاه‌مشق‌های وی در میان خوشنویسان هم‌عصرش کم‌نظیر است، به ویژه در نوشتن با قلم درشت دستی قوی و توانمند داشت. شاگردان خوبی مانند میرزا یوسف، میرزا مهدی خان و میرزا علی محمد، تربیت کرده است.

اعتمادالسلطنه هم نوشته که در «قلم نستعلیق اعجاز می‌کرد و باب خیرت بر دل‌های آگاه باز می‌نمود». میرحسین خوشنویس‌باشی در سال ۱۳۰۰ ق در شهر تبریز چشم از جهان فرو بست و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

از میرحسین خوشنویس‌باشی قطعات بسیاری بر جای مانده که در مجموعه‌های شخصی و کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. بر روی سنگ قبر محمدشاه قاجار در قم کتیبه‌ای است از اشعار سروش که احتمالاً به خط میرحسین است.[۲]

۱ـ همان، ۸۲۰.

۲ـ همان، ص ۸۲۱.

علاءالدین تبریزی

علاءالدین محمد بن محمد بن شمس‌الدین محمد حافظ تبریزی مشهور به علاء بیک یکی از خطاطان بزرگ می‌باشد که در اواخر قرن ۱۰ و اوایل قرن ۱۱ زندگی می‌نمود و در تحریر خطوط شش‌گانه استاد ماهر بود و شاگردی نظیر عبدالباقی تبریزی و علیرضا تبریزی را بر عهده داشت.

عبدالباقی تبریزی

او یکی از بزرگ‌ترین خطاطان دوران شاه عباس بود که در خطوط ثلث، رقاع و نسخ مهارت تام داشت گفته‌اند: روزگاری در بغداد به سر می‌برد و هنگام بنای مسجد جامع اصفهان برخی از کتیبه‌ها را او نوشته است که هم‌اکنون موجود می‌باشد.

میرزا احمد تبریزی

احمد بن شمس‌الدین محمد تبریزی در جوانی آهنگ اصفهان نمود و در این شهر مقیم شد. از دربار صفوی بهره‌مند بود. او در خط نسخ از سرآمدان روزگار بود و مدتی به عتبات رفت، آثار او همه از شاهکارهای خط‌نویسی محسوب می‌شود، از آثار او پنج نسخه قرآن مجید و یک نسخه دعای کمیل می‌باشد که در کتابخانه‌ی ملی نگهداری می‌شود. مرحوم میرزا احمد تبریزی مدت ٥٦ سال از سال ١٠٩٦ تا ١١٥٢ به کار کتابت اشتغال داشت.

معاصران

استاد میرزا طاهر خوشنویس

مرحوم میرزا طاهر خوشنویس در شرح حال خود گوید:

«من طاهر خوشنویس در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در یکی از روستاهای قراجه‌داغ پا به عرصه‌ی حیات نهادم. چند ماه قبل از تولد من، سید پیشگویی به قریه‌ی ما آمده بود. خانواده‌ی من از او درباره‌ی من پرسیده بودند. گفته بود این پسری است با خالی سیاه در پای چپ، و از مشهورترین خواهد بود. پدرم بعد از

تولد من، خال سیاه را در پای چپ من دیده و تصمیم گرفته بود در تربیت من بکوشد. در سال ۱۳۰۹ هجری قمری به تبریز آمدیم. پدرم قائم‌الیل و صائم‌النهار بود. همواره قرآن را همراه داشت. هر ماه یک قرآن ختم می‌کرد. از فنون قرائت و تجوید نیز بی‌بهره نبود. در پنج سالگی مرا به مکتب سپرد. من در آن‌جا گلستان، جامع عباسی و نصاب را فرا گرفتم؛ ضمناً در فراگیری و نوشتن خط نسخ کوشیدم؛ تا در اندک مدتی با مقدمات تحریر خط نسخ آشنا شدم. در نه سالگی عمه‌جزئی برای یکی از کتاب‌فروشی‌ها نوشتم، بالنسبه خوب بود و چاپ کردند. در ده سالگی صرف میر و تصریف و عوامل را نوشتم. آن‌ها نیز به چاپ رسیدند. نوشته چهارم من معالم (در اصول) بود. آن نیز چاپ شد و هنوز نسخه‌های آن موجود و مورد استفاده‌ی طلاب علوم دینی است. سپس به نوشتن قرآن پرداختم. اولین قرآن را در سال ۱۳۲۱ هجری قمری در سن سیزده سالگی شروع کردم، چهار سال تمام کارم نوشتن قرآن بود، انقلاب مشروطه پیش آمد. من در آن زمان تازه در مدرسه حسن پادشاه پیش یکی از طلاب به خواندن فقه آغاز کرده بودم. مدارس تبریز همه ملی بودند و تشکیلات دولتی فرهنگ برقرار نشده بود. مدرسه‌های فیوضات و رشدیه، مرا در سن هفده سالگی برای تعلیم خط دعوت کردند، پذیرفتم، چندی بعد مدرسه‌ی مموریال نیز دعوتم کرد، آن‌جا هم مشغول شدم. شاگردان خوبی داشتم و برای تشویق آن‌ها مبلغی از درآمد ماهانه‌ام را به جایزه‌ی شاگردان مستعد تخصیص می‌دادم. مدتی سپری شد، تا محمدحسین میرزا ولیعهد به تبریز آمد و مدرسه‌ی متوسطه‌ای را که حالا فردوسی خوانده می‌شود تأسیس کرد. آن موقع دکتر اعلم‌الملک رئیس افتخاری معارف آذربایجان بود، مرا نیز برای تعلیم خط به مدرسه‌ی محمدیه دعوت کردند. مرحوم میرزا ابوالقاسم فیوضات معلم ریاضی آن مدرسه بود. معلمین دیگر هم، هم‌سنگ او بودند. کار من ادامه داشت تا دوران سلطنت پهلوی فرا رسید. مرحوم دکتر احمد خان محسنی مأمور سرپرستی و تنظیم تشکیلات معارف آذربایجان شد، وی نیز مردی دانش‌پرور و هنردوست بود. بعد از پانزده سال خدمت در مدارس

ملی، با دعوت مرحوم دکتر محسنی، سی و پنج سال دیگر رسماً در مدارس تبریز مشغول تعلیم خط شدم؛ و همگام و توأم با این خدمت، در این مدت به تحریر قریب یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله‌ی علمی و اخلاقی و دینی از قبیل مکاسب، مفاتیح و قرآن، موفق شدم. در سال ۱۳۳٤ شمسی تقاضای بازنشستگی کردم، آن موقع قریب هفتاد سال داشتم، اکنون در شرف نود سالگی هستم، آخرین کتابی که می‌نوشتم کتاب آسمانی قرآن بود که در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی به پایان رساندم و با ختم این قرآن، تعداد نسخه‌هایی که از قرآن نوشته‌ام به ۲۵ (بیست و پنج) جلد بالغ شد. اما حاصل زندگی خانوادگی‌ام شش دختر و یک پسر است که بحمدالله همه در حال حیات هستند و من از ایشان خرسند و به خدای خود سپاسگذارم. ولی احساس می‌کنم دیگر قدرت چندانی برای نوشتن ندارم و باید باقی عمر را هم به استراحت پردازم.»

مرحوم حاج میرزا طاهر خوشنویس بی‌شک از بزرگان و مشاهیر خطاطان معاصر بود. شیوه‌ی نسخ دل‌انگیز و زیبایی داشت؛ نستعلیق را نیز شیوا می‌نوشت. او در نیمه اول ماه رجب ۱۳۹٦ هـ‌ق به رحمت ایزدی پیوست ولی با به جا گذاشتن آثار علمی و دینی فراوان علاقه و خط او از جهان ماقطع نشد و به قول مرحوم استاد شهریار: «از پی او هنوز قافله‌های دعای خیر و اجر و ثواب به سوی او روان است».

استاد حسن هریسی

استاد حسن هریسی در سال ۱۲۸۲ شمسی در شهر هنرپرور تبریز چشم به دنیا گشوده و از سن دوازده سالگی به مدرسه‌ی طالبیه رفته‌اند و در عوالم خاصی که امر خطیر آموختن ضوابط با مزایای خاصی جز (عشق به آموختن) نداشت، آموزش دانش و هنر را با کلام خدا و گلستان سعدی آغاز و در صرف و نحو و منطق و فقه و اصول مراتبی طی کرده‌اند و خیلی زود ـ به سائقه‌ی عشق به هنر ـ راه خود را از طالبان دانش محض جدا ساخته و به خوشنویسی رو کرده‌اند. استاد خط نستعلیق را

در محضر اساتید مسلم خط نظیر مرحوم سید علینقی خان قاضی طباطبائی و مرحوم ذبیح‌السلطنه باتمانقلیج و میرزا باقر فخرالکتاب و خط نسخ را در حضور استاد احسن الخط (آقا میرعلی اهرابی) آموخته و آنگاه خود به اقتضای استعداد ذاتی در ردیف استادان خوشنویسی قرار گرفته‌اند.

حاصل هنرنمایی این هنرمند گران‌مایه در متن خدمات آموزشی، نگارش سه نسخه کلام‌الله مجید، سه نسخه مفاتیح‌الجنان، یک نسخه منتهی‌الامال، یک نسخه معراج‌السعاده، ۲ جلد غرر الحکم، یک نسخه صحیفه‌ی سجادیه، ۱۰ جلد نهج‌البلاغه‌ی منظوم و منثور ترجمه‌ی حاج محمدعلی انصاری و قریب ۲۰ جلد کتاب درسی و مجموعه‌های مختلف نظم و نثر است که هر کدام در نوع خود آیتی از زیبایی خط فارسی محسوب می‌شوند.

استاد هریسی در سال ۱۳۶۲ در سن هشتاد سالگی در تبریز درگذشت.

زنده‌یاد استاد بخت شکوهی

استاد ابراهیم بخت شکوهی در سال ۱۳۲۰ در تبریز در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. در بیست سالگی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را به پایان رسانده وارد دانش‌سرای تربیت معلم تبریز شد. از دوران کودکی و نوجوانی علاقه شدیدی به مشق خط داشت. در مقاطع دبستان و دبیرستان جلوه‌های نبوغ هنر در وجودش تجلی پیدا کرد. خط تحریری مرحوم استاد حسن هریسی از نخستین سرمشق‌های او به شمار می‌آید و تلمذی که از آثار درخشان مرحومان طاهر خوشنویسی و امیرنظام گروسی کرد در جلا بخشیدن به هنر او بسیار مؤثر افتاد و بهره‌های ارزشمندی که از استادانی چون حسین رسام و امیرخانی برگرفت در مراحل تکمیلی به درخشندگی هنر او قوت بخشید.[۱]

۱ـ یادی از شکوه کلک، یادنامه گرامیداشت استاد فرزانه حاج ابراهیم بخت شکوهی، «شکوه بخت یک هنرمند» اصغر برزی، ص ۱۸.

استاد در سال ۱۳٤۱ کار مقدس تعلیم و تربیت را با استخدام در آموزش و پرورش در دوره‌ی ابتدایی آغاز کرد و هشت سال با شوقی وافر به تدریس پرداخت. در سال ۱۳٤۸ در دوره‌های شبانه‌ی دانشگاه تبریز در رشته‌ی شیمی ادامه‌ی تحصیل داد و در سال ۱۳۵۲ مدرک کارشناسی گرفت و با سمت دبیری در دبیرستان‌های تبریز به تدریس شیمی پرداخت و در سال ۱۳۷٦ به افتخار بازنشستگی نایل آمد. اما هنر خوشنویسی را با اشتیاق تمام ادامه داد او به راستی معلمی را شغل انبیا می‌دانست و می‌گفت: «کم‌کم متوجه شدم که در عالمی قدم گذاشته‌ام که نصیب هر کس نمی‌شود. زیرا این شغل، شغل انبیا و اولیای خاصه است و بی‌وضو نباید در این وادی قدم گذاشت. در این راه باید رهروانی را که به من و امثال من سپرده‌اند، رهنمون شد و رستگارشان کرد. هم‌چنین باید راه انسان‌های والایی را طی کرد که سست‌رای و بی‌ثبات نبودند و ارواحی افروخته از عشق و سری پر از شور و شوق و عالمی سرشار از خوبی و نیکویی داشتند و یار و مددکار بچه‌ها بودند. بنابراین با پیروی از راه‌روندگان عشق وجدان کاری خود را بیدار کرد و از همان روز اول تدریس با نام خدای سبحان و با علاقه مسیر تدریس خود را به مدت ۳٦ سال پیمودم و بدون تعارف باید اذعان کنم که روز اول تدریسم با روز آخر آن کوچک‌ترین فرقی نداشت و همه‌ی این‌ها را از فضل و رحمت الهی می‌داند و خدا را شکر می‌کنم که در این مسیر قرار گرفت.»[1]

آن هنرمند شایسته چهار اثر از آثار گران‌سنگ خویش را در طول حیات خود چاپ و منتشر کرده است و هم‌چون ستاره‌ی درخشانی در آسمان هنر می‌درخشد. آن آثار از این قرارند:

۱ـ الهی‌نامه اثر ارزشمند و عرفانی به قلم فرزانه‌ی دانشمند و عارف وارسته جناب مستطاب آیت‌الله حسن‌زاده آملی.

۱ـ همان، ص ۹۸.

۲ـ فرمان عهدنامه‌ی حضرت امیرالمؤمنین به مالک اشتر.

۳ـ نهج‌البلاغه به ترجمه‌ی مرحوم محمدعلی شرقی امام جمعه‌ی اسبق شهرستان مراغه. این اثر دقیق‌ترین ترجمه‌ی تحت‌اللفظی نهج‌البلاغه است.

٤ـ نغمه‌های خون، گزیده‌ای از آثار درخشان استاد شهریار.

اما چهار اثر ارزشمند شادروان بخت شکوهی که هنوز به چاپ نرسیده است عبارتند از:

۱ـ گلستان شیخ اجل سعدی شیرازی.

۲ـ اوصاف الاشراف اثر خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب شش باب است و نویسنده در هر باب تعدادی از اصطلاحات تصوف را به اجمال توضیح داده است. در مجموع ۳۲ اصطلاح عرفانی است.

۳ـ صد پند لقمان حکیم.

٤ـ حیدر بابایه سلام، اثر جاودان استاد شهریار.[۱]

استاد بخت‌شکوهی بعد از یک عمر تلاش و فعالیت فرهنگی در سال ۱۳۸۵ در یک حادثه دلخراش دار فانی را وداع نمود و بعد از تشیع با شکوه در وادی‌رحمت تبریز به خاک سپرده شد.

استاد محمدعلی فرزبود

محمدعلی فرزبود از افتخارات هنر خوشنویسی این مرز و بوم و از شخصیت‌های متواضع، خلیق و خوشنام شهر تبریز می‌باشد.

استاد فرزبود در شرح حال خود می‌گوید:

«... راه هنر آن‌چنان طویل و پرگردنه است که می‌ترسم به مقصد نارسیده بسوزیم و خاکستر شویم. ظهور این عشق سوزان از دوره‌ی اول دبیرستان در مدرسه‌ی ثقةالاسلام تبریز آغاز شد. احساس کردم که گمشده‌ی خود را یافته‌ام؛ چرا

۱ـ همان، ص ۲۰.

که با استاد و سرور بزرگوارم، جناب بخت شکوهی، که در آن سال‌ها دبیر خوشنویسی بودند آشنا شدم. با این آشنایی از سال ۱۳٤۸ بود که به طور جدی مشق را زیر نظر ایشان شروع کردم. عظمت روح و لطافت فکر این پیر فرزانه زندگی حقیر را هدف‌دارتر کرد. در سال ۱۳۵۵ یک سال از محضر استاد بزرگوار، جناب رسام، در کلاس‌های خوشنویسی تبریز استفاده کردم. در سال ۱۳۵٦ استاد ارشد انجمن خوشنویسان ایران، جناب استاد امیرخانی، به تبریز تشریف آوردند. الحق استاد بزرگوار، حق بسیاری بر خوشنویسان، من جمله حقیر دارند. ابتکار، حسن اخلاق و شیوه‌ی تعلیمی که ایشان داشتند ما را در مسیری از تحول خوشنویسی قرار دادند و راه هموارتری را پیش رویمان نهادند. در سال ۱۳۵۸ در حضور استاد امیرخانی در تبریز گواهینامه‌ی ممتاز گرفتم و با اخذ مدرک ممتازی، تعهد و مسئولیتی بیش‌تر در خود احساس نمودم و امر خوشنویسی را با دقت و ظرافت و جدیت بسیار زیاد دنبال کردم.

در سال ۱۳٦۰ در کسوت هنرآموز کلاس‌های خوشنویسی تبریز فعالیت گسترده و مستمری را آغاز کردم که هم‌اکنون نیز ادامه دارد. در سال‌های عمر پربرکت مرحوم استاد حسن هریسی رحمة‌الله‌علیه با توجه به این‌که ایشان خانه‌نشین شده بودند، برای دیدار و عرض ارادت به منزلشان می‌رفتم و از تجارب، رهنمودها و نصایح پدرانه‌ی ایشان، چه در امر مبارزه با نفس و چه در ارتباط با اندوخته‌های هنریشان بهره‌مند می‌شدم.

تقریباً در کلیه نمایشگاه‌های داخلی چه در تهران و چه در تبریز و چه در سایر شهرستان‌ها که به مناسبت‌های گوناگون توسط انجمن خوشنویسان برگزار می‌شد، حقیر هم سهمی در آن داشته‌ام. در نمایشگاه‌های جمعی انجمن خوشنویسان ایران که در چین و پاکستان برپا شده بود، شرکت کردم. دو بار در باکو مرکز جمهوری آذربایجان نمایشگاه جمعی توسط مرکز خوشنویسی تبریز برپا شد که بنده هم در آن

شرکت داشتم و با استقبال خوبی هم روبه‌رو شد.

خط اصلی بنده که بیش‌ترین وقت را صرف یادگیری، تمرین، آموزش و تعلیم آن کرده‌ام، خط نستعلیق است. چون چرخش‌ها، دورها، صعودها، نزول‌ها و ترکیبات خط شکسته نوعی هماهنگی با سماع و رقص عارفانه و پیوندی عمیق و ناگسستنی با روح عرفان و تصوف دارد و شکسته‌نویس در ایجاد شکل‌ها، وارستگی و رهایی و افتادگی باطنی و ضمیر و جوهره‌ی وجود خویش را در اجرا و کلمات می‌نمایاند، لذا خط شکسته را برای تحریر کتاب‌ها انتخاب کردم.

ابتدا یک کتاب آموزشی برای خط شکسته تألیف و تحریر کردم که با صلاحدید استاد بزرگوار جناب آقای امیرخانی و استاد یدالله کابلی و تأیید شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران در سال ۱۳۶۹ با نام رقص موزون به زیر چاپ رفت و این اولین کتاب شهرستانی بود که در آن زمان توسط انتشارات انجمن خوشنویسان ایران چاپ شد. این کتاب آموزشی با استقبال زیادی روبه‌رو شد و به زودی به چاپ دوم رسید.

نظر به ارادتی که هر عارف و علمی به حضرت خواجه‌ی شیراز، لسان‌الغیب، دارد دومین کتاب خود را دیوان ایشان انتخاب کردم که پس از یک سال، کار کتابت آن تمام شد و توسط انتشارات احرار چاپ شد. این اولین دیوان حافظ است که به خط شکسته تحریر و به صورت نفیس و در سطح گسترده چاپ و منتشر گردیده است. نظر به ویژگی‌های شاخص این دیوان در شیوایی شیوه‌ی نگارش و چاپ نفیس آن این کتاب نیز با استقبال خوبی روبه‌رو شد و احتمالاً برای بار دوم به زیر چاپ خواهد رفت.

کتابی با عنوان نگاهی به سیاه مشق و خط نگاره تألیف و تحریر کردم که با نمونه‌هایی از خط هنرمند زنده‌یاد احد کاظمی توسط انتشارات احرار تبریز به زیور طبع آراسته و به پاس ارج‌گزاری به این هنرمند فقید به نام یادمان دوست نامگذاری و به پیشگاه هنردوستان عرضه شد.

چهارمین کتاب با نام غواصلار توسط کنگره‌ی بزرگداشت سرداران شهید

آذربایجان به زیر چاپ رفت که گوشه‌ای از حماسه‌های هشت سال دفـاع مقـدس را در عملیات والفجر ۸ در کنار اروندرود به نمایش می‌گذارد. شعر آزادی است کـه در سبک سهندیه استاد شهریار به زبان آذری سروده و مضمون ابیات آن به زبان فارسـی نیز ترجمه شده است.

کتاب‌های ترکیب‌بند محتشم، ترجیع‌بند هاتف اصفهانی، مناجات‌نامـه، مقـالات، مقامات و رباعیات پیر انصار، قطب‌العارفین حضرت خواجه عبدالله انصاری، و چاپ دوم رقص موزون به صورت مجموعه‌ای با عنوان تحفه‌ی آذربایجان توسط انتشارات احرار تبریز به زیور طبع آراسته شد.

از جمله آثار شیعی و ادبیات غنی شیعه کتـاب گنجینـــةالاسـرار عمـان سـامانی است که به شیوایی تمام و با نگرشی عارفانه به وقایع عاشورا، کتـاب دیگـری اسـت که توسط انتشارات سروش چاپ شد.

کتاب دیوان کامل حضرت امام خمینی(ره) را که شامل غزلیات، قصاید، قطعات و رباعیات حضرت ایشان است، تحریر کردم که اکنون در موزه‌ی آثـار ایـشان بـاقی است و توسط مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خریداری و به عنوان سند منحصر بـه فرد نگهداری می‌گردد.

دهمین و آخرین کتاب بنده جلد دوم کتاب آموزشی رقص موزون است که تـألیف و تحریر شده و در اختیار انتشارات سروش گذاشته شده است. یازدهمین کتاب کلک و کمال است که برای یادمان استاد میرزا طاهر خوشنویس به چاپ رفت.

انجمن خوشنویسان به عنوان نهادی پویـا نقـش بـسزایی در پـر کـردن اوقـات فراغت و پویایی و باروری جوانان ایفا مـی‌کنـد. ایـن تـلاش حاصـل ریاضـت‌هـای استادان و مدرسان مخلص این نهاد اجتماعی است که به زندگی جوانان بـار معنـوی می‌بخشد. بخش اعظم فعالیت‌های حقیر در تدوین و تعلیم بـه ایـن جوانـان سـپری می‌شود؛ چه در کانون‌ها و کلاس‌های مدارس و چه در انجمن خوشنویسان.

از سال ۱۳۶۰ مسئولیت تدریس در کلاس‌های خوشنویسی را بر عهده گرفتـه‌ام

و تا به حال نیز این بار گران را بر گرده خویش کشیده و ادامه می‌دهم که حاصل آن بیش از ۵۵ نفر فارغ‌التحصیل ممتاز است کـه اکثـراً مدرسـان مرکـز خوشنویـسی در تبریز و سایر شهرستان‌ها را تشکیل می‌دهند.

باید عشق و اخلاص، شالوده‌ی تربیتی هنر خوشنویسی باشد. مـسلم اسـت هـر کس جامه‌ی عشق و اخلاص بر تن کند، هر کار کند از میان دل کند، توسن شـهوت رام کرده و حرص و حسد فرو می‌گذارد. این تفکر باید در هر مربی و متربی اسـاس شمرده شود، باید مدرسان این هنر علاوه بر تدریس تکنیک‌ها، مدرس عشق ورزیدن و شوریدگی بر ما سوی الله باشند.

عاشق شو، ارنه روزی کارجهان سرآید ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

در خاتمه یادآور می‌شوم که متولـد ۱۳۳۷ و فـوق لیـسانس مـدیریت آموزشـی هستم و حرفه‌ام معلمی است. نمونه‌ی اشعاری را نثار صاحبدلان می‌نمایم، امید که از معایب غمض‌عین فرمایند:

عشقین یولونو عاقل و فرزانه گئده‌نمز جان‌فیکرین ائده‌ن منزل جانانه گئده‌نمـز
تا وئرمیه قوربان جانینی، عاشق صادق منصور صفت، مسلخ عرفانه گئـده‌نمـز
لب تشنه محال دیر کی، ائده طی‌منازل ساقی، توت‌الین، ایچمه‌سه‌مردانه‌گئده‌نمز
از بس کی،خط دایره‌ی عشقده‌گوردوم یا رب مدد ائت، بو دل ویرانه گئده‌نمز
قورخام ستم و محنت و اندوه و بلادن سرمست در میکده، مـستانه گئـده‌نمـز

***

شـــدم آواره و مـــسکین و تنهـــا تـــو مـــا را دســـتگیری کـــن خـــدایا
تفضل کـن، عنایـت کـن کـرم کـن که تو، بر «کـل شـی» هـستی توانـا[1]

۱ـ سیر تطور در هنر آذربایجان، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۶.

نگارگری

مکتب تبریز

یکی از مکاتبات نگارگی ایران به نـام «مکتـب تبریـز» در شـهر تبریـز، در دوره ایلخانیان، جلایریان، ترکمانـان قراقویونلـو و آق‌قویونلـو و صـفویان شـکل گرفـت. نمونه‌هایی از مکتب نگارگری تبریز از قرن چهاردهم میلادی:

مکتب تبریز (اوّل)

اولین مکتب نگارگری ایرانی در تبریز پایه‌ریزی شده است که به همین دلیـل آن را مکتب تبریز نامیده‌اند.

* در دوران صفوی و بازگشت تختگاه به تبریز مکتب دیگری در نگـارگری بـا نام تبریز و همچنین برای اولین بار در تاریخ ایران مصورسازی کتب به شکل کارگـاه و در مجموعه‌ای شکل می‌گیرد به نام ربع‌رشیدی کـه بـه همـت خواجـه‌رشـیدالدین فضل‌الله بنا شده بود به انجام می‌رسید.

کتب مکتب تبریز (اول)

* منافع‌الحیوان نوشته، ابن بختیشوع به سال ٥٦٩٥ هـ . ق (این کتاب به تـشریح ویژگی‌های حیوانات و جلوه‌های طبیعت پرداخته.)

* جامع‌التواریخ رشیدی، نوشته خواجـه‌رشـیدالدین فـضل‌الله بـه سـال ٧١٤ هـ . (تاریخی).

* شاهنامه فردوسی (معروف به شاهنامه دموت یا ابوسـعیدی) بـه سـال ٧٣٧ ـ ٧٣١ هـ . ق.

مکتب تبریز (دوم)

شاه‌اسماعیل در سال ٩٠٦ هـ . ق پس از شکست دادن آق‌قویونلوها تبریـز را بـه پایتختی برگزید. کتابخانه سلطنتی آق‌قویونلوها در اختیار او قرار گرفت و هنرمندانی که در کتابخانه آق‌قویونلوها کار می‌کردند به خدمت او درآمدنـد. شـاه اسـماعیل در

سال ۹۱٦ هـ. ق به هرات حمله برد و آنجا را بـه تـصرف خـود درآورد و سـنت و دستاوردهای غنی و شکوهمند مکتب هرات دوره تیموری را به ارث برد.

از مشخصه‌های نقاشی دوره صفوی لباس و پوشش سر اشخاص است. یکـی از نقاشان بزرگ این دوره استاد محمدی، استاد طراحی با قلم بود. از مشخصات آثار او تصویر اشخاص بلندقامت با صورت گرد و کوچک و واقع‌بین بود در ترسـیم منـاظر زندگی در نواحی روستایی است. او از جمله کسانی است که بر روی نگارگران پس از خود تأثیر به سزایی داشته است و او را رضا عباسی می‌نامند. در همین دوره چنـد نگارگر دیگر با اسامی شبیه نام رضا عباسی می‌زیسته‌اند. توجه رضا عباسی بـه خـود انسان بیشتر از فضای اطراف اوست. این نکته حتی در تأکیـد پرداخـت او در شـکل انسان نسبت به زمینه‌های ساده‌ای که در آثارش استفاده می‌کرد، کاملاً روشن است.

اولین نمونه‌های تک‌پیکره (فیگور) را پدید آورد و همچنـین نخـستین رقعـه‌هـا (نمونه نگاره جدا از کتاب مثل یک پرتره) را در نگارگری نقش زد.[1]

کمال‌الدین بهزاد

بی‌تردید بهزاد سرشناس‌ترین نقاش ایرانی است. درباره‌ی تاریخ تولد و مرگ او در منابع اطلاعات یکسانی در دست نیست؛ امـا براسـاس کارهـای بـاقی‌مانـده از او احتمالاً در سال‌های ۸٦۰ ـ ۸۷۰ ق متولد شده است.

بهزاد در کودکی پـدر و مـادر خـویش را از دسـت داد. بـه اعتبـار منـابع دوران صفوی، وی شاگرد امیر روح‌الله (همان میرک مشهور) بود که پـس از بـی‌سرپرسـت ماندن بهزاد، تربیت او را عهده‌دار شد. در برخی دیگر از مآخذ، او را شاگرد پیر سید احمد تبریزی دانسته‌اند.

پس از گشوده شدن هرات به دست شاه اسماعیل صفوی کمـال‌الـدین بهـزاد و تعداد دیگری از هنرمندان چیره‌دست، به تبریز آورده شدند، در فرمـانی کـه در سـال

---

۱ ـ دائرةالمعارف هنر، ص ۵۷۵؛ کارگاه نگارگری، ص ۷.

۹۲۸ ق از سوی شاه اسماعیل صفوی صادر شد، بهزاد به ریاست کتابخانه‌ی سلطنتی رسید. وی در تبریز مکتب جدیدی را تأسیس کرد و به کار و فعالیت‌های هنری و تربیت شاگردان پرداخت.

بهزاد در سال ۹۴۲ ق در تبریز چشم از جهان فرو بست و او را در جوار مزار شیخ کمال به خاک سپردند.

آثار: نسخه‌ای از بوستان سعدی به خط سلطانعلی کاتب و تذهیب «یاری مذهب» که دارای چند مینیاتور از بهزار است و در حال حاضر در کتابخانه‌ی ملی مصر در قاهره است.

مینیاتورهایی در نسخه‌ای از خمسه‌ی امیر علیشیر نوایی که به سال ۸۹۰ ق برای بدیع‌الزمان میرزا، پسر سلطان حسین بایقرا، تحریر شده و چهار کتاب از آن در کتابخانه‌ی بادلیان و یک کتاب دیگر در کتابخانه‌ی جان ریلاندز در شهر منچستر است.

چهار مینیاتور در مجموعه‌ای از خمسه‌ی امیرخسرو دهلوی که در سال ۸۹۰ ق به خط محمد بن اظهر نوشته شده است.

شانزده مینیاتور در خمسه‌ی نظامی که برای امیرعلی فارسی برلاس کتابت شده است و در موزه‌ی بریتانیا نگه‌داری می‌شود.

قطعه‌ای مینیاتور شامل صورت سلطان حسین بایقرا با حرم و موکبش در باغ که متعلق به کاخ ـ موزه‌ی گلستان است.

یازده مینیاتور در نسخه‌ای از بوستان سعدی به خط میر شیخ محمد بن شیخ احمد که متعلق است به مجموعه‌ی چستربیتی است.

تصویر پیر و جوان، از کارهای مشهور بهزاد است، در مجموعه‌ای به تاریخ ۹۳۰ ق که برای وزیر خواجه ملک احمد نوشته شده است و در حال حاضر در گالری

فریر نگه‌داری می شود.[۱]

سلطان محمد نقاش

سلطان محمد نقاش از برجسته‌ترین نگارگران ایرانی و هسته‌ی مرکزی مکتب نگارگری تبریز است. نمونه‌ی جامع هنرمندان دوران خود بود، اما پژوهشگران و هنرشناسان ایرانی چندان توجهی به چگونگی زندگی و هنر او نداشته‌اند.

بر طبق روایات گوناگون و پراکنده، او را تبریزی، اصفهانی و هراتی دانسته‌اند و نیز پاره‌ای از هنرپژوهان در پژوهش‌های متأخرتر او را با حاج محمد نقاش یا میرنقاش، که همان میرمصور است، اشتباه گرفته‌اند.

مصطفی عالی افندی در اطلاعاتی که از سلطان محمد به دست داده، او را «سلطان محمد تبریزی» نامیده که می‌تواند بیانگر تبریزی بودن او باشد.

سلطان محمد کار هنری خود را از دربار ترکمانان آق‌قویونلو در تبریز آغاز می‌کند و پس از چیرگی شاه اسماعیل صفوی بر تبریز و ترکمانان، سلطان محمد نیز به او می‌پیوندد و تا سرپرستی کارگاه هنری کتابخانه‌ی سلطنتی شاه اسماعیل صفوی ارتقا می‌یابد.

در سال ۹۱٦ ق که شاه اسماعیل هرات را فتح کرد، طهماسب میرزای دو ساله را به حکومت آن شهر تعیین کرد و سلطان محمد به همراه بهزاد به پرورش ذوق و استعداد این شاهزاده مأمور شد. پس از آن در سال ۹۲۸ ق، هنگامی که طهماسب میرزا به تبریز برگشت، در آنجا، سلطان محمد به چنان رشد و اعتلایی رسید که به سمت معلم خصوصی تصویرسازی شاه طهماسب دست یافت.

سلطان محمد با شیفتگی که به مکتب هرات داشت بر ادامه‌ی سنت آن در تبریز تأکید می‌کرد. او با درآمیختن دو سنت نگارگری هرات و ترکمان، پایه‌های مکتب نگارگری تبریز را پی‌ریزی کرد.

سلطان محمد بی‌شک از پرفروغ‌ترین ستاره‌های آسمان نگارگری ایران است.

۱ـ همان، ص ۸۳۷.

بسیار قوی‌دست بود و در تصویر صحنه‌های بزم و رزم دستی اعجاب‌انگیز داشت و در کشیدن تصاویر جانوران، تذهیب و تشعیر بی‌مانند بود. آن‌گونه که از فحوای نوشته‌های منابع درک می‌گردد، سلطان محمد هنرمندی ورزیده، چیره‌دست، با طبعی لطیف و ذوقی سرشار بوده و تخیلی نیرومند داشته است.

سلطان محمد بهترین روزهای خود را در تبریز و در کنار هنرمندان سرشناسی چون بهزاد و میرک گذراند و چند سالی پس از مرگ بهزاد او نیز به سرای باقی شتافت. مزارش در کنار مزار استاد بهزاد سلطانی، در گورستان باغ شیخ کمال تبریز، قرار گرفته است.

از او فرزندی، به نام مولانا میرزا علی، بر جای ماند که او نیز نقاش بود و در کنار پدر در کتابخانه‌ی شاه طهماسب به کار مشغول بود.

سلطان محمد نقاش شاگردان سرشناس و چیره‌دستی پروراند که برخی از آن‌ها را نام می‌بریم: محمدی یا محمد بیگ؛ استاد رضا عباسی؛ برجعلی اردبیلی؛ استاد حسین قزوینی؛ مولانا محمد؛ محمد معین‌الدین خراسانی؛ میرحسین دهلوی؛ که گویا داماد سلطان محمد هم بوده است و میرزا علی، فرزندش.

از سلطان محمد نقاش آثار ارزنده و زیبایی بر جای مانده که در این‌جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

نگاره‌هایی از شاهنامه‌ی طهماسبی (هوتون) که از آن سلطان محمد و یا منسوب به اوست. ۷۸ نگاره از ۲۵۸ نگاره‌ی این شاهنامه را آرتور هوتون به موزه‌ی متروپولیتن نیویورک اهدا کرد.

شش نگاره در دیوان امیر علیشیر نوایی که علی هجرانی در سال ۹۳۳ ق کتابت کرده و متعلق به کتابخانه‌ی ملی پاریس است.

چهار نگاره در دیوان حافظ سام میرزا که در موزه‌ی هنری فاگ دانشگاه

هاروارد نگهداری می‌شود.[۱]

صادق بیک افشار

صادق بیک افشار از بزرگان ایل خدابنده‌لو و از نامداران دوره شاه عباس صفوی است که در سال ۹٤۰ ق در تبریز و در محله‌ی ویجویه متولد شد. آذر بیگدلی او را از جماعت افشار دانسته است و هم‌چنین قاضی احمد قمی هم نوشته که او از اویماق افشار است.

صادق بیک از دوران جوانی به نقاشی علاقمند شد و نزد استاد مظفرعلی به آموزش و فراگیری این هنر پرداخت.

پس از مرگ پدرش، که در بیست سالگی صادق بیک اتفاق افتاد، مرده‌ریگ او به تاراج رفت و روزگار تنگدستی او آغاز شد. ناچار روی به سفر آورد تا آن‌که امیرخان موصلو، حاکم وقت همدان، او را به محفل خویش درآورد. صادق بیک در آن‌جا به خوبی و خوشی زندگانی می‌کرد و روز به روز بر عزتش افزوده می‌شد.

صادق بیک در دوران شاه اسماعیل ثانی به کتابخانه‌ی دولتی وارد شد و سپس از سوی شاه عباس صفوی به منصب کتابداری منصوب شد. این دوران بهترین تجربه‌ی زندگی این هنرمند بود و به یکی از عالی‌ترین مقام‌هایی که دوست داشت، دست یافت.

صادق بیک در خوشنویسی نیز مهارت داشته و خود درباره‌ی خط خویش گفته که از خطوط سلطانعلی مشهدی و میرعلی هروی نیز برتر است.

صادق بیک شعر هم می‌سروده و لطفعلی خان آذر بیگدلی و اسکندر بیک منشی، ابیاتی از اشعار او را آورده‌اند. او به نام‌های صادق، صادقی، صادق بیک و صادقی کتابدار هم شناخته شده است.

صادق در سال ۱۰۱۰ ق، در ۷۰ سالگی، تألیفات خود را گردآوری کرد و

۱ـ همان، ص ۸۳۸، ۸۳۹.

مقدمه‌ای بر آن افزود. این رساله را عادل قاضی اف، با عنوان قانون الصور، در سال ۱۹۶۳ در جمهوری شوروی آذربایجان به چاپ رساند. صادق بیک در سال ۱۰۱۷ ق چشم از جهان فروبست.

پاره‌ای از آثار هنری صادق بیک افشار که بر جای مانده و شناخته شده به شرح زیر است:

تصویر مردی که پشت سرش درختی با دو مرغ بر روی آن قرار داد و در موزه‌ی هنرهای تزیینی محفوظ است.

تصویر مرغی که بر سنگی نشسته و در سال ۱۹۷۷ در حراجی ساتبی در لندن به فروش رسیده.

چند اثر رقم‌داد او در کتاب نقاشی، تألیف ایوان اسچاوکین، به چاپ رسیده است.

تصویر درختی با شکوفه‌های سفید که در کتابخانه‌ی گلستان نگهداری می‌شود.[۱]

محمدقاسم مصور تبریزی

از نقاشان چیره‌دست دوران صفوی است. تاریخ تولد و احوال او در روزگار جوانی روشن نیست. کریم‌زاده‌ی تبریزی تاریخ تولد او را بر اساس حدس و گمان در سال ۹٦٥ ق دانسته است. مصور اصالتاً تبریزی بود و پس از فراگیری مقدمات تصویرسازی در زادگاهش، به شهر اصفهان رفت و در آن‌جا رشد کرد و به مقام استادی رسید.

برخی از پژوهشگران هنرهای نگارگری در ایران با مقایسه‌ی کارهای محمدقاسم و رضا عباسی و با توجه به تاریخ آثار این دو هنرمند، احتمال می‌دهند که رضا عباسی شاگرد محمدقاسم و یا هم‌دوره‌ی او بوده است. اما رابینسن، محمدقاسم را از پیروان معروف رضا عباسی دانسته است. بر اساس تاریخ آثار او این هنرمند بیش از ٤٠ سال فعالیت هنری داشته و در این مدت آثار زیبایی از خود بر

۱ـ همان، ص ۸٤٤.

جای گذاشته است.

محمد قاسم در سایه‌پردازی شیوه‌ی مخصوصی داشت و با این شیوه آثار متمایزی خلق کرده است. از تصویر فردی به نام علی توتونچی، که در دارالسلام بغداد کشیده، پیداست که احتمالاً او سفری به این شهر کرده است اما زمان سفرش به بغداد روشن نیست.

محمدقاسم در نقاشی دیواری هم هنرنمایی کرده است و در تالار پذیرایی کاخ چهل‌ستون نقاشی‌های او دیده می‌شود. در نقاشی‌های محمدقاسم رگه‌هایی از نقاشی اروپایی دیده می‌شود.

تاریخ مرگ او روشن نیست و کریم‌زاده‌ی تبریزی آن را با حدس و گمان در ۱۰٤۰ ق و در حدود ۷۵ سالگی نوشته است.

از محمدقاسم مصور تبریزی آثار جالب توجهی بر جای مانده است که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

تصویر جوان زیبارو، که برای یکی از سرداران شاه عباس فرستاده است.

تصویر پیرمردی که زیر درخت پربرگی نشسته و برای دختران فال می‌بینند با رقم «کمینه محمدقاسم مصور».

تصویر مرد جوان، که در مکتب اصفهان نقاشی شده با رقم «کمینه محمدقاسم». این اثر در سال ۱۹۷٦ در حراج ساتبی لندن به فروش رسید.

تصویر شاه عباس که زیر سایه‌ی درختی نشسته و به تنه‌ی درخت تکیه زده و رقم آن عبارت است که «به تاریخ یوم الجمعه بیست و چهارم جمادی الثانی صورت تحریر یافت». و تعدادی دیگر از آثار او که در موزه‌ها و مجموعه‌های شخصی نگهداری می‌شود.[۱]

۱ـ همان، ص ۸۵۰

بخش پنجم

تبریز در آئینه وقف

(توسعه فرهنگ تشیع در وقفنامه صادقیه و ظهیریه)



تبریز در آئینه وقف
(توسعه فرهنگ تشیع در وقف‌نامه صادقیه و ظهیریه)

نهاد وقف و کارکردهای آن در جامعه از موضوعات مهمی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این نهاد با در دست داشتن امکانات مالی بسیار و نیز دارا بودن صبغه‌ی مذهبی جایگاه ویژه‌ای در جامعه داشته و می‌توانسته است تأثیرات دیرپای بر جامعه بگذارد.

بنا بر شواهد و قراین تاریخی، از یک سو عصر صفویان از دوره‌هایی است که نهاد وقف در آن گسترش بسیار یافت و این گسترش خود بر سایر جنبه‌های اجتماع تأثیری مستقیم یا غیرمستقیم گذاشت.

شواهد نشان می‌دهد که کلیه‌ی پادشاهان در اشاعه آیین اثنی‌عشری کوشا بوده‌اند و یکی از راه‌های اشاعه، وقفیاتی بود که جنبه‌های تبلیغاتی برای این آیین را داشت. یعنی موقوفاتی که برای انجام مراسم مذهبی، تعلیم و تربیت داعیه‌داران مذهب و سایر مؤسسات مذهبی وقف شده بودند.

کارکرد این موقوفات با سیاست دینی حکّام صفوی هماهنگ بود و خود آنان و عمال‌شان احتمالاً با توجه به این سیاست‌ها مبادرت به این گونه موقوفات می‌کردند، اما می‌توان تصور کرد که برخی از واقفان که تنها برای کسب ثواب اقدام به وقف می‌کردند، از تأثیرات جانبی آن بی‌اطلاع بودند. البته تمامی آنان مایل به اشاعه‌ی آیین تشیّع بودند ولی شاید از راهکارهای آن چندان اطلاع نداشتند و خود نمی‌دانستند که در روند گسترش تشیّع در ایران چه گام‌های اساسی و مهمی برداشته‌اند. اگر چه تلویحاً و به عنوان یک آرزوی قلبی موقوفه خود را عاملی برای اشاعه‌ی اسلام می‌خواندند.

البته مسئله ثبات سیاسی را نیز که در دوران صفویه پدید آمد، نباید فراموش

کرد. این ثبات طولانی مدّت زمینه‌ای مناسب برای توسعه و گسترش بسیاری از نهادهای اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایجاد کرد که بدون آن تصور گسترش وقف محال به نظر می‌رسد. در سایه‌ی امنیت و آسایش این دوره بود که اقتصاد رونق گرفت، تجارت فغال شد. هنر و معماری شکوفا گشت و در نهایت در سایه‌ی همین آرامش بود که فرصتی برای امور فرهنگی و از جمله وقف اموال برای اشاعه‌ی آیین تشیّع که خود تقویتی عظیم از دولت صفوی بود، حاصل آمد.

شاید شاهان صفوی با آگاهی و درایت از این مسئله، خود از پیشگامان جایگزینی شیوه‌های فرهنگی به جای اعمال زور بودند. حداقل می‌دانیم که آنان در وقف اموال خود برای امور فرهنگی ـ مذهبی نقش اول ایفا کردند. شاه‌عباس اوّل با سیاست بسیار هوشیارانه خود، که حتّی انگشتری در دست خود را وقفی اعلام داشته بود، خطوط فرهنگی ـ مذهبی کشور خود را به گونه‌ای روشن ترسیم کرد، که نه تنها تا پایان این خاندان، که هنوز هم تأثیرات آن در جامعه به خوبی آشکار است.

موقوفات با کارکردها فرهنگی ـ مذهبی خود یکی از کارسازترین راه‌های نفوذ فرهنگی را در جامعه فراهم ساختند. اگر به تنوع موقوفات توجه کنیم تقریباً در همه جنبه‌های گوناگون اثری از وقف را شاهد هستیم. مساجد، مدارس، حمام‌ها، آب انبارها، کاروانسراها، شفاخانه‌ها، مزارات، دارالایتام‌ها، نوانخانه‌ها و غیره، همه و همه از یکسو جنبه‌هایی از وقف را خود جای داده‌اند و از دیگر سو با زندگی روزمره‌ی مردم سر و کار دارند. هر کسی به هر کجا که می‌رود و به هر سو که می‌نگرد نه تنها جنبه‌هایی از وقف و موقوفات را می‌بیند بلکه آن را کاملاً احساس می‌کند، با آن خو می‌گیرد و سپس به آسانی جنبه‌های تبلیغی آن را برخود می‌پذیرد.

نهاد وقف، نهادی ریشه‌دار و با کارکردهای نسبتاً ثابت و مشخص در جامعه است و تنها به دوره‌ی صفوی تعلق پیدا نمی‌کند. آنچه در اینجا دچار تغییر و دگرگونی نهاد وقف شد، تعلق آن به گرایش‌های فکری نهاد دین در آن عصر بود، که با رسمیت یافتن آیین تشیّع نهاد وقف در ایران در خدمت این آیین قرار گرفت.

تعداد بسیار موارد وقف برای حرم امامان و امامزادگان، گویای ارج نهادن جامعه به ظاهر آیین تشیّع است. البته طبیعی است این موارد وقف در ابتدا از سوی مردمی که به تازگی تغییر مذهب داده بودند انجام نپذیرفت، بلکه از سوی دولتمردان و بزرگان که در رأس آنان شخص شاه قرار داشت، انجام گرفت. ولی به زودی این نوع موقوفه به نوعی ارزش در جامعه مبدل شد و در جهت همین ارزش‌ها، و همراه با سیاست‌های مذهبی حکومت به پیش رفت.

نکته‌ی جالب توجه دیگر، زمان این موقوفات است. در دوره‌ی دوم حکومت صفویان که با شاه عباس اول آغاز د، شاهد موقوفات عظیم و بی‌مانند وی برای چهارده معصوم هستیم. این وقف عظیم می‌توانست برای پادشاهی که حتّی انگشتری در دستش نیز وقف بود، مقبولیت و مشروعیت به ارمغان آورد. همچنین نوع مصارف موقوفات او الگویی برای سایر بزرگان دربار بود تا از آن پیروی کنند. همه‌ی اینها همراه با امنیت و رونق اقتصادی که در دوره‌ی شاه‌عباس اوّل به وجود آمده بود زمینه را برای رشد چشمگیر وقف مهیا کرد.

نقش تشیع در گسترش و جهت‌دهی به موقفات

وقف بر مساجد و مدارس و وقف بر امور عام‌المنفعه مانند ساختن کاروانسرا، پل، حفر قنات و نیز وقف بر دستگیری از فقراء در میان تمام ملل مسلمان رواج داشت. اما وقف بر امامزاده‌ها، وقف بر مراسم تعزیه‌داری و روضه‌خوانی امیرالمؤمنین و سیدالشهداء و سایر ائمه مطمئناً در بین تمام مسلمانان معمول نبود و تنها شیعیان مبادرت به انجام چنین موقوفاتی کرده‌اند و البته آن هم در شرایطی که اوضاع اجتماعی ممنوعیتی برای انجام آن قائل نشده باشد. به بیانی دیگر در زمانی چنین موقوفاتی شکل می‌گرفت که شرایط سیاسی و اجتماعی کاملاً مساعد باشد.

رسمیت یافتن آیین تشیّع در ایران دوره صفویه در اندک مدّتی توانست موقوفات را جهت دهد. در واقع در این دوره موقوفاتی که اختصاص به مذهب

شیعه داشت رشد چشمگیری کرد. پس از آن که صفویان از تشیّع متصوفانه به سوی تشیع متشرعانه سوق یافتند، برخی اماکن وقفی موجود در نظام تصوف مورد بی‌مهری قرار گرفت و حتی علمای این دوره وقف بر این نوع موارد را جایز ندانسته‌اند از جمله مواردی که بر متصوفه وقف بود مذموم دانسته شد. از علامه مجلسی در رساله‌ی نظم‌اللئالی معروف به سئوال و جواب در این باره پرسش می‌شود که: هر گاه مصرف وقف را امر نامشروعی قرار دهند، مثل آن که ملکی را وقف کرده باشند که حاصل آن را صرف غنا و چرخ زدن که از بدعت‌های بعضی صوفیان است نمایند، چه حکم دارد؟ جواب: مشهور آن است که آن وقف باطل است...

کارکرد موقوفات در گسترش مراسم مذهبی دوره‌ی صفوی

شناخت آداب و مراسم مذهبی هر دوره تاریخی کمک بسیاری به شناخت تاریخ اجتماعی آن عصر می‌کند. از آنجایی که مراسم مذهبی یکی از تجلیات فرهنگ جامعه و بازتاب علایق و اندیشه‌های مذهبی مردم آن جامعه است، بررسی و پژوهش در این خصوص ما را به درک بهتر تاریخ اجتماعی رهنمون می‌سازد.

با توجه به آن که جزئیات مراسم مذهبی و نحوه اجرای آن برای مورّخان هر دوره امری بدیهی و شاید روزمره تلقی می‌شده است، کمتر می‌توان در منابع تاریخی نشانی از آن به دست آورد. بیشترین حجم اطلاعات ما از زمانی است که سیّاحان خارجی دیده‌ها و شنیده های خود را برای گزارش به مردم کشور خویش به رشته تحریر درآورده‌اند، امّا اطلاعات آنان نیز تنها حول محور چگونگی برگزاری این مراسم و در واقع نماد بیرونی آن است و کمتر می توان اطلاعاتی از میزان هزینه تخصیص یافته به این مراسم و نیز دلایل توسعه و گسترش آن به دست آورد. یکی از معدود منابع که اطلاعات ذی قیمتی در این خصوص به دست می دهد اسناد وقفی است که مستقیماً جهت وقف امور مذهبی از جمله برگزاری مراسم مذهبی یا

زیارات اماکن متبرکه تنظیم شده‌اند.

از دوره صفویه که دوره پررونق وقف است اسناد وقفی بسیاری جهت امور مذهبی باقی مانده است که می‌توان با بررسی آنها اطلاعاتی در مورد مراسم مذهبی در این دوره و نیز جایگاه این مراسم در فرهنگ جامعه ایران آن روز به دست آورد.

مراسم و اعیاد مذهبی

برگزاری مراسم مذهبی از اعیاد گرفته تا مراسم عزاداری بدون حمایت مادی و معنوی مردم خالی از رونق و شکوه خواهد بود و در واقع نیازمند حمایت اقشار مختلف جامعه است که این حمایت نشان از باور و اعتقاد مردم جامعه به آن مراسم خاص دارد. یکی از راه‌های حمایت مردمی از چنین مراسمی در سراسر جهان تخصیص نذورات یا وقف اموال جهت تأمین مخارج آن است.

در دوره‌ی صفوی با موقوفاتی روبرو هستیم که جهت اعیاد مذهبی وقف شده‌اند البته ناگفته نماند که میزان حمایت از آن مراسم به اندازه‌ی وقف جهت مراسم عزاداری یا زیارت اماکن متبرکه نیست. شاید علّت آن اشتراک این مراسم باشد که به جز چند مورد مانند مراسم عید غدیر و جشن نیمه‌شعبان که تنها به شیعیان تعلّق دارد، سایر اعیاد میان فرق مختلف مشترک است.

حمایت موقوفات از مراسم عزاداری

شواهد تاریخی گویای آن است که پس از واقعه کربلا، برگزار مراسم عزاداری و سوگواری در میان شیعیان مرسوم شد و این رسم تا به امروز در میان تمامی شیعیان جهان تداوم داشته است. البته انجام این مراسم در طی تاریخ فراز و نشیب‌هایی داشته است و گاه توسط حکّام غیر شیعه ممنوع گشته و زمانی نیز توسط حکّام شیعی مذهب تبلیغ و ترویج شده است.

تشریفات این مراسم نیز در سرزمین‌های مختلف تحت تأثیر فرهنگ‌های گوناگون، تا حدی رنگ و بوی منطقه‌ای یافته است و هر دسته از مردم به شیوه‌ی

خاص خود به برگزاری این مراسم پرداخته‌اند. همچنین حاکمیت‌های سیاسی بر نحوه‌ی برگزاری این مراسم تأثیرگذار بوده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که بُعد زمان و مکان بر کمیّت و کیفیت آن بی‌تأثیر نبوده است. از جمله دوره‌ی صفوی یکی از دوره‌های بسیار تأثیرگذار بر نحوه‌ی اجرای این مراسم بوده است و به طور مستقیم و غیرمستقیم بر چگونگی اجرای مراسم تأثیر گذاشته است.

شیعیان که در طی قرن‌ها از آزادی عمل کافی برای برگزاری مراسم عزاداری برخوردار نبودند پس از به دست گرفتن قدرت سیاسی، شاید به جبران گذشته، در پشتیبانی از این مراسم سخت کوشیدند. در هر حال آنان به قصد کسب ثواب اخروی و یا به هر دلیل دیگر اموال بسیاری را جهت برگزاری چنین مراسمی وقف نمودند. آنان حتّی برای هر چه باشکوه‌تر برگزار شدن این مراسم جنبه‌های مختلف آن را مورد توجه قرار دادند و برای هر بخش به طور جداگانه مبالغی را وقف کردند.

جهت برگزاری چنین مراسمی علاوه بر آن که نیاز به مکانی مناسب برای تجمّع افراد، خطیب و مداح برای روضه‌خوانی است باید از کسانی که در مراسم حضور یافته‌اند پذیرایی شود. به همین دلیل در بیشتر وقف‌نامه‌ها با دقت بسیار و با ذکر یک یک موارد، چگونگی برگزاری مراسم و میزان مخارج لازم برای هر مورد را ذکر کرده‌اند تا جایی که حتی برخی از واقفان برای نوع خوراکی که باید در این مراسم توزیع شود نیز دستورالعمل خاص ارائه داده‌اند.

افزایش سفرهای زیارتی با حمایت موقوفات

زیارت اماکن مذهبی از مکه و مدینه گرفته تا عتبات عالیات و زیارت امام‌رضا(ع) و نیز امامزادگان از دلبستگی‌های شیعیان است. اما طی طریق کردن در دنیای آن روز هم نیاز به امکانات مالی داشت و هم با مشکلات فراوانی روبرو بود. از این روی برخی از واقفان با وقف اموال خود بر زائران و یا فراهم کردن امکانات رفاهی در بین راه و یا در شهرهای زیارتی علاوه بر آن که توشه راهی برای زائران

فراهم ساخته‌اند، سعی کرده‌اند تا حدی از مشقت راه دشوار آنان بکاهند.

وقف‌نامه‌های بسیاری موجود است که در آن قسمتی از درآمد موقوفه برای مصارف مختلف زائران اماکن مختلف در نظر گرفته شده است. همچنین ساخت کاروانسرا، آب انبار، مهمان‌خانه (ضیافت‌خانه) دارالشفاء و غیره، خود به رواج و گسترش سفرهای زیارتی کمک کرده است. ناگفته نماند که تمرکز قدرت و امنیت حاصل از آن نیز با افزایش سفرهای زیارتی بی‌تأثیر نبوده است، زیرا راه‌ها امن شد و قاطعان طریق سرکوب شده یا از ترس حکومت مرکزی آرام گرفتند.

به طور کلّی زائران برای زیارت حرمین شریفین یا زیارت عتبات عالیات یا روضه‌ی رضویه پای در سفر می‌نهادند و البته این زائران خود به چند دسته تقسیم می‌شدند. گروهی از تمکّن‌های مالی خوبی برخوردار بودند وبا خدم و حشم راهی سفر شده، در راه حتّیبه دستگیری از فقرا و ابن‌سبیل می‌پرداختند. دسته دیگر از طبقه‌ی متوسط بودند که خود استطاعت پرداخت مخارج خود را داشتند ولی از خدم و حشم بی‌بهره بودند. آنان غالباً با کاروان‌های عازم این مناطق، همراه می‌شدند. این دو گروه اگر چه برای مخارج سفرشان نیازمند کسی نبودند اما از تسهیلاتی که در راه‌ها غالباً از سوی افراد خیّر وقف شده بود مانند آب انبار و کاروانسرا بهره می‌بردند.

گروه سوم شامل کسانی بود که قادر به تأمین مخارج سفر خود نبودند و فقط در صورت دریافت کمک مالی قادر بودند پای در سفر گذارند. این افراد که بیشترین استفاده را از موقوفات می‌بردند. در راه بدون پرداخت هزینه از کاروانسراهای وقفی استفاده می‌کردند و در مکان‌های خاص زائران در کنار اماکن مذهبی رحل اقامت می‌انداختند، غالباً از سفره‌خانه‌های وقفی استفاده می‌کردند و حتّی گاه تمام یا قسمتی از مخارج سفرشان از وقفیان خاص این کار تأمین می‌شد. گروه چهارم را نایب‌الزیاره‌ها تشکیل می‌دادند. اینها در واقع اجیر شده بودند تا به جای شخص دیگری به سفر زیارت بروند. بنابراین هزینه سفر آنان به طور کامل از سوی

موکل‌شان پرداخت می‌شد.

سفرهای زیارتی تنها به دلیل اختصاص اموال وقفی جهت سفر به اماکن مقدسه افزایش نیافت، بلکه توجه واقفان به موارد جانبی این اماکن نیز بر رونق سفر افزود. همان گونه که پیش از این گفته شد ایجاد آب انبارهایی که بین راه عطش مسافران را فرو می‌نشاند، بنای کاروانسراها و رباط‌ها جهت اسکان مسافران، ایجاد دارالشفاء برای بیماران غریب در شهرهای مذهبی، تأسیس دارلضیافه و تخصیص اموال جهت مطبخ و شربت‌خانه حرم، همه از مواردی است که باعث اطمینان زائران و در نتیجه بر رونق این سفرها می‌افزود.

توسعه بناهای مذهبی تحت حمایت موقوفات

تاریخ گویای آن است که بشر از دیرباز توجه ویژه‌ای به بناهای مذهبی خود داشته و با تخصیص نذورات و موقوفات، این توجه و علاقه را ابراز کرده است. در طول تاریخ همیشه معابد و عبادتگاه‌ها با بهره‌مندی از حمایت مادی و معنوی مردم به حیات خود ادامه داده‌اند. پیروان هر آیین سعی کرده‌اند بهترین و زیباترین اموال خود را به عبادتگاه‌ها هدیه کنند و از آنجا که پیامبران، اولیاء و بزرگان همیشه مورد توجه بسیار پیروان خود هستند، مزار آنان همواره به عنوان مکانی مقدّس مورد احترام و بهره‌مند از نذورات و موقوفات بوده است.

مسلمانان نیز از این قاعده کلّی به دور نبوده‌اند. قبل از هر چیز کعبه، قبله‌ی مسلمان مورد توجه بوده و پس از آن مزار پیامبر(ص) جایگاه ویژه‌ای نزد مسلمانان داشته است. همچنین آنان با تأسیس مساجد زیبا و با شکوه؛ که غالباً از شاهکارهای معماری به حساب می‌آیند، علاقه خود را به عبادتگاه‌های خود نشان داده‌اند.

علاوه بر اینها شیعیان احترام بسیاری برای مزار امامان و امامزادگان خود قائل هستند و از آنجا که در حکومت‌های اهل تسنن قادر نبودند آن گونه که می‌خواهند علاقه و احترام خود را به این اماکن نشان دهند و حتّی بعضاً این اماکن از سوی

برخی زمامداران مورد بی‌احترامی قرار می‌گرفت، به هنگـامی کـه در پنـاه حکومـت صفوی آزادی عمل یافتند تمامی توجه و علاقه خود را به یک باره متوجه این اماکن کردند و تا حدی که توانستند بر شکوه جلال آن افزودند. در این دوره مـردم همگـام با شاهان صفوی به بازسازی و مرمت بنای مزارها پرداختند و با وقف اموال بقای آن را تضمین کردند.

گاه شاهان صفوی این کار خود را مأموریتی از سوی امامان جلوه دادند چنان که شاه طهماسب در تذکره‌ی خود ادعا کرده که هنگام جنگ با ازبکان، حضرت‌علی(ع) را در خواب دیده که به او در چند مورد سفارش کرده‌اند کـه در یکـی از آن مـوارد گفته‌اند: «بعد از فتح سمرقند گنبد مرا تو یا اولاد تو، ماننـد گنبـد امـام ثـامن ضـامن امام‌رضا علیه‌السلام بسازند.»[1]

بنا بر شواهد بخش اعظم هزینه‌ی ساخت بناهای مذهبی، تعمیرات و تجهیـزات آن غالباً از موقوفات تأمین شده است. اگر چه از نیت واقعی تـک‌تـک واقفـان آگـاه نیستیم و نمی‌دانیم این چنین کارهایی را صرفاً برای رضـای خـدا انجـام داده‌انـد یـا کسب اعتبار منان بندگان خدا، اما هر چه بوده امروز در گوشه و کنار جامعه‌ی خـود شاهد این آثار گرانقدر هستیم که به دلیـل کیفیـت خـوب سـاخت بنـا و نیـز جنبـه قداستی که داشته‌اند نه تنها از گزند باد و باران که از گزند تـاراج گـران نیـز مـصون مانده‌اند و توانسته‌اند جلوه‌ای از هنر هنرمندان اعصار پیش را به نمایش بگذارند.

دو وقف‌نامه از دو برادر عصر صفوی در تبریز (صادقیه و ظهیریه)

میرزا ابـراهیم ظهیرالـدین و بـرادرش محمدصـادق در تبریـز غیـر از مـسجد و مدرسه‌ای که بنا کرده‌اند دارای آثار متعدد از جمله، بازار، کاروانسرا و... می‌باشد.

تاورنیه جهانگرد معروف فرانسوی که در زمان شاه‌سلیمان صفوی از تبریز دیدن کرده است در ضمن شرح مشاهدات خود می‌نویسد:

---

۱ ـ تذکره‌ی شاه‌طهماسب، ص ۲۱.

«... در سال ۱۳٦۸ م (۱۰٤۵ هـ. ق) تمام شهر [تبریز] به دست سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی خراب شد، اما در اندک زمانی قسمت مهمی از شهر دوباره آباد گردید، بازارها و کاروانسراهای عالی برای فروش مال‌التجاره بنا کردند که اغلب آنها دو طبقه است و بهترین آنها کاروانسرای میرزاصادق وزیر مالیه ایالت است که یک بازار و یک مسجد و یک مدرسه ساخته و برای آنها موقوفات خوبی با عایدات فراوان مقرر داشته است.»[۱]

کاری جهانگرد ایتالیایی که در سال ۱۱۰۵ هـ. ق آمده با اشاره به بناهای ابراهیم ظهیرالدین می‌نویسد:

«دورتر از آنها مسجد و مدرسه و کاروانسرا و یخچال دیگری نیز از طرف میرزاابراهیم برادر میرزاصادق بنا گردیده است. میرزاابراهیم [ظهیرالدین] هنگام بنای این آثار مستوفی الممالک با وزیر مالیه آذربایجان بود.[۲]

آنگاه شکوه و عظمت و اهمیت عماراتی را که از طرف میرزاابراهیم ساخته شده‌اند می‌ستاید و می‌نویسد: «از آن جا عاز تماشای کاخ میرزا طاهر پسر میرزاابراهیم شدیم. میرزاطاهر حاکم آذربایجان بود، در هر گوشه‌ای از شهر، باغ کوچکی داشت که از انواع درختنان اروپایی در آنها غرس و تربیت شده بود...»[۳]

اما در تواریخ ایرانی آن عصر که معمولاً اختصاص به ثبت وقایع دستگاه سلطنت صفوی داشته توجهی به کارهای بزرگ انجام یافته در شهرها نشده و از میرزامحمدصادق و میرزامحمدابراهیم که سهم بسیار مهم و ارزنده‌ای در عمران و آبادی شهر تبریز داشته‌اند ذکری نرفته است و معلوم نگردیده که این دو مرد نیکوکار از کدام خانواده برخاسته‌اند، خواست آنها از بنای این آثار خیر چه بوده، مبلغی در بنای این عمارت صرف کرده‌اند، چه املاک و مستغلاتی را برای تأمین هزینه حفظ و

---

۱ ـ تاورنیه، ص ۱۱۲ ـ ۱۱۳.

۲ ـ سفرنامه کاری، ص ۳۳.

۳ ـ همان، ص ۳٤.

نگهداری آنها وقف نموده‌اند، درآمد سالانه موقوفات چقدر بوده و چه شرایطی برای استفاده از آن درآمدها قائل شده‌اند.

مطالعه دو سند تاریخی ارزنده یعنی وقفنامه‌های موقوفات ظهیریه و صادقیه پاسخ همه این سئوالات را می‌دهد و خلائی را که از این لحاظ در تاریخ دوران سلطنت چهار پادشاه آخر صفوی ایجاد گردیده است، پر می‌کند.

درباره اهمیت وقفنامه ظهیریه و صادقیه از لحاظ تاریخی، یادآوری چند نکته، خالی از فایده به نظر نمی‌رسد:

۱ ـ از مضمون وقفنامه‌های صادقیه و ظهیریه برمی‌آید که میرزامحمدصادق و میرزامحمدابراهیم، هر دو، فرزندان صدرالدین محمد مستوفیبودند. مولد صدرالدین محمد اشتهارد بود. در تربیت فرزندان خود توجه وافی مبذول داشته، و آنان را مردانی شایسته، کاردان و دوستدار علم و آبادانی به بار آورده، و شایستگی فرزندان نیز، مناصب استیفا، وزارت و ولایت چند ایالت مهم ایران، چون آذربایجان، کاشان، مازندران و فارس را سالیان دراز، یعنی از اوایل سلطنت شاه صفی اول تا اواخر دوران شاه‌سلطان حسین در این خانواده نگهداشته است.

۲ ـ این وقفنامه‌ها روشن می‌کنند که در آن دوران معتقدات، سنن و آداب، طرز تفکر، پایه دانش و هنر، وضع اقتصادی، حدود امکانات و مقدورات و آمال و غایات طبقات مختلف مردم آذربایجان چه بوده است.

۳ ـ این وقفنامه‌ها معلوم می‌دارند که کدام یک از محلات، کوچه‌ها، بازارها، عمارات، مساجد، مدارس و حمام‌های تبریز قبل از آن زمان وجود داشته و کدام یک در آن زمان احداث گردیده است.

٤ ـ این وقفنامه‌ها ارائه می‌کنند که بانی اصلی پاره‌ای از عمارات و مساجد و حمام‌ها چه اشخاصی بودند و چه مناصبی داشتند.[۱]

---

۱ ـ یک سند تاریخی، عبدالعلی کارنگ، ص ۳۵۲.

۵ ـ این وقفنامه‌ها از طرف عده کثیری از شهود و عدول و رجال دین و سیاست آن روزگار گواهی شده که از آن جمله می‌توان به علامه ملامحمدباقر مجلسی شیخ‌الاسلام اصفهان را نام برد.

٦ ـ در وقفنامه ظهیریه نشان می‌دهد بقعه سیدحمزه، بنای مسجد، مدرسه و منضمات آنها چه بوده و واقف از این وقف چه غرضی داشته و چه مطالبی درباره حفظ و حراست آنها توصیه کرده است.[1]

۷ ـ در وقفنامه ظهیریه صورت ریز مستغلات، رقبات، باغات، قری، مزارع و آسیاب‌هایی که از طرف میرزامحمدابراهیم وقف گردیده، بسیار زیاد است، درآمد آنها در زمان شاه‌سلیمان صفوی، به طور متوسط، سالانه بر چهارصد تومان تبریزی بالغ بوده است.

۸ ـ در وقفنامه ظهیریه، سیاهه اموال وقف شده، چشمگیر است و این اموال نه تنها شامل روستاها و زمین‌های عمده در آذربایجان، بلکه املاک بزرگی در عراق عجم (اطراف قزوین، ساوه، سلطانیه و کرج) و مستغلاتی مانند مغازه، کاروانسرا و حمام‌هایی را در تبریز دربر می‌گیرد.

---

۱ ـ آثار باستانی آذربایجان، کارنگ، ص ۳۷۳.

وقف‌نامه صادقیه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، المتوالی الاحسان الکریم

صدر جریده ارباب الحکمه و الایقان حری بان یوشح بحمدالله الملک المنّان، الذی خلق الانسان علّمه البیان، الواقف علی السرایر و الضمایر و الاعلان، مفاتیح عنایته مفتّحه لابواب الجنان علی اهل الایمان، مصابیح هدایته منوره لجنان اصحاب العزبان و الصلوه و السلام علی مدرسٍ یستفیدُ منه النفوس القدسیّه الذی بعث الی کافّه الخلایق من الانس و الجان، المکنّی بابی القایم «محمد»[1] الصادق الامین، الّذی نزل علیه الفرقان بالفاظ منثّره منظمّمه، کانهُنَّ الیاقوت و المرجان و آله المعصومین الهادین لطوایف الانسانِ الواقفین لخباياء المخزونات و العالمین لخفایاء المکنونات، الذین هم شفعاء یوم الدیوان.

هو الواقف بالضمایر، بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

الحمدلله الذی وقف اراضی المدارک علی حظایر حقایق العلم و الحکمه و انار صدور معتکفی مدارس القّوی الادراکیه باشعّه شموس حکم المله الصادقه المستقیمه، و افضل الصلوات منه علی سید الانبیاء و سیّدالاصفیا، غایه ایجاد الارض و السماء، الرؤف الرحیم المنعوت بالخلق الکریم، هادی الخلایق الی دارٍ فیها نعیم، محمد و آله المعصومیت الطاهرین، نجوم سموات العصمه و الامامه و اقمار افلاک الهدایه و الخلافه، امّا بعد قد صدر الاعتراف الصّحیح الشرّعی و الاقرار الصّریح الملّی من عالیحضرت الوزیر الجلیل الخیّر الخبیر ادام الله تعالی ظلّه العالی بجمیع ما حواه الکتاب الشّرعی و الصّک المعتبر الملّی من الفتاحه الی الخاتمه بحذافیره، فتحقق صدور الوقف منه ادیمت معایه بالشروط و القیود و تعیین المصارف المسطوره طیّ‌السطور بالمتمّمات الملّیه من الایجاب و القبول و تخلیه الید و قبض من یعتبر

---

۱ ـ اسامی و عباراتی که در توی دو گیومه آورده می‌شوند در متن اصلی با مرکب سرخ نوشته شده‌اندو

قبضه فی مثله شرعاً لَدیّ و کتب الدّوله القاهره الصویّه و المحتاج الی رحمه ربه الکریم، ابن محمد هاشم الطغائی محمد مقیم عفی عنهما. مهر: العبد المذنب الفقیر محمد مقیم.

هو العلی الاعلی

قد تشرفت بسماع الاقرار عن النّواب الواقف آمنه الله فی فزع یوم المواقف بجمیع ما حرّر فی متن الکتاب المستطاب من المبداء الی المأب علی النهج الصّواب. حرره الفقیر الی الله الغنی الوفی، ابوطالب الحسنی الحسینی شرفجهان الشریفی. مهر: العبد المذنب ابوطالب الحسنی الحسینی، ابن شرفجهان الشریفی.

صحایف حمد و ثنا لاتعدّ و لاتحصی که مسبحان ملاء اعلی از تعداد آن عاجر آمده به اعترا «سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا» تکلم نمایند نثار درگاه واقف الاسراری است که وزراء عظام و محاسبان کرام به مدّلیالی و ایام و امداد «ولو ان من شجره اقلام» حرفی از توحید ذات و مدّی از اوارجه صفاتش به رقم توجیه نتواند آورد و لطایف شکر بی‌انتها که معتکفا صوامع ملکوت باعُلو شأن و جبروت از تقریرش قاصر شده به «مالا طاقه لنا» معترف آیند ایثار بارگاه واجب الوجودی است که به ایجاد عالم آفاق و انفس به مظاهرت و معاونت مفتخر نیست و در اتمام مصنوعات به آلات و ادوات مضطر نگشت و به ید قدرت کامله کتابه زرنگار فیروزه مقرنس سپهر بر طبق «و بنینا فوقکم سبعاً شدیداً» برافراخت و به قنادیل ماه و مهر به منطوق «و جعلنا سراجاً و هاجاً» فلک مستدیر را منور ساخت و بندگان صادق العقیده را به حکم «لمجسد اُسّس علی التقوی» قدرت بر اساس مساجد و محاریب طاعت‌گزاری و به امر «انّما یعمر مساجد الله» وقوف بر تعمیر قلوب علماء دین که مهبط فیوضات رب‌العالمین است کرامت فرمود. علیمی که واصفان حلیه جمال که به مدارج کمال «و علم آدم الاسماء کُلها» رسیده‌اند در زاویه تفکر معتکف که ماعرفناک حق معرفتک. معبودی که عاکفان کعبه جلالش بر معارج مأل «ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا لربکم» برتری جسته و بر لوح جبین‌شان نشان «سیاهم فی

وجوههم من اثر السّجود» ظاهر است، در صومعه تحیّر به تقصیر عبادت معترف که ما عبدناک حق عبادتک صانعی که عظمت و جلال کبرای جلالش به مرتبه‌ای است که زبان‌آور انا فصل به کلمه لا اُحصی ثناءً علیک تلکم نموده به ضمیمه انت کما اثنیت علی نفسک، اعتراف اختیار فرموده‌اند. هر دستان‌سرایی را چه یارای سخن‌آرایی و هر شکسته‌زبانی را چه زهره دستان‌سرایی، شکر و سپاسش زیاده از آن است که در حیّز عبارت آید و عبارت منشیان مسیح نفسان آن قدر ندارد که ثنای قدرت شامله او را شاید. سبحان من تحیر فی ذاته سواه. «الحمدالله العلی الکبیر لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر» الذی احاط علمه علی حقایق البروزات و المکنونات بالنقیر و القطمیر «و یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید» و ساجدان مساجد توفیق و عارفان مدارس تحقیق که به فحوای خیرانتماء «انّالله و ملائکته یصلون علی النبی» اطلاع یافته‌اند بعد از اداء سپاس کردگار، صحیفه‌ی وقفیّه اخلاص آثار را درود دعای متشرّعی نگاشته‌اند که مبداء شمع وجود جمال فرخنده فالش محراب بیستون گردون را روشنایی بخشیده که «اول ما خلق الله نوری» و مقطع رسالت در عهد همایونش با هر گردیده که «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» صادق الوعدی که منشور لامع النور واضح الحبور اعجازش به ظغرای غرّای «فأتوا بعشر سُور مثله» مشوح و مثال بی‌مثال نبوت حتمیت طرازش به توقیع وقیع «ن و القلم و ما یسطرون» مزین و موضح است. اگر قدسیان عرش آشیان پاسبانی آستانش که مجسد «فتهجد به نافله لکم عسی ان یبعثک ربّک مقاماً محموداً» است نمایند بجاست، و اگر معتکفان شبستان قدس و مقیمان حظایرانس که محرمان حرم «لی‌مع‌الله» و سالکان مسالک بارگاه الهند و از لوامع آفتاب عنایت و نیر هدایتش اقتباس انوار عبادت و معرفت می‌نمایند فی آناء الیل و اطراف النهار نواصی عبادت و جباه مسکنت بر عتبه علیه حضرتش که مهبط انوار «اقرأ و ربک الذّی علم بالقلم» است سایند رواست. شرفات مدرسه رسال ختمین پناهش از آن رفیع‌تر است که مرغ فکرت عالم ثاقب رأی را به بال خیال هوای فضای نعتش طیران تواند نمود و فضای

معبد سرای نبوتش از آن وسیع‌تر که متعبدی به پای اندیشه ساحت قدرش را تواند پیمود، عالیمکانی که فرق فرقدسای مبارکش به افسر «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین» مشرف است، حضرتش را به کدام عبارت وصف توان کرد. عظیم‌الشأنی که خلعت خلقتش به طراز «لولاک لما خلقت الافلاک» مطرز و سریر هدایتش به اعزاز «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیداً محمد رسول‌الله» مکرم و معزز است منقبتش را به کدام استطاعت بر زبان توان آورد. بلغ العلی بکماله، کشف الدجی بجماله، حسنت جمیع خصاله، صلوا علیه و آله، «لاسیما» وزیره و صهره و خلیفته من بعده فی خلیقته، امامی که هر ذی حیاتی بذر فرمانبرداری حضرتش را در زمین اطاعت افشاند در شهرستان عقبی از آن کشت حاصل رستگاری یافته در بهشت جاوید ماند، مقتدایی که از سحاب عنایتش رشحه‌ای بر چمن مال هر خجسته صفاتی مترشح گردید نهال آمالش خضرت و نضرت سرافرازی یافته به ثمر کامرانی بارور شد. مهتدایی که چهار بازار ارکان کاینات و دکانچه بنیان موجودات وقف بر وجود شریف اوست و حاصل کشت و زرع مکنونات به مؤداء «وجعلنا لکم فیها معایش» طفیل خان احسان او زبان بلبلان بهارستان «فی جنات النعیم» در اداء منقبتش بر ترانه «السابقون السابقون اولئک المقربون» سخن‌سنج و نغمه‌سرا و آیات بینات فرقانی بر دلایل ولایت و روایات خجسته آیات نبوی بر ثُبوت امامتش روشن و هویدا. مُدرس مدرسه «و علمک ما لم تکن تعلم»، مصابیح معضلات و مشکوه مشکلات طوایف امم، تاجدار ایوان «هل اتی»، شهسوار میدان «لافتی»، صاحب لوای «انما»، المنصوص به نص «قل تعالوا نوع ابناءَنا» المخصوص بسرّ «لو کشف الغطا» المعروف به تعریف «انت منی بمنزله هرون من موسی»، الموصوف بتوصیف «انّ الابرابر یشربون من کأسٍ کان مزاجها کافوراً» بدر فلک الحلم و التمکین و فلک بحر العلم و الیقین، وارث علوم الانبیاء و المرسلین «علی» المرتضی و اولاده الطیبین الطاهرین شفعاء یوم‌الدین.

اما بعد بر ضمایر کرامت بشایر واقفان ملک و ملت و بصایر مرأت مظاهر

خیبران مکاشف دین و دولت به قواطع حجج ظاهر و مبرهن است که چون حضرت عزّت جلّ شذنه و عظم برهانه دیده یکی از ارباب عزت را به کحل‌الجواهر بصیرت مکحل سازد نظری بر مؤداء «من لا یرحکم ولده لا رحمه‌الله» اندازد تا همگی همّت بلند و جملگی نیّت ارجمند به توجه عزت و حسن حال اولاد و سعاغدت مأل احفاد سازد که در تحصیل فراغ بال و ترتیب نظم احوال و انتظام امور آمال ایشان سعی مسعود غیرمحصور و بذل مجهور موفور به تقدیم رساند و چون ارادت مؤسس قواعد صوامع افلاک و مشیّت مشیّد مبانی معابد خاک جلّ جلاله و عم نواله و اوفر احسانه تعلق گیرد در اساس مساجد و مدارس و معموری و آبادانی آن که مکان عبادت و محلّ استفاضت است نقش این معنی بر لوح خاطر فیض مظاهر بندگان صادق‌العقیده منطبع می‌گردد که «و ما الحیوه الدنیا الا لهو و لعب و للدار الاخره خیر للذین یتقون افلا تعقلون» و نوید «قل لعبادی الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم سراً و علانیه من قبل ان یأتی یوم لابیع فیه و لاخلال» قرع سمع ایشان می‌شود مدرک این معنی می‌کردند که سرای بیمدار دنیا «کسراب بقیعه یحسبه الظمأن مأء» است. اکنون که شمع حیات در مدرس تن و محراب مسجد بدن فروزان است به مؤداء «انّما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملنی علیها و المؤلفه قلوبهم و فی‌الرقاب و الغارمین و فی سبیل‌الله ابن السبیل» ترتیب صدقات جاریه و تعیین موقوفات مُبرا از غصب و عاریه و تمهید اوقاف نافعه و تشیید ابنیه مرتفعه موقف نمایند که بدین وسایل شریفه و خصایل مُنیفه تقویت علماء عباد و زینت فضلا و زهاد و زیور ارباب کمال و زیب اصحاب حال و صلاح حال کافه برایا و رعایت احوال عامه رعایا و اهل حاجات شده در ازاء این معنی در ریاضی عقبی و قوصر فردوس اعلی «مع‌النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین» رفیق گشته به مراتب سنیه علیه رسند، قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند. چه ارتقاء بر معارج سعادات ابدیه و اعتلا بر مدارج درجات اُخرویه به فحوای «انّما الاعمال بالنیاد» به حُسن نیات منوط و به ترصیص صدقات و مبرات مربوط است که در «یوم لاینفع

مال و لابنون» موجب ازدیاد حسنات و ماحی سیئات او گردد مبیّن این احوال و مصدق این مقال آن که در زمان میمنت نشان نواب گیتی‌ستان فردوس مکان علیین آشیانی و اعلی‌حضرت خاقان جمجاه رضوان بارگاه و نواب خلد آشیان صاحبقرانی انارالله براهینهم و ثقل بالحسنات موازینهم الی یومنا هذا که به طلوع نیر اقبال بی‌زوال ابدی الاتصال اعلی‌حضرت کیوان رفعت، بر جیس سعادت، عطارد فطنت ناهید عشرت، قمر طلعت، مریخ صلابت، خورشید حشمت، مصطفوی نسب، مرتضوی حسب، سلیمان نگین، جمشید تمکین، مظهر لطف کردگار، سایه جود آفریدگار، مظهر فتوحات الهی، رافع رایت و جامع آیت شاهنشاهی، شاه بین منتخب دیوان آفرینش، مجموعه کمال دانش و بینش، افلاطون فطنت، فریدون آیین، زیبنده تاج و تخت و نگین، مشرق آفتاب امان خلق، مطلع استحقاق «فاحکم بین الناس بالحق» کیخسرو همّت، انوشیروان عدالت، شایسته مسند صاحبقرانی، السلطان بن السلطان، والخاقان ابن الخاقان، ابوالمظهر «شاه صفی الثانی» اصفویالحسنی الحسینی الموسوی بهادرخان، رب کمانورت اغصان اللسان و لسا الزم بانوار حمده و شکره و شرفت اقالیم الامم بقلاید امره و نهیه، زین صدور الدهور بتمایم دمایم ملکه و قدره است، نواب مستطا عالیحضرت متعالی مرتبت، عطارد فطرت، ارسطو فطنت، ظمهر آیات جلال، مظهر رایات کمال، برومند نهال دوحه ابهت و اقبال، ارجمند دوحه حدیثه نباهت و اجلال، صایب نظر خجسته سیر، ثاقب فکر فرخنده اثر، دستورالعمل بارگاه وزارت و نامداری، منشور الادب دیوان عدالت و نیکرایی، فهرست دفتر دانایی، مجمل ارقام مملکت‌آرایی، دستور مفخم، مخدوم معظم، آصف صفات پسندیده سمات، نتیجه الوزراء العظام الکرام، ذوی‌المجد و الشرف و الاحترام، مؤید بتأییدات الهی، مقرّب بساط شاهی، صاحب عز شامخ قدر سامق، شمساً لفلک الوزاره و النباهه و الابهه و المناعه و العز و الاجلال میرزا «محمدصادق» آن که در حفظ ممالک منزل اندر شأن اوست، حکم «ان منه امه الاخلا فیها نذیر» ادام‌الله تعالی ظلاله العالی مادام الایام و اللیالی و وفقه بالخیرات و المبرات و ابد صیت احسانه و نصفته

فی بسیط الارض بالطول و العرض، خلف الصدق عالی حضرت مغفرت و مرحمت مرتبت، جنان و رضوان منزلت الصاحب المبرور و الوزیر المغفور اُسوه الفاخر فی زمانه و قدوه الاعاظم فی اوانه، الغریق فی بحار رحمه‌الله الملک الصمد، میرزا صدرالدین محمد طاب الله ثراه و جعل الجنّه مثوا، مالک ازمه دولت و اقبال و رافع اعلام و راقم ارقام عزت و اجلال و خصوصاً وزارت کل ولایت آذربایجان و استیفای بقایای دیوان اعلی و وزارت دارالمؤمنین کاشان بهشت نشان بوده و بالفع به منصب وزارت کل فارسی ممتازند، هموار به مقتضای رأی متین اوقات فرخنده ساعات را به احیای مراسم نیکنامی صرف نموده‌اند و در ایام سعادت قرآن میمنت اختتام نواب خلد آشیان صاحبقرانی بنا بر مضمون آیه وافی هدایه «سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها السموات و الارض اَعدت للمتقین، الذین یُنفقون فی‌السراء و الضراء» و منطوق روایات متواتره که «من بنا مسجداً و لو کمفحص قطاه[1] بنا الله له بیتاً فی‌الجنه» و «من بنا مسجداً او مقام علم بنا الله له سبعین بیتاً فی‌الجنه» که بر ضمیر منیرش تافته، به تاریخ شهر رجب‌المرجب ایت‌ئیل مطابق سنه ثمان و ستین و الف، مسجدی در کمال رفعت و نزاهت موصوف و مدرسه‌ای در جنب آن به ارتفاع شأن و فسحت ساحت معروف، در دارالسلطنه تبریز صنیت عن‌الاشرار بعون الملک العزیز بنا نموده، به سعی معمار فکرت و علو همّت در تشیید اساس و تمهید قواعد آن دو مکان ملایک آشیان، غایت اجتهاد مبذول داشته بنای روح‌افزا را مرتفع ساخته به تاریخ منتصف شهر شعبان‌المعظم سنه مذکور ضیاع و عقارات کما فصل فی الضمن حسبما محرره مندرجه علی مجله الوقفیه المعتبره و مدخل فی حوزه التملک بلاتنازع احدٍ و لاتداعی غیر«قربه الی‌الله» و طلباً لمرضاته و ابتغاء للوصول الی جناته، از روی نیّت صادق و قصد موافق «وقف» مخلد صحیح شرعی و حبس مؤبد صریح مرعی فرموده بودند، بر اغصان دوحه مبارکه وزارت و اقبال و اثمار شجره حشمت و

---

۱ ـ در متن اصلی وقفنامه اشتباهاً «قطاط» نوشته شده است.

اجلال اعنی اولاد امجاد صلبی جناب نواب مستطاب خود، من ولد و من سیولد بطناً بعد بطن، علی السویه و بر مصالح مسجد متصف معیّن و مدرس مؤسسه مذکورتین که عالی‌حضرت دام عزه توفیق اساس آن در تاریخ مذکور یافته و پرتو آفتاب اهتمام در اتمامش تافته و به عنایت الهی و نیروی اقبال بی‌زوال شاهنشاهی و به توجهات آن عالیجاهی در ییلان ئیل مطابق سنه خمس و سبعین و الف کمال تمامیّت و راقم حروف سال اتمام مسجد و مدرس «خیردارین» یافت. و بر پیشنماز شیعی اثنی عشری و مؤذن و سایر خدمه مسجد مزبور و بر طلبه علوم امامیه کثر الاله تعالی امثالهم بین‌البریه که رهنمای قاید توفیقات ربّانی و تأییدات سبحانی جهت تحصیل مقاصد عقلیه و تحقیق مطالب نقلیه در آن مدرسه ساکن و به مطالعه و مذاکره علوم دینی و معارف یقینی مواظب باشند و بر مدرسی که در آنجا مسندآرای محفل تدریس و افاده بوده باشد به فواید علمی قیام و اقدام نماید و خلاصه شروط در وقفنامچه معتبره علیحده آن که مفصلات مذکوره وقف مؤبد شرعی است بر مسجد و مدرسه مذکورتین و اولاد نواب مستطاب واقف ادام‌الله تعالی ظله، به این طریق که بعد از ملاحظه محصولات و مستغلات و سایر منافع موقوفات و اخراج مالوجهات و حقوق دیوانی و مؤنات زراعات و عمارات آنچه باقی ماند بیست سهم نموده دو سهم آن را متولی به علت حق التولیه متصرف شود و نُه سهم دیگر مخصوص اولاد بوده باشد و از تتمه که نه سهم است شش سهم به عمارت و وظایف مدرس و سکنه مدرسه وسه سهم به عمارت و روشنای و فرش و سایر متعلقات مسجد مصروف گردد به این تفصیل که حصه اولادی فیمابین ذکور اولاد واقف وفقه الله تعای، بالمساوات منقسم شود و اگر احدی از ایشان را عارضه فنا رخ نماید نصیب او از ذکور اولاد به ذکرو احفاد رسد و هکذا بطناً بعد بطن. اگر از سلسله اولاد او ذکور مفقودباشد نصیب او به سایر اخوه و اولاد ذکور ایشان راجع می‌شود، حاصل کلان آن که جماعت موقوف علیهم که قیم مسجدو مدرسه‌اند ابناء نواب عالی‌حضرت واقفند و ابناء ابناء هکذا بدون تقدیم بطن الاعلی، مگر آن که فیما بین

بطنین ترتیب والدین و مولودیت متحقق باشد که در آن صورت هر یک از اولاد با وجود والد بی‌نصیب خواهند بود و اگر عیاذ بالله ذکور اولاد و ذکور اولاد اولاد واقف مفقود باشد سهام تسعه مزبوره راجع شود به ذکور دخترزادگان واقف به ترتیب مذکور و اگر ایشان نیز مفقود باشند به اولاد اناث بازگردد به همان ترتیب، و بر فرض انقطاع این طبقه اولاً به اخوه واقف و اولاد ایشان و ثانیاً به اخوات و اولاد ایشان و ثالثاً به اعمام و اخوال و اولاد ایشان و رابعاً به اعمام و اخوال نواب عالی‌حضرت واقف و اولاد ایشان راجع گردد و در مراتب رابعه به ترتیبی که فمیا بین اولاد واقف مذکور شد منظور است و بر فرض انقراض جمیع اولاد و اقارب، سهام ایشان راجع می‌شود به کافه مستحقین امامیه اثنی عشریه المذهب که متوطنین دارالسلطنه تبریز بوده باشند و نظر و تولید آن مفوض نمود نواب عالیجاه واقف متمتعاً بالعمر و العیش ارغید بنفس نفیس خود مادام حیاًو بعد از آن جناب الارشد الاصلح الاعرف بهاذا الامر من اولاد الذکور و سایر موقوفات علیهم علی الترتیب المذکور و حق التولیه و النظر مخصوص اوست. و در تولیت وقف مزبور سوی صفات مزبوره امری دیگر که فقد آن موجب قدح در متولی شود مثل عدالت شرعی و غیرذلک معتبر و منظور نیست و اگر صفات مذکوره هر یک در شخصی از ایشان بوده باشد چون غرض مزید نظم و نطق موقوفات است ارشد اقدم است، پس اصلح و بر تقدیر تعدد و تساوی در وصفی که مناط حکم شده اسنّ اقدم است و بر فرض تساوی به قرعه رجوع نمایند. دیگر از شروط آن است که موقوفات مزبوره مورد هیچ یک از عقود شرعیه که باعث انتقال اصل یا منافع بوده باشد نسازند سوی اجازه و صلح در نما که هرگاه متولی مصلحت داند تا مدت سه سال شمسی جایز است و زیاده از آن جایز نیست و تا ایام اجاره منقضی نشود مورد اجاره دیگر ساختن جایز نیست و دیگر از شروط آن که سکنه مدرسه باید اثنی عشری المذهب مشغولین به تحصیل علوم بوده باشند و شرط دیگر آن که سهام تسعه مزبوره از منافع موقوفات مزبوره که در مصالح مسجد و مدرسه و در وجه مدرس و طلبه مصروف می‌گردد و

تشخیص نسق اخراجات و تقسیط و تقسیم میان مدرس و طلبه و خدمه منوط و مربوط بوده باشد برای متولی که فیما بین طلبه ملاحظه اعلی و اوسط و ادنی نموده در سایر اخراجات به مقتضای حال و مصلحت عمل نمایند و شرط دیگر آن که هرگاه از تصاریف اعوام و شهور و مرور اعصار و دهور عمارتین مصفورتین از حلیه عمارت عاطل و آثار انهدام و اندراس در ارکان و اعمده آن راه یابد و محتاج به تعمیر گردد تقدیم اخراجات تعمیر را بر مصارف دیگر الیق و احری دانسته نگذارند که از درجه آبادانی و معموری منحط گردد و همیشه معمور و از شوایب انطماس دور بوده باشد و شرط دیگر آن که متولی در هر سه سال یک مرتبه در مجمع عدول مؤمنین اظهار و اعتراف به وقفیت و شرایط آن نماید و مجله معتبره درست دارد و شرط دیگر آن است که صدور حکام و قاضی و مفتی و اصحاب اقتدار و غیرذلک دخل در موقوفا مذکوره ننموده تغییر در قواعد آن راه ندهند که به عنایت‌الله تعالی به مصرف وجوب به موجبی که تحریر یافته صرف شود و نواب عالیجناب واقف و فقه‌الله تعالی فی‌الخیرات در بارس ئیل مطابق سنه ۱۰۷۲ که به منصب جلیل‌القدر وزارت کل فارس که محل سلطنت سلیمان و خلاصه ایران و رشک‌افزای توران است سرافراز و از طلوع آن صبح صادق ظلمت‌کده این مر و بوم ضوء و روشنی یافت و از ورود قدو میمنت مورود آن آصف ملک سلیمان سکنه دارالعلم شیراز خفّت بالنصر و الاعزار و صنیت عن الاشرار و الاعواز معزز و ممتاز گردیدند، مگر در مجمع عدول مؤمنین کثرالله امثالهم و انجح بالخیر آمالهم اقرار به صدور وقف مذکور و شروط لزوم آن می‌نمودند و همواره بر مرآت خاطر فیض مظاهر انورش صورت این معنی ظهور می‌نمود و منتظر بودند که خبر تمامیت مدرسه و مسجد به نحوی که حالت منتظره نداشته باشد سهام تسعه مسفوره که مخصوص مسجد و مدرسه مذکورتین است و تا حال به مقتضی وقت و مصلحت وقف به مصرف رسیده چ=ون از نسق اخراجات و تقسیط و تقسیم آن برای متولی منوط و مربوط است مشخص سازند و مجله معتبره بر آن درست دارند که از آن قرار سال به سال

به مصارف وجوب صرف شود در این اوان که نوروز فیروز قوی یئل سنه سبع و سبعین والف است و شهنشاه شرق و غرب جهانگیر عالم‌آرای کشور دارای عزّ نزول اجلال در بین الشرف موکب همایون فال نموده اعنی خسرو گردون مقام خورشید خانه بهرام را منزل ساخت و ساحت غبرا از فیضان غمام انعام عام حضرت پروردگار نمونه «جنات تجری من تحتهاالانهار» گشت و سحاب دریا دل نیسانی به میامن فیض فضل ربّانی دُررِ آبدار و گُهرِ شاهوار در دامن انجم چمن و جیب و گریبان گلشن می‌ریخت، معتمدی که از جانب آن جناب خیر مآب به جهت اتمام دو بنای رفیع اساس و تنسیق آنها مأمور بود خبر رسانید که به توفیق سبحان و تأیید ربّان و توجه آن عالیشانی عمارت مسجد و جرات مدرسه که مبنی است بر پنجاه و سه حجر، بیست و شش باب تحتانی و بیست و هفت باب فوقانی به اتمام رسیده و طلبه علوم دینیه امامیه اثنی عشری و معارف یقینیه سکنی و تا حال وجه وظیفه جمعی که سکنی نموده‌اند به مقتضی وقت و مصلحتوقف بازیافت نموده‌اند لهذا رأی صوابنمای نواب واقف ابقا[1] الله ظله السامی به موجبی که سمت ترقیم می‌یابد مصارف سهام تسعه مسجد و مدرسه میانه پیشنماز و مدرس و طلبه و خدمه و مصارف اخراجات آنها مشخص نمودند. اولاً در باب مسجد که محل مجمع عبادالله واداء صلوه است و مطلب نواب واقف دام ظله آن است که پیشنماز و مؤذن و قاری کلام‌الله و خدمه شیعی اثنی عشری و روشنایی و فروش داشته باشد که متعبدان به عبادت ملک منان قیام نمایند و حاصل سه سهم متعلقه به مسجد در وجه وظیفه اهل وظایف و اخراجات ضروری سال به سال بدین وجه به عنایت قادر بیهمال به مصرف رسد که از آن جمله مبلغ چهار تومان تبریزی و مقدار دویست من به وزن تبریز گندم در وجه پیشنماز شیعی اثنی عشری که به زیور تقوی و صلاح و عدالت ظاهری آراسته «لدلوک الشمس الی غسق‌اللیل» به مؤداء «حافظوا علی الصلوات» در

---

۱ ـ در متن اشتباهاً به صورت «ابقاه» نوشته شده است.

اوقات فرایض به پای خضوع به مسجد شتافه کافـه عبـادالله را بـه عبـادت حـضرت عبود جل شأنه ترغیب و موعظه نموده وسیله نجات ایشان از فیـافی ضـلالت کاهـل نمازی و غوایت شیطانی گشته به سرمنزل توفیق رساند کـه بـه شـکرانه ایـن معنـی همگی در عبادت قایم و راسخ شده روی نیاز و مسکنت بر زمـین عبودیـت سـاییده منتج دعای خیر بوده باشد و در ایام جمعه خطبه فصیح مشتمل بـر حمدالـه و نعـت ختمین پناه و منقبت شاه ولایت دستگاه و ائمه هدی و تبرِا از اعـادی دیـن و دول و ملل و ادیان باطله، به زبان عربی انشاء و به حسن قرائت ادا نماید مقـرر نمودنـد کـه سال به سال عاید گرداند و هر سال مبلغ یک تومان تبریزی نقد و مقدار دویست من به وزن تبریز غله مناصفه در وجه وظیفه حافظ کـلام‌الله شـیعی اثنـی عـشری مقـرر نمودند که در آن مکان ملایک آشیان به مـؤداء «فـاقرؤا ماتیـسر مـن القـرآن علـم ان سیکون منکم مرضی» در صباح و عشا به قـراءت مواظبـت نمـوده، در هـر وقـت از وقتین یک جزؤ قرآنی به مؤداء «و اذصرفنا الیک نفراً من الجن یستمعون القرآن فلمـا حضروه قالوا انصتوا» به آواز بلند قراءت نماید که مستمعان به نوید «اذا قـرء القـرآن فاستموا له و انصتوا» استماع نموده ثواب آن به روزگار فرخنده آثار قربت[1] گردانـد و همچنین مبلغ بیست و چهار هزار دینار نقد دروج دو نفر مؤذن که هر یک از ایـشان مبلغ دوازده هزار دینار بوده باشد مقرر فرمودند که سال به سال عاید ایشان گردانند که در هنگام فرایض و نوافل شب در بام آن مقام به اذان و اذکار قیام نموده متعبـدان که «اذا نودی للصلوه» استماع نمایند از اوقات صلواه مطلع شده به پای فرمـانبرداری برای عبادت حضرت باری به مسجد شتافته فـضیلت اول وقـت دریابنـد، و دو نفـر خادم تعینی و وظیفه هر یک از قرار یومی نفری پنجاه دینار کـه در سـالی مبلـغ سـه تومان و ششه زار دینار بوده باشد وظیفه و حـق‌الـسعی سـالیانه ایـشان را مـشخص ساختند به امر فرّاشی و تصفیه فضای مسجد و صفه‌ها و شبستانو سایر مکان. مـصلی

---

۱ ـ کذا

و چراغچیگری و به خدما لازمه به امر مزبور قیام نمایند که مسجد به صفا و رونق بوده باشد. دیگر از لوازم مسجد روشنایی و فرش است که موجب ضیاء و زینت باشد. عالیجاه واقف متولی دام ظله‌العالی قرار و مشخص نمودند که هر ساله یک صد من به وزن تبریز پیه گداخته به جهت سوخت پیسوز که در شبستان و صفه‌های مسجد افروخته گردد و مقدار یک صد من به وزن روغن نفط به جهت سوخت سه عدد چراغ که در سه موضع مستحم مسجد و یک عدد مشعل به واسطه روشنایی فضای مسجد به قیمت واقعی خریداری نمایند که پیسوز و چراغ از وق نماز مغرب تا طلوع صبح صادق افروخته باشد و مشغل تا هنگام خواب سوزد و هر ساله به قدر مبلغ یک تومان تبریزی بوریا به جهت فرش مسجد و مبلغ پنج هزار دینار تبریزی زغال برای لیالی و صبح ایام زمستان به قیمت واقعی خریداری نمایند کهز غال در منقل افروخته شود که متعبدان از گرمی آن محظوظ شده به طاعت مشغول گردند و اگر از بابت حاصل سه سهم مذکور چیزی اضافه آید صرف دیگر مایحتاج مسجد که ضرور و در کار باشد نمایند و در مقام تغییر و تبدیل آنچه تشخیص یافته نبوده باشند بلکه در اجرای آن کما ینبغی کوشند.

ثانیاً در باب مدرسه که مقام و مسکن علماء امامیه اثنی عشریه است، چون مقصد اصلی نواب واقف عالیمقدار خیّر خیرمدار دام‌ظله بر آن مصروف است که هر یک از عبادالله که شیعی اثنی عشری بوده استماع «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون» نموده درد طلب علم داشته باشند مکان و وظیفه به جهت ایشان مرتب گردد که به فراغ بال و رفاه حال به کسب علوم دینیه و معارف یقینیه قیام نمایند که از زمره «من کان فی هذه اعمی فهو فی‌الاخره اعمی و اضلّ سبیلا نگردند، بنا بر این موازی پنجاه و سه حجره مدرسه مذکوره را فیمابین مدرس و طلبه و خادم بدین وجه منقسم و وظیفه هر یک از ایشان علی‌قدر مراتبهم به مضمون آیه کریمه «نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی‌الحیوه الدنیا و رفعنا بهضم فوق بعض درجات لیتخذ بعضم بعضاً سخریاً و رحمه ربک خیر مما یجمعون» از بابت حاصل نماء ششم سهم

مدرسه مشخص نمودند که سال به سال به عنایت ملک متعال و قادر لایزال بدین عنوان که یک حجر فوقانی که برای تدریس علماء مدرسه مذکوره به اتمام رسیده مسکن مدرسی که در افاده علم دینی و مذاکره فنون یقینی مراسم سعی و اجتهاد مرعی داشته و به زیور تشیع و دینداری آراسته، طلبه را بی‌شایبه تعطیل در ایام تحصیل از خصایص ذهن نقاد و نتایج طبع وقادِ خویش مستفید و بهره‌ور گرداند از قرار سالی مبلغ نه تومان تبریزی نقد که از قرار یومی مبلغ دویست و پنجاه دینار بوده باشد و مقدار یک هزار من به وزن تبریز غله مناصفه در وجه وظیفه او رسانند وموازی شانزده حجره تحتانیه و فوقانیه مخصوص طبقه اعلای طلبه بوده باشد که هر یک از ایشان به قرار یومی پنجاه دینار که شانزده نفر در یومی مبلغ هشتصد دینار که در سالی مبلغ بیست و هشت تومان و هشت هزار دینار بوده باشد مهمسازی نمایند و موازی هفتده حجره از حجرات تحتانیه و فوقانیه مخصوص به طبقه اوسط طلبه بوده و در وجه هر یک از ایشان به قرار یومی چهل دینار که هفتده نفر یومی مبلغ سیصد و هشتاد دینار که از قرار سالی مبلغ بیست و چهار تومان و چهار هزار و هشتصد دینار بوده باشد عاید گردانند و موازی هفتده حجره از حجرات تحتانیه و فوقانیه مخصوص به طبقه ادنای طلبه بوده و در وجه هر یک از ایشان از قرار یومی مبلغ سی دینار که هفتده نفر یومی مبلغ پانصد و ده دینار که از قرا رسالی مبلغ هشتده تومان و سه هزار و هشتصد دینار بوده باشد عاید سازند و دو حجره تتمه از حجرات تحتانیه و فوقانیه را چون خادمی به جهت خدمت طلبه و صفا دادن فضای مدرسه ضرور و در کار است به جهت خادم تعیین و قرار نمودند که یک نفر خادم به امر مزبور قیام و یک حجر را ظروف و مایحتاجی که داشته باشد گذارد و یکی خود مسکن نماید و از قرار یومی مبلغ پنجاه دینار که در سالی مبلغ هشتده هزار دینار بوده باشد به صیغه حق السعی و وظیفه به وی عاید سازند و اگر حجره‌ای از حجرات مذکور خالی بماند که از اهل علم در آن سکنی نداشته باشند وجه وظیفه آن را به سایر ضروریات مدرسه صرف نمایند و اگر عیاذاً بالله نقصانی در حاصل

موقوفات به هم رسد و از نماء شش سهم مدرسه وفا به وظیف و اخراجات ماسیأتی ننماید وجه منکسر را در میان ارباب وظایف بالمساوات توزیع نمایند و اگر در سالی توفیری به هم رسد وجه کسر وظیفه ارباب وظایف که در سال سابق شده در وجه هر یک از طلبه که در حیات و در مدرسه باشند عاید سازند و اگر چیزی زیاده باشد به دیگر مصارف مدرسه صرف نمایند مقرر آن که طلبه در اکثر ساعات ایام و لیالی در مدرسه و حجره بوده باشند و اگر احدی را سفر ضروری پیش آید و زیاده از بیست روز توقف او در آن سفر واقع شود مطالبه وظیفه ایام سفر ننماید، چون همگی همّت والا نهمت نوّاب عالی‌حضرت واقف رفیع‌الشأن امن الله فی یوم المواقف بر آن مصروف است که طلبه علوم دینی بیش از پیش از خوان احسان او ملتذ و بهره‌مند گردند مقرر نمودند که هر ساله از بابت حاصل نماء موقوفات مسجد و مدرسه مبلغ هشت تومان تبریزی صرف طعام لیالی ماه مبارک رمضان از قرار یومی شش من به وزن تبریز برنج و باقی مصالح طعام از آن قرار انجام دهند و آنچه اضافه آید به مصرف حلوای روز عیدین مصروف گردانند که همگی طلبه صرف نموده در سپاس قاسم الارزاق و شکر نعمت و دعای خیر افزایند و مرفه الحال به مطالعه علوم دینی و مباحثه عقلی اشتغال نمایند و چون مشرفی به جهت سررشته و ضابطه روزنامچه وظیفه و اخراجات ضروری مسجد و مدرسه ضرور و در کار است مشرفی که دیانت و راست قلمی داشته باشد تعیین و هر ساله مبلغ پنج تومان تبریزی به علت مواجب و حق السعی از سهام تسعه در وجه او رسانند و ثواب عالیجناب واقف خیر مآب وفقه الله تعالی به صحت و مشروعیت و لزوم و تمامیت وقف مذکور از مبداء الی مقطع و تشخیص وظایف و تابعه آن، حیثما ذکر و سفر فی‌الفوق، اقرار و اعتراف نمودند آنکه عالماً بالکمیت و الکیفیت بلاشایبه کره و ریا مفصلات را وقف و از ید ملکیت در آن تاریخ اخراج کرده و به تصرف وقف داده و بالفعل تصرّف او به عنوان تولیت است. الحمدالله علی ما وفق جناب الواقف الخیر المتصدق بهذا الوقف و التشخیص الوظایف و المصارف و سایر ماسطر فیه من

المبداء الی تالیه «فم بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی‌الذین یبدلونه، ان‌الله سمیع‌علیم» و من سعی فی تغییرها او جوز تبدیل‌ها «فقد بآؤ بغضبٍ من الل و مأویهم جهنم و بئس المصیر» و علیه لعنه‌الله و الملائک و الناس اجمعین و یلحقه «بالاخسرین اعمالاً الذین ضل سعیهم فی الحیوه الدنیا» و من سعی فی ترویجها و راعی شرایطها «فهو فی عیشه راضیه» فی‌الدینا «و جنه عالیه» فی‌العقبی، فجزاه الله احسن الجزا «انّ‌الله لایضیع اجر من احسن عملاً» و بما فیه وقع الاشهاد و الانفاد علی الوجه العهود و الرسم المعتاد حرّر ذلک فی یوم الآخر من العشر الآخر من شهر العاشر من سنه السابعه من عشر الثامن المائه التالیه بعد الاف.

هو الله مالک الممالک، ذلک کذلک و انا معترف بذلک و وقفت ماسطر فیه قربةالی‌الله و طلباً لمرضاته «و نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی‌الحویه الدینا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضم بعضاً سخریا و رحمه ربک خیر مما یجمعون» نمقه ابن صدرالدین محمد، محمدصادق، «مهر، عبده محمدصادق بن محمد».[۱ و ۲]

---

۱ ـ از مطالب جالب این وقفنامه یکی میزان اجرتها و ظایف سالانه متولی، امام، مدرس، طلبه، حافظ، مؤذن، خادم و حسابدار مسجد و مدرسه و مبلغ مقرر جهت تهیه زغال، نفت و پیه مورد نیاز سالانه مسجد و همچنین مبلغ تعیین شد برای اطعام لیالی ماه مبارک رمضان و تهیه حلوای عیدین است که به خوبی سطح زندگی مردم و قیمت‌های آن روز بازار تبریز را برای خواننده عزیز روشن می‌کند.

۲ ـ وقف‌نامه صادقیه توسط دانشمند فقید مرحوم عبدالعلی کارنگ از اصل وقف‌نامه فرانویسی و با توضیحات سودمند در نشریه دانشکد ادبیات و علوم انسانی تبریز در سال ۱۳٤ چاپ شده است. و نسخه حاضر عین همان چاپ شده می‌باشد.

وقف‌نامه ظهیریه

الله ولا سواه

الله ولیّ التوفیق و هو بتحقیق رجآء العاملین دقیق

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و هو ربّ‌العرش العظیم.

الحمدلله الحنّان المنّان الولی للقدیم الواجب الوجود القویّ الغنیّ الحلیم الذی وفّق بلطفه الواقفین الموفَّقین من عباده علی تأسیس قواعد المساجد و المعابد، ابتغاء لوجهه الکریم و وثّق بصنعه ارکان ایمان الساعین المخلصین من احبائه فی مصالح المدارس والمعابد، طلباً لمرضاته الجسیم و أنار قلوب العارفین المحققین من اولیائه لیصرفوا هممهم فی تنویر المعالم و المشاهد فوزاً لجزیل ثوابه العظیم و اضاب عیون المستبصرین من خلصائه فی مشاهدة تقلّبات الدهور و تعیّنات الشئون علی مناهج آثار قضائه و قدَره القسیم و شرح صدور السالکین المهدیین فی تنسیق اسباب بقاء الخیر من المصادر والموارد، انتشاراً لسعة رحمته فی‌الصراط‌المستقیم و شیّد بنیان اعتقاد من یتولی بعین عنایته صله أولاده و أحفاده اتّصالاً لرحِمه بمنّه العمیم، سبحانه، سبحانه من طهّر بالوقف علی وجوه البرّ و الخیرات دنس السیئات و برعایة احوال الیال من اصحاب الطاعات و العبادات درن‌الخطیئات و برضی الشبهات لیُستهل لهم بتکفّل اوضاع الطلبة من‌العلماء الراسخین الذین فضّل مدادهم علی دماء الشهداء الانسلاک فی مسلک السعداء المنسلکین فی‌الطریق القویم، غافر الذنب و قابل التوب، یحیی العظام و هی رمیم، خالق‌الخلق، الحیّ القیّوم العزیز الحکیم، هوالاول و الآخر والظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم. و ألوف التحیات مع صنوف التسلیمات من روضات الجنات و درجات العالیات علی افضل من عُلِم و عَلم و أحکم و أحکم، اعنی شارع مشارع الشریعة بالآیات البینات و واقف مواقف الحقیقة بالمعجزات الباهرات.

محمد کازل تا ابد هـر چـه هـست
بـه آرایـش نـام او نقـش بـست

صلوات‌الله و سلامه علیه و علی آله المعصومین من اهل بیته المطهّـرین و اصـحابه المنتخبین و علی وصیّه و ولیّه و قاضی دینه و دَینه و خلیفته فی أمته أمیرالمؤمنین و امام المتقین المخصوص بهذه السمات و الصفات تصریحاً و تنصیصاً فـی عـدّة مواضـع مـن القرآن الکریم کما قال سبحانه و انّه [فی اُم‌الکتاب] لدینا لعلیّ حکیم.

اما بعد، باعث بر تحریر این کتاب مـستطاب و مقـصود از تـسطیر ایـن خطـاب معنون به صدق مقرون به صواب آن که، چون همگی همّـت صـافی طویّـت بنـدگی جانفشان اخلاص توأمان، دودمان ولایت نشان، خلافـت بنیـان، خاقـان سکندرشـانِ، فریدون مکان، مؤسس أرکان عدل و احسان و ممهّد بنیان أمن و أمان، ناصر و معـین و دین و ایمان و ما حی و مقتی جور و عدوان، فرازندة سریر کیان و فروزنـدة اختـر صاحبقران، عین اعیان و خدایگان جهان، ظل‌الله فی‌الکون و المکان و الزمان، الـذی هـو المقصود فی بقاء نوع الانسان، السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بـن الخاقـان بـن الخاقان، ابوالفتح و النصر و الفخر و العدل و الامتنان، سلطان سلیمان شاه صفوی موسوی حسینی، بهادرخان و خلّدالله ملکه و سلطانه و أفاض علی العالمین برّه و عدله و احسانه، مصروف بر آن است که در تحصیل اسباب دعای دوام عمر دولت روزافزون ابد مقـرون اعلی حضرت سپهر رفعت ظلّ اللّهی، به قدر مقدور سعی میسور ظاهر سازند.

خصوصاً جمعی که به فطرت زکیّه، مورد عنایات جنـاب اقـدس سـبحانی و بـه توجهات نوّاب کامیاب سپهر رکـاب جهانبـانی، از امثـال و اقـران ممتـاز و سـرافراز گشته، در مضمار عبودیت، قصب الـسبّق از همگنـان ربـوده باشـند. مـصداق مقـال، صورت حال خیر مآل عالی‌حضرت، وزیر نیکو، ضمیر عـدیم النظیـر صـائب تـدبیر، المؤیّد بتوفیق الله المهین المنّان، ظهیر المـسند الـوازرة والفـضیلـة والاحـسان، میـرزا محمدابراهیم، وزیر آذربایجـان، تغمّـدالله والـده المرحـوم میـرزا صـدرالدین محمـد

المبرور بالرحمة و الغفران است که از بدو شعور و آگاهی، مدام به دستور پدر و اعمام و برادران و فرزندان، در مهمات دیوان به بذل جهد و نیکوسیری، خدمات لایقه به تقدیم رسانیده و بی‌تکلف در مشاغل مهمّه از مناصب جلیلة وزارت آذربایجان و مازندران و فارس و استیفاء بقایا ممالک و ارباب تحاویل سرکار خاصه شریفه عالی حضرت مشارالیه و پدر و برادر و عمّ و عمّ زاده و فرزندان و برادرزادگان‌شان، شجره طیبه رشد و کاردانی و کفایت‌اندیشی و رعیت‌پروری و سرانجام مهامّ خاصّ و عام از سپاه و رعایا را کما ینبغی به ثمر تحسین و آفرین بارور گردانیده، در طریق حق‌بینی و خیراندیشی و فتح باب انصاف و سدّ طریق اعتساف، علی وُسع القدرة و الاستطاعة دقیقی نامرعی و نامرضی نگذاشته‌اند و به میامن از آن و حُسن اخلاص و اعتقاد، همواره به توفیقات جدیده موفق گشته. نخست چند سال قبل از این بعضی از املاک خود را به شروط معینه وقف و از حاصل واصلی آنها بعد از اخراج مالوجهات و نفقة القنوات و بذر و مصالح الاملاک و جیره و مرسوم عمله و مزارعان و تعمیر و مرمت و سایر اخراجات ضروریه متعلقه به آبادی و نسق املاک و مستقلات، عُشری مخصوص خدام و زوّار و سکنه روضه مقدسه منوره متبرکه عرش درجه ملایک خدمه غرویه نجفیه، حُفّت بالانوار الاهوتیة الملکوتیه و سایر فقراء و مساکین و مثوبات اخرویه مندرجه در تحت سبیل‌الله و عُشری هم بحق التولیه تعیین و دوازده تومان نقد و قیمت ده هزار من غلّه مناصفة به وزن تبریز، روشنایی و عطر مرقد منوّر و مضجع مطهّر مزار کثیرالانوار أعلی‌حضرت خاقان خلد آشیان صاحبقران، شاه‌عباس ثانی صفوی ـ أنارالله برهانه و جعل بحبوحة الجنة مکانه ـ مقرّر و مابقی حاصل را بعد از فراز مذکورات، مخصوص اولاد ذکور خود، یعنی بنده‌زاده‌گان درگاه جهان پناه پادشاه ظلّ‌الله کرده بودند. نهایت اصغر اولاد ذکورشان، میرزاابوطالب مرحوم از جمله ابناء ثلاثه، مقطوع‌النسل رحلت نموده، رسد او موافق شروط شرعیهی وقفیه علی حده، به والد

ماجد ردّ شده و پس از آن که به تعمیر آستانه منوره مقدسه امامزاده واجب‌التعظیم و التکریم ابوالقاسم سلطان سیدحمزه ابن‌امام الهمام موسی‌الکاظم ـ علیه‌السلام ـ واقعه در محله سرخاب دارالسلطنه تبریز موفق شده، در جنب آن آستانه فردوس نشان، به قصد آن که جمعی از خدمه و طلبه و حُفاظ و سایر ارباب استحقاق و استعداد ساکن گشته، فاتحه و خاتمه صلوات و دعوات و اذکار و اورادشان معنون و مقرون به دعای دوام عمر و دولت روزافزون ابد مقرون نواب کامیاب ممالک رقاب اشرف اقدس ارفع امجد اعلی شاهی ظلّ اللهی گردد، مسجد رفیع و مدرس وسیع مشتمل به رواق و خانقاه و شبستان و دارالشفاء و اصطبل و بیوتات تحتانی و فوقانی داخلی و خارجی بنا فرموده بودند و پر ظاهر که رواج و مزاج چنان بقعه منوط و مربوط به ترفیه احوال سکنه و وجه معاش طلبه و خدمه است. لهذا به هدایت هادی توفیق که دیگر باره دیده بصیرتشان به ذروه بینایی مکحّل گشته، غرض صحیح را در اکتساب ضیاع و عقار، صرف حاصل آن در مصارف مستحسنه، موجب صلاح و فلاح نشأتین دیده و دانسته بودند، متّقین به آیه کریمه: «ما عندکم ینفد و ما عندالله باق». بعضی دیگر از املاک و ضیاع و عقار و باغات و دکاکین و مستقلّات و طواحین و اراضی و قری و مزارع مفصله را.

در این قسمت در وقف‌نامه اسامی موقوفات در جاهای مختلف بیان شده است که به علت مفصل بودن، خوانندگان را به کتاب «امامزاده سیدحمزه تبریز و وقف‌نامه ظهیریه» به قلم مؤلف ارجاع می‌دهیم.

به ضمیمه رقباتی که سابقاً در وقفنامچه علی حده به شروح مزبوره وقف شده بود، طلباً لمرضات الله‌تعالی و ازدیاداً لبقاءالدوله العلیه الخاقانیه السلطانیه به شروح و شرط آتیه، وقف مخلّد لازم شرعی و حبس مؤید جازم ملی نموده، تولیت موقوفات با بقای ایام حیوة، متعلق به نفس نفیس و مفوّض به رتق و فتق و قبض و بسط و رأی صایب واقف موفق است، و بعد از انقضای عمر طبیعی، مخصوص به ارشد اورع اعلم اولاد ذکور از هر بطنی که باشد. و چون حاصل واصلی رقبات وقفی دفعه اولی و دفعه ثانیه را که مجموعاً در فوق مفصل گردیده، در این عصر و زمان تخمیناً

نقد و جنس به تسعیر وسط قریب به مبلغ چهارصد تومان تبریزی فضی عباسی جدیدالضرب به دانگ و نیمی در نظر دارند، لهذا مصارف شرعیه را بر وجه اجمال و تفصیل حسب‌الذیل، مقرر نموده:

ـ خیرات نصف حاصل واصلی تخمینی منظور شده، دویست تومان.

ـ حق‌التولیه و حق الاولاد با تعمیر ضروری آستانه مقدسه و مسجد و مدرسه به قرار نصف حاصل واصلی، دویست تومان.

ـ رعایت زوّار و سکنه و خدمه روضه مقدسه منوّره عرش درجه غرویه نجفیه و غیر ایشان از ارباب استحقاق و استعداد و سایر مثوبات مندرجه در تحت سبیل‌الله به قرار عُشر، تخمیناً چهل تومان.

ـ روشنایی و بخور مزار کثیرالانوار نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران، شاه‌عباس صفوی ـ أنار الله برهانه ـ واقع در دارالمؤمنین قم، عن نقد و قیمت غلّه به تسعیر دیوان، سی و دو تومان.

ـ وظایف و مرسوم طلبه و خدمه و اطعام و روشنایی و بخور مسجد و مدرسه وآستانه مقدسه و سایر اخراجات ضروریه، یکصد و بیست و هشت تومان.

ـ حق‌التولیه، به قرار خمس، هشتاد تومان.

ـ حق‌الاولاد، به قرار ربع، یکصد تومان.

ـ تعمیر، مقرّر آن که در بعضی از سال‌ها آنچه از تعمیرات ضروریه زیاد آید، ملکی و مستغلّی به سرکار وقف خریده شود، به قرار نصف عُشر، بیست تومان.

واثق به آن که ـ ان‌شاءالله ـ از آن قرار به مصرف رسیده، چیزی قاصر ومنکسر نگردد.

اما شروط و عهود مقرره

نخست آن که بیع و شری و رهن و هبه و اجاره طویله، رقبات و قفیه را متولی از تصرف وقف اخراج نکند و در آبادی و نسق زراعت و عمارت و توفیر حاصل و اخذ کردن محصولات، حسن سعی ظاهر ساخته و در هر حال صرفه و غبطه وقف منظور

داشته در هیچ باب مساهله و مسامحه ننمایند، تا اخذ حق‌التولیه به ایشان روا و گوارا باشد.

دیگر چون عشر خیراتی عموماً و مجملاً در وجه زوّار و سکنه و خدمه نجف اشرف و سایر فقراء و مساکین مقرّر شده، متولی به مقتضای رای صایب، هر چند در ایصال آن وجه به ارباب استحقاق از اصناف مندرجه در تحت سبیل‌الله، مختارند، نهایت طریق ثواب آن که الاهمّ فالاهمّ در آن نخست منظور شود.

دیگر آن که اولاد امجاد به مطالبه و مؤاخذه رسد، اولادی و محاسبه حاصل وقفی با متولی لجاجت نکرده، ابواب کلفت و خشونت را مسدود دارند، و چون به ظاهر خلاف شرعی از او نبینند، گفته و کرده او را در امور معروفه به سمع رضا اصغا نمایند تا ثمره حسن معامله، موجب انتظام و التیام و نیکنامی همگی گردد.

دیگر به ترویج روح پرفتوح مولای متقیان و امیرمؤمنان و رعایت طریق امامزاده واجب‌التعظیم و التکریم و آزرم روان پاک اعلی‌حضرت صاحبقران خلد آشیان که حقیقتاً رقبات مفصله، وقف روضات عالیات ایشان است، وکلاء نوّاب دیوان الصدرة العلیة العالیة و گماشتگان امراء عظام و حکام کرام و وزراء و عمّال دیوان و متصدیان شرعیات و داروغگان و تیولداران و کلانتران و سرخیلان و ملکان و کدخدایان، به نظر اعزاز و اکرام در متولی نگریسته، خود را در محالّ وقفی بی‌دخلِ مطلق دانسته، هیچ گونه تصرفی و تغلّبی در اصل رقبات و حاصل آنها ننمایند، بلکه استقلال متولی را کما ینبغی، لازم دانسته، امضای این معنی را عاجلاً در دنیا موجب ذکر جمیل و آجلاً در عقبی مستلزم اجر جزیل دانند.

دیگر هر ساله قیمت ده هزار من غلّه به وزن تبریز را از رقبات وقفی آذربایجان به تسعیر دیوان و دوازده تومان نقد را از حاصل رقبات عراق تا سی و دو قران نقد کرده، با معتمدان به دارالمؤمنین قم فرستاده، تسلیم نایب‌المتولی عظیم‌الشأن مزار کثیرالانوار نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران و قبض‌الواصل بازیافت نمایند که ایشان آن وجه را در آن سرکار، صرف روشنایی شمع و چراغ و مشغل و بخور و سایر ضروریات کنند و

چنانچه غله به تسعیر دیوانی نقد نتواند شد، تسعیرنامچه معتبر به مهر اهالی شرع و عرف درست داشته، از آن قرار انفاد و سواد تسعیر نامچه را هم به خدمت شریف‌شان ارسال دارند، مشروط بر آن که نایب متولی عظیم‌الشأن و القدرِ آن سرکار فایض الانوار، هیچ گونه دخل تصرف در موقوفات نکرده، به هیچ وسیله و جهتی متعرض احوال متولی و زارعین قری و مزارع وقفی نگشته، به جز از اخذ آن وجه که به شروح مزبوره هر ساله به خدمت‌شان انفاد گردیده باشد، تسلطی و مؤاخذه شرعاً و عرفاً نیست.

خمس حاصل واصلی را که به حق التولیه مقرّر شده، متولی شرعی به نحوی اخذ و صرف نمایند که از اسراف و تبذیر محترز و مجتنب تواند شد و ربع اولادی را در میانه اولاد، کما فرض‌الله قسمت و قبوض معتبره ضبط کرده، اولاد امجاد متولی را به بازیافت حق التولیه از حصه شرعی اولاد بی‌بهره ندانند، بلکه او را مثل سایر اولاد سهیم و شریک خود گردانند.

دیگر آبادی محالّ وقفی و حصول توفیر و تفاوت منال و بهرچه و محصول آنها متولی، اهمّ مشاغل ضروریه دانسته، مساعی جمیله در آن ابواب ظاهر ساخته، مواجب و مرسوم متصدیان و مباشران ضبط و نسق و حق‌السعی محصّلان وجه اجارات و محصولات را به قدر کفاف مقرّر داشته، از قبیل بذر و مصالح الاملاک و مالوجهات و نفقة‌القنوات و سایر اخراجات، بخرج حاصل مجری دارند.

دیگر بعد از انقضای عمرطبیعی و رحلت به مستقر اصلی، حصه هر طبقه و بطنی را از اولاد ذکور، مخصوص اولاد ذکور همان طبقه و طن دانسته، اولاد ذکور بطن اول مانع بطن مانع بطن ثانی نگردند، و هکذا نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب، رفع حاصل واصلی مخصوص اولاد ذکور است، لکن ـ العیاذ بالله ـ به انقراض ذکور اولاد ذکور، ذکور اولاد اناث قائم مقامِ ذکور اولاد ذکور خواهند بود، و به فقدان همگی اولاد ذکور، ذکوری و اناثی، علی طریق‌الارث رسد اولادی را متولی تفویضی که رأی و تجویز عدول المؤمنین و تصدیق و امضای اهالی شرع شریف دارالسلطنه

تبریز تعیین شده باشد، در میانه اناث، قسمت خواهند نمود.

دیگر متولی و سایر اولاد ذکور ساکن دارالسلطنه تبریز، به دستور پیشنماز و خطیب و حفاظ و مؤذنان با همگی طلبه مدرسه و خدمه و عمله بقعه مبارکه، باید که در روزهای جمعه و اعیاد و سایر ایام متبرکه که ان‌شاءالله تعالی، به مسجد مبارکه آمده به وظائف ادای صلوات مفروضه و مندوبه و دعای دوام دولت روزافزون ابد مقرون أعلی حضرت پادشاه در پناه، قیام و اقدام نمایند؛ و چنانچه به جهت معروف از جمعه و جماعت تخلف و تقاعد ورزند، اخذ حق‌التولیه و وظیفه و مرسوم را هیچ یک از خود مباح ندانسته، آثم خواهند بود.

دیگر وظایف و مرسوم و جیره طلبه و خدمه و عمله را متولی هر سه ماه به سه ماه، روز جمعه بعد از فراغ از نماز و دعا د رایوان مشرقی یا مغربی به حضور مدرس و پیشنماز و مشرف دست به دست عاید کرده، قبض مفصّل اسم به اسم، به مهر آن جماعت گرفته، در آخر هر سال به خط مشرف و التزام متصدیان و مباشران ضبط و نسق محالّ وقفی جمع و خرج بر مداخل و مخارج نوشته، صورت محاسبه را در دفتر سررشته موقوفات مزبوره ضبط نماید تا عند الرجوع حقیقت جمع و خرج حاصل واقعی و واصلی هر سال و هر تاریخ معلوم و ابواب مساهله مسدود گردد.

دیگر چون تولیت موقوفات بعد از انقضای ایام حیات واقف موفق به شرط و شرحی که تحریر پذیرفته، به ارشد اعلم اورع اولاد ذکور مفوض شده، نهایت بسا باشد که در عهدی و عصری به صفات ثلاثه، فردی از اولاد موصوف نباشد؛ و چون نظام و نسق موقوفات و رواج بقعه و ترفیه احوال طلبه و عمله و رعایا در هر حال به رشد و کاردانی و استقلال متولی منوط و مربوط است، ارشد اتقی احق و اولی از دیگران، در آن صورت متولی شرعی خواهد بود. و اگر متصّف به صفات مذکوره در بطون عالیه و سافله یافت شود، بطن اعلی بر بطن اسفل مقدم باشد و اگر در بطون سافله باشد و در بطن اعلی یافت نشود، متولی او خواهد بود، و اگر در بعضی از بطون متعدد باشد یا در تمییز آن اشتباهی بوده باشد، تعیین به قرعه شرعیه که عالم عدل امامی قرعه نماید منوط بوده باشد.

دیگر چون در تعداد خدمه، دو حافظ تعیین شده که صبح و شام در آستانه مقدسه و دیگری در مسجد مبارکه به تلاوت قرآن مجید و فرقان حمید قیام و اقدام نمایند و در دارالسلطنه تبریز و بعضی از قصبات نواحی آن از قبیل اسکویه و شبستر و دهخوارقان ـ صانهاالله تعالی مع سایر بلاد المسلمین عن طوارق الفتن و الحدثان ـ رسم جمعیت در اسحار لیالی شتا و تلاوت تا طلوع آفتاب، مسترم شده و از مجمع‌ها خالی از فیضی نیست. مقرّر آن که متولی در سه ماهه زمستان، چهار حافظ دیگر را ترغیب نماید که با آن دو نفر در سحرها قبل از صبح در شبستان که شمع و چراغ و منقل و ذغال آماده باشد، جمعیت و هر روز دو جزو از سی پاره قرائت کرده و پس از طلوع آفتاب دعا و فاتحه دوام عمر و دولت ابد مقرون پادشا در پناه ظلّ‌الله خوانده، مرخّص گردند. و به این سیاق چون هر دو هفته ختمی می‌شود و ختم آخر زاویه دارالسلطنه تبریز در جمعه آخر سال می‌افتد، منظور آن که ختم آخر این بقعه با ختم زاویه دارالسلطنه تبریز در یک روز نباشد، بلکه ختم آخر آن نوع تلاوت در این بقعه مبارکه در جمعه اول سال سپری گردد و در ایام سته یا سبعه، جمعه‌هایی که ختم می‌شود، به آش حلیم خوش‌گوشت روغن‌دار و نان سفید، حافظ و جمعی را که به استماع کلام‌الله تشریف آورده باشند، اطعام و در ختم آخر روز جمعه، اول فروردین ماه جلالی، حفاظ و معرّف و خطیب را مخلّع نمایند تا ثواب آن اذکار و اوراد به روزگار فرخنده آثار خدایگان جهان شهریار فریدون فرّ‌داران‌شان عاید گردد.

دیگر اگر چه در تقسیم حاصل رقبات وقفی بر وجه اجمال که در فوق‌ذکر یافته، از نصف خیراتی در تحت وظائف و مرسوم و اطعام و بخور و روشنایی یکصد و بیست و هشت تومان نوشته شده، نهایت با امکان کسر و نقصان حاصل و تنزل تسعیرات در بعضی سال‌ها، حقیقتاً سه عُشر از آن حاصل منظوری یعنی مبلغ یکصد و بیست تومان، حسب‌الذیل:

[۱] به وظائف و مرسوم و روشنایی و بخور و غیر آن صیغ مقرر شده، بالنقد، ۱۰۲ تومان، بالجنس: گندم به تسعیر دیوان و تسلیم در مدرسه، ۵۳ من، ۲۳ به تسعیر

دیوانی ۱۸ تومان.

[۲] وظائف و مرسوم طلبه و عمله و خدمه، ٤٣ نفر، بالنقد، ٦٤ تومان، بـالجنس؛ گندم: [...] من.

[۳] مدرّس، نفری، نقد، ۹ تومان؛ گندم: ٦ من.

[٤] پیشنماز، نفری، نقد: ٤ تومان؛ گندم: ۳ من.

[٥] خطیب، نفری، نقد: ۳ تومان؛ گندم: ۲ من.

[٦] حفاظ کلام‌الله، ۳ نفری، نقد: ۱ تومان، ۲ تومان؛ گندم: ۱۰۰ من، ۷ من.

[۷] طالب علمان، ٢٤ حجره فی حجره، نقد: ٢١٤ تومان؛ گندم: ۱۰۰ من.

[۸] مؤذّنان، نقران، نقد: [...]؛ گندم: [...] من، [...] من.

[۹] نائب‌التولیه، نفری، نقد: ۹ تومان؛ گندم: ٥ من.

[۱۰] ترفیه سررشته وظائف و مرسوم و اطعـام و غیـره، نفـری، نقـد: ۲ تومـان؛ گندم: ۳ من.

[۱۱] فرّاش، نفری، نقد: ۱/٥ تومان؛ گندم: ۱٥۰.

[۱۲] طبّاخ، نفری، نقد: ۲ تومان؛ گندم: ۷ من.

[۱۳] شربت‌دار، نفری، نقد: ۲ تومان؛ گندم: ۷ من.

[١٤] سقّا و عرب طباخ، نفرات، نقد: ۱ تومان، ۱۰۰ من؛ ۲ تومان؛ ۷ من.

[۱٥] چراغچی، نفری، نقد: ۱/٥ تومان؛ گندم: ۱٥۰ من.

[١٦] قاپوچی، نفری، نقد: [...] گندم: ۱٥۰ من.

[۱۷] جاروکش و باغبان، نفرات، نقد: ۱ تومان، ۱٥۰ من؛ ۲ تومان، ۳ من.

[۱۸] ایاغچی مطبخ، نفری، نقد: ۱ تومان؛ گندم: ۱٥۰ من.

[۱۹] روشنایی و غیره، بالنقد: [...]؛ بالجنس: (گندم): [...] من. روشنایی: هرشـبی دویست دینار منظورشده [...] یوم فی یومی ۳.

[۲۰] بخور و گلاب و غیره: ۲/٥ تومان.

[۲۱] پیه گداخته، چو هفت هشت چراغ هر شب مقرّر شده که در مـسجد و رواق و

بیوتات و دالان‌مسجد و در صحن دروازه مدرسه افروزنـد، لهـذا هـر شـب نـیم مـن پیـه گداخته منظور می‌شود که چراغچی بینادلی کرده، تقسیم درستی نماید، ۱۸۳ به وزن تبریـز فی: یک من، ۳ [...].

[۲۲] شمع، هر شمعی به وزن یکسیه تبریز، دو شب می‌سوزد، یکی در مسجد و یکی در رواق، ۳٦٦ یوم فی ۱۰۰، دینار.

[۲۳] بخور و گلاب در روزهای جمعه و لیالی متبرکه در مسجد و رواق تخمیناً ۱۰۰ یوم فی یومی، ۵۰. بخور عن کشته و فتیله عنبر و عود و لیان، [...]، گلاب [...]، [...].

[۲٤] تصدّق، شب و روز جمعه که فقراء در مدرسه فراهم آمده باشند، ۵۰۰ یوم فی یومی، ۹۰۰، شب جمعه قبل از نماز مغرب، ۱۰۰. روز جمعه بعد از فراغ از نمـاز عصر، [۱۰۰].

[۲۵] طعام، شب‌های جمعه و اعیاد و روز عاشوراء و لیلـةالبرات و یوم‌المبعـث و روز استفتاح و ایام ختمات کلام‌الله در سه ماهه زمستان و شـهر رمـضان المبـارک، تخمیناً ۹۰ روز و شب، طعام فی اعیاد: [...]؛ نان فی یومی: [۱۰ مـن]، گنـدم [...]، [...] من، طعام چهارقاب: فی ۳۰۰ دینار حلوا عسل، ۵۰ دینار.

[۲٦] [...] و افشره: [...]؛ سبزی وخیار: [...].

[۲۷] بهاء و مرمت ظروف و فروش و سوخت و غیـره: [...]، بهـاء و مرمـت و غیره [...]، بهاء و مرمت ظروف و فروش [...].

[۲۸] تخلیع حفاظ و خطیب و معرّف در ختم آخـر، هـشت ثـوب قبـا قطنـی و قدک [...].

[۲۹] سوخت در ایام شتا، هر روز ده من ذغال، پنج من به طلبه قـسمت و پـنج من در شبستان صرف می‌شود: [...] من فی [...]، [...]، مقرر آن که اگر سـه عـشر حاصل واصلی در بعضی سال‌ها بر یکصد و بیست تومـان افزایـد، اضـافه را متـولی

بصیر در هر یک از مصارف معینه مفصله از بهاء و مرمت و اطعام و روشنایی و غیر آنها که اهم و اولی دانند، صرف کرده در هر کار و بار و حال کما ینبغی کیف ما ینبغی منظور دارند.

دیگر کتب مفصله وقفیه مقرون به حفظ و صیانت رحمت رب‌العزة را حسب الذیل: تنزیلات: از قرآن مجید و توراة و انجیل و زبور و تفاسیر معتبره و سایر کتب مقدسه از صحیفه کامله و جامعه و ادعیه مبارکه.

ـ احادیث: شریفه و فقهیات از اصول و فروع و شروع و متون تمام کرده، عالی‌حضرت واقف اتباعیاتشان.

ـ حکمیات از ریاضی و طبیعی و الهی و کلامیات و طبیّات به دستور از شروح و متون تمام کرده و نویسانده واقف اتباعی ایشان.

ـ لغات و تواریخ و دوارین شعرا و مثنویات و منشآت و سفاین متفرقه جمع کرده و نویسانیده عالی حضرت واقف و غیر آنها.

با حصول و ظهور امنیت و جمعیت، بی‌غایله هر گونه تشویشی در حجره یمینی صفه اعلی مسجد جنب منبر مضبوط دارند و جز متولی یا نایب التولیه امین، به کتابداری و کلیدداری کتابخانه قیام و اقدام ننمایند و در هر دو سه سال، یک مرتبه متولی به حضور نایب‌التولیه و مشرف، عرض کتب دیده، اگر از نسخه‌هایی که در نقل و تحویل وتحریر و دست خوردگی‌ها بی‌صفا و بها نشود، طلبه به قصد تحریر و مقابله خواسته باشند، مضایقه نکرده، به اطلاع مدرّس به تلمیذی که خواهد، سپرده، فهرست در آن خصوص بازیافت نمایند که بعد از اتمام، باز به کتابخانه رسانیده، در قفس‌ها و صنادیق ضبط شود. و از عزیزان شهر و واردین اگر جمعی را رغبت ملاحظه بعضی از کتاب نفیسه باشد، به دستور مضایقه نیست، به شرطی که به عین امانت و نظر دیانت، بری از عوائل خیانت در آنها نگرند. اما در هیچ حال، احدی را از متولی یا غیر او، بیع و رهن و هبه و معاوضه و غصب و تحریف و تبدیل کتب

وقفی جایز نیست.

و همچنین به ضرورتی ـ والعیاذ بالله ـ از قبیل سنوح وقایع عظیمه و تقلّبات دهریه مفرّق جمعیت و مشوّش امنیت دارالسلطنه تبریز ـ صانها الله‌تعالی بلطفه العزیز مع سایر بلاد المسلمین من ممالک الایران عن وقوع الفتن و الحدثان ـ نقل کتب از دارالسلطنه تبریز به بلد دیگر ننمایند که مباشرچیان امور، آثم است و عنید، والله علی ما نقول شهید. جناب مدرّس توفیق آثار ـ لایزال برکات افادته باختلاف اللیل و النهار ـ با رعایت آن وصایا در یوم الثلثا و یوم‌الجمعه، طلبه را معاف داشته، در باقی شهور تسعه، نصف قبل از زوال را به جهت مباحثه و مذاکره، اختیار کرده، منظور نظرِ عنایت اثرشان آن باشد که اقلّش چهار درس از فنون علوم معقوله و منقوله مفصله، همه روزه ـ به عنایة الله‌تعالی و حسن توفیقه ـ گفته و شنیده شود:

ـ ادبیات، از نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و عروض و قافیه و معمّا و امثال آنها، درسی.

ـ حکمیات که در طریق تعلیم حکماء حقیقت شعار، ابتدا از ریاض کرده و از ارثماطیقی و هندسه و هیأت گذشته به طبیعی و الهی ترقّی کرده‌اند، درسی.

ـ تفاسیر از قبیل مجمع البیان و انوار التنزیل و کشاف و تفسیر کبیر و معالم و تأویلات جوامع و غیر آنها، درسی.

ـ فقهیات، آنچه را از اصول و فروغ، ذهن و شوق و فهم و رغب طلبه‌خواهان و مناسب ایام و اعوام باشد، درسی.

ـ و نصف بعد از زوال شهور متبرکه رجب، شعبان و رمضان را مخصوص مقابله و تصحیح کتب تفاسیر شیعه و ادعیه و احادیث صحیحه معتبره گردانند تا آثار فایض الانوار انتشار علوم حقیقه و معارف یقینیه عموماً بر وجنات احوال سعادت اشتمال همگی مفید و مستفید و قاری و مستمع و خصوصاً به روزگار خجسته آثار فلک مدار شهریار سپهر اقتدار کامکار، عاید گردد.

دیگر به غیر ظروفی که در مطبخ و سایر بیوتات ضروری است و حسب‌الذیل تدارک و وقف شده، چون طلبه را در اکثر اوقات، احتیاج به بعضی ادوات هست؛ لهذا یکصدو نود و دو عدد ظروف مفصله مس، علی‌حده وقف شده:

آفتابه: بیست و چهار عدد.

لگن: بیست و چهار عدد.

پیسوز: بیست و چهار عدد.

سفیدان: بیست و چهار عدد.

کاسه: بیست و چهار عدد.

بوشقاب: بیست و چها رعدد.

پیاله: بیست و چهار عدد.

که به هر حجره‌ای از بیست و چهار حجره طلبه، از هر نوع عددی سپرده، قبض بازیافت نمایند که طلبه را عسرت و احتیاج به خارج نشده، در اوقات ضرورت، ظروف را به کار دارند. و در بعضی ایام و لیالی متبرکه، چنانچه متولی و نایب‌التولیه را شغلی از گردآوری طلبه و ادراک فیض حضور جمعی و صرف طعام در مجلس با ایشان مانع آید، حصه و نصیب هر حجره را خدمه از طعام آماده در بوشقاب‌ها و کاسه‌های مخصوص به هر یک جا داده به حجره‌ها رسانند. و آنچه به مرور و دهور شکسته و تلف شود، عوض آنها را از حاصل رقبات وقفی به همان قدر و هیأت، متولی به دستور، ظروف شکسته و تلف شده مفصله مزبور، نوساخته به طلبه و خدمه سپرده و تحویل کرده، اهمال جایز ندارند به شرطی که طلبه و خدمه در ضبط و محافظت آنها بی‌مساهله و مسامحه، لوازم دیانت و امانت در جمله اوقات و احوال مرعی داشته، خود را از مظنّه بیع و شری و هبه رهن و سایر تقلّبات جزئیه مصون دارند.

دیگر چون تخلیع طلبه و خدمه در ایام نوروزِ فیروزِ عالم‌افروزِ هر سالی و همچنین تحریک تلامذه از راه اعانت‌شان به اعطای چند دسته کاغذ و چند نیزه قلم

و مرکب در هر سه ماه که وظیفه تسلیم می‌شود، از محسّنات و مستلزم مثوبات است و تجدید فروش مندرسه آستانه متبرکه و مسجد مقدسه و رواق و خانقاه و شبستان و حجرات طلبه و ایوان‌های نشیمن به تمادی ایام از ضروریات و تقدیر وتعیین چه و چند و چون، ولی در آنها متعسّر است، لهذا مراتب مزبوره و امثال آنها از هر گونه رعایتی که طلبه را و نزهت و رونقی که بقعه را به توقع ذکر جمیل واجر جزیل کنند، حواله به رأی شریف متولی هر عصری شده، نهایت اگر عوض فروش مندرسه، هر یک از قالی و نمد و جاجیم به همان قدر و قماشی که در این اوقات انجام شده، پس از اندراس کلی، تازه کاری و گسترده و مندرسات بیع و بهای از صرف سایر مصارف مستحسنه شود بهتر است. وتغییر و تبدیل شروط محرّره و تقلّبات خارج از عهود مقرّره چون خلاف شرع شریف و اختلال اوضاع بقعه رفیعه و به غصب و عنف، تصرف در اصل وحاصل موقوفات کردن، وبال عظیم و گناه وخیم است؛ لهذا استدعا و التماس از وکلاء فرمانروایان هر عصر و زمان و مباشران مهمات دیوان و راهافتگان به محافل و مجالس ارکان دولتِ ابد پیوندِ شهریارِ جهان و امراء عظام و صدور رفیع مقام و وزراء ذوی‌العزّ والاحترام و سایر حکام کرام و بیگلربیگان رفیع‌الشأن عراق و آذربایجان آن که ذیل عفت و نظر رحمت و مکرمت خود را از لوث چنان امر شنیعی منزّه و مبرّا داشته، تفرقگی طلبه و اهانت و برهم‌خوردگی اوضاع بقعه و تقلّب و تصرف در اصل و حاصل موقوفات آن به هیچ وجه پیرامون خاطر فیض مظاهر دریا مقاطرشان نکرده، بلکه در اعزاز مباشرین موقوفات و ضبط و نسق زراعت و عمارت آنها، توجّهات و تلطّفات بزرگانه ظاهر ساخته، رفاه حال متولی و طلبه و خدمه را به نوازشات لایقه، موجب اجر عظیم و ثواب جزیل و ممهّد بقای دین و دولت دانند، «فمن بدّله بعد ما سمعه فانّما ائمه علی الذین یبدّلونه و الله سمیع علیم» و هو علی ما نقول وکیل و شهید.

فمن سعی فی خرابها أو أخلّ شرطاً من شروطها فقد بآء بغضب من‌الله و مأویه جهنم و بئس المصیر و علیه لعنةالله و الملائکة و الناس اجمعین.

تحریراً فی سنة تسعین و الف فی الهجرة النبویة، علیه و علی آله الطیبین و عترت المعصومین المهدیین و اصحابه الراشدین المنتجبین الوف شرایف الصلاة والسلام والتحیة.[۱]

۱ ـ وقف‌نامه ظهیریه در کتاب «امامزاده سیدحمزه و وقف‌نامه ظهیریه» با تصحیح و مقابله با نسخ متعدد، توسط اینجانب (هادی هاشمیان) در سال ۱۳۹۳ چاپ شده است.

بخش ششم

خاندان‌های فضل و دانش در تبریز



خاندان‌های فضل و دانش در تبریز

خاندان‌های فضل و دانش در تبریز از مواردی است که در کتب رجالی و تاریخی به صورت پراکنده مطرح شده، آنچه اهمیت شایسته است افرادی است که از این خاندان برخواسته و خدمات هر کدام به تنهایی باعث پیشرفت علوم اسلامی و ترویج مبانی تشیع شده است.

مرحوم استاد سید حسن قاضی طباطبائی در مقاله‌ای ضمن بررسی خاندان بزرگ تبریز می‌نویسد:

«اگر در دوران قاجاریه بر اثر شکست‌های نظامی و بستن یک رشته معاهدات کمرشکن، لطمه‌ی بزرگی بر اعتبار این آب و خاک وارد آمد اما در عوض باید اقرار و اعتراف کرد که این عصر بر اثر کثرت مؤلّف و مترجم و تألیف کتب سودمند و پیشرفت فن ترجمه و ترقی هنر نقاشی و رواج بازار خط و انشاء و ظهور یک عده خوشنویسان معجزنشان و گروهی از منشیان فصیح و بلیغ، از ادوار متمایز و چشمگیر کشور بوده و توان گفت که در همین عهد، یک نهضت علمی و ادبی در ایران به وجود آمده بود که اهمیت آن بر ارباب انصاف و صاحبان ذوق سلیم پوشیده نیست و کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت باشد مگر این‌که از زیور عدالت و واقع‌بینی عاطل و یا خدا نکرده به کلی اهل غرض و عناد باشد.

یک نگاه اجمالی به تواریخ محلی و تألیفات مهم علمی و ادبی و دینی و از همه مهم‌تر با توجه جزئی به مندرجات کتاب نفیس «المآثر و الآثار» تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات دوره‌ی ناصری که صرفاً وضع مملکت را از حیث تعدد ادبا و فضلا و اصحاب هنر به انضمام سایر فواید تاریخی و رجالی و تشکیلات دولتی روشن می‌سازد، همین ادعا را که بدان اشاره گردید تأیید می‌کند. به طور واضح دیده می‌شود که در آن زمان در هر گوشه‌ای از مملکت، جمعی از ارباب

فضل و اطلاع ساکن و یا نوشتن و ثبت افکار نافعه‌ی خود، آن هم بـدون توسـل بـه ریا و جلب شهوت و کسب منفعت، مشعل‌دار علم و ادب بوده‌اند.

آذربایجان که در همین زمان دومین شهر کشور بود و از پاره‌ای جهات بر تهران تقوق و برتری داشت، مملو از ارباب علم و معرفت و فقـه و شـعر و انـشاء بـوده و مؤید این سخن مندرجات تاریخ نادرمیرزا و رجال مهدی بامداد و رجال دکتر مهدی مجتهدی و داسـتان دوسـتان تـألیف مرحـوم محمـدعلی صـفوت اسـت کـه اخبـار دانشمندان این منطقه را تا جایی که مقدورشان بوده است، جمع و ضبط کرده‌اند.»[1]

۱ـ چهره آذرآبادگان در آئینه‌ی تاریخ ایران «خاندان‌های فضل دانش آذربایجان در عصر قاجار» ص ۱۴۲، ۱۴۳.

خاندان سادات جهانشاهی

نام این طایفه که از دوران سلطنت غازان خان در تواریخ دیده می‌شود، افـراد آن همیشه از اشخاص سرشناس و معـروف بـوده و سرسلـسله‌ی آنـان مطـابق تـصریح حافظ کربلائی در روضات‌الجنان، سید جلال‌الدین مهدی نقیب تبریزی حسنی اسـت که در تبریز و در جنب مزار شیخ حسن بلغاری مدفون گردیـده اسـت. گویـا همـین نقیب در مسلمان شدن پادشاه مذکور تأثیری به سزا داشته و اولاد و اعقابش پیوسـته متصدی مناصب عالیه از قبیل منصب قضا و نقابت و شیخ‌الاسلامی بوده‌اند.

حافظ کربلائی این سلسله را (حسنی) معرفی می‌کند اما نقیب‌زاده‌ی مشایخی در مجموعه‌ی نفیس (هدیـة لآل عبا فی نسب آل‌طباطبا) حـسینی مـی‌دانـد. و تحقیقـی کافی در باب انتساب این خاندان، به خانواده‌ی رسالت و امامـت کـرده کـه درخـور توجه و عنایت است، اجمالا سید مهدی به دامادی سلطان جهانشاه قره‌قویونلـو نایـل می‌شود. به همین علت است که این طبقه از سادات تبریز را کـه بنابـه اظهـار حـافظ کربلائی (اقدم ساداتند در تبریز)، سادات جهانشاهی مـی‌گوینـد. و نـسبت بـه سـایر خاندان‌ها کـه در آذربایجـان اقامـت داشـته‌انـد و یـا دارنـد، تقـدم زمـانی دارنـد. از معروف‌ترین افراد این خانواده، میرزا احمد مجتهد جهانشاهی است کـه از شـاگردان صاحب جواهر بوده و با یکی از دختران مرحوم میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسـلام کـه در عصر خود به تمام معنی نافذ الکلمه بود، ازدواج کرده است. نتیجـه‌ی ایـن اتـصال و ازدواج مرحـوم حـاجی میـرزا مهـدی مجتهـد جهانـشاهی اسـت کـه بلاشـبهه از شخصیت‌های ممتاز آذربایجان بوده و در ۱۳۲۱ هجری قمـری رخـت بـه آن جهـان کشیده است.

حاجی میرزا مهدی در فن خط، استاد و بی‌نظیـر بـود و بـه قـول نقیـب‌زاده: «از اخـتلاط و امتـزاج شـیوه‌ی خـط میرعمـاد و عبدالمجیـد درویـش و سـید حـسین

خوشنویس باشی، شیوه‌ی خاصی اختراع کرده بود کـه مخـصوص خـود آن مرحـوم بود. مخصوصاً در نوک حرف (ح) چه در حال ترکیب و چه در حال انفراد.»

شخصیت بسیار مهم و برجسته‌ای که در اواخر قاجاریه و در آغاز سلسله پهلوی از این خاندان به ظهور رسیده، مرحوم میرزا محمد شفیع جهانـشاهی، رئـیس دیـوان عـالی تمیـز بـود کـه اخبـارش را مهـدی مجتهـدی در کتـاب رجـال آذربایجـان و نقیب‌زاده‌ی مشایخی در تألیف جامع و مختصر خود مبسوطاً آورده‌اند.[1]

۱ـ خاندان‌های فضل و دانش آذربایجان در عصر قاجار، صص ۱۴۲ ـ ۱۴۳.

خاندان مجتهدی

علامه امینی در شهداء الفضیله، خاندان مجتهدی را بزرگ‌ترین خاندانی می‌داند که در آذربایجان و تبریز به زیور مجد و عظمت، زعامت و پیشوایی، و علم و عمل آراسته بودند.

آیت‌الله میرزا احمد مجتهد (متوفی ۱۲٦۵ ق)، در عصر خویش پیشوای متشرّعه تبریز بود و «در مدت حیات خویش که عمری دراز کرد شاخصیّت و نفوذ زیادی در ریاست علمیه که بلامعارض بود، پیدا کرد. بدین معنی که در حوزه‌ی علمیه تبریز، اول شخص بود».[۱]

اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات عصر ناصری، می‌نویسد: «در مملکت آذربایجان حافظ حِمای شریعت و پشتیبان بزرگ ملت بود. ریاستی کبیر و شهرتی عالمگیر داشت». مورخان، پارسایی و تقوای وی را در قضاوت ستوده‌اند. زمانی که قشون مهاجم تزاری در پایان دوره‌ی دوم جنگ‌های ایران و روس، با قهر و غلبه تبریز را گشود، میرزا احمد، که سلطهٔ کفر را بر میهن اسلامی برنمی‌تافت، شهر را ترک گفت و در راه، دزدان اموالش را به غارت بردند. پس از رفتن روس‌ها دوباره به تبریز بازگشت و فتحعلی‌شاه خسارات وارده به او را جبران کرد.

یکی دیگر از بزرگان این خاندان، آیت‌الله حاجی میرزا محمدباقر مجتهد (م ۱۲۸۵ ق) «از اکابر علما و رؤسای علمی ایران، دارای نفوذ تمام و عزّت و احترام مالاکلام، و مرجع طوایف انام بود. در انفاذ حوائج مردم مساعی جمیله به کار می‌برد». اعتمادالسلطنه از وی به عنوان «امام جمعهٔ تبریز و رئیس اعظم آذربایجان یاد می‌کند که مذهب حق جعفری را حراستی مردانه می‌نمود (و) مقام فقاهت و اجتهاد آن بزرگوار، مسلّم جمیع مسلمین است».

---

۱ ـ «آیت‌الله حاجی‌میرزاحسن آقا مجتهد تبریزی، موسس و مصحح مشروطه در تبریز» علی ابوالحسنی (منذر)، تاریخ معاصر ایران، سال ۵، شماره ۱۸، ۱۳۸۰، ص ۱۲، ۱۳.

برادر میرزا محمدباقر مجتهد، آیـةالله حاجی میرزا جواد آقا مجتهد (م ۱۳۱۳ ق) است که درعصر خود زعیمی مطاع و مرجعی پرنفـوذ بـود و «بعـد از وفـات بـرادر خود، حاج میرزا باقر مجتهد ریاست مطلقه علمیه که توأم با نفوذ و اقتدار بـی‌نهایـت بوده بدو منتهی شد...» مدرس تبریزی، با اشاره به این مطلب می‌نویسد:

سالیان دراز، با نفوذ تمام، حامل لوای ریاست تامه بوده و کارهای مهـم بـسیاری را با کمال شهامت و موفقیت از پیش برده است. در نزد امـرا و حکـام و درباریـان و طبقات متنوعه ملت بـا تمـام احتـرام و عـزّت زیـسته، بلکـه در اثـر وجهـه‌ی ملـی فوق‌العاده که داشته امرا و حکام وقت از وی ترسـناک و اندیـشناک بودنـد، اوامـر و احکام او را با کمال تذلّل قبول و اجرا می‌کردند و اصلاً قدرت ردّ آن‌ها را نداشتند.

امیرنظام گرّوسی، عباس میرزا ملک‌آرا، اعتمادالسلطنه، ارفع‌الدوله، افـضل‌الملـک کرمانی، محمد قزوینـی، احمـد کـسروی و دیگـران، همگـی بـه نفـوذ و محبوبیـت گسترده‌ی حاجی میرزا جواد آقا در میان مردم، و چیرگی حکم و فرمان وی نزد ملت و دولت، اشاره کرده‌اند. برای نمونه، بـه کـلام امیرنظـام گرّوسـی ـ حـاکم مقتـدر و پرصولت آذربایجان درعصر ناصرالدین‌شاه ـ اشاره می‌کنـیم کـه در نامـه بـه حـاجی میرزا جواد آقا می‌نویسد: «از حق تعالی مسئلت می‌نمـایم کـه مـرا بـه ادای حـق آن شخص شریف که مایه‌ی مفاخرت ملت و شریعت ما، و مصدر هرگونه خیر و برکت است موفق فرماید، بمنّه و جوده...»

کسروی نیز می‌گوید: «این مرد، در فزونی پیروان و چیرگی بـه مـردم، در میـان همکاران خود کم‌تر مانند داشته سخنش در همـه جـا مـی‌گذشـته، و دولـت پاسـش می‌داشته، و مردم جان‌فشانی‌ها در راهش می‌نموده‌اند».

حاجی میرزا جواد آقا نسبت به نفوذ و سلطه‌ی استعمار بر ایران اسلامی شـدیداً حساس بود و هر جا که از این بابت احساس خطر می‌کرد بـا تمـامی قـدرت بـه پـا می‌خاست. نمونه‌ی بارز این امر، نقش چشمگیر و مؤثری است که وی در برهم زدن بساط کمپانی رژی ایفا کرد، چنان‌که تاریخ از او به عنـوان یکـی از پـرچم‌داران مهـم

نهضت تحریم یاد می‌کند که قیام مردم تبریز به رهبری او بر ضد رژی اولین سکته را به کار آن کمپانی استعماری وارد ساخت و زمینه‌ساز لغو کلّی قرارداد شد.

ایفای نقش مؤثر در لغو امتیاز رژی تنها فصلی از مبارزات حاجی میرزا جواد آقاست. این فقیه مجاهد، همپای ستیز با نفوذ خطرناک انگلیس، از سلطهٔ خزندهٔ روس تزاری نیز غافل نبود و به نوشته‌ی کریم طاهرزادهٔ بهزاد: «به شدّت علیه این نفوذ می‌کوشید».

به عنوان دیگر چهره‌ی برجسته‌ی این خاندان بایستی از آیت‌الله شهید حاجی میرزا عبدالکریم آقا مجتهد امام جمعه‌ی تبریز (م ۱۳۳٦ ق) یاد کرد که به نوشته‌ی حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی: «عالمی چیره‌دست و زعیمی شایسته بود... ورع و تقوای بسیار داشت و خوش‌خلق و نیکو رفتار بود... هیبت و حشمت وی طبقات مختلف را به تعظیم و خشوع وامی‌داشت و اهتمامی بسیار به قضای حوائج فقیران و دستگیری ضعیفان داشت. حیات شریف خویش را این‌چنین در خدمت دین و مؤمنین گذاراند [گذراند] تا این‌که بر اثر گلوله‌ی بعضی کسان ـ که مروّج بدعت‌های نوظهور در آن دیار بودند ـ به شهادت رسید و این به خاطر غیرت شدید دینی و جهاد مستمر وی با دشمنان اسلام و مسلمین بود...».

مرحوم امام جمعه در قیام عدالت‌خواهی صدر مشروطه شرکت داشت[1] ولی بعدها با مشاهده‌ی انحراف در مسیر نهضت در برابر منحرفان ایستاد و در این راه رنج‌های بسیاری را به جان خرید تا به شهادت رسید. سخن درباره‌ی وی را با اشاره به نامه‌ی تند و تهدیدآمیز ژنرال کنسول روسیه در تبریز (۱٦ صفر ۱۳۳۳ ق) به پایان می‌بریم که خطاب به والی تبریز (سردار شهید) می‌نویسد: «از اصلاح خیالات امام جمعه به کلی مأیوس شده‌ام و یقین دارم که ابداً نادم و پشیمان نخواهد شد. بنابراین خواهشمندم به امام جمعه همین امروز قدغن فرمایید بدون معطّلی از شهر خارج

---

۱ ـ آیت‌الله حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی مؤسس و مصحّح مشروطه در تبریز، علی ابوالحسنی (منذر)، تاریخ معاصر ایران، س ۵، ش ۱۸، ۱۳۸۰، ص ۱۲، ۱۳

شود و در صورتی که تا فردا صبح از شهر خارج نشود... خانهٔ امام را با دینامیت منهدم و خراب خواهم نمود...»

مرحوم سیدحسن قاضی در سلسله خاندان مجتهدها می‌نویسد:

«بیت بسیار معتبری که با جمع کردن دانش و خواسته، عملا قول آن شاعر[1] را نقض کرده است خانواده‌ی مجتهدی است که از آغاز سلطنت آل‌قاجار در تبریز مستقر گردیده و از بدو استقرار در این منطقه، پیوسته ریاست و مطاعیت و کار تدریس و مباحثه و فتوی با آنان بوده است. سر سلسله‌ی این دودمان مرحوم میرزا احمد مجتهد است که از کار دیوانی یک مرتبه اعراض کرده و بنابه اظهار صاحب (شهداء الفضیلة) همراه با پسرش میرزا لطفعلی اول جهت تحصیل به نجف رفته و از حین مراجعت تا زمان وفات خود که در سال ۱۲٦۵ هجری قمری اتفاق افتاده، مجتهد مسلم و مفتی بلامنازع در تبریز بوده است. نادر میرزا مؤلف تاریخ دارالسلطنهٔ تبریز که با ظهور این سلسله‌ی علمیه معاصر و با اغلب افراد آن مأنوس و محشور بوده اخبار بزرگان و علمای این دودمان را در کتاب خود دقیقاً آورده و با رعایت جانب راستی و امانت و اجتناب کامل از اغراق و مبالغه، مراتب فضل و معلومات و اطلاعات آنان را در فنون مختلفه ستوده است. از مرحوم میرزا احمد که به قول نادر میرزا (شعر تازی گفتی) تا جایی که نگارنده اطلاع دارد اثری مطبوع در دست نیست و اگر تحقیقات و رسالاتی هم دارد، نزد اعقابش محفوظ است اما میرزا لطفعلی که نامش گذشت در عصر والد بزرگوار خود به منصب امامت جمعه نایل آمده و گذشته از این‌که سخت زاهد و فاضل بوده، پیوسته مشوق ارباب فضل و مربی طالبان علم و معرفت هم بوده است.

نادر میرزا در تاریخ خود مبلغی از تشویقات و مراحم آن عالم را که در حق

---

۱ ـ اشاره است به این دو بیت معروف که در لباب الالباب مندرج است:

دانش و خواسته است نرگس و گل — که به یک جای نشکفند به هم

هر که را دانش است خواسته نیست — و آن‌که را خواسته است دانش کم

خود وی مبذول داشته، درج کرده و چون آن کتاب در دسترس عموم است از نقل آن‌ها صرف‌نظر می‌شود. فقط این موضوع را یادآوری می‌نماییم که صاحب ترجمه نه تنها در فقه و اصول و امر فتوی مسلط و ماهر بوده بلکه در ادب و عربیت و علوم مقدمات هم قدرت فراوانی داشته و از مشهورترین آثارش در ادب شرح قصیده‌ی (بانت سعاد) و در فقه شرح ریاضی آقای سیدعلی است، تحت عنوان (اوثق الوسائل فی شرح ریاض المسائل[۱])، افسوس که این عالم عامل و بی‌نظیر از عمر طبیعی بهره‌مند نگشته و در وبائی که به سال ۱۲٦۲ در تبریز شیوع یافته با برادر خود میرزا جعفر که قریباً به ذکر آثارش خواهیم پرداخت دار دنیا را ترک کرده و بالمآل یک دنیا فضل و اطلاع را در زیر خاک نهان ساخته است. نادر میرزا پس از وقوع این حادثه به طوری که خودش می‌نویسد، همراه با پدرش به حضور میرزا احمد مجتهد رسیده و مراتب تسلیت و تعزیت خود را با هم به حضور آن عالم عامل تقدیم داشته‌اند[۲] و این‌که واعظ خیابانی می‌نویسد که صاحب ترجمه یک سال بعد از فوت پدرش به تبریز مراجعت کرده است سهوی است واضح و با نوشته‌ی نادر میرزا به کلی مغایر است.[۳] اما میرزا جعفر که ظاهراً فرزند دوم میرزا احمد است او هم فقیه و فاضل بوده و رساله‌ای دارد درباره‌ی (عصیر عنب) که از قرار تقریر دانشمند محترم جناب جعفر سلطان القرائی نسخه‌ی آن در کتابخانه مجلس محفوظ است.

میرزا جعفر فرزندی داشت به نام حاجی میرزا موسی که در زهد و علم و فضیلت در عصر خود بی‌همتا بوده و در ۱۳۰۷ هجری قمری دنیا را ترک گفته است، اوراست (اوثق الوسائل فی شرح الوسائل) و از این جهت صاحب ترجمه را در بعضی موارد و در کتب تراجم (صاحب اوثق) گویند.[٤] وی غیر از اوثق الوسائل، کتابی هم دارد تحت عنوان (غایة المأمول فی شرح معضلات الاصول) که از قرار

---

۱ ـ نسخه‌ای از این شرح در کتابخانه‌ی خصوصی حضرت آقای قاضی موجود است.

۲ ـ تاریخ تبریز، ص ۵۳.

۳ ـ علمای معاصرین، ص ۳۳۳.

٤ ـ ریحانة الادب

اطلاع یک نسخه از آن در کتابخانه‌ی خصوصی حجـةالاسلام آقای قاضی موجـود و محفوظ است. یکی دیگر از اعاظم و مشاهیر این سلسله مرحوم حاجی میرزا باقر آقا مجتهد است که نادر میرزا اخبار شرح گرفتاری‌های او را در زمان ناصرالدین شـاه و در دوره‌ی صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر در تاریخ خود گنجانده و بـه طـوری کـه مهدی بامداد در رجال سودمند خود آورده[۱] در دفعه‌ی دوم که صـاحب مـسئله را در موضوع نزاع شیخیه و متشرعه به طهران خواسته‌اند در همان‌جـا بـه سـال ۱۲۸۵ بـه رحمت ایزدی واصل گشته است. لفـظ (غرفـه) و جملـه‌ی (فجعـل الجنـة مثـواه)[۲] ماده‌ی تاریخ این عالم نافذ الکلمه و محبوب است، مغا رحمـةالله‌علیه.

یکی دیگر از معاریف و مشاهیر این طایفه که نفوذ سخن وی به خارج از ایـران هم رسیده بود مرحوم حاجی میرزا جواد مجتهد اسـت کـه در زمـان خـود از حیـث ستم‌داری و کثرت ثروت و اداره‌ی امور روحانیـت منحـصر بـه فـرد بـوده و همـین شخص است که در مسئله رژی با مجتهـد اعلـم و اکبـر شـیعه، میـرزا محمدحـسن شیرازی، همکاری کامل کرده و بالاخره به طوری که در تواریخ قاجاریه آورده‌انـد آن قرارداد را بهم زده‌انـد. صـاحب ترجمـه در سـال ۱۳۱۳ یعنـی در همـان سـالی کـه ناصرالدین شاه تیرخورده است وفات یافته و اخبارش را نادر میرزا و واعظ خیابـانی و محمدعلی مدرس و محمدعلی تربیت، در کتاب‌های خود آورده‌اند غیـر از مآخـذ مزبور، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه و مؤلف شهداء الفضیله هم بـه ذکـر اخبـارش پرداخته‌اند و از قراری که واعظ خیابانی در تاریخ علمای معاصـرین متعـرض اسـت وی در فقه و اصول شاگرد سیدحسین کوه‌کمری بوده است که پس از فوت استادش شیخ‌انصاری، ریاست و مرجعیت در نجف به عهده‌ی[۳] وی گذاشته شد و همین کـوه کمری است که ناصرالدین شاه در سفرنامه‌ی عتبات خـود مـی‌نویـسد کـه مـشارالیه

---

۱ ـ جلد ۵ ص ۳۹.

۲ ـ مواد التواریخ تألیف مرحوم حسین نخجوانی ص ۲۲۲.

۳ ـ این مسافرت در ۱۲۸۷ انجام گرفته یعنی ٦ سال بعد از رحلت شیخ انصاری.

همراه با میرزا جواد تبریزی به دیدن من آمد.

مجتهد بسیار معروفی که از این سلسله برخاسته و نامش بر اثر معاصر بودن با نهضت مشروطه در تواریخ مربوطه به انقلاب آزادی ایرانیان زیاد دیده می‌شود مرحوم آیةالله حاجی میرزا حسن آقای مجتهد است که ظاهراً در ۱۳۳۷ قمری از دنیا رفته و بر اثر احتیاط فراوان در صادر کردن اسناد و احکام شرعیه و طهارت مهر و احاطه‌ی زایدالوصف بر احکام و مسائل حلال و حرام و تسلط وافر در ادب عرب و رعایت جانب عدالت و انصاف، نام بسیار نیکی از خود به یادگار گذاشته و تا امروز کسی از موافق و مخالف دیده نشده است که منکر مقامات علمی و ادبی و فقهی آن بزرگ‌مرد باشد، فعلا در تبریز کسانی هستند که منبر و مجلس مباحثه و مرافعه‌ی او را درک و از هوش و حافظه‌اش داستان‌هایی می‌آورند که واقعاً مایه‌ی تعجب و بلکه باعث حیرت است، گویند تا آخرین دقیقه‌ی حیاتش، تصلب خود را در کارهای دینی و رعایت حدود و موازین شرع از دست نداد و پیوسته جانب حق را محترم شمرد و خطائی در مهر وی دیده نشد. خلاصه بسیار بعید به نظر می‌رسد که مادر روزگار، دوباره نظیر او را بیاورد و چنان عالمی تربیت نماید (ان الزمان بمثله لعقیم).

از این فقیه متهور و طاعت‌اندوز که (لاتأخذه فی الله لومة لائم) پنج فرزند باقی مانده بودند که هر کدام در نوبه‌ی خود فاضل و باسواد بودند علی التحقیق، گل سرسبد و یا به قول صاحب کلیله (روی رزمه) آنان[1] مرحوم حاجی میرزا مصطفی آقای مجتهد است که کمی بعد از فوت پدر نامدارش دیده از جهان فرو بسته و از شاگردان آخوند خراسانی بوده است.

صاحب ترجمه که در تمام علوم اسلامی حتی نجوم و فلسفه تسلطی فراوان داشته است اخبارش را محمدعلی صفوت در داستان دوستان و محمدعلی مدرس در

---

۱ ـ این تعبیر در باب الحمامة المطوقه آمده است.

ریحانه ذیل ماده‌ی (مجتهد) و واعظ خیابانی در تاریخ علمای معاصرین و از همه معتبرتر و مطمئن‌تر فرزند دانشمندش دکتر مهدی مجتهدی در کتاب (رجال آذربایجان در عصر مشروطیت) به طور کامل و مستوفی آورده‌اند و ما با نشان دادن این همه مراجع و مآخذ خود را از دادن هرگونه توضیح و بسط کلام در حق این عالم که بلاشبهه از نوادر روزگار و از مفاخر علمی بوده است مستغنی می‌دانیم.

حاجی میرزا مصطفی آقا در شعر و ادب هم‌فحل و نیرومند بوده و نمونه‌ای از اشعار تازی او را که از حیث فکر و مضمون و معنی و ترکیب الفاظ، نظیر اشعار شعرای مشهور عرب است، مدرس در ریحانه و واعظ خیابانی در تاریخ علمای معاصرین آورده‌اند.

صاحب ترجمه به مناسبت ضعف مزاج و ابتلاء به مرض فالج از عمر خود بهره‌مند نگشته گویا هفت ماه پس از فوت والد ماجد خود و در سن ٤٢ سالگی دار دنیا را ترک نموده و بی‌اغراق و مبالغه، عالم فقه و ادب و نجوم و عروض و سایر فنون را بی‌سرپرست و یتیم گذاشته است و گویا متنبی این بیت معروف خود را درحق این بزرگوار ساخته است:

ذکر الانام لنا فکان قصیدة　　کنت البدیع الفرد من ابیاتها

فعلا ریاست و زعامت این خانواده‌ی فضل و ادب با حضرت آیة‌الله آقای حاجی میرزا عبدالله آقا مجتهدی دامت‌برکاته است که به قول طغرائی اصالت رأی را با حلیه‌ی فضل در خود جمع گردانیده و در فقاهت و سایر علوم و اطلاع بر مسائل سیاسی و اجتماعی مقامی را حایز گشته که هیچ‌کس نمی‌تواند به مقام انکار بیاید، من حق بزرگواری این عالم جامع و مطلع را نمی‌توانم مانند برادر دانشمندش مهدی مجتهدی که در کتاب (رجال آذربایجان) نوشته ادا کنم و طالبان مزید اطلاع را به همین مأخذ معتبر ارجاع می‌کنم، زیرا که می‌ترسم اگر مطلبی در حق معظم‌له بنویسم حمل بر اغراق و مبالغه و یا خدا نکرده حمل بر تملق و مداهنت نمایند. اما با کمال

جرأت عرض می‌کنم که مضمون این دو بیت بحتری که آن‌ها را در مدح ابن الزیات وزیر نامدار گفته در حق این فقیه ادیب هم صادق است:

و اری الخلق مجمعین علی فضلک می بین سید و مسود

عرف العالمون فضلک بالعلم و قال الجهال بالتقلید

آقای حاجی میرزا عبدالله آقا امروز در تبریز مقامی بس عالی و چشم‌گیری دارند و محال است کسی از فضلا خواه داخلی و خواه خارجی به شهر ما بیاید و به محضر این عالم نرسد و از فیوضات صحبت و برکات مجلس وی بهره‌مند نگردد.[۱]

شرح حال بعضی از بزرگان خاندان مجتهدها

۱ ـ آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی

حاج میرزا جواد آقا، فرزند آیت‌الله میرزا احمد مجتهد تبریزی، از اعاظم علما و اکابر فقها، برخاسته از دارالسّلطنه تبریز و از چهره‌های پرفروغ خاندان جلیل‌القدر علم و اجتهاد مجتهد تبریزی است.

قریب به یقین پیش از سال ۱۲۵۰ ق برابر با سال ۱۲۱٤ ش. در تبریز دیده به جهان گشود. مقدّمات و سطوح عالی علوم دینی را نزد پدر آموخت. آن‌گاه رهسپار حوزه علمیّه نجف اشرف گردید و در حلقه شاگردان حضرات آیات عظام، شیخ اعظم، مرتضی انصاری و آقا سیّدحسین کوه‌کمری درآمد و به مقام رفیع اجتهاد نایل شد.

ایشان پس از نیل به مقامات عالی علمی و معنوی به زادگان خویش بازگشت و به ترویج و تبلیغ معارف اسلامی و رسیدگی به امور دینی همّت گمارد. پس از رحلت برادرش آیت‌الله میرزا باقر آقا مجتهد زعامت آن دیار و امامت جمعه تبریز به وی منتهی گردید. عظمت علمی، مقامات معنوی، حلم و بردباری و نجابت و درایت فوق‌العاده شخصیتی بی‌بدیل از حضرتش در عصر خود نمایان ساخت و مردمان دیار

---

۱ ـ خاندان‌های فضل و دانش آذربایجان در عصر قاجار، صص ۱٦٤ ـ ۱۷۱

و ارکان دولت قاجار را مطیع وی گرداند و مشارٌالیه با لبنان گردید.

اوج اقتدار معنوی و عظمت روحانی ایشان در جریان نهضت تنباکو و با حمایت قاطع از فتوای آیت‌الله میرزا محمّدحسن شیرازی پدیدار گشت. وی به همراه حضرت آیت‌الله میرزا محمّدحسن آشتیانی در تهران و آیت‌الله شیخ محمّدتقی نجفی در اصفهان و دیگر علمای مجاهد ایران سدّ شدیدی در برابر نفوذ بیگانگان و خیانت بیگانه‌پرستان گردید.در دوران زعامت مقتدرانه دینی خود در آذربایجان، در مقابل نفوذ جاسوسان روسیه تزاری که درصدد جداسازی آذربایجان از ایران بودند حسّاسیت ویژه‌ای نشان می‌داد و حافظ استقلال دینی و ملی ایران اسلامی بود. مجاهدان و آزادی‌خواهان وطن‌دوست در پرتو هدایت و اقتدار معنوی‌اش به جهان خود ادامه می‌دادند. سرانجام آن عالم ربّانی و فقیه عالی‌قدر پس از عمری جهاد و اجتهاد در سنگر علم و تقوا و خدمت به اسلام و مسلمین در هفدهم شعبان‌المعظم سال ۱۳۱۳ ق برابر با سیزدهم بهمن ۱۲۷٤ ش. چهره در نقاب خاک کشید و به ملکوت اعلی پیوست. در ارتحال جانگدازش ایران اسلامی و حوزه‌های علمیّه به ویژه شهر تبریز به سوگی عظیم نشست. پیکر پاکش را پس از تشییع کم‌نظیر، مدتی در جوار امامزاده حمزه ـ علیه‌السلام ـ به ودیعه گذاشتند و سپس به نجف اشرف منتقل و در آرامگاه خصوصی خاندان مجتهد تبریزی به خاک سپردند.[۱]

۲ ـ آیت‌الله شیخ موسی تبریزی

یکی دیگر از برجستگان فقهی برخاسته از آذربایجان، صاحب کتاب «اوثق الوسائل فی شرح الوسائل»، آیت‌الله حاج میرزا موسی تبریزی (۱۳۰۷م)، فرزند مرحوم حاج میرزا جعفر مجتهدی می‌باشد که به عنوان «صاحب اوثق» شهرت دارد. کتاب اوثق الوسائل یکی از کتاب‌های اصولی متداول در حوزه‌های علمی می‌باشد که هم‌اکنون نیز در برخی از مجامع مورد استفاده قرار دارد.

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ۲۳.

مرحوم میرزا محمدعلی مدرس خیابانی در کتاب «ریحانة‌الادب فی تراجم المشهور بالکُنیه اواللقب» می‌نویسد:

«وی عالمی بود فقیه، اصولی، زاهد و متقی. وی از شاگردان مرحوم شیخ مرتضی انصاری و آیت‌الله حاج سیدحسین کوه‌کمری می‌باشد. از تألیفات او کتاب اوثق الوسائل فی شرح الرسائل می‌باشد که در سال ۱۳۰۲ در تبریز به چاپ رسیده است و این شرح از بهترین شرح‌های رسائل استادش شیخ مرتضی انصاری می‌باشد که محلّ استفاده متبحرین می‌باشد و یکی دیگر از تألیفات ایشان، حاشیه بر قوانین الاصول تحت عنوان «غایة المأمول فی شرح معضلات الاصول» می‌باشد که درحواشی برخی از چاپ‌های کتاب «قوانین الاصول» به چاپ رسیده است. وفات او در سال ۱۳۰۷ رخ داد.»[۱]

۳ ـ آیت‌الله میرزا حسن مجتهد تبریزی

از علمای مجاهد ایران در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری. وی فرزند حاج میرزا باقر مجتهد بود. دروس مقدماتی را در تبریز فراگرفت و برای ادامه تحصیل به عتبات رفت و از محضر استادان بزرگی چون حاج سیدحسین کوه‌کمری، ملاعلی نهاوندی، حاج میرزا محمدحسن شیرازی، آقا شیخ حسن مامقانی استفاده کرد و از آنان اجازه اجتهاد دریافت نمود، سپس به زادگاه خود بازگشت و پس از فوت پدرش (۱۲۸٦ق)، جانشین او و متصدی مرافعه و قضای تبریز گردید. وی در علم و فضل و نفوذ کلمه، عالم درجه یک تبریز و آذربایجان به شمار می‌رفت تا جایی که لفظ «مجتهد مطلق» به او منحصر شد.

میرزا محمدعلی مدرس در توصیف مقام علمی و اجتماعی وی می‌نویسد: «وی در قوت حافظه و دقت نظر و ذکاوت و فطانت، مشهور و اجتهاد او مسلّم علمای

---

۱ ـ ریحانة‌الادب، ج ۱، ص ۳۲۵.

ـ ریحانة‌الادب، ج ۱، ۲ ص ۲۸ ـ ۲۹؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۹ ـ ۳۹۰.

وقت بود. در حدود چهل سال در تبریز به فتوی و تـدریس و مرافعـات شـرعیه، بـا تمام دقت و احتیاط و درستکاری، متصدی و در احقاق حـق متـداعیین و تـشخیص حق از باطل و صدق و کذب شهود قضیه، مهارتی به سـزا داشـت. در مقـام مرافعـه، عالی و دانی در نظر وی یکسان بود و در رد بعض عقاید مخالف اعتقـاد حقـه اثنـی عشریه، اهتمام تمام به کار می‌برد.»

حاج میرزا حسن مجتهد در جریان جنـبش مـشروطه (۱۳۲٤ق)، رهبـر علمـای مشروطه‌خواه آذربایجان به شمار می‌رفت و نامه‌ها و تلگراف‌های بسیاری که مراجـع مشروطه‌خواه نجف به او مخابره کرده‌اند، مؤید این امر اسـت. وی پـس از پیـروزی مشروطه و تشکیل انجمن ایالتی آذربایجان، تمام دارایـی خـود را در روز ٤ ذیقعـده ۱۳۲٤ق در اختیار انجمن قرار داد و با مشروطه‌خواهان و انجمن همکـاری نزدیکـی داشت. اقدامات تند و افراطی انجمن ایالتی، موجب نگرانی و روی‌گردانی بسیاری از علما و روحانیون از آن گردید و انجمن، یکه‌تاز صحنه سیاست آذربایجان شد. و بـه اقدامات خودسرانه‌ای دست زد؛ از جمله حاج میرزا عبـدالکریم تبریـزی، بـرادرزاده میرزا حسن را که در آغاز از مشروطه‌خواهان بود، تبعید کرد و فرزنـد میـرزا و تنـی چند را بدون دلیل و مدرک مشخصی اعدام نمود. این اقـدامات موجـب اعتـراض و انتقاد حاج میرزا حسن گردید؛ اما انجمن که از مدتی پـیش تبلیغـات گـسترده‌ای بـر ضد مخالفان خود به راه انداخته بود، وی را بـه زمـین‌داری، احتکـار و همکـاری بـا مستبدان متهم کرده، ممنوع‌المنبر ساخت و از تبریز تبعید کرد و این خبر را بـا آب و تاب به مجلس شورای ملی در تهران مخابره کرد. اما واکنش مجلـس متفـاوت بـود. سیدمحمد طباطبائی، سیدعبدالله بهبهانی، حاج شیخ فضل‌الله نوری و حتی نماینـدگان تندروی آذربایجان در مجلس از اقدام انجمن انتقاد کرده، خواسـتار بازگـشت حـاج میرزا حسن شدند. ولی انجمن ایالتی نه تنها به این اعتراضات، ترتیب اثر نـداد بلکـه عده‌ای از اعضای خود را به اتهام حمایت از میرزا، اخراج کرد. بـر اثـر ایـن تـوهین سخت که به روحانیت وارد شده بود، گروهی از علمای بزرگ به نشانه اعتـراض بـه

انجمن و حمایت از میرزا، از شهر بیرون رفتند؛ حتی ثقـةالاسلام تبریزی نیـز کـه بـا مشروطه‌خواهان و انجمن همکاری داشت با علمای مهـاجر هـم‌صـدا گردیـد. حـاج میرزا حسن مجتهد بـه تهـران آمـد و فریـاد مظلومیـت خـود و اقـدامات افراطـی و ضدمردمی و غیرشرعی انجمـن ایـالتی آذربایجـان را بـه گـوش نماینـدگان مجلـس شورای ملی رساند و در مجلس با تجلیل و احترام نمایندگان روبرو شـد. او بـر اثـر فشار دولت و خواهش والی تبریز، به آن شهر مراجعت کرد. مردم تبریز کـه از اقـدام انجمن نفرت و انزجار داشتند، استقبال شایانی از میرزا به عمل آوردند.

در جریان جدال و کشمکش میان محمدعلی شاه و انجمن، حاج میرزا حـسن و علمای مخالف انجمن، از شاه حمایت کردند و گروه جدیدی به نام «هیأت اسلامیه» تشکیل دادند. اما با شکست محمدعلی شاه و پیروزی مشروطه‌خواهان، او بـار دیگـر در تنگنای شدیدی قرار گرفت و خانه خود و بستگانش غارت گردید.

پس از تشکیل حزب دموکرات و فعالیت شیخ محمد خیابانی، حاج میرزا حسن که نگران دو دستگی و از میان رفتن اسـتقلال کـشور و مـذهب بـود، نامـه‌ای بـرای روزنامه تجدد، ارگان حزب دموکرات فرستاد و در آن مردم آذربایجـان را بـرادری و همکاری و حفظ اسلامیت و دستاوردهای مشروطیت دعوت کرد. روزنامه مزبور نیز نامه وی را با احترام و تجلیل فراوان به چاپ رساند و آن را نـشانه آشـتی میـرزا بـا مشروطه دانست.

حاج میرزا حسن مجتهد اندکی بعد در جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ ق در تبریز درگذشـت. مردم شهر، تشییع باشکوهی از جنازه او به عمل آوردند و مجالس ختم متعـدد از طـرف عموم طبقات مردم برگزار گردید. کتاب تشریح الاصول از آثار اوست.

٤ ـ آیت‌الله حاج میرزا مصطفی مجتهد تبریزی

حاج میرزا مصطفی مجتهد تبریزی فرزند آیـت‌الله میـرزا حـسن آقـا مجتهـد از علمای اعلام و فقهای عظام و از نوابغ برخاسته از خاندان عظیم‌الشّأن مجتهد تبریزی

در قرن چهاردهم هجری قمری است. در سال ۱۲۹۷ ق برابر با ۱۲۵۹ ش. در تبریز دیده به جهان گشود. دروس مکتب‌خانه‌ای، مقدّمات و سطوح عالی علوم دینی را نزد استادان حوزه علمیّه تبریز به ویژه پدر بزرگوار خود آموخت. آن‌گاه رهسپار حوزه مقدّس نجف اشرف شد و از محضر حضرات آیات عظام آخوند ملامحمّد کاظم خراسانی، شیخ‌الشّریعه اصفهانی، سیّدمحمّدکاظم یزدی و به ویژه آخوند ملاعلی نهاوندی بهره برد و به مقام رفیع اجتهاد نایل آمد. نبوغ و استعداد شگفت‌انگیزش استادان و علما و فضلای عصر را متوجّه وی کرد و مورد عنایت ویژه استاد بی‌بدیل حوزه‌های علمیّه، آخوند خراسانی قرار گرفت. ایشان علاوه بر علوم معقول و منقول متداول در حوزه‌های علمیّه، در برخی از علوم متروک و ادب فارسی و عربی تبحّر کامل داشت تا جایی که آیت‌الله شیخ محمّدحسین کاشف الغطاء ضمن قصیده‌ای زبان به مدح وی می‌گشاید و نظم و نثر دل‌انگیز و شیوای او را در جذب و نفوذ، بّرنده‌تر از شمشیرهای هند و رساتر از فصاحت و زبان‌آوری عرب می‌شمارد. در جوانی بر کتاب کم‌نظیر «لسان الخواصّ» آقا رضی قزوینی که در علوم و فنون مختلف نگارش یافته است، نقد دقیق و عالمانه‌ای نوشت و اعجاب همگان از جمله آیت‌الله ذوالفنون شیخ محمّدرضا مسجدشاهی اصفهانی را برانگیخت. این ستاره پرفروغ با نبوغ خارق‌العاده‌اش داشت به آفتابی عالم‌تاب تبدیل می‌شد که به مرضی صعب‌العلاج مبتلا گردید و ناچار نجف اشرف را ترک کرد و به میهن بازگشت. پس از دو سال اقامت در تهران، به تبریز رفت و به رغم درد و رنج بیماری، با نشاط به فعالیت‌های علمی خود پرداخت. حضرتش را علاوه بر داشتن فضایل و مکارم اخلاق، به روشن‌رأیی، سخای نفس، صفای باطن و عشق سوزان به ساحت مولی‌الموحّدین ـ علیه‌السلام ـ ستوده‌اند.

از ایشان تألیفاتی هم‌چون: ۱. حاشیه بر کفایةالاصول آخوند خراسانی؛ ۲. رساله‌ای در قاعده‌الخطاین؛ ۳. رساله در فلک و ریاضیات؛ ٤. منظومه‌ای در علم

عروض؛ ۵. حاشیه بر لسان الخواص قزوینی و... به یادگار مانده است.

رحلت غم‌انگیز او در پانزدهم رمضان سال ۱۳۳۷ ق برابر با ۲۳ خرداد سال ۱۲۹۸ ش. به وقوع پیوست. پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه به نجف اشرف منتقل و در آرامگاه خانوادگی مجتهدی تبریزی به خاک سپرده شد.[۱]

۵ ـ آیت‌الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی

حاج میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی فرزند آیت‌الله میرزا مصطفی مجتهد از علمای اعلام و فقهای عظام برخاسته از تبریز در قرن چهاردهم هجری قمری است. در هشتم ربیع‌الثّانی ۱۳۲۰ ق برابر با بیست و چهارم تیر ماه ۱۲۸۱ ش. به هنگام حضور پدر در نجف اشرف در آن شهر دیده به جهان گشود. در کودکی به همراه پدر به تبریز آمد. دروس مقدّماتی و سطوح عالی را نزد پدر و عمویش میرزا خلیل مجتهد و آیت‌الله میرزا رضی زنوزی آموخت. در ٢٤ سالگی رهسپار حوزه علمیّه قم شد و از گنجینه دانش بزرگانی هم‌چون حضرات آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، شیخ محمدرضا مسجدشاهی اصفهانی، سیدعلی یثربی بهره برد و به مقام شامخ فقاهت دست یافت. و موفّق به دریافت گواهی اجتهاد و اجازه روایات از استادان خود شد. وی پس از نیل به مقامات علمی و معنوی به تبریز بازگشت و به وعظ و ارشاد، تبلیغ و ترویج معارف دینی و تحقیق و تدریس علوم اسلامی و تربیت طلّاب علوم دینی همّت گمارد. پیشینه با عظمت خاندان ژرفا و گستردگی دانش‌های عقلی و نقلی، احاطه حیرت‌انگیز بر تاریخ، ادب و سیره، حافظه خارق‌العاده، تسلّط به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی؛ (علاوه بر عربی و فارسی و آذری) و ویژگی‌های ممتاز اخلاقی، ایشان را در صدر علمای تبریز نشاند و در میان علمای شیعه به ذروه اعلی رساند تا جایی که علّامه محمّدجواد مغنیه او را «اسطوره تاریخی» خواند. در محضر پرفیضش علاوه بر عالمان و طلّب علوم دینی، استادان و

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ۳۵.

فرهیختگان دانشگاهی نیز حلقه می‌زدند و از دانش سرشارش بهره می‌بردند. ایشان از دوستان صمیمی حضرت امام خمینی به شمار می‌آمد و روشن‌رأیی خاصی در تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی داشت.

حضرتش عالمی ربّانی، فقیهی صمدانی، زاهد و پارسا، روی‌گردان از زخارف دنیا، فروتن و بردبار، مهربان و نیکوکردار بوده است. او را «صفای تبریز» گفته‌اند.

علاوه بر تربیت شاگردان بسیار، آثار چندی از ایشان به یادگار مانده است، از جمله:

۱. تعلیقه بر درر الاصول آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی؛

۲. بحران آذربایجان (خاطرات سال‌های ۱۳۲٤ و ۱۳۲۵ ش.)؛

۳. تاریخ‌نگاری در شرق و غرب.

ارتحال غم‌انگیز آن بزرگوار در هجدهم جمادی‌الثّانی سال ۱۳۹٦ ق برابر با ۲۷ خرداد ۱۳۵۵ ش. به هنگام تشرّف به مشهد مقدّس به وقوع پیوست.

پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه در یکی از حجرات صحن عتیق حرم مطهّر حضرت امام علی بن موسی الرّضا ـ علیهما آلاف التّحیّه و الثّناء ـ به خاک سپرده شد.[۱]

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ۸۷

خاندان علیاری

خاندان علیاری از چهره‌های ماندگار آذربایجان می‌باشد. سرسلسله این خانـدان «آخوند مولی علی علیاری»، در عصر خود (به قول صـاحب «ریحانـةالادب») شـیخ بهائی دوم بوده است.

۱ ـ آیت‌الله مولی علی علیاری

آیت‌الله الکبری، علامه ملاعلی بن عبدالله بن محمّد بن محبّ‌الله بن محمـدجعفر قراجه‌داغی معروف به علیاری، فقیه، محدث، حکیم، طبیب، ریاضیدان، منجم، مـورخ و نسّابه که در علوم و فنون مختلف، آیتی از فکر، خلاقیّت، استعداد و ابتکار بود.

ملاعلی مجتهد علیاری، روز پنج‌شنبه پـنجم مـاه رمـضان سـال ۱۲۳٦ هـ . ق در سردرود (از نواحی تبریز) دیده به جهان گشود. خانواده وی بعـد از مـدتی در قریـه علیار از قراء دیزمار که از مضافات قراجه‌داغ از نواحی تبریز است، اقامـت گزیدنـد. وی چون از مبادی علوم فارغ گشت، رهسپار نجف اشرف گردید و فقه و اصـول را نزد اساتید مبرّز و مراجع عالیقدری چون شیخ مرتضی انصاری، شیخ راضـی نجفـی، شیخ مهدی آل کاشف الغطاء نجفی، سید حسین کوه‌کمری تبریزی، میزا محمدحـسن شیرازی و دیگران فراگرفت و مراتب عالی فقه و اصول را آموخت و موفق به کسب اجازات اجتهاد و روایت از این بزرگان گردید. پس از نیل به مقام اجتهـاد بـه ایـران سفر کرد و مدتی در قریه علیار و در تبریز رحل اقامت افکند.

در منظومه رجال منتهی الامال در شرح حال اجمالی خود گوید:

انـــا علـــی ابـــن عبـــدالله　　فی «ولـرغ» خـامس شـهر الله
کـــان بعـــون ربّـــی العزیـــز　　فـی سـتّ امیـال مـن التبریـز
مـــیلادی فـــی سعدالـــسعود　　و مـسقطی قریـــة «سـردرود»

شاگردان: بزرگان بسیاری از محضر آن فقیه بزرگ خوشه‌چینی کـرده و مراحـل

عالی علم و عمل را پیموده‌اند. اسامی برخی از آن بزرگواران عبارتند از:

۱ ـ آیت‌الله میرزا حسن تبریزی

۲ ـ آیت‌الله محمدحسن بن محمدحسین بن عبدالمطلّب سردرودی (که در عظمت علمی استاد خود شرح مبسوطی نوشته است)

۳ ـ آیت‌الله سیّد شمس‌الدین محمود حسینی مرعشی (والد معظم آیت‌الله العظمی شهاب‌الدین مرعشی نجفی)

٤ ـ آیت‌الله میرزا جعفر تبریزی نوجه‌دهی (صاحب کتاب بزرگ در دعاء)

۵ ـ آیت‌الله سیّد محمد مولانا (از مجتهدین بزرگ عصر خود و صاحب تألیفات کثیر از جمله شرح رسائل شیخ مرتضی انصاری)

٦ ـ آیت‌الله میرزا جعفر تبریزی مشهور به صرّاف (از شاگردان بزرگ آقا شیخ هادی تهرانی صاحب کتاب المحجة)

۷ ـ آیت‌الله میرزا فرج‌الله بن محمد مشهور به عباچی‌زاده تبریز

۸ ـ آیت‌الله میرزا حسن علیاری (فرزند بزرگ ایشان)

تألیفات و آثار علمی: ملاعلی مجتهد علیاری در عرصه‌ی قلم و تألیف نیز فردی پرکار بوده، چنان که نوشته‌اند وی بیش از ٤۰ جلد کتاب تألیف و تدوین نموده که برخی از آن‌ها به چاپ رسیده و بعضی از آن‌ها هنوز هم به صورت دست‌نوشته باقی مانده است.

۱ـ کتاب بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال ۲ـ منهاج الملّة در تعیین وقت و قبله ۳ـ ریاض المقاصد در شرح قصیدة الشیخ حسن بن راشد در مدح حضرت صاحب الزّمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ٤ـ مشکوة الوصول الی علم الاصول (در چند جلد) ۵ـ مناهج الاحکام فی اصول الفقه، در شرح معالم الاصول ٦ـ منتهی الآمال در علم رجال ۷ـ الوافیة در شرح لقرلفظ الکافیة در نحو شیخ بهائی ۸ـ ایضاح الفوامض فی تقسیم الفرائض، طبع در سال ۱۳۲٤ تبریز ۹ـ تعلیقه بر ریاض

معروف به شرح کبیر ۱۰ـ تعلیقه بر تشریح فلک الافلاک ۱۱ـ تعلیقه بر قوانین ۱۲ـ تعلیقه بر مبحث الصّوم من الرّوضة البهیّة ۱۳ـ کتاب دلائل احکام در شرح شرایع الاسلام در چند جلد ١٤ـ امطرّز در شرح اقسام اللّفز ۱۵ـ هدایة الطّالبین لعمل المقلّدین (توضیح المسائل) ١٦ـ شرح دعاء سمات ۱۷ـ نهج الکرام در تعیین اوّل شهر رمضان ۱۸ـ تعلیقه بر الرّعایة در علم الدّرایه ۱۹ـ غایة البادی در شرح مبادی الوصول در علم الاصول ۲۰ـ تعلیقه علی العضول ۲۱ـ شرح باب حادی عشر ۲۲ـ شرح زبدة الاصول ۲۳ـ شرح چغمینی در نجوم ٢٤ـ شرح اشارات ۲۵ـ شرح المطالع ٢٦ـ شرح هدایه میبدی ۲۷ـ شرح المطوّل ۲۸ـ شرح انوار ملکوت در شرح یاقوت نوبختی ۲۹ـ شرح صحیفه اسطرلاب ۳۰ـ نهج المسترشدین ۳۱ـ شرح مزجّی بر معالم ۳۲ـ تعلیقه بر شوارق الالهام ۳۳ـ تعلیقه بر الاسفار الاربعه صدرالمتألّهین شیرازی ٣٤ـ تعلیقه بر قانون ابن سینا ۳۵ـ رساله فی الجفر ٣٦ـ رساله فی الَرمل.

ملاعلی مجتهد علیاری در روز پنج‌شنبه چهار رجب سال ۱۳۲۷ هجری قمری به سن ۹۲ سالگی در تبریز دیده از جهان فروبست. جنازه آن مرحوم به نجف اشرف انتقال یافت و در وادی‌السلام دفن گردید.[۱]

۲ ـ آیت‌الله میرزا محمدحسن علیاری

میرزا محمدحسن فرزند ملاعلی مجتهد علیاری، فقیه، اصولی، محدّث رجالی، مفسّر زاهد، جامع معقول و منقول از علما و فقهای مبرّز عصر خود به شمار می‌رفت.

ایشان در ۲۲ جمادی الاولی ١٢٦٦ در قریه‌ی علیار، در خانواده سراسر علم و فضیلت و تقوا و کمال و معنویت، دیده به جهان گشود و در چنین محیط و خانواده‌ای تربیت و نشر و نما یافت.

او دوره مقدمات و سطح و دروس حوزوی را با موفقیت در خدمت پدر بزرگوارش پشت سر نهاد. بعد از مدتی جهت تکمیل مبانی علوم عالیه اسلامی به

۱ ـ بقیت السلف، گذری بر زندگی آیت‌الله میرزا علی علیاری،ص ١٦ ـ ۲۰

نجف اشرف عزیمت نمود و در خدمت اساتید مبرّز حوزه نجف به کسب کمالات خود پرداخت.

اساتید معروف وی در علوم مختلف عبارتند از: آخوند ملاکاظم خراسانی، آقا سیّد کاظم یزدی، فاضل ایراوانی، فاضل شرابیانی، آقا میرزا محمدعلی رشتی، حاج ملااحمد شبستری، حاج میرزا ابوالقاسم حایری، آقا میرزا لطف‌الله مازندرانی، آقا میرزا محمدعلی حکیم الهی مرندی.

نام‌برده از بزرگان حوزه نجف اجازه اجتهاد و روایت داشته و به بعضی از علما هم اجازات متعدد داده است.

پس از بازگشت به تبریز به تدریس و اقامه جماعت در مسجد جامع و سایر وظایف شرعی قیام نمود، و مورد تکریم و احترام مردم آن دیار بوده است. کتابخانه عظیم و سودمندی داشته است که متأسفانه در درگیری مشروطه‌خواهان طعمه حریق مخالفان گشته و قسمت‌های مهم کتابخانه از بین رفته است.

آثار و تألیفات: آن بزرگوار در تألیف و تصنیف بسیار فعّال و پرکار بود و در موضوعات مختلف علوم اسلامی آثاری از خود به جای گذاشته که خود نشانگر گستردگی دانش و عمق معلومات وی می‌باشد. این آثار و تألیفات عبارتند از: ۱ـ اللّالی المخزونة در تفسیر سورة الکوثر ۲ـ بدائع الاسلام در شرح الشرایع ۳ـ دلائل الشهادة، در احکام الشهادات در سه جلد ٤ـ مشکوة الانوار در اصول الدین ٥ـ عقائد الایمان در شرح دعاء العدیلة ٦ـ نظم البرهان در تفسیر القرآن ۷ـ صراط النّجاة ۸ـ المواهب السّنیه در مواعظ (در چند مجلد) ۹ـ المجّة البیضآء در مواعظ ۱۰ـ مجمع المعارف در یقین مواقف در یوم الحشر (در چند مجلد) ۱۱ـ شرح اربعین حدیث ۱۲ـ الشمس المضیئه در مواعظ ۱۳ـ الحبل المتین در مواعظ ١٤ـ جامع السّعادة در مواعظ ـ سه جلد ۱٥ـ منتخب المراثی ١٦ـ تعلیقه بر فرائد الاصول ۱۷ـ تعلیقه بر المتاجر ۱۸ـ تعلیقه بر سه جلد از قوانین ۱۹ـ کثر الفرائب، بر نمط الکشکول ۲۰ـ مصائب

الابرار، سه جلد ۲۱ـ احقاق الحق ۲۲ـ رساله مختصر در دفن المیّت ۲۳ـ زلال المقال در مواعظ سه جلد ٢٤ـ مصائب الابرار فی المقتل.

آیت‌الله میرزا حسن علیاری، پس از عمری با برکت در شب سه‌شنبه ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۵۸ هجری قمری در تبریز دیده از جهان فروبست. جنازه آن بزرگوار با تشییع عظیم به نجف اشرف حمل و در وادی‌السلام مدفون گردید.

۳ ـ آیت‌الله میرزا محسن علیاری

آیت‌الله میرزا محسن علیاری از علماء و فقهای مبرّز حوزه علمیه نجف اشرف، پدر آیت‌الله میرزا علی آقا علیاری(ره) می‌باشد. آن بزرگوار در نجف اشرف از شاگردان آخوند خراسانی، آقا سید کاظم یزدی و شریعت اصفهانی و دیگران می‌باشد که تقریرات درس اساتید خود را با دقت و سلیقه خاص به رشته تحریر درآورده است.

در ایام جوانی بعد از اتمام دروس بازگشت از نجف اشرف دار فانی را وداع نموده است. جنازه آن مرحوم با اندوه فراوان به نجف اشرف حمل و در کنار پدر بزرگوار خود در وادی‌السلام دفن شده است.

بعضی از تألیفات آن مرحوم عبارتند از: ۱ـ رساله در حقیقت الکعب فی آیة الوضوء ۲ـ رساله در ملازمة بین الحکم العقلی و الشرعی ۳ـ رساله در الحسن و القبح المقلین ٤ـ رساله در اصل البرائه[1]

٤ ـ آیت‌الله حاج میرزا علی غروی علیاری

حاج میرزا علی غروی علیاری تبریزی یکی از ستاره‌های درخشان آسمان فقاهت به شمار می‌رفت.

فقید سعید در صبحگاه روز جمعه ۱۲ ماه مبارک رمضان ۱۳۱۹ ق در بیت علم

۱ـ بقیت سلف، صص ۲۰ ـ ۲۱

و تقوی و فضیلت زاده شد و چهار ساله بود که پدرش را از دست داد و تحت تربیت و سرپرستی نیای بزرگوارش قرار گرفت.

معظم‌له پس از پشت سر نهادن دوران کودکی و فراگیری خواندن و نوشتن، به اقتضای شوق فطری و پیروی سیره خانوادگی به تحصیل علوم دینی روی آورد و نزد جد بزرگوارش آیت‌الله شیخ محمدحسن به فراگیری مقدمات و ادبیات و سطوح فقه و اصول و عقاید و کلام پرداخت. پس از تکمیل سطوح عالیه، در ۲۲ سالگی (۱۳٤۱ ق) عازم حوزه علمیه نجف اشرف شد و در مدرسه بخارائی سکونت ورزید و سالیان بسیار در محضر حضرات آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی، آقای ضیاءالدین عراقی، میرزامحمدحسین غروی نائینی، شیخ اسدالله زنجانی، آقا سید ابراهیم اصطهباناتی، سید محمد حجت، سید ابوتراب خوانساری، حاج میرزا علی ایروانی، شیخ ابوالحسن مشکینی، میرزا احمد آشتیانی و جمال السالکین آقا سید علی قاضی، زانوی ادب بر زمین زد و مبانی علمی خویش را در فنون، اخلاق، فقه، اصول، کلام، رجال، عرفان، حکمت و فلسفه استوار ساخت و این همه تا سال ۱۳۵۰ ق به طول انجامید.

وی در جوانی به دریافت اجازات متعدد روایی و اجتهادی از اساتید معظمش نایل آمد و استقامت رأی و خوش‌فکری و مبانی اجتهادی‌اش مورد تحسین آیات عظام: میرزای نائینی، آقا ضیاء عراقی (که سخت به شاگرد فرهیخته‌اش علاقمند بود) و سید ابوالحسن اصفهانی قرار گرفت. معظم‌له در سال ۱۳۵۰ ق به درخواست جدّ عالی‌قدرش آیت‌الله شیخ محمدحسن علیاری به تبریز بازگشت و به تحقیق، تدریس، تألیف، اقامه جماعت و پرورش شاگردان اشتغال ورزید و این همه ٦٥ سال سیره مستمر او بود. فقیه سعید از فضایل اخلاقی بسیار برخوردار بود: تقوا و تواضع و فروتنی و زهد و سادگی زندگی‌اش مشهود همگان بود (به گونه‌ای که اقامت ٦٧ ساله در تبریز را برگزید و از همه مناصب و عناوینی که در حوزه‌های علمیه بزرگ در انتظارش بود، چشم پوشید.)

خوش‌برخورد و خوش‌سخن و خوش‌سیما بود و در همه حال در اندیشه

دستگیری درماندگان و نیازمندان. به کوچک و بزرگ احترام می‌گذاشت و از تمام وقت خود در جهت مطالعه و خویشتن بهره می‌برد (و حتی در بستر بیماری و روزهای واپسی زندگی‌اش هم تحشیه «غایة القصوی» ترجمه و عروة الوثقی اشتغال داشت.) حافظه‌اش شگفت‌آور بود و بر تمام مسائل و دقایق فقه آگاهی داشت. از دنیا پرهیز می‌کرد و در خانه‌ای کوچک و به دور از وسایل مادی به سر می‌برد و به حداقل زندگی اکتفا می‌کرد. وی به گروه بسیاری اجازه روایت داد، که از آن جمله است: مرحوم آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی.

از آن مرد بزرگ و فقیه سترگ نوشتارهای فراوانی بر جای مانده است که عبارتند از:

الف ـ فقه: ١٤ـ ١ـ تقریرات درس فقه آیت‌الله آقا ضیاءالدین عراقی در: منجرات مریض (چاپ شده)، رهن، وصیت، وقف، رضاع، نکاح، صلح، خیارات، اجاره ـ قضاء، شروط، مسقطات خیار، غصب، زکات. ١٧ـ ١٥ـ تقریرات درس فقه آیت‌الله میرزای نائینی در: صلاة، بیع، خیارات. ١٩ـ ١٨ـ تقریرات درس فقه آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در: طهارت و صلاة. ٢١ـ ٢٠ـ تقریرات درس آیت‌الله سید محمد حجت کوه‌کمری در: صلاة و بیع. ٢٢ـ تقریرات درس فقه آیت‌الله شیخ اسدالله زنجانی در: خلل صلاة و منجرات مریض. ٢٥ـ توضیح المسائل. ٢٦ـ شرح عروة الوثقی (از طهارت تا وصیت) در ١٥ جلد. ٢٧ـ شرح استدلالی ملحقات عروة الوثقی. ٣٨ـ ٢٨ـ رساله‌های فقهی در: صلح، عدم شرطیت رجوع در مسائل، محاذاة الرجل و المراه فی الصلاة، جواز نقل المیت بعد الدفن، ربا، نماز جمعه، منجسیه المتنجس، لباس مشکوک، حرمان زوجه از عقار، الفروع النسیّه، فروغ تقلید. ٣٩ـ شرح وسیلة النجاة (٣ جلد)، ٤٠ـ کتاب الطهارة، ٤١ـ کتاب الصوم، ٤٢ـ کتاب الحج، ٤٣ـ مناسک حج، ٤٤ـ شرح تبرصه المتعلمین (٢٥ جلد)، ٤٥ـ شرح مبسوط مکاسب، ٤٦ـ علل الشرایع و الاحکام.

ب ـ اصول: ٤٧ـ شرح فرائد الاصول، ٤٨ـ شرح کفایة الاصول، ٤٩ـ رساله در تربت، ٥٠ـ رساله در وضع، ٥١ـ رساله در ملازمه حکم و عقل و شرع، ٥٢ـ قاعده من ملک (و قواعد دیگر). ٥٣ـ ٦٠ـ تقریرات درس اصول آیات عظام: میرزای نائینی (مباحث الفاظ)، آقا ضیاءالدین عراقی (دوره کامل و قاعده لاضرر)، سید ابوالحسن اصفهانی، سید محمد حجت کوه‌کمری (مباحث عقلیه و تعادل و تراجیح). شیخ اسدالله زنجانی و میرزا علی ایروانی (اجتماع امر و نهی).

ج ـ کلام: ٦١ـ اصول عقاید، ٦٢ـ رساله فی الرجعه.

د ـ علوم قرآن و تفسیر: ٦٣ـ تفسیر قرآن (١٢ جلد)، ٦٤ـ مفردات قرآن.

هـ ـ دعا: ٧٠ـ ٦٥ـ شرح دعاهای: صباح، کمیل، سمات، افتتاح، ابوحمزه ثمالی و زیارت جامعه کبیره.

و ـ حدیث: ٧١ـ حل مشکلات الاخبار، ٧٢ـ شرح اربعین حدیث، ٧٣ـ شرح احادیث پیامبر اکرم، ٧٤ـ شرح احادیث امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه.

ز ـ اخلاق: ٧٥ـ منهاج، ٧٦ـ المواعظ.

ح ـ تاریخ: ٧٧ـ المهجه فی احوال الحجة(ع)، ٧٨ـ الکواکب الحسینیه.

ط ـ رجال: ٧٩ـ تقریرات درس آیت‌الله سید ابوتراب خوانساری، ٨٠ـ حاشیه بر رجال وحید بهبهانی.

سرانجام آن فقیه بزرگ پس از عمری پرخیر و برکت در تاریخ دوشنبه ١٣٧٦/٢/١ ش (١٣ ذیحجه‌الحرام ١٤١٧ ق) در ٩٨ سالگی بدرود حیات گفت و پیکر پاکش پس از تشییع مجدد و نماز حضرت آیت‌الله بهجت بر آن، در صحن مطهر حرم حضرت فاطمه معصومه(س) به خاک سپرده شد و عالم علم و تقوا در سوگش، عزادار شد.

٥ ـ آیت‌الله میرزا جواد علیاری

آقا میرزا جواد علیاری (فرزند آیت‌الله میرزا علی علیاری)، در سال ١٣١٢ ش در

شهر تبریز به دنیا آمد. در دوران نوجوانی با پشتکاری و علاقه بسیار به تحصیل علوم دینی پرداخت و در خدمت والد معظم خود و بزرگانی هم‌چون آقایان میرزا محمد آخوندی و میرزا عبدالرزاق مشکعنبری تلمذ نمود.

در عنفوان جوانی به نجف اشرف عزیمت و در خدمت اساتید بزرگوار نجف اشرف: حضرت آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالقاسم خوئی، آیت‌الله سید ابراهیم اصطهباناتی، آیت‌الله سید مرتضی فیروزآبادی، آیت‌الله سید نصرالله مستنبط، آیت‌الله میرزا محمد قائینی، آیت‌الله میرزا علی توحیدی، آیت‌الله سید جعفر جزائری، آیت‌الله میرزا محمدعلی سرابی استفاده وافر برد.

آیت‌الله غروی بعد از اقامت چند ساله در نجف اشرف به علت جو نامساعد حکومت عراق و عدم استقلال و امنیت جانی (به علت قتل فیصل) با کوله‌بار علم و ادب مجبور به ترک آن مکان مقدس گردید.

با توصیه والد معظم‌شان به شهر مقدس مشهد عزیمت و در جوار ثامن‌ائمه(ع) به تکمیل تحصیلات در حضور: آیت‌الله العظمی سید هادی میلانی، آیت‌الله شیخ احمد کفائی، آیت‌الله شیخ مرتضی شاهرودی پرداخت.

آقا میرزا جواد علیاری پس از اقامت چندین ساله در مشهد به قم عزیمت و از محاضر چند تن از مراجع و اساتید عالی‌قدر من‌جمله آیت‌الله العظمی امام خمینی، آیت‌الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی، آیت‌الله العظمی میرزا هاشم آملی و... استفاده نمودند.

در سال ۱۳۵۲ ش به اصرار دوستان و علاقمندان به تهران مراجعت نمود و هم‌اکنون مشغول تدریس و ترویج شعائر مذهبی انجام وظیفه می‌نمایند.

خاندان دینوری

خاندان میرزا صادق آقا یکی از خاندان‌های علمی و روحانی تبریز هستند، که تقریباً تاکنون در این شهر مروج دین، حامی شریعت و پناهگاه ستمدیدگان بوده و مدت‌ها محور امور دینی تبریز و آذربایجان محسوب می‌شدند. از این خاندان، عالمان بزرگ و صاحب آثار بسیاری به جامعه شیعه تحویل داده شده و هر کدام موجب افتخار این شهر گردیده‌اند. امروز این خانواده به «دینوری»[1] مشهور هستند.

سرسلسله این خاندان «محمد دینوری» از اصحاب حضرت علی ابن موسی الرضا(ع) می‌باشد. آن حضرت آن بزرگوار را جهت تبلیغ مبانی اسلامی به منطقه‌ای در آذربایجان اعزام نموده بودند. وی بعد از رسالت تبلیغی در قریه (پیرکندی) از قرای حسن‌آباد از محال قراجه‌داغ وفات نمود و در همان‌جا مدفون شد. هم‌اکنون او را مزاری است که اهالی به زیارتش می‌روند و نذوراتی به مرقدش می‌برند.

استاد سید حسین قاضی طباطبائی در مقاله مبسوط خود به نام (خاندان‌های فضل و دانش آذربایجان در عصر قاجار) خاندان دینوری را به عنوان خانواده «بالا مجتهد» آورده و می‌نویسد:

خانواده‌ی بالا مجتهد:[2] بدبختانه اخبار مبسوط این عالم را که نامش میرزا محمد و مشهور به فضل و تقوی بوده در کتب تراجم ضبط نکرده‌اند. اما بر طبق اظهار یکی از ثقات که به تمام معنی مقبول القول و مقطوع الصدق است وی صاحب عنوان و رساله بوده و جمعی از اهالی شهر و حتی ساکنین نواحی مجاور و متصل به شهر مرید و مقلدش بوده و به فتاوی و رساله علمیه‌ی وی کار می‌بسته‌اند. پدر میرزا

---

۱ ـ دینور یکی از قراء اطراف اهر است. فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ٤. در این‌که چرا این خاندان به «دینوری» نامیده شده‌اند، گفته می‌شود این لقب از سرسلسله این خاندان «محمد دینوری» گرفته شده است.

۲ ـ بالا در ترکی به معنی کوچک است، این شخص را در مقابل حاجی میرزا باقر آقا مجتهد که در زمان خود رئیس روحانیون شهر بود، بالا مجتهد می‌گفتند یعنی مجتهد کوچک.

محمد، مرحوم میرزا محمدعلی قراجه‌داغی صاحب شرح معروف بر تبصره‌ی علامه است که داماد میرزا مهدی قاضی مدفون در مسجد مقبره بوده و با اجازه‌ی پدرزن خود در همین مسجد فعلی که معروف به مسجد آقای میرزا صادق آقا است نماز جماعت می‌خوانده است. متأسفانه از اخبار و احوال همین شخص نیز بیش‌تر از این اطلاعی در دست نیست.

از مرحوم میرزا محمد مشهور به (بالا مجتهد) ۵ فرزند باقی مانده بود که عموماً درس خوانده و فاضل بوده اما اعلم و افقه آنان به تصدیق اشخاص خبیر مرحومین حاجی میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقا اعلی اله مقامها هستند که ما ذیلا به ذکر اخبار و آثار و تألیفات آن دو، اختصاراً می‌پردازیم و طالبان اطلاع بیش‌تر را به کتاب نفیس (تاریخ علمای معاصرین) تألیف مرحوم حاجی ملاعلی خیابانی واعظ شهر تبریز که در ۱۳٦۷ هجری قمری به رحمت حق واصل گردیده است حواله می‌نماییم. مطلبی که درج آن را در این مقام لازم می‌دانیم عبارت از این است که محمدعلی مدرس در کتاب ریحانة الادب از ذکر اخبار این بیت فضل و تقوی که اتفاقاً خود از محضر یافته است، غفلت نموده و جزئی‌ترین اشاره‌ای به تاریخ حیات افراد آن خانواده که بدون تردید در عصر خود از ارکان و اساطین ایران بودند، نکرده است، اگر خدا نکرده در این کار تعمدی در بین بوده باید گفت وی به یک بی‌انصافی و بی‌عدالتی مرتکب گشته است که در پیش اهل تاریخ و علاقمندان به اخبار رجال و علما ابداً قابل عفو نیست.

اما حاجی میرزا محسن آقا که بزرگ‌تر از آقای میرزا صادق آقا بود در ۱۲٦۷ متولد گردیده و پس از اقامت در نجف و اخذ اجازات معتبر از مراجع وقت در ۱۲۹۷ به تبریز برگشته و به درس و بحث و مرافعه و اقامه‌ی نماز در همان مسجد که بدان اشارت رفت مشغول گشته است، گویند در دادن حکم بسیار دقیق و به اعتبار و اهمیت مهر خود بسیار مقید بود. متأسفانه در اواخر عمر به ضعف بصر و

ثقل سامعه مبتلا گردید و در اثر همین گرفتاری‌ها و عارض شدن یک سلسله ناراحتی‌های دیگر بالاخره در ۱۳۵۲ قمری از جهان دست شست و جنازه‌اش در خاک نجف دفن گردید.

صاحب ترجمه که بسیار عاقل و دوراندیش بود علاوه بر مهارت کامل در فقه و اصول، تألیفاتی هم دارد که مهم‌ترین آن‌ها کتاب اربعین و کتاب ایمان ابی‌طالب است. اضافه می‌شود که کتاب دوم تا امروز به چاپ نرسیده و به حالت خطی نزد اولادش محفوظ مانده است.

آقای میرزا صادق آقا که مجتهدی بسیار متورع و آوازه‌اش نه تنها در تبریز بلکه در غالب شهرهای ایران پیچیده بود از شاگردان شیخ هادی طهرانی متوفی در ۱۳۲۱ و مروج آرا و عقاید استادش هم بود آن مرحوم گذشته از داشتن مرتبه‌ی اجتهاد و تبحر در مسائل سیاسی و اجتماعی، قوه‌ی شعر و شاعری هم داشته و مرثیه‌ای که در حق حاجی میرزا عبدالکریم امام جمعه گفته بسیار معروف و تمام آن مرثیه در شهداء الفضیله و در تاریخ علمای معاصرین (ص ۱۱۳) نقل گردیده است.

صاحب ترجمه در نهایت عزت و اعتبار خود بود که بدون مقدمه شورشی در مورد اجرای قانون نظام وظیفه اتفاق افتاد، مردم بازارها را بستند و در مساجد اجتماع کردند و نقض آن قانون را خواستند. اما دولت که نیرومند بود به زودی آن شورش را خوابانید و مسببین امر را سخت تنبیه کرد. در این فتنه جمعی از علماء را هم به داخله‌ی مملکت تبعید نمود که یکی از آنان همین آقای میرزا صادق آقا بود. آن مرحوم پس از کمی اقامت در کردستان، بالاخره به امر دولت در قم ساکن شد اما به درس و بحث و کار مسجد نپرداخت و در همین شهر به سال ۱۳۵۱ قمری دار دنیا را وداع و در مقبره‌ی مخصوص خود مدفون شد. اسامی تألیفاتش را واعظ خیابانی در تاریخ علمای معاصرین «ص ۱۵۷» آورده و اشهر آن‌ها مقالات و مشتقات و کتاب صلوة است.

امامت مسجد آقای میرزا صادق آقا فعلا در عهده‌ی برادرزاده‌اش حجت‌الاسلام

آقای حاجی میرزا کاظم فقیه دینوری است که سالیان دراز در نجف تحصیل کـرده و از مراجع آنجا مجاز در احکام شرعی شناخته شده است.

شخصیت مهمی از این خاندان که باید نام او را در این مقام ذکر کرد آقای میرزا یوسف مجتهد تبریزی است که از بنی اعمام آقای میرزا صادق آقا و در زهـد و ورع و مخصوصاً در مسایل منبری و وعظ و تذکیر در عهد خـود منحـصر بـه فـرد بـوده است، این شخص که بیش‌تر از محضر شیخ هادی طهرانی استفاده کرده بنابه تصریح واعظ خیابانی در ۱۲۷۹ متولد و در ۱۳۳۷ در موقع تشرف به عتبات عالیات دار دنیـا را وداع کرده است.

آقای میرزا یوسف که فقیهی ماهر و دقیق‌النظر بود از قوه‌ی شعر و شـاعری هـم بهره‌ی کافی داشته و یک قطعه شعر عربی او را که از راه تأدیب و تنبیـه خطـاب بـه یکی از محصلین علوم دینی گفته است صـاحب علمـای معاصـرین در کتـاب خـود آورده است (ص ۱۱٦).

اسامی مؤلفات این عالم بی‌نظیر در تاریخ علمای معاصرین آمده و آنچه که طبع گردیده و به نظر نگارنده رسیده است کتاب «لسان الحق» یا «مظالم المسیحیین» است که در واقع رد عقاید و معتقدات آن فرقه است.

از این شخص دو پسر باقی مانده بود معلم و اهل علم، اما از تاریخی که قـانون اتحاد شکل در مملکت اجرا گردید در به روی مردم بستند و از معاشرت و اخـتلاط به کلی اعراض کردند تا این‌که در این اواخر، یکی بعد از دیگری به فاصله‌ای انـدک از دنیا رخت به سرای آخرت کشیدند. رحمـة الله علیهم اجمعین.»[1]

۱ ـ آیت‌الله میرزا صادق تبریزی

آقا میرزا صادق در سال ۱۲۷٤ ق در شهر تبریز دیـده بـه جهـان گـشود. وی در خانواده‌ای نشر و نما یافت که جویبار فضیلت و معرفـت در آن جـاری بـود. پـدر و

۱ ـ چهره آذرآبادگان در آئینه تاریخ ایران، صص ۱۷۳ ـ ۱۷۷.

جدش در زمره مشاهیری بودند که تار و پود زندگی آنان با علم تقوا آمیخته و قله‌های فرزانگی و وارستگی را درنوردیده بودند. او هم به گونه‌ای تربیت شد که به خوبی توانست راه آن بزرگواران را ادامه دهد و میراث گرانقدرشان را صیانت نماید.

وی ادبیات عرب، معانی بیان، منطق و سطوح را در زادگاه خود نزد والد ماجدش آیت‌الله میرزا محمد «بالا مجتهد» و سایر اساتید بنام حوزه علمیه تبریز که خود از وزنه‌های بزرگ علمی و از تحصیل کرده‌های مدرسه‌هایی چون طالبیه، حسن پاشا، حاج صفرعلی و صادقیه که چندین قرن از تأسیس آن‌ها می‌گذرد، می‌توان به رونق علم دانش در این شهر پی برد.

میرزا صادق آقا در سال ۱۲۸۸ ق و به قولی در هجدهمین بهار زندگی خویش در حالی که جان او سرشار از عشق و شیفتگی به فراگیری دانش دین و مبانی معرفتی اسلام بود، همراه برادر بزرگ خود آقا میرزا محسن برای ادامه تحصیل و کسب فیض از محضر عالمان سترگ عازم حوزه علمیه نجف اشرف گردید.

اساتید ایشان در نجف‌الاشرف: ۱ـ آیت‌الله میرزا حبیب‌الله رشتی، ۲ـ آیت‌الله محمدحسن مامقانی، ۳ـ آیت‌الله شیخ هادی تهرانی، ٤ـ آیت‌الله حاج سید مهدی قزوینی حلی، ٥ـ آیت‌الله سید حسین بحرالعلوم، ٦ـ آیت‌الله شیخ محمدطه نجفی، ۷ـ آیت‌الله شیخ محمدحسین فاضل اردکانی، ۸ـ آیت‌الله شیخ محمد فاضل شرابیانی، ۹ـ آیت‌الله شیخ زین‌العابدین مازندرانی، ۱۰ـ آیت‌الله میرزا محمدحسن شیرازی، ۱۱ـ آیت‌الله سید حسین کوه‌کمری، ۱۲ـ آیت‌الله شیخ جواد نجفی، ۱۳ـ آیت‌الله سید علی بحرالعلوم.

مشایخ اجازه: آقا میرزا صادق تبریزی در دوره اقامت طولانی در نجف اشرف، موفق به دریافت اجازات اجتهاد و روایتی از علماء و فقهای بزرگ نجف اشرف گردید. مشایخ روایتی ایشان عبارتند از:

۱ـ شیخ زین‌العابدین مازندرانی، ۲ـ آخوند ملامحمد فاضل ایروانی، ۳ـ ملالطف‌الله مازندرانی، ٤ـ شیخ محمدحسن کاظمی، ٥ـ شیخ هادی تهرانی.

شاگردان: حوزه درسی آقا میرزا صادق پس از بازگشت از نجف به تبریز مرجع خاص و عام گردید و افراد زیادی از چشمه زلال دانش و ژرفای اندیشه‌اش بهره‌مند گردیدند. فضلائی در مکتب وی به فراگیری علوم مبادرت ورزیدند که بعضی از آن‌ها در زمان خود از استوانه‌های مهم علم به شمار می‌رفتند. از میان آن جمع می‌توان به این بزرگان اشاره نمود:

۱ـ آیت‌الله میرزا عباسعلی کوچه‌باغی، ۲ـ استاد سید هادی سینا، ۳ـ آیت‌الله میرزا قاسم گرگری، ٤ـ آیت‌الله سید ابوالفضل خسروشاهی، ٥ـ آیت‌الله میرزا محمود دوزدوزانی، ٦ـ آیت‌الله سید جواد عینی طباطبائی تبریزی، ۷ـ آیت‌الله سید علی عینکی طباطبائی تبریزی، ۸ـ آیت‌الله سید احمد مستبط غروی، ۹ـ آیت‌الله میرزا محمدعلی مدرس خیابانی، ۱۰ـ آیت‌الله میرزا جواد سلطان القراء، ۱۱ـ آیت‌الله سید ابراهیم دروازه‌ای، ۱۲ـ حجت‌الاسلام‌والمسلمین ملاعبدالحسین مدرس بستان‌آبادی، ۱۳ـ آیت‌الله سید محمدعلی انگجی، ١٤ـ آیت‌الله سید حسن انگجی، ١٥ـ آیت‌الله میرزا علی غروی علیاری، ١٦ـ حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید جلال‌الدین دهخوار قانی، ۱۷ـ آیت‌الله میرزا اسدالله بزاز تبریزی، ۱۸ـ آیت‌الله میرزا رضا تبریزی، ۱۹ـ آیت‌الله میرزا جواد تبریزی، ۲۰ـ آیت‌الله حاج مهدی سراج انصاری، ۲۱ـ آیت‌الله میرزا کاظم دینوری، ۲۲ـ آیت‌الله سید مهدی کماری، ۲۳ـ استاد کیوان سمیعی، ٢٤ـ آیت‌الله سید محمود علوی، ٢٥ـ آیت‌الله سید مرتضی ایروانی، ٢٦ـ آیت‌الله شیخ قاسم مهاجر خوئی، ۲۷ـ آیت‌الله سید محمدعلی موسوی زرین، ۲۸ـ آیت‌الله میرزا مهدی جیواد، ۲۹ـ حجت‌الاسلام‌والمسلمین میرزا صادق محدث محمدی، ۳۰ـ حجت‌الاسلام‌والمسلمین میرزا حسن ناصری، ۳۱ـ حجت‌الاسلام‌والمسلمین میرزا باقر مجتهدی، ۳۲ـ حجت‌الاسلام‌والمسلمین شیخ محمد فقیهی، ۳۳ـ حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ جعفر ملائی.

اجازات: برخی از بزرگان علما از آیت‌الله میرزا صادق آقا اجازه اجتهاد و نقل روایی دریافت نموده‌اند، اسامی برخی از آنان عبارتند از:

۱ـ آیت‌الله میرزا جواد سلطان القرائی (اجازه اجتهاد)، ۲ـ آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی (اجازه روایتی). به تاریخ محرم ۱۳۵۱ ق، ۳ـ آیت‌الله سید احمد صفای خوانساری (اجازه روایتی). به تاریخ آخر صر ۱۳٤۸ ق، ٤ـ آیت‌الله علی‌اکبر مجتهد سرابی (روایتی و امور حسبیه)، ٥ـ حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید جلال‌الدین دهخوار قانی (روایی و امور حسبیه)، ٦ـ حجت‌الاسلام‌والمسلمین ملاعبدالحسین مدرس بستان‌آبادی (روایتی و امور حسبیه)

تألیفات: آیت‌الله میرزا صادق آقا از فقهائی است که علاوه بر تدریس و پرورش فقیهان و دانشمندان بزرگ، آثار متعدد و متنوعی در زمینه‌های مختلف اصول، فقه، کلام، ادبیات از خود به یادگار گذاشته است. برخی بر اثر روزگار از بین رفته، و برخی پیش بازماندگان باقی مانده‌اند.

آثار علمی ایشان که حاوی نظرات استوار و افکار ابتکاری است، به قرار زیر می‌باشد:

آثار فقهی: ۱ـ شرح تبصره المتعلمین (طهارت تا احکام سلس)، ثقةالاسلام تبریزی راجع به کتاب فوق می‌نویسد: «او دارای تألیفات و آثاری نیکو است... و کتابی در فقه که من بخش طهارت آن را دیده‌ام.»، ۲ـ رساله واجبات الاحکام، بیست و سه باب فقه از طهارت الی دیات، مطبوع ۱۳٤٥ ق، ۳ـ رساله عملیه فارسی، محتوی اصول دین و مسائل اجتهاد و تقلید تا مبحث مصارف خمس، مطبوع، تهران ۱۳۲۳ ق، ٤ـ رساله‌ای موسوم به شرائط العوضین و انتصاف المهر بالموت، در فقه به طور مبسوط، ٥ـ رساله‌ای در ربا، ٦ـ حاشیه بر وسیله النجاة (آقا سید کاظم یزدی)، مطبوع، تبریز، ۷ـ طریق النجاة، مجموعه‌ای مختصر مشتمل بر مسائل شرعیه به صورت سؤال و جواب مطبوع، تبریز، ۱۳٤٥، ۸ـ رساله معالم دینیّه، مطبوع، تبریز، ۹ـ حاشیه بر منهج الرشاد، مرحوم شوشتری، ۱۰ـ الصلاة الی آخر باب الامامه و الاقتداء، در چهار جلد، (خطی)، ۱۱ـ رساله تقدیم الاحرام علی المیقات، مطبوع، ۱۲ـ رساله

الفرق بین عقد الدوام و الانقطاع، ۱۳ـ حاشیه بر رساله عملیّه آیت‌الله میرزا محمد بالا مجتهد، ١٤ـ رساله فی بعض مسائل الصلوة، ۱۵ـ رساله مختصره، در فقه، مطبوع، قم، ١٦ـ رساله‌ای موسوم به الفوائد، در مسائل متفرقه فقهی، مطبوع، ۱۳۵۱، تهران (به خط مؤلف موجود در کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی در قم به شماره ۸۳۳).

آثار اصولی: ۱۷ـ المقالات الغریّه، أو الروضه البهیه و الدوحه الناضره الطریه فی مباحث الالفاظ، مطبوع، ۱۳۱۷، قم، ۱۸ـ المشتقات، مطبوع، ۱۳۱۹، تبریز.

از دیگر آثار او: ۱۹ـ رساله‌ای در مشروطه (این رساله برای اولین بار در جلد دوم کتاب بیان صادق چاپ شده است)، ۲۰ـ دیوان شعر.

مبارزات: در جریان جنبش مشروطه، وی نخست از مشروطه حمایت کرد اما به دلیل تندروی انجمن ایالتی آذربایجان که از مشروطه‌خواهان افراطی تشکیل شده بود از آنان کناره گرفت و با «هیأت اسلامی» که متشکل از مخالفان مشروطه بود به همکاری پرداخت. پس از این‌که «انجمن ایالتی»، حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی را که عالم اول شهر محسوب می‌شد از تبریز اخراج کرد، حاج میرزا صادق آقا به همراه گروه کثیری از علمای تبریز به نشانه اعتراض به اقدام انجمن، شهر را ترک کرد و حوادثی که بر مشروطیت گذشت موجب دلسردی و انزوای سیاسی کامل او گردید. پس از درگذشت حاج میرزا حسن مجتهد، وی اول عالم شهر تبریز شد نفوذ کلمه و محبوبیت فراوانی به دست آورد. حاج میرزا صادق آقا در دوره پهلوی از دستگاه حاکم دوری می‌جست. در جریان مهاجرت به علما به قم در ١٣٤٦/١٣٠٦ ق، در اعتراض به قانون نظام وظیفه، وی در نامه‌ای حمایت خود را از رهبر این حرکت، حاج آقا نورالله اصفهانی اعلام کرد و عازم قم شد.

در دی ماه ۱۳۰۷ «قانون لباس متحدالشکل» با قید دو فوریت از تصویب مجلس شورای ملی گذشت. این قانون در مجامع روحانی به عنوان محدودیت سیاسی برای حوزه‌های علمیه از جانب رژیم رضاخان تلقی گردید و لذا با مخالفت گروهی از

علمای تبریز، از جمله حاج میرزا صادق آقا تبریزی و سید میرزا ابوالحسن انگجی مواجه شد. متعاقب آن حاج میرزا صادق آقا بلافاصله از سوی مأمورین رژیم در دی ماه ۱۳۰۷ دستگیر گردید. نخست حدود یک ماه او را به یکی از شهرهای سنّی‌نشین (سنندج یا سردشت) تبعید کردند که با استقبال علما و مردم آنجا روبرو گشت. سپس به قم تبعید و تا پایان عمر همان‌جا ماند.

وی در ۱۳۵۱ ق درگذشت و در حرم حضرت معصومه(ع) به خاک سپرده شد. از او در شهرهای گوناگون به ویژه در آذربایجان و نجف تجلیل به عمل آمد.

فرزندان آیت‌الله میرزا صادق

آیت‌الله میرزا رضا تبریزی

عالم ربانی آقا میرزا رضا تبریزی فرزند بزرگوار، آقا میرزا صادق مجتهد تبریزی بود. در سال ۱۳۲۰ ق در بیت علم و فضیلت در تبریز متولد شد. پس از فرا گرفتن دروس مقدماتی و سطوح عالی فقه در نزد پسر عموی پدرش آقا میرزا یوسف تبریزی و عموی گرامیش حاج میرزا عبدالعلی عازم نجف اشرف گردید و در فقه و اصول از محضر آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا شیخ محمدحسین نائینی استفاده نمود.

مرحوم دکتر محمدهادی امینی در شرح حال ایشان می‌نویسد:

«عالم مجتهد مهذب متواضع ورع جلیل من أساتذه الفقه و الأصول، تتلمذ علی أبیه الفقیه الزعیم المیرزا صادق و عمه الفقیه المیرزا عبدالعلی. ثم هاجر إلی النجف و أخذ عن شیوخها و عاد إلی مدینه قم و تصدّی للتدریس و التألیف و البحث[1].»

وی همراه پدر بعد از غائله سنندج در قم ساکن شده بود و به تدریس و تألیف مشغول بود. آقا میرزا رضا تبریزی، در دوران حیات خود کتاب‌های مختلفی در مسایل مذهبی تألیف کرد، اسامی بعضی از آن‌ها عبارتند از:

۱ـ رجال الفکر و الادب فی النجف، ص ۲۹۵.

۱ـ شرح ایقان حاج شیخ هادی علامه تهرانی. ۲ـ محاکمات بین شیخنا الانصاری و آشیخ هادی. ۳ـ شرح بیع آشیخ هادی. ٤ـ حاشیه بر صلوة شیخ هادی. ٥ـ شرح خلاصة لحساب. ٦ـ شرح تشرح الافلاک شیخنا البهائی. ۷ـ شرح خطبة البیان و خطبة طتنجیه منسوب به امیرالمؤمنین(ع). آن فقیه بزرگوار در سال ۱۳۸۸ ق در قم وفات یافت و با تتیع علما و مراجع تقلید در آن دیار مقدس به خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله میرزا جواد تبریزی

ایشان فرزند ارشد آقا میرزا صادق مجتهد تبریزی است. تحصیلات خود را در تبریز در خدمت پدر و عموهای بزرگوارش، آقا میرزا محسن و آقا میرزا عبدالعلی به پایان رسانیده است.

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در شرح حال آقا میرزا صادق ضمن اشاره به وی می‌نویسد:

«فرزند وی، حاج میرزا جواد آقا نیز از علمای آذربایجان بوده است که بعد از وفات پدر، بعض امورات را عهده‌دار گردید.»[۲]

۲ ـ آیت‌الله میرزا محسن تبریزی

مرحوم محقق دانشور ملاعلی واعظ خیابانی در شرح حال ایشان می‌نویسد:

«آن مرحوم از أعاظم مجتهدین عصر، و أفاخم فقهای دهر، آیت‌الله فی الأنام، و نایب مرضی امام همان(ع)، رجل الفقه، بطل التّقی، کاشف الحجّة و الآیة، والحجّة الفقیه المعظم، و الرّئیس المقدّم، العالم الحبر البحر، الأخذ بعضادتی الشّرف و الفخر، حامی الملّه و الدّین. و قامع بدع الملحدین، ابن آیة الله العالم الأوحد، آقا میرزا محمد، الشّهیر به بالا مجتهد (قدس‌سرّهما) بود.

۱ـ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ص ۲۵۳، گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج ۲.

۲ـ نقباء البشر، ج ـ ۲ ص ۸۷٤

ولادت و تحصیلش: سنه ۱۲٦۷ متولد، و پس از تحصیل مقدّمات و متون فقـه و اصول در تبریز، و اعتراف والد ماجدش به ارتقای وی به مقام شامخی از علم، بـرای تکمیل مراتب و معارف خود،سنه ۱۲۸۸، (همراه برادرش حاج میرزا صـادق آقـا) بـه نجف اشرف مهاجرت و نه سال بر بحث اساتین عظام و اساتید فخام حاضر، و بعـد از تصدیق و اجازه اجتهـاد از مراجـع تقلیـد، سـنه ۱۲۹۷ بـه مـوطن و مقـسط رأس خویش مراجعت فرموده، مشغول تدریس طلّـاب و محـصّلین و تـرویج دیـن مبـین گشته، در مسجد پدر بزرگوارش اقامه نماز جماعت و در منزل خود مشغول مرافعـه و محاکمات و قطع خصومات بین المسلمین گردید، و زیاده از چهـل سـال بـه ایـن وظایف دینیه و امور شرعیه، در این بلد ما، تبریز، قیام و اقـدام بنمـود، و بـه واسـطه دقت و اهتمامی که در تحقیق محاکمات داشت، پـس از حکـم او، کـسی ایـرادی و اعتراضی به احکامش نکرد (آن هم در شهری ماننـد تبریـز) و از ایـن روی، نهایـت وجهه و آبرو، بین خوّاص و عوام و افراد ملّت و اجزای دولت داشت. مترجم معظم، بزرگ‌ترین پنج برادر بود، و آنان عبارتند از: آیت‌الله آقا میرزا صادق آقا و حاج میـرزا عبدالعلی آقا و حاج میرزا احمد آقا (قدّست اسرارهم) بودند، و بـین بـرادران چنـان محبّت و وداد و اتّفاق و اتّحاد وجود داشت، که در میان سایر سلسله‌هـای عظیمـه و خانواده‌های کریمه، ضرب‌المثل و محل غبطه بودند، نشنیدیم که در قضیه شـرعیه یـا عرفیه میان ایشان اختلافی و مجادله‌ای برود، حقّـاً ایـشان مـصداق ایـن آیـه شـریفه بودند: (و نَزَعنا ما فی صُدُورِهِم مِن غِلٍّ اِخواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلینَ).

صاحب عنوان، (علیه الرّحمه و الرّضوان)، بعد از مراجعت مرحـوم آیـت‌الله آقـا میرزا صادق آقا (قدس‌سره)، از نجف اشرف، محـراب و منبـر را بـه ایـشان واگـذار فرمود، و پس از مهاجرت ایشان به قم مشرّفه، مرحوم حاج میرزا احمد آقا بـه نمـاز تشریف می‌برد، و بعد از رحمت معظّم‌له نجـل زکـیش، عـالم بقیـه الـسّلف و قـدوه الخلف، آقا میرزا کاظم آقا(ره)، در مسجد مذکور جانشین والد ماجد و اعمام کـرام و جدّ امجد خود می‌باشد. اسفار صاحب ترجمه: سنه ۱۳۱۳ به حجّ بیت‌الحرام مـشرف

و ۱۳۲۰ به زیارت مشهد مقدّس موفّق گردید، و أحقر نیز در آن تاریخ همسفر، و در رواق مطهر با ایشان نماز گذارده و به منبر رفتم، و والی تبریز تلگرافاً به حاکم مشهد خبر داده بود که در احترام و تجلیل معظّم‌له به هیچ‌وجه اهمال و فروگذاری ننمایند، و زیاده از پنجاه سال است که با این أخوان خمسه (علیهم‌الرّضوان‌والرّحمه)، ربط تام و رفاقت خاصی دارم، به جز عدل و حسن خلق و تواضع و رفق، چیز دیگری از آنان ندیده‌ام. (رضوان الله تعالی و رحمته، علیهم جمیعاً).

تألیفات او: ۱. تعیین المحجّه إلی تعیین الحجّه: چهل حدیث از نصوص صریحه در تعیین حضرت حجّت (عجّل‌الله‌فرجه)، با استشهاد در طی هر حدیث به احادیث دیگر، در نصّ امامت آن بزرگوار بالخصوص نقل نموده؛ در تهران، سنه ۱۳٤٦ طبع شده و محتوی بر ٤۱۸ صفحه خشتی است. آغاز آن «الحمد الله البالغه حجّته، السّابغه نعمته، التّامّه قدرته، العامّه رحمته ... الخ» و مقدّمه‌ای مبسوطه، مشتمل به فصول چندی در مباحث امامت مطلقه، که تقریباً به قدر دو ثلث کتاب می‌شود، قرار داده، و خاتمه در نصوصی که از جدّ بزرگوارش، حضرت ابوالحسن علی الهادی، و پدر عالی‌مقدارش، ابومحمدالحسن العسکری (علیهما الصّلوة و السّلام)، در تصریح و تعیین آن جناب قبل از ولادت یا حین آن یا بعد از آن وارد شده، به آن ملحق فرموده، و در ایام تألیف این کتاب مستطاب بود که حقیر روز غدیر به حضورش شرفیاب شدم و ایشان مرا نزد خود خوانده، فرمودند: «من کتابی در امامت جمع می‌کنم، آن را ببر نگاه کن، اگر چیزی به نظرت آید، در حاشیه بنویس». من عرض کردم: آقا چه احتیاج دارد به نظر ما؟ اگر ما کتاب شما را بفهمیم، اسباب افتخار ما است. فرمود: نه قبول کن آنچه گفتم. بنده امتثالاً همین تبیین را که مقداری مرقوم فرموده بود، آوردم و به واسطه محرّم و ادای وظایف منبری فرصت تصفّح و مطالعه تمام نسخه نشد، مگر پاره اضافاتی در حواشی، حسب الأمر نوشته، و ردّ کردم. بعد فرزند ارجمندش، مرحوم حاج میرزا محمد آقا (طاب‌ثراه) که عالم کامل، و سال‌ها

در نجف اشرف تحصیل و تکمیل کرده بود، فرمود: که مخصوصاً آقا مرا فرمود که حواشی فلان کس را داخل متن کرده، طبع نمایید. آری نیک‌نفسی و تواضع ایشان این‌طور بود.

۲. کتاب ایمان ابی‌طالب: که ایمان آن جناب را اثبات، و احوال و اشعارش را نقل کرده، و نسخه‌ای نزد اولاد امجادش موجود است و صاحب ذریعه(ره)، ١٦ کتاب در ایمان ابی‌طالب، استقلالاً، ضمیمه از خاصّه و عامّه نقل کرده است».

وفات: سنه ١٣٤٤، به ضعف بصر و ثقل سامعه مبتلا شده، در اثر آن‌ها، سنه ۱۳۵۲ چهارم محرم‌الحرام، به دار بقا رحلت فرمود و پس از زمانی جنازه‌اش به نجف نقل و در مقبره والد ماجدش، در وادی‌السّلام دفن گردید. (رحمة الله و رضوانه علیه)».[1]

مرحوم علاءالدین دینوری فرزند آیت‌الله میرزا احمد دینوری در شرح حال خاندان و عموهای بزرگوارش می‌نویسد:

«والد مرحوم پنج برادر بودند. بزرگ‌ترین این پنج برادر، برادر اول: مرحوم آقای حاج میرزا محسن آقا مجتهد صاحب کتاب (تبیین المحجة الی تعیین الحجة) در تبریز به طبع رسیده [است]. می‌توان گفت، یگانه تألیفی است در اثبات حجة(ع). در سال ١٢٦٧ هجری این شخص در تبریز متولد و در سال ۱۲۸۸ برای تکمیل معارف دینی به نجف اشرف مشرف و بعد به تبریز مراجعت و به حج بیت‌الله‌الحرام موفق و در سال ١٣٤٤ مبتلا به درد چشم بود، در اثر شدت مرض چهارم محرم الحرام ۱۳۵۲ دار فانی را وداع و جنازه‌اش به نجف اشرف حمل و جنب قبر والد ماجدش در وادی السلام دفن می‌شود. این شخصیت بزرگ، فقیه و اصولی و درستکار و عاقل و مسیس[2] و مرود شور رجال و عقلاء بوده، ریاست روحانیت شهر

---

۱ ـ علمای معاصرین، ص ٢٦٢ ـ ٢٦٥

۲ـ مسیس: آنچه احتیاج لازم را ایجاب کند.

تبریز را داشت.

برادر دوم: مرحوم آیت‌الله میرزا صادق آقا مرجع تقلید اهالی آذربایجان بود و مردم فریفته تقوی و عمل و عملیت این مرد برجسته بودند. طوری که با تحریر و تقریر پایان نیابد. شاگرد آخوند ایروانی و آیت‌الله فاضل شربیانی و آیت‌الله آقا شیخ هادی تهرانی بود. در فقه و اصول متبحر و شخصی دارای دقّت نظر و تحقیق و صاحب تألیفات زیاد در فقه و اصول بود، من‌جمله، (مقالات غرویه) مربوط به مباحث الفاظ در تبریز به طبع رسیده و کتاب (مشتقّات) این هم در تبریز به چاپ رسیده و (کتاب فوائد) در مطالب مختلف از فقه و اصول و تفسیر مطبوع تهران که دوره تبعید خود در قم نوشته شده و کتاب‌های مفصله استدلالی در طهارت و صلوة و غیره دارد که به طبع نرسیده [است.] این شخص قریب سی سال در نجف مشغول تحصیل و تدریس بوده، نزدیک پنجاه سال ریاست روحانیت آذربایجان را در دست داشت. در اثر مبارزه با بدع سال ۱۳٤۷ به قم تبعید و در سال ۱۳۵۱ شانزدهم شهر ذی‌القعده الحرام شب جمعه به رحمت ایزدی رفته و در رواق حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها در مقبره مخصوص مدفون است. اشعار عالی عربی در مدائح و مراثی دارد. رضوان الله علیه.

برادر سوم: مرحوم آقای حاج میرزا عبدالحسین آقا مجتهد که قبل از چهار برادر در اثر سکته وفات نموده [است]. شخصی شجاع و دلیر و اهل حلّ و عقد و مرجع و ملاذ اهالی تبریز و مشغول به مرافعه و قضاوت بین مردم بود. دارای اوصاف حمیده و خصال پسندیده و اخلاق کریمه بوده، بسط ید داشت و مردی کریم و خانه مهیا و آماده برای پذیرایی از واردین داشت.

برادر چهارم: والد نگارنده، مرحوم آقای حاج میرزا احمد آقا مجتهد شخصی فقیه و اصولی و دارای علوم غریبه و مردی با ورع و متقی و اغلب اشتغال به تحریر مطالب علمی و عملی داشت و منزوی از مردم و عابد و شب زنده‌دار و اوضاع و

عوالم عجیب و غریبی داشت. رضوان الله علیه کتابی موسوم به (نظام‌العالم) دارد، بسیار نفیس و عالی، ولی به طبع نرسیده و تألیفاتی درعلوم غریبه دارد و اشعاری شیوا گفته است. و در تاریخ ۱۳٤۷ در اثر مبارزه با بدع، با برادر کوچکش مرحوم آقای حاج میرزا عبدالعلی آقا مجتهد به سمنان تبعید و مدتی در آنجا حبس نظری بودند. بعد به ارض اقدس رضوی برده و در تحت مراقبت بودند. پس از طی مدت یک سال و نیم دوره نفی به تبریز مراجعت نمودند. بعد از فوت برادر بزرگش آیت‌الله آقا میرزا صادق آقا مرحوم در مسجد آن مرحوم اقامه نماز جماعت کرده، مقتدای مردم بود. در سال ۱۲۸۳ در تبریز متولد شب دوشنبه ۲۳ شهر ذی‌القعده ۱۳۵۹ به دار بقاء رحلت و در وادی‌السلام نجف اشرف در مقبره مخصوص خودشان مدفون است. و از اشعار آن مرحوم که با پیش‌بینی اشاره بر اوضاع آینده کرده می‌فرماید:

عمر بگذشت سر از بستر غفلت بردار
شده از جور و جفای تو جهان تو جهان تیره و تار
همه سلطان و گدا سر به گریبان شده زار
تو که النار بگوئی ز شقاوت لا العار
جمله را دور ز انصاف و زایمان بینم
عالم از آینه در آتش سوزان بینم
آفتاب و فلک و ابر و مه از کار افتاد
خاک و حیوان و نبات از ثمر و بار افتاد
دود برخاست ز دریا و جهان تار افتاد
بر زمین مزدکیان چون به سر کار افتاد
بهر یک لقمه نان دادن جانان بینم
عالم از آینه در آتش سوزان بینم

مـــذهب گبـــر و نـــصاری و یهـــود و اســـلام
همـــه از روی زمـــین محـــو، نمانـــده جـــز نـــام
نـه مـسیحا و نـه موسـی و نـه احمـد نـه امـام
جملـــه مخلـــوق چـــو حیـــوان بگســـستند زمـــام
ایـــن همـــه غلغلـــه در عـــالم امکـــان بیـــنم
عـــالم از آینـــه در آتـــش ســـوزان بیـــنم
شـــده از جـــور و جفـــای تـــو جهـــان پاشـــیده
زلـــف مـــشکین عروســـان جهـــان پاشـــیده
خـــون دل از مـــژه پیـــر و جـــوان پاشـــیده
گـــشته چـــون فتنـــه از ایـــن مزدکیـــان پاشـــیده
آب یـــک لقمـــه نـــان خـــون جوانـــان بیـــنم
عـــالم از آینـــه در آتـــش ســـوزان بیـــنم
نه زنان حدّ و نـه مـردان حـد و نـه حـدّ بمـال
جملـــه آزاد چـــو وحـــشند نـــه قیـــد و نـــه عقـــال
زیـــن نمودنـــد بتـــان در همـــه آفـــاق جمـــال
بـــت‌پرســـتند چـــه داننـــد حـــلال و چـــه حـــرام
نوعروســـان جهـــان زلـــف پریـــشان بیـــنم
عـــالم از آینـــه در آتـــش ســـوزان بیـــنم

برادر پنجم: آقای حاج میرزا عبدالعلی آقا مجتهد اسـت. مـرد فقیـه و اصـولی و شخصی اجتماعی و خلیق بود که مردم فریفته حسن خلـق و رفتـار نیـک او بودنـد. مشغول قضاوت و تدریس طلاب بود. شاگردهای برجسته تحویـل داده و فرزنـدانی برای آینده تربیت نموده و از اساتید متن نگارنده بوده، استفاده‌های فراوانی از ایـشان

نموده‌ام. کتابی مرکب از اصول و فروع جمع و حواشی نوشته و مجموعه‌ای مانند کشکول شیخ بهائی دارد. در دوم ماه محرم وفات نموده و در وادی‌السّلام نجف اشرف در مقبره مخصوصه خودشان مدفون است. رضوان الله علیه.

این پنج برادر هر کدام عالم و عامل و فاضل و با ورع و متّقی محبوب عندالعامه و دارای کمالات سرشار بودند. و اکنون هم اهالی تبریز اسامی این‌ها را به خیر و خوبی یاد می‌کنند. و از فقدان این رادمردان عالم دیانت اظهار تأسف و تأثر می‌نمایند. قریب پنجاه سال مبارزاتی با معاندین دین و مخالفین قوانین حقه اسلامی نموده و متحمل هرگونه شدائد با همواری‌ها شده و مکرّر خانه‌شان به یغما و غارت رفته و به مدلول آیه شریفه «ان تنصروا الله ینصرکم و یثبّت اقدامکم» خداوند نجات داده و عزت‌شان را حفظ نموده است.

این پنج شخصیت، اولاد مرحوم آقا میرزا محمّد آقا مجتهد، معروف به بالا مجتهد بودند. شاگرد مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهر، و جامع معقول و منقول و ریاضیات و فلکیات و بعضی علوم غریبه و دارای تصانیف نفیسه، که بعضی از آن‌ها در انقلاب مشروطیت در تبریز از بین رفته و کتابی که در ریاضیات تألیف کرده بود، ناصرالدین شاه از ایشان می‌گیرند برای طبع و نشر دیگر به دست نمی‌آید و آنچه از آثار ایشان وجود دارد، کتاب (الفصول المهمه) در حکمت و کتاب معقول دیگر به نام (التیقضات) موجود است و به طبع نرسیده و بعضی حواشی بر شفاء شیخ‌الرئیس و بعضی نوشته‌جات دیگر. و باقی آنچه نوشته در فقه و اصول از بین رفته است. این شخص دارای رساله علمیه و مرجع تقلید جمعی بوده و شخصی را ورع و متقی و مرتاض و کراماتی از او مشاهده می‌شده، شرحش موجب اطناب است. رضوان الله علیه. والد ماجدش مرحوم آقا میرزا محمّدعلی آقا مجتهد یکی از علمای معروف و مشهور شهر تبریز داماد حاج میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام تبریز بود. فقیه و متقی و با ورع و در مسجد بزرگی نزدیک مدرسه طالبیه مخصوص محصلین علوم دینی اقامه نماز جماعت می‌فرمود، دارای تألیفات من جمله شرح

تبصره علامه است.

اکنون از این خانواده جلیله روحانیت دو نفر باقی که هر دو برادرند، فرزندان محروم آقای حاج میرزا احمد آقا مجتهدند. برادر بزرگ حضرت آیت‌الله آقای حاج میرزا کاظم آقا دینوری در تبریز مقام عالی روحانی دارند. و دیگری حقیر علاءالدین دینوری زادگاهم تبریز، پس از طی دوره مقدماتی از مجلس درس مرحوم آیت‌الله آقای حاج سید محمّد آقا مولانا و مرحوم آیت‌الله آقای حاج سید مرتضی خسروشاهی و اساتید دیگر استفاده‌ها کرده‌ام ودر سفر مشهد مقدس رضوی که مدتی آنجا ماندم، یکی از اساتیدم مرحوم مغفور آقا شیخ آقا محلاتی رضوان الله علیه بود که از درسشان بهره‌مند بودم. شرح زندگانی خودم را در اثری به نام (الشاب و الحیاة) به طور مبسوط نوشته‌ام و (خدمات گزیده) در محاکمه و بررسی‌های تاریخی اثر فارسی و (علی معلّم العربیه و مصلح البشریه) مشتمل بحث‌های علمی و انتقادی موجود است.[۱]

آیت‌الله میرزا کاظم دینوری تبریزی

فقید سعید فرزند مرحوم آیت‌الله میرزا احمد مجتهد برادرزاده آقا میرزا صادق می‌باشد. در حدود سال ۱۳۲۰ ق در بیت علم و تقوا و فضیلت در تبریز زاده شد. پس از دوران کودکی و طی آموزش‌های ابتدایی، به فراگیری سطوح نزد پدر و عموی بزرگوارش آقا میرزا صادق که حوزه بزرگی داشته، حاضر و بهره‌های فراوان علمی برد. در سن بیست سالگی به سال ۱۳۴۳ ق رهسپار حوزه علمیه نجف اشرف گردید. در آنجا پس از تکمیل سطح، به درس حضرات آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی، میرزای نائینی، آقا ضیاء عراقی و شیخ محمّدحسین اصفهانی حاضر شده و به درجات عالیه علمی نائل شده است. پس از گرفتاری تبعید آیت‌الله آقا میرزا صادق آقا برادر بزرگوارش حاج میرزا احمد آقا مجتهد به جای او در مسجد وی اقامت

۱ـ رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، ج ۳، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۷.

نماز جماعت می‌کرد چون دراواخر به علت کهولت سن نمی‌توانست به مسجد برود لذا از محضر آیت‌الله اصفهانی تقاضا کرد که حاج میرزا کاظم آقا را بـه تبریـز روانـه نماید، معظم‌له در چهارم آبان ۱۳۱۷ شمسی به وطـن مـألوف خـود تبریـز مراجعـت نموده و با خفقان رضاخانی و محدود بودن علماء به مسجد بزرگ خانوادگیـشان در مدرسه طالبیه رفته و شروع به تدریس و تبلیغ و ترویج در زمینه‌های مختلف مذهبی می‌نماید. حوزه درسش تا حال حاضر (اوائل سال ١٤١٠ ق) دائر و فضلاء در محفـل علمیش شرکت می‌نمایند. تألیفات وی عبارتست از: معدن الحکمـه در فقـه، اسـاس الفقاهه در اصول، الاحکام در مباحث الفاظ، تقریرات مباحث مرحـوم نـائینی، حاشـیه بـر رسائل شیخ انصاری، حاشیه بر کفایـة الاصول، رساله‌ای به نام عجمـة ابراهیم علیه‌الـسلام، شرح حال خواجه نصیرالدین طوسی آقار الاعیان، رساله عملیه (مطبوع ۱۳۳۲ ش).

مرحوم دینوری در سرودن اشعار ذوق و توانائی بلندی داشـت و اشـعار زیـادی سروده که یک نمونه آن درج می‌گردد:

بـــردار برقـــع از رخ و بنمـــای صـــورتی
وز تـــابش رخـــت بنمایـــان تـــو آیتـــی
از گوشـــه نقـــاب چـــو کـــردی نگـــاه مـــن
گردیـــده مـــرده زنـــده از آن یـــک اشـــارتی
رحمی بـه مـن نمـای مپوشـان ز مـن رخـت
کـین هـستی مـن اسـت ز لطفـت علامتـی
از بس که مـست روی تـوام بـی‌خبـر ز غیـر
مـــرآتم از بـــرای تـــو و از تـــو حکـــایتی
شب تا سحر ز فکر تو خوابم به چشم نیـست
بـــر وصـــل یـــار تـــا کـــه بیـــابم هـــدایتی

آن مرد بزرگ پس از عمری تـلاش و کوشـش در راه اعـلای کلمـه توحیـد در تاریخ سه‌شنبه ١٤ محرم الحرام ١٤١٦ ق (٢٣ خرداد ١٣٧٤ ش) در ۹۵ سالگی بدرود حیات گفت.[1]

هم‌اکنون از خاندان بزرگ دینوری در تبریز، حجت‌الاسلام والمسلمین آقا میـرزا محمد دینوری است که به جای پدر بزرگوار خود در مسجد میرزا صادق‌آقا مـشغول وظایف دینی می‌باشند.

۱ـ بیان صادق (شرح حال آیت‌الله میرزا صادق تبریزی) جلد ۱، صص ۷۱ ـ ۷۲.

خاندان خسروشاهی

خاندان خسروشاهی جملگی از علمای بزرگ و فقهای نامدار ایـران و عـراق در دوران خود بوده‌اند. آنچه می‌توان به این سلسله بزرگوار اشاره نمود عبارتند از:

آیت‌الله سید ابوالحسن خسروشاهی (اواخر قرن ۱۳)

سید ابوالحسن حسینی خسروشاهی یکی از فقهای بزرگ آذربایجـان مـی‌باشـد. زادگاهش خسروشاه بوده و سپس به تبریز مهاجرت نموده و در آنجا سکونت اختیار کرده است. این شخصیت بزرگوار جد اعلای، خانـدان خـسروشاهی در آذربایجـان، تهران و تبریز می‌باشد. از نسل سید ابوالحسن خسروشاهی تاکنون علمـا و پیـشوایان دینی برجسته‌ای برخاسته‌اند که نوعاً به مقام عالی اجتهاد نائل و مشعل‌دار هـدایت و ارشاد مردم دین‌دار گشته‌اند. نسب آن بزرگوار با ٢٦ واسطه به امام حسین بـن علـی بن ابی‌طالب(ع) می‌رسد. اعلام و شخصیت‌های علمی از نسل آیت‌الله سید ابوالحسن خسروشاهی به این صورت می‌باشد:

١ـ آیت‌الله سید ابوالحسن خسروشاهی

٢ـ فرزند او آیت‌الله سید علی خسروشاهی

٣ـ فرزند او آیت‌الله سید محمد خسروشاهی

٤ـ فرزند او آیت‌الله سید احمد خسروشاهی

٥ـ فرزند او آیت‌الله سید مرتضی خسروشاهی

٦ـ فرزندان او حضرات آیات: سیداحمد، سیدابوالفضل و سیدهادی خسروشاهی‌می‌باشند.[1]

١ـ در ارتباط با این خاندان می‌توان به مراجع زیر مراجعه نمود: نثارات الکواکب علی خیارات المکاسب، تألیف آیت‌الله سید مرتضی خسروشاهی؛ چاپ قم، ص ١١ ـ مشکوة المصابیح، ص ٣٦٢، چاپ نجف، ١٣١٠ ـ الذریعـة الی تصانیف الـشیعـة، مجلدات مختلف، خصوصاً جلد ٢، ص ٤٧٩، ج ٣، ص ١١ و ١٢٦ و ج ٢١، ص ٦١، کد معرفی ٣٩٥٥ ـ اعیان الشیعـة، ج ٩، ص ٣٧٣ و ٤٢٧ ـ زندگی و شخصیت شیخ مرتضی انصاری، تألیف سبط الشیخ، چاپ سوم تهران، ص ٣٠٦ ـ آثار الحجـة، ج ٢، ص ٢٣٣، تألیف شیخ محمد رازی، چاپ قم، ١٣٢٢ ـ تاریخ و فرهنگ معاصر، اثر سید هادی خسروشاهی، ش ٣ و ١١ و ١٢،ص ٣٣٨. (به نقل از مفاخر آذربایجان، ج ١، ص ٢٢٣)

آیت‌الله سید محمد خسروشاهی

سید محمد خسروشاهی در سال ۱۲۲۹ در کربلا به دنیا آمد و به همراه پدرش آیت‌الله سید علی خسروشاهی به نجف اشرف منتقل گردید. وی در آن مکان مقدس در خدمت اساتید بنام حوزه از جمله: آیت‌الله شیخ مرتضی انصاری به تحصیل مبانی علوم اسلامی پرداخت. دارای تألیفات سودمندی است از جمله: ۱ـ مشکاة المصابیح در اصول فقه (این کتاب در سال ۱۳۱۰ در ۳٤٦ صفحه در قطع بزرگ به چاپ رسیده است). ۲ـ رساله‌ای در وضع الفاظ ۳ـ رساله‌ای در حقیقت شرعیه در اصول.

وفات وی به سال ۱۳۱۲ در تبریز اتفاق افتاد و طبق وصیت خود در رواق مطهر حضرت علی(ع) در نجف اشرف مدفون شد.

آیت‌الله سید احمد حسینی خسروشاهی

سیداحمد خسروشاهی از فقهای بزرگ آذربایجان در اوایل قرن چهاردهم هجری می‌باشد. شرح و خدمات ایشان در بسیاری از کتب و تذکره‌ها آمده است. ولادت وی در سال ۱۲٦٦ ق بوده است. در اوایل جوانی فقه را در تبریز نزد آقا میرزا مهدی معروف به قاری فرا گرفته است و تحصیلات عالیه را در نجف اشرف در محضر بزرگانی چون: فاضل ایروانی، حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، آقا شیخ حسن ممقانی نموده است. در مراجعت از نجف اشرف قریب ۱٤ سال در تبریز مشغول انجام وظایف دینی از قبیل تدریس و اقامه نماز جماعت بوده است. تا در سال ۱۳۲٤ ق قضیه مشروطه ایران، عازم عتبات عالیات شده و در آنجا به زیارت بیت‌الله الحرام مشرف شدند. در مدینه منوره و در زیارت حرم پیامبر و در روز عید غدیر، مرگ خود را به واسطه تهاجم دشمنان زمان و سوء قصد اشرار بی‌ایمان به عنوان عیدی از جد بزرگوارش درخواست نمود و به فاصله چند روز به رحمت ایزدی پیوست و در قبرستان بقیع مابین بیت‌الاحزان و قبور ائمه اربعه و قبر فاطمه بنت اسد

مدفون گردید.[۱] آن مرحوم به فرزند ارشدش آیت‌الله سید مرتضی نقل فرموده است که در نجف اشرف به نماز شب مداومت داشتم در بعضی از شب‌ها که به واسطه کثرت مطالعه دیرتر می‌خوابیدم و بیدار نمی‌شدم هاتفی صدایم می‌کرد، آقا آقا یا سید احمد سید احمد، بیدار می‌شدم ولی شخص هاتف را نمی‌دیدم ولی می‌دانستم که وقت نماز است و می‌دانستم که او فرشته و ملائک است.[۲]

مرحوم خیابانی در علمای معاصرین ضمن شرح حال آن بزرگوار می‌نویسد: «آیت‌الله سید احمد خسروشاهی از اساتید عظام این حقیر بود که سال‌ها بعد از مراجعت از نجف اشرف در خدمت ایشان درس خصوصی داشتم، فقه و اصول را با این‌که به بحث علمای تبریز حاضر شده بودم، مجددا به واسطه بیانات وافیه آن باقعة العصر و نادرة الدهر انجام و استفاضه و استفاده حاصل نمودم.»

از تألیفات ایشان می‌توان به: ۱ـ حاشیه بر رسائل شیخ انصاری ۲ـ حجیة القطع و الظن و البراة ۳ـ حاشیه بر مشکوة المصابیح فی التعادل و التراجیح ٤ـ حاشیه بر باقریه، اشاره نمود.[۳]

آیت‌الله سید مرتضی خسروشاهی

سید مرتضی خسروشاهی فرزند آیت‌الله سید احمد، از اعاظم و اکابر فقها و از چهره‌های درخشان خاندان فقاهت و سیاست خسروشاهی در قرن چهاردهم هجری قمری است. در چهاردهم شوّال المکرّم سال ۱۲۹۹ ق برابر با هفتم شهریور ۱۲٦۱ ش. به هنگام حضور والد معظّم خود در نجف اشرف دیده به جهان گشود.

در کودکی به همراه پدر به تبریز بازگشت. مقدّمات و بخشی از سطوح را نزد پدر فرا گرفت. در سنین جوانی عازم حوزه علمیّه نجف اشرف شد و از محضر

۱ـ مفاخر آذربایجان، ج ۱، ص ۲۲۲.
۲ـ همان، ص ۲۲۳.
۳ـ همان، ص ۲۲۲.

استادان بزرگ آن حوزه مقدّسه هم‌چون حضرات آیات، میرزا ابوالقاسم جواهری، میرزا رضا و دیگران بهره برد و به درجه رفیع اجتهاد در علوم اسلامی نایل آمد. جایگاه علمی معظّم‌له تا بدان جا رسید که تنی چند از بزرگان جهان تشیّع هم‌چون حضرات آیات عظام، میرزا محمّدحسین نایینی، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، میرزا ابوالحسن انگجی و میرزا علی‌اصغر تبریزی فقاهت و اجتهاد وی را گواهی نموده، اجازه روایت به نامش صادر فرمودند.

معظّم‌له پس از نیل به کمالات علمی و معنوی به تبریز بازگشت و به ترویج و تبلیغ معارف دینی و تدریس و تحقیق و تألیف در علوم اسلامی همّت گمارد و در شمار عالمان طراز اول و مراجع دینی آن دیار قرار گرفت. در جریان استبداد رضاخانی بر ضدّ ظلم و فساد شورید و علیه کشف حجاب خروشید. این امر موجب تبعید ایشان به سمنان شد. پس از رهایی از تبعید به مشهد مقدّس مهاجرت کرد و در پی اصرار مردم تبریز مجددا بدان جا بازگشت و تلاش‌های علمی و معنوی خویش از سر گرفت.

حضرتش جامع علم و عمل و زهد و پارسایی و روی‌گردان از زخارف دنیایی و حافظ حدود الهی بود. در فریضه امر به معروف و نهی از منکر شجاع و قاطع و در سنگر حق و حقیقت سربازی مدافع بود. از احدی هراس به خود راه نداد و همواره بر صراط مستقیم پای نهاد.

از ایشان آثار متعدّد علمی به یادگار باقی است از جمله: ۱. موائد الافهام فی شرح قواعد الاحکام، ۲. نثارات الکواکب علی خیارات المکاسب، ۳. ذروة السعادة فی نیة العبادة، ٤. امطار الدر فی مقدار الکرّ، ٥. مختصر الکلام فی احکام الاسلام، ٦. حاشیه بر کتاب «عروة الوثقی»، ۷. حاشیه بر رسائل شیخ انصاری، و...

وفات آن عالم ربّانی و فقیه عالی‌قدر در ششم رجب المرجّب سال ۱۳۷۲ ق برابر با دوم فروردین ماه سال ۱۳۳۲ ش. به وقوع پیوست. پیکر پاکش را پس از

تشییع باشکوه، در جوار امامزاده ابراهیم(ع) تبریز به امانت گذاشتند و سپس به نجف اشرف منتقل و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت امیرالمؤمنین، امام علی ـ علیه‌السلام ـ به خاک سپردند.[۱]

آیت‌الله سید احمد خسروشاهی

سید احمد خسروشاهی، فرزند آیت‌الله سید مرتضی، از علمای اعلام و فقهای عظام برخاسته از شهر تبریز است. در بیست و ششم ربیع الثّانی سال ۱۳۳۰ ق برابر با بیست و ششم فروردین ماه سال ۱۲۹۱ ش. در خاندان علم و اجتهاد خسروشاهی قدم به هستی نهاد.

دروس مقدماتی و بخشی از سطوح عالی را نزد پدر بزرگوار و دیگر استادان حوزه علمیّه تبریز آموخت. در واقعه تبعید والد معظّم خود، همراه ایشان به سمنان و مشهد مقدّس عزیمت کرد. در مدت اقامت در مشهد رضوی از حضور عالمان نامداری هم‌چون حضرات آیات عظام، حاج آقا حسین قمّی، میرزا ابوالحسن انگجی و میرزا محمّد آقازاده خراسانی بهره برد. آن‌گاه به تبریز بازگشت و پس از دو سال اقامت، رهسپار حوزه علمیّه قم گردید. و در حلقه شاگردان حضرات آیات عظام، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، آقا سید محمّدتقی خوانساری و سیّد محمّد حجّت کوه‌کمری درآمد و به مقام رفیع اجتهاد نایل شد.

پس از نیل به مقامات عالی علمی و معنوی، به رغم اشتیاق حضور در حوزه مقدّسه قم، به امر پدر به تبریز بازگشت و به تبلیغ و ترویج معارف دینی و تدریس و تحقیق و تألیف در علوم اسلامی همّت گمارد و در شمار عالمان طراز اول دیار خویش قرار گرفت.

حضرتش عالمی ربّانی و صاحب ملکات و کمالات اخلاقی و حالات و سیر و سلوک عرفانی بوده و دوام فکر و ذکر به کمال داشته است. در مسیر نهضت اسلامی

۱ـ آشنایان ره عشق، ص ٦٣.

در شمار پیشوایان حرکت دینی مردم آذربایجان و از حامیان و همراهان رهبر فقید انقلاب حضرت امام خمینی ـ قدس‌سره ـ بود و در این راه، مرارت‌های زندان و تبعید را بر خود هموار ساخت.

از ایشان آثاری در فقه و اصول و اخلاق به یادگاری باقی است، از جمله:

۱. رسالة فی حرمة التشبیه بالکفّار.

۲. رسالة فی جواز النافلة لمن علیه الفریضة.

۳. رسالة فی المواعظ.

٤. حواشی بر تبصرة المتعلّمین علّامه حلّی.

۵. حواشی بر کتاب «عروة الوثقی».

٦. رساله عملیّه.

حضرتش در ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۹۷ ق برابر با ۲۸ خرداد ۱۳۵٦ ش. چشم از جهان فروبست و به ملکوت اعلی پیوست. پیکر پاکش پس از تشییعی باشکوه در تبریز، به مشهد مقدّس منتقل و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت ثامن الحجج امام علی بن موسی الرضا ـ علیه‌آلاف‌التّحیّة‌والثّنا ـ به خاک سپرده شد.[۱]

آیت‌الله سید ابوالفضل خسروشاهی

عالم عابد و حکیم زاهد، آقا سید ابوالفضل خسروشاهی فرزند آیت‌الله سیدمرتضی، به سال ۱۳۲۰ ق در تبریز در خاندان زهد و تقوی دیده به جهان گشود. در همان شهر علوم حوزوی را از استاید از جمله: آقا سید ابوالحسن انگجی و آقا میرزا صادق تبریزی، فرا گرفت. سپس برای ادامه تحصیل راهی نجف اشرف شد و سالیانی دراز در محضر اساتیدی چون: شیخ ابوالحسن مشکینی، میرزا علی ایروانی، سید محمد فیروزآبادی، سید یونس اردبیلی و دیگر علماء بزرگ نجف کسب فیض نمود. وی در دوره اختناق سیاه رضاخانی همزمان با کشف حجاب به ایران بازگشت

۱ـ آشنایان ره عشق، ص ۸۹

و در تبریز سکونت گزید. به علت افشای مفاسد کشف حجاب و اعمال ضد دینی رضاخانی، شبانه بازداشت و همراه پدر بزرگوارش آیت‌الله سید مرتضی خسروشاهی و دیگر علمای مبارز تبریز به سمنان تبعید شد. آن مرحوم در اثر تألمات روحی دوره تبعید و شکنجه‌های جسمی، به ویژه از طرف شخصی به نام «الله‌سیز حسن‌خان» مدت‌های طولانی به علت بیماری از حضور در مسجد و فعالیت‌های دینی محروم، در خانه بستری بودند. این مصائب به مدت تقریباً پنجاه سال تمام در جسم ناتوان و رنجور آن بزرگوار به یادگار مانده بود. سرانجام این روحانی پاکدامن در سال ۱۳٦۵ ش در تبریز به لقاء حق پیوست. از وی جز دو اطاق موروثی پدری و لوازم بسیار محدود، به اضافه تعدادی کتاب چیز دیگری باقی نماند.[۱]

استاد سید هادی خسروشاهی

استاد سید هادی خسروشاهی، فرزند آیت‌الله سیدمرتضی، به سال ۱۳۱۷ هـ‌ش، در تبریز به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در تبریز به پایان رسانید و پس از رحلت والد بزرگوارش، در ۱۳۳۲ ش و در ۱٦ سالگی، عازم قم شد و در حوزه علمیه به تحصیل دروس سطح پرداخت. سپس در مراحل بالای دروس حوزوی، فلسفه، تفسیر، فقه و اصول، در حضور اساتیدی چون: آیت‌الله بروجردی (به مدت چند ماه)، امام خمینی، آیت‌الله علامه طباطبائی و بزرگانی دیگر تلمذ نمود و به دریافت اجازات، اجتهاد و نقل حدیث از علماء و مراجع بزرگ نجف و قم و مشهد نائل آمد.

تألیفات و آثار استاد به زبان فارسی و عربی (علاوه بر صدها مقاله در نشریات اسلامی ایران و جهان اسلام) بالغ بر ۸۰ جلد می‌شود که بیش از ٤۰ جلد آن‌ها تاکنون بارها در داخل و خارج طبع شده و بعضی از آن‌ها بیش از سی بار تجدید چاپ شده است. علاوه بر تألیفات و ترجمه‌ها، ۱۲۰ جلد کتاب دیگر نیز با تحقیق،

۱ـ بیان صادق، ج ۱، ص ۱٦۵.

توضیح و یا مقدمه و اشراف ایشان در ایران و ایتالیا و مصر و... چاپ و منتشر شده است. از جمله آثار استاد ترجمه و تحقیق «امام علی صدای عدالت انسانی»، جرج جرداق در ۵ جلد و سه هزار صفحه است که بیش از ده بار و در ده‌ها هزار نسخه تاکنون چاپ شده است. تدوین و تحقیق و نشر مجموعه آثار سید جمال‌الدین حسینی (افغانی) در ۱۰ در ایران و مصر، یکی از خدمات ارزنده استاد است و در واقع این مجموعه، محصول نیم قرن تلاش و کوشش و تحقیق و بررسی در کشورهای اسلامی و عربی است. مجموعه «حرکت‌های اسلامی معاصر» در ۲۰ جلد (تاکنون ٦ جلد آن چاپ شده است) و «اسناد نهضت اسلامی ایران» در ۱۰ جلد (دو جلد آن تاکنون انتشار یافته است) و «مجموعه آثار استاد علامه طباطبائی در ١٦ جلد» از جمله آثاری است که استاد در تهیه و تألیف و یا جمع‌آوری و تحقیق و ویرایش آن‌ها زحمت و رنج فراوان را پذیرا شده است.

علاوه بر تألیفات و ترجمه‌های خود ایشان، استاد همواره، در تدوین و تنقیح و نشر آثار اساتیدی چون: آیت‌الله کاشف‌الغطاء، علامه سید محمدحسین طباطبائی، حاج سراج انصاری، سید محمد محیط طباطبائی، سید غلامرضا سعیدی، محمد نخشب و... کوشا بوده و خدمات ارزنده‌ای در حفظ فرهنگ اسلامی و نشر اندیشه اصیل اسلامی نموده است.

استاد از سال ۱۳۳۲ و تاکنون، با اغلب مطبوعات اسلامی از جمله: مکتب اسلام، مکتب تشیع، معارف جعفری، راه حق، ندای حق، وظیفه، مجموعه حکمت، نور دانش، آیین اسلام، مسلمین، آستان قدس، نسل نو، نسل جوان، استوار، پیکار اندیشه، مهدآزادی و... همکاری داشته است که مجموع مقالات مندرج در آن‌ها بالغ بر صدها مقاله می‌گردد. و پس از پیروزی انقلاب، بیش‌ترین همکاری قلمی را با روزنامه «اطلاعات» دارد.

در سطح جهانی با شرکت در کنفرانس‌ها و کنگره‌های اسلامی، در کشورهای اروپایی و اسلامی از جمله: پاکستان، مصر، الجزائر، عربستان، سوریه، قطر، ترکیه،

لبنان، ایتالیا، انگلیس، آلمان، سوئیس و... به عنوان نماینده امام خمینی و یا نماینده حوزه علمیه قم فعال بوده است.

استاد در مسئله تقریب بین مذاهب اسلامی، از نیم قرن پیش از پیشگامان این حرکت اصلاحی به شمار می‌رود و مکاتبات ایشان با علامه شیخ محمدتقی قمی، مؤسس دارالتقریب قاهره، در نیم قرن پیش شاهد چگونگی این امر است[1] و باز در همین راستا استاد با اغلب حرکت‌های اسلامی معاصر و رهبری آن‌ها، در سراسر جهان اسلام ارتباط و پیوند نزدیکی داشته است.

استاد به سال ۱۳۵۲ شمسی، «مرکز بررسی‌های اسلامی قم» را به مثابه واحدی از حوزه علمیه قم، تأسیس و به ثبت رساند و سپس در سال ۱۳۶۱، «مرکز فرهنگی اسلامی اروپا» را در «رم» ـ ایتالیا ـ تأسیس نمود، که هر کدام از این دو مؤسسه، ده‌ها کتاب ارزشمند در زمینه‌های اسلامی، از جمله: قرآن مجید و نهج‌البلاغه را به زبان‌های: عربی، انگلیسی، ایتالیایی، آلمانی و غیره، ترجمه و منتشر ساخته‌اند و این اقدام، در نشر فرهنگ اسلامی در سطح دنیا، از ارزش بالا و والایی برخوردار است.

فعالیت‌های سیاسی استاد از سال ۱۳۳۲ ش پس از آشنایی نزدیک با آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله طالقانی و شهید نواب صفوی، آغاز گردید و به همین دلیل، از همان دوران تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، بارها در قم، تهران و تبریز دستگیر، زندانی و یا تبعید شده که آخرین آن تبعید به «انارک» یزد، به مدت سه سال بود که با آغاز انقلاب اسلامی، همراه دیگران آزاد شد... (در تبعیدگاه انارک یزد همراه مرحوم آیت‌الله پسندیده، حضرت آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی بودند).

استاد پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نخست به مدت دو سال به عنوان نماینده امام خمینی قدس‌سره در وزارت ارشاد اسلامی فعال بود[2] و سپس به سفارت ایران

۱ـ به کتاب جدید الانتشار ایشان تحت عنوان «قصة التقریب»، چاپ مجمع جهانی تقریب، ۱۳۸۶، مراجعه شود.

۲ـ ماهنامه وزین «صوت الامة» در همین دوران، به سردبیری ایشان و به مدت یک سال، منتشر گردید.

اسلامی در واتیکان انتخاب شده و به مدت ۵ سال در خارج از کشور به فعالیت پرداخت که تأسیس «مرکز فرهنگی اسلامی اروپا» در رم و تأسیس دو ماهنامه به انگلیسی به نام‌های: «انکوائری» و «امریکن ایونتس» و مجله‌ای هفتگی به زبان عربی «العالم» در لندن ـ با همکاری وزارت ارشاد اسلامی ـ از آثار این دوران است...

در ایتالیا، علاوه بر چاپ و نشر ترجمه قرآن مجید و نهج‌البلاغه به زبان ایتالیایی و نشر ماهنامه‌ای به نام «جهان نو» ـ به ایتالیایی ـ جمیعاً در مدت ۵ سال ۱۶۲ نوع کتاب و نشریه به زبان‌های: فارسی، عربی، انگلیسی، ایتالیایی و فرانسوی منتشر نموده که در سراسر جهان توزیع گردیده است.

در مدت اقامت سه ساله در قاهره به عنوان رئیس دیپلماسی ایران در مصر، نیز علاوه بر حضور در محافل علمی ـ سیاسی و سخنرانی و مصاحبه تلویزیونی و مطبوعاتی و ده‌ها ملاقات با شیخ‌الازهر و مقامات علمی ـ سیاسی مصر، بالغ بر ۵۰ جلد کتاب و نشریه، درباره انقلاب اسلامی ایران، تشیع و اهل‌بیت تألیف و یا با همکاری و مساعدت ایشان در مصر منتشر گردید که این خود خدمت بزرگی در راستای وحدت و تقریب بین مذاهب اسلامی است. مهم‌ترین این آثار: نهج‌البلاغه با مقدمه استاد و شرح شیخ محمد عبده، اهل البیت فی مصر، صحیفه سجادیه، حقیقة علاقة عبدالناصر بالثورة الاسلامیة فی ایران، عبدالله بن سبا بین الواقع و الخیال، ادعیة اهل البیت، الامام علی بن ابی‌طالب، الامام الحسین، الامام جعفر الصادق و الطریق الی مذهب آل البیت و عقیدتنا و... می‌باشد.

استاد علاوه بر زبان ترکی ـ آذری و استامبولی ـ و فارسی و عربی، با زبان انگلیسی و ایتالیایی هم آشنایی دارد و پس از مراجعت به ایران، از واتیکان، ضمن ادامه اشتغال در وزارت امور خارجه، (به عنوان مشاور وزیر) در دانشگاه‌های تهران از جمله دانشکده حقوق و علوم سیاسی و دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه و غیره به تدریس پرداخت.

استاد پس از آن‌که به مدت سه سال به عنوان رئیس نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در مصر ـ قاهره بود، در سال ۱۳۸۲ به ایران مراجعت نمود. و به عنوان مشاور وزیر در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی به تحقیق و بررسی پرداخت... استاد در قسمت ارتقاء مقام اعضاء وزارت خارجه، راهنمای بعضی از برادران در تألیف رساله آنان بود...

استاد مدت شش سال نیز با نشر فصلنامه پرارج «تاریخ و فرهنگ معاصر» به نشر حقایق و روشن ساختن زوایای تاریک تاریخ معاصر ایران و جهان اسلام در چندین هزار صفحه، پرداخت که بی‌شک این فصلنامه فرهنگی تاریخی، به مثابه یک منبع و مستند تاریخی ماندنی خواهد بود و همواره مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

ویژه‌نامه‌هایی هم زیر نظر ایشان از سوی مرکز بررسی‌های اسلامی منتشر شد که قرار بود بالغ بر ۵۰ جلد از آن‌ها تاکنون چاپ و منتشر شده است.

نشر مرتب هفته‌نامه «بعثت» که هم‌اکنون وارد سی‌امین سال انتشار خود شده و تاکنون بالغ بر ۱۴۰۰ شماره از آن منتشر شده است ـ و هم‌چنان انتشار آن ادامه دارد ـ یکی دیگر از فعالیت‌های فرهنگی استاد است.

خاندان انگجی

شهر تبریز با داشتن خاندان بزرگ روحانیت که برخواسته از توده مردم است، در تمامی اعصار، غیر از خیر برکت که در وجود این بزرگان نهاده شده بود، در مقابل زورگویی و آسیب‌های اجتماعی که از طرف زمامداران و حکام وقت انجام می‌شد تا آخرین نفس به مبارزه و ایستادگی برخاسته‌اند.

از شخصیت‌های روحانی بنامی که در این امورات ضرب‌المثل تاریخ‌نویسان در عصر حاضر است، مرحوم آیت‌الله آقاسیدابوالحسن انگجی می‌باشد. وی که از علمای طراز اول شهر تبریز به شمار می‌آمد با سیاست‌های غلط حکام وقت که باعث زیر سئوال رفتن مسائل شرعی می‌شد. به مبارزه برخاست.

***

اجداد و نیاکان آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی افرادی متدین، محترم و تجارت‌پیشه بودند و پیشینه‌ای ممتاز در ترقی، آبادانی و بهبودی وضع اقتصادی کشور داشتند. سراهای حاج‌سیدحسین، حاج‌میرابوالحسن و حاج‌میرزا محمد و تیمچه و بازار حاج‌میرزا ابوالحسن، از یادگارهای خاندان انگجی در شهر تبریز می‌باشد.[۱]

مرحوم‌عبدالعلی کارنگ در رابطه با آثار تجاری خاندان انگجی در بازارتبریزمی‌نویسد:

«... سرای حاج‌سیدحسین، بازرگان معروف حاج سیدحسین حسینی است[۲] که با عباس‌میرزا معاصر بود. پدر وی امیرآقا بن عبدالباقی بن امیر ابی‌الخیر بن امیرعبدالوهاب الحسینی نیز شغل بازرگانی داشت. نسب این خاندان به سادات

---

۱ ـ آثار باستانی آذربایجان، غبدالعلی کارنگ، ج ۱، ص ٤٠ ـ ٤٢.

۲ ـ حاج‌سیدحسین جد خاندان معروف عدل است به سال ۱۲٦۳ هـ. ق در تبریز درگذشته و در مقبره خانواده انگجی به خاک سپرده شده است.

شنب‌غازان، که به دعوت سلطان محمودغازان‌خان از مدینه منوره آمده و در دارالسیاده عمارت غازانی اقامت نموده بودند می‌رسد. امیرعبدالوهاب در زمان اوزون‌حسن آق‌قویونلو مقام و احترام فوق‌العاده‌ای داشت. دالان خونی (قانلی دالان) یکی از دالان‌های سرای کهن حاج‌سیدحسین است و آن را بدین جهت خونی گویند که در هنگام ولیعهدی مظفرالدین میرزا، حاج‌رجبعلی داروغه شهر، در آن دالان، توی حجرهٔ کریم نیل‌فروش، به دست اللهیار چپ و یاران وی کشته شد.[۱]»

«... بانی سرای میراسماعیل از بنی‌اعمام حاج‌سیدحسین و جد حاج‌میرعلی‌اصغر شیخ‌الاسلام بود. حاج‌میرزا محمد بانی‌سرای میرزامحمد نیز بازرگان و برادر حاج‌سیدحسین بود. دو پسر داشت یکی به نام حاج‌میرزا محمدعلی و دیگری به نام حاج‌میرابوالحسن هر دو به بازرگانی اشتغال داشتند. حاج‌میرابوالحسن همان است که سرای و تیمچه و بازار میرابوالحسن را بنا کرد و مورد لطف مرحمت ناصرالدین شاه قرار گرفت. و به موجب فرمان ملک‌قاسم میرزا، سالانه یکصد تومان در مالیات بدهی وی تخفیف قائل شدند.»[۲]

«... حاج‌میرابوالحسن یک دختر داشت که آن را به میرزامحمد پسر برادر خود حاج‌میرزا محمدعلی داد. میرزامحمد نیز بازرگان بود و از جانب مظفرالدین میرزا ولیعهد شیخ‌الشریعه [پدر مرحوم آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی] ملقب گردید.

وفات میرابوالحسن به سال ۱۲۸۱ ه‍ ق، اتفاق افتاد و در نجف اشرف به خاک سپرده شد.»[۳]

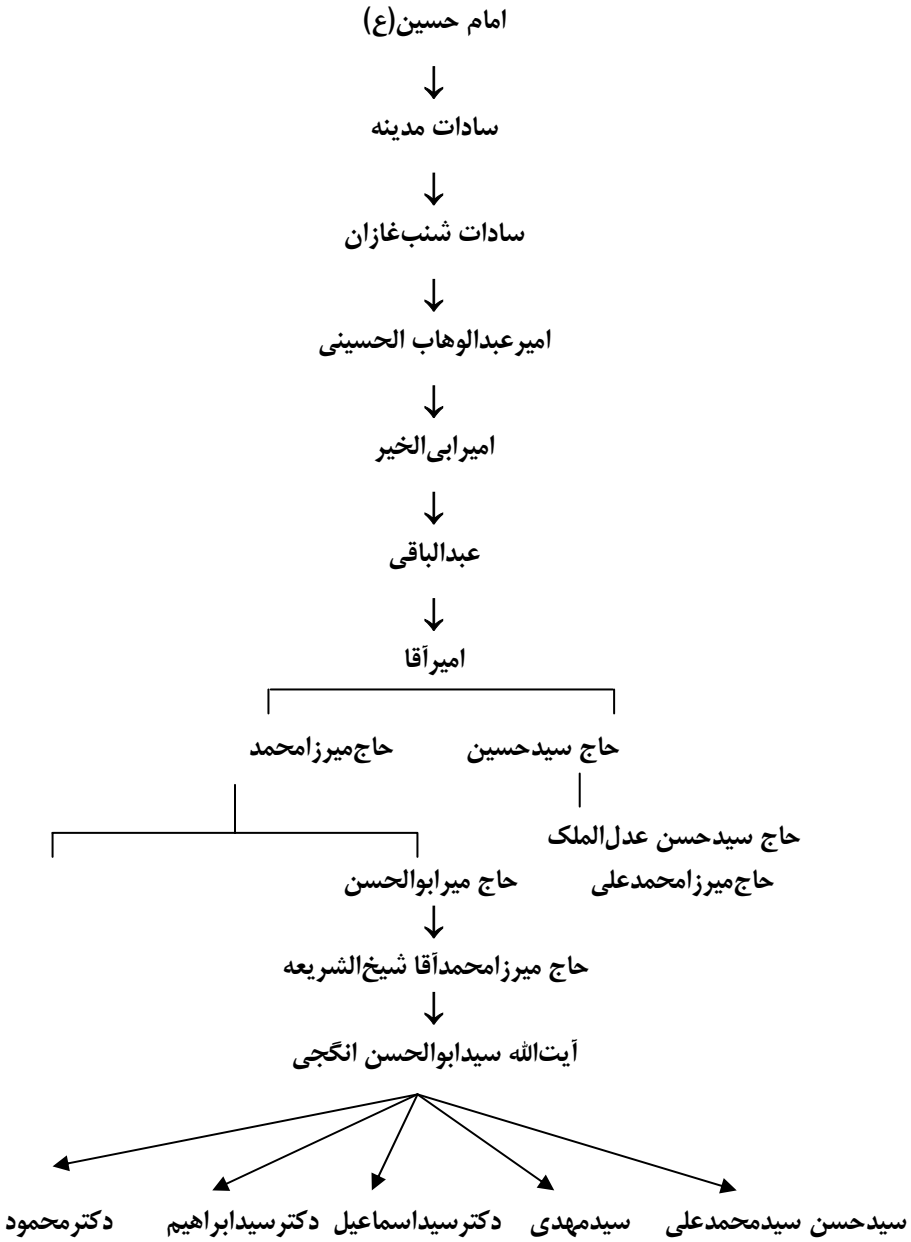
---

۱ ـ آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، ص ۳۹ ـ ۴۰.

۲ ـ همان، ص ۴۲.

۳ ـ همان، ص ۴۵، ۴۶.

سلسله نسب خاندان انگجی



آیت‌الله سید ابوالحسن انگجی

میرزاابوالحسن انگجی تبریزی فرزند میرزامحمد از اعاظم علما و اکابر فقهای قرن چهاردهم هجری قمری، برخاسته از شهر تبریز است. در سال ۱۲۸۲ ق. برابر با ۱۲٤٤ ش. در محله «انگج» تبریز دیده به جهان گشود.

مقدمات و سطوح عالی فقه و اصول را از استادان حوزه علمیه تبریز، از جمله سیّدفتاح سرابی و میرزامحمود اصولی فرا گرفت. در بیست و دو سالگی رهسپار حوزه علمیه نجف اشرف گردید و از محضر حضرات آیات: میرزا حبیب‌الله رشتی، مولی محمّدفاضل ایروانی و شیخ‌محمدحسن مامقانی بهره برد و به مقام شامخ اجتهاد در علوم اسلام نایل آمد.

پس از اتمام تحصیلات به زادگاه خود بازگشت و در محله انگج تبریز اقامت کرد و به همین سبب به انگجی شهرت یافت. به نوشته کتاب علماء معاصرین: «آقاسیدابوالحسن از طراز اول مجتهدین ایران، مراتب اجتهادش مسلّم امثال و اقران، محقق مدقق، فقیه اصولی، صاحب وقار و تمکین و متانت و ابهت، کثیرالعلم، و فیرالفهم ولی بسیار قلیل‌الکلام بوده. آیت‌الله انگجی از جنبش مشروطه حمایت کرد، اما به واسطه تندروی مشروطه‌خواهان و پس از اخراج حاج‌میرزاحسن مجتهد تبریزی از تبریز به حکم «انجمن ایالتی آذربایجان از مشروطه‌خواهان کناره گرفت و به «هیئت اسلامیه» پیوست. نخستین اقدام سیاسی آیت‌الله انگجی، اعتراض به رفتار زشت سرلشکر آیرم، امیرلشکر رضاخان در آذربایجان در روز عاشورا بود که موجب شورش مردم تبریز و اعتراض وی به این اقدام گردید.

بلافاصله سپهبد امیراحمدی به تبریز رفت و به دیدار آیت‌الله انگجی شتافت و پس از شرح رویداد، آیرم بلافاصله تحت‌الحفظ به تهران انتقال یافت.

در دی ماه ۱۳۰۷، «قانون لباس متحدالشکل» با قید دو فوریت در مجلس تصویب شد. به موجب ماده دوم، مجتهدینی که از مراجع تقلید مسلّم اجازه فتوا داشتند، پیشنمازان دارای محراب، مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی و روحانیون

دهات و قصبات و طلالب حوزه‌های علمیه در صورتی معاف بودند که از طرف دو نفر از مجتهدن مجاز، اجازه روایت داشته باشند و یا از عهده امتحان فقه و اصول ـ که توسط وزارت معارف به عمل می‌آمد ـ برآیند. در غیر این صورت روحانیون مجاز به استفاده از لباس روحانی نبودند. با توجه به سیاست بی‌اعتنایی رژیم پهلوی به شعایر اسلامی، مجامع روحانی این قانون را به عنوان محدودیت سیاسی برای حوزه‌های علمیه تلقی کردند. و با مخالفت گروهی از علمای سرشناس تبریز مواجه گردید که در رأس آنها میرزاصادق‌آقا تبریزی و آقاسیدابوالحسن انگجی قرار داشتند، اما بلافاصله دستور دستگیری همه آنان از مرکز صادر گردید و در روز ٦ دی ۱۳۰۷ علمای معترض دستگیر و همگی تبعید شدند. آیت‌الله انگجی نیز به مشهد مقدس تبعید گردید اما پس از گذشت حدود یک سال به تبریز بارگردانده شد و بار دیگر به ادای وظایف شرعی و حفظ حدود الهی پرداخت و در این راه هیچ گونه مسامحه‌ای روا نداشت.

آیت‌الله انگجی در ۱۸ ذیقعده ۱۳۵۷ در تبریز درگذشت و در مقبره خانوادگی در تبریز دفن شد. به همین مناسبت مردم تبریز و سراسر آذربایجان و بسیاری دیگر از شهرها، علی رغم جو اختناق رضاخانی، به سوگواری پرداختند و مجالس عزاداری برپا کردند. کتاب‌های «ازاحه‌الالتباس عن حکم‌المشکوک من اللباس» که در ۱۳۱۳ق. چاپ و منتشر گردید و شرح کتاب حج شرایع الاسلام و حاشیه بر ریاض المسائل از اوست.»[۱]

فرزندان آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی

۱ ـ آیت‌الله سیدحسن انگجی

سیدحسن انگجی فرزند بزرگ مرحوم آیت‌الله‌سیدابوالحسن انگجی است. در سال ١٣١٤ ق. در محله انگج شهر تبریز به دنیا آمد. دروس مکتب‌خانه و بخشی از مقدمات را نزد روحانیون زادگاهش آموخت، سپس سطوح عالی را نزد پدر بزرگوارش و آیت‌الله میرزاصادق مجتهد فرا گرفت.

---

۱ ـ علمای مجاهد، ص ۸۸.

وی برای تکمیل تحصیلات خود به شهر مقدس قم عزیمت و در محضر اساتید به نام حوزه، آیت‌الله‌عبدالکریم حائری یزدی و آیت‌الله سیدمحمد حجت، شرکت نموده و به مراتب عالیه علوم اسلامی نائل آمد.

بعد از اجازات متعدد از اساتید خود که همگی اذهان بر اجتهاد ایشان تأکید داشتند به شهر تبریز بازگشتند و مشغول وظایف دینی، تدریس و امامت جماعت در مسجد جامع و مسجد انگجی را عهده‌دار شدند.

آن بزرگوار معروف به فضل و دانش و حجب و حیا بود از اول نهضت تا پیروزی انقلاب اسلامی هوادار و پشتیبان آن بود.

از آثار چاپ شده ایشان می‌توان به کتاب «الانصاف فی ترک الاتصاف (عربی، تبریز، ۱۳۸۰) اشاره نمود.

این عالم مجاهد در سن ۸۸ سالگی در ۱۵ ماه صفر ۱٤۰۱ هـ . ق در تبریز دار فانی را وداع نمود. و بعد از تشیع باشکوه با شرکت اقشار مختلف مردم، به شهر مقدس قم منتقل در مرقد مطهر حضرت‌معصومه در مسجد طباطبائی، در ورودی مسجد بالاسر به خاک سپرده شد.

۲ ـ آیت‌الله سیدمحمدعلی انگجی

وی فرزند آیت‌الله سیدابوالحسن حسینی انگجی، در سال ۱۳۱۸ ق. در شهر تبریز متولد شد. مقدمات و سطح را نزد پدر و آقامیرزا صادق آموخت. سپس به حوزه علمیه قم آمد و در درس آیات عظام: حائری یزدی و سیدمحمد حجت شرکت کرد و به درجه‌ی اجتهاد رسید. آن گاه به زادگاه خود تبریز بازگشت و در این شهر مشغول تبلیغ و تدریس و تربیت طلاب شد. در دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی از سوی مردم تبریز به نمایندگی برگزیده شد. در اوایل تأسیس جبهه‌ی ملی، عضو فعال این جبهه بود. وی در نهضت اسلامی ایران حضور فعال داشت. پس از پیروزی انقلاب، نماینده‌ی مردم استان آذربایجان‌شرقی در مجلس خبرگان قانون اساسی شد. او در پانزدهم خرداد ۱۳٦۳ ش. در مراسم نمازجمعه‌ی تبریز، در

بین دو نماز به سن ۸۵ سالگی در اثر سکته‌ی قلبی درگذشت و پیکرش به قم منتقل و در بالاسر حرم حضرت‌معصومه(س) به خاک سپرده شد.[۱]

۳ ـ آیت‌الله سیدمهدی انگجی

وی در سال ۱۳۲۳ ق در شهر تبریز به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی و دروس حوزی را نزد اساتید شهر و پدر بزرگوارش فرا گرفت. در سن بیست و پنج سالگی به شهر مقدس قم عزیمت نمود و در حوزه درسی حضرات آیات: حاج‌شیخ‌عبدالکریم حائری، آقاسیدمحمد حجت، آقامیرزامحمد همدانی، سیدمحمدرضا گلپایگانی و دیگران فرا گرفت.

بعد از نیل به درجه اجتهاد از طرف استادش آیت‌الله شیخ‌عبدالکریم حائری به تبریز عزیمت نمود و مشغول وظایف دینی و تدریس علوم اسلامی شدند.

وی در سال ۱۳۳۳ ش به تهران مهاجرت کرد و تا پایان عمر در آن شهر اقامت نمود. آن بزرگوار در بیستم شعبان ۱۳۸٤ هـ. ق در تهران رحلت نمود و پیکرش بعد از تشیع باشکوه در شهر مقدس قم در مسجد موزه مدفون شد.

فرزند بزرگوارش حجت‌الاسلام و المسلمین آقای سیدعلی انگجی هم‌اکنون در تهران در مسجد ملک‌تهران به جای پدر بزرگوارش اقامت جماعت، و مشغول وظایف دینی هستند.

---

۱ ـ گنجینه دانشمندان، ج ۳، ص ۱۱۳، اطلاعات شخصی.

خاندان سلطان‌القرائی

این دودمان در بین اهالی تبریز به اصالت، نجابت، فضل دوستی و نیک‌نفسی مشهور هستند. در یادنامه‌ای که برای درگذشت مرحوم آیت‌الله میرزاجواد سلطان‌القرائی چاپ کرده‌اند، شرح مبسوط این خانواده به شرح زیر آمده است:

«والد ماجد شیخ‌الفقها و المجتهدین حضرت آیت‌الله العظمی حاج‌میرزا جوادآقا سلطان‌القراء، حضرت حجةالاسلام والمسملین شیخ ابوالقاسم بن محمدبن میرزافضلعلی بودند. میرزا فضلعلی مرد علم و عمل بود. ضمن این که در تبریز کارخانه زرینه‌بافی و حریربافی داشت، مرد فاضل و دانشمندی نیز بود. اکثر اوقات عمر خود را صرف تعلیم و تعلم فقه و ادبیات و علوم متداول روزگار خود نمود.

میرزامحمد نیز همانند پدر بزرگوارش ضمن این که کارخانه حریربافی و زرینه‌بافی خود را اداره می‌کرد، مردی فاضل و فقیه بود و بیشتر اوقات خود را مصروف تحقیق و مطالعه می‌نمود. به طوری که گفته می‌شود به علت کثرت مطالعه در اواخر عمر شریف خود نابینا شد.

میرزاابوالقاسم نیز روش و سیره پدر و اجداد خود را در پیش گرفت. ضمن اداره کارخانه زرینه‌بافی و حریربافی، اهل فضل و دانش نیز بود[1] و از اعاظم علما و افاضل زمان خود به شمار می‌رفت. مشارالیه دو پسر داشت: عبدالرحیم و محمدباقر.

محمدباقر حرفه نیاکان خود را در قسمت حریر و قماش ادامه داده و احفاد مشارالیه هم‌اکنون در تبریز و تهران با نام خانوادگی «ارجمندی» در این رشته فعالیت دارند.

شیخ‌عبدالرحیم سلطان‌القراء: در سال ۱۲۵۵ هجری قمری در تبریز متولد شد.

---

۱ ـ در سابق رسم بر این بوده که اکثر علما و روحانیون، ضمن اشتغال به تعلیم و تعلم، به شغل علیحده‌ای جهت امرار معاش خود مشغول می‌شدند. البته حالیه هم تعدادی از علما و روحانیون به این روش زندگی می‌نمایند ولی این طریق زندگی در سابق عمومیت بیشتری داشته است.

نوجوانی و جوانی و بالاخره نحوه زندگی معظم‌له با اجداد و اسلاف خود کاملاً متفاوت است. به نظر، اسباب و علل تمامی این تفاوت‌ها و خصایص منحصر به فرد باید طی عوامل و اسباب چهارگانه زیر مورد بررسی قرار گیرند:

ـ هوش سرشار و روح حساس و بزرگی که در ظرفیت‌های معمولی جسم و کالبد متعارف انسانی امکان قرار و اسکان نداشت.

ـ وجود فحول علمای شیعه نظیر شیخ‌مرتضی انصاری (۱۲۱٤ تا ۱۲۸۱ هـ.ق) و شاگردان بلافصل ایشان در گستره جهان شیعه به ویژه در عراق عرب و لباب فلاسفه حاج‌ملاهادی سبزرواری (۱۲۱۲ ـ ۱۲۸۹ هـ. ق) در سبزوار.

سعی و اهتمام روسیه تزاری در اسلام‌زدایی و از بین بردن خصیصه‌های ملی ساکنین سرزمین‌های متصرفی در جنگ اول ایران و روس (۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ هـ. ق) بر اساس عهدنامه گلستان و جنگ دوم ایران و روس (۱۲٤۱ تا ۱۲٤۳ هـ. ق) بر اساس عهدنامه ترکمانچای (قفقاز و ماوراء قفقاز) و همچنین ماورالنهر، خیوه و بخارا و مرو...

ـ علاقه وافر معظم‌له به مسقط‌الرأس خود، تبریز.

مجموعه زمینه‌های فوق‌الذکر که هر کدام به نحوی جذابیت و مطلوبیت خاصی برای معظم‌له داشتند باعث شده بودند که ایشان گاهی در نجف اشرف و شامات و مصر برای کسب فیض از محضر اکابر علمای شیعه و تحصیل علوم دینی و قرآنی و زمانی در داغستان در جوار شیخ شامل داغستانی برای شرکت در مبارزات و مجاهدت‌های ایشان، و زمان دیگر عازم سبزوار (از طریق مجلس درس و فحص و بحث حاج‌ملاهادی سبزواری و استماع قرائات قرّاء خیوه و بخارا و زمانی همدر تبریز مشغول تعلیم و تدریس باشند.

به هر حال، بخش عمده زندگانی و عمر پرثمر ایشان در تبریز سپری شده است. در حوزه علمیه تبریز تدریس علم تجوید و قرائات قرآن و صرف و نحو عربی را به عهده داشتند. مجلس درس ایشان موضع تجمع و محل کسب فیض فحول علمای

آن روز تبریز نظیر محمدفاضل ایروانی، شیخ‌فرج‌الله بن محمد تبریزی (معروف به عباچی‌زاده) بوده است و به لقب سلطان‌القراء ملقب شدند و بالاخره در ۱۹ رمضان سال ۱۳۳٦ هجری قمری در تبریز وفات و بنابر وصیت آن مرحوم در صفه‌الصفا (مصلی تبریز در دامنه کوه سرخاب) به خاک سپرده شدند.[۱]

ایشان دارای تألیفات عدیده در علم تجوید و تحشیه‌های متعدد بر کتب معتبر این علم می‌باشند که از آن جمله می‌توان حاشیه بر مقدمه جزری و کتاب‌الدرّالمنثور در علم تجوید به زبان عربی را نام برد. شیخ‌ابوالقاسم و شیخ‌مهدی فرزندان ذکور و باقیات صالحات معظم‌له بودند.

شیخ‌مهدی (۱۲۹۲ ـ ۱۳۱۸ هـ. ق) جوانی باهوش و باذکاوت بود و مدارج علمی و فقاهت را به سرعت پیمود ولی اجل، مجال و مهلت بیشتری به وی نداد و در سن ۲۸ سالگی دار فانی را وداع گفت.

شیخ‌ابوالقاسم سلطان‌القرائی (۱۲۹۰ ـ ۱۳٦۸هـ. ق) ایشان نیز در علم تجوید و قرائات قرآن و صرف نحو عربی سرآمد زمان خود بود و پس از وفات والد ماجدشان (شیخ‌عبدالرحیم) تدریس در حوزه علمیه تبریز را به عهده گرفتند. از طالبین علوم تجوید و قرائات و صرف نحو عربی در دهه‌های گذشته تبریز کمتر کسی یافت می‌شد که از محضر این فرید دهر و وحید عصر در علوم موصوف حض وافر نبرده باشد. جمله آنانی که در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند از این که از محضر چنین استادی فیض برده‌اند از صمیم قلب مفتخر و مباهی بودند.

از مشارالیه تحشیه‌هایی بر کتب علم تجوید و تصحیح تحریر و نظارت در چاپ

---

۱ ـ وصیت آن مرحوم مبنی بر این بود که اگر فوت من در تابستان اتفاق افتاد جنازه مرا در قبرستان روستای شادآباد و اگر در زمستان روی داد در مصلی تبریز مدفون سازید. از قضا ۱۹ رمضان ۱۳۳٦ در زمستان واقع بوده و خود مصلی نیز از محدوده‌ی شهر فاصهل زیادی داشت ولی به همت ارادتمندان آن مرحوم علیرغم مسافت کوهپایه‌ای طولانی و زمستان سرد و یخبندان وصیت عملی می‌گردد. در سال‌های بعد نیز مقابر تعدادی از مریدان آن مرحوم در کنار قبر ایشان جای می‌گیرند تا این که در سنوات اخیر با الحاق باغی معروف به باغ ستارخان محوطه مصلی آن محل با نام قبرستان ستارخان به گورستان رسمی و عمومی تبدیل شد.

مصحف شریف باقی مانده است. ایشان در دوم صفر ۱۳٦۸ هجری قمری وفات یافتند و در قبرستان محله شتربان دفن شدند. مدفن ایشان و قبر پسر کوچک‌شان حاج‌میرزا علی‌آقا که در کنار پدر مدفون بودند و در سنوات اخیر به هنگام ایجاد گذر قوریجای تخریب و امحاء گردیده است.

شیخ‌ابوالقاسم دارای سه پسر بود که به حق سعید فقید علامه طباطبایی آنان را برادران ابن‌الاثیر زمان نامیدند: آیت‌الله حاج‌میرزاجوادآقا، علامه نسّابه و مورخ حاج‌میرزا جعفرآقا، استاد مسلم علم تجوید و علوم قرآنی و صرف و نحو عربی حاج‌میرزاعلی‌آقا.

۱ ـ حاج‌میرزاعلی‌آقا سلطان‌القرائی (۱۲۸۷ ـ ۱۳۵۹ هـ. ق)

سومین و کوچک‌ترین اولاد ذکور شیخ‌ابوالقاسم است که مقدم برادران بزرگتر خود وفات نمودند.

او ابتدا دانش متداول زمان خود را از میرزاعلی اکبر مکتب‌دار و سپس علم تجوید و قرائت را از والد ماجد خود شیخ‌ابوالقاسم و متون فقه و اصو را از برادر بزرگوارش حاج‌میرزاجوادآقا و نحو و معانی و بیان و متون ادبی را از برادر دیگرش حاج‌میرزا جعفرآقا تلمذ نمود.

پس از فوت پدر بزرگوارش تدرس تجوید و قرائت را در تبریز به عهده گرفت. در ضمن در دانشسرای پسران تبریز نیز به تدریس ادبیات عرب و متون ادبی مشغول بود. در تدریس علم و بیان مطلب شیوه خاصی داشتند به طوری که هر یک از شاگردان وی بلااستثنا از نحوه تدریس و یا بیان مطلب ایشان خاطره‌های شیرین و زیبایی را به یاد دارند. ایشان بر کتاب‌های مرزبان‌نامه و عقود اللالی فی شرح‌نظم‌اللالی و تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار و قلادةالبحر فی غرائب البر و البحر حاشیه و توضیح[1] نوشته‌اند.»[2]

---

۱ ـ یادنامه آیت‌الله میرزاجواد سلطان‌القراء، ص ۱۰ ـ ۱۵.

۲ ـ جناب استاد دکتر جلیل سلطان‌القرائی که از اساتید بارز و بنام دانشگاه تبریز می‌باشد، فرزند برومند مرحوم آقامیرزاعلی سلطان‌القرائی می‌باشند.

۲ ـ حاجی‌میرزا جعفر سلطان‌القرائی (۱۲۸۲ ـ ۱۳۶۷)

نسخه‌شناسی بی‌بدیل، کتابشناسی نستوه، استادجعفر سلطان‌القرائی از رجال معروف آذربایجان، دومین فرزند برومند شیخ‌ابوالقاسم در ۱۲۸۳ شمسی در محله شتربان تبریز پا به عرصه هستی گذاشت. به رسم آن روزگار، در کودکی مقدمات علوم ادبیه و عربیه و قرآن مجید را در محضر پدر و برادر بزرگوارش حاج‌میرزاجواد سلطان‌القرائی که از نوادر عصر خود و فقیهی عالیقدر بود، فرا گرفت. سپس در مکتب‌خانه میرزاعلی‌اکبر به ادامه‌ی تحصیل پرداخت. وی پس از فراغت از مقدمات علوم متداوله آن عصر از محضر عالمانی چون حاج‌سیدابوالحسن آقا انگجی و آقامیرزا رضی زنوزی و حاج‌میرزاعلی‌اصغر ملک بهره‌ها برد. و در سایه هوش و درایت در علم رجال، تاریخ ادبیات فارسی و عربی صاحب‌نظر گردید.

استاد سلطان‌القرائی برای گذران زندگی به تجارت رو آورد و در تبریز، مراغه، مازندران و گاهی نیز در خارج از کشور به داد و ستد پرداخت. شغل بازرگانی اگرچه از نظر مادی برای استاد سودآور بود، اما هیچ‌گاه به آن دل نبست و سرانجام به آنچه که عشق می‌ورزید روی آورد. در سفر و حضر به مطالعه و تحقیق می‌پرداخت و هر جا که نسخه خطی ارزنده‌ای می‌یافت اگر قابل ابتیاه بود می‌خرید و چون جان از آن محافظت می‌کرد. چه، معتقد بود که میراث بربادرفته‌ی فرهنگ ایرانی را که توسط سودجویان از ایران خارج شده است، باید جمع‌آوری نمود و به ایران بازگرداند.

همین حمیّت و توجه او به میراث فرهنگی سبب شده بود که کتابخانه‌ای وزین ایجاد کند تا عارف و عامی از آن بهره گیرند و هرگز در این زمینه بخل و خستی نشان نمی‌داد. گشاده‌دست و گشاده‌رو بود و نقل می‌کرد که «روزی یکی از دوستان کتابی از من به امانت گرفت و پس نداد. پس از سال‌ها گذرم به خانه ایشان افتاد، کتاب را طلب کردم، از دادن امتنا نمود و چون علت را پرسیدم، گفت: دوست من، این کتابخانه که می‌بینی با گرفتن کتاب از این دوست و آن دوست درست شده است اگر قرار بود کتاب گرفته را پس دهم کتابخانه‌ای درست نمی‌شد.

استاد سلطان‌القرائی به حدی متواضع و فروتن بود که اگر کسی او را نمی‌شناخت هرگز باور نمی‌کرد که کانِ علم است و معدن ادب. ادب نفس، ادب درس، آداب‌دانی و انسانیت استاد زبانزد همگان بود.[۱]

در محبّت و فضل او بر روی همگان باز بود. پیر و جوان، عارف و عامی خوشه‌چین خرمن پربارش بودند.

استاد هرگز داعیه‌ای در عرصه علم و ادب نداشت اما مطالعات عمیق وی در عرصه‌ی ادب فارسی و شناخت نسخه‌های خطی از وی چهره‌ای صاحب‌نام و صاحب‌نظر ساخته بود. از این نظر بود که همواره، طرف شور و مشورت بزرگان علم و ادب قرار می‌گرفت و استادانی چون علامه دهخدا، علامه قزوینی، عباس اقبال، امیرخیزی، دکتر بیانی، مدرس رضوی، ماهیار نوّابی، مجتبی مینوی، زریاب خویی، دکتر محمد معین، دکتر منوچهر مرتضوی، استاد ایرج افشار، احمد ترجانی‌زاده، استاد دانش‌پژوه، قاضی طباطبایی، محدث ارموی، نخجوانی‌ها، محمدجواد مشکور، علامه محمدتقی جعفری، عبدالعی کارنگ و دیگر صاحبان فضل و ادب، با احترام زیاد از وی یاد می‌کردند.

تسلط استاد در حوزه کتاب‌شناسی و تبحر وی در نقاشی و خطاطی و تذهیب و چهره‌پردازی چنان بود که وقتی کتابخانه مجلس تصمیم گرفت که کمیسیونی برای خرید نسخه‌های خطی ترتیب دهد، از استاد سلطان‌القرایی هم برای حضور در کمیسیون دعوت کردند تا از تجربیات و نظرات وی در امر شناخت نسخ خطی و قیمت‌گذاری بهره گیرند. از استاد دکترمهدی محقق نقل است که فرمودند: «اگر در آن دوران توجه استاد سلطان‌القرایی به حفظ نسخه‌های خطی نبود، بی‌شک وضع کتابخانه‌ی ملی از نظر نسخه‌های خطی به شکل امروز نبود.»

استاد سلطان‌القرائی علاوه بر این که در محافل علمی ایران از چهره‌های مورد

---

۱ ـ زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم میرزاجعفرسلطان‌القرائی، ص۵ ـ ٦.

وثوق در شناخت نسخه‌های خطی بود، در خارج از ایران نیز از جمله رجال شناخته شده در این زمینه بود. از ترکیه و پاکستان و افغانستان و هند انواع نسخه‌های خطی را برای ارزیابی و قیمت‌گذاری به خدمت ایشان می‌آوردند که استاد با حوصله تمام پس از بررسی، صاحب نسخه را راهنمای می‌کرد. استاد علاوه بر نسخه‌شناسی، در نقاشی سیاه‌قلم و خطاطی هم تبحری خاص داشت و خط نسخ و نستعلیق را پیش حاجی‌میرزا محمدحسین مکتب‌دار از شاگردان میرسیدحسین خوش‌نویس باشی و میرزاعبدالرسول منشی آموخته بود.

استاد از همکاران صدیق دکتر معین درامر تدوین فرهنگ فارسی بود و با گشاده‌دستی نسخه‌های خطی شخصی خود را در اختیار وی قرار می‌داد و علامه دهخدا نیز در بخش رجال آذربایجان از کتاب چاپ نشده‌ی «المحافل» استاد استفاده کرده‌اند. استاد به علامه دهخدا علاقه‌ی خاصی داشت و چون علامه دهخدا درگذشت، استاد در تاریخ فوت او چنین گفت:

از لغت‌نامه گر جدا خوانی
رحلت خواجه دهخدا دانی

که به حساب ابجد ۱۳۳٤ تاریخ فوت علامه دهخداست.

حوزه‌ی مطالعاتی استاد، فراتر از متون عربی و ادبی بود، او علاوه بر آن که به مسائل عرفانی عشق می‌ورزید، می‌توان گفت که با ادبیات غرب نیز بیگانه نبود و مطالعاتی عمیق در این زمینه داشت. او تولستوی را خوب می‌شناخت و آثار او را می‌ستود. ذوق لطیف و طبع ظریف استاد حاکی از غور و تتبع و ممارست وی در متون ادبی و معارف اسلامی بود و اینگونه بود که هم مراد بود و هم پیر؛ و به قول حافظ:

از رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف
نکته‌ای هرگز نشد فوت از دل دانای تو

آثار به جا مانده از استاد سلطان‌القرائی هر یک به منزله‌ی گوهری است گرانبها که از آن جمله می‌توان به اثر ماندگار روضات‌الجنان و جنات‌الجنان تألیف حافظ حسین کربلایی تبریزی اشاره نمود که با تصحیح و تعلیق عالمانه استاد به چاپ رسیده است و برنده‌ی جایزه‌ی سلطنتی شد و هنگامی که به استاد اطلاع دادند تا برای دریافت جایزه در دربار حضور یابد، وی از رفتن خودداری کرد.[1] المحافل (در شرح حال و آثار رجال تاریخ) که متأسفانه به زیور طبع آراسته نشده است. از استاد مقالات متعددی در نشریات آن روزگار چون، نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز، آینده و مهر به چاپ رسیده که جا دارد همه‌ی مقالات استاد گردآوری و به چاپ رسد.

مرحوم سلطان‌القرائی پس از ۸۵ سال زندگی باعزت و یک عمر تلاش و کوشش در احیای فرهنگ کهن سرزمین ایران اسلامی در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۷ درگذشت.

۳ ـ آیت‌الله میرزاجواد سلطان‌القراء

فقیه بزرگ و عالم عابد، آقامیرزا جوادسلطان‌القراء از ستاره‌های پرفروغ علم و فقاهت در عصر اخیر بشمار می‌آمدند.

آن بزرگوار طی مصاحبه در شرح حال خود می‌فرماید:

«اجداد ما همگی در تبریز متولد شده‌اند و نام من جواد بن ابی‌القاسم بن عبدالرحیم بن ابی‌القاسم است. ما از خانواده‌های قدیمی تبریز هستیم و من در همین منزل به دنیا آمده و تحت نظر پدر و جدم تربیت شدم. از آنجا که یکی از فرزندان پدرم در جوانی از دنیا رفت و من به دنبال او متولد شدم، پدرم علاقه وافری به من داشت، لهذا علومی را که آشنا بود به من تعلیم داد. مدتی هم تحت تربیت جدم بودم. علم قرائت را از پدرم و صرف و نحو را هم از جدم آموختم. پس از طی مراحلی از تحصیل، علوم مراتب بالتر را از سایر اساتید فرا گرفتم. تبریز از قدیم‌الایام

---

۱ ـ همان، ص ۱۰.

درالعلم بود و علوم متفرقه در این شهر رواج داشت و در دوره‌های گذشته علمای بزرگی در اینجا زندگی می‌کردند. در میان علمای تبریز، عالمان بزرگی بودند که شخصیت‌های برجسته در فن خود محسوب می‌شدند و از تخصص‌های بالایی برخوردار بودند و ما از محضر آنان استفاده کردیم. پس از طی مقدمات به تحصیل «الهیات» پرداختم و پس از استفاده از اساتید فن، مراحلی از این علم را گذراندم. مرحوم‌آقاشیخ‌صمد از اساتید این فن بود، ولی استاد عمده در این رشته مرحوم آقامیرزا جعفر صراف زاده بود. ایشان به شهرت پدرش «صراف‌زاده» مشهور بود، ولی خود از علمای برجسته و از شاگردان مرحوم آقاشیخ‌هادی تهرانی در نجف بود. من در میان اساتید، شیوه او را بسیار متین یافتم و الهیات را در محضر او استفاده کردم. ایشان نسبت به تعلیم من علاقه و اهتمام فراوانی داشت و لطف زیادی نسبت به من داشت. البته علاوه بر «الهیات» در درس خارج ایشان هم شرکت می‌کردم. در کنار کسب فیض از محضر این استاد محقق، در درس سایر اساتید برجسته‌تر و بالاتر از همه یافتم و عمده تحصیلات عالیه من از محضر این دو استاد بزرگ یعنی آقامیرزا جعفر و آقامیرزاصادق‌آقا بود. و به خاطر تنگناهایی که از طرف دولت وقت اعمال می‌شد، من در این مرحله هنوز لباس روحانیت به تن نکرده بودم و با لباس معمولی در درس این دو بزرگوار شرکت می‌کردم. با این که لباس روحانی به تن نداشتم و جوانی بیش نبودم، اما مورد لطف و مرحمت استادم آقامیرزاصادق آقا قرار داشتم، به طوری که گاهی مرا در کنار خود می‌نشاند. در دوران تحصیل چند مرتبه به نجف مشرف شدم، ولی احساس کردم که آقامیرزا صادق‌آقا و آقامیرزاجعفر صراف‌زاده ویژگی خاصی دارند و مانند آنها را در میان علما نجف نیافتم. در چند دوره، در درس علمای نجف شرکت کردم ولی راضی نشدم و دوباره به تبریز و محضر آقامیرزاصادق‌آقا بازگشتم. به خاطر دارم که برخی اشکالاتی که در دارالعلم نجف پیش می‌آمد، به محضر آقامیرزاصادق‌آقا می‌نوشتند و از ایشان سئوال کرده و جواب دریافت می‌کردند و من خود چند نمونه از این نامه‌ها را دیدم. غیر از این دو

بزرگوار، دارای حافظه‌ای قوی بود و هر آنچه را که از دوران طلبگی فرا گرفته بود، هنوز به خاطر داشت، ولی تحقیقاتی که در درس مرحوم آقامیرزاصادق‌آقا بود، در درس‌های دیگر به چشم نمی‌خورد. ولی مرحوم انگجی اگر از سایر علماء بالاتر نبود، حداقل در حد آنها بود، مرد باسواد و مجتهدی بود. درس‌های دیگر به چشم نمی‌خورد. درس ایشان [آقامیرزاصادق] بسیار محققانه بود، به آرامی تدریس می‌کرد، دلائل خود را به روشنی تبیین می‌نمود و مطلب را به شاگردان تفهیم می‌کرد. نسبت به علمای بزرگ تواضع داشت، به بزرگی از آنان یاد می‌کرد. از شاگردان آقاشیخ‌هادی تهرانی در نجف بود و وقتی که استادش در نجف مطرود شد. ایشان هم به تبریز آمدند. با این که ایشان اهل برخورد با قدرت‌ها نبود، ولی به هر تقدیر ایشان را تبعید کردند. زندگی بسیار ساده‌ای داشتند.[۱]

آثار قلمی آیت‌الله سلطان‌القراء عبارتند از:

۱ ـ رساله علمیه که در سال ۱۳۳۱ در تبریز به چاپ رسیده است ۲ ـ وجوب نماز جمعه ۳ ـ کتاب آئین خرد ٤ ـ رساله مهم در باب طهارت ۵ ـ حاشیه و تعلیقات منابع دروس خارج ٦ ـ قصاید و غزلیات و مراثی به زبان فارسی و عربی.[۲]

وفات آن بزرگوار در سال ۱۳۷۷ ش. در تبریز اتفاق افتاده است.

---

۱ ـ روزنامه جمهوری اسلامی، سه‌شنبه ١٤ اردیبهشت ١٣٧٤.

۲ ـ روزنامه احرار، دوشنبه ۱۸ دی ١٣٧٤، ص ۳.

خاندان مولانا

یکی از دودمان‌های پرآوازه شهر تبریز، بیت شریف «مولانا» یا «آل مولانا» می‌باشد، که صوت علمی این خاندان در حوزه‌های علمیه شیعه، مطرح و آثار قلمی ایشان مورد استفاده علاقمندان قرار دارد. از این سلسله شخصیت‌های بزرگ دینی برخاسته‌اند که از ستارگان درخشان «بیت علم و فقاهت» بشمار می‌روند.

مرحوم حضرت‌آیت‌الله سیدابوالحسن مولانا ضمن شرح حال جد خود «آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدمولانا» با اشاره به خاندان خود می‌نویسند:

«آیت اللّه العظمی حاج سید محمد مشهور به «مولانا» فرزند عالم جلیل حاج سید عبدالکریم فرزند سید محمد ـ «شیخ‌الاسلام» در شهر سراب آذربایجان ـ فرزند سید محمدتقی فرزند سید محمدجعفر بن ادیب و شاعر علامه سید احمد که همگی «شیخ‌الاسلام» در آن شهر بودند.

جدّ ما «مولانا» از بزرگانِ علماء تبریز و مرجع احکام و فتاوی، محقق، مدقّق، فقیه، اصولی و رجالی بود و در حُسن خلق و اوصاف پسندیده کم‌نظیر بودند.

مرحوم حاج ملا علی خیابانی ایشان را با اوصافی پسندیده می‌ستاید، می‌گوید: «نظیر او را در این اوصاف ندیدم».

آیت اللّه العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی قدس سره در اجازه مفصلی که به این کمترین، حفید صاحب ترجمه نوشته چنین آورده است:

«از کسانی که من از آنها روایت می‌کنم با اجازه و قرائت علامه ذوفنون، مؤلف و مصنّف بزرگواری است که مطالب (علمی) را با اسلوب و روش نیکو بیان می‌کند و فقیه و اصولی و رجالی بلند مرتبه‌ای است حجه‌الاسلام آیت‌اللّه حاج سید محمد بن عبدالکریم موسوی تبریزی مشهور به «مولانا» و این سید جلیل یکی از حسنات زمان و افتخارات بلاد آذربایجان بوده و جدّ سیدناالمستجیر از طرف پدر، پدر پدرش

و نسب شریف او می‌رسد به عارف متأله مشهور به «قاسم الانوار» کـه نَـسب او هـم می‌رسد به هارون بن امام موسی الکاظم علیه‌الاسلام».

جدّ ما (صاحب ترجمه) در سال ۱۳۱۲ قمری به همراه پدر بزرگوارش به جهت تکمیل تحصیلات خود به نجف‌اشرف هجرت نمود و در مجالس درس اکابر علمـاء و اعاظم فقهاء از جمله درس فاضل شربیانی و شیخ‌الشریعه اصفهانی و شـیخ هـادی تهرانی و آقا رضا تبریزی در فقه و اصول حاضر و به درجه عالیه اجتهاد نائل گردیـد و در معقول از میرزا احمد شیرازی استفاده نمـود و بعـد از اخـذ اجـازات روائـی و اجتهادی متعددی در سال ۱۳۲۱ قمری به ایران عزیمت و در وطن خود تبریز اقامت برگزید و به تدریس و تألیف و تصنیف و ارشاد پرداخت.

در غائله مشهوری که در عهد رضاخان پهلوی بـه وقـوع پیوسـت، دسـتوری از تهران مبنی بر جلب حضرت آیت اللّه العظمی آقا میـرزا صـادق مجتهـد و حـضرت آیت اللّه العظمی حاج میرزا ابوالحسن مجتهد انگجی و حضرت آیـت اللّـه العظمـی حاج سید محمد مولانا صادر گردیـد و در تـاریخ شـب سـوم جمـادی الاول ۱۳٤۷ قمری مطابق ۱۳۰۷/۹/۲ شمسی آن بزرگواران به شـهر سـنندج در منطقـه کردسـتان تبعید شدند و در آنجا مورد تکریم و احتـرام علمـاء و روحـانیون اهـل سـنّت واقـع شدند و تا موقعی که در آنجا بالاجبار اقامت داشتند با آنها مأنوس بودند.

در نخستین دیدار فیمابین که آقایان را بر ایشان معرفی می‌کردند، وقتی که نوبت به معرفی جدّ ما رسید که این آقا هم آقای حاج سید محمد مولانا است، آنها از لفـظ مولانا چنان توهّم کردند که آقا عارف و درویش است. سئوال کردند که جناب عـالی درویش هستید؟ و جدّ ما هم انکار کرد. ولی این انکار ایشان باعث گردید که اعتقـاد آنها بر درویش بودن جدّ بزرگوار بیشتر گردد و آقای آقا میرزا صادق شوخی کـرد و گفت: که من درویشم. ولی آنها گفتند که شما درویش نیستید.

درویش همین شخص است که حاضر نیست درویشی خود را ظاهر کند و یـک شعر هم خواندند. و آن این است:

درویـــش کـــسی بـــود کـــه نـــامش نبـــود
انـــدر دو جهـــان مـــراد و کـــامش نبـــود
صـــد ســـال اگـــر نـــشیند انـــدر کنجـــی
از کـــس طمـــع پختـــه و خـــامش نبـــود

و خواهان وِردی با کمال اصرار از جدّ ما «مولانا» می‌شوند و ایشان هـم دعـائی برای آنها تعلیم می‌کند.

چرا جدّ ما به «مولانا» نامیده شد؟

در ایام تحصیل در قم با عده‌ای از رفقا سالی را در تعطیلات تابستان بـه مـشهد ثامن‌الأئمه علیه آلاف‌التحیهٔ والسلام مشرف شدم. آن موقع بیم آن مـی‌رفـت کـه اگـر تابستان را به تبریز مسافرت کنم شاید در مراجعت حزب دمکرات که در آذربایجـان حکومت می‌کرد مانع شود که دوباره به حوزه قم برگردم و مرا به سربازی فرا خواند. به همین جهت از مسافرت به تبریز منصرف شدم و در مـشهد در مدرسـه «خیـرات خان» با چند تن از رفقـای قـم منـزل کـردم و در آن زمـان فقهـا بزرگـی در مـشهد سکونت داشتند، مانند حضرات آیات عظام آقای حاج سید یـونس اردبیلـی و آقـای آشتیانی و آقای آقازاده فرزند مرحوم آخوند خراسانی و غالباً خدمت آقـای اردبیلـی می‌رسیدم و آقای ادیب نیشابوری دوم نیز در مدرسه خیرات تدریس می‌کرد، و بعـد از درس در دالان مدرسه روی سنگی استراحت می‌کرد و از محضر ایشان از تاریخ و ادبیات استفاده می‌کردیم.

در همان مدرسه عالمِ عاملِ زاهـد و ادیـب و شـاعر فرزانـه مرحـوم آقـا شـیخ اسماعیل تبریزی متخلص به «تائب» – متولـد سـال ۱۲۸٦ و متـوفی در سـال ۱۳۷٤ قمری – سکونت داشت و او در نجف نزد اساتید بزرگ فقه و اصول تحصیل کـرده و به درس آقای آخوند خراسانی و غیره از سایر بزرگان حاضر شده بود و در ادب و اخلاق و عرفان نیز از محضر شریف آقا شیخ محمد بهاری و آقا سید احمد کربلائـی که هر دو از بزرگان علما و عارفان سالک و از افتخارات عصر خود بودنـد، اسـتفاده

شایانی نموده بود و شعر نیز نیکو می‌سرود و دیوان شعرش را به من نشان داده بود.

«مکاتبات عرفانی» بین دو شخصیت بزرگ فقیه و حکیم آقا شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به «کمپانی» و فقیه عارفِ کاملِ آقا سید احمد کربلائی در بیان معنی شعر شیخ عطار نیشابوری در «منطق‌الطیر» که بصورت رساله‌ای در آمده است، تکوینش مرهون همّت و زحمات تائب تبریزی است. آن شعر شیخ عطار این است:

دائما او پادشاه مطلق است
در کمال عزّ خود مستغرق است
او به سر ناید ز خود آنجا که اوست
کی رسد عقل وجود آنجا که اوست

آقای تائب از آقای آخوند خراسانی معنی شعر عطار را سؤال می‌کند. آقای آخوند هم جواب مختصری می‌نویسد. جواب آقای آخوند چنین است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

چونکه او قائم به ذات خود است، مکان حاجت ندارد، پس عقل و خیال انسان هم به آنجا که اوست نمی‌رسد، چنانکه عقل به ذات او نمی‌رسد و ادراک نمی‌کند چه، غیر ذات اقدس در آن مقام و جا چیزی نیست «کان اللّه و لم یکن معه شی» و «الآن کما کان» مقام بیش از این گنجایش اطاله کلام ندارد. محمد کاظم الخراسانی

این جواب مختصر، آقای تائب را قانع نمی‌کند، جواب آقای آخوند را به نزد آقای غروی اصفهانی می‌برد و خواهان جواب مفصلی از ایشان می‌شود. ایشان هم روی مبنای اصالت وجود جواب مفصلی می‌نویسد و آقای تائب دوباره جواب آقای غروی را نزد آقای سید احمد کربلائی می‌برد و از ایشان هم خواستار جواب مفصل می‌شود و آقای غروی نیز روی مبنای خودش از شعر عطار جواب می‌دهد و جواب آقای غروی را نمی‌پسندد. خلاصه ردّ و بدل‌هائی بین این دو بزرگوار در معنی شعر بواسطه آقای تائب انجام می‌گیرد. آقای تائب مکاتبات آنها را جمع‌آوری می‌کند که

مجموعا ١٤ مکاتبه است. هفت مورد از آقای غروی و هفت مورد از آقای کربلائی و این مکاتبات بصورت رساله‌ای در می‌آید و آقای طباطبائی هم تذییلات و محاکماتی چند بر آن مکاتبات می‌نویسد.

به هر حال آقای تائب در مدرسه خیرات مرا بمنزل خود بردند و اشعارش را که خود سروده بود به من نشان داد، و از من پرسید که جهت این که جدّ شما را «مولانا» می‌گویند وجهش را می‌دانی؟ گفتم: نمی‌دانم.

ایشان گفت وجهش این است که آقای مولانا وقتی که در نجف بود با هر کسی از اهل علم که روبرو می‌شد او را با لفظ «مولانا» خطاب می‌کرد. مثلا می‌گفت: سلام علیکم یا مولانا و آنقدر این لفظ را در مورد اشخاص تکرار کرده بود که اسمش در بین اهل علم به «مولانا» مشهور بوده بود.

وقتی که به تبریز آمدم و سخن آقای تائب را در وجه تسمیه جدّ بزرگوار به والد عرض کردم او هم فرمود: که مطلب به همین نحو است که آقای تائب گفته است.

دعوت حضرت آیت اللّه العظمی مولانا از تجار و ثروتمندان برای یاری فقرا و مستحقین

حضرت آیت‌اللّه مولانا قدس‌سره در تاریخ ١٠ صفر ١٣٦١ قمری تجّار و ثروتمندان را بیاری فقرا و مستحقین دعوت کردند. در همان زمانیکه جنگ جهانی دوم شروع شده بود و دولت‌های روسیه، آمریکا و انگلیس به ایران هجوم آورده بودند و فقرا و مستحقین با وضع بسیار سخت و رقّت‌بار زندگی می‌کرده و با گرسنگی روبرو بودند، آن بزرگوار اعلامیه‌ای بدین مضمون صادر کردند:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

اوضاع حالیه شهر «تبریز» و اطراف از جهت گرانی قیمت‌های آذوقه و ناتوانی اغلب اهالی محتاج به بیان نیست.

اگر ارباب قدرت و مکنت به این زودی به تکلیف شرعی خود عمل نکنند،

قطعا باعث اتلاف نفوس محترمه و سبب نزول بلیّات خواهد شد. قال اللّه تعالی «أفَلِمَنَ اَهلُ الْقُری اَنْ یَأتِیَهُم بأستاوَهُم نائمون أوَ أمِنَ اَهلُ الْقُری اَنْ یَأتِیَهُم بَأسُنا ضُحیً و هُم یَلعَبون»

ولی بحمدللّه از قرار معلوم اشخاص نیکوکار و خیّری درصدد عمل به وظایف دینی و شرعی خود برآمده‌اند و از وجوه شرعیه‌ای که مثل مال امام علیه‌السلام محتاج به اذن حاکم شرع است خواستار اجازه می‌باشند که در مورد فقرا و مستحقین خرج کنند. و اقلّ صریحاً با کمال تشکر از این قبیل اشخاص اجازه می‌دهم که از مال امام علیه‌السلام هر چه زودتر به این امر مهم قیام نموده و وجوه شرعی خود را به آقایان مفصله‌الاسامی که تعیین شده و مورد اعتماد و وثوق می‌باشند پرداخت نمایند و آنها نیز آن وجوه را در موردش خرج و محتاجین را از ورطه هلاکت نجات دهند و خداوند متعال نیز آنها را از هلاکت و سوء عاقبت نجات کرامت فرماید.

من‌الاحقر محمد موسوی

مسافرت‌های آیت اللّه العظمی آقا سید محمد مولانا

۱ ـ به عنوان زیارت عتبات عالیات، اوائل ذی‌القعده ۱۳۰۹ قمری

۲ - به عنوان تحصیل در نجف اشرف، بیستم ربیع‌الثانی ۱۳۱۲ قمری

۳ ـ به مشهد مقدس از طریق تهران و در مراجعت از راه روسیه، ۵ شعبان ۱۳۲۵ قمری

٤ ـ به زیارت عتبات عالیات، ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ قمری

۵ – سفر به مکه ـ زاده اللّه شرفاً ـ از راه روسیه ٦ شوال ۱۳۲۷ قمری و دیدار از شهرهای اسلامبول و بعضی از شهرهای سوریه و بیروت و حرکت از بیروت با کشتی به بندر «بمبئی» در هندوستان و از آنجا به بندر «جدّه» که در این سفر در مراجعت از مکه در شهر اسلامبول عمل فتق ایشان انجام گرفت.

٦ ـ به مشهد مقدس از طریق تهران و در مراجعت از راه روسیه، جمادی‌الاخری

۱۳۳۵ قمری

۷ ـ به عتبات عالیات با خانواده، ۱۵ محرم ۱۳۳۸ قمری

۸ ـ به کردستان به حکم دولت و نزول در سنندج، حرکت از تبریز شب سوم جمادی‌الاولی ۱۳٤۷ قمری و حرکت از سنندج بعد از رفع توقیف ١٤ رجب در همین سال و ورود به تبریز ۲۰ رجب

۹ ـ سفر به مکه برای بار دوم و مراجعت از کاظمین

۱۰ ـ مسافرت به بلده طیبه قم با خانواده، ۱۲ شعبان ۱۳۵۳ و حرکت از قم و ورود به تبریز بیستم ١٣٥٤

مرحوم جد بزرگوار در باره سفر اولش چنین می‌نویسد:

«اقلّ محمد بن عبدالکریم الموسوی التبریزی شهیر به مولانا تاریخ یکهزار و سیصد و نه هجری به اتفاق والد مرحوم و اهل بیت آن مرحوم با حضرت خلد آشیانی حاجی میرزا محمود شیخ الاسلام اعلی‌اللّه مقامه به نجف‌اشرف حرکت و آن مرحوم در سال یکهزار و سیصد و ده عازم بیت‌اللّه الحرام شده و بعد از فراغ از اعمال برحمت حضرت حق پیوسته بود و از وقایع اینکه در همان سال که به اتفاق آن مرحوم به نجف‌اشرف حرکت نموده بود، در کربلا و ایشان در نجف اقامت نمود. والد مرحوم را به عنوان مهمانی باتفاق اقلّ به نجف به عنوان ضیافت دعوت فرموده بود، حسب‌الامر رفته و در خدمت آن مرحوم تقریبا ۱۰ روز مهمان بودیم، در همان ایام یکی از ارحام آن مغفورله به عنوان تحصیل در نجف بود. گرچه خودش حدیث‌السّن بود لکن کاغذ دعوتی، به عنوان شیخوخیت بود. آن مرحوم در جواب به عنوان تأدیب بدین نحو مرقوم داشته.

فرزند به تحصیل ادب پیوند، تدین در همین، فرموده خالق چنین، و هدایت خلایق بر این تشیخ صبی موجب حرمان حرمت و باعث ندامت است، این چه عنوانی است که نوشته‌ای و چه ریسمان مناعیست که رشته‌ای. من بیچاره که مهاجر گشتم، گمان داشتم که ریستم والغافل از این که طوق ابتلاء دیگری به گردن بستم.

بمرقد شریف امیرالمؤمنین علیه‌السلام قَسَمت که مرا به کلی از انتساب نسبی دور و از ضمایر بالمرّهٔ مهجورم سازید، کأن لست شیئاً مذکوراً. حتی اقول: «فزت بربّ الکعبه»

تاریخ تولد مرحوم حاج میرزا محمود شیخ‌الاسلام ۱۲٤۰ و تاریخ وفات در مکه ۱۳۱۰

مرحوم والدم از والدش حاج سید محمد آقا نقل می‌کرد که ایشان می‌گفت: تبریز ملائی را به این عظمت در خود یاد ندارد.

و این شعر منسوب است به مرحوم حاج میرزا محمود آقا شیخ‌الاسلام:

تبریز لاهل الجهل مکرمهٔ
لذیالفضائل دارالضنکُ‌الضیق
قد عِشت فیها کئیبا خائبا خسراً
کأنّنی مصحف فی بیت زندیق

والد جدّ

و اما والد مرحوم جدّ، حاج میرعبدالکریم معروف به «مؤتمن‌الشریعهٔ» چون فرزند خودش در اخلاق و اوصافِ پسندیده کم‌نظیر بود و از سراب به جهت تحصیل به تبریز می‌آید و در خدمت استادش مرحوم آخوند ملا مهدی چرندابی که از علمای معروف و متّقی شهر بوده است به تحصیل مشغول می‌شود، استاد روی ادب و کمال و تدیّن سید، علاقه وافری به او پیدا می‌کند و افتخار می‌کند که او را به دامادی خودش بیاورد. با اینکه اشخاص بسیار معتبر مایل بودند که دختر شیخ را به یکی از فرزندان خود تزویج کنند، اما شیخ در پی مال و منال دنیوی نبود. ادب و کمال و دیانت و سیادت و شرافت نسب را بر ثروت و مقام ترجیح می‌داد و موضوع را به سید می‌رساند. بالاخره سید داماد شیخ بزرگوار می‌شود.

مرحوم شیخ با مرحوم حاج میرزا جواد آقا مجتهدِ مشهور، خیلی مأنوس بود و

رفاقت و دوستی استواری بین آنها برقرار بود و شیخ پدر مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه «پیر معارف» است پس حاج میرزا حسن رشدیه دائی حاجی مولانا بود. وی (حاج میرزا حسن رشدیه) در اواخر عمرش در قم سکونت داشت و من در سال ۱۳۶۱ قمری که برای تحصیل هجرت کردم، ایشان زنده بود و هر هفته بمنزلش می‌رفتم و مکاتبات بین او و مرحوم جدّم برقرار بود، کما اینکه بین رشدیه و آقا میرزا حسین واعظ مکاتبه وجود داشت و این دو نفر از سران مشروطه‌خواهان بودند بر خلاف جدّ بزرگوار که به مشروطه عقیده نداشت، و از خود رشدیه شنیدم که می‌گفت: من از حاجی مولانا ۱۷ سال بزرگترم بنابراین رشدیه ۸۷ سال عمر کرده است.

چون مرحوم جدّ از این جهان به جهان آخرت شتافت تشییع و عزاداری بی‌سابقه‌ای در شهر برپا می‌شود و در مجلس ترحیم او آقا میرزا حسین واعظ که از نوابغ اهل منبر و از ارادتمندان و معتقدان به عظمت «مولانا» بود افتخار می‌کند که منبر را او اداره کند و اهمیت آن منبر اکنون هم در بین آنهاییکه در آن مجلس بودند زبانزد آنها است.

مرحوم حاج ملا علی واعظ خیابانی می‌گوید: «مرحوم آقای مولانا در بین مردم با تشتت و اختلاف‌آرائی که دارند همیشه محبوب و مقبول مخالف و موافق بوده است».

یکی از فضلا که در زیّ روحانیت بود و بعدها به بعضی از مشاغل دولتی درآمد و از زیّ روحانیت خارج شده و در فرهنگ مقام والائی را دارا گردید، می‌گفته:

«من مولانا را دوست دارم قربهٔ الی‌اللّه، و او مرا دوست ندارد قربهٔ الی‌اللّه».

و بالجمله مرحوم حاج میر عبدالکریم والد مرحوم جدّ عالمی بود فاضل و وارسته و دارای خطی زیبا و صاحب طبعِ شعرِ روان.

اجداد مرحوم جد بزرگوار

اجدا مرحوم جد بزرگوار به عنوان «شیخ‌الاسلام» در شهر سراب زندگی

می‌کردند چنانکه در اول زندگی‌نامه او اشاره گردید و از مشاهیر آن طائفه برادرِ سید محمدتقی شیخ‌الاسلام، سید جلیل سید صدرالدین شیخ‌الاسلام است که بانی مسجد سید صدرالدین است که مسجد حاج رئیس هم به آن گفته می‌شود و او در عهد سلطنت محمد شاه غازی «قاجار» زندگی می‌کرد و در آن عهد در روزگار انقلاب روسیه خدماتی از این سید بزرگوار ظاهر گردیده. شاه مزبور فرمانی را در تقدیر ایشان صادر و مورد لطف و التفات و عنایت خویش قرار داده است و در آن فرمان خطاب به شاهزاده (قهرمان میرزا، صاحب اختیار آذربایجان) چنین آمده است:

«چون عالیجناب فضایل و کمالات انتساب سلاله‌السّادات آقا سید صدرالدین سرابی از جمله دعاگویان این دولت جاوید مناص است و در عهد انقلاب روسیه خدمات ظاهر نموده به ذمّت صحت ملوکانه لازم است که در عوض خدمات او بذل عنایت و التفات در حق مشارالیه فرماییم. لهذا به آن نورچشم کامکار امر و مقرر می‌داریم که منصب وکالت سراب و ابدات آنجا را بعهده عالیجناب مشارالیه مفوّض داشته رقم بدهد و قدغن نماید که اهالی سراب و ایلات آنجا، مشارالیه را وکیل خود دانسته و اموری که متضمن ظلم و تعدّی باشد به مشارالیه رجوع نمایند».

از بزرگان این طایفه عارف متأله معین‌الدین علی معروف به «قاسم انوار» ــ صاحب دیوان مطبوع ـ بن محمد ابی‌القاسم‌الجانی بن نصیرالدین ابی عبداللّه هارون بن قاسم بن محمود بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن احمد بن حسین بن موسی بن جعفر الوقار بن محمد بن احمد بن هارون بن الامام موسی بن جعفر بن محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب سید الوصیّین علیهم‌السلام می‌باشد.

حکایتی از کتاب «نشان از بی نشان‌ها»

حاج عبدالحسین حقیر می‌گفت: در ناحیه جام «تربت جام» املاکی را که مجاور قبر عارف بزرگ «قاسم انوار» بود در اجاره داشتم. لیکن ملخ فراوان زراعت مرا جداً تهدید به نابودی می‌کرد. عرض حاجت به خدمت شیخ بردم. فرمودند: مقبره شاه

قاسم انوار رو به ویرانی گرائیده است تعمیر کن تا شرّ ملخ‌ها از زراعت تو دور شود و سوگند خورد همین که به تعمیر آن بقعه اقدام کردم اثری از ملخ‌ها وباقی نماند.

فرزندان مولانا

مرحوم «مولانا» دارای یازده فرزند بود. نه پسر و دو دختر. سه نفراز فرزندان او از عالمان دینی و مروجّین شریعت سیدالمرسلین و در زیّ لباس روحانیت بودند، بدین قرار:

الف ـ والد ماجد مرحوم آیت‌الله حاج سید علی آقا «مولانا».

متولد ١٦ ربیع‌المولود ١٣٢٠ قمری در شهر نجف اشرف و وفاتش در تهران ٢٢ شوال ١٣٩٢ قمری. محل دفن در شهر مقدس قم ـ گورستان ابوحسین ـ مقبره خانواده آقای صادقیان.

حرکت ایشان به نجف‌اشرف به عزم تحصیل ٧ ربیع‌الاول ١٣٤٠ قمری و مراجعت به تبریز ١٧ محرم ١٣٤٦ قمری.

اساتید ایشان در نجف در خارج فقه و اصول حضرات آیات عظام فقیه بزرگ شیخ احمد کاشف الغطاء و بعد از فوت ایشان شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء برادر شیخ احمد و آقا ضیاء عراقی و شیخ محمد حسین اصفهانی و آقا سید محمد حجت کوهکمری و بیشتر استفاده ایشان از استاد اخیر بوده و درسهای فقه و اصول ایشان را به رشته تحریر می‌آورد و شرح حال ایشان را جناب آقای دکتر عقیقی بخشایشی در جلد پنجم «مفاخر آذربایجان» آورده است.

و از تألیفات ایشان است:

١ ـ صحت ـ سعادت ٢ ـ نصایح‌المعصومین ٣ ـ الفروق بین المرء و المرئة ٤ ـ شرط و جزا ٥ ـ لطایف الاخبار ٦ ـ تعدیل المیزان (که این آخرین تألیف ایشان است). ٧ ـ ...

ب ـ آیت الله آقای حاج سید مصطفی «مولانا»

متولد ٢٩ محرم ١٣٣٥ قمری و متوفی ١١ ربیع الثانی ٤١٠٥ قمری و مدفن

ایشان در وادی رحمت تبریز است.

اساتید ایشان در نجف آیات عظام آقا شیخ احمد اهری و آقا میرزا باقر زنجانی در درس مکاسب و کفایه‌الاصول و در خارج فقه اصول مرجع بزرگ شیعه آقا سید ابوالحسن اصفهانی و شیخ محمد حسین اصفهانی و شیخ محمد علی کاظمینی صاحب تقریرات آیت اللّه نائینی. از تألیفات ایشان است: حقوق والدین و فرزند

ج ـ حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج سید مرتضی «مولانا».

او از اکابر وعّاظ شهر تبریز بودند و منبر ایشان بسیار جالب و شیرین و در هر منبری اول یک مسأله فقهی از عروه یا توضیح المسائل عنوان کرده و بعد یک روایتی از حضرات معصومین علیهم‌الاسلام قرائت و در اطراف آن روایت توضیح و شرحی بیان می‌کرد و سپس یک مرثیه در مصائب اهل بیت می‌خواند.

آن مرحوم یک کتابخانه مفصّلی داشت که بعد از وفات ایشان به کتابخانه مدرسه علمیه حضرت ولی‌عصر (عج) در تبریز اهداء گردید.

تولد ایشان ۲۱ رجب ۱۳۳۰ قمری و وفاتشان ۱۲ رمضان ۱٤۰۰ قمری و مدفن وی در تبریز در وادی رحمت واقع است.

واز تألیفات ایشان است:

۱ ـ العنبر فی مجالس المنبر ۲ ـ مسأله حج (کتابی است مختصر در بیان مناسک حج) ۳ ـ کشکول ٤ ـ وقایع الایام

نظم و ترتیب در کارهای مولانا

مرحوم حضرت آیت اللّه العظمی حاج سید محمد «مولانا» در مراعات نظم و ترتیب خیلی مقیّد بود و هیچگاه تدریس را تعطیل نمی‌کرد مگر در روزهای تعطیل رسمی. ایشان هیچگاه بدون مطالعه درس نمی‌گفت و تا آخر عمر این چنین بود مگر دو سه روز به آخر عمر مانده که از روی شدت بیماری درس را تعطیل نمود.

وجوهاتی که از تجّار و ثروتمندان متدیّن به عنوان وجوه شرعیه از خمس و غیر

آن به ایشان می‌رسید همه آنها را با ذکر نام شخص تحویل دهنده و مقدار و تاریخ تحویل در دفتر مخصوص وجوهات شرعیه قید می‌کرد و نیز موارد خرج و نام مستحقین و فقرا را کاملا یادداشت می‌نمود که از بابت مال امام علیه‌السلام یا سهم سادات یا غیر اینها به فلان مورد به فلان مقدار داده شد. جهت علما شهر و مدرسین و طلاب و مردان و زنان نیازمند و مقدار آنچه داده می‌شد هر مورد قید می‌شد.

نیز مرحوم مولانا از مدتها پیش نمازهای یومیه خود را احتیاطاً هر روز یک روز اعاده می‌کرد.

اللهم اغفر له و لنا و احشره مع اجداده‌الطاهرین و صلی‌اللّه علی محمد و آل محمد – آمین

به پایان رسید زندگی‌نامه جدّ بزرگوارم آیت اللّه العظمی آقای حاج سید محمد مولانا قدس‌سره بقلم حفید آن بزرگوار.

کمترین خدمه علم و دین سید ابوالحسن مولانا عفی عنه

در تاریخ ٤ ذوالقعده ١٤٢١ مطابق ١٠/١١/١٣٧٩

شجره‌نامه‌ی خاندان مولانا مضبوط توسط حضرت آیت‌الله حاج‌سیدابوالحسن مولانا:

السیدابی‌الحسن
ابن‌الفقیه السیدعلی
بن سیدالفقهاء و المجتهدین السیدمحمد مولانا
بن‌الفاضل الادیب الشاعر میرعبدالکریم مؤتمن الشریعه
بن العلامـةالحاج میرمحمد شیخ‌الاسلا ببلیده سراب من آذربایجان
بن العلامـةالحاج میرتقی شیخ‌الاسلام بها
بن‌الحاج میر جعفر شیخ‌الاسلام بها
بن العلامـة الشاعر الادیب السید احمد شیخ‌الاسلام بها
آل العارف المتأله البارع معین‌الدین علی قاسم الانوار تبریزی
المتوفی ۸۳۸ قمری
بن محد ابیءالقاسم الجانی
بن نصیرالدین ابی عبدالله هرون
بن قاسم
بن محمود
بن محمود
بن احمد
بن محمد
بن اسماعیل
بن حسین احمد
بن موسی
بن جعفر الوقار
بن محمد
بن احمد
بن هرون
بن الامام الهمام العبد الصالح موسی‌الکاظم
بن الامام ابی‌عبدالله الصادق
بن الامام زین‌العابدین علی
بن‌الامام ابی عبدالله سیدالشهداء الحسین
بن الامام سیدالاوصیاء علی‌بن ابیطالب صلوات‌الله و سلامه علیهم.[۱]

---

۱ ـ همان، ص ٦٣ ـ ٦٤.

فرزندان آیت‌الله سیدعلی مولانا

۱ ـ آیت‌الله سیدابوالحسن مولانا

آقاسید ابوالحسن مولانا از خوبان ممتاز بنام شهر تبریز بوده‌اند که شخصیت وجودی حضرت‌شان از نظر علم و عمل، مایه مباهات و افتخار سلسله) جلیله مولانا در عصر اخیر بود. آن فقیه عالیقدر در شرح حال خود می‌نویسد:

اینجاب سیدابوالحسن مولانا روز چهارشنبه ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳٤۲ برابر با سوم دی‌ماه سال ۱۳۰۳ در ارض مقدس نجف‌اشرف در یک خانواده علم و روحانی متولد شدم و در سه سالگی همراه پدرم که بعد از تحصیل از نجف مراجعت می‌کرد به تبریز آمدم و پس از دروس دبستانی وارد حوزه علوم دینی تبریز شدم و در علم صرف، کتاب «امثله» و «صرف میر» و «تصریف» و در علم نحو «شرح عوامل جرجانی» و «انموذج» و «صمدیه» و «شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک» و «شرح جامی» بر کافیه ابن حب و کتاب «مُغنی‌اللبیب» و در علم معانی و بیان «مطوّل» و در منطق «منطق‌کُبری» و «حاشیه ملاعبدالله» و «الجواهرالنضید» علامه را از مرحوم والدماجد و آقایان حاج‌شیخ‌علی‌اکبر نحوی و حاج‌میرزامحمود انصاری «انصارین» و آقامیرزا ابوالفضل صدیقی سرابی و حاج‌میرعلی اوسط کُماری و حاج‌میرزا ولی‌الله سرابی و دیگر فضلا فرا گرفتم و در هفتم ربیع‌الاول ۱۳٦ براب ۱۳۲۱/۱۲/٦ عازم حوزه علمی قم شدم و «معالم‌الاصول» را از آیت‌الله شهید مدنی و حجت‌الاسلام و المسلمین آقامیرزا محمدتقی زرگر تبریزی و «قوانین»، میرزای قمی را از آقای شیخ‌حیدر قطب سرابی و «شرح‌المعة» و «رسائل» و «مکاسب» شیخ‌اعظم انصاری را از آیات عظام شیخ‌موسی زنجانی و آقاسیدمحمدباقر طباطبایی سلطانی و آقاشیخ اسحق آستارائی و «کفایة‌الاصول» را از آیت‌الله العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی و آیت‌الله العظمی حاج‌سیداحمد خوانساری و آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی و آیت‌الله شیخ‌عبدالکریم خوئینی فرا گرفتم و در علم کلام «کشف‌المراد» را از آیت‌الله آقاسیدحسین قاضی تبریزی استفاده کردم و در فلسفه «منظومه سبزواری» و

سفر اول و سوم «اسفارِ» اربعه صدرالمتألهین را از آیت‌الله علامه طباطبایی تلمذ نمودم.

در خارج فقه یک دوره اصول فقه را از محضر آیت‌الله سیدمحمد محقق داماد که تقریباً هفت سال طول کشید، استفاده کردم و تقریباً نصف دوره اصول فقه را نیز از محضر آیت‌الله العظمی بروجردی و مقداری نیز از محاضر آیت‌الله العظمی حاج‌سیدمحمدتقی خوانساری و حضرت امام و علامه طباطبایی استفاده نمودم و در خارج فقه قریب ده سال در درس آیت‌الله العظمی بروجردی در بحث صلاة و ایضاً در درس آیت‌الله العظمی حجت کوهکمری در بحث صلاة مسافر و کتاب بیع حاضر شدم و نیز کتاب صوم را از علامه طباطبایی و قسمتی از کتاب طهارت را از محقق داماد استفاده نمودم و بعد از چهارده سال تمام اقامت در قم به عتبات عالیات مشرّف شدم و مدت کمی در درس آیت‌الله العظمی خوئی در فقه و اصول و درس آیت‌الله العظمی شیخ‌حسین حلّی در فقه حاضر شدم ولی توفیق اقامت در جوار مولایم امیرالمؤمنی صلوات‌الله علیه برایم میسّر نگردید و در سال ۱۳۷٦ هـ. ق به تبریز مراجعت کردم و از آن تاریخ تاکنون به تدریس و تألیف و تصنیف و امامت مسجد «استاد ـ شاگرد» مشغولم، اللهم اجعل عاقبةامرنا خیراً.

اجازات: از جماعتی از اعلام به اجازه روائی و اجتهادی نائل آمدم که به ذکر چند نفر از آنها اکتفاء می‌کنم.

۱ ـ اجازه مفصلی از آیت الله العظمی مرعشی نجفی

۲ ـ از آیت‌الله شیخ‌محمد صالح علامه مازندرانی که در رسال «احسن‌الدلالات» چاپ شده است.

۳ ـ از آیت‌الله امام سیدعبدالحسین شرف‌الدین موسوی

٤ ـ از آیت‌الله حاج‌شیخ‌آقا بزرگ تهرانی

۵ ـ اجازه اجتهاد از آیت‌الله حاج‌میرزا علی‌آقا علیاری

تألیفات:

۱ ـ دُرر المطالب فی شرح المکاسب ۲ ـ النّجم الزّاهر فی صلاةالمسافر. تقریرات درس آیت‌الله العظمی سیدمحمد حجت کوهکمری تبریزی ۳ ـ داستان‌های راستین ۲ جلد ٤ ـ راهنمای دین در اصول دین ۵ ـ پیامبر اسلام و کثرت همسر ٦ ـ چهل حدیث ۷ ـ ثلث مسائل، در حجیّت شهرة فتوائیه و اجماع ـ و خبرواحد از تقریرات درس آیت‌الله العظمی بروجردی ۸ ـ شرح نهج‌البلاغه ـ قسمت سوم ۹ ـ تعلیقه بر وجیزهٔ شیخ بهایی ۱۰ ـ الحلیة فی حرمة حلق اللحیة ۱۱ ـ تحقیق و تعلیق بر «احسن الدلالات» ۱۲ ـ حاشیه بر عوامل ۱۳ ـ حاشیه بر منظومه سبزواری ١٤ ـ حاشیه بر رسائل شیخ انصاری ۱۵ ـ حاشیه بر توضیح‌المسائل ١٦ ـ حاشیه بر منهاج‌الصّالحین ۱۷ ـ انتظار فرج ۱۸ ـ مهدی (عج) و مسئله رجعت ۱۹ ـ الملاحم و الفتن ۲۰ ـ مهدی (عج) و مسئله غیبت ۲۱ ـ مهدی(عج) نجات‌دهنده بشر ۲۲ ـ مسئله ولایةالفقیه ۲۳ ـ درس‌هایی در اخلاق ٢٤ ـ دُرّ تابناک در کلمات معصومین(ع) ۲ جلد ۲۵ ـ پاسخ به سئوالات ٢٦ ـ انیس الابرار فی وظایف الاخیار ۲۷ ـ توضیح‌الاحکام (رساله عملیه) ۲۸ ـ فاطمه زهرا(س) سرور زنان عالمین[1]

تبریز ـ سید ابوالحسن مولانا ـ ۲ / دی / ۱۳۷٦

۲ ـ آیت‌الله سیدابوالقاسم مولانا

حاج‌سید ابوالقاسم مولانا فرزند آیت‌الله سیدعلی مولانا در سال ۱۳۱ ش در تبریز چشم به جهان گشود. دروس ابتدایی و مقدمات سطوح اسلامی را در خدمت والد بزرگوارش و دیگران استفاده نموده سپس رهسپار حوزه علمیه قم شد و در محضر اساتید بزرگوار حوزه از جمله: امام‌خمینی، آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله

۱ ـ فرزند برومند ایشان جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقاسیدجواد مولانا چشم و چراغ این خاندان بزرگ می‌باشد. که هم‌اکنون در حوزه علمیه شهر مقدس مشغول تحصیلات عالیه می‌باشند.

گلپایگانی، آیت‌الله نجفی مرعشی علامه طباطبائی و... استفاده وافر نمود.

وی بعد از اتمام تحصیلات عالی به تبریز بازگشت و به تدریس علوم اسلامی و انجام وظایف دینی پرداخت.

آن بزرگوار در روز جمع ۱۳۸٤/۹/۱۱ دار فانی را وداع و بعد از تشییع باشکوه در گورستان وادی‌رحمت تبریز به خاک سپرده شد.

۳ ـ آقاسیدابوالفضل مولانا

این بزرگوار از اخیار روزگار و آراسته به زیور تقوا، و وارستگی می‌باشد. از آثار قلمی ایشان می‌توان به کتاب «احسن‌القصص» اشاره نمود.

خاندان چهرگانی انزابی

خانواده چهرگانی انزابی از سه قرن گذشته تا اکنون، مفتخر بـه کـسوت مقـدّس روحانیت و خدمت به دین و مردم بوده اسـت. مرحـوم آیـت‌الله حـاج‌شـیخ‌مرتـضی چهرگانی انزابی در روزگار خود در عرصه‌هـای علمـی و اجتمـاعی از جملـه نـوادر محسوب می‌شد و فرزندان بزرگـوارش، مرحومـان آیـت‌الله حـاج‌شـیخ عبدالحـسین غروی و حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ‌محمدحسین انزابی، از اساتید اخلاق حـوزه علمیه و از پیشتازان مبارزه علیه رژیم طاغوت و از یاوران انقلاب اسلامی بـه شـمار می‌رفتند.

آیت‌الله شیخ‌عبدالحسین غروی چهرگانی در توضحی خاندان خود می‌گوید:

«خاندان ما، تقریباً سیصد سال است که مفتخر به کسوت روحانی‌اند. جدّ بزرگ ما [آخوند آقاباقر] در سیصد سال پیش، امام‌جمعه خامنه بوده اسـت. پـس از ایـشان، فرزندانش نسل بعد از نسل اهل علم بودند.

منطقـه اجـدادی مـا، ارونـق و انـزاب، شبـستر، خامنـه و تـسوج از قـصبات و محله‌های ای بلوک بودند. به منطقه بین تبریز، تا دو فرسـخی سـلماس را، ارونـق و انزاب می‌گویند. بلوک بسیار وسیع و مهمی است. مردمان فهمیده و بافضیلتی داشـته و دارد.

خانواده ما، در چهرگان که دهـی اسـت تـا نزدیـک تـسوج، اقامـت داشـتند. در خانواده ما همیشه چهار یا پنج نفر روحانی باسواد، اهل منبر و محـراب، بـوده اسـت که برخی از آنان، تحصیل‌کرده نجف بوده‌اند. متأسفانه در حال حاضر، در تمام منطقه انزاب و ارونق، بیش از چند اهل علم وجود ندارد.

آقاعلی جد اعلای ما، که امامت جمعه خامنه را بر عهده داشته، در پـشت شـرح لمعه با خط زیبا و خوانا، خطاب به فرزندانش نوشته است:

«فرزندانم! شما به شهرهای بزرگ بروید و در آن شهرها بمانید، من در نجف تحصیل کردم. از نجف به مشهد مشرف شدم و در آن شهر، حوزه درسی داشتم، ولی مادرم نوشت: به چهرگان بیا. امر او را اطاعت کردم و به این جا آمدم.»

آن مرحوم، در خامنه، مدرسه تأسیس می‌کند و به تعلیم و تربیت طلاب می‌پردازد، تا همین اواخر، دیوارهای مدرسه مانده بود.[۱]

آیت‌الله شیخ‌مرتضی چهرگانی انزابی

تولد معظم‌له در سال ۱۲۹۳ هجری قمری برابر با ۱۲۵۲ شمسی بوده است و آن گونه که از یادداشت‌های پدرشان «آقاعلی» معلوم می‌گردد، اجداد حاج‌شیخ‌مرتضی، یعنی سلسله پدری وی بیش از دوازده نفر، از علمای نجف بوده‌اند و به مناسبت علاقه به منطقه انزاب از نجف اشرف به سرزمین مألوف اجدادی برگشته، مشغول تعلیم و ارشاد شده‌اند.

آیت‌الله آقاشیخ‌مرتضی پس از گذراندن دوره کودکی، مدتی در محضر پدرش تلمذ کرده، برای ادامه تحصیل پنج ساله در شهر خوی ماندگار شده، آنگاه به حوزه بزرگ علمیه تبریز روی می‌آورد، حوزه‌ای که در آن روزگاران استادان بزرگ هم چون مرحوم آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی و میرزاحسن مجتهد ملجا و مرجع بوده‌اند.

حاج‌شیخ‌مرتضی، پس از اتمام دروس سطح در تبریز، جهت تکمیل تحصیل به نجف اشرف مهاجرت می‌نماید و نوزده سال در آستان مقدس امیرمؤمنان علی(ع)، اقامت نموده در فقه اصول به مراتب والای علمی می‌رسد و با اخذ مدارک اجتهاد از استادان نامی حوزه علمیه نجف، به تبریز مهاجرت نموده و در همین شهر به تدریس و ارشاد و هدایت مشغول می‌گردد. از اساتید آن بزرگوار در نجف اشرف می‌توان حضرات آیات: آقاسیدکاظم یزدی، آخوند خراسانی، شریعت اصفهانی،

---

۱ ـ مجله حوزه، شمار ۲۲، سال ۱۳۷٤، ص ۹۰۸.

شیخ‌هادی طهرانی و شیخ‌باقر اصطهباناتی را نام برد.

ایشان، که زندگیش پیوسته به زهد و تقوا بوده است در سال ۱۳۸۱ قمری برابر با ۱۳٤۰ هجری شمسی پس از ۸۸ سال زندگانی پربرکت، دار فانی را وداع گفت.

میراث علمی اجتهادی مرحوم حاج‌شیخ‌مرتضی، تألیفات و تقریرات و تحریرائی است که به برکت حضور در حوزه‌های درسی آیات عظام و کسب فیض از محضر استادان حوزه نجف اشرف به رشته تحریر درآورده است.

برخی از تألیفات و تقریرات عبارتند از: ۱ ـ فی‌الخلل الواقع فی‌الصلاه ۲ ـ فی‌صلاه المسافر ۳ ـ فی الخیارات ٤ ـ کتاب القضاء ۵ ـ راسله فی‌علم الاصول ٦ ـ شرح بر قطع و ظن مکاسب و شیخ مرتضی انصاری ۷ ـ رساله فی‌المعارف الخمس (اصول دین) ۸ ـ تقریرات درس شیخ‌الشریعه اصفهانی، کتاب الوصایا، منجرات مریض ۹ ـ تقریر درس شیخ هادی طهرانی، صوم و...[۱]

فرزندان آیت‌الله شیخ‌مرتضی چهرگانی:

۱ ـ حاج‌شیخ‌عبدالحسین چهرگانی غروی تبریزی

حاج‌شیخ عبدالحسین چهرگانی غروی فرزند آیت‌الله شیخ‌مرتضی چهرگانی، از علمای اعلام و فقهای عظام قرن چهاردهم هجری قمری است. در سال ۱۳۲۸ ق. برابر با ۱۲۸۹ ش. به هنگام حضور پدر بزرگوارش در شهر مقدس نجف، در آن شهر ولادت یافت. از کودکی تحصیل علم را در مدرسه علوی آغاز کرد. مقدمات و سطوح عالی علوم دینی را نزد استادان نجف از جمله پدر گرامی‌اش آموخت. سپس در دروس خارج فقه و اصول حضرات آیات عظام شیخ‌محمدحسین غروی، میرزاباقر زنجانی، شیخ‌حسین اهری و شیخ‌ابوالحسن مشکینی فرا گرفت. در سال ۱۳۵۰ ق. به تبریز آمد و ملازم درس و بحث آیت‌الله العظمی سیدابوالحسن انگجی شد، پس از سه سال اقامت در آن جا رهسپار حوزه علمیه قم شد و از محضر

---

۱ ـ مجله بهارستان دوره دوم ۱۳۸۸، شماره ۵، ص ٥٤١ و ٥٤٢.

حضرت آیت‌الله العظمی حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی و سپس آیت‌الله العظمی حجت کوه‌کمری بهره برد و به مقام شامخ اجتهاد نایل شد.

وی پس از نیل به مقامات عالی علمی و معنوی به تبریز بازگشت و بهوعظ و ارشاد و ترویج و تبلیغ معارف دینی و تدریس علوم اسلامی همت گمارد و با تشکیل جلسات معارف برای جوانان به دفع شبهات و القائات ضد دینی پرداخت. در جریان نهضت اسلامی به همراه دیگر عالمان طراز اول تبری از پیشگامان انقلاب اسلامی شد و پس از پیروزی انقلاب به عضویت مجلس خبرگان انقلاب، حضرت‌امام‌خمینی(ره) از حامیان مقام معظم رهبری حضرت‌آیت‌الله خامنه‌ای مدظله العالی شد و ازحضور در صحنه‌های دفاع دریغ نورزید.

حضرتش عالمی ربّانی، فقیهی صمدانی، زاهد پارسا، روی‌گردان از زخارف دنیا، حلیم و بردبار، فروتن و نیکوکردار و تندیسی از حسن خلق و ادب و رأفت و مهربانی بوده است.

علاوه بر تربیت شاگردان بسیار، از ایشان آثار علمی چندی به یادگار مانده است از جمله:

۱ ـ تقریرات درس خارج استاد خود، آیت‌الله العظمی حجت کوه‌کمری

۲ ـ مجموعه مباحث «اسلام و شیعه»

۳ ـ تحقیقی در خصوص حضرت «ولی‌عصر» ارواحنا له الفداء

ارتحال آن عالم وارسته در هفتم رجب‌المرجب ۱٤۱۵ ق. برابر با بیستم آذرماه ۱۳۷۳ ش. به وقوع پیوست. مردم آذربایجان در حزن و ماتمش سه روز به سوگ نشستند و پیکر پاکش را پس از تشییعی باشکوه در تبریز به شهر قدس قم منتقل کردند و در قبرستان وادی‌السلام آن شهر به خاک سپردند.[۱]

۲ ـ حجت‌الاسلام و المسلمین محمدحسین انزابی

آن بزرگوار در سال ۱۲۹۹ در تبریز چشم به جهان گشودند. مقطع ابتدایی را در

---

۱ ـ آشنایان ره عشق، ص ۹۹.

مدرسه‌ی العلم تبریز گذراند و دیپلم علمی را از مدرسه‌ی صادقیه اخذ نمـود. سـپس وارد مدرسه طالبیه تبریز شده، به ادامه‌ی تحصیلات عالیه پرداخت. و از استادان بنـام این خطه کسب فیض نمود.

از جمله: آقامیرزاعلی‌اکبر ادیب (اهری)، آیت‌الله میرزاعبدالله مجتهدی، آیت‌الله آقامیرزا محموددوزدوزانی، آیت‌الله آقامیرفتاح شهیدی، آیت‌الله آقاسیدمرتضی مستنبط غروی.

در سال ۱۳۲۰ به قم عزیمت نمـوده و در خـدمت آیـت‌الله سـیدمحمد حجـت، آیت‌الله سیدشهاب‌الدین مرعشی به تکمیل مبانی علوم اسلامی پرداختند.

ایشان بعد از اقامت چندین ساله در شهر مقدس قم با اجازات متعـدد از اسـاتید بزرگوار خود به شهر تبریز مراجعت و مشغول وظایف دینی شدند.

«هفده سال سخنرانی و وعظ و خطابه یعنی از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳٤۲ همه سراسـر شور و شوق و حاکی از ابعاد سیاسـی و دینـی بـود بـه طـوری کـه سـخنرانی‌هـای سال‌های ۱۳۲۹ و به بعد ایشان به دنبال مبـارزات ملـت مـسلمان ایـران بـه رهبـری آیت‌الله کاشانی از نظر مبارزات سیاسی دارای اهمیت بود، موجب پیگیری ایشان پس از کودتای ۲۸ و استقرار والیان درباری در تبریز گردید.»[۱]

مرحوم انزابی بعد از آزادی از زنـدان از سـال ۱۳٤۲ تـا ۱۳۵ بـه علـت افـشای قوانین دروغین حکومت پهلوی همیشه تحت تعقیب ساواک و ممنون‌المنبر بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از طرف مـردم بزرگـوار تبریـز چنـدین دوره در مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده مردم تبریز حضور داشتند.

«آن بزرگوار، به علت ضعف و ناتوانی ناشـی از خـستگی پنجـاه سـال تبلیـغ و وعظف مبارزه و جهاد روز دوشنبه سوم شوال ۱٤۲۰ برابـر بـا بیـست دی‌مـاه ۱۳۷۸ چشم از جهان فرو بست و در وادی رحمت تبریز مدفون شد.[۲]

---

۱ ـ پروردگان بارگاه علوی و وَلَوی، ص ٤٤.

۲ ـ با تشکر از سرور ارجمند جناب استاد احمدحسین انزابی که با سعه صدر و بزرگـواری اطلاعـات جـامع و وافـر راجع به خاندان بزرگوارش را در اختیار اینجانب قرار داده‌اند.

خاندان قاضی طباطبائی در تبریز

خاندان طباطبا

خاندان طباطبا یکی از شاخه‌های آل ابی‌طالب‌اند[۱] که از دیرباز تا امروز معروفیت ویژه‌ای در بین تاریخ نگران و نسب‌شناسان داشته‌اند. اینان در طول تاریخ از مدینه پراکنده شده و گروهی به ایران، مصر، مراکش، هند، یمن، عراق، شام و دیگر بلاد رفته‌اند.

بنابر منابع تاریخی، در این خاندان شخصیت‌های بزرگی به وجود آمده‌اند که یا به علم و زهد یا به امارات و ریاست و مقام اجتماعی قابل توجهی رسیده‌اند.

سادات طباطبائی از لحاظ پدری، به امام حسن مجتبی(ع) دومین پیشوای شیعیان، فرزند ارشد امیرالمؤمنین علی(ع) و بانوی جهانیان حضرت زهرا(س) می‌رسند.

اعقاب امام مجتبی(ع) تنها از طریق دو فرزندشان باقی مانده‌اند:

۱- زید بن حسن ۲- حسن‌بن حسن معروف به حسن مثنی.[۲]

و اعقاب حسن بن حسن از پنج شعبه انشعاب یافته‌اند:

۱- بیت عبدالله محض ۲- بیت حسن مثلث ۳- بیت جعفر بن حسن ٤- بیت داود بن حسن ۵- بیت ابراهیم غمر.

و اعقاب ابراهیم غمر، تنها از طریق اسمعیل دیباج، در سه شعبه، باقی مانده‌اند:

۱- بیت آل معیه که از اولاد ابوالقاسم علی بن حسن بن اسمعیل دیباج

---

۱ ـ آل ابی‌طالب، عنوان خاندان ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، عموی پیامبر اسلام و بزرگ‌ترین پشتیبان آن حضرت می‌باشد. فاطمه بنت اسد نخستین زن از زنان بنی‌هاشم است که با ابوطالب ازدواج نمود از این رو فرزندان آن‌ها از دو طرف نسبشان به هاشم بن عبد مناف می‌رسد. فرزندان ذکور ابوطالب عبارتند از: طالب، عقیل، جعفر، علی(ع).

۲ ـ حسن مثنی را از این جهت به این نام نامیده‌اند که چون پس از پدرش امام حسن(ع) دومین فردی که «حسن» نام داشت به «مثنی» یعنی «حسن دوم» مشهور شد.

۲ ـ جهت اطلاع کافی در این رابطه می‌توان به کتب زیر مراجعه کرد:

- عمده الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، ابن عنبه داوودی طالبی حسنی (۸۲۵ هجری)
- طبقات النسابین، ابوبکر زید.
- منیه‌الراغبین طبقات النسابین، عبدالرزاق کمونه حسینی.

می‌باشند.

۲- بیت آل تج که از اعقاب ابوجعفر محمد بن حسین بن حسن بن اسمعیل دیباج هستند.

۳- بیت آل طباطبا که از اعقاب ابراهیم بن اسمعیل دیباج می‌باشند.

و آل طباطبا نیز به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- آل قاسم رسی بن طباطبا ۲- آل حسن بن طباطبا ۳- آل بن عبدالله سیدمحمد رئیس بن طباطبا.[۲]

اکثر سادات طباطبا موجود در ایران خصوصاً تبریز، بروجرد، اصفهان، یزد، قم، کاشان، نطنز، نائین، کردستان و زواره از احفاد وی می‌باشند.

سلسله نسب

حسن مثنی

حسن مثنی را از این جهت بدین نام خوانده‌اند که پدرش نیز حسن نام داشته است. در روایت آمده که آن بزرگوار مردی فاضل و آراسته به تقوا بوده و سرپرستی صدقات امیرالمؤمنین(ع) را عهده‌دار بوده است.

مورخین و محدثین نوشته‌اند که حسن مثنی یکی از دو دختر عموی خود حضرت امام حسین(ع) را به عنوان همسر آینده خویش خواستگاری نمود، عمویش نامبرده را در انتخاب یکی از دختران مختار نمود ولی شرم و حیاء به وی اجازه نداد تا جواب امام حسین(ع) را بدهد. از این جهت امام حسین(ع) فرمود: من برای تو فاطمه را برمی‌گزینم که به مادرم حضرت زهرا(س) شباهت دارد. حسن مثنی در حماسه پرشکوه کربلا و در ملازمت عموی خویش سیدالشهدا(ع) حضور داشته و در ستیز با ستمکاران اموی، جراحت‌های فراوان برداشت. وی را جزو اسراء به کوفه بردند. مادرش خوله بنت منظور فزایه برادر خود اسماء بن خارجه را به شفاعت نزد ابن سعد ملعون فرستاد و از وی خواست تا فرزندش را از سایر اسراء منفک ساخته و برای درمان زخم‌ها و التیام جراحت‌هایش در اختیار وی گذارد. عمر سعد با جلب

نظر عبیدالله بن زیاد (علیه‌اللعنه) حسن مثنی را به اسماء بن خارجه تحویل داد.

وقتی حسن مثنی پس از مدتی مخفیانه به سر بردن، در مدینه ظاهر شد، صالح بن عبدالله والی مدینه مراتب را به ولید بن عبدالملک گزارش داده، ولید در جواب وی دستور داد فرزند امام حسن(ع) را دستگیر نموده و او را روانه زندان کنند. پس از چندی ولید در جواب وی دستور داد: فرزند امام حسن(ع) را دستگیر نموده و او را روانه زندان کنند. پس از چندی ولید حاکم مدینه ملزم ساخت تا این سیدجلیل‌القدر را در مسجدالنبی حاضر نموده و در حضور اهالی مدینه تازیانه بزند، اما جذبه‌ی معنوی و قیافه مظلومانه وی والی مدینه را از این کار بازداشت و با جلب توافق ولید از ضرب و شتم وی صرف‌نظر کرد.

حسن مثنی در سال ۹۷ هجری بر اثر زهری مهلک که سلیمان بن عبدالملک مروان، از خلفای اموی، به او خورانید، در ۵۳ سالگی در مدینه منوره به شهادت رسید. وی را در قبرستان بقیع در جوار پدر بزرگوارش امام حسن مجتبی(ع) و جده مادره‌اش فاطمه بنت اسد مدفون نمودند.

حسن مثنی از فاطمه بنت سیدالشهداء(ع) سه اولاد ذکور به نام‌های عبدالله محض، حسن مثلث و ابراهیم غمر[1] و دو فرزند اناث به نام‌های زینب و ام‌کلثوم داشته است.

ابواسماعیل ابراهیم غمر:

ابراهیم مکنی به ابواسمعیل در سال هفتاد و چهارم هجری به دنیا آمده است. ابراهیم غمر و دو برادرش عبدالله محض و حسن مثلث به همراه فرزندش اسماعیل دیباج و گروهی دیگر از سادات حسنی که جمعاً بیست تن بودند، در جریان قیام محمد نفس زکیه و ابراهیم، پسران عبدالله محض در مقابل بنی‌عباس سه سال در

۱ ـ عبدالله را به دلیل اینکه شبیه پیامبر(ص)، زیبا، کریم، سخی و قوی‌دل بود، «عبدالله محض»؛ حسن برادر او نیز چون سومین حسن از دودمان خود بود به «حسن مثلث»؛ و ابراهیم را نیز چون با سخاوت و مناعت‌طبع و شرافت‌نسب بود، «ابراهیم غمر» خواندند. سرّالسلة العلویه، ابونصر بخاری، ص ۱۱۴.

مدینه و دو سال در «هاشمیه» پایتخت بنی‌عباس در نزدیکی کوفه به فرمان منصور دومین خلیفه عباسی که پسر عموی آن‌ها به شمار می‌رفت، زندانی شدند. جمعی در آن زندان به سبب شکنجه‌های طاقت‌سوز و بقیه نیز با خراب کردن سقف زندان بر سرشان به شهادت رسیدند. ابراهیم غمر در بین این افراد نخستین شهیدی بود که در سال ۱٤٥ هجری در سن ٦۹ سالگی در این حادثه زنده در زیر آوار مدفون شد.

اسماعیل دیباج:

اسماعیل مکنی به ابو ابراهیم و ملقب به دیباج اکبر است. از آن جهت او را دیباج می‌گفتند که صورت او در زیبایی بی‌مانند بود و چون برادرش محمد نیز همین صفت را داشت، او را دیباج اصغر[۱] و اسماعیل را دیباج اکبر نامیده‌اند.

اسماعیل دیباج به همراه پدر و عموهایش در زندان هاشمیه مدت‌ها محبوس بود. مورخین از شکیبایی و استقامت وی زیر شکنجه‌های مأموران حکومتی سخن‌ها گفته‌اند و نوشته‌اند:

«اسماعیل چون طلائی گداخته بود که هر چه حرارت و آتش افزون می‌گشت خلوص وی نمایان‌تر می‌گردید.»[۲]

اسماعیل دیباج بعد از آزادی از زندان هاشمیه به سال ۱٦۹ هجری در قیام حسین بن علی بن مثلث که گروهی از سادات و علویان ترتیب داده بودند و در حجاز صورت گرفت، حضور یافت. در این نبرد که بین علویان و سپاهیان عباسی در محلی به نام «فخ»- حومه مدینه- روی داد، علویان شکست سختی خوردند و اکثر آنان از جمله رهبر قیام به شهادت رسیدند. از فرجام اسماعیل دیباج پس از این نهضت، خبری نمی‌باشد.[۳]

---

۱ ـ منصور عباسی او را دستگیر و فرمان داد تا او را زنده در میان استوانه‌ای نهادند و آن استوانه را بر روی او بنا کردند و محمد اصغر به این صورت با مرگ تدریجی به شهادت رسید.

۲ ـ مقاتل‌الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۹.

۳ ـ ماهیت قیام شهید فخ، سیدابوالفضل رضوی اردکانی، ص ۸۲.

ابراهیم طباطبا:

شیخ‌طوسی در کتاب رجال خود ابـراهیم طباطبـا را از اصـحاب و راویـان امـام جعفر صادق(ع) نام برده است.[۱]

نجم‌الدین محمد عمری نسب نگار شهیر قرن پنجم هجـری پیرامـون شخـصیت ابراهیم طباطبا می‌نویسد: «ابراهیم طباطبا مردی بزرگ بود و در میـان قـوم خـود بـر دیگران تقدم داشت، شخصیت خود را آشکار ساخت و مردم را دعوت به حکومـت مورد رضای آل محمد(ص) می‌کرد.»[۲]

لقب ابراهیم بن اسماعیل، طباطبا است، در توجیه آن اقوال مختلفی وجـود دارد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

ابونصر بخاری می‌گوید: از این جهت او را طباطبا گفتـه‌انـد کـه چـون پـدرش خواست برایش لباسی تهیه کند فرزندش را که کودکی بود، بین پیراهن و قبـا مخیّـر نمود که ابراهیم در جوابش به جـای کلمـه قبـا، لفـظ «طبـا» را دو بـار تکـرار کـرد. ابوالحسن عمری نیز همین موضوع را مطرح کرده و دلیل ایـن لقـب را لکنـت زبـان ابراهیم دانسته است.[۳]

ابن خلکان در «وفیات الاعیان» در ذیل طباطبا می‌نویسد: این لفظ بـه فـتح طـاء لقب ابراهیم است. وی آن را تلفظ طاء به جای قاف توسط ابراهیم دانسته است.

ابوالحسن بیهقی در «لباب الانساب» به نقل از تهذیب الانساب نیشاپوری خاطرنـشان می‌سازد که طباطبا لفظی نبطی است که معنی آن سیدالسادات یا سرور سروران می‌باشـد و چون ابراهیم در ایام خلافت مهدی عباسی در حـدود شـهر انبـار مـی‌زیـست، نبطیـان آن نواحی، صلابت عقیده و تقوایش را تجلیل نموده و ابراهیم را با لقب طباطبا می‌خواندند.

---

۱ ـ المجدی، ابوالحسن عمری، ص ۷۲.
۲ ـ تاریخ اردستان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ص ۱۶۹.
۳ ـ تاریخ اردستان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ص ۱۶۱.

مرحوم استاد محیط طباطبایی که خود از سلسله سادات طباطبا بوده است در تائید این مطلب می‌نویسد:

«به اعتبار وجود ریشه‌های «طوبی» و «طوبیا» و «طوب» و نظیر آن‌ها در لهجه‌های عبدی و آرامی و عربی به معنای «خوش» و «خوب»، اشتقاق و اتخاذ طباطبا از ریشه نبطی بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا صورت ظاهر کلمه، عربی نیست و برای قبول صورت‌های دیگر نیز مجوز قوی نداریم؛ پس بهتر است که طباطبا را از طباطبای نبطی به معنی «سید السادات» بدانیم.[۱]

احمد بن ابراهیم:

نقیب‌زاده مشایخ طباطبا در «هدیه لال عبافی نسب آل طباطبا» در شرح حال احمد بن ابراهیم می‌نویسد:

«سیداحمد ابی عبدالله رئیس الطائفه طباطبا متولد سال دویست و هشتاد و شش هجری در اصفهان، مادرش جمیله دختر موسی بن عیسی بن عبدالرحیم بن علاست، وفاتش در چهارم شهر رجب سیصد و چهل و هشت هجری در مصر و مدفن او در قرافه مصر صغری، معروف و مشهور به استجابت دعا در سر قبر اوست، بعد از شهادت پدر دوباره فراری به اصفهان آمده، سپس به مصر رفته است، قاسم ابوالبرکات و ابوالحسن ابوالمکارم از اعقاب رئیس الطایفه هستند که به محمد پسر احمد پسر محمد پسر احمد رئیس الطایفه می‌رسند، کتاب نقدالشعر هم از همین ابوالحسن محمد شاعر اصفهانی است».[۲]

ابوجعفر محمداصغر بن خزاعیه:

محمداصغر مکنی به ابوجعفر می‌باشد. چون مادرش از قبیله «خزائیه» بود به این نام معروف شده است.

---

۱ ـ «طباطبا و معنی آن»، سیدمحیط طباطبایی، پیک ایران، سال ۱۶، ش ۱۶۱.
۲ ـ هدیه لآل‌عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۲۴.

در شرح حال وی نوشته‌اند:

«سید بزرگوار را در محاوره عادی در زبان لکنتی بود ولی در خطبه و انشاء لکنت نداشت و انسان کامل‌العیار، دارای ملکات فاضله و تصنیفات عدیده است، در آخر سنین زندگانی به اصفهان آمده و عقب او «ابی عبدالله احمد شاعر طباطبا»، می‌باشد».[۱]

ابو عبدالله احمد شاعر:

احمد ملقب به فتوح‌الدین و مکنی به ابو عبدالله نقیب‌الشاعر می‌باشد. وی در اصفهان متولد و در همان جا وفات یافته و مرقدش در محله غازیان از توابع جوباره است. دارای تألیفات و قصائد زیادی بوده، که همه آثارش از بین رفته است.[۲]

ابوالحسن محمد شاعر:

آن بزرگوار شاعری بلندمرتبه و دانشمند بی‌نظیر بوده است. در اصفهان متولد و در سال ۳۲۲ هجری در همان‌جا دار فانی را وداع کرده است. بعضی از آثارش عبارتند از: عیارالشعر، تهذیب‌الطبع، کتاب‌العروض، الشعر و الشعرا، تعریض‌الدفاتر، نقدالشعر، دیوان‌الشعر.[۳]

ابوالحسن[۴] علی شهاب:

آن بزرگوار از فضلاء و دانشمندان بزرگ عصر خود بوده، چنان‌که شرح مبسوطی بر اشرف‌التواریخ، قاضی عضد، به نام «ترجمه اشرف‌التواریخ» نوشته است. از نسل وی شخصیت‌های بزرگ علمی برخواسته‌اند که شرح حال مبسوط آنان در کتب تراجم بیان شده است. بنابه نوشته بعضی از نسابین، قسمت عمده سادات زوار

---

۱ ـ هدیه لال عبافی نسب آل طباطبا، ص۲۴.
۲ ـ همان، ص ۲۵.
۳ ـ همان، ص ۲۵.
۴ ـ بعضی از مورخین کنیه ابوالحسن علی شهاب را «ابوالحسین» ذکر کرده‌اند.

اصفهان، سلسله نسب خود را به ابوالحسن شهاب می‌رساندند.[۱]

↓

– سیدعماد

↓

– سیداحمد

↓

– سیدعمادالدین علی

↓

– سیدشهاب‌الدین علی

↓

– سیدحسن طباطبا

↓

کمال‌الدین محمد:

وی یکی از مشهورترین افراد از خانـدان بـزرگ طباطبـائی مـی‌باشـد کـه در حدود قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری می‌زیست. فـردی وارسـته و نیکوکـار بـود. بـسیاری از علمـای برجـسته جهـان تـشیع، هـم‌چـون آیـت‌الله سیدحـسین بروجردی، آیت‌الله حاج‌آقا حـسین قمـی، آیـت‌الله شـهید سیدحـسن مـدرس و... منسوب به این سیدجلیل‌القدر هستند. سیدکمال‌الدین همـراه بـسیاری از نوادگـان پیامبر(ص) در شهر زوار می‌زیست و به همین دلیل، این شهر به «مدینةالـسادات» شهرت داشت. این عالم ربانی در زواره دارای حوزه درسی‌ای بود کـه بـسیاری از مشتاقان علوم اسلامی را به سوی خود جذب می‌کرد و نیـز ملجـأ عـوام در امـور شرعی و فقهی بود. سرانجام در مکتب‌خانه خویش به سـوی معبـود پـر کـشید و همان‌جا دفن گردید.[۲]

---

۱ ـ نسب مرحوم سیدمهدی طباطبا علامه بحرالعلوم نیز به همین ابوالحسن علی شهاب می‌رسد به این ترتیـب: سـیدمهدی بن سیدمرتضی بن سیدمحمد بن سیدعبدالکریم بن سیدمراد بن سیدشـاه اسـدالله بـن سـیدجلال‌الـدین بـن سیدحـسن بـن سیدمجدالدین بن سیدقوام‌الدین بن سیداسمعیل بن سیدعباد بن سید ابی‌المکارم بن سیدعباد بن سیدابی‌المجد بن سیدعباد بن سیدعلی بین طاهر بن ابوالحسن علی.

۲ ـ دریای عرفان، زندگی‌نامه و شرح احوال آیت‌الله سیدعلی قاضی، هادی هاشمیان، ص ۱۳.

↓

- فخرالدین حسن

↓

- سیدعمادالدین امیرحاج[۱]

امیر عبدالغفار:

امیر عبدالغفار طباطبا جد گروهی از سادات طباطبایی در تبریز می‌باشد. در هنگام یورش مغول‌ها به زواره و بنابه نقل دیگر در روزگار امیرتیمور گورگانی در تبریز ساکن شده است.

شهید آیت‌الله قاضی طباطبائی در شرح حال «امیر عبدالغفار» می‌نویسد:

«او عالم ربانی و فقیه متبحر و از بزرگان شیعه بوده و علاوه بر علوم دینیه در فنون عربیه نیز تبحر به سزایی داشت و به او منصب شیخ‌الاسلامی داده شد و در خطه آذربایجان مشغول رتق و فتق امور مسلمین گردید».[۲]

حافظ حسین کربلائی تبریزی در کتاب روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، ضمن شرح حال امیر عبدالغفار نگاشته است:

«... مرقد و مزار آن قدوه احفاد و سیدمختار امیر عبدالغفار رحمةالله‌علیه هم در آن مزار [محله چهار منار سرخاب] تبریز واقع است، وی از طبقه سادات طباطبااند که به صحت نسب در عالم مشهوراند؛ و لقب هذه‌الطائفه بطباطبا، لان ابراهیم طباطبا بن اسمعیل دیباج، ابوه اراد ان یقطع ثوباً له و هو طفل، فخیره بین قمیص و قبا. فقال: طباطبا، یعنی قباقبا. و قیل بل اهل السواد لقبه بذلک، و طباطبا بلسان النبطیه سیدالسادات. نقل ذلک ابونصر البخاری عن ناصر الحق «عمده‌الطالب» بندگان حضرت میرکرمانی است و از سلسله شاه قاسم انوارند.

---

۱ ـ آنچه باید اذعان داشت، حوادث روزگار و تغییر و تحول حکام و سلطه‌گران وقت، باعث شده است که شرح حال بعضی از بزرگان این سلسله جلیله، به طور کامل از بین رفته و فقط در کتب تراجم و نسب نامه‌ها، نام آن بزرگواران آمده است.

۲ ـ خاندان آل عبدالوهاب از نوشته‌های خطی شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی.

وی را از مشرب صافی صوفیان بهره تمام بوده و از علم جفر نیز نصیب به انجام داشته. اکثر اوقات شریف را به ترک و تجرد در سفر گذرانیده، به زیارت بیت‌الله‌الحرام و مشاهد انبیاء کرام و ائمه عظام علی مشرفها التحیه والسلام مشرف گشته، مگر وقتی در دیار بکر به پادشاه مغفور و مبرور عادل، حسن‌بیگ آق‌قویونلو انارالله برهاته، رسیده و در وقتی که مشارالیه پادشاه نبود، وی را به سلطنت آذربایجان و عراق و فارس و بغداد بشارت داده، بعد از آنکه موی‌الیه پادشاه گشته، بندگان امیر عبدالغفار را شیخ‌الاسلام آذربایجان ساخته و در تعظیم و تکریم وی کمال اهتمام به جای آورده، وی شان عظیمی پیدا کرده اما مشارالیه در کمال اخلاق بوده، نامرادی و بی‌تعینی را نمی‌گذاشته، با وجود کمال تعین. در زمان سلطنت سلطان مذکور به جوار رحمت رب غفور پیوسته، اولاد میرانشاه ولد امیرتیمور گورگان که در آذربایجان می‌بوده‌اند، به حضرت میر اعتقاد تمام داشته‌اند، بندگان میر را به مزار خود آورده، مدفون ساخته‌اند».[1]

فرمان اوزون حسن آق‌قویونلو به امیر عبدالغفار طباطبائی شیخ‌الاسلام آذربایجان

هوالغنی

الحکم لله ابونصر حسن سوزومیز فرزندان اعز دولتیار و امراء نامدار و وزراء عالی‌قدر و حکام و نواب و دیوانیان و گماشتگان آذربایجان و خاصه دارالسلطنه تبریز بدانند که درین وقت از ابتداء توشقان ایل موضع انبد[2] را از اعمال رودقات نواحی تبریز مع مال و متوجهات دیوانی آن بسیور غال ابدی اعلی‌حضرت سیادت منقبت قدسی پناه حقایق دستگاه هدایت شعار ولایت دثار مرتضی ممالک اسلام مرشد طوایف الامم الموید من عندالله الملک الحیاد سید رفیع الحق و الحقیقه و

۱ ـ روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲ ـ ابند– امند: ده از دهستان رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند.

الطریقه و الدین عبدالغفار خلدالله تعالی ظلال میامن ارشاده و برکاته فرمودیم و ارزانی داشتیم و این حکم همایون تفذه الله تعالی سمت اصرار یافت تا حسب المسطور مقدر دانسته موضع مذکور را به تصرف وکلا و گماشته حضرت مشارالیه گذارند و سیور غال ابدی آن حضرت شناسند و از مال و اخراجات و زواید و عوارض و سایر تکالیف دیوانی معاف و مسلم و معین مرفوع القلم دانند و من جمیع الوجوه تعرض نرسانند و قلم و قدم و نظر و بصر کوتاه و کشیده داشته از رعایاء آن‌جا مطالبتی ننمایند و این عارفه را انعام ابدی و سیور غال سرمدی آن حضرت شناخته از شوائب تغییر مصون و مامون دانند که کدخدا و رعایای قریه مذکوره باید که مال و متوجهات دیوانی خود را به وکلاء حضرت قدسی پناهی جواب گویند و در اداء آن تمرد و تخلف نورزند از جوانب برین جمله بروند و از فرموده در نگذرند و همه ساله حکم مجدد نطلبند و چون به توقیع رفیع منیع الشرف اعلی موشح و موقع و محلی گردد، اعتماد نمایند.

تحریراً بالامر العالی فی رابع ذی‌القعده الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه.

اثر مهر: الواثق بالملک الرحمان حسن بن علی بن عثمان.

امیر عبدالوهاب:

آنچه در کتب تراجم و تواریخ آمده، سادات طباطبائی در تبریز از نسل امیر عبدالغفار طباطبائی است. این سلسله بعداً به اعتبار امیر عبدالوهاب فرزند عبدالغفار به عنوان سادات عبدالوهابیه[۱] نامیده شده‌اند و به شش شعبه منقسم گردیده‌اند.[۲]

خاندان عبدالوهاب همواره به دو نام «قاضی طباطبائی» و «شیخ‌الاسلامی» مشهور

---

۱ ـ شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی (قدس‌سره) در سلسله نسب خاندان خود کتابی به نام «خاندان عبدالوهابیه» تألیف کرده‌اند که متأسفانه هنوز به زیور طبع آراسته نشده است. امیدواریم فرزند برومند ایشان حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیدمحمدتقی قاضی طباطبائی (دام‌ظله) که امروز ردای روحانیت خاندان قاضی در قامت استوار او رقم زده و حتماً برازنده این مقام روحانی هستند، اقدام به چاپ این کتاب شریف و ارزشمند بنمایند.

۲ ـ شش شعبه عبارتند از:

۱- سلسله قاضی ۲- سلسله وکیلی ۳- سلسله میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام ۴- سلسله سادات اروانق و انزاب ۵- سلسله امینی ۶- سلسله اولاد میرزا عطاءالله شیخ‌الاسلام و حاجی میرزایوسف مجتهد و آقامیرفتاح.

و به اصالت، نجابت، صحت‌نسب، شرافت، جلالت و عظمت معروف بوده‌اند. بیش‌تر افراد این سلسله از دانشمندان دینی و از بزرگان قضاوت و سیاست بوده و همواره مسئولیت رسیدگی به مشکلات مردم را به عهده داشته‌اند.

***

سراج‌الدین امیر عبدالوهاب طباطبائی، فرزند امیر عبدالغفار، در سمرقند متولد شد و در آن دیار کسب علوم نمود و از محضر خواجه عبیدالله احرار، عرفان آموخت. پس از تفویض شیخ‌الاسلامی آذربایجان به پدرش، به دعوت وی راهی آذربایجان گردید، ولی قبل از رسیدن به آن سامان، پدرش به دیار باقی شتافت و از طرف سلطان، منصب شیخ‌الاسلامی به وی تفویض گردید و امیر اوزون‌حسن، دختر خود را به همسری وی درآورد. پس از انقراض دولت آق‌قویونلو، امیر عبدالوهاب دوباره به خراسان مراجعت نمود و مورد استقبال و حمایت سلطان حسین بایقرا قرار گرفت. پس از استقرار صفویه به دعوت شاه‌اسماعیل صفوی دوباره در تبریز ساکن و سمت شیخ‌الاسلامی و هم‌چنین تولیت مدرسه نصریه[1] اوزون‌حسن به او تفویض گردید.

بعد از جنگ چالدران (در سال ۹۲۰ ق) که منجر به سقوط چند روزه‌ی تبریز گردید، شاه اسماعیل، امیر عبدالوهاب را همراه چند تن از بزرگان برای میانجی‌گری، نزد سلطان سلیم عثمانی فرستاد، ولی سلطان سلیم دستور بازداشت آنان را صادر کرد

---

۱ ـ این مدرسه یکی از متفرعات عمارت نصریّه بود که بنابه وصیت ابوالنصرحسن بایندری فرمانروای آق‌قویونلو، پس از درگذشت وی ساخته شده است. این مدرسه مانند سایر قسمت‌های عمارت نصریه در نتیجه زلزله و حوادث مختلف ویران شده و در زمان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا، مرحوم حاج‌میرزامهدی قاضی از درآمد. موقوفات عمارت نصریّه در محل آن، مدرسه جدیدی ساخت که اکنون به مدرسه حسن پادشاه معروف است. تولیت موقوفات اوزون‌حسن آق‌قویونلو به اولاد دختری وی یعنی اولاد ذکور شیخ‌الاسلام امیر عبدالوهاب طباطبائی جدسادات عبدالوهابیه واگذار شده و حق‌التولیه‌ای نیز جهت امرار معاش آن‌ها معین و مقرر گردیده بود. نادرشاه قسمتی از موقوفات نصریه را ضبط کرد.
آثار باستانی آذربایجان– آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز، عبدالعلی کارنگ، ص ۲۲۹.
۲ ـ هدیه لآل‌عبا فی نسب آل طباطبا، ص
۳ ـ تاریخ حبیب‌السیر، ج ۷، ص ۶۰۸.
۴ ـ ریاض‌العلماء، ج ۳، ص ۲۸۹.

و در «حصن دیموته» زندانی نمود. امیر عبدالوهاب پس از آن به مدت هف سال در زندان عثمانی‌ها بود.[۲]

خواجه غیاث‌الدین خواندمیر، از مورخان نامدار قرن دهم در تاریخ حبیب‌السیر می‌نویسد:

«امیر عبدالوهاب در سلک، اجله سادات صاحب سعادات آذربایجان منتظم بود و در زمان سلطان یعقوب به منصب شیخ‌الاسلامی قیام نمود و از علم، فضائل و کمالات بهره وافر داشت و اهل تقوا و دیانت و متطب در اجرای احکام شریعت بود. در دوران حکومت شاه اسماعیل از او ترسی بر دل افتاد و به هرات هجرت نمود. پادشاه هرات سلطان حسین، مقدم او را گرامی داشت و انعام و عطایای زیاد و شایسته‌ای به او بخشید. بعد از فوت سلطان حسین، دوباره به آذربایجان برگشت و شاه اسماعیل برای رساندن پیامی، او را نزد سلطان سلیم پادشاه روم اعزام نمود.»[۳]

صاحب ریاض‌العلماء در این مورد آورده است:

«نخست پادشاه روم مقدم او را گرامی داشت، ولی از مراجعت او به تبریز ممانعت نمود و وی را نزد خود نگه داشت و بعد او را در قعر یک چاه تاریک یعنی در سیاه‌چالی زندانی نمود و درهمان جا به شهادت رسید.»[٤]

مرحوم آقابزرگ تهرانی در «الذریعه الی تصانیف الشیعه» ذکری از آن بزرگوار به عنوان امیر سراج‌الدین عبدالوهاب بن عبدالغفار... حسنی حسینی طباطبائی تبریزی آورده و وصیت‌نامه‌ای به عنوان «التوصیه الی الولد» را به وی منتسب می‌کند.[۱] و می‌نویسد: او به سال ۹۷۷ هجری در زندان سلطان سلیم، پادشاه سفاک عثمانی در قسطنطنیه به شهادت رسید و نوشتار نام برده را در همان

---

۱ ـ حافظ حسین کربلائی در روضات‌الجنان، متن صحیح این وصیت‌نامه را که به زبان عربی می‌باشد، آورده است، روضات‌الجنان، ج ۱، ص ۲۱۷ تا ۲۲۱.

۲ ـ الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۵، ص ۴، ردیف ۵۷۲.

۳ ـ شهیدان راه فضیلت، ص ۲۲۵.

۴ ـ هدیه لآل‌عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۳۲.

۵ ـ رجوع شود به تاریخ عالم‌آرا عباسی، ص ۱۰۲.

زمان نوشت و برای فرزندانش در تبریز فرستاد.[۲]

مرحوم آیت‌الله شیخ‌عبدالحسین امینی در کتاب «شهیدان راه فضیلت» می‌گوید: او که در سیاه‌چال سلطان سلیم پادشاه عثمانی به افتخار شهادت نائل آمد، از بزرگ‌ترین دانشمندان و فقیهان شیعه است و نبوغ علمی او به زیور پارسایی آراسته است و خصال پسندیده و بزرگوارانه را از نیاکان پاکش به میراث برده و در عهد سلطان یعقوب در آذربایجان مقام شیخ‌الاسلامی داشت.»[۳]

امیر علی‌اکبر شهید به «شاهمیر»:

وی از بزرگان علمای عصر خود بوده است. از جمله تألیفاتش، رساله در تعیین قبله شرعی، حاشیه بر شرح شمسیه و حاشیه بر حاشیه ملاعبدالله یزدی در منطق می‌باشد.

امیر علی‌اکبر میرشاه میرسرسلسله از سادات طباطبا در تبریز و سلسله دیگر در ارونق و انزاب بوده است.[٤]

اعقاب میرعلی‌اکبر میرشاه تشکیل می‌شود از: ۱- امیر وحیدالدین افضل ۲- امیر تقی‌الدین محمد ۳- امیر نعمت‌الله قاضی ٤- امیر ابوالقاسم (قاضی شهر تبریز)[۵] ۵- امیر علی‌اکبر ٦- امیر سیداسمعیل.

امیر سیداسمعیل:

از اجلّه سادات عظام و علمای تبریز؛ در عصر خود دارای مقام و موقعیت ارجمندی داشته است. روزگار خود را در سعادت و آبرومندی و تقوی گذرانیده و در تبریز دار فانی را وداع نموده است.[۱]

---

۱ ـ هدیه لآل‌عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۳۳.
۲ ـ همان، ص ۳۳.
۳ ـ همان، ص ۳۳.
۴ ـ نقابت: رئیس قوم، سرپرست گروه.
۵ ـ هدیه لآل‌عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۳۴، ۳۳.
۶ ـ همان، ص ۳۴.

امیر مجدالدّین:

از شخصیت‌های به نام و از سادات جلیل‌القدر تبریز بوده است.[۲]

میرصدرالدّین محمد:

از علمای بزرگوار و طراز اول تبریز، دارای تالیفاتی از جمله، حاشیه در حل مشکلات خلاصةالحساب شیخ‌بهائی می‌باشد.[۳]

میرزایوسف نقیب‌الاشراف:

آن بزرگوار از اعاظم سادات طباطبائی است که به منصب نقابت[٤] رسیده است. این عنوان در آن دوره مهم‌ترین منصبی بود که به یک شخص لایق و باکفایت داده می‌شد و حلّ و فصل کلیّه امور معضله اصناف دوازده‌گانه و یا هیجده‌گانه ایالتی و ناحیه‌ای از کل مملکت به او مفوّض می‌گردید.

وی یکی از رجال مهم دوره خود بوده و بصیرت کامل در اداره‌ی امور اجتماعی و سیاسی آن روزه را داشته است.[۵]

میرزاصدرالدین محمد:

از اجلّه و اعاظم سادات طباطبا در تبریز بوده و موقعیّت شایان احترامی در جامعه داشته است.[٦]

میرزامحمد قاضی:

وی قاضی‌القضاه آذربایجان و تمام آن ناحیه تحت نفوذ علمی، فقهی و قضایی او بوده و به همین دلیل به قاضی ملقّب و این لقب از آن زمان در اولاد و احفاد ایشان باقی مانده است.

شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی در شرح حال آن بزرگوار می‌نویسد:

«مرحوم میرزامحمد قاضی رضوان‌الله‌علیه، شرح حالشان تفصیلاً در دست نیست اجمالاً در اواسط قرن دوازدهم هجری بوده و از ارکان و مصادر عامه شهر تبریز بوده و در سنه هزار و صد و پنجاه هجری از جانب مرحوم نادرشاه افشار به قضاوت شهر تبریز نایل شده، اولاد ذکورشان منحصر است به مرحوم میرزامحمدتقی قاضی و جهتش این بوده که در یکی از مجالس سلطنتی نادرشاه حاضر بوده، مقصری را احضار کرده و به امر شاه حضوراً به یک نحو هولناکی کشته شد. مرحوم قاضی از مشاهده آن واقعه یک ترس و علت‌مزاجی پیدا کرده که دیگر از اولاد بازمانده، همین قبلا مرحوم میرزامحمدتقی قاضی بوده و قبر شریف آن مرحوم در شهر تبریز نزدیک دالان میرزا رضا در باغ دمشقیه واقع است و نزد اهالی، مزار معروف است، و از آثار کتابی دارند در فقه.»[۱]

میرزامحمدتقی قاضی

یکی از شخصیت‌های مهم خاندان بزرگ قاضی در تبریز، عالم دانشمند و فقیه نبیه، آیت‌الله سیدمحمدتقی قاضی طباطبائی می‌باشد.[۲] شرح حال او را شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی چنین آورده است:

«مرحوم مبرور میرزامحمدتقی قاضی، مقام شامخ علمی و عملی و اعتبار دولتی و ملتی حضرت ایشان ماوراء حد وصف است اوایل به عتبات مقدسه منتقل و خدمت مرحوم شیخ‌محمد فتونی نجفی استاد مرحوم آیت‌الله بحرالعلوم تلمذ داشته و به خط آن مرحوم اجازه به تاریخ سنه هزار و صد و هفتاد و سه هجری داشته و چنان چه معلوم می‌شود، مرحوم در معقول و منقول جامع بوده و خدمت استاد کل آیت‌الله وحید بهبهانی هم تلمذ داشته و در حوالی سنه هزار و صد و هفتاد و پنج به

---

۱ ـ خاندان عبدالوهابیه، نسخه خطی.
شرح حال میرزامحمد قاضی در کتب زیر قابل دسترسی است: طبقات اعلام‌الشیعه، ج ۶، ص ۶۸۶ تا ۶۸۸- ریاض‌العلما، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲ ـ سلسله نسب آیت‌الله سیدعلی‌آقا قاضی، علامه سیدمحمدحسین طباطبائی و شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی در این حلقه به هم می‌رسند

شهر تبریز مراجعت فرموده‌اند، مصدریّت تام و مقبولیت عامی پیدا کرده‌اند و از ناحیه کریم‌خان زند[۱] منصب قضاوت داشته در زمان خودش اسناد شرعیه منحصر بوده به مهر شریف ایشان و مرحوم میرزاعطاءالله شیخ‌الاسلام. و از بعض اسناد قبالجات معلوم می‌شود که مرحوم قاضی با مهر خودش ملک می‌خریده و از این قضیه عجیب که در خصوص احدی از رؤسا و مصادر عامه هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد، معلوم خواهد بود که وجاهت و مقبولیت و موثوقیت و حسن سیرت و سرپرست مرحوم قاضی چنان چه در اول ترجمه‌شان ذکر یافت. فوق حد وصف بوده، چنان چه معلوم می‌شود وفاتشان مقارن سال هزار و دویست و بیست هجری بوده و تمام طائفه قضات و شیخ‌الاسلامین شهر تبریز به این مرحوم منسوب و از ایشان منشعبند، رضوان‌الله‌علیه.»[۲]

صاحب‌کتاب تجربه‌الاحرار و تسلیه‌الابرار درباره عظمت میرزامحمدتقی قاضی گوید:

«در بلاد فسیح‌الاجاری آذربایجان که لطافت هوا و زلال کوثر نما و خاک عبید آسایش، آذر به جان جنان افکنده، فضلا و زهّاد مسندآرای محکمه‌ی رشد و رشاد از جمله ذهن زکی و صدرنشین صفّه عالی مدرکی، عالم بدیع بیان، واعظ فصیح لسان، سیدشیرین‌کلام، جمال‌الایّام، صدرالأنام، اقضی‌القضاه میرزامحمدتقی تبریزی عبدالوهابی طباطبایی بود که از متلمذین علامه بهبهانی بودند.»[۳]

همچنین میرزامحمدحسن زنوزی در ریاض‌الجنه در تمجید وی می‌نویسد:

«میرزامحمدتقی قاضی حسنی تبریزی، فرزند میرزامحمد قاضی، عالم فاضل کامل، مدّقق، محقق، دقیق‌الذّهن و وجیّدالفهم می‌باشد. او اطلاع کافی و وافی در فنون عربی و ادبی، فقه، کلام و تفسیر دارد. او امروز یکی از زمامداران و بزرگان شهر می‌باشد و این سمت را به صورت ارثی و استحقاقی بر عهده دارد، او یکی از بزرگان نجبا و اشراف در

---

۱ ـ میرزا محمدعلی جدّ در استیلای عثمانی‌ها به آذربایجان شهید گردیده است.

۲ ـ این شخص شرحی دارد بر خلاصه‌الحساب شیخ‌بهائی.

۳ ـ قبر سیدمحمد در مسجد محله‌ی دمشقیه فعلاً موجود است.

این شهر می‌باشد. در او نسبت به روی همه واردشوندگان مفتوح می‌باشد. او پیش امرا و حکّام و سلاطین از حرمت خاصی برخوردار می‌باشد. من به زیارت او رسیده‌ام. او رساله‌ای در شرح دعای صباح امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دارد. در سال ۲۲۲ به دار بقا شتافته است و جنازه او به عتبات عالیات حمل شده است.»[۱]

استشهادنامه میرزا محمدتقی قاضی در باب موقوفات نصریه

امیر عبدالوهاب طباطبائی نظر به تقرّب و وجاهتی که در دربار امیر آق‌قویونلو داشته، تولیت و ریاست و مباشرت موقوفات آن امیر که مشهور به موقوفات نصریّه است با وی بوده است.

تولیت و مباشرت موقوفات مزبور در زمان پادشاهان صفوی بدون منازع و معارض با اعقاب امیر عبدالوهاب بود و آنان بر طبق مندرجات وصیت، مبلغی از عواید آن‌ها را جهت معیشت و مخارج یومیه خود برمی‌داشتند و بقیه را در جاهای معین و در راه عمران و آبادی موقوفات به مصرف می‌رسانیدند.

در زمان نادرشاه، شروط وقف‌نامه دیگر عملی نمی‌شود و بر اثر دخالت بی‌مورد و تصرف ناروائی که عتال نادری در کار آن موقوفات می‌کنند هم امر معیشت متصدیان عمل، مختل می‌شود و هم عرصه و رقبات آن‌ها رو به ویرانی می‌گذارد و بالاخره اختلال فاحش در این مسئله خطیر مشهود می‌گردد. پس از قتل نادر، یکی از اعقاب سرشناس امیر عبدالوهاب، میرزا محمدتقی قاضی، استشهادی در باب آن موقوفات و محل خرج و مصرف عواید آن‌ها از علمای تبریز به عمل می‌آورد و بدین وسیله تولیت و مباشرت حقیقی خود را اثبات و مأخذ و استرداد رقبات آن‌ها از دست حکام و عمال دولتی اقدام می‌کنند.

---

۱ ـ استاد سیدحسن قاضی متن کامل استشهادنامه میرزامحمدتقی قاضی را که در ذیل آن چندین از علمای بزرگ با توضیحات، تصدیق نموده‌اند در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز آورده است.

متن استشهادنامه

«استشهاد و استخبار و استعلام می‌رود از سادات عظام و علمای اعلام و سایر اعزّه و اعیان و تمامی ابنا و معتبرین و کدخدایان و متوطنین ذوی‌الغز و الاحترام دارالسلطنهٔ تبریز احسن‌الله تعالی احوالهم الی یوم القیام بر آنکه هر کس علم کامل و اطلاع شامل داشته باشد که مرحمت و غفران پناه حسن پادشاه ترکمان در دارالسلطنهٔ تبریز بقعه‌ی رفیعه و مسجد عالی و مدرسهٔ بنا و نظر به آن مبلغ کلّی موقوفات در دارالسلطنهٔ مزبوره و نواحی و توابع، قرار داده که صرف اخراجات مسجد و مدرسه، شده و به سایر ارباب وظایف و استحقاق عاید شود و تولیت موقوفات مزبوره را که مرسوم به موقوفات نصریّه است به اولاد دختری خود تفویض، وداعی دوام دولت قاهره (محمدتقی‌الحسنی) قاضی تبریز از اولاد دختری واقف مشارالیه و همیشه و از زمان سلاطین جنّت مکین صفوی خصوصاً پادشاه رضوان مکان شاه طهماسب، آبا و اجداد داعی، مرحمت پناهان میرزا محمدعلی جدّ[1] و میرزا صدرالدین محمد عم[2] و عالی‌حضرت سلاله... السادات العظام میرزاسیدمحمد[3] والد داعی متولی موقوفات مزبوره بوده، هر ساله مداخل موقوفات را ضبط و به صیغهٔ حق‌التولیه و غیرها، مبلغی عاید ایشان می‌شد که صرف معیشت خود می‌نمودند که موافق شرایط واقف، جدّ ایشان، مدد معاش ایشان بود و تتمّه از

---

۱ ـ بخشی از متن فرمان چنین است:
«فرمان عالی شد: آنکه چون از روزی که به قانون قواعد حکمیة بالغة خداوند کریم بنده‌نواز و به هدایت و ارشاد مشیّت کامله خالق‌الخلائق بی‌شریک و انباز، شرح اسباب این دولت بی‌زوال فزون از حدّ و شمار و متناع نفاس‌الفنون شوکت و جلالت ... مقرّر گردیده است، عالی‌جناب قدسی‌القاب، فضایل‌مآب سلالة الاخیار الکرام، علّامی فهّامی میرزامحمدتقی قاضی دارالسلطنه تبریز که عارف معارف کنزالعرفان و ناظم عوالم مجمع‌البیان می‌باشد، ظاهر و هویدا است، لهذا خدمت قضای دارالسلطنه تبریز و مقدار پنجاه خروار از غلّه در وجه مواجب او از بابت مالیات دیوانی دارالسلطنه مزبور مرحمت فرموده‌ایم که از روی کمال دین‌داری و حق‌شناسی در کتب صکوک و سجلّات و ایقاع عقود و مناحکات و خلایق را تحرک و ترغیب بر صوم و صلوات و به امر معروف و نهی از منکرات و اخراج اخماس و زکوات و رفع مناقشات و منازعات و اصلاح بین‌المسلمین والمسلمات و سایر مایکون من هذا القبیل قیام و اقدام و در هر باب به مواردی «فاحکم بین النّاس بالحق معمول داشته کوتاهی ننماید ... تحریراً فی ذیقعده الحرام ۱۱۸۳»
محل مهر کریم‌خان زند و عبارت آن این است: «نیست و یا من هو بمن رجاء کریم.»
(تجربه‌الاحرار و تسلیة‌الابرار، دنبلی، با تعلیقات سیدحسن قاضی طباطبائی، ج ۱، ص ۴۹۷).
۲ ـ خاندان عبدالوهابیه، نسخه خطی.
۳ ـ تجربه‌الاحرار و تسلیة‌الابرار، ج ۱، ص ۱۷۸.

قرار شرط واقف، معمول می‌شد.

از ایام پادشاه مرحوم سلطان نادرشاه طاب‌ثراه، موقوفات مزبوره به ضبط عتال و چیزی به داعی عاید نمی‌شود که صرف معیشت خود نماید، دو کلمه شهادت خود را در این صفحه و حواشی قلمی و به مهر شریف خود مزیّن فرمایند تا بر ارباب اختیار و اقتدار ظاهر گردیده، لدی‌الحاجه، حجّت باشد که به مضمون بلاغت مشحون آیه‌ی وافی‌هدایه (ان الله لایضیع اجرالمحسنین)[1] عندالله ضایع نخواهد شد والسّلام علی من اتبّع الهدی.



فرزندان میرزامحمدتقی قاضی:

این شخصیت بزرگوار فرزندانی برجسته‌ای داشته است، که هر کدام از آنان در

---

۱ ـ ریاض‌الجنه، ج ۱، ص ۲۵۱.

عصر خود، مصدر خدمت و منشأ خدماتی بوده‌اند و از اولاد هر کدام، بزرگ‌مردانی به وجود آمده‌اند که هر یک در عرصه‌های علم و عمل باعث افتخار خاندان طباطبائی شده‌اند.

۱- میرزامهدی قاضی طباطبائی و اعقاب آن (جد شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی)

«این سیّد جلیل‌القدر از مشاهیر و معاریف عصر خود و عالم متبحّر و مجتهد جامع‌الشرایط بود، از مرحوم میرزامهدی شهرستانی[۱] اجازه اجتهاد تحصیل‌کرده و در زهد و تقوی و عبادت ضرب‌المثل بود، منقول است که از جوانی تا آخر عمر نوافل یومیّه را ترک نکرده، بسیار فطن و متواضع و حلیم بوده و حسن معاشرت داشته است، خانه‌اش همیشه پناهگاه فقرا و مساکین بوده و هیچ سائلی را از فیض محروم نمی‌کرده است، در نهایت شرف و افتخار ریاست، زندگی نموده است، پس از فوت والد بزرگوار خود رسماً متصدی امر قضاوت گردیده و از ارکان عمده شهر تبریز بوده است».[۲]

نادرمیرزا در «تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز» درباره وی می‌نویسد:

«حاجی میرزامهدی قاضی مردی بزرگوار، فاضل، دین‌دار و مقبول‌القول بود. به همه جای، پادشاه بزرگ او را نیک محترم می‌داشت. نایب‌السلطنه حکمران ملک بود، به رای او کار بستی. تمامی بومیان تبریز آن بزرگ را به دیده بزرگی دیدندی، رأیی زرین داشت از ثقات شنیدم که مردی مستجاب‌الدعوه بود. با همه‌ی سادگی، مکرماً و

---

۱ ـ علامه میرزامهدی شهرستانی از فقها و عالمان بزرگ عالم تشیع می‌باشد. او کسی بود که در میان همه فقها برجسته عصر خود بر جنازه علامه بحرالعلوم نماز خواند. آن بزرگوار اجازه‌نامه مفصلی بر آیت‌الله میرزامهدی قاضی صادر کرده که در ترسیم جایگاه علمی او برای ما کافی است. علامه شیخ‌عبدالحسین امینی این اجازه‌نامه را در کتاب «شهداءالفضیله» به طور کامل آورده است: فرازهایی از آن چنین است: یکی از کسانی که در این علوم و دانش‌ها (فقه، اصول، کلام، تفسیر، قرآن‌شناسی، حدیث‌شناسی، یعنی هر آنچه در اجتهاد شرط است) بهره فراوان داشته، سرآمد سادات بزرگوار و شاخسار بوستان بنی‌هاشم، عالم روشن‌ضمیر، محقق دقیق و تیزبین، دارای ذهن جوال و درک صائب در مسائل و علوم آقامیرزامهدی است که خدایش عمر طولانی دهد و عزت و مرتبه بلندش را در میان مردم مستدام بدار ...» شهیدان راه فضیلت، ص ۴۲۳.

۲ ـ هدیه لآل‌عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۳۰.

محترماً، همی زیست تا در ۲۵ ربیع‌الاول ۱۲٤۱ از هجرت بـه نیاکـان خـود پیوسـت. کالبد آن سید را مقبره‌ای کردند به کنار مسجد به اول بازارکهنه، اکنون همان جـای را مقبره نامند.»[۱]

میرزامهدی قاضی در زلزله سال ۱۱۹۳ هـق زیر آوار ماند و در حالی که انـدک رمقی برایش مانده بود، نذر کرد اگر جان سالم به در برد، آثار خیری از خود بـه جـا گذارد. وی پس از نجات، مسجدی را که امروز به نام مـسجد مقبـره معـروف اسـت بازسازی کرد و نیز آثار نیک دیگری از خود به جای گذاشت.

میرزاعبدالجبار قاضی:

سید جلیل‌القدر و عالم متبحّری بود. با کمالات صوری و معنوی آراسته، واعظی بلیغ و خطیب نافذالبیانی بی‌نظیر که از علوم خفیه اطلاعات کامل داشته، پس از فوت والد خود متصدی امر قضاوت گردیده است.

مرحوم عبدالجبّار در تفسیر و تأویل نیز ید طولانی داشته و فـوق‌العـاده معـزّز و مکرّم بوده، در سال ۱۲۵۷ هـق فوت و در جوار پدر خود در مسجد مقبـره مـدفون است.[۲]

میرزا محسن قاضی:

شخص مهم دیگری از این طایفه که با دوران سـلطنت محمدشـاه و ناصـرالدین شاه معاصر بوده، مرحوم میرزامحسن قاضی است. وی رئیس و سرپرسـت سلـسله و از بزرگان و معاریف عهـد خـود و در ورع و تقـوی ضـرب‌المثـل خـاص و عـام و

۱ـ تاریخ و جعرافی دارالسلطنه تبریز، ملخص از ص ۲۴۴ و ۲۴۵.
در کنار قبر مرحوم حاج‌میرزامهدی قاضی چند نفر دیگر مدفونند:
۱- حاج‌میرزاعبدالجبار قاضی ۲- حاج‌میرزامحسن قاضی ۳- میرزاصادق فرزند میرزاعبدالجبار قاضی ۴- صبیه مرحـوم حاج‌میرزامهدی قاضی، جدّه مادری آیت‌الله میرزاصادق‌آقا مجتهدتبریزی.
۲ ـ هدیه لآل‌عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۷۱.

خانه‌اش ملجاء فقرا و مساکین بوده است.[۱]

میرزامحسن قاضی پس از معاودت از تحصیل در تهران و استقرار در تبریز، پیوسته با شعرا و فضلا مأنوس و محشور بوده است. نادرمیرزا که عصر این عالم را به خوبی درک کرده، در این مورد می‌نویسد:

«سرای او مأدبه‌ی فضلا و شعراست و جانب از معظم است.»[۲]

آن بزرگوار در مجلس استنطاق و محاکمه محمدعلی باب حاضر بوده و صاحب کتاب «مفتاح باب الابواب» به حضور وی در آن مجلس تاریخی صریحاً اشاره کرده است. میرزامحسن قاضی با حاجی‌ملاهادی سبزواری- حکیم مشهور - مراوده داشته و از وی وردهائی اخذ کرده و مطابق آن، رفتار و عمل می‌نموده است.[۳]

وی در سال ۱۳۰٦ هـ . ق در تبریز دارفانی را وداع و در مسجد مقبره در کنار پدر بزرگوارش میرزامهدی قاضی مدفون شد.

میرزامحمدعلی قاضی:

مرحوم میرزامحمدعلی قاضی عالم وارسته و متعبد بود. در سال ۱۲٦۱ هـ . ق متولد و در سال ۱۳۱۲ هـ . ق در تبریز وفات کرده و جنازه‌اش بعد از حمل به نجف‌الاشراف در جوار امیرالمؤمنین(ع) مدفون شده است.

سیدمحمدباقر قاضی

آیت‌الله سیدمحمدباقر قاضی در سال ۱۲۸۵ هـق در تبریز متولد شده، مقدمات و مبادی فقه واصول، کلام و معقول را در حوزه علمیه تبریز از محضر اساتیدی هم‌چون: میرزا محمود اصولی، میرزامحمدعلی قراجه‌داغی، فرا گرفته است. در سال

---

۱ ـ هدیه لآل‌عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۷۲.

۲ ـ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۲۲۷.

۳ ـ خاندان‌های فضل و دانش آذربایجان در عصر قاجار، سیدحسن قاضی طباطبائی، ص ۴۷.

شرح حال میرزامحسن قاضی در کتاب‌های زیر مبسوط است: هدیه لآل‌عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۷۲، مکارم الاثار، جلد سوم، ص ۱۰۳ و علمای معاصرین ص ۲۹- ۳۰.

۱۳۰۸ هـ . ق جهت تکمیل مبانی علوم اسلامی به نجف اشرف مشرف و در خدمت اساتید به نام حوزه حضرات آیات: میرزاحبیب‌الله رشتی، فاضل شربیانی، میرزای شیرازی، آخوندملااسماعیل قراباغی و آخوندملّا حسینقلی همدانی استفاده وافی برده است. سپس به تبریز مراجعت کرده و پس از سه سال اقامت دوباره به نجف اشرف عزیمت و در دروس آیات عظام: سیدکاظم یزدی، شریعت اصفهانی شرکت نموده است.

در سال ۱۳۲٤ هـ . ق با اخذ اجازات اجتهاد، از آیت‌الله سیدکاظم یزدی، آخوند خراسانی، آیت‌الله فاضل شربیانی و آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی به تبریز مراجعت و مشغول تدریس و وظایف دینی پرداخته است.

از تألیفات آن بزرگوار می‌توان: حاشیه بر رسائل، حاشیه ریاض‌المسائل، حاشیه مکاسب و مخزن‌القواعد و الدرالغرویه را نام برد. وی در سال ۱۳٦٦ هـ . ق در ماه رجب وفات یافت و در قم[1] مدفون شد.

فرزند بزرگوار ایشان شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی می‌باشند.

۲- میرزاعلی‌اصغر شیخ‌الاسلام و اعقاب آن (جد علامه سیدمحمدحسین طباطبائی)

«سید جلیل و رکن سدید حاجی میرزاعلی‌اصغر شیخ‌الاسلام طباطبا، یکی از اعقاب مرحوم میرزامحمدتقی قاضی طباطبا است، تولدش در سال ۱۱٦٤ هـ . ق و وفاتش در سال ۱۲۷۸ هـ . ق و یک صد و چهارده سال زندگانی کرده است، دارای بنیه‌ی قوی و عقل کامل و نبوغ فکری و در عصر خویش اوّل شخصیّت آذربایجان بلکه ایران را حائز بود، دارای ثروت زیاد و بسط ید فوق‌العاده و مرجع کلیه‌ی طبقات، عتبه‌اش مأمن هر پناهنده و سایه دیوارش بست هر متظلّم دادخواه، قبلاً سمت نقابت داشت و نقیب‌الاشراف بود. در زمان تصدی منصب شیخ‌الاسلامی، واقعه علی محمد شیرازی (باب) پیش آمده، مشارالیه در محضر شیخ‌الاسلامی

---

۱ ـ علمای معاصرین، ص ۲۴۰، چاپ سنگی.

محاکمه شده، قبلاً تعزیر و بعد محکوم به اعدام شد.»[۱]

میرزاعلی‌اصغر شیخ‌الاسلام در اواخر عمر، مغبوض حکومت قاجار واقع شده است. او را همراه پسرش میرزاابوالقاسم شیخ‌الاسلام، صاحب کتاب «قلع الباب فی رد الباب» به مرکز احضار و تحت نظر نگاه می‌دارند. پس از مدت ۱۹ یا ۲۰ سال از مراجعت به تبریز دار فانی را وداع گفته جنازه‌اش را به عتبات برده و در آن‌جا دفن نمودند.[۲]

میرزامحمدحسین شهیر به شیخ‌آقا طباطبائی

از رجال پرآوازه‌ی این سلسله آقاسیدمحمدحسین فرزند حاج‌میرزاعلی‌اصغر و معروف به شیخ‌آقا را می‌توان نام برد. وی در زمره‌ی برجسته‌ترین شاگردان صاحب جواهر، شیخ‌موسی کاشف‌الغطاء و شیخ‌جعفر استرآبادی بود. به سال ۱۲٤٤ هـ . ق به نجف اشرف عزیمت نمود و چند سالی در جوار بارگاه مقدس مولای متقیان رحل اقامت افکند و سپس به تبریز بازگشت، در حالی که در فقه، اصول و رجال‌شناسی نامدار گشته بود، نام‌برده در سال ۱۲۹٤ هـ . ق دار فانی را بدرود گفت و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. مهم‌ترین تألیفاتش عبارتند از: منهج‌الرشاد فی شرح الارشاد (۱۲ جلد) در فقه، رساله در جعاله، حاشیه بر قوانین در اصول، رساله در حجت ظنّ خاص، رساله در سند فقه امام.[۳]

میرزامحمد طباطبائی

آن بزرگوار در سال ۱۲۸٤ هـ متولد و در سال ۱۳۳۰ هـ از دنیا رفته است. شخصیتی بوده زاهد، عابد، فاضل و ادیب. دارای تألیفاتی است، از جمله: رساله در تحقیق لفظ جلاله، کتاب رشق‌الالحاظ در تفسیر، اصطلاحات شعری عرفا، مقالات

---

۱ ـ هدیه لآل‌عبا فی نسب آل طباطبا، ص ۴۱.

۲ ـ شرح و تفصیل جریان باب در کتاب مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء، محمدمهدی‌خان زعیم‌الدوله تبریزی، مترجم حسن فرید گلپایگانی ناشر موسسه مطبوعاتی فراهانی آمده است.

۳ ـ (به نقل از زندگی‌نامه خود نوشت علامه طباطبائی) روش علامه طباطبائی، دکتر علی الاوسی، امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۹۵.

سمیّه در جمع کلمات علمیّه از آقامیرزامحمدحسین شیخ‌آقا.

فرزندان بزرگوار ایشان علامه سیدمحمدحسین طباطبائی و آیت‌الله سیدحسن الهی طباطبائی می‌باشند.

۳- میرزا رحیم نقیب‌الاشراف (جد آیت‌الله سیدعلی‌آقا قاضی)

شخصیتی بزرگوار که به ملکات اخلاقی آراسته و در زهد و تقوی و عبادت ضرب‌المثل و محبوب القلوب اهالی تبریز بوده است.

میرزا احمد قاضی:

«مرحوم میرزااحمد قاضی شخصی بوده به حسن‌السیّده و السّریره جلیل‌القدر عظیم‌الشان، مجتهدی فقیه، عالمی ورع، میلی زیادی به عزلت و وحدت داشته و به مجاهده و مراقبه مشرف بوده، اخیراً به شهر شیراز منتقل و در سال هزار و دویست و شصت و هفت در آن‌جا درگذشته است»[۱]

سیدحسین قاضی طباطبائی

این بزرگوار- پدر آیت‌الله سیدعلی‌آقا قاضی- فقیهی ژرف‌اندیش بود. در سال ۱۲۵٤ ق در تبریز متولد شد و در این شهر از محضر بزرگانی استفاده شایان نمود. پس از مهاجرت به عتبات عالیات در خدمت اساتید هم‌چون آیت‌الله میرزامحمدحسن شیرازی، آخوندملاحسینقلی همدانی و امامقلی نخجوانی به کسب علوم اسلامی پرداخت.

گویند زمانی که آیت‌الله سیدحسین قاضی قصد داشت، سامرا را ترک کند و به سوی تبریز، زادگاه خودش حرکت نماید، استادش میرزای شیرازی به وی فرمود: «در شبانه‌روز یک ساعت را برای خودت بگذار!»

یک سال بعد، چند نفر از تجار تبریز به سامرا مشرف می‌شوند و با آیت‌الله میرزامحمدحسن شیرازی ملاقات می‌کنند و چون میرزا از آنان احوال شاگرد مبرّز

---

۱ ـ خاندان عبدالوهابیه، نسخه خطی.

خویش را جویا می‌شود، چنین پاسخ می‌دهند: «یک ساعتی که شما نصیحت فرموده‌اید، تمام اوقات ایشان را گرفته و در شب و روز با خدای خود مراوده دارند.»[۱]

شهید بزرگوار آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی در شرح‌حال ایشان می‌نویسد:

«مرحوم آقای حاج‌میرزاحسین‌آقا قاضی با برادر سابق‌الذکرشان [میرزارحیم] نواده دختری مرحوم حاج‌میرزامهدی قاضی می‌باشند ولادت شریفش سال هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری، بعد از آن مسافرت عراق فرموده و در قبه مقدسه سامره سال‌ها به تحصیل علوم دینیّه اشتغال و خدمت آیت‌الله میرزامحمدحسن شیرازی رحمه‌الله تلمذ نموده، بعد از مدتی مراجعت به تبریز کرده و چندی با کمال تصور و تقدم و جلالت قدر رابطه با مردم داشته، اخیراً بساط معاشرت چیده و مدت‌ها در گوشه عزلت و وحدت مشغول مجاهده و تصفیه باطن و ترک و تجرید بوده و با بسی از اهل الله ملاقات نموده و به مقامات عالیه رسیده، شخصی بوده جامع علم و عمل و اخلاق مرضیّه و حسن معاشرت، جلالت وجه و مناقبت کثیره، سال هزار و سیصد و هشت هجری در تبریز وفات و بعد نجف اشرف نقل شده. از آثار ایشان است: تفسیر فاتحه‌الکتاب و تفسیر سوره انعام.»[۲]

فرزندان آیت‌الله سیدحسین قاضی طباطبائی:

۱- آیت‌الله سیدعلی‌آقا قاضی

شرح حال مرحوم آیت‌الله سیدعلی‌آقا قاضی در کتب مختلف نوشته شده است امّا آنچه از قلم شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی به رشته تحریر درآمده اعتبار و سندیت تاریخی دارد که تیمناً عین عبارات آن بزرگوار آورده می‌شود:

«آقای حاج‌میرزاعلی‌آقا قاضی طباطبائی عالم عامل، ادیب، شاعر، فقیه، محدث،

---

۱ ـ الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۸، ص ۱۸.

۲ ـ خاندان عبدالوهابیه، نسخه خطی.

عارف متأله، در لغت عربیّه و املاء و انشاء و نظم مهارت عجیبی دارند و فقیهی ساده و محدثی متتبّع متظلع می‌باشند. واقعاً بی‌اغراق مفخر سادات طباطبائیه هستند، افاض الله علینا من برکاتهم. ولادتشان در سال هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری در تبریز واقع شده، بعد از بلوغ و رشد مشغول تحصیل علوم ادیبّه و دینیّه شرعیه گردیده، مدتی در خدمت والدشان به استفاده و استفاضه ظاهری و باطنی اشتغال داشته، بعد به عتبه مقدسه نجف اشرف در عراق منتقل شده، زمانی به حوزه درس مرحوم آیت‌الله شیخ‌محمدحسن مامقانی حاضر گشته، بعدها به طهاره اعراق اصّلیه رجوع فرموده و بساط تنعم چیده و دست و دامن صفت زاید از لذایذ دنیویه شسته وانشانده و به کلی از تهیه اسباب عاریه منقطع و با تمام ارکان مشغول اصلاح نفس و تصفیه باطن گردیده و به خدمت جمعی از اکابر اولیاء رسیدند، من جمله سال‌های دراز، خدمت مرحوم حاج‌سیداحمد کربلائی مجتهد رحمه‌الله، که از اکابر و اولیاء و از تلامذه‌ی مرحوم مبرور آخوندملاحسینقلی همدانی بوده‌اند رسیده و از انوار قدسیه ایشان انتظائه و استفاضه نموده‌اند. و حضرت ایشان با برادرشان آقامیراحمد قاضی متولد سنهٔ هزار و دویست و نود و سه هجری قمری نواده دختری مرحوم حاج‌میرزامحسن قاضی اعلی‌الله مقامه می‌باشند و از اولادشان آقاسیدمحمدتقی و آقاسیدمهدی نواده دختری مرحوم آقامیرزامحمدعلی قاضی (قدس‌سره) می‌باشند.»[۱]

۲- سیداحمد قاضی طباطبائی

آن بزرگوار مانند پدر و برادر بزرگوارش در زمره علمای ربانی، به صدق و صفا مشهور و به زهد و عزلت از دنیا معروف بود. از هیاهو کناره گزیده در منزل خود به تزکیه نفس و تهذیب روح مشغول بوده است. استاد سیدمحمدحسین قاضی در کتاب آیت‌الحق می‌نویسد: من مدتی که در تبریز بودم، ندیدم بستر خوابی برای ایشان بگسترانند.[۲]

---

۱ ـ همان منبع.
۲ ـ آیت‌الحق، ص ۱۳۲.

مرحوم آقاسیداحمد قاضی دارای شخصیتی جامع بود و افزون بر احاطه بر علوم نقلی، منبر وعظ و ارشاد را فراموش نمی‌کرد و شنوندگان را از دریای علوم اسلامی سیراب می‌نمود.

او در فهم و تفسیر قرآن دارای برجستگی خاصی بود. مجلس تفسیر ایشان هر صبح دوشنبه برگزار می‌شد و تا نزدیکی ظهر ادامه می‌یافت. علامه سیدمحمدحسین طباطبائی با اینکه بیش‌تر روزها را در روستای شادآباد می‌گذراند ولی از این مجلس که در تبریز بود، غیبت نمی‌کرد و مقید بود که در آن شرکت کند.

مرحوم شیخ‌محمد رازی نویسنده کتاب گنجینه دانشمندان در معرفی ایشان می‌نویسد:

«مرحوم سیدالاعلام، حاج‌سیداحمد قاضی طباطبائی، عابدی عالم و زاهدی کامل بود که در تبریز سکونت داشت و از اجتماع کناره گرفته و در گوشه منزل خود به انزوا و تزکیه نفس و تهذیب روح و اخلاق خود پرداخته بود. قصه‌ای با این نویسنده دارد که مناسب است آن را بنگارم. در ماه شعبان ۱۳۶۹ قمری، در فصل تابستان بنابر دعوت بعضی اهل علم تبریز مسافرت به آن سامان نموده و به یکی از دانشمندان معروف تبریز وارد و مورد احترام روحانیون و علمای تبریز واقع و از چند مسجد تبریز دعوت برای تبلیغ ماه رمضان شدم. دو روز به ماه رمضان مانده چند نفر از رفقای روحانی قم که به آن‌جا آمده بودند به دیدنم آمده و گفتند: از حاج‌سیداحمد قاضی ملاقات کرده‌ای؟ گفتم: ایشان نیامدند به دیدن من و گفتند: آقای قاضی منزوی است؛ جایی نمی‌رود؛ پیرمرد است؛ خوب است دیدنی از ایشان نمایید. گفتم: عیبی ندارد؛ می‌رویم. به اتفاق آن چند نفر به منزل آن مرحوم رفتیم. مرا معرفی کردند. به من بسیار توجه و محبت فرمودند. نزدیک ظهر برخاستیم برویم، به من فرمودند: بالام (یعنی جانم) شما باشید! آقایان خداحافظی کرده، رفتند. مرحوم قاضی به من خیلی التفات کرده و پس از پذیرایی فرمودند: بالام برای چه به تبریز آمدی؟ گفتم: هوای تهران و قم گرم بود؛ آمدم تبریز هواخوری. فرمود: دیگر

بگو! گفتم: ماه رمضان منبر هم بروم. گفتند: این را بگو! اما بالام یک سؤال دارم؛ راست بگو! گفتم: ان‌شاءالله راست می‌گویم! گفتند بگو ببینم هیچ در عمرت به خودت منبر رفته‌ای که می‌خواهی به مردم منبر بروی؟ گفتم: نه. گفت: بالام پس اول به خودت برو، بعد به دیگری! گفتم: به چشم. و با این جمله کلام ایشان هوای منبر رفتن از سر من پرید و نتوانستم دیگر در تبریز بمانم. همان روز از تبریز به تهران آمده و آن سال را در منزل مانده و به خودم منبر رفتم.

فرزند برومند ایشان آیت‌الله سیدحسین قاضی طباطبائی تبریزی از علماء بزرگوار قم و افاضل اصحاب و مبرّزین تلامیذه مرحوم آیت‌الله سیدمحمد حجت بوده‌اند. در سال (۱۳۱۷ ق) در تبریز متولد شده و مدتی از محضر مرحوم حاج‌میرزاعلی‌اصغر ملکی و آیت‌الله ابوالحسن انگجی استفاده نموده و بعد به نجف اشرف عزیمت نموده و از مباحثات مرحوم شیخ‌احمد کاشف‌الغطاء، مرحوم میرزاعلی ایروانی، آقاضیاءالدین عراقی و آقاسیدابوتراب خوانساری استفاده کرد، آن‌گاه به مشهد رضوی مشرف و به دروس مرحوم آقاحسین قمی و آقازاده خراسانی و میرزامهدی اصفهانی حاضر شده و در تاریخ (۱۳٥٤ ق) به قم مشرف و یک سال از مرحوم آقاشیخ‌عبدالکریم حایری بهره‌مند گردید. و بعد به تدریس فقه و اصول اشتغال داشتند. آثار علمی ایشان عبارتند از: رساله در ربا، رساله در جمع اخبار طینت و خلفت ارواح و ابدان. آن جناب در شب سه‌شنبه ۲٦ ربیع‌الثانی ۱۳۹۳ وفات نموده و در قبرستان حایری در مقبره مرحوم والدش به خاک سپرده شد.»[۱]

۱ ـ گنجینه دانشمندان، جلد ۲، ص ۲۲۸.

آیت‌الله سیدعلی قاضی طباطبائی در تعلیقه‌ای که بر کتاب ارشاد شیخ‌مفید نگاشته‌اند، نسب شریف خویش را چنین مرقوم فرموده‌اند:

اقلّ الخلی۷فه، السیّد علی بن المولی الحاج المیرزا حسین بن المیرزا احمد قاضی بن المیرزا رحیم القاضی بن المیرزا تقی القاضی بن المیرزا محمد القاضی بن المیرزا محمدعلی القاضی بن المیرزا صدرالدین محمد بن المیرزا یوسف نقیب‌الاشرف بن المیرزا صدرالدین محمد بن مجدالدین بن سیداسماعیل بن الامیر علی‌اکبر بن الامیر عبدالوهاب بن الامیر عبدالغفّار بن سیدعمادالدین امیر حاج بن فخرالدین حسن بن کمال‌الدین محمد بن سیدحسن بن شهاب‌الدین علی بن عمادالدین علی بن سیداحمد بن سیدعماد بن ابی‌الحسن علی بن ابی‌الحسن محمد بن ابی‌عبدالله احمد بن محمدالاصغر و یعرف بابن الخزاعیه بن ابی‌عبدالله احمد بن ابراهیم طباطبا بن اسماعیل الدیباج بن ابراهیم الغمر بن الحسن المثنّی بن الامام ابی محمد الحسن المجتبی بن الامام الهمام، علی بن ابی‌طالب علیه و علیهم‌السلام و امّ ابراهیم بن الحسن فاطمه بنت سیدالشهداء، الحسین بن علی علیهم الصلوه والسلام.

بخش هفتم

ادبیات عاشورایی در شعرای تبریز



ادبیات عاشورایی در شعرای تبریز

مرثیه و سوگواری برای عزیزان از دست رفته، قدمتی دیرینه دارد. گریستن بر مرده و ذکر محامد وی و نوحه‌سرایی را مرثیه کرده‌اند. در تاریخ ایران قبل از اسلام، داستان سیاوش و سرنوشت غم‌انگیز آن مورد قابل توجه در جایگاه مرثیه در هویت ملی ایران قبل از اسلام است. پس از فتح ایران به دست مسلمانان، ایرانیان اندک اندک به اسلام گرویدند و هویت‌یابی این قوم در نزدیکی به اسلام و سرچشمه‌های اصیل آن یعنی اهل‌بیت پیامبر(ص) در مقاطع مختلف تاریخ ایران قابل مشاهده است که شامل عموم ایرانیان می‌گردد.[1]

آل‌بویه نخستین خاندانی هستند که عزاداری سالار شهیدان و شهدای کربلا را مرسوم ساختند؛ ضمن آن‌که آغاز مرثیه‌سرایی برای شهدای کربلا از همان سال ٦١ هجری آغاز گردید. با وجود این پیشینه، در پی رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران، عزاداری و سوگواری سالار شهیدان، علاوه بر جنبه‌ی مذهبی، شیعی دارای نماد و سمبل هویت ملی هم گردید. البته روح ایرانی را در اقدام آل‌بویه شیعی مذهب را هم می‌توان دید؛ با این تفاوت که دولت ایشان مستعجل بود.[2]

مرثیه‌ی سالار شهیدان در آذربایجان به روزگار صفویه باز می‌گردد. این شیوه‌ی سوگواری در سه شکل مجالس سوگواری و روضه‌خوانی در تکایا و مساجد، تعزیه، به راه انداختن دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی پدیدار گشت. تفصیل و کیفیتی که در اواخر روزگار صفویه در سوگواری وجود داشته است، در اوایل بدین صورت نبوده است. ناگفته نماند از قرون قبل، منقبت‌سرایان که در معابر و اماکن پرتردد به منقبت‌سرایی اهل‌بیت(ع) و به ویژه امام علی(ع) می‌پرداختند، وجود داشته است.

١ـ (نقش آذربایجان در تحکیم هویت ایران) «هویت ایرانی در ادبیات مرثیه آذری»، رحیم نیکبخت، (نقش آذربایجان در تحکیم هویت ایران)، ص ٢٨٤.

٢ـ همان، ص ٢٨٤.

درعصر صفوی، علاوه بر ایشان، مرثیه‌خوان‌ها یا روضه‌خوان‌ها و نوحه‌خوان‌ها هم به ایفای نقش خود در مجالس می‌پرداختند.

اولین نمونه‌های شعر مرثیه آذری در قرن دهم هجری قمری سروده شد. «محمّد فضولی» اولین ترکیب‌بند مرثیه را در رثای سالار شهیدان سروده است. وی علاوه بر قصیده‌سرایی در نعت اهل‌بیت(ع)، «روضة الشهداء»، «ملاحسین کاشفی» را به نام «حدیقة السعدا» با اضافاتی به ترکی آذری برگردانده است. دو بند از ترکیب‌بند «مرثیه فضولی بغدادی» چنین است:

شاد اولماسون بو واقعه‌دن شاد اولان گوگل
بیر دم بلا و غصه‌دن آزاد اولان گوگل
تدبیر قتل آل‌عبا قیلدون ای فلک
فکر غلط خیال خطا قیلدون ای فلک
برق سحاب حادثه‌دن تیغلر چکوب
بیر بیر حواله‌ی شهدا قیلدون ای فلک
عصمت حرم‌سرا سینه حرمت روا ایکن
پامال خصم بی‌سر و پا قیلدون ای فلک
صحرای کربلاده اولان تشنه لبلره
ریگ روان و سیل بلا قیلدون ای فلک
تخفیف قدر شرعدن اندیشه قیلدون
اولاد مصطفایه جفا قیلدون ای فلک
بیر رحم قیلمادون جگری قان اولانلاره
غربتده روزگاری پریشان اولانلاره

....

ای دردپـــرور الـــم کـــربلا حـــسین(ع)

وی کـــربلا بلالرینـــه مبـــتلا حـــسین(ع)

غـــم پـــاره پـــاره بـــاغرینی یانـــدیردی داغلـــه

ای لالـــه حدیقـــه‌ی آل‌عبـــا حـــسین(ع)

تیـــغ جفـــا ایلـــه بـــدنون اولـــدی چـــاک چـــاک

ای بوســـتان ســـبزه تیـــغ جفـــا حـــسین(ع)

یاغـــدی وجـــودووه ظلمـــت‌ســـرای دهـــر

ای شـــمع بـــزم بارگـــه کبریـــا حـــسین(ع)

دور فلـــک ایچیرتـــدی ســـنه کاســـه کاســـه قـــان

ای تـــشنه حـــرارت بـــرق بـــلا حـــسین(ع)[1]

«واقعه کربلا از لحاظ تنـوع موضـوعات حادثـه‌ای قابـل توجـه اسـت. شـعرای نوحه‌سرای آذربایجان از صحنه‌های مختلـف آن اسـتفاده کـرده نوحـه‌هـای ممتـاز و مؤثری و ادبی سروده‌اند. محبت پدری، پسری، مادری، برادری و خواهری را خـوب تشریح و توصیف نموده‌اند و آثار قابل ملاحظه در ایـن قـسمت از خـود بـه یادگـار گذاشته‌اند.»

ادبیات عاشورایی آذری، هم از نظر ساختار ادبی و صنایع شعری و هـم از نظـر چگونگی جلوه در اجتماع ـ یعنی هم قالب‌های ادبی ادبیات مرثیـه و هـم چگـونگی استفاده در مجالس ـ قابل بررسی اسـت. در قـسمت نخـست، قـصیده، ترکیـب‌بنـد، ترجیع‌بند، نوحه، بحر طویل و قالب‌های شعری مورد استفاده بوده و در قـسمت دوم مجالس مرثیه‌خوانی، نوحه‌خوانی (سینه‌زنی و زنجیرزنی) و شبیه‌خوانی یا تعزیه نمود

۱ـ همان، ص ۲۸۸.

بیرونی و تجلی ادبیات مرثیه ترکی است. ضمن این‌که به لحاظ محتوایی هم روح ایرانی در ادبیات آذری به طور کامل آشکار است.[۱]

بسیاری از نوحه‌های آذری، برگردانی از نوحه‌های مرثیه فارسی است؛ ضمن این‌که نباید فراموش کرد بسیاری از مرثیه‌سرایان آذری، مرثیه‌های فارسی هم می‌سروده‌اند که از شهرت و اعتبار بالایی برخوردار هستند؛ از جمله می‌توان به حجت‌الاسلام نیّر تبریزی اشاره کرد که قسمت بیش‌تر اشعارش مرثیه‌ی فارسی است، مرحوم حسینی سعدی زمان تبریزی، مرحوم سید حسین کهنموئی، استاد شهریار، مرحوم منزوی اردبیلی، مرحوم انور اردبیلی، مرحوم استاد عابد و در متأخرین استاد کلامی زنجانی یاد نمود. بسیاری از اشعار مرثیه فارسی مرحوم سید حسین کهنموئی (پدر ادبیات مقاومت شیعی آذربایجان، متوفی به سال ۱۳۵٤) در اقصی نقاط ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد. از جمله نوحه‌ی ظهر عاشورا:

«از حرم تا قتلگه زینب صدا می‌زد حسین
دست و پا می‌زد حسین زینب صدا می‌زد حسین»[۲]

آهی تبریزی

آهی از شعرای مراثی‌گو و معاصر با لعلی و شکوهی می‌باشد. اکثر اشعارش به زبان ترکی است. نمونه اشعار آهی، به صورت پراکنده در بعضی کتب مراثی آمده است.

مجلس یزید

آچیلدی بزم یزیده بساط رنگارنگ
قورولدی دوت یوزه دین آبنوس رنگ، اورنگ
تکبّریله دوتوب صندلی‌لر اُسته قرار

۱ـ همان، ص ۲۸۸.
۲ـ همان، صص ۲۹۲، ۲۹۳.

سـران عـسکر و سـلطان لـشکر و سـرهنگ
قورولدی تخت‌لر اُستنده تختـه‌ی شـطرنج
ایدوب مزاحیله با هم گـه آشـتی گهـی جنـگ
گلوب او مجلسه اسباب عیش و لهو و لعب
نـی چغانـه و دف ـ ارغـوان و بـربط و چنـگ
یزیـده بیـر دلیلـه سـویلیوب مبـارک بـاد
طـرب هواسـی ایلـن مطربـان خـوش آهنـگ
ایدوب او مجلس آرا لاله تک جگرلری قان
دل صـــراحی ســـاغر و بـــاده‌ی گلرنـــگ
بوگـون گلـور نـه خـواتین پـرده‌ی اسـلام
گیـدک دیـک گلـه‌لـر ایلچیـان روم و فرنـگ
نشان ویـراق بـاش آچـوق بـانوان اسـلامی
فرنگ ورومه نه ناموس وار نه عـار و نـه ننـگ
دیون که مجلس شاهانه دور ویـراق زینـت
محقّـــر اولـــسا اولاّلـــار قونـــاقلاریم دلتنـــگ
ایدوب اشاره او دم مجلسه گیـروب سـاقی
چو اولدی هم یزید هم مجلس اهلی مست، ملنـگ
دیـدی گیـدون گتـورون کـربلا اسـیرلرینی
بویونـــدا حلقـــه‌ی زنجیـــر ایاقـــده پالهنـــگ
دوراخ گیـداخ اسـدالله بیـر شـکایت ایـدک
کـه اولـدولار حـرم آهـولری شـکار پلنـگ
او دمـده قولقـولا آل رسـولی بـاغلادیلار

سپاه کوفه‌ی بی‌رحم و شامی دل‌سنگ
حسینی‌لر گلون من دیوم ووراق باشه
آپاردیلار اسرانی بسان دیلم و زنگ
نه باشدا پرده نه یوزده نقاب ـ قولدا طناب
گوروب یزید یوزین، قاچدی یوزلریندن رنگ
اولار گیچنده ایاق قورماقایر اولمازدی
ز بس که کثرت نامحرم ایلمشیدی تنگ
حسین حسین، دیوب سس سسه ویروب اسرا
گلوردی بانگ نی و طبل هم دف و هم چنگ
ز بس که پرده لنوب پرده سیزلرین (آهی)
ورولدی باشلاری اُستنده پرده‌ی شبرنگ[1]

پرغم تبریزی

میرزا احمد متخلص به «پرغم» از شاعران سده‌ی ۱۳ هجری قمری است. وی سفری به ممالک عثمانی کرده و در شهر ازمیر با اسرار ـ علی شاه مؤلف «بهجة الشعرا» و «حدیقة الشعرا» ملاقات نموده است. دیوانش به نام «غم‌خانه» معروف و در تبریز مکرر به چاپ رسیده است. غزل‌هایی به فارسی و ترکی آذربایجانی دارد.

خطاب حضرت قاسم به زمین کربلا

ای کربلا گیچوب ستمون نُه رواقدن
بو چولده من بلاکشی سالدون ایاقدن
بو غم چولونده سن منی عجب ساخلادون قوناق
مهمانلواز اولان سویی سانماز قوناقدن

---

۱ ـ تذکرة الشعرای دیهیم، ص ۲٤. کتاب گلچین مراثی، علف اف، ص ۲۰۱.

دامـــاد اولـــوب عـــروس الینـــه یـــتممش الـــیم
حـــسرت گوزیمـــده ـ دربـــدر اولـــدوم اطاقـــدن
یوخدور آتام که دوتـسون الیمـدن بوگونکـه گـون
مـــــشگلدی مجتبـــــا گلـــــه ملـــــک عراقـــــدن
گرچـه حناسـیز اولـدی طویـوم، بیـر حنـا یـاخوم
احـــسن دیـــسون ملائکـــه‌لـــر ـ عـــرش طاقـــدن
ایکـــی نفـــری آیـــری ســـالان کامـــه یتمیـــوب
گـــل غنچـــه‌ســـین ســـتمله دره‌لّـــر بوداقـــدن
محبوبمـــون اگرچـــه ســـولوب رنگـــی غـــصّه‌دن
چکـــسون گـــرک بـــو محنـــت و درد فراقـــدن
ایتـسون گـرک خـضاب قـراه زلـف و سـاچینی
دلـدن دوشـوب چخانـدا بـو گـون جـان دوداقـدن
گـل تـک باسـاندا باغرینـا بـو قـانلو جـسمیمی
قـــانیم گـــرک یوزینـــه سوزولـــسون دوداقـــدان
مـن بیـر نفـر یتـیم بـو یـوز مـین نفـر شـقی
بـــس نیلـــسون کمکـــسیز اولان بـــو ســـیاقدن
باغلاّلـــا چـــون صـــباح طنابیلـــه قولّـــارین
هجریمـــده بـــاغری قـــان اولاجـــاق اشـــتیاقدن
(پـــرغم) مـــدام زنـــده‌ی جـــام محبّـــتم
بیـــر مـــی‌دی بـــو، کـــه لـــذّتی گتمـــز مذاقـــدن[1]

---

۱ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۷۵؛ سخنوران آذربایجان جلد ۱ ص ۲۵٤؛ دیوان پرغم.

تایب تبریزی

شیخ اسماعیل ابهامی تبریـزی مـتخلّص بـه تایـب و ملقّـب بـه ناصرالاسـلام و معروف (به مسئله‌گو) در شهر تبریز متولد و تا سال ۱۳۲۹ شمـسی در حـال حیـات بوده است. وی از اوان نوجوانی کسوت روحانیت را برای خودش انتخاب کرد و بـا توجه به روحیّه آزادی‌خواهی و بیان خوب در اندک زمانی بـا عنـوان کـردن مـسائل روز آن زمان مشهور خاص و عام گردید.

مدتی ساکن شهرهای اراک و قم و سال‌ها در خدمت آیت‌الله حائری یزدی بـود. در زمان محمدعلی شاه قاجار در زندان قصر قجر در تهران و در زمـان رضاشـاه بـه علت سرودن بیش از هـشت‌صـد بیـت شـعر در مـذمّت کـشف حجـاب بـا عنـوان «ناموس‌نامه» در زندان مشهد و تهران چندین سال محبوس گردید.

تایب تبریزی از شاگردان میرزا جواد آقا ملکی عارف نامی بـود و از ایـن رو در آثار و تألیفاتش اثر تربیتی آن مرد خدایی متجلی شده است، تایب در فقدان اسـتادش مرثیه‌ای به عربی سرود که آن را «القصیده الجوادیه» نام نهاد.

مؤلف کتاب «آیت عرفان» که آن را در شرح حـال و زنـدگی جـواد آقـا ملکـی تبریزی نوشته اطلاعات بیش‌تری درباره تائب تبریـزی بـه عنـوان یکـی از شـاگردان برجسته میرزا جواد آقا ملکی ارایه داده است:

او در این‌باره بر اساس مقدمه کتاب تذکرة المتقین تایب تبریزی نوشته است:

«جناب عالم زاهد شیخ اسماعیل تبریزی فرزند برومند حاج حسین تبریـزی اسـت که در اشعارش به «تایب» تخلص می‌کرد. تایب علـم و ادب را در عنفـوان جـوانی فـرا گرفت سپس در نجف نزد اساتید عصر از جمله مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم شیخ محمدحسین غروی اصفهانی فقه و اصول را و در محضر شیخ محمد بهـاری و مرحـوم سید احمد کربلایی ادب و اخلاق را تحصیل نمود. او در اواخر عمر ساکن شهر مـشهد مقدس رضوی گردید و در همان جایگاه بهشتی‌نشان در هفـدهم ربیـع‌الثـانی ۱۳۷٤ در

سن ۸۸ سالگی به سوی رضوان الهی پر کشید و در باغ رضوان مدفون گردید.»

آقای شیخ علی‌اکبر مروج ماده‌ی تاریخ درگذشت وی را با این بیت بیان نموده است:

مرغ طبعم نمود بال‌زنان　　گفت تایب برفت رو به جنان

مرحوم تایب با ذوق سرشار و حفظ وافری که در ادب و اخلاق و سایر فنون داشت از خود آثار زیادی را بر جای گذاشت که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱ـ تذکرة المتقین: تایب در این کتاب مطالب اخلاقی و تعدادی از نامه‌های اساتید عرفان (شیخ محمد بهاری و آخوند ملاحسینقلی همدانی و ملامحمد بیدآبادی و سید احمد کربلایی) را جمع‌آوری و تدوین نموده است.

۲ـ ابلاغ المبین: به نثر فارسی و در دوازده هزار سطر در رد آیین مسیحیت.

۳ـ عقاید الاسلام: ترجمه‌ی عقاید الاسلام از ترکی به فارسی که به مقدس اردبیلی منسوب است.

٤ـ مرآت المتقین: کتابی است به فارسی و در اخلاق و معارف، مؤلف کتاب، این اثر را خلاصه کرده و تلخیص آن را مجلاة المحققین نامیده است.

۵ـ روح و ریحان: کشکولی است به نظم و نثر در سه جلد حاوی مطالب اخلاق عرفانی، قصص، حکایات، تاریخ و زندگینامه.

٦ـ دیوان اشعار: شامل قصاید در مدایح و مراثی ائمه(ع) و مقطعات و رباعیات که بیش از هشت هزار بیت است مطلع یکی از قصایدش این است:

مژده ای دل که یار یار من است　　گردش دهر سازگار من است

تایب غیر از این کتاب‌ها منظومه‌های متعددی نیز دارد که تعداد آن‌ها قریب ۳۷ منظومه است.[۱]

۱ـ درنگی، در زندگی شیخ اسماعیل تایب مسئله‌گوی تبریز، رحیم نیکبخت (سایت کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی)

مجلس ابن زیاد علیه العنه

سرگذشت دیگری آمد بـه یـاد
زینب انـدر مجلـس ابـن زیـاد
دیـده گریـان سـینه پـرغم، دلغمـین
روی خـود بگرفتـه بـود بـا آسـتین
گفت در شام آن مهـین دخـت امیـر
با یزید، ای صـاحب تـاج و سـریر
از عدالت باشـد آیـا چـون تـو شـاه
بـانوان خـویش را بـا عـزّ و جـاه
در چنین محفل بـه پـشت پـرده‌هـا
جا دهـد آیـا بنـات مـصطفی(ص)
دست بسته زار و خسته سـینه تنـگ
چـون اسـیر دیلـم و روم و فرنـگ
ایـــستند انـــدر حـــضور مردمـــان
سوختم یـا رب امـان یـا رب امـان
یـــادم آمـــد گفتگـــوی جـــان‌گـــداز
شـــد دل دیوانـــه‌ام، دیوانـــه، بـــاز
دید آن ظـالم بـه چـشم نـیم مـست
دختری بر روی خود بنهـاده دسـت
هر دو دست کوچک خود پـیش رو
برگرفتـــــه آن غـــــزال مـــــشگبو
گفـت کـی دخـت رسـول خـافقین
نوگـــل پژمـــرده‌ی بـــاغ حـــسین

در حـضور مـن چنـین کایـستاده
دسـت خـود بـر رخ چـرا بنهـاده
گفت این مردان که بـا تـو همدمنـد
بهـر مـا آخـر همـه نامحرمنـد
چون نَبُد ساتر که گیرم روی خویش
دست خود را پرده کردم سوی خویش
آخـر ایـدون مـا بنـات حیـدریم
در حفـاظ عـصمت الله انـدریم[1]

جودی تبریزی

ملاستار روضه‌خوان متخلّص به جودی تبریزی از شعرای توانمند تبریز به شمار می‌رود که در موقع نگارش «حدیقـة الشعرا» توسط اسرار در قید حیات بوده است.

او در دیوانی که در سال ۱۳۱۸ قمری چاپ سنگی شده نام خود را غفّار نوشـته است. از جودی تبریزی اشعار زیادی به زبان ترکی و فارسی به جا مانـده اسـت کـه دیوان فارسی‌اش به نام «درّ منثور» به چاپ رسیده است.

شجاعت حضرت علی‌اکبر(ع)

گشت چون بر شامیان رخسار اکبـر جلـوه‌گـر
گو که در ظلمات شب شد بدر انور جلـوه‌گـر
با جمالی هم‌چو نور صبح و با زلفی چـو شـام
شد به وقت ظهر چون مهر منوّر جلـوه‌گـر
گشت بَر یأجوج فوج خصم در ظلمت جنـگ
قدّ آن شهزاده چون سدّ سـکندر جلـوه‌گـر

۱ـ دیوان شیخ اسماعیل تایب، ص ۱۰٤ ـ ۱۰۵.

شیر چنگـال پلنـگ افکـن بـه حیـرت اوفتـاد
کلمـهٔ روبـاه را کوشـد غـضنفر جلـوه‌گـر
قلعـهٔ دل بـسته شـد از فکـر راه و رسـم رزم
گوئیا کرّار شـد بـر اهـل خبیـر جلـوه‌گـر
در فصاحت در وجاهت در شجاعت بهر خلق
مجتبا و مصطفی هم گشت حیدر جلوه‌گـر
نیـزه و شمـشیر و خنجـر راز کـف انداختـه
گفت یکسر شد به ما آیا پیمبـر جلـوه‌گـر
از جفا ببریده گردد دسـت آن کـس کـز سـتم
پیش رخسارش کند مرآت خنجر جلوه‌گـر
هست این سرور پیمبر یا که حیدر ای عجـب
یا دگر بر ما شد ـ عبـاس دلاور جلـوه‌گـر
حیـدر صـفدر علـی باشـد مگـر آن مـاه‌رو
کز دو ابرویش بود تیغ دو پیکـر جلـوه‌گـر
روی خود گوید که من وجه اللّهم نـامم علـی
وز قفایش با سیه زلفـست قنبـر جلـوه‌گـر
چهره یوسف ـ لـب مـسیحا و کلـیم‌الله کـلام
معجزات انبیا زان گشت یکـسر جلـوه‌گـر
بایـد بیـضا نمـا و تیـغ بـر قهـر و شـرار
هست بر فرعونیان موسی و آذر جلـوه‌گـر
در گلـستان وفـا ایـن نونهـال بـاغ کیـست
کز قد سروش بود شمشاد برتر جلـوه‌گـر[1]

---

۱ ـ مقدمه درّ منثور، ص ۴۰۳.

حسینی سعدی زمان

سیدرضا حسینی متخلّص به حسینی و سعدی زمان در سال ۱۲۷۹ شمسی در محلّه‌ی ویجویه‌ی شهر تبریز دیده به جهان گشود. در عنفوان جوانی در بازار امیر تبریز به حرفه خرّازی مشغول بود پس از چندی به استخدام اداره ثبت اسناد و املاک کشور درآمد. به دلیل درگیری و اختلاف نظر با رئیس محل خدمت خود به شهر زنجان منتقل شد ولی پس از عزل وی دوباره به تبریز مراجعت نموده بار دیگر در محل کار سابق خود مشغول به کار شد و نهایتاً به درجه بازنشستگی نائل آمد. حسینی پس از بازنشستگی دفترخانه اسناد رسمی واقع در خیابان منجم تبریز افتتاح نمود امّا به دلیل ذوق و قریحه هنری و اشتیاق وافر به شعر و ادب در بازار چورکچی روبروی سرای شعرباف‌ها مغازه کتاب‌فروشی دایر نمود. در نهایت پس از چند سال به تهران مراجعت کرده و تا پایان عمر پربارش ساکن آنجا بود. حسینی با برخورداری از قریحه خدادای خود و شور و اشتیاقی که داشت نقش بسیار ارزنده‌ای در احیای مجالس عزاداری و رونق هیئت‌های حسینی به وجود آورده بود و به واسطه علم و دانش مثال زدنی او در مدیحه و مرثیه‌سرائی اهل‌بیت(ع) مکتب بی‌نظیری را پایه‌گذاری کرد که موجب رشد و ترقی مداحان حسینی عصر خود و پس از آن گردید. مداحان توانمند بسیاری در مکتب او تلمّذ کرده و از مفاخر جامعه حسینی روزگار خود شدند.

آثار ارزشمندی از این استاد مسلم شعر و ادب مرثیه به یادگار مانده است از جمله:

۱) کنز الحسینی در ۲ جلد ۲) لمعات حسینی ۳) بهار بی‌خزان ٤) چهارده معصوم حسینی ۵) آثار الحسینی در ۲ جلد ٦) نجوم درخشان ۷) بهترین اشعار

آن شاعر گران‌قدر در سال ۱۳٦۵ شمسی در تهران فوت و در آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم شهر ری (صحن مصلّی) مدفون گردید.

در مدح حضرت علی(ع)

اگر دست علی دست خدا نیست
چرا دست دگر مشکل‌گشا نیست

اگر دستی است ذات لم یزل را
به جز دست علی المرتضا نیست

یدالله است و عین‌الله ناظر
به جز وی محرم اسرار، یا نیست

به سر خاک دو عالم آن شهی را
که اندر آستانش چون گدا نیست

به دانشگاه طبّش صد مسیحا
چو شاگردیست کورا الفبا نیست

ز خاک آستانش چاره باشد
بر آن دردی که در عالم دوا نیست

بگو بر آن‌که جوید اسم اعظم
که اسمی جز علی در ماسوا نیست

بر او شاید ـ ردای کبرائی
خدا گر نیست از او ـ هم جدا نیست

ز اسرار علی کی باشد آگاه
کسی کو، رهرو فقر و فنا نیست

علی زیتونه‌ی ایمان و دین است
به غیر از او وصیّ مصطفی نیست

علی آئینه‌ی ذات الهی است
به هر کس این در اسرار ـ وا نیست

علی حبّ خدای ذوالجلال است
به فرمان نبی چون و چرا نیست
علی قرآن ناطق روح ایمان
به جز وی تاج‌دار هَلْ اَتی نیست
علی میزان اعمال است بر خلق
به مدحش ابتدا و انتها نیست
علی ممدوح و مادح ربّ اعلا
بدین رتبت کسی جز وی سزا نیست
علی در قول حق ـ امّ الکتاب است
مگر کافی به وصفش قُلْ کَفی نیست
تو از من مثل سر در پیکر هستی
مگر از قول ختم انبیا نیست
به نار قهر حقّ گردد گرفتار
کسی که بوتراب از وی رضا نیست
جمال بی‌مثالش وجه باقی
به غیر از روی او وجه خدا نیست
پیمبر در غیرخم، گفتا
پس از من جز علی میر هدا نیست
هر آن کس را که من اولا به نفسم
وراجز ابن عمّم مقتدا نیست
به (سعدی زمان) غیر از ولایش
دگر امّید در روز جزا نیست

احوالات خرابه‌ی شام

او شرح عشقی که گل گلستاندا خـاره یـازار
اونـون نظیرینـی یـار عاشـق فکـاره یـازار
او سرّ عـشقی کـه بلبـل یـازار چمنـده گُلـه
اونی سرشگیله عاشـق وفـالی یـاره یـازار
بـو درد عـشقه دوا یـازمیوب خـدای حکـیم
بو رمـزی لالـه اودور قلـب داغ‌داره یـازار
هـــامی فلاســـفه‌ی عـــالمی اگـــر یغـــالار
دیمه بو درده دوا یا بیر اوزگه چـاره یـازار
همیـــشه لوحـــه‌ی تقـــدیرده قـــضا قلمـــی
محبّـت اهلنـی عـالم‌ده بخـت قـاره یـازار
ســالان مــشقّته فرهــادی شــور شــیرین دور
که بی‌ستوندا وفا درسـی کوهـساره یـازار
عراق دشتینه مجنـون سـالوب نـوای حجـاز
گهی وفاسـینی گـزلین گـه آشـکارا یـازار
کنـــار شـــمع‌ده پروانـــه یانـــدیرار پرینـــی
شکسته دل او دینی جلـوه‌گـاه نـاره یـازار
حقیقتـــین اثـــر نالـــه‌ی غـــم‌انگیـــزی
رمـوز عـشقی ایـدر اهلینـه اشـاره یـازار
اولان مقـــام همـــایون عـــشقدن آگـــاه
سوزین گدا کیمـی دربـار شـهریاره یـازار
مقـام عـشق حـسینی ده گورنجـه زینـب
عریـضه بیـر یـارالی شـاه تـاج‌داره یـازار

ابو تـراب قیـزی یـوز قویـوب تـراب اُسـته
سرشگیله غم هجری ایـدر شـماره یـازار
گوزی دوات‌ـمرکّب سرشگی‌ـکاغذی خـاک
خـزان جفاسـینی سـلطان نوبهـاره یـازار
دیـر دوشـنده یولـون ای صـبا بـلا چولینـه
اوخی حسینیمه زینب او کی عذاره یـازار
دی یاتمـا قبریـده دور شـامده خرابیـه گـل
گور اشگ چشمیله زینب نلر جداره یازار
خرابـه‌لـرده عزیـزه قیـزون آجنـدان اُلـور
حیا ایـدور دیماقـا چهـر پـر غبـاره یـازار
یـازار سرشـگی یوزینـده آجـام سـیلر زلفـی
گوزی بو کلمه‌نی رخسارینه دوباره یـازار
یتـیم‌لیـق غمـی ـ غربـت ـ اسـیرلیق دردی
هر آه سردیله مـین شـرح انکـساره یـازار
اوزی دیمور بلورم من نه دردی وار بـالامون
سالار دله سوزینی قلـب زخـم‌داره یـازار
اورک داش اولسا دایانماز یـانقلی سـوزلرینه
سرشگ قطره‌لری طعنه چشمه‌ساره یـازار
گورور لباسینی کهنه ـ اوشـاقدی غـصّه‌لنـور
گوزینده قلب سـوزین دُرِّ شـاهواره یـازار
اگرچه خـوردا اوشـاقدور ولیـک عاقلـه دور
اسیر اولانلارا مشق ـ عزّ و اعتبـاره یـازار

سرشـگ چـشمیله تپـراق‌لارا باشـی اُسـته
علـیّ و اکبـرین آدیـن بـو ماهپـاره یـازار
بالاسی اولانـان آهـو کیمـی ربـاب ملـر
خرابه‌نـی دولانـور اسـم شـیرخواره یـازار
باخار سکینیه اشگیله دولـدورار گـوزینی
شـرار آهـی دل زینبـه شـراره یـازار
گورر که درده یتن یوخ علی قیزی کلثوم
عریـضه اشـگیله عبّـاس نامـداره یـازار
قلم اورک سوزین ای (سعدی زمان) یـازمور
اگر الی یته شـش گوشـه‌لـی مـزاره یـازار
فشار دهر سنون باخما سندیروب قلمون
گینه یازانلار ایـدر سـندن اسـتعاره یـازار[1]

دلسوز تبریزی

محمدامین تبریزی ملقب به استاد از سخنوران آذربایجان بوده و میرزا سروش و میرزا مظهر معروف از جمله شاگردان او بودند. دیوانش مرکـب از اشـعار فارسـی و ترکی بوده و مکرر در تبریز چاپ شده و مشهور است.

او متخلص به دلسوز و از سخنوران قرن دوازدهم هجری قمـری اسـت و اکثـر اشعارش در مدح اهل‌بیت است. از اشعار پارسی او مخمسانی است که در دیباچـه‌ی دیوانش در هر یک از حروف بیست و هشت‌گانه عربی گفته است چنان‌که در حرف الف گوید:

---

۱ ـ مشاهیر سخن، مجتبی بزاز صادق، صص ۲۰۳ ـ ۲۱۲، تذکره شعرای آذربایجان دیهیم جلـد ۳، ص ۳۷۱، سخنوران آذربایجان، جلد ۲، ص ۷۵۹.)

از الف اول احد کـاو را سـزا باشـد ثنـا
اعلم است و اعظم است و اکرم است او بـر مـلا
آن‌که از صنعش پدید آمد جمیـع ماسـوا
از عـــدم آورده آب و آتـــش و خـــاک و هـــوا
آدمی را داد با آن‌ها چنین نـشو و نمـا

رؤیت هلال ماه محرّم

بو نه بزم غم فزا دور که قرادی هـر اساسـی
یرو گویدن آشکارا گلی وا حسین صداسـی
دیسن اسـیر اولوبـدی بـو آی اهـل‌بیـت اطهـار
گلـی ناقـه اُسـته یـا رب گینـه زینبـون نواسـی
طوی ایدوبدی، یاشـه دیـن گینـه قاسـم جوانـه
بویانوبـدی شـمعی قـاره الـه قـان اولـوب حناسـی
گوروم ای فلک سنی کاش او زمان خراب اولیدون
سوله هانسی نوجوانـون بیـر اولـوب طوئیلـه یاسـی
دولانیدی دورون ای چرخ او گونی کـه کـربلاده
علـی‌اکبـر جوانـون کفـن اولـدی طـوی لباسـی
نجه گچدی باش و جاندان او جوان وفا یولونـدا
اولا جـانم اول جوانـون او وفـا سـنون فداسـی
آتاسـی او پـاره نعـشین گتورنـده خیمـه‌گاهـه
گوره‌سن نـه چکلـدی یـا رب علـی‌اکبـرون آناسـی

نجه سالدی باشه لیلی علی‌اصغرون قراسین
گوتور لممشدی هرگز علی‌اکبرون قراسی
نه قدر علم الونده واریدی وفالو عبّاس
هامی لشگرین واریدی او دلیردن هراسی
اونی تا گروه ناکس یره سالدیلار آتندان
شه دینون اوندا یتدی گویه وا اخا صداسی
اگر اُلمسیدی عبّاس او دلاور یگانه
نچه اهل‌بیته شمرون یتوشردی بیر جفاسی
نجه تاب ایدردی زینب باش آچوق گیدنده شامه
نه دیوم قبول ایدردی اونی غیرت و وفاسی
بو عزاده نوحه (دلسوز) ایله حشر اولونجا دائم
یقین ایت ایکی جهان‌دا بودی دردیوون دواسی[1]

دلخون تبریزی

حاج میرزا علی عطّار متخلّص به دلخون یکی از شعرای شیرین زبان و با اخلاص شهر تبریز می‌باشد.

دلخون با لعلی ـ دلریش معاصر بوده است. دلخون پس از یک عمر خدمت در هیئت‌های حسینی در سال ۱۳۰۵ شمسی به رحمت ایزدی پیوست و در گورستان (آش توکن) سابق که فعلاً مدرسه‌ای به نام شهید خیابانی در محل آن قبرستان احداث شده مدفون گردید.

دیوان دلخون دو بار در تبریز چاپ سنگی شده که جلد اول حاوی اشعار خود و جلد دوم آن از سروده‌های مرحومین خازن و دلخون می‌باشد.

---

۱ ـ *دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱، سخنوران آذربایجان، جلد ۱، ص ۳۶۱. ریحانة الادب، جلد ۲، ص ۲۲.*

نوحه‌ی ماه محرم

بو غم نه غـم دور دوتـوب جهـانی سـر تـا بپـا
گیوبلـــه پیـــر و جـــوان هـــامی لبـــاس قـــرا
مگـــر محـــرّم اولـــوب جهـــان غمیلـــه دولـــوب
اولـــوب ســـما و زمـــین بـــو آی‌دا مـــاتم‌ســـرا
بـــو گونـــده مـــاتم‌ســـرا اولوبـــدور عـــرش خـــدا
بـــو غـــمده مـــاتم‌نـــشین اولوبـــدی هـــم مـــصطفا
قلجلانـــان باشـــینی آچـــوب تـــوکر گـــوز یاشـــین
دمـــادم ایلـــر فغـــان بـــو آی‌دا شـــیر خـــدا
بـــو آی ســـالوب فاطمـــه باشـــه قـــرا معجـــری
حـــسین غمنـــده اولـــوب بـــو آی‌دا قـــدّی دو تـــا
خیـــال طبعـــیم گینـــه دولانـــدی یـــاده ســـالوب
گوگـــل غمیلـــه دولـــوب آچـــوب لـــوای عـــزا
نظـــرده کـــربلا غمـــی اولـــوب جلـــوه‌گـــر
او وقتـــی یـــاده ســـالوب شـــهید کـــربلا
آلـــوب الـــه اصـــغرین گـــوروب یانـــار لـــب‌لـــری
گتـــوردی میـــدان آرا بویـــوردی ای اشـــقیا
بـــو نـــسل پـــاک نبـــی گـــورون سوســـوزدان اُلـــور
تـــرحم ایلـــون ویـــرون ســـو ای گـــروه جفـــا
بـــو حـــالی اولـــدم عمـــر گورنـــده ای شـــیعه‌لـــر
بـــو نـــوعی حکـــم ایلـــدی او شـــوم نحـــس دغـــا
او حرملـــه هـــاردا دور کمـــانین آلـــسون الـــه
آتـــا الینـــده گـــرک بـــالا سوســـوز اوخلانـــا

کمـــان چـــاچین الـــه او دم آلـــوب حرملـــه
او وقتنـــده زلزلـــه ایدوبـــدی ارض و ســـما
خـدنگ، شـهپر آچـوب ووروبـدی پربیـر بیـره
آچوبـدی پـر ظلمیلـه دوشـوبدی پـرّان یـولا
گلوب او طفله دگوب بچوب بوغـازین گیچـوب
امـــام عـــصره دگـــوب او دم خـــدنگ بـــلا
توکولـدی نـاحق یـره گـوروب او قـانی دیـدی
الهـی سـن شـاهد اول منیلـه بـو قـوم ـ آرا
دوتـــوب او قـــانی گوگـــه ســـپوب امـــام زمـــان
او قانیلـــه ســـرخ روا اولوبـــدی روی هـــوا
اولوبدی (دلخون) سنه گیجه گونوز نوحـه‌خـوان
یـازار غـم و محنتـون هـر آن ـ شـه کـربلا

دلریش تبریزی

مشهدی اصغر جورابچی متخلّص به دلریش یکی از شعرای مشهور شـهر تبریـز بوده است. دیوانش در سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۸۷ شمسی در تبریز چاپ شده است.

زبانحال حضرت زینب(س) در موقع کوچ از قتلگاه کربلا

زینب دولانـوب قتلگهـی یـوز محنـیلن
تاپدی شه لب تشنه‌نی باشـسیز بـدنیلن
عرض ایتدی یارالی دوشـن ای قاننـه غلطـان
سن سن منیم آقا آنام اوغلی ـ سـنه قربـان
دیندیر بو بلاکش باجوی اولدی گوگـل قـان
سس ویر سسیمه بیرجه دانش باری منیلن

ظلمیلـــه تالانـــدی شـــه عـــالم هراساســـون
قویمـادیلا زینـب دو تـا اعزازیلـه یاسـون
جسمونده بـرادر نـه باشـون وار نـه لباسـون
گورسون نجه زینب سـنی عریـان بـدنیلن
بـــو اهـــل جفـــا گـــاهی زر و زیـــور آپـــاردی
آلدی بیری خلخال بیـری معجـر آپـاردی
گـــاهی بیـــری انگـــشتیله انگـــشتر آپـــاردی
فرقـــی نـــدی بـــو طایفـــه‌نـــون اهـــرمنیلن
بو محنتـه ایلـون مـن بـی‌کـس نجـه طاقـت
بیـــر پیرهنـــه ایلـــدون عالمـــده کفایـــت
قـارداش اونیـدا سـویدولا بـو اهـل عـداوت
قویمادیلـه جـسمون قـالا بیـر پیـرهنیلن
بو باره‌ده دوت سن منِ غـم‌دیـده‌نـی معـذور
باشسیز بدنون ایسّی قوم اُستنده قالوب عور
اولمـــادی میـــسّر مـــن سرگـــشته و رنجـــور
تـا قبـره قوریـدیم سـنی غـسل و کفنـیلن
لیلانـــون آلـــوب طـــاقتینی فرقتـــه اکبـــر
حیـران دولانـوب قتلگهـی زار و مکـدّر
ناگه یتـشوب گـوردی دوشـوب شـبه پیمبـر
بیـر گوشـه‌ی میدانیـده صـد پـاره تنـیلن
بیـو واولـدا سـویلدی دگـدی یـره بیهـوش
تا هوشه گلوب خون محبّت ایلدی جوش

قولّارین آچوب اوز بالاسین ایتدی هم‌آغوش
آغـشته اولان قانـه او زلفـی ـ سـمنیلن
عرض ایتدی اوغول دور گیدوری شامه بو لیلا
سند نصورا کـیم ایلـر حراسـت منـی آیـا
یـوخ داده یـتن کیمـسه آلـوب دوره‌مـی اعـدا
باغلانـدی آنـان قولّـاری آخـر رسـنیلن
ای همـره زینـب نـه یاتوبـسان بیلـه آرام
دور اهـل و عیـالون ایلیـوبلر سـفر شـام
سنـسیز نجـه بـو قافلـه‌ای شـاه ذوالاکـرام
گیتـسونله ـ گلوبلـه بـو بیابانـه سـنیلن
نه محرم و نه همدم و نـه یـار و نـه غـم‌خـوار
قالموبـدی بـرادر بیـزه جـز عابـد بیمـار
بـس هـاردار قـالوب اکبـر و عبّـاس علمـدار
همـراه اولا بـاری بـو جـلای وطنـیلن
ویـرّم سـنی یـا ربّ ـ قـسم ـ آل‌عبایـه
نـاحق بلـشن قاننـه شـاه شـهدایه
بیـر بـاب فـرج آچ گلـه جملـه غربایـه
قیتـر وطنـه (دل‌ریـشی) وجـه حـسنیلن[1]

ذلیل تبریزی

کربلایی محمدجعفر تنباکوفروش متخلص به ذلیل یکی از شعرای شهر تبریز به شمار می‌آید. با این‌که بیش از صد سال از فوت آن شاعر عالی‌قدر سپری مـی‌گـردد،

---

۱ ـ حدیقـة الشعرای اسرار، ص ٦٨. دانشمندان، ص ۱۵۱

باز هم اشعارش در بیش‌تر مجالس مورد استفاده مداحان قرار می‌گیرد.

دیوان ذلیل به نام مخزن المصائب حاوی موضوعات نثر و حاوی اشعار فارسی و ترکی در سال ۱۳۳٤ قمری در تبریز به طبع رسیده است. ذلیل در سال ۱۲۹٤ قمری یعنی در زمان تحریر کتاب حدیقة الشعرای اسرار در قید حیات بوده و اشعار ذیل از آن شاعر می‌باشد.

زبانحال دختر صغیره حضرت امام حسین(ع) در خرابه شام

گوروم همیشه فلک گردشون خراب اولسون
رقیّه‌نون جگری تک دلون کباب اولسون
ندندی پرده‌ی عصمتده دختران یزید
رقیّه بو قوری یرلرده بی‌حجاب اولسون
بو هانسی مذهب ملّتده دور که شهزاده
فرنگ اسیری کیمی قولدا هم طناب اولسون
عجب رعایت ایدوبسن شه حجاز قیزین
گوروم اونون ایشی تک هر ایشون خراب اولسون
نه یاخشی دردبدر ایتدون من ستم زده نی
اولور که بیرجه نفر بالشی تراب اولسون
قویالّا باشلارینی ناز بالشه گیجه‌لر
بو اهل شام قوری یر گوروم نصاب اولسون
اسیر درد و غم و هم اسیر شمر لعین
منیم کیمی گوره‌سن وار، دل التهاب اولسون
خرابه مسکن اولوبدور نه فرش وار نه چراغ
اولور جهان‌دا بیله ظلم بی‌حساب اولسون

یزیـــد بیزلـــره ویـــردی خرابـــه‌نـــی منـــزل
گوروم الهی منـیم تـک او دل کبـاب اولـسون
بیلـــه (ذلیـــل) کـــه آن زنـــا النـــده نجـــه
روادی بـو کـه اسـیر ـ آل بـو تـراب اولـسون

شهادت حضرت امام حسین(ع)

همـان حـسین کـه فرزنـد بـوتراب شـده
به پیش آب ـ دلش از عطش کبـاب شـده
چه آب بود که سیراب بـود گبـر و مجـوس
ز تشنگی حـسین ـ سـنگ خـاره آب شـد
چگونه گـویم او را بـسوخت مهـر و حریـر
حـرارت جگـرش بـیش از آفتـاب شـده
اگـــر بگـــویم و بیهـــوش مـــی‌شـــود زهـــرا
که دست شمر، ز خون حسین خضاب شده
چو ماهی‌ای که زند دست و پای، در لب نهر
چنان ز تشنگی هم‌چون در اضـطراب شـده
سر بریده‌ی او در سنان گریـست ز چیـست
کـه دیـد اهـل حـرم بـسته‌ی طنـاب شـده
از آن زمـان ـ دل شـاه شـهید مـی‌لرزیـد
کبـود دیـد کـه رخـساره‌ی ربـاب شـده
بریـــده بـــاد زبـــانم اگـــر بگـــویم مـــن
به دشت ماریه زینب کـه ـ بـی‌نقـاب شـده

فکنـــده بـــود بـــرخ گیـــسوان خـــونین را
بهـــر دیـــار بـــه رخـــسار او حجـــاب شـــده
بگـــو (ذلیـــل) کـــه ســـیرابیِ شـــهِ شـــهدا
به خون خویش که در مجلس شراب شده[1]

ذهنی تبریزی

مشهدی اصغر ذهنی متخلّص به ذهنی در محله‌ی امیرخیز و در کوچـه حقیقـت به دنیا آمده است. ذهنی در اثر عشق و علاقه به دربار حضرت اباعبدالله الحـسین(ع) یکی از مفاخر عصر خود محسوب می‌شد.

او با مطالعه کتاب‌های گوناگون سبک ویژه‌ای را برای خودش انتخاب کرده بـود و موضوعات معتبر را در قالب شعر درآورده و در معرض استفاده علاقمندان قرار می‌داد.

از ذهنی کتاب‌های حسینیّه ـ قاسمیّه و گنجینه‌ی ذهنی در دو جلد چاپ شده است. جنازه آن شاعر پس از فوت بنابه وصیتش به شهر مقـدس نجـف حمـل و در قبرسـتان وادی‌السّلام نزدیکی‌های مقام حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) مدفون گردید.

غارت خیمه‌گاه

هارداسان قارداش حسین خیمه‌لرون یاندی هـرای
گل حریم حرمون اود دوتوب اودلاندی هرای
گـــوردی دشـــمن الیمیـــز یتمـــوری ســـرداریمیزه
آچـــدیلار غـــارت الـــین حـــشمت و پرگـــاریمیزه
تـــــالیوب ووردولا اود خیمـــــه‌ی زرتـــــاریمیزه
خیمه یاندوقجا یانوب قلبم الولاندی هرای بـودی

---

۱ ـ مقدمه بر دیوان ذلیل؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۲ حدیقـة الشعرای اسرار علیشاه ص ۱۶۸.

بیـر فقـط خیمـه‌لـره ووروومـادیلار نـار ـ یانـا
مقـــصودلری عتـــرت اطهـــار ـ یانـــا
قـالموری بیـرده او قـدر عابـد بیمـار ـ یانـا
آی پیغمبـری محـو ایتمگـه عنوانـدی هـرای
ظلـم دریاسـنه غـرق اولـدی بـو مظلومـه بنـات
ویر نجـات عترتـوه هارداسـان ای فلـک نجـات
جـاش بـر پـا اولا بـو شـوریله حـشر عرصـات
باخـارام هـر یـره بیـر حـشر نمایانـدی هـرای
کیمی‌نون ینگی اود آلمـوش کیمنـون دامنـه‌سـی
بیرینـون قـدرتی یـوخ تـا چکـه فریـاد ـ سـسی
بیر قیامت دی بـو عـالم تـانیمور کیمـسه کـسی
روزگـارون گـوزی بـو عالمـه حیرانـدی هـرای
داغلـوب چـولّلره بیـر عـدّه پـری رو بـالالار
رمیـــین آهـــو تـــک ایللـــه تکـــاپو بـــالالار
بـس نـدور چـاره حـسین نیلیـه‌لـر بـو بـالالار
یـوز قویـوب چـولّلره ناچـار گریزانـدی هـرای
حرم آهـولری چـولّلرده دولانمـاق نـه گـوروب
ظلـم صـیّاد سـتم‌پیـشه‌نـی قیـزلار نـه گـوروب
قیزلارون سوندوره بولمور اودی یانماق نـه گـوروب
پر و بالی آلوشان قـوش تـک هراسـاندی هـرای
بیری سـسلر کـه گـل ای عمّـه امـان اودلانـدیم
اونـــی آرام ایـــدرم ســـویلر او بیرســـی یانـــدیم

هم اوساندی بـالالار هـم مـن اوزیمـده یانـدیم
بو قدر ظلمدی ـ غم غصّه‌دی بیـر جانـدی هـرای
(ذهنـی) آز یـاز یانـار اود وقعـه‌سـینی دفتـرده
یوخدی گنجایـشی بـو اودلـی غمـون بیـر یـرده
قورخـــورام اودلانـــا دفتـــر بـــو اودا آخـــرده
چوخ سیزیلدار قلمون گور نجه افغانـدی هـرای[1]

زبانحال حضرت قاسم

شها به یک نظـر مرحمـت نظـر دارم
توجّهی که دمـی چنـد درد سـر دارم
بـــه آســـتان امیـــدت نهـــاده روی نیـــاز
که خاک مقدم تو کُحل بر بَـصَرْ دارم
بـــه کـــم‌لیـــاقتی خـــود اگرچـــه معتـــرفم
ولی امیـد عطـا از تـو بـیش‌تـر دارم
به عرض حال حضورت صحیفه صفحه روی
مداد و خامه ز مژگان و اشگ تر دارم
صدای بی‌کسی تـو مـرا رسـید بـه گـوش
ز خویش بی‌خبرم تا ز تـو خبـر دارم
شکـسته خـاطرم ای عـمّ تـاج‌دار کنـون
بـسی شـرر بـدل از آه شـعله‌ور دارم

---

۱ ـ مشاهیر سخن، صص ۳۴۷ ـ ۳۵۰

قسم به جان تو سیر از حیات خویشتنم
به عالمی که منم ـ عالمی دگر دارم
ز پیشگاه همایون اجزه می‌خواهم
که عزم رزمگه‌ای شاه بحر و بر دارم

راجی تبریزی

حاج میرزا ابوالحسن متخلص به «راجی» فرزند حاج علی‌اکبر تبریزی است. به سال ۱۲٤۷ هـ‌ق. تولد یافت. از سخنوران اواخر سده‌ی سیزدهم هجری قمری به شمار می‌رود. وی دارای صفات پسندیده و اخلاق حمیده بود. سال ۱۲۹۲ ق. با جمعی از بازرگانان تبریز عازم مکه می‌گردد و بعد از زیارت بیت‌الله در ماه محرم ۱۲۹۳ در خصوص خط سیر مراجعت بین همسفران اختلاف نظر حاصل می‌شود جمعی از راه استانبول برمی‌گردند و جمعی دیگر که «راجی» نیز همراه آنان بود در دو راه جده و استانبول متردد می‌مانند و به منظور تفال به دیوان حافظ متوسل می‌شوند و به این بیت برمی‌خورند:

عشق در دانه است و من غواص و دریا میکده
سر فرو بردم در این‌جا تا کجا سر بر کنم

راجی ابتدا از راه دریا منصرف می‌گردد ولی تقدیر بر تدبیر وی چیره می‌شود و به اصرار دوستان از همان راه جده و دریا رو به دیار خود می‌گذارد اتفاقاً در وسط دریا هوا طوفانی و کشتی غرق می‌شود و راجی با سی‌صد تن از حجاج غرق می‌شوند و جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند عبارت (ایاغفار = ۱۲۹۳) ماده تاریخ مرگ اوست.

دیوان راجی سال ۱۳۰٤ هـ‌ق و سال ۱۳۱۲ (به تصحیح میرشریف) در تبریز و سال ۱۲۹٤ و سال ۱۳٤۰ ش. به اهتمام کتابفروشی ادبیه‌ی تهران چاپ شده و

مشتمل بر غزلیات و قطعات پارسی و ترکی است.

شهادت حضرت امام حسین(ع)

گـــوردی اســـرا چـــون شـــهدایه کفـــن اولمـــاز
عـرض ایتدیلـه یـا رب بیلـه درد و محـن اولمـاز
یـــوز قتلگـــه قویـــدولا بـــا نالـــه و فریـــاد
مـین شـوریله هـر بلبـل ایـدر اوز گلینـی یـاد
گوردولـه دوشـوب سـرو ـ یخلمـش یـره شمـشاد
سولموش گل و سـنبل بیلـه صـحن چمـن اولمـاز
لـــیلا ایلیـــوب نعـــش علـــی‌اکبـــری بیـــر دور
چون یاره‌لـرین گـوردی ایـدوب زخـم دلـی عـور
سویلوب ای اوغول هر کیم ایدوب جسموی بو طـور
بـــیلمم او جفاکـــارون الـــی شـــل نـــدن اولمـــاز
قانـــدان چکلـــوب صـــفحه‌ی رخـــساروه جـــدول
ذبـح آیـه‌سـی تفـسیر اولونـوب سـنده مفـصل
ســـرّ و فَـــدَیْناهْ اولـــوب ســـنده مکمّـــل
اسـماعیل اوغـول عـشق مناسـینده سـن اولمـاز
دامـــادون عروســـی دولانـــوب بـــا دل رنجـــور
تاپـدی چـو تـن قاسـمی گلـدی الـه منظـور
عـرض ایتـدی گـرک نالـه ایـدم مـن سـنه مـستور
هـر چنـد خیـال ایلـرم ای جـان مـن اولمـاز
اســـرار دیلـــون نـــی ده اولان نالیـــه بنـــزر
دوُرِ مَـــهِ روینـــده خطـــون هالیـــه بنـــزر

رخـــسارِ خطـــون ســـبزه و هـــم لالیـــه بنـــزر
ایوجـه حـسن بیلـه کـه وجـه حـسن اولمـاز
کلثوم تاپوب باشسیز علمداری توکـوب یـاش
گوردی که همی قول کسلوب ظلمله هم باش
عرض ایتدی نه کـول مـن سـووروم باشـیمه قـارداش
باشسیز بـدن آخـر اولـی ـ قولـسوز بـدن اولمـاز
ای مـــاه بنـــی‌هاشـــم اولـــوم عهـــدوه قربـــان
نـه عهدلـه بـو قـوم گتـوردی بیـزی مهمـان
پیمانـــه‌ی غـــم ویردیلـــه ســـندردیله پیمـــان
بو قوم تک هـیچ طایفـه ـ پیمـان‌شـکن اولمـاز
حیـران دولانـوردی او بـلا دشـتنی زینـب
گویـا کـه او مظلومیـه مـستوردی مطلـب
عـرض ایلـدی هـر چـه گـزرم بـو چـولی یـا رب
قارداشـیم حـسینی منـه بیـر گوسـتون اولمـاز
زینبـــده ظهـــور ایتـــدی محبّـــت لمعـــاتی
چکـدی اونـی بیـر گوشـیه عـشقون جـذباتی
بیـر نعـشه یتـوب بـس کـه واریـدی جرحـاتی
گـوردی عـدد زخمنـی هـر گـزبیلن اولمـاز
چـون تیـره گـوروب زینـب او دم کوکـب بختـین
قارداشـــینه ظـــاهر ایلـــدی نالـــه‌ی ســـختین
عـرض ایتـدی سـویالّار شـهدانون بیلـه رختـین
قـارداش نیـه اگننـده ده بیـر پیـرهن اولمـاز

ای عـــــشق بـــــساطنده ســـــلیماندن اعـــــلا
بلقـــیس جمـــال ـ عترتـــوه ایلـــه تماشـــا
کـــسموش بیـــر اوزکـــدن اوتـــور انگـــشتوی اعـــدا
هرگـــز بـــو شـــقاوتده حـــسین اهـــرمن اولمـــاز
قالموشـــدی ســـکینه او زمـــان مـــضطرب و زار
گوردی که ایدور عمّه‌سی بیـــر نعـــشیله گفتـــار
عرض ایلدی عمّه بو بابام دور کـــه دوشـــوب خـــوار
حاشـــا کـــه بـــو ذلّتلـــه او شـــاهِ زمـــن اولمـــاز
باخدوقچـــــه بونـــــا جـــــان حـــــزینیم گلـــــی درده
قـــان یـــاش تـــوکرم شـــوریله رخـــساره‌ی زرده
قویمـــوش نیـــه بـــس شـــمر کفنـــسیز قـــوری یـــرده
ای عمّـــه شـــهید ره عـــشقه کفـــن اولمـــاز
بونـــدان صـــورا عمّـــه کـــیم اولـــور بـــس بیـــزه ســـرخیل
سیل غـــم النـــدن تـــوکرم اشـــگیمی چـــون ســـیل
مـــن زاره بابـــام ایتمـــسه اوّل کـــه کیمـــی میـــل
غـــم دیـــده دل زاریمـــه رفـــع محـــن اولمـــاز
بو ســـوزدن ایـــدوب مهـــر حـــسین بحـــر کیمـــی جـــوش
آچدی قولین اول طفلی ایدوب زینـــت آغـــوش
ســـویلوب قیـــزیم ایـــتمم ســـیزی هـــیچ یـــرده فرامـــوش
غافـــل اســـرادن بـــو شـــه ممـــتحن اولمـــاز
هـــر کیـــسمه اولا رونـــق بـــزم غمـــه مایـــل
یـــا رب ســـن اوزون لطفـــوی ایلـــه اونـــا شـــامل

حـــضّاریله بـــو (راجنـــون) ایـــت اجرینـــی کامـــل

تائید حـسین دور ـ بیلـه طـرز سـخن اولمـاز[۱]

ساقی تبریزی

ساقی یکی از شعرای قرن سیزدهم قمری شـهر تبریـز اسـت و بـه شـغل قـصّه و شاهنامه‌خوانی اشتغال داشته است. او سروده‌های زیادی در مراثی و مدیحه دارد و اشعار زیادی هم در سوگ سیاوش و سهراب و رستم به زبان ترکی به نظم درآورده است.

احوالات جناب حبیب بن مظاهر

ای اولان عاشـــق جمـــال الله

وی اولان طالـــب جـــلال الله

بیر زمان گوش ویر گلـن منـه سـن

شـــمه‌ای عـــرض ایـــدوم محبّتـــدن

گورنه دور عشق یـا نـه دور عاشـق

عـــشقده کیمـــدی عاشـــق صـــادق

عـــشق کویونـــده مـــرد مردانـــه

نقـــد جـــانین ویروبـــدی جانانـــه

ایکـی دفعـه ویـروب حبیبینـه جـان

اوزینـــی عـــشقده کـــسوب قربـــان

بولـــون ای دوســـتان شـــیر خـــدا

وی محبّـــــــــان اولـــــــــشه والا

---

۱ ـ سخنوران آذربایجان جلد ۱ ص ۳٦٤ دانـشمندان آذربایجـان ص ۱۵۵ دیـوان راجـی ص ۱۹۰ ریحانـة الادب جلد ۲ ص ۵۸ و ۵۹.

چون حبیب الّهون حبیبی حبیب
بیر جوانیدی بس ادیب و نجیب
پنج آل‌عبایه عاشقیدی
عاشق صادق و موافقیدی
گرچه آل‌عبایه چاکریدی
جان و دلدن حسینه نوکریدی
فدویدی حسینه صبح و مسا
چون‌که اولموشدی عاشق شیدا
ایلینده حسینه نظاره
نقش تک نقش اولاردی دیواره
محویدی اولشهون وصالینده
نجه ذرّه ـ گونون قباقینده
گیجه گوندوز دلینده نام حسین
ایشی دائم فغان و شیون و شین
دائم اولموشدی اولشهه ناظر
اولدی بو ایش مظاهره ظاهر
که حسینه حبیب اولوب عاشق
چون حقیقتده عاشق صادق
دوندوروب یوز حبیبه ایتدی بیان
سنه جانی مظاهرون قربان
سنی من ویرموشم حسینه غلام
کلّ مخلوقه ایتموشم اعلام

عـرض قیلـدی حبیـب بـا دل شـاد
کی بابـا ـ جـان مـن ـ فـدای تـو بـاد
او حـــسینی گتـــور منـــه مهمـــان
هـــم یاننـــدا رســـول عالمیـــان
شـــاه مـــردان ـ بیـــرده ســـلمانی
بیـــرده قنبـــر غـــلام مـــولانی
چـون مظـاهر ایـشتدی ایتـدی قیـام
گلوبدی مسجده ایتدی رسول حقّه سـلام
عـرض ایـدوب ای رسـول عالمیـان
اول بـــو گونـــده مظـــاهره مهمـــان
بیـر اوزون بیـرده هـم شـه مـردان
حـــسینینیله قنبـــر و ســـلمان
بنـده‌نـون منـزلین مـزیّن ایـدون
وادی طـور تـک ـ روشـن ایـدون
اول قدومیلـه کـیم ایـدوب معـراج
شـــب معـــراج‌ده بـــسان ســـراج
روشـــن اولـــدی مقـــام اوادنـــی
تاپـــدی زینـــت تمـــام مافیهـــا
کلبـه مـی ـ منـیم ایـدون گلـشن
بیـت الاحزانیمـی ایـدون روشـن
الغـرض وعـده آلـدی مـولادن
هـم رسـول ـ هـم علـیّ اعـلادن

ایوینـه گلـدی بـا سـرور و شـعف
گوردی کـیم اگلـشوب حبیـب خلـف
بیوروبـدور اوغـول بـه حـقّ خـدا
سـنه مهمـان گلـور شـه شـهدا
ایشیدوب مژدهنـی سرشـگ توکـوب
کـه چیخـوب بامـه انتظـار چکـوب
گلـدی اولـدم رسـول ـ حیـدریلن
دالجـا قنبـر و امـام حـسن
مختـصر گیچـدی دورت نفـر برنـا
اولـدی سـلمان، ناگهـان پیـدا
عـرض قلیـدی حبیـب ـ سـلمانه
نـه گلـوب بـس شـه شـهیدانه
دیـدی سـلمان کـه ای ملـک منظـر
نـه ویرورسـن ای حمیـده سـیز
سـنه ویرسـم اگـر حـسینی نـشان
کـه گلـور نازیلـه سـیزه مهمـان
دیـدی ویـرّم بـو جـانیمی قربـان
منـه ویرسـن اگـر حـسینی نـشان
اولـدی بـو سـوزده سیّدالـشّهداء
کوچـه ایچـره عیـان چـو بـدر دجـی
داخـل خانـهی مظـاهر اولـوب
سـرّ وحـدت او ایـوده ظـاهر اولـوب

عـــرض قیلـــدی حبیـــب ســـلمانه

جـــانی قیلـــدوم نثـــار ـ جانانـــه

اوزینـــی بامـــدن آتـــوب ـ شـــهباز

روحـی مـین شـوقیله ایـدوب پـرواز

مخبـــر اولـــدی مظـــاهر نـــالان

گوتـــوروب ایلـــدی اونـــی پنهـــان

الغرض بزمـه حاضـر اولـدی طعـام

میـل ایـدوب اولزمـان رسـول انـام

گـوردی میـل ایلمـز امـام حـسین

بویـوروب ای رسـوله نـور دو عـین

نـــدی باعـــث طعامـــدن یموســـن

یوزیوه گـوز یاشـی اوغـول توکوسـن

عرض ایدوب ای رسـول جـنّ و بـشر

یمـــرم گلمـــسه حبیـــب ـ اگـــر

ایـشیدوب چـون مظـاهر احـوالی

تاپـــدی تغییـــر غـــصّه‌دن، حـــالی

عرض ایدوب که ای رسـول عالمیـان

سـیزه جـانین حبیـب ایـدوب قربـان

بویـوروب دور گتـور جنـازه‌سـینی

چـون مظـاهر آلـوب اجـازه‌سـینی

گتوروب نعـشی چـون مظـاهر اودم

ایتـــدی نظـــارّه ســـیّد عـــالم

گـــوروب اولدمـــده سیّدالـــشّهداء
شـــوقیله ایلـــوری حبیبـــی صـــدا
درو ایاقـه جـوان ـ حـقِ ذوالمـن
دگـولم راضـی بیلـه جـان ویـره سـن
کـــربلاده ســـنان و خنجـــریلن
دوغراســونلار گــرک ســنی دشــمن
قانیلـــه ســـقّالون اولا الـــوان
اولاســـان شـــوقیله منـــه قربـــان
اولزمـــان اصـــغری آلانـــدا الـــه
قوشـــارام اصـــغرون یاننجـــه لَلَـــه
گـــوز آچـــوب بـــاطن ولایتـــدن
اولـــدی چـــشمی مظـــاهرون روشـــن
شـیعه‌لـر یانـدی بـو دل شـیدا
یاده دوشدی بساط کرب و بـلا
بـــو حبیبـــون وفاســـنه قربـــان
هـــاردا اوز قاننـــه اولـــوب غلطـــان
گـوردی یـالقوز قـالوب امـام انـام
گلـوب اول شـاهِ دینـه ویـردی سـلام
منـــه ویـــر اذن ای شـــه دوران
اکبـــره جـــانیمی ایـــدوم قربـــان
بویـوروب ای حبیـب صـبر ایلـه
جـــدّیمون یادگـــاری ســـن گیتمـــه

اهـــل‌بیتـــون یاننجـــه بـــا افغـــان
شـــامه گیـــت اول ســـکینمه دربـــان
قاســمه طـوی ایدنـده بهـر وصـال
ســـنی ویـــرّم عروســـه آق ســـقّال
نـــو عروســـی چکنـــده بـــازاره
اوردا اول مـــونس اول دل افکـــاره
امّ لـــــیلا دینـــــده اکبـــــر وای
دیگلـــن ســـنده تـــشنه اصـــغر وای
اونـــدا کـیم زینبـی سـنان و عمـر
ظلملـــه مجلـــس یزیـــده چکـــر
قویمـا ایتـسون شـماتت اهـل جفـا
ایلـــسون اهـــل‌بیـــت شـــور و نـــوا
حکـــم ایدنـــده یزیـــد دون پـــرور
کـه بـو بیمـاریمون باشـین کـسه‌لـر
گـوزینی بـاغلا آل باشـین دیـز یـوه
تـوک گلـن اشـگ حـسرتون یوزیـوه
ایشیدوب چـون بـو مـاجرانی حبیـب
قـالمیوب طاقـت و قـرار و شـکیب
چون ایاقینـه دوشـدی چکـدی نـوا
عـــرض ایـــدوب ای امیـــر کـــربلا
قیـل تـصدّق سـن ای شـه مـدنی
لطفیلـــه اکبـــرون باشـــینه منـــی

سنی ویرّم قسم بو قرآنه
منی ایله روانه میدانه
گوردی شوق لقای ربّانی
چولقیوبدور او پیر نالانی
آز قالور روحی ایلسون پرواز
اذن ویردی حبیبه واقف راز
اذن آلوب سالدی رزمگاهه عنان
چکدی بیر نعره مثل شیر ژیان
بویوروب ای گروه کوفه و شام
ای شغالان شوم و بد فرجان
بیلون ای قوم دون حبیبم من
گلشن عشقه عندلیبم من
هر کیم عازمدی رزمه بسم‌الله
سلنوب لا الله الا الله
اوزینی ووردی قوم اشراره
یتوروب تا اوزین علمداره
چون علمداری غرق خون ایلدی
بیرق کفری سرنگون ایلدی
دم تیغینه سالدی کفّاری
خون کفّاری ایلدی جاری
کشته دن پشته پشته دن کشته
ووردیقین ایتدی خونه آغشته

الغـــرض اول گـــروه مروانـــی
ســـالدی آتـــدان او پیـــر نـــالانی
شـــوقیله ویـــردی جـــانی جانانـــه
ایتـــدی جـــانین نـــشانه پیکانـــه
هـر طرفـدن یاغـاردی تیـر و سـنان
ســـلنوب ای امـــام کـــون و مکـــان
ای شـــــه کـــــامرانیم ادرکنـــــی
ســـــرور مهربـــــانیم ادرکنـــــی
باشـــی اُســـته گلـــوب امـــام علـــیم
ایتـــدی جـــانین امامنـــه تـــسلیم
(ســـاقیا) ویرمـــه غـــم فـــزا ســـاغر
کـــشتی عـــشقه ســـالگلن لنگـــر
بـــار الهـــا بـــه سیّدالـــشّهداء
درد حـــضّاره جملـــه ایلـــه دوا[1]

سهیلی تبریزی

میرزا احمد جوانی ادب‌دوست و میهن‌پرست بود و از راه داد و ستد امرار معاش می‌نمود وی در واقعه‌ی عاشورای سال ۱۳۳۰ به دست روس‌های تزاری حلق‌آویز شد. سهیلی مجموعه‌ای متشمل بر مثنویات و رباعیات و غزلیات شعرایی از قبیل: هلالی، اهلی، شیخ عطار، ابوسعید ابوالخیر، اوحدی، وحشی، باباطاهر، هاتف، جامی، مسعود سعد، تزاری، ابن یمین ترتیب داده و با برخی از اشعار خود به سال ۱۳۲۱ هجری قمری در تبریز به چاپ رسانیده است.

---

۱ ـ سخنوران آذربایجان جلد ۱ حدیقة الشعرا اسرار ص ۸۳ دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۱

احوالات حضرت عبدالله بن حسن(ع)

یخلـدی چـون یـره آتـدان شـهید عـشق الاه
اوجالـــدی گـــوگلره یـــردن صـــدای یـــا الله
ویروب ظهوره اوز عشقین او عشق قربـانی
ایدوبـــدی سلـــسلهی عـــشقی عـــشقدن آگـــاه
گهـی دونـردی صـاقا کثـرت جراحتـدن
ویرردی یارهسـی زحمـت صـولا دونـردی گـاه
یارالاریندان آخوب چشمه تک قـزل قـانی
او خـــون پاکلـــه نقـــش اولـــدی یـــرده بـــسمالله
بـدن یـارالی هـوا ایسیـسی اوزی خـسته
او ایـــسّی قـــوملارین اُســـته چکـــردی دلـــدن آه
دیـردی وار گـورهسـن بیـر نفـر ولا اهلـی
اولا بـــو بـــیکـــس بـــییـــار و بـــییناهـــه پنـــاه
ویره منه بیر ایچیم سـو کـه لبلـریم یانـدی
ساراتدی پیکریمـی سـوزش عطـش چـون کـاه
گوروب که یوخ سسینه سس ویرن او حالتـده
یوزین دوتوب گوگه عرض ایتدی اول الهی گـواه
پیمبر اوغلونا یوخ بیـر نفـر کمکلیـق ایـدن
کـــه اُلـــدورور منـــی لـــب تـــشنه فرقـــهی گـــواه
سنون یولوندا رضا ویرمیشم قضایه بوگـون
اوزیمـدن ال گوتـوروب اولموشـام فنـا فـی الله
ویروب او وقتده سعد اوغلی لشگره فرمـان
حـسینون امـری اوزون چکـدی ایلیـون کوتـاه

یرینـدن اوینـادی آتلـو پیـاده هـر یانـدان
گلـوب طلاطمـه دریـا کیمـی او چولـده سـپاه
قویوبلا اُستنه یوز خصم دون ـ هر سـو دن
قالوبـدی شـشدر حیرتـده مـات ـ شاهنـشاه
قلج چکن اوخ آتان داش وران عصا گوتورن
قاریـشدی بیـر بیرینـه شـیره، ال تـاپوب روبـاه
دیر دیلر که وورون اُلدورون توکـون قـانین
گـرگ بـو قانیلـه زینـت تاپـا بـو میـدانگاه
ایـشتدیلر بـو سـوزی خیمـه‌لـرده عـورتلر
فغـان و شـیونیله دولـدی خیمـه و خرگـاه
اولـوب او وقتـده بـو هایهویـدن آگـاه
امـام حـسن بالاسـی شـاهزاده عبـدالله
دوروب ایاقه یریندن ایتـوردی اوز اوزینـی
طلـوع ایـدوب افـق خیمـه‌دن اودم چـون مـاه
عمو ـ دیه دیه یوز قویدی قتلگاهـه طـرف
گوزینـده قـانلو یاشـی دلـده نالـه‌ی جانگـاه
کسوب قبـاقینی اولدمـده عمّـه‌سـی زینـب
او طفلـه ایـستدی مـانع اولا اوعلیـا جـاه
ایاقلارین یره ووردی توکوب گوزیندن یاش
اوزینـی زینـب الیـدن قوتـاردی باشـلادی راه
مـشرّف اولـدی حـضور امامـه سـرعتیله
کمـال حـسرتیله اولـشهه ایـدردی نگـاه

گوروب کمین ایلیوب ابهر بـن کعـب دنـی
بـودور خیـالی یخـادین ایـوین او دینـی تبـاه
دیدی شل اولسون الون ای خبیثه‌نون اوغلی
عمومی اُلدوروسـن یوخـدی بـو عمومـده گنـاه
ویروب او خرده الـین هولـدن قلـج دمینـه
قلنجـی چـون او زنـازاده انـدروب ناگـاه
قلم اولوب قولی عبّاس عموسنین قولی تک
تمـام عـالم او طفلـین گوزینـده اولـدی سـیاه
نه چکموسن دیدی بلدوم عمو بو حالیمدن
دوشـنده قولّـارون ای خـسرو فلـک درگـاه
اوزینی سالدی حسینون یـارالی سـینه سـینه
یتـشدی عـین مـرا مـه الـه گلـوب دلخـواه
دیردی دور عمو جان سمت خیمه‌گاهه گیداخ
تکوبـدی گـوز یولـووا بـانوان عـصمت جـاه
گوزتلوری یولـووی خیمـه‌ده بیبـیم زینـب
بیبیمـی قویمـا قـالا منتظـر سـنی الله
ووروبلا حلقینه بیر اوخ او طفل معـصومین
علـی‌اصـغر شـهزادیه اولـوب همـراه
نفس کسیلدی سسی باتدی گوزلری آخدی
بویـوردی اشـهد ان لا الـه الـه الله
(سـهیلی) ایلمـه غـم مفلـس محافلـسن
الینده واردی حـسین آدی تـک آغـور تـن‌خـواه

سید تبریزی

سید محسن متخلص به «سید» و مشهور به آقا میر گلستان از مشاهیر نقاشان نیمه‌ی اول سده‌ی چهاردهم هـ‌ق بوده و در حدود سال ۱۳۳۰ ق به رحمت ایزدی پیوسته است. از آثار او منظومه‌ای به عنوان «مرآت البکاء» در مراثی حضرت سیدالشهدا در تبریز چاپ شده است.

زبانحال حضرت سکینه به جناب علی‌اکبر(ع)

آچ گوزون قافله سالاریم امان قارداش اویان
گور باجون حالینی ـ سرداریم اویان قارداش اویان
شهدانون گورورم چوخدی بوگون یاره‌لری
قتل‌گاهینده دوشوب پیکر صد پاره‌لری
قیریلوبدور بابامون بس هانی اصحابلری
داخی قالموبدی پرستاریم امان قارداش اویان
بیر بولوک السیز ایاقسیزلره رحم ایله علی
جام النـدن دولانان قیزلارا رحم ایله علی
تشنه لب عمّه‌لره هم بیزه رحم ایله علی
سو تدارک ایله غم‌خواریم امان قارداش اویان
قان توکور دیده‌لریندن نظر ایت عمّه‌لره
لعنت حقّ اولا بو صفلره بو دسته‌لره
گیتدی میدانه عمون سو گتوره تشنه‌لره
ویردی قولّارین علمداریم امان قارداش اویان
قونداقی اصغریمون گورنجه آل قانه باتوب
سرو تک تازه جوان‌لار هامی یان یانه یاتوب

باخ بو قومه نجه گور دینینـی دنیایـه سـاتوب
ای سـخا کـانی وفـاداریم امـان قـارداش اویـان
بیر نظر قیل نجه گـور نالـه ایـدر (سـیّد) زار
سـن روا ایلـه اونـی هـر نـه کـه درددلـی وار
التماسین ایله قویما اولا محـشر گـونی خـوار
سن اونا رحم ایله سرداریم امان قـارداش اویـان[1]

شفای تبریزی

ملارضا از معارف اواخر سده‌ی دوازدهم و اوایل سده‌ی سیزدهم هجری قمـری تبریز و از مجتهدین مسلم روزگار خود به شمار می‌رفت. طبعش بـه سـرودن اشـعار نیز مایل بود و «شفا» تخلص می‌نمود. عبدالرزاق بیگ دنبلـی در «تجربـة الاحـرار و تسلیـة الابرار»[2] ترجمه‌ی او را به تفصیل آورده و فضل و اخلاق او را چنـین سـتوده است:

گلزار فضلش از خس و خار اخلاق ذمیمه پیراسته بود و ذات حمیـده صـفاتش به فنون علوم آراسته، خطوط سبعه را نیکو نوشتی و به اقدام ذهن وقاد و طبـع نقـاد بساط علم و فضل و جد و هزل در نوشتی... بر منبر وعـظ و خطـاب هنگـام اظهـار فصاحت و بلاغت از کلام تـازی و دری در منـصود ریختـی و گـرد از بحـر و کـان انگیختی...

همو در «نگارستان دارا» می‌نویسد:

در اوایل عمر از شیخ مهدی فتوتی و آقا باقر مازندرانی و در اواخر حـال از آقـا باقر بهبهانی اخذ طریقه‌ی اجتهاد کرد مدنی در تبریز بنای نماز و موعظه نهاد بعد بـه

---

۱ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۱۲ ـ الذریعه ج ۹، ص ٤٨٢.

۲ ـ این کتاب در مرداد ماه ۱۳٤۹ به تصحیح و تحشیه‌ی استاد حسن قاضی طباطبـایی بـه وسـیله‌ی مؤسـسه تـاریخ و فرهنگ ایران به طبع رسیده است.

مشهد مقدس مشرف شد و از آن‌جا بـه شـیراز رفـت و مـدتی در آن‌جـا پیـشنمازی و منبرداری کرد و در نزد کریم‌خان زند تقرب یافت و قاضی عسکر شد بعد از فتور دولت زندیه سیاحت‌کنان به عتبات عالیات و کردستان و عراق و قراباغ رفت و در آن‌جا ساکن شد بعد از زمانی به قزوین آمد و پیرامون سال ۱۲۰۸ هجری قمری درگذشت.

وی در نظم و نثر و خطب و انشا یکتای زمانه بـود و تـصانیف عـالی در فقـه و حدیث دارد و دو مثنوی در بحر متقارب نظم کرده که دو هزار بیت مـی‌شـود. یکـی «فتح خیبر» و دیگری اراده‌ی حضرت سیدالشّهدا از مدینه به مکه برای اعمال حـج و شرح وقایع کربلاست که به «شاهنامه‌ی حسینیه» موسوم است. از شاهنامه‌ی اوست:

مه و مهر در سایه‌ی حکم توسـت — پر چرخ بـر پایـه‌ی حکـم توسـت
پر و بال روح‌الامین مهـد توسـت — در این عهد مهدی ولیعهـد توسـت
دمی کز علـم اشـک غـم ریختـی — فلـک کـاش آن دم ز هـم ریختـی
فروشد به خاک آن تن چاک چاک — چرا مهر از این غم نشد زیـر خـاک
عقـاب سـه پـر کآمـدی از قـدر — گهـی جبهـه کـردی سـپر گـاه پـر[1]

شهاب تبریزی

یوسف کوچه‌باغی متخلّص به ناهید و شهاب در محله کوچـه‌بـاغ شـهر تبریـز، متولد و تا پایان عمر در همان محل ساکن بود.

شهاب تبریزی در سال ۱۳٦۸ هجری قمری در سال روز وفات حضرت رسـول اکرم(ص) رحلت نمود. جلد اول دیوان شهاب در زمان حیاتش بـه چـاپ رسـیده و جلد دوم نیز پس از وفات او که حاوی اشعار چاپ نشده و ناتمام آن شـاعر بـود در سال ۱۳۳٤ شمسی به طبع رسید. و در سال ۱۳۷۸ شمسی توسط مؤسسه نـشر امیـد یزدانی هر دو جلد دیوان شهاب مجدداً چاپ شده است.

---

۱ ـ تجربـة الاحرار و تسلیـة الابرار، ص ۱۷۹ ـ ۱۹٤ ـ نگارستان دارا، ص ۹۲ ـ ۱۰۱ ـ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۸ ـ الذریعه، ج ۹، ص ۵۳۱ ـ فهرست نسخه‌ها ، ج ٤، ص ۲۹۵۹

خطاب به حضرت زهرا(س) در مصیبت حضر امام حسین(ع)

خـــانم یـــا فاطمـــه گـــل کربلایـــه
دوشـوب اوغلـون حـسین گـور نـه بلایـه
قـالوب گـل پیکـری تپـراقلار اُسـته
گیچـوب قـانلی باشـی نـوک جدایـه
او باش که سینون اُسـته بسلمـشدون
گیدوبـــدور کوفـــه ده مطـــبخ ســـرایه
او کس که جبرئیـل لای لای دیـردی
اولوب جسمی نشان دورت مـین یارایـه
نـــه اگننـــده قبـــا، نـــه پیـــرهن وار
نـه بیرجـه سـایبان واردور نـه سـایه
دوشوب یتمش ایکی پیکر قـوم اُسـته
دونوبـــدور قتلگـــه کـــوه منایـــه
دیر بیر یانـدا لـیلا وای اوغـول وای
گلـوب مجنـون کیمـی شـور و نوایـه
سالوب قاسـم عروسـی قـاره معجـر
اولوبدور طوری گـونی مـشغول عزایـه
بنـــی هاشـــم جـــوانلاری سراســـر
بـــاتوب قاســـم طویونـــدا قـــان حنایـــه
حـــسینون اللّـــری اُســـتنده اصـــغر
نـــشان اولـــدی سوســـوز تیـــر جفایـــه
علمـــدارون علـــم قـــدّی یخلـــدی
مـصیبت یـوز ویـروب شـیر خدایـه

علـم یاتـدی ـ حرمخانـه تالانـدی
بـــساط ســـلطنت گیتـــدی فنایـــه
کنـار خیمـه‌گـاهی دوتـدی لـشگر
آچلـــدی ظلـــم الـــی آل‌عبایـــه
سویولدی بیر بیـر اطفـالی حـسینون
دایانـــدی الامـــان طـــاق ســـمایه
اُلـن اُلـدی یانـان یانـدی ـ داغلـدی
اســـیر اولـــدی قـــالانلار اشـــقیایه
حرم آهولری صـید اولـدی یـک‌سـر
وورولـــدی سلـــسله زیـــن‌العبایـــه
پیمبـــر عترتـــی بـــی‌پـــرده محمـــل
چتـــین‌دور بـــو مـــصیبت مـــصطفایه
سـنی ویـرّوخ قـسم یـا رب حـسینه
توجّـــه قیـــل هـــامی اهـــل عزایـــه
بـو جمعیلـه (شـهابه) قـسمت ایلـه
گیـداخ بیـر اربعـین کـرب و بلایـه

شوری تبریزی

حاج سید محمد شوری مـتخلّص بـه شـوری در سـال ۱۳۱٤ قمـری در محلـه مارالان تبریز دیده به جهان گشود. او اولـین شـاعری بـود کـه روز وفـات حـضرت زینب(س) را در میان علاقمندان اهل‌بیت عصمت و طهارت اعلام و به اطلاع مـردم تبریز رسانده و به همین مناسبت دسته‌ی عزاداری به بازار تبریز روانه نمود و پـس از آن، همه ساله به طور مرتّب مراسم عزاداری در روز وفـات حـضرت زینـب(س) در

سراسر شهر تبریز برگزار می‌گردد. دیوانی به نام زده المصائب دارد. در سال ۱۳۸٦ قمری به دیار باقی شتافت.

زبانحال دختر صغیره حضرت اباعبدالله(ع) در راه شام

اماندور بیر ایاق ساخلا دایان دور عمّه جان گیتمه
یتیمه قیزلارونـدان وار بو چولده بیر قالان گیتمه
خبر ویر کاروان عمّه دایانسون بیر زمان دورسون
منیم احوالیمه یانسون او ظالم ساربان دورسون
تماماً قافله اهلین بیر آز یولدا دایاندورسون
هامی بولسون بیابانـدا قالوب بیر باغریقان گیتمه
سسیمه ویرموسن گر سس پناهیم عمه من بلّم
قالوب حیران و سرگردان بو چولده آج سوسوز اُلم
بیر آز مدّت ایاق سالسوز سیزون آردوزجا من گلّم
کیمیم وار دادیمه یتسون ـ سنه وار بیر گمان گیتمه
قاچوب صاق و صولا عمّه بو چولدن عطریوی آلّام
یقین بول یتمه سن داده جهانه ولوله سالّام
قوری یرلرده ویرّم جان بیابانلاردا تک قالّام
تاپولماز بیر نفر چولده منی قبره قویان گیتمه
نجه صبر و دوام ایلوم فراقونده دوزورم عمّه
بو عالمده منیم سنده بولورسن وار گوزوم عمّه
حضور پاکیوه واردور یانخلی بیر سوزوم عمّه
منیم بو حالیمی گور، یان، ایله آه و فغان گیتمه

دی شـــمر نامـــسلمانه بـــو نوعیلـــه اســـیر اولمـــاز
بیلـــــه اســـــلامه کـــــافرلر اســـــیر و دســـــتگیر اولمـــــاز
دوزن بو چاره‌سیز درده صـغیر و هـم کبیـر اولمـاز
دیزیمـــده قـــالمیوب قـــوّت وجـــودیم نـــاتوان ـ گیتمـــه
نظر (شوری) توسّلدن سـنون بیـر نچّـه حاجتـدور
ولـــی عمـــده اورک دردون بـــو جمعـــیلن زیارتـــدور
اولور آیا گوراخ بیـرده او گونـدور یـا او سـاعتدور
دیم قبر حـسیندور بـو ـ دایـان دور نوحـه‌خـوان گیتمـه

صافی تبریزی

آقا کریم متخلص به «صافی» از خانواده‌ی حاجی جعفـر دایـی معـروف بـوده و اشعاری به فارسی و ترکی آذربایجانی سروده اسـت دیـوانش بـه عنـوان «گنجینـه‌ی حسینی» به سال ۱۳۳٦ ش. در تبریز چاپ شده است. از اوست:

از زلـف بـه رخ تـو تـا نقـاب افکنـدی دل را بـه هـزار پـیچ و تـاب افکنـدی
بـا بـودن آفتـاب کـس سـایه ندیـد تـو سـایه بـه روی آفتـاب افکنـدی

«ذهنی» از شاعران تبریز در تاریخ فوتش چنین گفت:

تاریخ سـال فـوتش «ذهنـی» چنـین سـراید
(ما را گمـان کـه گـردد جنـت مکـان صـافی)

از این ماده تاریخ سال ۱۳۵۱ ق استخراج می‌شود، ولی در دانشمندان آذربایجان تاریخ فوت او ۱۳٤۸ هجری قمری قید شده است.[1]

---

۱ ـ دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱٤ ـ داستان دوستان، ص ۱۰٦ ـ ۱۰۸.

شهادت امام حسین(ع)

آچدی چو شاه تشنه لبان قان دولان گوزین
یاددان چخارتدی زینبی گورچک اوزی اوزین
سویلوب آنام باجی یتوب عمروم تمامه گیت
من که گیدنمرم قایدوب سن خیامه گیت
صیّاد مرگ مندن اوتور دام پهن ایدوب
سالسون بودور خیالی حسینون او دامه گیت
گلدون گوزیمی باغلیان سان جان ویرن زمان
بو زحمتی قویوب باجی زهرا آنامه گیت
من بو یولون مسافرییم تیز گیدم گرک
سنده گوروب تدارکوی شهر شامه گیت
مرهم پذیر چون دگی بو یارەلر باجی
یتمز نقدری مرحم اولا التیامه گیت
هنگام درد دل دگی یاندیر ما قلبیمی
دشمنلریم باخور داخی گلمه کلامه، گیت
گیت یغ باشوا جمع ایله بی‌کس عیالیمی
بو باره ده سن ایلمگه اهتمامه گیت
دشمن ـ من اُلم ایمدی سویار اهل بیتیمی
آل هر نه واردی ویر گله قوم لآمه گیت
شامه چکر عیالیمی مندنصورا عدو
بیر کاروانی سالماقا نظم و نظامه گیت
بو گوز یاشون یارالاریما سوزش آرتورور
چوخ آغلاما یارالیم آخر خیامه گیت

ایمـدی گلـور کـسر باشـیمی قـاتلیم بـاجی
دورسان اولور کـه نقـص یتـه احترامـه گیـت
قویماز سویار لباسیمی بـو قـوم کفـر و کـین
اگنمـده پیـرهن قـالا باشـدا عمامـه گیـت
مندن ال اوز گلن سنه مـن قـارداش اولمـارام
قارداش اوغول دیماقلقـا اوغلـوم امامـه گیـت
قبـر حـسین شـوقینی سـال باشـه (صـافیا)
زیـن‌العبایـه ذوقیلـه سـن اعتلایـه گیـت[1]

صراف تبریزی

حاجی رضا متخلص به صراف از سخنوران تبریز و مردی عاشق پیشه و بی‌آزار بود. انجمن ادبی لنکرانی بیش‌تر اوقات در خانه‌ی او تشکیل می‌یافـت وی از غایـت علاقه بر علم و ادب برادر خود میرزا جعفر صراف را از کسب و کار بـازاری منـع و برای اکمال فضل و دانش به عراق عرب روانـه کـرد و وی در محـضر شـیخ هـادی تهرانی تحصیل نمود و در سلک علما در آمد. صـراف بـه سـال ۱۳۲۵ هـ‍ـق وفـات یافت.

مثنوی تهذیب الاخلاق وی به سال ۱۳۲٤ ق در تهران و بـه سـال ۱۳۳٤ ق در تبریز به چاپ رسیده است و دیوان اشعارش مشتمل بر قـصاید و غزلیـات و مراثی به فارسی و ترکی آذربایجـانی بـه سـال ۱۳۳٤ ش. در تهـران طبـع شـده است.

---

۱ ـ مقدمه دیوان صافی چاپ اول، دانشمندان آذربایجان ص ۲۱٤ ـ سخنوران آذربایجـان ص ٤٦۸ ـ ٤٦۹ ـ داستان دوستان ص ۱۰٦ و ۱۰۷ ـ تذکره شعرای آذربایجان دیهیم ص ٤٥٦.

زبانحال حضرت امام حسین(ع) به حضرت علی‌اکبر(ع)

بلـشوب قانـه عجـب زلـف پریـشانون اوغـول
اولا کُـل باشـینه سندنـصورا دنیـانون اوغـول
سـنیدون زینبمـون مطلـب و منظـوری علـی
قویدون آغلار گوزیله یاخشی او رنجوری علـی
دور گیداخ خیمیه ای گوزلریمون نـوری علـی
گوزی یولاردا قـالوب خیمـه‌ده لیلانـون اوغـول
سنی لـب تـشنه شـهید ایلـدی بـو قـوم عـدو
گلـشن جـسموه ویـردی علـی پیکانیلـه سـو
منـده ایمـدی ایـدرم قانیلـه تجدیـد وضـو
قاریشور قانیمه بـو چولـده قـزل قـانون اوغـول
مرحبـا عـشقوه ای شـبه رسـول مـدنی
ایتمـدون محـضر جانانـده شـرمنده منـی
یاخـشی الـوان ایلـدون قانیلـه بـو گـل بـدنی
سرو تک دوشدی یـره سـرو خرامـانون اوغـول
محفـل قربـده اوز جـسمیم اولـوب غیـر منـه
کوفه‌دن شامه ویـرور جذبـه‌ی حـق ـ سـیر منـه
بـو کشاکـشده علـی منـزل اولـور ـ دیـر منـه
اوج ایـدر نالـه‌سـی افلاکـه مـسیحانون اوغـول
سـینمی نـاوک درد و غمـه آمـاج ایـدرم
زینبـون طاقـت و آرامینـی تـاراج ایـدرم

منده بو چولده کسیک باشیله معراج ایدرم
قاب قوسینیم اولور طاقی کلیسانون اوغول
سن وفا گلشننون بیر گل نورسته سی سن
شهدا دسته سینون عشقده سردسته سی سن
اولمیا من کیمی بیر سلسله پا بسته سی سن
نگراندور گورورم دیده‌ی گریانون اوغول
نوش قیلدون ره جانانـدا بلا جامی علی
چکه جکدور بو ایشون شامه سرانجامی علی
بیرجه آچ گوزلرین ای قلبیمون آرامی علی
گور نه احواله سالدوبدور منی هجرانون اوغول
نور دیده بو کمان قدّیمه بیر ایله نظر
تیر آهه یارالو سینمی چوخ ایتمه سپر
توکمسه زینب مظلومه اگر اشک بصر
یاندورور عالمی آه دل سوزانون اوغول
ای اولان سرو قدی زینت میدان بلا
کعبه‌ی وصلده قیلدون نه گوزل سعی و صفا
ایلدون جانوی مین شوقیله جانانه فدا
درگه حقّده مقبول اولا قربانون اوغول
آغلا (صرّافیله) بو مجلس ماتمده (رضا)
گوز یاشون خرج اولو ـ گوهر یرینه روز جزا
آه او دمدن که دیوب اوغلونا شاه شهدا
بلشوب قانه عجب زلف پریشانون اوغول

صحّاف تبریزی

حاج حسین صحّاف در سال ۱۲۹۰ شمسی در شهر تبریز متولد گردید.

تحصیلات خود را در مکتب‌خانه‌های قدیمی انجام داد و از سنین جوانی شروع به سرودن شعر نمود.

سروده‌های صحّاف در حدود چهل هزار بیت هست که بیش‌ترین آن‌ها به زبان ترکی و در مراثی اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) می‌باشد.

وی به سال ۱۳۱۵ شمسی به استخدام اداره فرهنگ درآمد و در سال ۱۳٤۷ شمسی بازنشسته شد و در خیابان تربیت به شغل صحّافی پرداخت.

او در محلّه‌ی سرخاب سکونت داشت و باعث نظم و رونق هیئت عزاداران محله سرخاب بود و با سرودن اشعار حماسی علاقمندان زیادی داشته و در زمان رضاشاه به علّت سرودن اشعار ذیل:

بیر کشف حجابین ستمی عرشه دایاندی محراب عبادتده علی قانه بویاندی

دستگیر گردید. از صحّاف کتاب‌های کواکب المصائب ـ گلشن شهداء (دهه عاشورا) که هر دو در مصائب ائمه اطهار علیهم‌السّلام می‌باشد، انتشار یافته است. وی در دوّم شهریور ماه سال ۱۳٦٤ شمسی به رحمت ایزدی پیوست.

استمداد حضرت قاسم از حضرت امام حسین(ع)

منی درک ایله اماندور ای عمو بلالیم من
او قدر ووروبلا یاره اُلورم یارالیم من
عممو سن گلنجه چاره دل بیقراره اولماز
اُلورم یوزون گورونجه غم هجره چاره اولماز
ووررولار یارا سوزوم یوخ بو قدر که یاره اولماز
منی درک ایله اماندور ای عمو بلالیم من

منه لطف قیل عمو جان سوسوزام یـارالیم چـوخ
کسلوب قرار و صبریم اورگیمده طاقتیم یـوخ
گینه دویمور اهل کینه بـو قـدر ووروبـدیلار اوخ
منی درک ایلـه امانـدور ای عمـو بلالـیم مـن
دایانوبدی باشـیم اُسـته عمـو قاتـل الـده خنجـر
بودی فکری من یتیمی قویا ظلم الیله بـی‌سـر
نـه ویـرور امـان بـو ظـالم نـه منـه تـرحّم ایلـر
منی درک ایلـه امانـدور ای عمـو بلالـیم مـن
نه کومک نه دادرس وار، دیـه بـاری، اهـل کینـه
چکون ال بو نوجواندان اُلوری باتوبدی سـینه
ایلـدوز نـشانه بـسدور بیلـه تیـر و تیـغِ کینـه
منی درک ایلـه امانـدور ای عمـو بلالـیم مـن
بو گون ایسّی سینده قلبیم دوتوب اود آلشدی یانـدی
بدنیمده صاف یریم یـوخ یارایارمـه دایانـدی
آتـادان بـو گـون یتـیمم اودی نـسگلیم گرانـدی
منی درک ایلـه امانـدور ای عمـو بلالـیم مـن
اوقدر آخوبدی قانیم داخی منده قـالمیوب حـال
که وجودیمی سراسر سم اسب ایدوبدی پامـال
اُلورم بو صون نفسده باشیمی دیـز اُسـته گـل آل
منی درک ایلـه امانـدور ای عمـو بلالـیم مـن
منی پر شکسته قوش تک سالوب اهل کینه دامـه
گینه چکمور ال اگرچه یتوشوب ایشیم تمامـه

سوله بولوسن یتیمم گوزی یولدا کی آنامه
منی درک ایله اماندور ای عمو بلالیم من
بلورم آنام آچوب باش منی ایندی اوخشار آغلار
بدنیمده گون دگنده یارالار سیزلدار آغلار
یری وار دیسم اگرباش باشا چاتموش اوخلار آغلار
منی درک ایله اماندور ای عمو بلالیم من
گیجه گوندوز آغلا (صحّاف) محکم ایله اعتصامون
بیر حیات جاودانی تاپموسان ـ ندور مرامون
یادگار قوی جهاندا قالا مطلع کلامون
منی درک ایله اماندور ای عمو بلالیم من[1]

عاصی

مشهدی حسن عاصی متخلّص به (عاصی) در سال ۱۳۰٦ شمسی در تبریز به دنیا آمد. عاصی در سال ۱۳۵۸ شمسی پس از یک عمر خدمت به دربار با عظمت حضرت اباعبدالله(ع) به رحمت ایزدی پیوست و در قبرستان بقائیه مارالان مدفون گشت. از عاصی دو جلد کتاب در مراثی اهل‌بیت با مقدمه استاد عابد چاپ شده است.

احوالات حضرت علی‌اصغر(ع)

آه او ساعتدن که بی‌رحم حرمله
عالم تکوینه سالدی ولوله
گوردی اصغر دوتموش الده نقد جان
غیظیله آلدی اله تیر و کمان

۱ ـ سخنوران آذربایجان ج ۱، ص ٤۹۰، مشاهیر سخن، ص ٦۰٤

تتـــردی اول حالتـــه ارض و ســـماء
ســاچلارین آلـدی الـه خیـر النّـساء
آچـدی پیغمبـر باشـین ایتـدی فغـان
توکدی گـوزدن یـاش امیـر مؤمنـان
زوریلـــه ایتـــدی کمانـــدن رهـــا
لرزیـــه گلـــدی تمـــام ماســـوا
ســسلنوب پیکـان هـواده آچـدی پـر
اصغرین بچدی بو غـازین سـر بـسر
بـار الهـا کـاش اولیـدی شـل الـی
تیری زهرآلودیـدی اوچـه شـعبه‌لـی
اوخ دگنـده غفلتـاً آچـدی گـوزین
بیر تبسّم ایتـدی آنـدوردی سـوزین
یعنـی بابـا جـان ایـوین آبـاد اولا
یاخشی سو ویـردی منـه اهـل جفـا
اولمادی سـو چکمـه خجلـت آغلامـا
آتـــش آهونلـــه قلبـــون داغلامـــا
بو سوزوم هـر چنـد زحمتـدور سـنه
ممکن اولسا بیـرده لطـف ایلـه منـه
گـر یولـون دوشـسه خیامـه ای بابـا
ویـر منـی بـی‌کـس آنامـه ای بابـا
اوز الیلـــه تـــا یـــارامی باغلاســـون
حالیمه یانسون باش آچسون آغلاسـون
شـاه مظلومـان امـام انـس و جـان
گوردی اولدی اصـغری تیـره نـشان

سو کیمی قانی یاراسندان آخور

یاندورور اول حال دنیانی یاخور

دولدوروب اوجون او قانیله امام

اصغرین ایتدی جمالین لعل فام

ویردی بیر تغییر، حال اصغره

یاخدی اول قانی جمال اصغره

بیرده اوجون دولدوروب اول شهریار

گوگلره سپدی او قانی اشکبار

گلمیوب تا حضرت صاحب زمان

اصغرین قانی قالوب گوگده نشان

قانیله دولدوردی اوجون بیرده شاه

یاخدی اوز رخسارینه بیر چکدی آه

دوندوروب گوگ سمتنه یوز شاهدین

حالینه شاهد چکوب اوز شاهدین

عرض قیلدی ای خدای ذوالمنن

شاهد اول آخر اوزین بو حاله سن

ظلمده بو فرقه‌ی عدوان بو گون

بار الها ایلدی طغیان بو گون

سهلدور بو قوم دیندن چخدیلار

ظلمیله دینون حصارین یخدیلار

راه حقدن کینه دن یان دوردولار

ظلم اودیله قبلیمی یاندوردولار

ایتمـــرم هرگـــز شـــکایت مـــن ســـنه

یوز ویره گر یـوز بیلـه محنـت منـه

باشـــمه گلـــه الهـــی هـــر قـــضا

روز اول ویرمیـــشم دلـــدن رضـــا

ایلیـوب بـو نکتـه امـا چـوخ اثـر

وار یری گوزدن تـوکم خـون جگـر

قالموشـام حیرتـده آیـا مـن نیـدیم

نـه یوزیلـه خیمیـه بیـرده گیـدیم

اصـغری بـو حالیلـه گورسـه ربـاب

نـار غمـده اوز اوزیـن ایلـر کبـاب

خیمـه‌لـرده ایمـدی حـسرتله او، زار

گـوزلری یولـدا قالوبـدور انتظـار

بیـر امیدیلـه ایـدوب اسـکات اوزیـن

سمت میدانه تیکوب حسرت گوزین

خورداجا قیزلار آلوب صاق و صولین

گوزلوری یک‌سر علی‌اصـغر یولـون

اصـغرین بـو حـالنی چـون بلمـوری

صـبر ایـدوب درد فراقـه ـ اُلمـوری

بلمـوری سـیراب اولوبـدور قانیلـه

سـو ویروبـدور حرملـه پیکانیلـه

بولمور اصغر سو یرینـه قـان ایچـوب

بولموری اصغر بوغازین اوخ بیچـوب

دل دیدی از بس او شاه خون جگر
ایلدی درگاه حقّه چوخ اثر
جانب حقدن یتیشدی بوندا
آلدی آرامین حسینون بو صدا
یا حسین اولما ملول و دلفکار
آهویله ووروما افلاکه شرار
چوخ باخوب یانما علی‌اصغره
گر سوزون وار ساخلا روز محشره
غم یمه اوخلاندی لب تشنه بالان
بیر نفر یوخ قانلو قونداقین آلان
باغریوا آز چک عزیز جانیوی
قوی قوجاقوندان یره قربانیوی
قالما حیران ای امام ممتحن
وار بهشت ایچره او طفله سود ویرن
سرور مظلوم امام غم حشم
گوردی محبوبی آچوب باب کرم
بولدی قربانین شه گردون جلال
کیم قبول ایلوب خدای لایزال
ویردی یوز حال شعف اول سروره
اصغرین نعشین قویوب فوراً یره
ایلدی چوخ وجدیله اول مقتدا
تا ایکی رکعت نمازِ شکر، ادا

جـان ویـرور گـوردی علـیٓاصـغری
لیک قونداق ایچـره قـالموش اللّـری
کـسدی چـون بنـد قمـاطی شـهریار
اللّـــرین قونداقـــدن ایتـــدی کنـــار
بولدی سالموشدی اونـی اوخ زحمتـه
جان ویرنده دوشمسون چـوخ زحمتـه
یانـــه یانـــه پادشـــاه تـــشنه کـــام
اصغرین نعشین ایدوب حمـل خیـام
یازمـــا (عاصـــی) بـــو مـــؤثر محنتـــی
سال بیر اوزگه حالـه طـرز صـحبتی
دلـــده‌کـــی مقـــصودیوی تعقیـــب ایلـــه
ســـاخلاما دلـــده گتـــور دردون دلـــه
روز و شـــب اصـــغر غمنـــده داد قیـــل
یـاد ایـدوب نـسکللرین فریـاد قیـل
ایتمه سین دردون سنی افـسرده حـال
دردیـــوه چـــاره، علـــی‌اصـــغردن آل

غمناک تبریزی

حاج محمدتقی امیرخیزی متخلّص به غمناک در محلّه‌ی امیرخیز بـه دنیـا آمـده است. از غمناک کتابی به نام گنجینه‌ی مـصائب در سـال ۱۳۵۰ قمـری چـاپ شـده است.

زبانحال حضرت زینب(س) در وفات حضرت رقیّه(س)

گلــون گلــون بــالام اُلــدی گوگــل گلــوب درده
آتاســی تــک قالاجاقــدور جنــازه‌ســی یــرده
هــانی قطیفــه هــانی شــال و پوشــش و ابــره
ســالاق جنــازه‌ســی اُســته قویونجــه تــا قبــره
منی بو محنت و غم یاندیرار یقـین، مـه و سـال
حــسین عزیــزی اُلوبــدور تــاپولموری غــسّال
دوتوم جنازسینه اولدی غسل ایدن ـ هـانی سـو
بو قیز اونون قیزیدور ـ اولدی قانی آب وضـو
سوســوزلوق آتــش دائــم بیزیلــه یــار اولاجــاق
بونونده نعشی حسین تک بو یزده خور اولاجاق
بیزیلــه گلمیــه‌جــاق راســت چــرخ کــج آئــین
گــرک غریــب مــزار اولــسون عتــرت یاســین
دیون او شــمره کــه آز کینــه یولّــارین آچــسون
رقــیّم اُلــدی گلــوب بــاری قولّــارین آچــسون
نولور که رحمه گلوب ظلمدن بیـر آز دویـسون
امان ویره کــه دویونجــه بیــر آغلیــاق قویــسون
بیزی بو نوعیله هر کیمــسه گورســه رحــم ایلــر
عزیــز عالمیــدوق اینــدی قالمــشوق مــضطر
اُلــوب امیریمیــز اوضــاعمیز اولــوب بــرهم
قبیله میز اُلـوب آخـر قـالوب بـو بیرجـه نفـر
اودا اســیر مقیّــدی ـ نــاتوان و علیــل
قالوبــدی دشــمن الینــده بوســبط شــاه نبیــل

علـی جـوانلاری قانـه بـاتوب صـغیر و کبیـر
قالان بو قیزلاری ـ عـورتلری ـ ایدوبلـه اسـیر
جـــلال و شـــوکتیمیز ظلملـــه اولـــوب تـــالان
اولوبـــدی منزلیمیـــز بـــو خرابـــه‌ی ویـــران
سالوبدی بیزلری گور بیر نه حالـه چـرخ کهـن
اُلنلـــره ایـــدروخ کهنـــه معجریلـــه کفـــن
خرابـــه محنتـــی (غمنـــاک) گلمـــز اتمامـــه
کـه آز قـالوب یانـا بـو الـده دفتـر و خامـه
نقـدری کـیم گلـوری بـو خرابـه‌دن فریـاد
یقینـدی قویمیاجـاق بیـر گوگـل قـالا آبـاد
او وقـــت قورتـــولی بـــو غمـــدن آل‌پیغمبـــر
گلـوب حـسینون آلا، قـانین حجّـت داور[1]

لعلی ایروانی تبریزی[1]

میرزا علی خان متخلص به لعلی به سال ۱۲۶۱ هـق در تبریـز تولـد یافـت. در جوانی به تجارت اشـتغال داشـت و بعـدها از تجـارت دسـت کـشید و نـزد میـرزا ابوالحسن حکیم‌باشی به تحصیل علم طب پرداخـت و بـه مقـام پزشـک مخـصوص مظفرالدین شاه ارتقا یافت و ملقب به شمس‌الحکما گشت. در سفر سوم ناصـرالدین شاه همراه او به اروپا رفت و به سال ۱۳۲۵ هـق در تفلیس درگذشت. مردی بذله‌گو بود. دیوانش مرکب از اشعار فارسی و ترکی با مقدمه‌ی مرحوم محمدعلی صفوت به سال ۱۳۲۲ ش. در تبریز به چاپ رسیده از اوست:

---

۱ ـ مشاهیر سخن، ج ۱، ص ۷۳۵ ـ ۷۳۶

شهادت حضرت امام حسین(ع)

گچدی راه عشقده جاندان رئیس العاشقین
آفرین ایتدی بو عشقه حضرت جان آفرین

عاشقه جانان یولوندا جان و مال و سر ندور
جلوه‌ی معشوق اولان یرده تن و پیکر ندور
عاشق شوریده بیلمز باش ندور خنجر ندور
گوسترنده شاهد غیبی جمال نازنین
طالب جانان گرک اوز قانینه غلطان اولا
نعشی عریان ـ پیکری صد پاره ـ غسلی قان اولا
یا حسین عالم سنون تک عاشقه قربان اولا
سن کیمی عالمده جاندان گیچمیوب هیچ‌کیم یقین
عشق ـ باشون گه مقیم کعبه‌گاهی دیر ایدوب
آشنای غیر اولوب بالمرّه ترک غیر ایدوب
گون کیمی منزل به منزل گه جداده سیر ایدوب
گاه ایدوب شوریده باشون ـ عشق خاکسترنشین
بیر بیله جور و جفایه کیمده وار تاب و توان
رسمدور عاشق ویرور جانان یولوندا باش و جان
باشینی قاتل کسر ـ کسمز الینی ساربان
زخملو نعشنده آت چاپماز گروه مشرکین
یا حسین اوندا اولیدی کاش ـ بو عالم خراب
پیکرون آتدان یره دوشدی نگون چون آفتاب
سویلدی عرش برین یا لَیتَنی کُنتُ تُراب
گوردی چون اوز گوشوارین زینت فرش زمین

فـرش ایـدوب قانـدان یـره سـجاده‌ی راز و نیـاز
ذکـر معبـود ایتمگـه قانیلـه آلـدون دسـتماز
دوشـدون آتـدان سـرنگون تپراقـه هنگـام نمـاز
اوندا ویردون باش که اوّل سجدیه قویدون جبـین
هانسی عاشـق عـشقدن بیـر بیلـه چکـدی کـشمکش
قیلدی کیم طور تجلّاده گـورون بیـر بیلـه غـش
چخدی زینب خیمه‌دن گوردی دوشوب دلـده عطـش
یوز قویوبلار هر طرفدن الده خنجـر اهـل کـین
کـاش اولیـدی خانمـانِ چـرخ، بـر بـاد اولزمـان
کـه قـرا یللّـر اسـوب میدانـدا تـا اولـدی نهـان
دوشـدی سـمت قتلگاهـه چـشم زینـب ناگهـان
نه گوروب بیر قانلو باش الده گلور شـمر لعـین
آچـدی باشـین یولـدی زلفـین ایلـدی شـور و نـوا
سویلدی قارداش دگلدون سن بـو قومـه پیـشوا
بیلمـرم بـو ظلـم اولوبـدور هانـسی مذهبـده روا
اُلـدوره امّـت امـامین یـا امـام المـشرقین
حق یولونـدا بـذل اولـوب حیـدر کیمـی جـان و سـرون
وار سـنیله بـو قـدر عالمـده فرقـی حیـدرون
سـن ویروبـسن یـا حـسین انگـشتیله انگـشترون
بیرجـه خـاتم بـذل ایـدوب امّـا امیرالمـؤمنین
شـوقیله حقـدن گلـن فرمانـه تعظـیم ایلـدون
باش و جاندان کیچمکی عـشّاقه تعلـیم ایلـدون

عـشق میدانـدا جـان ـ جانانـه تـسلیم ایلـدون
آفـرین بـو عـشقوه ـ ای صـد هـزاران آفـرین
مجلـس ماتمـده (لعلـی) دیـدهی گریانیلـه
اوخـشار اهـلبیتـی آغـلار سـینهی سـوزانیله
قـسمت اولـسون یـا حـسین بـو نوحـه و افغانیلـه
زایـر اولـسون قبـروه حـضّاریله بیـر اربعـین[1]

استاد محمد عابد

استاد محمد عابد، از شـعرای بنـام عاشـورایی عـصر حاضـر، و شـیفته خـالص خاندان اهلبیت عصمت و طهارت بود. آن بزرگوار در مقدمه دیـوان «مهـر و شـفق» این علاقمندی را با لطافت قلمی خود اینچنین بیان میکند:

فرزند زهرا

قلم در اختیار من نیست و افکار پریشان و آشفته امکان نوشـتن چیـزی را بـه مـن نمیدهد زیرا بضاعت فکری خود را با عظمت معنوی شـما مـیسـنجم، دل بـه طـپش میافتد و دستم رعشه میگیرد چندان که قدرت نگه داشتن خامه را در کف نمیبیـنم از طرفی عطوفت و بندهنوازی شما دل و جرأت میدهد که اندوه و آلام درونی خود را بـا شما در میان بگذارم و بگویم و بنویسم آنچه را که با دیگران نه تـوان گفـتن دارم و نـه یارای نوشتن و از طرفی کسی را حال و حوصلهی شنیدن و خواندن آنهـا نیـست ایـن شمایید که درد دل ارادتمندان و شیفتگان خـود را بـا بزرگـواری و شـفقت گـوش فـرا میدهید و مسئول آنها را اجابت میکنید و با معان نظر عنایت دردها را دوا میبخشید.

یادتان گواه است که از دوران طفولیت که به همراه پدر راهی مجالس عـزاداری بودم چه اشتیاقی به شنیدن بزرگواریهای شما و شجاعت و ایثارتـان داشـتم و چـه اشکهایی از استماع مصائب شما از دیده جاری میساختم.

---

۱ ـ سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ٦٣٦ ـ ٦٣٨.

سال‌ها گذشت و من در مکتب پدر درس‌هایی به اندازه توان و استعداد خـود از ولای شما یاد گرفتم و به ذخایر فطری خـود افـزودم آری ذخـایر فطـری زیـرا مـن افتخارم این است که با ولای شما از مادر متولد شده‌ام و در دامن او که سر تا پـایش ولایت شما بود پرورش یافته‌ام پدر که خدایش بیامرزد و خود از خادمین و مـادحین شما بود راه دشوار سرودن و گفتن را به من یاد داد و انگیزه‌ی شکوفایی طبع من شد و به من یاد داد که از بعد حماسی وقایع عاشورا بگـویم ومـصائب را در لفّافـه هنـر شعر بیان کنم و توصیه کرد که مبـادا سـخنی بـه نـام شـعر بگـویی کـه بـا عظمـت شخصیت مولایمان منافات داشته باشد. او از ذلت هـزاران فرسـنگ بـه دور اسـت و مبادا تو سخنی بگویی که از آن بوی ذلّـت استـشمام شـود نعـوذ بـالله مبـادا شـعری بسرایی که با مقـام معنـوی حـضرات معـصومین(ع) مباینـت داشـته باشـد. زیـرا آن بزرگواران تمام مصائب را به جان پذیرفته‌اند که تن به ذلّت ندهند و من نصایح پـدر را آویزه‌ی گوش جان کردم و به خیال خود کوشیده‌ام گفته‌های او را جامـه‌ی عمـل بپوشانم. آری فرزند عزیز زهرا من در طول عمر خود اگرچه دچار مشکلات فراوانی شده‌ام و در هر قدم این مسیر دامی سر راه خود دیده‌ام امّا به این شادم کـه دسـتم از دامن خدمت شما کوتاه نشده و این اعتماد آن‌گاه معتبر خواهد بود که به مُهـر قبـول شما ممهور شود والّا سعی من بیهوده خواهد بود.

و دور می‌بینم از کرامت و بزرگواری شما که نظر لطفی بـه ایـن بـی‌مقـدار کـه خواهی نخواهی خود را به شما وابسته می‌داند نیافکنید بضاعتم قلیل است امّا با ورد یا اَیُّهَا الْعَزیز به در سرای شما آمده‌ام و تصدّق علینا می‌گویم و رجای واثق دارم کـه با کرم و رأفت خود بپذیرید به جلالت شما سوگند وقتی این سروده‌ها را می‌سـرودم هرگز به مغزم خطور نمی‌کرد که روزی به چاپ آن‌ها اقدام کنم زیرا خود را در آن حد نمی‌دیدم و نمی‌بینم که در حق شما شعری بگویم و به چاپ هم برسانم ولی اصرار ارادتمندان شما و توصیه مکرّر دوستان بزرگوارم از طرفـی و گذشـت عمـر و عدم اعتماد به فردای روزگار از طـرف دیگـر مـرا بـه ایـن گـستاخی وادار کـرد بـه

خصوص که قبل از این هم جسارتی کرده و مجموعه‌ای به نام «ماه در محاق» چاپ و منتشر کرده‌ام اینک دومین مجموعه با عنوان «مهر در شفق» آماده چاپ است تا در دسترس علاقمندان شما قرار گیرد و یادگاری باشد از من عاصی معصیت‌کار در صفحه‌ی روزگار، باشد که سوخته دلی روزی با خواندن بعضی از آن‌ها دعای خیری هم در حق من بنماید. منظور من فقط عرض ادب به پیشگاه عالم پناه شماست لاغیر. زیرا به دولت ولای شما حضرت حق جلّت عظمته از همگان بی‌نیازم کرده و از شهرت و خودنمایی بیزارم ساخته و الا اگر غیر از این بود سال‌ها پیش می‌بایست آثار من چاپ می‌شد نه در سنین آخر عمر که شخص، دیگر نه هوای شهرت دارد و نه آرزوی تکاثر مال. از خداوند مسئلت دارم که مساعی همه‌ی آن‌ها را که در آستان مقدس شما به هر نحو ممکن خدمت می‌کنند مورد عنایت شما قرار دهد و این بنده‌ی ناچیز را هم در زمره‌ی خادمین درگاهتان محسوب و محشور فرماید.[۱]

نسیم خیال

ای ماه شمع بزم جلال تو یا حسین(ع)
خورشید خاکسار کمال تو یا حسین(ع)
طوبی که آرمیده بهشتی به سایه‌اش
بالیده در پناه ظلال تو یا حسین(ع)
آب بقا غبار ظُلَم شوید از جبین
دستی اگر زند به زلال تو یا حسین(ع)
ننوشت کلک قاهر نقّاش کاف و نون
در نسخه‌ی وجود مثال تو یا حسین(ع)
گر خاک جلوه داد به افلاک نی شگفت
دارد به کف چراغ جمال تو یا حسین(ع)

۱ـ مقدمه «مهر در شفق»، ص ۹ ـ ۱۱.

چون طایری به ذروه‌ی لاهوت پر زدی
این تنگنا نبود مجال تـو یـا حـسین(ع)
ذرّات کاینـات بـه سرگـشتگی و نظـم
جوینـد امتثـال مثـال تـو یـا حـسین(ع)
خندد بهشت چون گل رویت، چو بگـذرد
اندر جنان نسیم خیال تو یـا حـسین(ع)
گفتی حدیث عشق و جهان تا ابد پر است
از انعکاس و شور مقال تو یا حسین(ع)
تنها نه خود شدی ز جفای فلک غمین
هستی ملول شد ز ملال تو یا حسین(ع)
تا حشر شعله بـر جگـر اهـل دل زنـد
ظلمی که رفت با تو و آل تو یا حسین(ع)
عابـد بـر آسـتان تـو سـاید رخ امیـد
دل‌بسته بر عطا و نوال تو یا حـسین(ع)[1]

گلواژه‌ی عشق

تعجیـل ایلـه گلماقـدا امانـدور آتـام اوغلـی
سـندن اورگـیم چـوخ نگرانـدور آتـام اوغلـی
عفـو ایلـه بـو دعوتـده اگـر اولـدی جـسارت
اولسون قـسم اوز جـانوه خواهـشدی نـه دعـوت
احـسان ایلـه بـو خواهـشمی ایلـه اجابـت
گـل باشـوه عباسـی دولانـدور آتـام اوغلـی

۱ ـ مهر در شفق، ص ٦٥.

تا گوز آچیب احساس ایلدیم گوز نَـدی قـارداش
خورشیدله مـه یـا گیجـه گونـدوز نَـدی قـارداش
نطقه گلـه‌لـی درک ایـده‌لـی سـوز نـدی قـارداش
عبّاســـه آدون ورد زبانـــدور آتـــام اوغلـــی

یوخـدور نظـر الفـاظده سنـسن هـامی منظـور
سـن دلـده بیـان گـوزده ضـیا باشـدا اولان شـور
گوز چهره‌وی ترک ایتمدی، گوردون شب عاشـور
هرگــز دیمــدی بــاغ جنانــدور آتــام اوغلــی

عادتلــه یانــان قلبــیم ایــدوب اســموی تکــرار
خــشکیده زبــان ایتــدی اورک دردینــی اظهــار
عــشقون کــه منــی ایلــدی بــو خواهــشه وادار
ذرّات وجودیمـــده نهانـــدور آتـــام اوغلـــی

عــشقوندی فقــط قلبــده یــوخ اوزگــه تعلّــق
بــو خُلقلــه نفــسیم تاپیــب اوّلــده تخلّــق
گـــل گلمـــاقوا ایتگیلـــه عباســـی تـــصدّق
هـر بیـر قـدمون ارزشـی جانـدور آتـام اوغلـی

جان فدیه‌ی یـار اولماسـا خـدمت دیمـاق اولمـاز
بـاش بـذل نگـار اولماسـا عـزّت دیمـاق اولمـاز
ســودای محبّتــدی مــصیبت دیمــاق اولمــاز
هــر غــم منــه تهــذیب روانــدور آتــام اوغلــی

بیــر حــرف زبانیمــده منــیم یوخــدی گلایــه
خــشگیده لبــیم خنــده ویــرار مــوج بلایــه
امـــواج بـــلادور یتـــورن اوج ولایـــه
بــو امــر، مــسلّم نــه گمانــدور آتــام اوغلــی

مـــن لازمیـــدی فدیـــه‌ی جانـــان اولام اولـــدوم
لـــب تـــشنه ره یـــارده قربـــان اولام اولـــدوم
سو اوسـته سوسـوز قانیمـه غلطـان اولام اولـدوم
سـندن ولـی دل چـوخ نگرانـدور آتـام اوغلـی

مـین‌لـر مـن اولام بیـر نفـسون قیمتـی اولمـاز
گـل اولماسـا هرگـز چمنـین نزهتـی اولمـاز
سنـسیز بـو جهـان اولـسادا خاصـیّتی اولمـاز
بـالّهی جهـان سـنله جهانـدور آتـام اوغلـی

سـینم سـپر ایـستردی اولا تیـر بلایـه
تـا یتمیـه گنجینـه‌ی اسـرار خدایـه
افـسوس دوشـوب توپراقـا اینـدی بـو وقایـه
هـر چنـد گنـه تیـره نـشاندور آتـام اوغلـی

دردیـم بـودی، سـن بـی‌مـدد و یـاور و تنهـا
بـو دشـت کمینگـاه و کمانـدار سـراپا
ایـوای، نـشان بیـر، یـارالی تـشنه لـب، امّـا
دنیـا دولوسـی تیـر و کمانـدور آتـام اوغلـی

آخـر نفـس احـساس ایلـورم عمـره علاقـه
ایـستور منـی تـوش ایتـسون اجـل درد فراقـه
بیـر لحظـه بولورسـن دوشـه گـر سـندن اوزاقـه
عباسـین او دم حـالی یامانـدور آتـام اوغلـی

گـل یـاره‌لـر ایلـوب بولـورم بـو چـولی گلـشن
امّـا نـدی بـو منظـر گلگـون گـورورم مـن
آیـا هـامی دنیـانی دوتـوب سـوری و سوسـن
یـا آینـه‌ی چـشمده قانـدور آتـام اوغلـی

یازدی خط خونین، ورق جسمده شمشیر
گلواژه‌ی عشق اولدی گوزل طرزیله تعبیر
دنیا بوبی گویادی بو تعبیر و بو تحریر
اهل دله تبیان و بیاندور آتام اوغلی

دیدارولله دل یتر آخر بلی کامه
توفیق تاپار جان بولورم اخذ مرامه
عطرون گتورور باد صبا پیکی مشامه
انفاسی اودور مشگ فشاندور آتام اوغلی

مأنوس اولالی عشقه ازل، خامه‌ی تقدیر
دل صفحه‌سنه عکس رخون ایلدی تصویر
عشقون منه جان مونسی دور منده نه تقصیر
سنسیز گر ایشیم داد و فغان‌دور آتام اوغلی

قان سیل کیمی موج ویریب داغ داشا قارداش
بیر ورطه‌دی بو غم چولی باشدان باشا قارداش
قان قویموری قارداش یتیشه قارداشا قارداش
غرقاب، کران تا به کراندور آتام اوغلی

بو طایفه دنیایه آزیب دینینی ساتدی
باشدان هوس باطله حق فکرینی آتدی
هر چند که ظاهرده اوز آمالنه چاتدی
هر سود، بو سوداده زیاندور آتام اوغلی

نفسیم اولالی نعمت تکوینیله مأنوس
اولدوم سنه خادم سنه چاکر سنه پابوس
آخر نفسی ایلمه مشتاقوی مأیوس
لطفه بولوسن یاخشی زماندور آتام اوغلی

دل روشـــن اولـــوب آتـــش جـــان‌ســـوز جگـــردن
چـــوخ فیـــضه یتـــوب نالـــه‌ی شـــب آه ســـحردن
دوشـــــموب بولـــــورم نالـــــه، دعـــــا، آه، اثـــــردن
دیـــدارون او تـــأثیره نـــشاندور آتـــام اوغلـــی

ای بارقـــــه‌ی رحمـــــت بـــــی‌منـــــت داور
ای جـــود مجـــسّم کـــرم و فـــیض مـــصوّر
تنهـــا نـــه مـــنم لطفـــوه محتـــاج بـــرادر
محتـــاج ســـنه کـــون و مکانـــدور آتـــام اوغلـــی

قـــان آیـــت نـــصرتدی بـــو قـــانلی علمونـــده
دل هدیـــه‌ی نـــاچیزدی تـــشریف عمونـــده
بـــاش نقـــد نثـــار اولماســـا خـــاک قدمونـــده
جـــان دوشـــنه بیـــر بـــار گرانـــدور آتـــام اوغلـــی

عابـــد ســـنه دم ویردیلـــه «ذهنـــی» و «ســـخاوی»
چـــون ذکـــر مـــصیبتده او شـــاعردی بـــو راوی
تکرار ایله اوّل سوز اولـوب چـوخ سـوزه حـاوی
تعجیـــل ایلـــه گلماقـــدا امانـــدور آتـــام اوغلـــی[1]

---

۱ ـ ستاره سحرگاهی، ص ۱۷٤.

بخش هشتم

شهدای روحانیت در تبریز



شهدای روحانیت در تبریز

۱ ـ آیت‌الله شیخ عبدالکریم امام جمعه تبریزی

از علمای بزرگ و برجسته مبارز ایران در قرن چهاردهم هجری، از دوران نخست زندگی و تحصیلات او اطلاعی در دست نیست. وی از خاندان معروف به علم و فقاهت بود. عموی او حاج میرزا حسن مجتهد، عالم اول آذربایجان بود و شهرت و نفوذ بسیار داشت. او همانند پدرش میرزا عبدالرحیم، «امام جمعه» تبریز بود. این منصب از زمان جد اعلای او، میرزا لطفعلی در خاندانش موروثی شده بود.

میرزا عبدالکریم طبعی بزرگوار، اخلاقی نیکو دستی گشاده داشت و در رفع نیازمندی‌های فقرا و بذل و بخشش به آن‌ها، از ثروت فراوان خود دریغ نمی‌کرد. علاوه بر آن، ریاست حوزه علمیه تبریز بر عهده وی بود و نفوذ و محبوبیت بسیاری در میان مردم و رجال دولت داشت و احکام و اوامرش برای آنان مطاع بود. او از راه و رسم اروپاییان و تشبّه به آنان نفرت داشت و با گمراهی و انحرافات اجتماعی مبارزه می‌کرد. کمی پیش از جنبش مشروطیت (۱۳۲٤ ق) میان ارامنه ومسلمانان قفقاز درگیری‌های خونینی روی داد. چون بیم آن می‌رفت که دامنه اغتشاش به تبریز کشیده شود و دولت نتواند آن را کنترل نماید، حاج میرزا عبدالکریم حمایت از ارامنه تبریز را بر عهده گرفت و مانع بروز آشوب در آذربایجان گردید. سوسیال دموکرات‌های قفقاز در روزنامه‌های تفلیس و باکو به این دلیل، از امام جمعه به شدت انتقاد کردند.

وی از جمله علمای تبریز بود که از جنبش مشروطیت حمایت کرد، اما پس از تشکیل انجمن ایالتی تبریز و اقدامات تندروانه آن، همانند بسیاری دیگر از علما و روحانیون از آن کنار گرفت و به مخالفت با آنان برخاست. انجمن نیز که کانون مشروطه‌خواهان تندرو شده بود، اتهامات ناروایی به وی نسبت داد و او و جمعی دیگر از علما را از تبریز اخراج کرد. از این‌رو حاج میرزا عبدالکریم در مخالفت خود

با آنان جدی‌تر شد. انجمن ایالتی نیز متقابلاً، بـرادر و یکـی از دوسـتان میـرزا را بـه نشانه انتقام، دستگیر و به فجیع‌ترین وضعی به شهادت رساند.

پس از شهادتش حاج میرزا صادق آقا تبریزی مرثیـه‌ای در مـرگ او سـرود کـه ترجمه فارسی آن چنین است: «آیا جهان کفر این‌گونه در ملأ و منظر عموم مسلمین، دین محمد(ص) را تهدید می‌کند؟ آیا این‌گونه مکـر و توطئـه خـود را بـر پیـشوای یکتای مسلمین فرود می‌آورد؟ و منبع مکارم و هـدایت را همـراه شـاخه بزرگـوار و ارزنده‌اش، زنده به گور می‌سازد؟ او از دودمان علم و دانشی بود که ارکان آن با آثـار درخشان احمد، عَلَم شده بـود. پـس از درگذشـت امـام جمعـه، کیـست کـه بـه داد بیوه‌زنان و یتیمان و رفع نیازهای مستمندان برسد؟ کیست کـه پـس از او بـه تعظـیم شعایر الهی و دفع شرّ کفار قیام ورزد؟ و کیست که پس از او به مناجـات پروردگـار در دل شب تاریخ یا در محراب و مسجد بپردازد؟»[1]

۲ ـ آیت‌الله میرزا علی ثقـةالاسلام

میرزا علی آقا معروف به ثقـةالاسلام تبریـزی از خانـدان اصـیل ثقـــةالاســلامی است که به روایتی اجدادشان از مدینه منوره به خراسان و از خراسان به تبریز آمده و از اواخر دوره صفویه، هم‌چنان در تبریز مستقر شده‌اند. بزرگـان ایـن خانـدان سـابقاً لقب صدرالعلما داشتند و یکی از بزرگان این خاندان در دوره کریم‌خان زند به فرمان وی مدتی منصب وکالت آذربایجان را عهده‌دار بود.

میرزا علی ثقـةالاسلام در شب جمعه ۷ رجب ۱۲۷۷ ق در تبریز متولد شـد. در نوجوانی ادبیات و مقدمات علوم اسلامی را در زادگاهش فرا گرفـت. سـپس جهـت تکمیل مبانی علوم اسلامی به نجف اشرف عزیمت و در حوزه درس بزرگـان چـون فاضل اردکانی، شیخ زین‌العابدین مازندرانی و شیخ علی یزدی شرکت نمود. در سال

۱ـ علمای مجاهد، ص ۱۴۳.

۱۲۰۸ ق به تبریز مراجعت و به وظایف دینی مشغول شد. وی بعد از فوت پدرش میرزا موسی (۱۳۱۹ ق)، با لقب «ثقةالاسلام» به جای او نشست.

ثقةالاسلام در عاشورای ۱۳۳۰ ق توسط قشون روسیه تزاری دستگیر و در باغشمال تبریز به همراه عده‌ای به دار کشیده شد.

آثار قلمی ثقةالاسلام

ثقةالاسلام تبریزی در جایگاه یک عالم جامع در رشته‌های گوناگون فقه، اصول، حکمت، کلام، نجوم، ریاضیات، تاریخ و جغرافیا، علم‌الرجال و کتاب‌شناسی تسلط کامل داشت و به زبان‌های ترکی، عربی، فارسی و فرانسه مسلط بود. شعر نیکوی می‌سرود و خط را خوش می‌نوشت و در ترسل و انشاء به روش قائم‌مقام فراهانی و امیرنظام گروسی نثری شیرین و اسلوبی ملمع و موصع داشت. از وی تألیفات و آثار متعددی جای مانده است که عبارتند از:

۱ـ ترجمه بث‌الشکوی: کتاب بث‌الشکوی تألیف ابوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی و قسمت سوم از تاریخ یمینی[۱] است که تا آن زمان ترجمه نشده بود و ثقةالاسلام آن را به درخواست امیرنظام گروسی، به فارسی ترجمه کرده است. این ترجمه‌ی قوی و روان که یک ترجمه‌ی آزاد به سبک ترجمه‌ی کلیله و دمنه است، دلیل بر استادی ثقةالاسلام در زبان عربی و فارسی است.[۲]

۲ـ تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته: این کتاب دارای دو قسمت است. قسمت اول، در سال ۱۳۲٤ به قلم ثقةالاسلام نوشته شده است. این بخش درباره‌ی بقعه‌ی سید حمزه و بقعه‌ی عین علی و زین علی و مقام صاحب‌الامر تبریز است. بخش دوم کتاب درباره‌ی زلزله‌های ویرانگر تبریز و نیز، باغشمال است.

۱ـ بخش عمده تاریخ یمینی که مربوط به زمان سلطنت محمود سبکتکین است توسط ابوالشرف ناصح بن ظفر الجرقادقانی به فارسی ترجمه شده و بخش دوم آن رساله‌ای است در مرثیه نصر بن ناصرالدین سبکتکین که آن را حبیب‌الدین محمد در سال ۱۲۷۲ هـ‌ق به فارسی ترجمه کرده است. (داستان دوستان ـ محمدعلی صفوت ـ ص ۵۹)

۲ـ این کتاب توسط اینجانب هادی هاشمیان در مجله پیام بهارستان شماره ۱٦، ۱۳۹۱ چاپ شده است.

۳ـ مرآةالکتب یا اسفاءالکتب: این اثر در ۷ جلد و در معرفی اسامی آثار و تألیفات عالمان و دانشمندان شیعه است. این کتاب از آثار ماندگار آن شهید به شمار می‌آید.

٤ـ مراسلات و منشآت: این کتاب مجموعه نامه‌های ثقةالاسلام است که در حدود ۵۰۰ نامه را در برمی‌گیرد.

۵ـ رساله‌ی لالان: این کتاب در سال ۱۳۲٦ هـق تألیف و برای علمای نجف فرستاده شد.

٦ـ ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء و مقتل سیدالشهداء: این کتاب آخرین اثر ثقةالاسلام شهید محسوب می‌شود که در سال ۱۳۲۹ هـق نوشته است.[۱]

۷ـ ترجمه‌ی عتبی: ثقةالاسلام این ترجمه را به درخواست حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی، به رشته‌ی تحریر درآورد.

۸ـ یادداشت‌های مجمل حوادث یومیه‌ی مشروطه: بخشی از این کتاب در شام غریبان ثقةالاسلام سوزانده شد.

۹ـ مجموعه تلگرافات.

۱۰ـ نامه‌ها (۱۰۹ نامه)

۱۱ـ رساله اسلام و سیاست و اقتصاد و اخلاق آن

۱۲ـ رساله بالون ملت ایران به کجا می‌رود؟

۱۳ـ مقاله «ترقی مملکتی به مال است و تحصیل مال به علم»

۱٤ـ مقاله «انتخابات»

۱۵ـ تسهیل هندی (خطی)

۱٦ـ حاشیه بر رساله علمیه والد خود، میرزا موسی ثقةالاسلام (خطی)

۱ـ این کتاب به کوشش حجت‌الاسلام‌والمسلمین رسول جعفریان در مجموعه ۱۹ رساله، میراث بهارستان، دفتر دوم (مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۸) به چاپ رسیده است.

۳ ـ شیخ محمد خیابانی

شیخ محمد در سال ۱۲۹۷ هـ‌ق در خامنه، یکی از شهرهای آذربایجان متولد شد. وی از شش سالگی در زادگاهش به مکتب رفت و تحصیلات خود را با قرآن کریم آغاز کرد. محمد در کودکی به همراه خانواده‌اش به علت ظلم و ستم خان خامنه ـ نصرالله‌خان ـ به تبریز کوچ کرد و در محله‌ی خیابان تبریز اقامت گزید. او هم‌چنین در نوجوانی به همراه پدرش حاجی عبدالحمید به پطروفسکی روسیه مسافرت کرده و در آن‌جا به تجارت و آموختن زبان روسی پرداخت.

شیخ محمد پس از بازگشت از روسیه به تحصیل علوم دینی در مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز روی آورد، سپس لباس روحانیت بر تن کرد و از محضر عالمانی چون مرحوم آقا سید ابوالحسن آقا انگجی مستفیض شد. از این زمان محمد به علت اقامت در محله‌ی خیابان تبریز به خیابانی مشهور شد. بعد از وفات حاج سید حسین پیشنماز ـ پدر زنش ـ امامت مسجد جامع تبریز و نیز کریم‌خان را بر عهده گرفت. طبق برخی نقل قول‌ها خیابانی در این زمان بیش از هزار نفر مأموم داشته است. خیابانی با شروع نهضت مشروطیت و قیام‌های تبریز، قدم در راه مبارزه گذاشت و در آغاز از طرف انجمن ایالتی آذربایجان، در دوره‌ی دوم به عنوان وکیل به مجلس راه یافت و در آن مجلس بر ضد اولتیماتوم روسیه اعتراض کرد.

پس از انفصال مجلس، خیابانی از طرف افراد پلیس پیرم‌خان مورد تعقیب قرار گرفت. شیخ محمد خیابانی از طریق مشهد به روسیه رفت و از آن‌جا پس از مدتی به وساطت و میانجیگری میرزا عبدالکریم امام جمعه و گرفتن امان‌نامه از صمدخان شجاع‌الدوله که در تبریز از طرف روس‌ها به کشتار آزادی‌خواهان دست زده بود، به تبریز بازگشت.

شیخ محمد خیابانی برای توجیه اندیشه‌های سیاسی ـ اجتماعی خود در ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ شمسی مجله آزادیستان را به صورت یک نشریه ادبی و فرهنگی زیر چاپ برد. این مجله فقط سه شماره منتشر شد.

خیابانی سخنوری چیره‌دست بود. وی نطق‌های خود را به زبان ترکی ایراد و ترجمه‌ی آن را در روزنامه‌ی تجدد به فارسی منتشر می‌کرد. خیابانی به عنوان رهبر حزب دموکرات، مبارزه حزبی خود را شروع کرد و در نهایت حزب وی شش کرسی از نه کرسی تبریز را در انتخابات دوره چهارم به دست آورد. شیخ و رفقایش به علت امضای قرارداد ننگین ۱۹۱۹ توسط وثوق‌الدوله، با وجود انتخاب شدن به نمایندگی به مجلس نرفته و در رجب ۱۳۳۸ قمری قیام کردند.[۱] نتیجه‌ی قیام منجر به سقول دولت شد و مشیرالدوله پیرنیا از رجال آزادی‌خواه، رئیس الوزراء شد ولی چون خیابانی از قدرت مرکزی اطاعت نکرد، دولت مشیرالدوله، حاج مخبرالسلطنه را با اختیارات به آذربایجان فرستاد. والی جدید در اواسط ذیحجه وارد تبریز شد و سرانجام در سپیده‌دم ۲۹ ذیحجه‌ی ۱۳۳۸ مصادف با ۲۲ شهریور ۱۲۹۹ شمسی، مرکز حزب تصرف و چند نفر از گارد ملی ـ قوه‌ی مسلح حزب ـ و هم‌چنین خود شیخ محمد خیابانی به شهادت رسیدند.[۲]

٤ ـ شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی

وی فرزند آقا میرعلی بود و در ۱۲۹۲ ش در آذرشهر یا دهخوارقان، از توابع تبریز، به دنیا آمد. سید اسدالله در چهار سالگی مادر و در شانزده سالگی پدرش را از دست داد و مسئولیت اداره زندگی خانواده‌اش را بر عهده گرفت. او مقدمات علوم دینی را در مدرسه طالبیه تبریز گذراند، سپس برای ادامه تحصیل عازم شهر مقدس قم گردید. در این شهر از درس فقه و اصول استادانی چون آیت‌الله حجت کوه‌کمری، آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری و از درس اخلاق، فلسفه و عرفان امام خمینی استفاده کرد. در ۱۳٦۲ ق به زیارت خانه خدا رفت و پس از اتمام مراسم

۱ـ قرارداد وثوق‌الدوله نخست وزیر با مشارکت نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله اصفهانی با انگلیسی‌ها در ازای دریافت ۱۳۰ هزار لیره صورت گرفت و طبق این قرارداد می‌بایست تمام امور مالی و نظامی ایران زیر نظر انگلستان قرار می‌گرفت.

۲ـ اسماعیل قزاق با تنی چند، شیخ را در منزل حاج شیخ حسنعلی‌خان به شهادت رساندند.

حج، در نجف اشرف اقامت گزید و به تحصیل و تـدریس پرداخـت و مـورد توجـه خاص آیت‌الله سید محسن حکیم واقع شد و از محضر درس بزرگانی چون آیـت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله حکیم و آیت‌الله سید عبـدالهادی شـیرازی اسـتفاده کرد و به درجه اجتهاد نایل گردید و خود به تدریس پرداخـت و در شـمار فـضلا و مدرسان نامدار حوزه علمیه نجف درآمد. علم و فـضل و حـسن خلـق وی، مجلـس درسـش را شـور و نـشاط خاصـی بخـشیده بـود و طـلاب بـسیاری در آن شـرکت می‌کردند.

آیت‌الله مدنی در طول اقامت در نجـف اشـرف در جریـان رویـدادهای سیاسـی ایران قرار داشت. او از استادان شهید سید مجتبـی نـواب صـفوی بـود و بـا فـروش کتاب‌های به نواب کمک کرد تا به ایران آمده و کسروی را از حرکت انحرافیش بـاز دارد. پس از دستگیری امام و واقعه ۱۵ خـرداد ۱۳٤۲، آیـت‌الله مـدنی کـه در نجـف ساکن بود، نخستین عالمی بود که حمایت و تبعیت خود را از امام اعلام داشت و در انتشار تلگرام آیت‌الله حکیم بـه همـان مناسـبت، نقـش بـسزایی ایفـا کـرد و خـود، کلاس‌های متعددی تشکیل داد و راهپیمـایی اعتـراض‌آمیـز بزرگـی در شـهر نجـف برگزار کرد که طی آن رژیم شاه را به شدت محکوم نمود. وی تا یک سـال بعـد کـه امام خمینی به عراق تبعید شـد، محـور ناراضـیان رژیـم ایـران در نجـف بـه شـمار می‌رفت.

پس از تبعید امام به نجف اشرف، آیت‌الله مدنی همواره یار و یاور امام بود، امـا پس از چندی ناچار شد که به توصیه پزشکان، نجف را به علت گرمـای فزاینـده‌اش ترک کرده روانه ایران شود. او در بدو ورود در یکـی از حجـره‌هـای پـشت مدرسـه آخوند ملاعلی در همدان ساکن شد و بعداً به اصرار دوسـتان، منـزل محقـری بـرای خود در آن شهر تهیه نمود. وی در همدان اقدامات عام‌المنفعه بـسیاری کـرد، کـه از جمله می‌توان به ساختن مسجد چهل ستون، تأسیس صندوق قرض‌الحسنه، درمانگاه مهدیه و... اشاره کرد. در ۱۳۵۱، بـه فرمـان امـام خمینـی، سرپرسـت حـوزه علمـی

خرم‌آباد گردید و در آن شهر سکونت گزید.

سازمان اطلاعات و امنیت رژیم شاه (ساواک)، در تمام مدت، فعالیت‌های سیاسی او را به دقت زیر نظر داشت. در ۱۳۵۳ که حزب رستاخیز به دستور شاه تأسیس شد آیت‌الله مدنی عضویت در آن را تحریم کرد. به همین دلیل به مدت بیست و دو ماه به ممسنی تبعید گردید، سپس به سبب استقبال فراوان مردم و به خصوص جوانان از وی، تبعیدگاه او به گنبد کاووس تغییر دادند و مدتی بعد به یکی از بنادر دور افتاده و بد آب و هوای جنوب (بندر کنگان) تبعید گردید. در اندک مدتی انبوه جوانان بیدار و خونگرم جنوب، پروانه‌وار بر گردش حلقه زدند و از علم و اخلاق او بهره‌مند شدند. از این‌رو رژیم وی را به مهاباد، از شهرهای اهل سنت آذربایجان‌غربی تبعید نمود.

در مدت سه سال اقامت اجباری آیت‌الله مدنی در آن شهر، وی مورد تکریم و احترام همه اقشار سنی و شیعه قرار داشت و از بیان حقایق خودداری نمی‌کرد. او با بهائیان نیز مبارزان پیگیری داشت و آنان را مزدوران استعمار و ایادی رژیم می‌دانست. بر اثر مبارزات وی، بهائیان که پست‌های کلیدی زادگاهش (آذرشهر) را در دست داشتند، ناگزیر شدند که آن شهر را ترک گویند.

آیت‌الله مدنی پس از هجرت امام به پاریس در مهر ۱۳۵۷، از تبعیدگاه خود به همدان بازگشت و مورد استقبال پرشور و باشکوه مردم آن شهر قرار گرفت. وی از بدو ورود، خود را در خدمت انقلاب قرار داد و از دستوران امام خمینی تبعیت می‌کرد. از جمله اقدامات مهم و چشمگیر او در ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب، جلوگیری از اعزام یگان تانک تیپ همدان جهت سرکوب مردم تهران در آستانه انقلاب بود.

آیت‌الله مدنی در رفع غائله حزب خلق مسلمان در آذربایجان، نقش بسزایی ایفا نمود و در ۱۳۵۸ به نمایندگی از سوی مردم همدان به مجلس خبرگان قانون اساسی راه یافت و پس از شهادت آیت‌الله قاضی طباطبائی، از طرف امام خمینی(ره) به

عنوان امام جمعه تبریز و نماینده ایشان در آذربایجان منصوب گردید و رسیدگی به اوضاع همدان، خرم‌آباد و زنجان نیز به او سپرده شد.

پس از آغاز جنگ تحمیلی در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، آیت‌الله مدنی به بسیج و اعزام نیرو به جبهه‌ها و تشویق آن‌ها پرداخت و خود نیز لباس رزم بر تن کرد و در سنگرهای رزمندگان حضور یافت و به مسائل و مشکلات آنان از نزدیک رسیدگی می‌کرد و ایشان را به مقاومت در برابر دشمنان بعثی تا پیروزی نهایی دعوت می‌نمود.

آیت‌الله مدنی از یاران نزدیک ومورد اطمینان و احترام فراوان امام بود. حضور ثمربخش او در آذربایجان، سبب ناکامی بسیاری از توطئه‌های سیاسی ـ نظامی ضد انقلاب و تثبیت انقلاب در آن منطقه حساس گردید. به همین جهت او مورد خشم و کینه منافقان ضد انقلاب واقع شد و در روز جمعه ۲۰ شهریور ۱۳٦۰ در مصلای نماز جمعه تبریز، توسط یکی از منافقین به شهادت رسید.[۱]

پیکر او در میان اندوه و ماتم مردم تبریز تشییع شد و درحرم حضرت معصومه(س) در شهر مقدس قم دفن گردید.[۲]

۵ ـ آیت‌الله شهید سید محمدعلی قاضی طباطبائی

سید محمدعلی قاضی طباطبائی از جمله علما، نویسندگان و ائمه جمعه و جماعات مبارز ایران در قرن چهاردهم هجری است. وی در سال ۱۲۹۳ ش در تبریز به دنیا آمد. خاندان او از سادات طباطبایی هستند و سابقه پنج قرن حضور در آذربایجان داشته و سمت «شیخ‌الاسلام» و قضاوت را دارا بوده‌اند.

شهید قاضی تحصیلات اولیه‌ی خود را از هفت سالگی نزد معلم سرخانه آغاز کرد. پس از مدتی، در محضر پدر و عموی خود به کسب علم پرداخت. وی در

۱ـ علمای مجاهد، ص ۳٤۹ ـ ۳۵۳.

۲ـ علمای مجاهد، ص ٤٦۰

۱۳۰۸ ش به دنبال قیام علمای آذربایجان بر ضد حکومت پهلوی، به همراه پدرش از تبریز به تهران و سپس به مشهد تبعید شد.

تحصیلات علوم دینی را نخست در مدرسه‌ی طالبیه تبریز آغاز نمود و پس از تکمیل و اتمام قوانین، رسائل و مکاسب، مقداری از کفایه آخوند خراسانی را در همین مدرسه گذراند. از جمله استادان وی، حاج علی واعظ خیابانی، مؤلف علمای معاصرین بود. در سال ۱۳۱۸ برای تکمیل تحصیلات خود راهی حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد. پس از ورود به قم، در درس کفایه‌ی حضرات: مرعشی نجفی و گلپایگانی حاضر گردید. وی شرح منظومه و اسفار و برخی کتب معقول دیگر را نزد امام خمینی(ره) آموخت و در طول ده سال تحصیل جزء شاگردان ممتاز وی درآمد.

آیت‌الله قاضی طباطبائی هم‌چنین در درس خارج آیت‌الله حجت کوه‌کمره‌ای نیز حاضر شد و به تقریر درس اصول وی همت گماشت. مدتی هم در دروس حضرات آیات سید صدرالدین صدر، شیخ عبدالنبی عراقی و حاج‌آقا حسین بروجردی حاضر گردید. در ایام تحصیل در قم، به همراه پدر سفری به مشهد مقدس کرد و برای دومین بار موفق به ملاقات با شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی شد. پس از ده سال، به اصرار استادش آیت‌الله حجت برای ادامه‌ی تحصیل راهی نجف گردید. وی پس از استقرار در آن شهر، در درس آیت‌الله شیخ محمد کاشف‌الغطاء حاضر شد و در شمار اصحاب او قرار گرفت. استادان دیگری که از درسشان بهره گرفت، عبارت بودند از: حضرات محسن حکیم، سید حسین بجنوردی و حاج میرزا باقر زنجانی و شیخ عبدالحسین رشتی.

هنوز سه سال از اقامت آن بزرگوار در نجف اشرف نگذشته بود که ناگزیر به تبریز بازگشت. ره‌آورد تحصیل او در حوزه‌های علمیه‌ی قم و نجف، اجازات متعددی بود که فقها و مراجع شیعه به وی دادند. پس از بازگشت به تبریز، در مسجد مقبره (مسجد اجدادی خود) و مسجد شعبان به امامت جماعت پرداخت و فعالیت‌های عمرانی و اجتماعی قابل توجهی انجام داد. با آغاز نهضت

علما و مراجع به رهبری امام خمینی(ره) در مخالفت با تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳٤۱، به صف مبارزان پیوست. با تحریم عید نوروز ۱۳٤۲ توسط امام خمینی، وی نیز در تبریز، در روز دوم فروردین، مجلس سوگواری به مناسبت شهادت امام صادق(ع) برگزار کرد. یکی از این مجالس که در مدرسه‌ی طالبیه برگزار شد، مورد هجوم نیروهای انتظامی حکومت پهلوی قرار گرفت و طلاب حاضر در آن به محاصره درآمدند، اما به رهبری او مردم عزادار در مسجد مقبره، محاصره‌ی مدرسه طالبیه را درهم شکستند.

پس از واقعه‌ی مدرسه‌ی فیضیه و طالبیه، وی سخنرانی‌های سیاسی خود بر ضد حکومت را در مسجد شعبان آغاز کرد. در آستانه‌ی محرم ۱۳٤۲، با سازماندهی شبکه‌ی مخفی مبارزان مسلمان، به تکثیر و توزیع اعلامیه‌های انقلابی پرداخت. در ایام عزاداری، با اقدامی حساب شده، دسته‌های عزادار را از رفتن به باشگاه افسران و دعا کردن برای شاه منع کرد و تظاهرات عظیم روز عاشورای ۱۳٤۲ با سازماندهی او برگزار شد.

در پی دستگیری امام خمینی(ره) در ۱۵ خرداد ۱۳٤۲، مردم تبریز گرد منزل او تجمع کردند تا کسب تکلیف کنند. در ادامه بازار تبریز در اعتراض به دستگیری امام(ره) یک هفته تعطیل شد. وی برای هماهنگی بیش‌تر، تعدادی از وعاظ تبریز را در منزل خود گرد آورد و آنان را واداشت که در منابر بر ضد رژیم پهلوی به سخنرانی بپردازند که متعاقب آن، مشاجره‌ی سختی میان وی و رئیس ساواک تبریز درگرفت.

در اواخر خرداد ۱۳٤۲، ساواک تبریز و تهران، کنترل و مراقبت شدیدی از فعالیت‌های او به عمل آوردند و مأموران ساواک و شهربانی گزارش منظمی از سخنرانی‌های انتقادی وی، به مقالات بالاتر ارسال می‌کردند. وی در این سخنرانی‌ها ضمن حمله به حکومت، خواستار آزادی امام خمینی از زندان بود.

علی‌رغم مخالفت علما و مراجع، حکومت درصدد انجام انتخابات دوره‌ی بیست و یکم مجلس شورا و دوره‌ی چهارم مجلس سنا برآمد و آیت‌الله قاضی نیز سخنرانی‌های شدیداللحنی در مخالفت با آن ایراد کرد. در ادامه آن، علما و مردم آذربایجان دست به اعتصاب سه روزه‌ای در مخالفت با انتخابات و برای آزادی امام(ره)، زدند.

در ۱۳ آذر ۱۳٤۲، وی به همراه چند تن دستگیر و به زندان قزل قلعه‌ی تهران منتقل شد. دستگیری علمای آذربایجان انعکاس گسترده‌ای داشت و تمام مراجع تقلید این اقدام رژیم را محکوم کردند. پس از بازجویی از وی، به دلیل فقدان دلایل کافی برای محکومیت و به خواهش آیت‌الله حکیم، او و سایر زندانیان آذربایجانی، با التزام به عدم خروج از حوزه‌ی استحفاظی تهران، در ١٤ بهمن ۱۳٤۲ آزاد شدند.

با آزادی امام خمینی(ره) در شامگاه ۱۸ فروردین ۱۳٤۳، قاضی طباطبایی به دیدار امام شتافت و با دستور ایشان و بدون اجازه‌ی مقامات ساواک، در ٤ اردیبهشت ۱۳٤۳ راهی تبریز شد اما همان شب دستگیر و به تهران منتقل گردید. پس از چهل روز زندانی شدن در سلطنت‌آباد تهران، دچار حمله قلبی گردید و رژیم از بیم مرگ او در زندان، وی را با قرار عدم خروج از حوزه‌ی استحفاظی تهران آزاد کرد. در مدتی که در تهران بود مکاتبات مخفی با امام داشت.

سرانجام وی در ۹ مرداد ۱۳٤۳، شب هنگام، راهی تبریز گردید. در پی بازگشت او به تبریز، امام خمینی، آیت‌الله مرعشی نجفی و آیت‌الله میلانی تلگراف‌های تبریکی ارسال کردند. او پس از بازگشت، علی‌رغم بیماری، سکوت را جایز ندانست و فعالیت‌های سابق خود را پی گرفت؛ لذا برای سومین بار در ۲۹ مرداد ۱۳٤۳ دستگیر و به تهران اعزام شد اما نظر به بیماری که داشت در بیمارستان مهر تهران بستری گردید.

امام خمینی با اطلاع از دستگیری مجدد او، تلگرافی به بیمارستان مهر تهران ارسال کرد. قاضی حدود چهار ماه و اندی در بیمارستان مهر تحت نظر بود و

سرانجام در ۱۱ آذر ۱۳٤۳، حدود یک ماه پس از تبعید امام خمینی، او نیز از ایران به عراق تبعید شد. مدت تبعید وی حدود هشت ماه به طول انجامید و در ۱۹ تیر ۱۳٤٤ به تهران بازگشت اما ساواک تا ۲٤ شهریور ۱۳٤٤ به وی اجازه‌ی خروج از تهران را نداد.

در ۱۳ مهر ۱۳٤٤، امام خمینی از ترکیه به عراق تبعید شد. انتشار این خبر موجی از شادی بین مریدان وی برانگیخت. آیت‌الله قاضی طی تلگرافی ورود امام را به نجف تبریک گفت و امام نیز در ۱۳ آبان ۱۳٤٤ در نامه‌ای بدان پاسخ داد.

در ۱۳٤٥، شاه با چاپ قرآن پهلوی و ارسال آن برای برخی علما و روحانیون شهرستان‌ها دست به اقدامی جهت اعاده حیثیت خود زد، اما آیت‌الله قاضی از پذیرفتن آن سر باز زد. در آن سال، یکی از عوامل وابسته به ساواک دو نامه‌ی جعلی به خط او برای بدنام کردن وی انتشار داد. او در خطبه‌های نماز عید فطر، به این موضوع پرداخت.

در ۱۳٤٦ پس از انجام مراسم حج، بدون گذرنامه، از طریق جده به عراق رفت و چند روزی در نجف مهمان حضرت امام(ره) بود. پس از بازگشت به ایران، به دستور ساواک، بانک ملی تبریز از بازپرداخت وثیقه‌ی او خودداری کرد. در پی سخنرانی شدیداللحنی بر ضد اسرائیل در عید فطر ۱۳٤۷ و بردن نام امام خمینی، در ۸ دی همان سال دستگیر و به بافت کرمان تبعید شد. اما او در تبعیدگاه هم آرام ننشست و با ارسال نامه به شخصیت‌های گوناگون و نگارش مقالات به زبان عربی برای مجلات لبنان، به فعالیت‌های خود ادامه داد.

پس از اتمام مدت تبعید، اجازه عزیمت به تبریز به وی داده نشد. با وجود کنترل مکاتبات، او با مبارزان تبریز و علمای مبارز قم، تبریز، شیراز، یزد و مشهد و با پیک‌های انقلابیون نیز در ارتباط بود. پس از تبعید بافت، شش ماه دیگر نیز وی مجبور به اقامت در زنجان شد.

با ایجاد فضای باز سیاسی در سال‌های ۵۷ ـ ۱۳۵٦، جلسات روضه هفتگی او

که در واقع جلسه سیاسی و مذهبی بود گسترده‌تر شد. در روزهای تاسوعا و عاشورای ۱۳۵٦، در سخنرانی‌های خود رژیم شاه را مورد حمله قرار داد. پس از انتشار مقاله روزنامه اطلاعات در اهانت به امام خمینی در دی ماه آن سال، نماز خود را به نشانه اعتراض تعطیل کرد و در سخنرانی‌هایش این اقدام را محکوم نمود.

به همت وی و دانشجویان مبارز مسلمان دانشگاه تبریز، چهلم شهدای قیام ۱۹ دی قم، در تبریز به قیامی گسترده تبدیل شد. پس از سرکوب قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵٦، هیأتی به سرپرستی ارتشبد جعفر شفقت برای بررسی حوادث پیش‌آمده، روانه تبریز گردید. علما و روحانیون شهر طی اعلامیه‌ای علل و انگیزه قیام مردم تبریز را به اطلاع هیأت بازرسی رساندند. رژیم برای جبران شکست خود در قیام تبریز در ۲۰ فروردین ۵۷ تظاهراتی به طرفداری از خود ترتیب داد که وی با اعزام نمایندگانی به شهرستان‌ها و روستاهای اطراف تبریز، مردم را از شرکت در آن منع کرد.

در چهلم شهدای یزد و جهرم، منزل مراجع تقلید در قم مورد هجوم قرار گرفت که وی به همراه سایر علمای تبریز و آذربایجان این اقدام رژیم را محکوم نمود. حوادث خونین ۱۸ اردیبهشت ۵۷ دانشگاه تبریز نیز او را به انتشار اعلامیه‌ای اعتراض‌آمیز واداشت.

آیت‌الله قاضی به مناسبت درگذشت شیخ احمد کافی، مجلس ترحیم اعتراض‌آمیز بر ضد رژیم در تبریز منعقد کرد. در ۲۱ رمضان ۱۳۹۸ ق/ ۱۳۵۷ ش، مسجد مقبره که مملو از جمعیت بود مورد هجوم نیروهای انتظامی قرار گرفت. ساواک با اطلاع از برنامه‌هایی که وی جهت برگزاری نماز عید فطر در مسجد فوق در دست داشت با اقدامات پیشگیرانه از برگزاری آن جلوگیری کرد.

پس از کشتار ۱۷ شهریور آن سال در میدان ژاله تهران، او دستور اعتصاب و تعطیلی عمومی بازار را صادر نمود. با محاصره منزل امام خمینی توسط نیروهای امنیتی عراق وی به همراه آیت‌الله سید حسن انگجی، تلگراف شدیداللحنی به سفارت عراق در تهران مخابره کرد. پس از هجرت امام به پاریس، آن در تلگرافی به

رئیس جمهوری فرانسه با مضمون گرامی داشتن قدوم امام ارسال نمودند. در ٢٤ مهر ۱۳۵۷ به مناسبت چهلم شهدای میدان ژاله که مقارن با سالگرد شهادت حاج آقا مصطفی بود مجلس بزرگداشتی منعقد نمود و با ارسال تلگرافی، وقایع ٢٤ مهر مسجد جامع کرمان را محکوم کرد. در همین ایام برای انحراف مبارزات مردم مسلمان آذربایجان، تلگرافی جعلی مبنی بر وابسته بودن وی به حکومت پهلوی از زبان امام خمینی از سوی مخالفان نهضت منتشر شد. امام پس از اطلاع با ارسال نامه‌ای، حمایت کامل خود را از وی اعلام کرد.

تظاهرات عظیم عاشورای ۱۳۵۷ تبریز با هدایت و برنامه‌ریزی او انجام گرفت. چند روز پس از ورود امام به کشور در بهمن آن سال، وی به اتفاق چند تن از نزدیکانش به دیدن امام خمینی رفت و به دستور ایشان بدون فوت وقت به تبریز بازگشت.

به دستور امام خمینی وی به سمت امام جمعه تبریز منصوب شد. سرانجام آیت‌الله قاضی پس از عمری تلاش در شامگاه عید قربان ۱۳۹۹ ق/ ۱۰ آبان ۱۳۵۸ پس از اقامه نماز مغرب و عشا توسط گروه فرقان به شهادت رسید.

آیت‌الله قاضی طباطبائی علاوه بر فعالیت‌های سیاسی، دارای تألیفات متعددی بود که بعضی از آن‌ها به چاپ رسیده و بخش دیگر هنوز به صورت دست نوشته باقی مانده است. اهم آثار چاپ شده وی عبارت است از:

۱ ـ تعلیقات بر کتاب الفردوس الاعلی (تألیف شیخ محمدحسین کاشف الغطاء)، ۲ ـ گردآوری و تدوین کتاب جنةالمأوی (از کاشف الغطاء)، ۳ ـ تعلیقات بر کتاب الانوار النعمانیه، (تألیف سید نعمت‌الله جزایری)، ٤ ـ مقدمه مفصل شامل تحقیقات و تصحیحات بر تفسیر جوامع الجامع طبرسی، ۵ ـ تعلیقات بر دو فصل از کتاب اسلام صراط مستقیم، ٦ ـ مقدمه و تعلیقات تحقیقی بر ترجمه کتاب علم امام(ع)، (اثر شیخ محمدحسین ظفر)، ۷ ـ مقدمه و تعلیقات و تصحیحات بر کتاب

انیس الموحدین (اثر حاج ملامهدی نراقی)، ۸ ـ تصحیح و تعلیق (کتاب) تاریخ الائمه(ع) (تألیف ابن ابی الثلج بغدادی)، ۹ ـ تحقیق درباره اربعین اول حضرت سیدالشهدا(ع)، ۱۰ ـ تحقیق در ارث زن از دارایی شوهر، ۱۱ ـ تصحیح و تعلیق (کتاب) اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه (اثر جمال‌الدین مقداد)، ۱۲ ـ مقدمه بر (کتاب) صحائف‌الابرار (اثر کاشف الغطاء)، ۱۳ ـ مقدمه بر (کتاب) تنقیح الاصول (اثر حاج میرزا محمدرضا طباطبائی)، ١٤ ـ مقدمه بر (کتاب) علم امام علیه‌السلام (اثر علامه طباطبائی).[1]

٦ ـ آیت‌الله شهید میرزا علی غروی تبریزی

شهید میرزا علی غروی تبریزی، فرزند حاج اسدالله از اعاظم علما و اکابر فقها و مراجع تقلید برخاسته از تبریز در قرن چهاردهم هجری قمری است. در سال ١٣٤٩ ق برابر با ۱۳۰۹ ش در تبریز دیده به جهان گشود. در کودکی قرائت قرآن و دروس مکتب‌خانه‌ای را آموخت. سپس وارد حوزه علمیّه تبریز شد و مقدّمات علوم دینی را نزد استادان آن‌جا از جمله حضرات آیات میرزا علی‌اصغر باغمیشه‌ای و میرزا مسلم ملکوتی فراگرفت. آن‌گاه به حوزه علمیّه قم هجرت کرد و سطوح عالی را نزد حضرات آیات سیّد حسین قاضی، شیخ محمّد مجاهدی تبریزی و سیّد احمد خوانساری آموخت. در دروس خارج حضرات آیات عظام سیّد محمّد حجّت کوه‌کمری، سیّد حسین بروجردی و شیخ عباسعلی شاهرودی شرکت کرد و در علوم معقول نیز از محضر علامه طباطبائی بهره برد و در حالی که توشه‌ای درخور از علم و فضیلت داشت رهسپار نجف اشرف شد و سالیانی متمادی از محضر حضرات آیات عظام شیخ حسین حلّی، میرزا باقر زنجانی و سیّد ابوالقاسم خویی مستفیض شد. و به مقام شامخ اجتهاد دست یافت و به دریافت گواهی اجتهاد از آیت‌الله العظمی شیخ محمّدحسین کاشف الغطاء موفق گردید. سپس خود بر مسند تدریس نشست و از استادان پرآوازه حوزه علمیّه نجف اشرف شد.

۱ـ علمای مجاهد، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۵.

مجاهدت بی‌وقفه علمی ایشان علاوه بـر تربیـت شـاگردان فـراوان مجموعـه تقریـرات ارزشمند درس خارج فقه استاد عظیم‌الشأن خویش، آیت‌الله العظمـی خـویی بـا عنـوان «التّنقیح فی شرح عروة الوثقی» را پدید آورد که تاکنون مدار درس و بحـث و تحلیـل و بررسی فقها و فضلای حوزه‌های علمی جهان تشیّع است. از آغاز نهضت اسلامی ایـران به حسب شرایط، از حامیان آن به شمار آمد و به رغم مخاطرات بسیار و اخراج و تبعید علمای ایرانی از عراق، در سنگر جهاد علم و ایمان مقاومت کرد و چراغ پرفروغ فقاهت و مرجعیّت حوزه کهنسال نجف را فروزان نگاه داشت. حضرتش عالمی ربّـانی، فقیهـی صمدانی، زاهد و پارسا، روی‌گردان از زخارف دنیا، متخلّق به اخلاق کریمه، موصوف به صفات حسنه، صبور و بردبار، دلداده ائمه اطهار، مواظب بر زیارات و متوسّـل بـه ذیـل عنایات حضراتشان بود.

علاوه بر دوره تقریرات «التّنقیح»، آثار ارزشمند دیگری از ایـشان بـه یادگـار مانـده است. از جمله: ۱. حاشیه بر کفایـةالاصول؛ ۲. کتاب‌البیع؛ ۳. کتـاب‌الخیـارات؛ ٤. شـرح استدلالی بر مکاسب؛ ۵. دوره کامل مباحث اصول حضرات آیات شیخ حـسین حلّـی و میرزا باقر زنجانی؛ ٦. رساله عملیّه و...

سرانجام سفّاکان حزب بعث عراق جلوه علمی و معنوی آن مهـر تابـان فقاهـت را برنتافتند و در شامگاه جمعه ۲۳ صفر ۱٤۱۹ ق برابر با ۲۸ خـرداد ۱۳۷۷ ش بـه هنگـام بازگشت از زیارت مرقد مطهّر سالار شهیدان حضرت امام حسین(ع) او و همراهانش را به گلوله بستند و به طرز فجیعی به شهادت رساندند و پیکر پـاکش را مخفیانـه و بـدون تشییع در قبرستان مقدّس وادی‌السّلام نجف اشرف به خاک سپردند.[۱]

۱ـ آشنایان ره عشق، ص ۱۰۹.

بخش نهم

بازار و مساجد تبریز



بازار تبریز

بازار تبریز یکی از بازارهای بزرگ و قابل توجه و مهم ایران و خاورمیانه است. سبک معماری، آرایش مغازه‌ها، کثرت تیمچه‌ها، دالان‌ها، سراها، انواع مشاغل و وجود عده‌ی بسیاری مسجد و مدرسه و شعبات بانک‌ها که در کنار سرای‌های بازرگانی قرار گرفته و غالب‌شان حیثیت تاریخی دارند آن را نمونه‌ی عالی یک محیط تجارت و زندگی اسلامی و شرقی به شمار می‌آورد.

موقعیت جغرافیایی تبریز در رابطه با اقتصاد بازار تبریز

تبریز از دوران قدیم به سبب وضع جغرافیایی ممتاز آن، شهر اقتصادی بازرگانی ایران بوده و هست، زیرا این شهر در سر راه جاده‌ی کاروان‌روی قدیم اروپا و آسیای دور قرار گرفته و رابطه‌ی اقتصادی و ارتباطی بین ممالک خاورمیانه، خاور نزدیک، روسیه و قفقاز و اروپا بوده است.

تبریز مرکز معاملات خارجی به ویژه کشورهای همسایه با ایران محسوب می‌شود و به همین سبب است که جهانگردان داخلی و خارجی از ثروت، دولتمندی تبریزیان و وفور پول این شهر سخن گفته‌اند. علاوه از این‌که تبریز در سر راه‌های عمده‌ی بازرگانی و کاروانی قدیم دشت قبچاق، خوارزم، ایران، عراق، عثمانی، هند و کشورهای منطقه‌ی مدیرانه قرار داشته و در دوره ایخانان مغول نیز چون پایختت آن‌ها بود از این نظر مرکز بازرگانی داد و ستد و بزرگ‌ترین بازار معامله بین شرق و غرب محسوب می‌گشت.

اغلب راه‌های بازرگانی بزرگ کاروانی به تبریز پایان می‌یافتند و از این جهت مهم‌ترین مراکز داد و ستد و تجارتخانه‌های بازرگانی دنیا در این شهر دایر شده بود.

در آغاز سال‌های ۷۲۰ هـ‌ق یا شروع قرن ١٤ میلادی، بازرگانان ونیزی با سلطان محمد خدابنده و سلطان ابوسعید خان بهادر از ایلخانان مغول قرارداد

بازرگانی منعقد ساختند و از عوارض و حقوق گمرکی و مالیات‌ها معاف شدند.

در سال ۷۲٤ هـق کنسولگری جمهوری ونیز در تبریز افتتاح یافت. ونیزیان به تدریج در تبریز و سایر نقاط ایران تجارتخانه گشودند و این کار سبب شد تا اسکندریه و مصر و شام، اهمیت بازرگانی خود را از دست بدهند.

ظهور امپراطوری عثمانی در غرب آذربایجان برای تبریز بدبختی اقتصادی و سیاسی به بار آورد و راه بازرگانی آسیا به اروپا بسته شد و به ناچار راه‌های بازرگانی تبریز و آذربایجان از راه روسیه و قفقاز به اروپا دایر گردید.

از زمان عباس میرزا نایب السلطنه قاجار، تبریز ولیعهدنشین و دارالسلطنه ایران شد و رونق بازرگانی آن بیش‌تر گردید، سراها، تیمچه‌ها، بازارهای عالی و تازه احداث شدند و از هر سوی ایران، بازرگانان با کالاهای مختلف رو به تبریز نهادند، مخصوصاً حمایت دولت از بازرگانان، در پیشرفت و توسعه امر تجارت در این شهر تأثیر کلی نمود.

بازار تاریخی تبریز از نظر جهانگردان

همه‌ی جهانگردانی که از قرن چهارم هجری تاکنون از شهر تبریز دیدن کرده‌اند وجود بازارهای بزرگ و بی‌نظیر و تنوع کالاهای آن را توصیف کرده و آن را یکی از بازارهای بزرگ دنیا معرفی کرده‌اند.

ابن بطوط، سیّاح مراکشی در سفرنامه‌ی خود در سال ۷۳۱ هجری می‌نویسد: «از دروازه‌ی بغداد به شهر تبریز وارد شدیم، به بازار بزرگی که بازار غازان نامیده می‌شود رسیدیم، و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام. هر یک از اصناف پیشه‌وران در این بازار محل به خصوصی دارند و من به بازار جواهریان که رفتم، بس که از انواع جواهرات دیدم چشمم خیره گشت.» در سال ۸۷۹ هجری کنتارینی ایتالیایی، سفیر مقیم دربار اوزون حسن، از بازارهای متعدد تبریز و فراوانی اجناس در آن یاد می‌کند.

تاورنیه در سال ۱۰٤٦ از بازارهای سرپوشیده‌ی تبریز و اهمیت بازرگـانی آن بـا عنوان معروف‌ترین شهرهای آسیا نام می‌برد. شـاردن فرانـسوی در سـفرنامه‌ی خـود شکوه مجموعه‌ی بازارهای تبریز را پیش از ویرانی آن‌ها بر اثر زلزله چنین می‌سـتاید: «این شهر دارای عالی‌ترین بازارهای آسیاست. وسعت و عظمت این بازارها، گنبـدها و طاق‌های زیبایی که آن‌را پوشانیده است با توده‌ی عظیم و انبوه جماعتی که در طی روز در سوق‌های بازار مشاهده می‌شود و کثرت مقدار کالاهایی که در آن‌جا انباشـته شده است به طور حیرت‌آوری ابّهت و جلال بازارهای تبریز را نمودار می‌سازد. وی اضافه می‌کند که زیباترین بازار ایـن شـهر کـه مرکـز معـاملات کالاهـای گرانبهـا و جواهرات است، قیصریه (بازار شاهی) نام دارد. این بازار هشت گوش و بسیار وسیع و بزرگ است. قیصریه را حدود سال ۸۵۰ هجری بـه فرمـان اوزون حـسن کـه مقـر سلطنتش تبریز بود بنا کرده‌اند.»

لازم به یادآوری است که مجموعه‌ی شکوهمند و بی‌نظیر بازار تبریز در جریـان زلزله‌ی هول‌انگیز سال ۱۱۹۳ هجری قمری به شدت آسیب دیـد و از عمـارت‌هـای بلند و بناهای محکم آن اثری باقی نماند.[۱]

بازار کنونی تبریز

بازسازی و مرمت مجموعه بازار تبریز، به احتمال قوی همزمان با بناهای باروی شهر، به همت نجفقلی خان بیگلربیگی از سال ۱۱۹٤ هجری آغاز شد. بافـت اصـلی بازار تبریز از دو راسته‌ی سرپوشیده‌ی شمالی ـ جنوبی و شرقی ـ غربی تشکیل شده است.

عرض بازارها بین چهار تا پنج متر و بلندی سقف آن‌ها پنج تا شش متـر اسـت که در مقایسه با سقف بازارهای نقاط گرمسیری ایران کوتاه‌تر است.

راسته‌های اصلی توسط راسته‌های فرعی به هم متصل شده‌انـد و فـضاهای بـین

۱ـ سیری در بازار و سه مسجد تاریخی تبریز، ص ۱۹ ـ ۲۳.

آن‌ها سراها و کاروانسراها و تیمچه‌ها بنا شده است. تقاطع راسته‌ها را در سه‌راهی‌ها و چهارراهی‌ها (چهار سوق‌ها) طاق‌های گنبدی پوشانده است. بزرگ‌ترین گنبد بازار، گنبد تیمچه‌ی امیر و زیباترین قسمت آن، تیمچه‌ی مظفریه است.

مهم‌ترین ورودی بازار تبریز در حال حاضر در انتهای شمالی خیابان فردوسی است. برخی از حجره‌ها به تناسب نیاز در بازار جای گرفته‌اند. مثلاً حجره‌های شمع‌فروشان و عطرفروشان در مجاورت مساجد قرار دارند. شبکه بازار تبریز به مثابه قلب شهر است و نقش عمده‌ای در بافت شهر دارد. این بازار که با مساحتی معادل یک کیلومتر مربع در سال ۱۳٥٤ شمسی در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است، بزرگ‌ترین اثر ثبتی کشور و وسیع‌ترین مجموعه‌ی مسقّف و بهم پیوسته‌ی جهان به شمار می‌رود.

رودخانه مهران‌رود دو قسمت بازار قدیمی تبریز را از هم جدا ساخته و بخش شمالی بازار به جهت جدا ماندن از کل مجموعه به تدریج اهمیت خود را از دست داده و دچار تخریب بیش‌تری شده است.

قسمت اعظم مساحت بازار در جنوب مهران‌رود و در حد فاصل خیابان‌های دارایی، شهدا و امتداد آن در راسته کوچه قرار گرفته است. احداث خیابان دارایی قسمت کوچکی از این بخش را از کل مجموعه جنوبی جدا کرده است.

مهم‌ترین راسته‌هایی که در این قسمت از بازار وجود دارند عبارتند از:

بازار امیر، راسته بازار، راسته‌ی قدیم، بازار سراجان، شیشه‌گرخانه، بازار کفاشان، بازار صفی، بازار صادقیه، دلاله‌زن بازار، بازار کلاهدوزان، قیزبستی بازار، بازار مسگران، بازار حلاجان، بازار آیت‌الله شهیدی، یمن‌دوز بازار، بازار حرمخانه، بازار رنگی و از تیمچه‌های معروف آن تیمچه‌ی امیر که بانی آن محمدخان امیرنظام زنگنه از وابستگان عباس میرزا نایب السلطنه بوده است و نیز تیمچه‌ی حاج شیخ کاظم، میرزا شفیع، حاج محمد قلی، حاج صفرعلی، میرزا جلیل، مظفّریه، شعربافان، مَلِک خرازی‌ها، حاج شیخ‌ها، میرابوالحسن و حاج تقی را می‌توان نام برد. هر کدام از این

تیمچه‌ها یا سراهای بازار تبریز معمولاً دارای دالان‌های زیبایی هستند که به همان نام تیمچه و سرای شهرت یافته‌اند.

سرای‌های بازار تبریز غیر از ایفای نقش بسیار مهم در زندگی اقتصادی بازار، به منزله‌ی تنفس‌گاه‌ها و فضاهای سبز مجموعه نیز اهمیت فوق‌العاده‌ای داشته‌اند. سراهای امیر، گرجیلر، حاج سید حسن‌ها، شاهزاده‌ها، دودری‌ها، میرابوالحسن، پرتوی، آلمانی‌ها، میرزا مهدی از مشهورترین سراهای مجموعه‌ی بازار محسوب می‌شوند.[۱]

۱ـ سیری در بازار و سه مسجد تاریخی ایران، ص ۲٤ ـ ۲۷.

مساجد بازار تبریز

شهر تبریز که از نیمه‌ی دوم قرن دوم اسلامی به صورت شهری بـزرگ و مرکـز ایالت و گاهی مرکز مملکت درآمده است، به موازات تأسیس بناهای بزرگ، مـساجد عالی و مهمی و با ارزشی در آن بنا گردیده است. تعداد ایـن مـساجد را مورخـان و جغرافی‌نویسان و جهانگردان ایرانی و خارجی، در دوران‌های مختلف بـه تفـاوت از یکصد و پنجاه تا سیصد و بیست باب ذکر کرده‌اند.

مسجد جامع

مسجد جامع تبریز یکی از بناهای تاریخی و باسـتانی و بااهمیـت تبریـز اسـت. تاریخ دقیق بنای آن معلوم نیست در این‌باره عده‌ای تحقیق و مطالعاتی کـرده‌انـد کـه روش تحقیق و نوشته سه تن از آنان مهم و اصولی و قابل اعتناء است:

۱ـ نادر میرزای قاجار است که در نیمه‌ی دوم قرن سیزدهم هجری، به همراهـی دو تـن از نزدیکان خود از مسجد جامع بازار تبریز دیدن کرده، طول و عرض مسجد را اندازه گرفته، سنگ نبشته منصوب به پایه‌ی غربی طاق وسطی مسجد را تا آن حد کـه مقـدورش بـوده است خوانده و در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز درج کرده است.

۲ـ حاج حسین نخجوانی درباره مسجد جامع می‌نویسد که ایـن مـسجد را گـشته و درباره‌ی زمان بنای آن مطالعه و تحقیق نموده و دو مأخـذ جدیـد را کـه قبـل از وی عنایتی بدان‌ها نشده بود برای اولین بار در مقاله خود ذکـر کـرده اسـت و نوشـته‌ای قریب بدین مضمون آورده است که بنا به عقیده صاحب تاریخ اولاد اطهـار، مـسجد جامع تبریز، در صدر اسلام از طرف عبداله بن عامر ساخته شده است و بنابه نوشـته سعدالدین وراوینی، ترجمـه‌ی فارسـی کتـاب مرزبـان‌نامـه بـه دسـتور زینـب‌الـدین ابوالقاسم هارون بن علی بن ظفردندان وزیر اتابک ازبک بن محمد بن ایلـدگز (٦٠٧ ـ ٦٢٢ هجری) از اتابکان آذربایجان برای کتابخانه مسجد جامع کبیر تبریز کـه مـورد عنایت وزیر مزبور بوده به عمل آمده است.

نسبت بنای مسجد جامع تبریز به عبداله بن عامر مدرک تاریخی ندارد. این امر بعید به نظر می‌رسد و در خور استناد و قبول نیست اما راجع به وجود جامع کبیر در همین محل، در زمان اتابکان که سعدالدین وراوینی بدان و منضماتش اشاره کرده است دلایل قابل توجه متعددی وجود دارد.

اولاً از نخستین سال‌های فرمانروایی روادیان، این محل در درون قلعه‌ی تبریز بوده و همیشه جزو قسمت معمور شهر به شمار می‌رفته است.

ثانیاً در زمان روادیان، سلاجقه و اتابکان، این ناحیه از قسمت‌های مقدس شهر محسوب می‌شده و بسیاری از سلاطین امراء و وزراء، در کنار معابد مساجدی که شاید خود ساخته بودند به خاک سپرده شده‌اند.

ثالثاً همان مسجدی که در قرن ششم و هفتم نام جامع کبیر داشته و قبر شمس‌الدین عثمان طغرایی در جانب غربی آن قرار گرفته بود در قرن دهم معمور و آباد بود و حافظ حسین کربلایی، آن مسجد و مقبره‌ی گنبددار شمس‌الدین طغرایی را در کنارش به رأی‌العین دیده و از آن به نام (مسجد جامع کبیر) یاد کرده است و در زمان ترکمانان و صفویه نیز همان مسجد آباد بوده، چنان‌که حاج طالب‌خان پسر حاج اسحق‌خان تبریزی بانی مدرسه‌ی طالبیه در سال ۱۰۸۷ هجری قمری در وقف‌نامه مدرسه طالبیه از این مسجد به عبارت (مسجد جامع کبیر) نام برده است و از آن زمان الی یومنا هذا نیز هیأت مسجد مزبور عوض نشده و فقط در اثر زلزله‌های نیمه‌ی اول و دوم قرن دوازدهم هجری چند طاق از آن شکسته و فروریخته که به وسیله احمدخان و پسر وی حسینقلی‌خان دنبلی مرمت و تجدید بنا یافته است. اکنون نیز مسجد جامع بزرگ نام دارد و در جنوب صحن مدرسه‌ی طالبیه واقع شده است.[1]

۱ـ در جوانب و اطراف و حوالی و اکناف آن طاق‌های منقش منقوش کاشی که هر قطعه‌اش رشک فیروه‌ی سپهر و هر وصله‌اش طیره‌ی شمسه مهر می‌تواند بود ساخته و پرداخته شد:

قبله‌اش رشک گنبد کیوان — طاق از جفت طاق کاه‌کشان
سبز بنموده گنبد مینو — گوییا هست عکس قبه‌ی او
معبد مردم سحرخیز است — هم مصلای شهر تبریز است

«نسخه‌ی خطی پارس از کتاب عالم‌آرای امینی ص ۳۹۷ ـ ۳»

هم‌چنین استاد آقا میرزا جعفر سلطان القرایی در توصیف وضع مسجد جامع تبریز می‌نویسد:

«... مسجد جامع که امروز مردم، آن‌جا را جمعه مسجد می‌خوانند بین مسجد حجت‌الاسلام و آلچاق مسجد (مسجد کوتاه) و مسجد میرزا اسماعیل خاله اوغلی است.

مسجد حجت‌الاسلام از غرب و دو مسجد اخیر از شرق آن را احاطه کرده و در میان گرفته‌اند این مسجد را اکنون دو مدخل است یکی از جانب شمال که از صحن مسجد وارد می‌شود درب دیگر آن از طرف جنوب به یک کوچه که از شرق به غرب ممتد است باز می‌شود این کوچه از طرف مغرب مسدود بن‌بست است. سرتاسر جنوب کوچه، دیوار مسجدی است معروف به مسجد مجتهد، و منسوب به حاج میرزا باقر آقا مجتهد. مسجد جامع در بلندی و ارتفاع و متانت ارکان و شایستگی بنا به اغلب مساجد معمولی تبریز برتری دارد. بنای این مسجد همه از گچ و آجر است. طاق‌های بلند و مقرنس زیبا و گنبدهای ضربی رفیع و منیع دارد. محراب از چند قطعه و رخام ساده است.

طول مسجد جامع که از جنوب به شمال کشیده شده است حدود شصت و دو متر است. قسمت جنوب مسجد در امتداد سی و چهار متر به جانب شمال باریک‌تر از طرف شمال است در امتداد این قسمت، شرقاً و غرباً از دو سوی طاق‌های بلند پهلوی هم قرار گرفته است که پنج طاق در شرق و پنج طاق دیگر در غرب مقابل همدیگر واقع شده است.[1]

پایه‌های این مسجد بسیار قوی و متین و حسب الاقتضاء از همدیگر متفاوت است. متانت و اتقان بنا شهادت صریح به تأثیر یک مردم محتشم و مقتدر و صاحب سلطنت و نفاذ در تأسیس آن اساس دارد و هم‌چنین زیبایی و شایستگی آن، دیده‌ی

۱ـ آثار باستانی آذربایجان ـ مرحوم عبداعلی کارنگ، ص ۲۶۸.

هر صاحب نظر را به استادی و مهارت معمار متوجه می‌سازد. نادر میرزای قاجـار در کتاب خود می‌نویسد:

... این مسجد بسیار ساده و بی‌آرایش است از کاشی و سایر سنگ‌ها که عمارات جوامع را مزین می‌نمایند در آن‌جا هـیچ نیـست. سـطوری چنـد از آیـات شـریفه و کلمات مقدسه در دیوارهای آن به روی گچ نوشته شده است.[۱]

در بالای محراب روی گچ با خط نستعلیق آیاتی چنـد از قـرآن کـریم مـسطور است در داخل مسجد دو پارچه سنگ نبشته وجود دارد، یکی در بالای درب شمالی مسجد جامع از بیرون آن، رو به شمال نصب شده است. این سنگ نبشته مشتمل بـر فرمانی است از شاه سلطان حسین صفوی به خط محمد مؤمن تبریزی که در پـانزده سطر به خط ثلث بسیار زیبا در شوال سال ۱۱۰۶ هجری قمری روی سنگ رخام نقر شده طول سطور حدود یک متر به نظر می‌رسد.

سنگ نبشته‌ی دوم تقریباً به ابعاد ۱۷۲ در ۱۲ سانتیمتر و از سنگ رخام است در درون جامع به دیوار یکی از طاق‌های غربی مسجد رو به سوی شمال نصب گردیـده و مشتمل است به رویای شاه طهماسب اول از ملوک صفویه و مشعر اسـت بـه الغـا رسومات تمغا.

این لوح به خط علاء الدین محمد تبریزی است کـه در دوازده سـطر در شـوال سال ۹۷۲ هجری قمری به خط ثلث نگاشته شده است و خود، یکـی از آثـار زیبـا و گرانبهای آن استاد نامدار است که تا امـروز از دسـت حـوادث روزگـار مـصون و از تطاول ایام محروس مانده است.[۲]

مسجد امام جمعه

این مسجد در جانب شرقی بازار مسجد جامع در نزدیکی‌های مدرسـه‌ی طالبیـه

۱ـ تاریخ جغرافیای دارالسلطنه تبریز ـ نادر میرزا قاجار ص ۱۰۸.

۲ـ تاریخ جغرافیای دارالسلطنه تبریز ـ ص ۱۰۹ تهران ۱۳۲۳ هـ‌ق.

واقع شده است بیست ستون سنگی با سر ستون مقرنس و سی گنبد ضربی آجری دارد. ستون‌ها در چهار ردیف قرار گرفته‌اند و روی همه‌ی آن‌ها رنگ سبز زده شده است. نادر میرزا درباره‌ی این مسجد می‌نویسد:

«... این مسجد به مسجد سبز اشتهاد دارد زیرا که ستون‌های آن مسجد را به رنگ سبز زینت داده‌اند این معبد را بازرگانی دین‌دار حاج علی نام (خواهرزاده‌ی حاج صفرعلی بازرگان معروف تبریزی که تیمچه و مدرسه و مسجد حاج صفرعلی به خرج وی در تبریز ساخته شده است) به تاریخ ۱۲۵۵ هجری قمری عمارت کرده، آن مرد از بومیان شهر خوی بود. مدت‌ها رطوبت و عدم توجه مردم، این مسجد را به صورتی افسرده و متروک درآورده بود اما رنگ روغنی سبزی که قریب یکصد و چهل سال پیش بر روی ستون‌ها زده شده هنوز تازگی و درخشندگی خود را حفظ کرده است.»[۱]

مسجد اسماعیل خاله‌اوغلی

این مسجد در سمت چپ یا جنب جنوبی دالان مدرسه‌ی طالبیه بین مدرسه‌ی دینی جعفریه و مسجد جامع بزرگ واقع شده، طولش از شمال به جنوب است. در و دو پنجره‌ی آن به دالان مزبور باز می‌شود. ده ستون سنگی زیبا و هجده گنبد ضربی آجری دارد. ستون‌ها در دو ردیف قرار گرفته‌اند. گنبدها مساوی و یکنواخت هستند در مدخل مسجد طاق کوچک جالبی از آجر تعبیه شده که در پایین آن (بالای درب ورودی) عبارت «بسم‌الله‌الرحمن‌والرحیم» و آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی توبه با خط ثلث برجسته‌ای گچ‌بری شده است. مرحوم آقامیرزا جواد سلطان القرائی می‌نویسد:

«... سابقاً آن را مسجد ملامحمدحسن پیشنماز می‌گفتند ولی اکنون به مسجد خاله‌اوغلی معروف است. نادر میرزای قاجار نیز این مسجد را مسجد ملامحمدحسن پیشنماز خوانده است.»[۲]

۱ـ تاریخ جغرافی تبریز، ص ۱۰۸.

۲ـ تاریخ جغرافی تبریز، ص ۱۰۸.

مسجد حاج صفرعلی

در بازار یمنی‌دوز مسجد معروف به مسجد حاج صفرعلی در ضلع شمالی حیاط مدرسه حاج صفرعلی واقع شده است. مسجدی است با عظمت و زیبا با گنبدی بلند مناره‌ای منقش به کاشی‌های آبی رنگ که کلاهک و قسمتی از بالای مناره فرو ریخته است. در ضلع شرقی و غربی مسجد دو تالار دیگر وجود دارد که هر یک بـه جـای خود مسجد جداگانه‌ای به شمار می‌آید میان مسجد بـزرگ و دو مـسجد و جـانبین، پنجره‌هایی چوبی نهاده‌اند که موقع باز شدن آن‌ها هر سه مسجد به هم متصل شده و به صورت معبد واحدی درمی‌آیند. بانی مسجد مزبور بازرگان معروف معاصر نایـب السلطنه عباس میرزا شخص حاج صفرعلی خوئی است.

مسجد حاج صفرعلی یکی از مساجد آباد و دایر تبریز اسـت کـه قـبلا دو امـام جماعت داشت یکی آقای حاج میرعبدالحجت مهاجر ایروانی از علمای درجه اول و موجه شهر تبریز بودند و دیگری آقای حاج میرزا جواد سلطان القرائی بودند کـه وی نیز از علمای درجه اول شهر و دارای اجتهاد و رساله بودند و آقای سـلطان القرائـی، یگانه امامی بودند در تبریز که قبل از پیروزی انقلاب نماز جمعه بر پا می‌داشتند.

بنیان مسجد حاج صفرعلی به اندازه‌ای محکم و اساسی نهاده شده کـه در سـال ۱۲۸۸ هجری قمری با وجود این‌که هنگام جریان سیل معروف، نصف بیش‌تر فضای مسجد پر از آب شده بود باز خلل و شکستی در بنای آن وارد نیامـد. در ایـن رابطـه بر روی دیوار مسجد بزرگ حاج صفرعلی هنوز نوشـته‌ای بـاقی اسـت کـه مفـاد آن چنین است: «در سال ۱۲۸۸ هجری قمری سطح آب تا این‌جا رسیده بود».[۱]

مسجد حجت‌الاسلام

در محدوده‌ی بازار تبریز یکی از معروف‌ترین مساجد شهر در محوطه‌ی مـسجد جامع مسجد حجت‌الاسلام است که در جنـوب صـحن مدرسـه‌ی طالبیـه و جانـب

---

۱ ـ آثار باستانی آذربایجان، ص ۳۱۲.

غربی مسجد جامع واقع شده است.

مسجد حجت‌الاسلام مسجد بزرگ و آبادی است. پنجاه و هفت متر طول و بیست و پنج متر عرض دارد. پنجاه و چهار گنبد آجری بر روی چهل ستون سنگی کبود قائم است همه‌ی ستون‌ها منشوری و دارای قاعده و ده ضلعی و سرستون مقرنس یکنواخت هستند. به جز یک ستون بزرگ واقع در جلو محراب که حجاری تزئینی مارپیچی و سرستون مقرنس پرکاری دارد که از شاهکارهای هنر حجاری به شمار می‌رود و ظاهراً نشان دهنده و باقی مانده‌ی بنای باعظمتی است که سابقاً در این محل برپا بوده و در اثر زلزله و حوادث دیگر منهدم گردیده است.

تزئینات مرمرین محراب نیز حکایت از قدمت می‌کند و شاید حجاری آن‌ها همزمان با حجاری ستون مارپیچی مزبور صورت گرفته باشد. دور تا دور مسجد دارای طاق‌نما و خواجه‌نشین است طول همه‌ی آن‌ها چهار متر و نیم ولی عرض آن‌ها مختلف است. در جانب غربی این مسجد، مسجد کوچک‌تری نیز بنا شده که ده ستون سنگی دارد و در زمستان‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.[۱]

مسجد حسن پادشاه

در محوطه‌ی بازار شتربان و میدان صاحب‌الامر یکی از تاریخی و قدیمی‌ترین مساجد تبریز واقع شده است حاج خلیفه کاتب چلبی مؤلف کتاب معروف «کشف الظنون» و «جهان‌نما» در کتاب اخیر راجع به مسجد حسن پادشاه می‌نویسد:

«... جامع سلطان حسن که از بناهای اوزون حسن پادشاه آق‌قویونلو است، به طرز جوامع سلاطین با سنگ تراش و سرب ساخته شده بنای متین و باشکوهی است. در کنار صفه محراب یک قطعه مرمر بلغمی بزرگی به طول و عرض چند ذرع به دیوار نصب شده و جامع را رونق بخشیده است. سنگ مرمر مزبور از نوادر دهر به شمار می‌رود و در جوامع دیگر نظیر آن دیده نشده است. اسماء چهاریار که در

۱ـ آثار باستانی، ص ۳۲٤.

سر درب آن حک شده بود از طرف قیزیل‌باش‌ها پاک و فقط به نام حضرت علی(ع) ابقاء گردیده است باید دانست گرچه بنای مسجد حسن پادشاه و منضمات آن یا به عبارت دیگر (عمارت نصریه) به اوزون حسن بایندری نسبت داده می‌شود ولی بنای آن‌ها بعد از درگذشت وی صورت گرفته است و این معنی را کتاب «روضات الجنان جنات الجنان» ص ۹۰ و ۹۱ به خوبی روشن می‌کند.»

اولیا چلبی که در سال ۱۰۵۰ هجری قمری از این مسجد دیدن کرده می‌نویسد:

«... این مسجد را سلطان حسن آقا قویونلو بنا کرده است، وی در جنگ با سلطان ابوالفتح محمد خان ثانی شکست خورده به تبریز بازگشت و همان‌جا درگذشت و در نزد این مسجد به خاک سپرده شد. بنای این مسجد یکی از شاهکارهای هنر معماری است. گنبدهای آن همه کاشی‌کاری شده و از چهار سو دارای منافذی هستند که با سنگ‌های مرمرین مزین و مشعشع گردیده‌اند. روی هر چهار دیوار این مسجد بزرگ با اسلیمی‌ها، ترنج‌ها، گل‌ها و بوته‌های گوناگونی و کتیبه‌های متعدد حجاری و گچ‌بری شده زینت بخشیده‌اند. این نقوش و کتیبه‌ها، نمونه‌ای از مهارت و استادی هنرمندانی است که روزگاری در ایجاد آن‌ها صرف کرده‌اند. بالای درها و پنجره‌ها نیز سنگ نبشته‌هایی با خط ثلث جلی وجود دارد که بی‌شباهت به خط زیبای یاقوت مستعصمی نیست. در طرفین محراب این مسجد دو پارچه ستون سنگی زرد رنگ قرار دارند که بهای آن‌ها بدون مبالغه با خراج ایران و توران برابری می‌کند گویا این‌ها کهرباست و نظیرشان در هیچ جای دنیا پیدا نمی‌شود.

غزلیات به نام «شبابیه». دیوان سوم: غزلیات به نام «صبائیه» و ماده تاریخ‌ها را شامل است.

در وضع کنونی مسجد حسن پادشاه از آن همه سنگ تراش و رخام و کاشی فقط یک قطعه مرمر نصب شده در محراب مسجد و یک قطعه سنگ نبشته مرمرین نصب شده بر دیوار نزدیک درب مشرف به میدان صاحب‌الامر و یک قطعه سنگ

نبشته منصوب به دیوار شمالی مسجد کوچک زمستانی، یک قطعه سنگ نبشته منصوب به پای دیوار کفشکن و یک سنگ قبر مرمرین در پای دیوار شرقی خواجه‌نشین مسجد زمستانی مزبور و یک قطعه سنگ نبشته منصوب به سر درب مدخل مدرسه و یک حلقه حوض یکپارچه سنگی استوانه‌ای و شش ستون سنگی و مقداری سنگ قبر و سنگ نبشته انباشته در مسجد زیرزمینی باقی مانده است.[۱]

مسجد بازار نجاران

در ابتدای بازار نجاران مقابل درب بزرگ سرای گرجیلر مسجدی است در پشت دیوار غربی مسجد حاج میرزا یوسف آقا یا مسجد قزلّی قرار دارد که نه گنبد آجری ضربی آن به وسیله‌ی چهار ستون سنگی نگهداری می‌شود. پنجره‌ها و درب ورودی آن مشرف به حیاطی است که در جانب غربی آن واقع شده است. راه باریکی، این حیاط را به بازار نجاران متصل می‌سازد. این مسجد در ربع اول قرن چهاردهم هجری صورت گرفته است.

مسجد بادکوبه‌ای

در جنب بازار کفاشان واقع در خیابان دارائی مسجدی بسیار آبرومندی است به نام مسجد آیت‌الله بادکوبه‌ای یا مسجد شیخ‌الاسلام. بانی بنای نخستین این مسجد حاج میرزا محمود شیخ‌الاسلام معاصر و معاشی نادر میرزا بود. این مسجد در سال ۱۳٤۱ شمسی به تشویق مرحوم حاج سید محمد آقا بادکوبه‌ای امام جماعت وقت و همت بازرگانان تبریز تجدید بنا یافت و به صورت بسیار جالبی درآمد.

مسجد سید المحققین یا مسجد مولانا

در انتهای بازارچه دباغ‌خانه که به وسیله‌ی بازارچه‌ی کوچکی به بازار صادقیه راه دارد مسجد بسیار جالب تاریخی بنا شده است.

۱ـ آثار باستانی آذربایجان، جلد ۱، ص ۳٤۱

نادر میرزا در ذیل توصیف مدرسه و بازار صادقیه تبریز می‌نویسد:

«... از موقوفات این مدرسه حمامی بود بس نکو که اکنون ویرانه و مزبله است.[۱] حال اگر کسی وارد بازار صادقیه شود از آن حمام ویرانه و مزبله اثری نمی‌بیند و در جای آن به مسجد دلگشا و مرتبی برمی‌خورد که در سال ۱۳۲۲ هجری قمری از طرف حاج میرزا محمد رفیع طباطبائی ملقب به نظام العلماء بزرگ خاندان دیبا ساخته شده است. طول این مسجد قریب بیست و پنج متر و عرض آن در حدود پانزده متر است. هشت ستون سنگی قطور دارد که پانزده گنبد یکنواخت آجری را نگه داشته‌اند. ستون‌ها همه سرستون‌های سنگی دارند و در دو ردیف قرار گرفته‌اند. طول مسجد نیز از شمال به جنوب کشیده شده است.

نخستین امام این مسجد مرحوم حاج سید المحققین فرزند نظام العلماء بود که بعد از مراجعت از نجف اشرف چند سالی در همان مسجد اقامه جماعت کرد. حاج شیخ اسدالله ممقانی هم سال‌ها در همین مسجد به منبر می‌رفت. چون صحبت‌های اجتماعی می‌کرد و معضلات جامعه و مشکلات روز را مورد بحث قرار می‌داد لذا جمع کثیری در پای منبر وی گرد آمدند. بعدها حاج سید المحققین سیاست را بر امامت ترجیح داد و از مشروطه‌خواهی جانبداری کرد و از سال ۱۳۰۰ هجری شمسی به بعد چند دوره وکیل شد و حتی به نیابت ریاست مجلس شورای ملی نیز رسید. حاج شیخ اسدالله ممقانی هم در سال ۱۳۰۶ شمسی از طرف داور وزیر دادگستری رضا شاه به تشکیلات جدید عدلیه دعوت شد و به عضویت دیوان عالی ممیز انتخاب گردید. در کابینه ساعد مراغه‌ای به وزارت دادگستری رسید، در دوره‌ی پانزدهم جزو وکلای تبریز به مجلس رفت و ریاست فراکسیون اتحاد ملی بزرگ‌ترین فراکسیون مجلس را به عهده گرفت بعد از افتتاح مجلس سنا از نخستین دوره سناتور تبریز شد.

۱ـ تاریخ جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۱۱۶.

بعد از حاج سید المحققین این مسجد متروک ماند و رو به خرابی نهاد تا در سال ۱۳۵٤ هجری قمری مرحوم حاج سید علی آقا مولانا در آن مسجد به اقامه‌ی نماز جماعت و تبلیغ احکام و تفسیر قرآن پرداخت و کم‌کم مسجد رونق گرفت و تعمیر و مرمت یافت و یکی از مساجد آباد و دایر تبریز به شمار آمد.

مسجد شهدا یا مسجد شازدا (شاهزاده)

در مسیر بازارچه‌ی کره‌نی‌خانا و امتداد بازار رنگی به بازار امیر که توسط دو خیابان ارتش شمالی و خیابان شهدا مقابل اداره‌ی دارایی قطع شده و این بازار بعداً ویران شد. مسجد بسیار معروف و آباد شهدا واقع شده است که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به نام مسجد شازدا یا شاهزاده معروف بود.

از نوشته‌ی نادر میرزا چنین مستفاد می‌شود که شالوده‌ی مسجد مزبور قبل از جنگ ایران و روس پیش از انعقاد قرارداد منحوس ترکمانچای ریخته شده و ستون‌ها و قسمتی از پایه‌های مسجد آماده گردید و شاید پاره‌ای از دیواره‌های آن نیز ساخته شده بود که جنگ ایران و روس آغاز شد (۱۲۱۸ هجری قمری) و کار بنای مسجد ناتمام ماند تا مدت‌ها پس از درگذشت نایب السلطنه عباس میرزا که مسجد به نام او به مسجد شاهزاده معروف شد در اواخر دوران سلطنت محمد شاه، برادر کهتر وی مهدی‌قلی میرزا بنای مسجد و مدرسه‌ی منضمی آن را تکمیل و سی تومان از درآمد نصف قریه ایوق سراب را جهت نگهداری و تعمیر مدرسه و مسجد شاهزاده وقف نمود و مقرر ساخت که «... در هر ماه رمضان واعظی بدان مسجد آرند و زر بدو دهند و بیست تومان به خادمی دهند که همواره آن معبد را نگهبان باشد و ده تومان قیمت بوریا (حصیر) نبشته ...»

اما از متن وقف‌نامه قریه ایوق سراب که رونوشت و فتوکپی آن در پرونده‌ی مسجد شاهزاده نایب السلطنه، در اداره‌ی اوقاف تبریز موجود است برمی‌آید که این مسجد در زمان حیات نایب‌السلطنه عباس میرزا ساخته شده و به مسجد ولیعهد یا

مسجد شازدا معروف گردیده بود، با پیش آمدن جنگ‌ها و مسافرت‌های متعدد عباس میرزا و عدم مراقبت و مواظبت از آن مسجد، در اثر برف و باران، ویرانی و شکستی در پاره‌ای از قسمت‌های مسجد راه یافته و به وسیله‌ی مهدی‌قلی میرزا برادر محمد شاه که جوانی برومند و معتقد به دیانت و دوست‌دار خاندان امامت و رسالت بوده تجدید بنا و مرمت گردیده است و هم‌چنین از طرف وی سه دانگ مشاع از تمام روستای ایوق با اراضی و مزارع و مراتع و انهار و عیون و باغ‌ها و آسیاب‌ها و دیگر متعلقات و توابع شرعی و عرفی آن به حضرت سیدالشهدا مفخر اولیاء حسین بن علی علیه‌السلام وقف شده که: «... هر ساله حاصل و منافع ملکی نصف قریه مسطوره هر چه از مخارج و تعمیر و ضبط و حفظ آن خالص بماند اولاً یک عدد شمع مومی بزرگ متعارفی در تحت قبه‌ی آن حضرت صلوات‌الله‌علیه همیشه اوقات شب‌ها و صبح‌ها مادامی که درب حرم باز است روشن کنند... آنچه از مداخل وقف از مخارج مذکوریه فاضل بماند در اقامه عزای آن حضرت صلوات‌الله‌علیه مصروف دارند و می‌باید تعزیه را در مسجدی که در دارالسلطنه تبریز واقف معظم‌الیه تجدید بنای و تعمیر آن فرموده که معروف به مسجد ولیعهد مبرور است... تولیت مسجد با نواب شاهزاده آزاده ایلدرم میرزا ادام‌الله اجلاله است... اگر اولاد واقف منقرض شود تولیت با همان شرایط به اولاد خانلر میرزا و در صورت انقراض اولاد وی تولیت با اولاد ایلدرم میرزا برسد و اگر اولاد او نیز منقرض گردد آن‌وقت تولیت مسجد به عهده‌ی یکی از علمای اعلم و اشهر و اعدل تبریز واگذار شود... تحریر وقف‌نامه در ماه شوال ۱۲۶۲ هجری قمری صورت گرفت...[۱]»

مسجد قزللی یا مسجد خزینه

در سر بازار و انتهای خیابان فردوسی مسجد قزللی که به مسجد حاج میرزا یوسف آقا نیز معروف است قرار دارد کف آن از سطح خیابان فردوسی قریب یک

۱ـ آثار باستانی آذربایجان، ص ۳۵۶

متر بلندتر است. درب ورودی و پنجره‌های آن همه مشرف به خیابان است. حیاط مسجد به صورت سه گوش دو درب دارد یکی درب سابق که بازار قدیم نجاران باز می‌شود دیگری درب تازه‌ای که به خیابان فردوسی مشرف است.

مسجد قزللی دوازده ستون سنگی و بیست گنبد آجری یکنواخت دارد. طول مسجد قریب بیست و چهار متر و عرض آن بیست متر است. خواجه‌نشین‌های بالنسبه عریضی نیز در دو سوی شمالی و شرقی و غربی دارد. این مسجد اکنون یکی از مساجد معروف و آباد و دایر تبریز است و در ماه‌های محرم و رمضان و سایر ایام سوگواری مجلس تذکر و تعزیه در این مسجد دایر می‌گردد.

بنای مسجد همچنان‌که از نامش نیز معلوم است، مرحوم حاج میرزا یوسف طباطبائی بود و عمارت آن نیز در ربع آخر قرن سیزدهم هجری قمری صورت گرفته است. نادر میرزا می‌نویسد:

«... این مسجد را حاج میرزا یوسف طباطبائی بنا نهاد و جمعی از بازرگانان و مخلصان، زر دادند که این عمارت به انجام رساند چون بنیان او همی کندند دو کوزه بزرگ که همه پر از زر مسکوک و نقره بود از زیر خاک به در آمد. مردم و کارگران بریختند و آن پول‌ها را غارت بردند. فراشان دیوان رسیدند آنچه مانده بود بستدند و به حضرت ولیعهد بردند. ولیعهد آن سیم‌ها را به حاج میرزا یوسف داد که به عمارت آن مسجد صرف کنند. میرزا گفت که باقی‌مانده هفت من هزار مثقال بود سکه‌های آن، سیم‌ها مختلف بود. بیش‌تر نام پادشاهان سلجوقی که به روم بودند، کیکاوس و کیقباد، سکه‌ای دیگر بود به خط ارمنی به نام لیون پادشاه ارامنه. این سکه را فرنگیان به قیمت گزاف همی خریدند. فردای آن روز کوزه‌ای کوچک یافت شد همه از زر ناب و کارگران و مردم و همان فراشان که نگهبان بودند بریختند بیش‌تر از هشتاد و پنج عدد به دست نیامد. تعداد همه‌ی آن سکه‌ها از نشان درون کنده پانصد عدد قیاس شد. زرها همه به نام ناصر معتز عباسی بود وزن سیم‌ها بیست نخود و کم‌تر و بیش‌تر وزن زرها دو مثقال و سه مثقال بود اکنون نیز آن سکه به

بازار صیرفیان به دست آید.[۱]

حاج میرزا یوسف طباطبائی در سال ۱۳۱۰ هجری قمری درگذشت و در مشهد مقدس مدفون گردید. از فرزندان آن مرحوم که شش نفر بودند معروف‌تر از همه حاج میرزا کاظم طباطبائی است که با خانم اشرف‌الدوله دختر مظفرالدین شاه ازدواج کرد. از ثروتمندترین فرزند مرحوم حاج میرزا یوسف آقا بود، گورستان امامیه تبریز یکی از آثار خیر وی به شمار می‌رود.

حاج میرزا کاظم آقا مدتی امام جمعه مشهد و نیابت تولیت آستان قدس رضوی را به عهده داشت. به علت امامت جمعه به نام‌خانوادگی امامی معروف شد. سناتور دکتر سید احمد امامی فرزند ارشد آن مرحوم بوده است.[۲]

مسجد مفید آقا

در سر بازار در جانب شرقی خیابان فردوسی، درست در محاذات مسجد خزینه مسجد دیگری وجود دارد که معروف است به مسجد مفید آقا. بنای این مسجد در سال ۱۳۱۰ هجری قمری آغاز و در ۱۳۱٤ هجری قمری پایان یافته است. در این مسجد آیت‌الله سید کاظم مفید که از علمای بنام تبریز بودند امام جماعت بودند.

مسجد شاه طهماسب

مسجد شاه طهماسب را مسجد صاحب‌الامر نیز گویند که در انتهای بازار مسگران و میدان تره‌بار صاحب‌الامر واقع است. اکثر تاریخ‌نویسان و جهانگردان دوره‌ی صفویه از جمله در عالم‌آرای عباسی جلد ۱ ص ۱۲٤ و کاتب چلبی در کتاب جهان‌نما ص ۳۸۳، همه‌ی این معبد را مسجد شاه طهماسب ذکر کرده‌اند. این مسجد در جانب شرقی میدان صاحب‌آباد قرار گرفته است یک گنبد و دو مناره بلند دارد نخست مسجد سلطنتی شاه طهماسب اول صفوی بود. در سال ۱۰٤۵ قمری به

۱ـ تاریخ جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۱۵.

۲ـ آثار تاریخی آذربایجان، ص ۳٤۳.

وسیله‌ی سپاهیان سلطان‌مراد چهارم عثمانی تخریب شد.

کاتب چلبی در کتاب جهان‌نما ضمن بحث از تبریز می‌نویسد:

«... در قسمت شرقی میدان صاحب‌آباد متصل به جامع سلطان حسن، مسجد مزین دیگری وجود داشت که چون بنایش از شاه طهماسب بود عساکر عثمانی جابه‌جا خرابش کردند...»

این مسجد پس از عقب‌نشینی عثمانیان دوباره آباد گردید. در زلزله‌ی شدید ۱۱۹۳ هجری قمری باز فروریخت. در سال ۱۲۰۸ هجری به وسیله‌ی جعفرقلی خان دنبلی ملقب به باتمانقلیچ پسر احمدخان تجدید بنا یافت. ماده تاریخ این تجدید بنا مصراع: «ز حکم خان بشد این مسجد آباد» است.

در ۱۲٦٦ هجری قمری میرزا علی‌اکبرخان مترجم کنسولگری روس که مرد ثروتمندی بود به آیینه‌بندی قسمتی از بقعه و دهلیز و تعمیرات آن اقدام کرد و صحن و مدرسه کنونی را احداث و موقوفاتی برای آن‌ها تعیین نمود. نام این صحن و مدرسه که در سال ۱۳٤٥ شمسی بدون توجه به اهمیت و حیثیت تاریخی آن در نتیجه‌ی امتداد یافتن خیابان دارایی تخریب شد در بدو تأسیس مدرسه‌ی اکبریه نام داشت ولی بعدها صحن مقام صاحب‌الامر خوانده شد. از سال ۱۳٦۷ توسط سازمان میراث فرهنگی آذربایجان‌شرقی بازسازی کامل به عمل آمده است.

مسجد صادقیه

این مسجد در بازار صادقیه در سمت جنوب صحن بزرگ مدرسه‌ی صادقیه واقع شده است. ۳۰ ستون سنگی و ۳۰ گنبد ضربی آجری دارد. درب و پنجره‌های آن مشرف به شمال است. بنایش در سال ۱۰٦۸ هجری قمری هنگام سلطنت شاه عباس دوم صفوی پایان یافته و بانیش میرزا محمدصادق پسر صدرالدین محمد مستوفی است.

مسجد کاظمیه

در انتهای بازار مسجد جامع مسجد کاظمیه یا مسجد حاج ملاعلی مرندی

ساخته شده است مسجدی است که به هزینه‌ی سلیمان‌خان افشار و نظارت حاج ملاعلی مرندی در سال ۱۲۷۱ هجری قمری احداث گردید.

مسجد مجتهد

در جانب غربی بازار مسجد جامع روبه‌روی بازار نجاران بزرگ‌ترین و جالب‌ترین مسجد تبریز واقع شده است. سطح آن از کف بازار قریب یک متر پایین‌تر است. این مسجد شصت و سه ستون سنگی دارد که در هفت ردیف قرار گرفته‌اند. سقف مسجد با هشتاد گنبد ضربی آجری پوشیده شده است. پنجره‌های مسجد به شمال و غرب باز می‌شوند. نادر میرزا می‌نویسد:

«... این معبد را حاج میرزا باقر مجتهد عمارت کرده و مصارف آن را متمولان تبریز تحمل کرده‌اند. اکنون فرزندش حاج میرزا حسن که عالم فاضل و دین‌دار است بدان‌جا امامت کند...»

اما حاج میرزا عبدالله مجتهدی که از مفاخر علمی آذربایجان بود اعتقاد داشت که مسجدی قبلاً وجود داشته و منتهی مرحوم حاج میرزا باقر آقا به علت کثرت مریدان و شرکت‌کنندگان در نماز جماعت، آن مسجد را توسعه داده است.

مسجد مقبره

مسجد مقبره در اول بازار کفاشان تبریز واقع شده است. مسجدی است آباد و دایر و به شکل مربعی که طول هر ضلع آن قریب ۲۵ متر است. نه ستون سنگی خوش‌تراش گنبدهای بلند ضربی آن را نگه داشته‌اند. چهار قطعه از ستون‌ها هشت پهلو و پنج قطعه‌ی دیگر دوازده پهلو است. مسجد سه پنجره دارد که همه مشرف به جنوب‌اند سطح خواجه‌نشین‌های اطراف مسجد همه عریض و قریب نیم متر از کف مسجد بلندتر است. این مسجد قبلاً به نام مسجد شاه معروف بود. چهار ستون هشت پهلو و نه گنبد آجری داشت. در زلزله‌ی ۱۱۹۳ هجری قمری سقف آن فرو ریخت. مرحوم حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی که از جمله در زیر خاک ماندگان

بود در حالی که رمقی از جان و اندک فضایی برای تنفس در اختیار داشت پیش خود نذر می‌کند که اگر از زیر خاک جان سلامت بدر برد آثار خیری از خود به یادگار گذارد و مسجد شاه را نیز تجدید بنا کند. چون از زیر خاک سالم به در می‌آید باقی ایام حیات را وقف خدمت به مردم و احداث و ایجاد آثار خیر و عام‌المنفعه می‌کند. مسجد شاه را توسعه می‌دهد و به صورت کنونی درمی‌آورد. قسمتی از راسته بازار را احداث می‌کند. حمام قاضی، مسجد میرزا مهدی، مدرسه‌ی میرزا مهدی، حمام میرزا مهدی، سرای میرزا مهدی، یخچال میرزا مهدی و ده‌ها بنای دیگر را یا ایجاد و یا تجدید عمارت می‌کند.

پس از وفات میرزا مهدی قاضی طباطبائی در سال ۱۲٤۱ جسد او را در همان مسجد شاه دفن کردند و همان‌جا را مقبره نامیدند. قبر قاضی در سردابی است واقع در شمال مسجد و بالای آن اطاقی تعبیه شده که سطح آن قریب یک متر از کف مسجد بلندتر است و از شمال و جنوب پنجره‌ای دارد که یکی به مسجد و دیگری به بازار کهنه یا بازار کفاشان باز می‌شود.

در کنار قبر مرحوم حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی چند نفر دیگر مدفونند:

مرحوم میرزا عبدالجبار قاضی متوفی در ۱۲۵۷ هجری، مرحوم حاج میرزا محسن قاضی متوفی در ۱۳۰٦ هجری قمری، مرحوم میرزا صادق فرزند حاج میرزا عبدالجبار قاضی، صبیه‌ی مرحوم حاج میرزا مهدی قاضی، آیت‌الله شهید حاج سید محمدعلی قاضی طباطبائی سال شهادت ۱۳٦۲ شمسی.

مسجد میرزا صادق آقا

در بازار مسجد جامع در جانب شمالی دالان مدرسه طالبیه و قسمت ورودی مسجد جامع مسجد میرزا صادق آقا دینوری واقع شده است. کفشکن باریکی دارد مسجدی بزرگ با ۲۳ ستون سنگی قطور و خوش‌تراش و سرستون‌های سنگی مقرنس که ۳٤ گنبد آجری نیم‌دایره‌ای کوتاه و منظم پوشش سقف آن را تشکیل

می‌دهند، تاریخ بنای آن معلوم نیست اما نوع ستون‌ها و شیوه‌ی بنا حکایت از قدمت زیاد آن می‌کند. قبلاً این مسجد در اختیار مرحوم آقا میرزا محمدعلی مجتهد دینوری بوده بعد از وی فرزندش آقا میرزا محمد آقا و هم‌چنین فرزند او میرزا صادق آقا در آن بوده و امامت نموده‌اند.

شهرت و شخصیت معنوی مرحوم میرزا صادق آقا باعث شد که این مسجد از زمان امامت وی به نام «مسجد میرزا صادق آقا» معروف گردد.

مسجد میرزا مهدی قاری یا مسجد شهیدی

این مسجد در جانب جنوبی بازار قدیم نجاران واقع شده است. بیست و چهار ستون سنگی و سی و پنج گنبد ضربی دارد. طول مسجد از شمال به جنوب کشیده شده است و ستون‌ها در چهار ردیف قرار گرفته‌اند. سقف مسجد بالنسبه بلند و فضای آن روشن و دلگشاست. نادر میرزا می‌نویسد:

«... این مسجد را به نام میرزا مهدی مجتهد که پسر ملامحمد قاری و حافظ بود بنا نهاده‌اند. آقای حاج سید علی مولانا از پدر خود روایت می‌کرد که میرزا مهدی قاری از شاگردان شیخ انصاری بوده چون به تبریز بازگشت حاج مهدی عمو اردبیلچی، یکی از بازرگانان تبریز این مسجد را در مدت شش ماه بنا کرد تا مرحوم حاج میرزا مهدی قاری در آن‌جا اقامه‌ی نماز جماعت کند. اکنون این مسجد را مسجد شهیدی نیز می‌گویند و وجه تسمیه‌ی آن چنین است که از سال ۱۳۲٦ هجری شمسی مرحوم آیت‌الله حاج میرزا فتاح شهیدی که از مجتهدین اعلم و صاحب رساله و مورد احترام مردم تبریز بود چند سالی نماز ظهر و عصر را در آن‌جا می‌خواند و مسجد میرزا سلمان حکیم واقع در خیابان امام خمینی(ره) روبه‌روی کوچه میرزا سلمان نیز به مناسبت این‌که مرخوم شهیدی نماز مغرب و عشا را در آن برپا می‌داشت به مسجد شهیدی شهرت یافته است ولی همه نزدیکان وی می‌گویند که مرحوم آیت‌الله شهیدی همیشه مردم را از تغییر نام این هر دو مسجد منع

می‌فرمود خدایش غریق رحمت فرماید.[۱]

مسجد خسروشاهی

یکی از مساجد معتبر تبریز و پرطرفدار بازار تبریز مسجد آیت‌الله خسروشاهی در بازار حلاجان یا پنبه‌فروشان است. این مسجد بزرگ که بنای آن همزمان با بنای راسته بازار و بازار حلاجان است مراسم برگزاری نماز جماعت قبلاً در اختیار آیت‌الله حاج سید احمد آقا خسروشاهی و برادر بزرگش آقای حاج میرابوالفضل خسروشاهی از مجتهدین مورد احترام مردم تبریز بود که در مسجد بازار حلاجان اقامه نماز جماعت می‌کرد. مسجد آیت‌الله خسروشاهی نیز مانند سایر مساجد بازار تبریز بسیار آباد و دارای غرقات، ستون‌های سنگی و پوشش گنبدی است و به وسیله‌ی گذر بازار حلاجان به خیابان دارایی تبریز ارتباط دارد.

۱ـ آثار باستانی آذربایجان، جلد ۱ ص ۳۹۱.

بخش دهم

تشیع در تبریز به روایت سکه



تشیع در تبریز به روایت سکه

یکی از منابع و مهمی که برای پژوهندگان تاریخ به کار می‌آید مطالعه سکه‌ها و نشان‌ها و علامت‌هایی است که برای یادبود حوادثی مهم ضرب می‌شده است.

از روزگاران کهن رسم بوده است که شاهان برای ثبت فتوحات یا کارهای بزرگ، صورت‌ها و کلماتی بر فلزات نقش می‌زدند که چون غالباً برای داد و ستد به کار می‌رفت سالیان دراز یاد آن حادثه در خاطره‌ها باقی می‌ماند. این فلزات مسکوک که دارندگان گاهی بر اثر آشوب‌ها و هجوم‌ها و برای حفظ دارایی خود آن را در خاک پنهان می‌کردند، همین که بر حسب اتفاق یا کاوش‌های باستان‌شناسی کشف می شود در حکم اسناد معتبری که بسا از یک دسته حوادث تاریخی که در نوشته‌ها نبوده یا به صورت نادرستی بسان شده است، پرده برمی‌دارد، یا آنها را تأیید می‌کند از این جا است که در زمان‌های اخیر سکه‌شناسی شعبه مهمی از باستان‌شناسی شمرده شد و در پژوهش‌های تاریخی اهمیت بسیاری یافته است.[1]

آنچه در این قسمت آورده شده، سکه‌هایی است که در دوران ایلخانیان، صفویان، زندیان و قاجاریه، در تبریز روی سکه‌های مختلف با نام حضرت‌علی(ع) و ائمه‌اطهار(ع) ضرب شده است.

سکه‌های ایلخانان

با انهدام حکومت خوارزمشاهیان و انقراض خلافت عباسی به دست مغولان، همه نهادها و معیارهای حکومتی دگرگون شد و بالطبع بازتاب اثر این تحولات در سکه‌ها نیز منعکس گردید. با پایان یافتن دوران عباسی نام خایفه نیز از سکه‌ها

---

۱ ـ سکه‌های دوره قاجار، احمد فاضلی‌پناه، ماهنامه الکترونیکی بهارستان، شماره ٦٥، ص ٨.

حذف گردید، با مطالعه سکه‌های موجود به طور نسبی سه دوره متمـایز فرهنگـی در ضرب سکه‌های ایلخانان مغول به چشم می‌خورد:

۱ ـ ایلخانان در آغاز حکومت بر سرزمین‌های مفتوحه، به علت غنای فرهنگ ایران اسلامی و برتری چشمگیر آن در مقایسه بـا فرهنـگ بـدوی بیـانگر مغـول، ناچار بودند به ظاهر از آذاب و شعایر و عقاید اسلامی تبعیت کنند. در سکه‌هـای اولین ایلخانان مغولی، یعنی هلوکوخان، نوه‌ی چنگیز عبـارت: «قـل اللهـم مالـک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تـشاء و تعـز مـن تـشاء» نوشـته شده است. در این زمان از فرهنگ مغول و نوشـته‌هـایی بـه خـط ایغـوری اثـری نیست.

۲ ـ در دوره تسلط و تثبیت حکومت ایلخانان، سکه‌ها به تدریج تحـت تـأثیر فرهنگ مغول قرار گرفته است و با این که اکثر شاهان این دوره ظاهراً بـه اسـلام مشرف شد بودند و اسامی اسلامی داشتند، ولی القاب و نـام خـود را بـا کلمـات اویغوری نوشته‌اند. بعضی از سکه‌ها فقط نام سلطان با زبان فارسـی نوشـته شـده است. آن هم برای شناخته شدن پادشاه جدید از فرمانروای قبلی ـ سـلاطین ایـن دوره عبارتند از: آیاقا، احمدنگودار، ارغون، گیخاتو، بایدو، غازان محمود.

۳ ـ از زمان سلطان‌محمد خدابنده (اولجایتو) نام و القاب سلطان اغلب با کلمات فارسی نوشته شده است. نماینده سلطان یا حاکم هر شهر به سلیقه خود تغییراتـی در سکه‌های ایلخانی، به استثنای مدت زمان محدود سلطان‌محمد خدابنـده کـه پـس از گرویدن به مذهب شیعه به نفر شهادتین و اسم خلفـای راشـدین اسـت. ایـن گـروه عبارتند از: محمد خدابنده، ابوسعید، اربـاگون، موسـی، طغیـاتیمور و بقیـه ایلخانـان تحت حمایت سایر حکومت‌ها.

سالشمار ایلخانان

ردیف	نام ایلخان	دوران حکومت
۱	هلاکوخان	٥٦٤ تا ٦٦٣ قمری
۲	اباقاجان	٦٦٣ تا ٦٨٠ قمری
۳	احمد نگودار	٦٨٠ تا ٦٨٣ قمری
٤	ارغوان	٦٨٣ تا ٦٩٠ قمری
٥	گیخاتو	٦٩٠ تا ٦٩٤ قمری
٦	بایدو	٦٩٤ قمری
۷	غازان‌محمود	٦٩٤ تا ۷۰۳ قمری
۸	اولجایتو	۷۰۳ تا ۷۱٦ قمری
۹	ابوسعید	٦۱٦ تا ۷۳٦ قمری
۱۰	ارباگون	۷۳٦ قمری
۱۱	موسی	۷۳٦ قمری

۱ ـ سکه اباقاخان (٦٦۳ ـ ٦۸۰ ه. ق)

فرزند و جانشین هلاکوخان و دومین پادشاه از سلسله ایلخانان ایران است.





جنس: نقره

وزن: ۲/۷۵ گرم

قطر: ۱/۸ سانتی‌متر

روی سکه متن: قـاان العادل (داخل ستاره شش پرساخته شده از خط و زنجیره)



حاشیه: دوایر خط و زنجیره

پشت سکه متن: لااله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله

حاشیه: ضرب تبریز سنه... سبعین و ستمائه

۲ ـ سکه ارغون‌خان ایلخانی ٦٨٣ ـ ٦٩٠ ه. ق



پسر اباقاخان پس از تکـوادر به سلطنت نشست.

جنس: نقره

وزن: گرم

قطر: سانتی‌متر

روی سکه متن: (با رسم‌الخط ایغوری) خاقانو ارابم دلدکگولوکسین (بـا رسـم‌الخـط ایرانی) ارغون

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و سه ستاره بر روی اولـین حـرف ایغـوری و یکـی در متن)

پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله علی ولی‌الله (ستاره شش پر داخل اله)

حاشیه: ضریب تبریـز سـنه خمـس و ثمـانین و سـتمائه (٦٨٥ ه. ق دوایـر خـط و زنجیره)

۳ ـ سکه اولجایتو (سلطان محمدخدابنده ٦١٦ ـ ۷۰۳ ه.ق)

اولجایتو فرزند ارغون در زمان برادرش غازان‌خان حاکم خراسان بـود. او در تحکـیم مبانی اسلام و رفع ظلم و ستم سعی فراوان نموده به مذهب شیعه اثنی‌عشری درآمده نام امامان اثنی‌عشر را در خطبه و سکه وارد نمود.



جنس: نقره

وزن: ٤/٣٥ گرم

قطر: ٢/٥٣ سانتی‌متر

روی سکه مـتن: ضـرب فـی ایام دولـت المـولی الـسلطان الاعظم مالـک الرقـاب الامـم

اولجایتو سلطان غیاث‌الدنیا و الدین خدابنده محمد خلدالله ملکه

حاشیه: (ایغوری) اولجایتو سلطان (ایرانی) لله الامر من قبل و من بعد ـ ضرب مدینه تبریز سنه... و عشرو سبعمئه

پشت سکه متن: لا اله الله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله بسمه‌الکریم

حاشیه: اللهم صلی علی محمد (نام ائمه اطهار)



شماره: ۸۷۲ م. آ. امین‌پور

جنس: نقره

وزن: ۳/۸۵ گرم

قطر: ۲/٤٤ سانتی‌متر

روی سکه متن: ضرب فی‌دولت المولی السلطان الاعظم مالک الرقاب الامم غیاث‌الدنیا و الدین اولجایتو سلطان محمد خلد الله ملکه

حاشیه: ضرب مدینه تبریز سنه اربع و عشر و سبعمئه (گل ۷ پر و دوایر خط و زنجیره)

پشت سکه متن: لا اله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله تبریز

حاشیه: اللهم صلی علی محمد و علی‌والحبسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد (گل ٦ پر و دوایر خط و زنجیره)

سکه‌های صفویه

با استقرار دولت صفوی، وضع مالی بر اساس معین و ثابتی استوار گردید. یکی از ارکان مهم سازمان مالی کشور، ضرابخانه بود که تحت‌نظر معیرالملک اداره می‌شد و عزل و نصب حکاکان و زرکشان و ضراب‌باشی و صنعتگران و کارکنان و کارمندان با او بود. سکه‌های رایج در زمان صفویه از زر و سیم و برنز بود، ولی در معاملات و داد و ستد بیشتر از سکه‌های نقره و برنز استفاده می‌شد و سکه‌های زرین کمتر در دست مردم بود. معمولاً در جشن‌ها و تاج‌گذاری و اعیاد ضرب می‌شد.

واحد پول در دوران صفوی تومان بود، سکه زر به نام اشرفی و سکه نقره بیستی، محمدی، شاهی و عباسی نامیده می‌شد و سکه‌های زری، غازی نام داشت که به آنها «فلوس» می‌گفتند. بر روی سکه‌های فلوس معمولاً تصاویر مختلف از حیوانات و پرندگان نقش می‌گردید. به علت رونق تجارت و صنعت و وضع مطلوب اقتصادی بیشتر شهرهای ایران ضرباخانه‌هایی برقرار بود که اقدام به ضرب سکه می‌نمودند.

نام و القاب شاهان صفوی بر سکه‌ها

بر روی سکه‌های صفوی نام و القاب شاهان به صورت جملاتی که ارادت و وابستگی آنها به ائمه اطهار و امامان شیعه می‌رساند و همچنین تاریخ و شهر ضرب سکه منقوش شده از زمان شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ هجری) اغلب عناوین و القاب به صورت اشعار فارسی نوشته شده و این یکی از ابداعات و نوآوری‌های جالبی است که در سکه‌های ایران قبل اثر صفویه سابقه نداشته و بر سکه سلسله‌های پیشین ایرانی تاکنون اشعار فارسی قرائت نشده است. خط روی سکه‌های شاهان اولیه صفوی نسخ و سپس نستعلیق است.

مهم‌ترین القاب و نام شاهان صفوی بر سکه‌ها به شرح زیر است:

شاه‌اسماعیل اول (۹۰۷ تا ۹۳۰ هجری)

۱ ـ السلطان العادل الکامل الهادی الوالی ابوالمظفر شاه‌اسماعیل بهارد خان خلد الله

ملکه.

۲ ـ السلطان العادل الکامل الوالی المظفر سلمان اسمعیل بهادرخان الحسینی خلد الله ملکه.

۳ ـ السلطان العادل العاری فی سبیل‌الله ابوالمظفر شاه‌اسمعیل خلدالله ملکه.

٤ ـ عدل شاه‌اسمعیل.

۵ ـ من انجا الی الحق نجاه.

تهماسب اوّل (۹۳۰ تا ۹۸٤ هجری)

۱ ـ السلطان العادل الکامل الهادی الوالی ابوالمظفر شاه‌طهماسب بهاردخان خلدالله ملکه.

۲ ـ السلطان‌العادل الکامل الهادی الوالی ابوالمظفرشاه طهماس الصفوی الحسینی خلدالله ملکه.

۳ ـ عدل شاه طهماسب.

اسماعیل دوم (۹۸٤ تا ۹۸۵ هجری)

۱ ـ السلطان العادل ابوالمظفر شاه‌اسمعیل صفوی خلدالله ملکه.

۲ ـ ابوالمظفر شاه اسمعیل بن طهماسب الصفوی خلدالله ملکه.

۳ ـ ز مشرق تا به مغرب گر امام است عـلی و آل او مـا را تمام است

محمد خدابنده (۹۸۵ ـ ۹٦٦ هجری)

۱ ـ السلطان‌العادل الکامل الهادی الوالی ابوالمظفرشاه سلطان محمدبهادرخان بن طهماس خلدالله تعالی ملکه.

۲ ـ غلام امام مهدی علیه‌السلام السلطان العادل المظفر سلطان محمد خلدالل ملکه.

حمزه (۹۹۲ تا ۹۹۳ هجری)

السلطان بن السلطان بن السلطان حمزه خلدالل ملکه و سلطانه.

عباس اول (۹۹٦ تا ۱۹۳۸ هجری)

۱ ـ از بهر خیر این سکه را کلب علی عباس زد.

۲ ـ بنده شاه ولایت عباس خلدالله ملکه و سلطانه و علی العالمین برّه و احسانه.

صفی اول (۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ هجری)

۱ ـ بنده شاه ولایت صفی

۲ ـ هست از جان غلام شاه‌صفی

عباس دوم (۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ هجری)

۱ ـ بود کلب علی عباس ثانی

۲ ـ به گیتی سکه صاحبقران زد از توفیق حق عباس ثانی

۳ ـ به گیتی آن که اکنون سکه صاحبقرانی زد

ز توفیـــق خـدا قلب علی عبـالی ثانی زد

صفی دوم، سلیمان اوّل (۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ هجری)

۱ ـ بهر تحصیل رضای مقتدای انس و جان

تازه از نام صفی شد سکه صاحبقران

۲ ـ ز بعد هستی عباس ثانی صفی زد سکه صاحبقرانی

۳ ـ به گیتی بعد شاه عباس ثانی صفی زد سکه صاحبقرانی

٤ ـ سکه مهر علی را تا زدم بر نقد جان

گشت از فضل خدا محکوم فرمانم جهان

۵ ـ بنده شاه دین سلیمان است

٦ بنده شاه ولایت سلیمان

سلطان حسین اول (۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ هجری)

۱ ـ کلب آستان علی‌حسین

۲ ـ کم‌ترین کلب امیرالمؤمنین سلطان حسین

۳ ـ گشت صاحب سکه از توفیق رب‌المشرقین

در جهان کلب‌امیرالمؤمنین‌سلطان حسین

٤ ـ زد توفیق حق به چهره زد سکه سلطان حسین دین‌پرور

۵ ـ بنده شاه ولایت حسین

٦ ـ وارث ملک‌سلیمان جهان سلطان‌حسین

تهماسب دوم (۱۱۳۵ تا ۱۱٤٤ هجری)

۱ ـ از خراسان سکه بر زر شد به توفیق خدا

نصرت و امداد شاه دین علی موسی‌الرضا

۲ ـ سکه زد طهماسب ثانی بر زر کامل عیار

لافتی الا علی لا سیـــف الا ذوالفقـــار.

۳ ـ به گیتی سکه صاحبقرانی زد از توفیق حق طهماسب ثانی

٤ ـ بنده شاه ولایت طهماسب.

حمد (۱۱۳۸ تا ۱۱٤۱ هجری)

سکه زد بر هفت کشور چتر زد بر مهر و ماه

وارث ملک سلیمان گشت احمد پادشاه

عباس سوم (۱۱٤٤ تا ۱۱٤۸ هجری)

۱ ـ از خراسان سکه بر زر شد به توفیق خدا

نصرت و امداد شاه دین علی موسی‌الرضا

۲ ـ سکه بر زر زد به توفیق الهی در جهان

ظل حق عباس ثالث ثانی صاحبقران

سام (۱۱۵۷ تا ۱۱٦۰ هجری)

۱ ـ سکه بر زر زد به گیتی چون طلوع نیرین

وار ملک سلیمان سام بن سلطان‌حسین

۲ ـ بنده سام ولایت سام بن سلطان‌حسین

سلیمان دوم (۱۱٦۲ تا ۱۱٦۹ هجری)

زد از لطف حق سکه کامرانی شه عدل گستر سلیمان ثانی

اسماعیل سوم (۱۱٦۳ تا ۱۱٦۹ هجری)

۱ ـ بنده شاه ولایت اسمعیل

۲ ـ السلطان اسمعیل خلدالله ملکه

حسین دوم (۱۱٦٦ هجری)

دارد ز شاهمردان فرمان حکمرانی فرزند شاه‌طهماسب سلطان حسین ثانی

محمددوم (۱۲۰۰ هجری)

به زر زد سکه از الطاق سرمد شه والاگهر سلطان محمد

پشت سکه‌ها:

معمولا در سکه‌های صفوی جمله: شهادتین علی ولـی الله، نـام دوازده امـام، یـا چند تن از ائمه در حاشیه و بندرت نام ضرابخانه نوشته شده است.

شاهان صفوی

ردیف	نام	هجری قمری	میلادی
۱	شاه‌اسمعیل اول	۹۰۷ ـ ۹۳۰	۱۵۰۲ ـ ۱۵۲٤
۲	شاه‌طهماسب اول	۹۳۰ ـ ۹۸٤	۱۵۲٤ ـ ۱۵۷٦
۳	شاه‌اسمعیل دوم	۹۸٤ ـ ۹۸۵	۱۵۷٦ ـ ۱۵۷۸
٤	شاه‌محمد خدابنده اول	۹۸۵ ـ ۹۹٦	۱۵۷۸ ـ ۱۵۸۵
۵	شاه‌حمزه	۹۹۲ ـ ۹۹۳	۱۵۸۵ ـ ۱۵۸۷
٦	شاه عباس کبیر اول	۹۹٦ ـ ۱۰۳۸	۱۵۸۷ ـ ۱٦۲۹
۷	شاه‌صفی‌اول	۱۰۳۸ ـ ۱۰۵۲	۱٦۲۹ ـ ۱٦٤۲
۸	شاه‌عباس‌دوم	۱۰۵۲ ـ ۱۰۷۷	۱٦٤۲ ـ ۱٦٦٦
۹	شاه‌صفی‌دوم سلیمان اول	۱۰۷۷ ـ ۱۱۰۵	۱٦٦٦ ـ ۱٦۹٤
۱۰	شاه‌سلطان‌حسین‌اول	۱۱۰۵ ـ ۱۱۳۵	۱٦۹٤ ـ ۱۷۲۲
۱۱	شاه‌طهماسب دوم	۱۱۳۵ ـ ۱۱٤٤	۱۷۲۲ ـ ۱۷۳۱
۱۲	شاه‌احمد	۱۱۳۸ ـ ۱۱٤۱	۱۷۲٦ ـ ۱۷۲۸
۱۳	شاه‌عباس سوم	۱۱٤٤ ـ ۱۱٤۸	۱۷۳۱ ـ ۱۷۳٦
۱٤	شاه‌سام	۱۱۵۷ ـ ۱۱٦۰	۱۷٤۳ ـأ ۱۷٤۷
۱۵	شاه‌سلیمان دوم	۱۱٦۲ ـ ۱۱٦۳	۱۷٤۹ ـ ۱۷۵۰
۱٦	شاه‌اسمعیل سوم	۱۱٦۳ ـ ۱۱٦۹	۱۷۵۰ ـ ۱۷۵٦
۱۷	شاه‌حسین دوم	۱۱٦٦	۱۷۵۳
۱۸	شاه‌محمد دوم	۱۲۰۰	۱۷۸٦

۱ ـ شاه‌اسماعیل صفوی

شاه‌اسماعیل که در واقع مؤسس سلسله صفویه است، در روز سه‌شنبه ۲۵ ماه رجب از سال ۸۹۲ متولد شد. نام پدر او شیخ‌حیدر، نام یکی از اجداد او صفی‌الدین اردبیلی بود که صفوی نیز از نام او برگرفته شده است. اسماعیل که جوانی ۱۳ ساله بود، در محرم ۹۰۵ ادعای پادشاهی کرد و در سال ۹۰۶ به نام خود سکه ضرب کرد، و در سال ۹۰۷ بر تخت نشست. او طی سفری که در سال ۹۳۰ به منطقه «شکی» کرده بود، در مراجعت در سراب مریض شد و طبیب‌ها مریضی او را حصبه تشخیص دادند و به همان بیماری در روز دوشنبه ۱۹ ماه رجب ۹۳۰ فوت کرد و جسدش را به اردبیل آوردند و در کنار جدش شیخ‌صفی‌الدین به خاک سپردند و قبر او فعلاً در آنجا است. مدت عمر او ۳۸ سال و مدت پادشاهی‌اش ۲۷ سال بود. از جمله اقدامات شاه‌صفوی برای تجلیل از امامان شیعه ضرب سکه با نام ائمه اثنی‌عشری، قرار دادن نام ۱۲ امام شیعه به عنوان سجع مهر شاهی؛ تعمیر و توسعه آرامگاه امامان در شهرهای عراق و مشهد و نیز ایجاد ساختمان مقبره برای امامزاده‌ها در شهرهای ایران و طرح آب‌رسانی فرات به نجف بود.



جنس: نقره

وزن: ٤/٥ گرم

قطر: ۲ سانتی‌متر

روی سکه متن: السلطان العادل الکامل القاعد ابوالمظفر (داخل مربع) شاه اسمعیل ضرب تبریز خلد الله ملکه

حاشیه: .... علی محمدالامین محمد...

پشت سکه متن: (داخل مربع ساخته شده از چهار کلمه علی ع) لااله الاالله محمدرسول‌الله (بیرون مربع نام بقیه ائمه‌اطهار)

حاشیه: ناد علیاً مظهرالعجایب تجده عوناً لک فی‌النوائب کل هم و غم سینجلی بولایتک یا علی(۳ بار)



جنس: نقره

وزن: ۹/۳۵ گرم

قطر: ۲/٤٥ سانتی‌متر

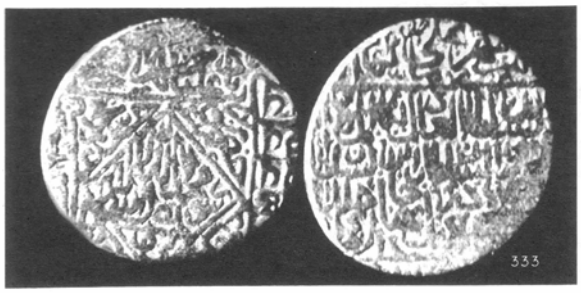
روی سکه متن: السلطان العادل الهادی الوالی ابوالمظفرشاه اسماعیل بهادرخان الصفوی خلد الله ملکه و سلطانه ضرب دارالسلطنه تبریز ۹۱۷

حاشیه: زرکنده کانست برو دیده منه بینا نبود دیده که برکنده بود

پشت سکه متن: (داخل مربع ساخته شده از چهار علی) لااله الا الله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله

حاشیه: (داخل مثلث‌ها) محمدحسن × موسی‌جعفر × محمدحسین × محمدحسن

حاشیه خارجی: ناد علیاً مظهرالعجایب تجده عوناً لک فی‌النوائب.... بولایتک یاعلی.



جنس:

وزن: گرم

قطر: سانتی‌متر

روی سکه متن السلطان العادل الکامل الهادی ابوالمظفر السلطان بن السلطان اسمعیل بهادرخان خلدالله ملکه

حاشیه: سکه مهر علی را تا زدم بر نقد جان

گشت از فضل خدا محکوم فرمانم جهان

پشت سکه متن: (داخل مربع متشکل از ٤ علی) لا اله الاالله محمد رسول‌الله علی‌ولی‌الله

حاشیه: (داخل مثلث‌های ساخته شده از کلمات) موسی جعفر × محمدحسن × محمدحسین × محمدحسن

حاشیه خارجی: ناد علیاً مظهر العجایب × تجده عوناً لک فی‌النوائب کل هم و غم سینجلی بولایتک یاعلی یاعلی یاعلی.



جنس: طلا

وزن: ۳/۵ گرم

قطر: ۱/٦۵ سانتی‌متر

روی سکه متن: السلطان العادل الکامل الهادی الوالی ابوالمظفر شاه‌اسمعیل بهاردخان الصفوی خلدالله ملکه

حاشیه: نصر من الله و فتح القریب

پشت سکه متن: (داخل مربع ساخته شده با چهار علی) لا اله الله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله

حاشیه: (داخل مثلث‌ها) محمدحسن × محمدحسین × .... (داخل قطعه‌ها) ناد علیاً مظهر العجایب...

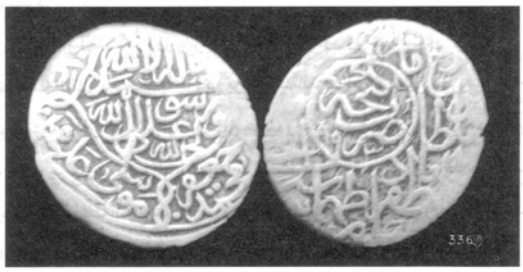
۲ ـ شاه‌طهماسب اوّل (۹۱۹) ۹۵۵ هـ. ق

وی فرزند بزرگ شاه‌اسماعیل اول و دومین پادشاه از سلسله صفویه بود. او پس از مرگ پدر با آشوب داخلی و حمله ازبکان و عثمانیان مواجه شد که با حسن تدبیر و شجاعت از پس این مشکلات به خوبی برآمده و دوره‌ای طولانی از صلح و ثبات را برای ایران به ارمغان آورد. وی فردی معتقد به مذهب شیعه

دوازده امامی بود.



جنس: نقره
وزن: ٤/٥ گرم
قطر: ٢/٤ ـ ٢ سانتی‌متر
روی سکه متن: السلطان العادل الهادی ابوالمظفر شاه‌طهماسب صفوی خلدالله تعهالی ملکه ضرب تبریز ۹۸۲
پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله
حاشیه: (نام ائمه اطهار اثنی عشری و دوایر خطی)



جنس: نقره
وزن ٤/٥ گرم
قطر: ٢/٥ ـ ١/٩ سانتی‌متر
روی سکه متن: ضرب گنجه ۹۸۳
حاشیه: غلام امام‌محمدمهدی علیه‌السلام سلطان‌العادل ابوالمظفر شاه‌طهماسب الحسینی خلد ملکه (دایره خطی)
پشت سکه متن: لا اله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله
حاشیه:... محمد جعفر× موسی علی‌محمد × علی... × ... (چهار پر ابروئی پیچدار دایره خطی)

۳ ـ سکه شاه‌عباس صفوی (۹۹٦ ـ ۱۰۳۸ ه.ق)

او فرزند شاه‌محمد خدابنده و پنجمین شاه از سلسله صفوی است که بر ایران بیش از ٤٢ سال حکومت نمود.



جنس: نقره

وزن: ۷/٦ گرم

قطر: ۲/۲ سانتی‌متر

روی سکه متن: بنده شاه ولایت عباس ـ ضرب تبریز ۱۰۲٦

حاشیه: خلدالله ملکه و سلطانه و علی‌العالمین برّهو احسانه

پشت سکه‌متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: ... علی محمد جعفر موسی...



جنس: نقره

وزن: ۷/٦۵ گرم

قطر: ۲/۲ سانتی‌متر

روی سکه متن: ضرب تبریز بنده شاه ولایت عباس

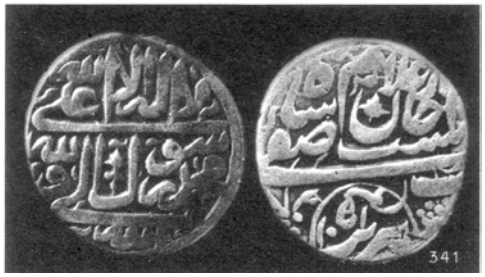
حاشیه: خلدالله ملکه واحسانه و علی‌العالمین بره و احسانه

پشت سکه متن: لا اله الا الله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه:... حسین علی جعفر موسی...

٤ ـ سکه‌شاه صفی صفوی ۱۰۳۸ ـ ۱۰۵۲ ه. ق

از پادشاهان سلسله صفوی است که به مدت ١٤ سال پادشاهی کرد. شاه صفی ششمین شاه صفوی و جانشین شاه‌عباس اول بود.



جنس: نقره

وزن: ۷/٦ گرم

قطر: ۲/۳ سانتی‌متر

روی سکه متن: هست از جان غلام شاه، صفی ـ ـ ضرب تبریز ۱۰۵۱

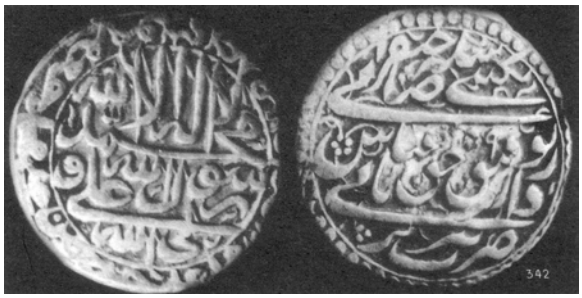
حاشیه: (دایره خطی و گل و برگ اسلیمی)

پشت سکه متن: لا اله الا الله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: (دایره خطی)

۵ ـ سکه شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ هـ. ق)

شاه عباس دوم پسر شاه‌صفی اول است و در ۹ سالگی در ۱۵ صفر ۱۰۵۲ به جای پدر بر تخت سلطنت نشست. او در سن ۳٤ سالگی در حوالی دامغان درگذشت.



جنس: نقره

وزن: ۷/۳۵ گرم

قطر: ۲/٤ سانتی‌متر

روی سکه متن: بگیتی سکه صاحبقرانی / زد از توفیق حق

عباس ثانی ـ ضرب تبریز ۱۰۵۹

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره گل و برگ اسلیمی.)

پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: جعفر موسی‌علی محمد ... علی حسن حسین ...



جنس: نقره

وزن: ۹/۲ گرم

قطر: ۳/۱ سانتی‌متر

روی سکه متن: بگیتی سکه صاحبقرانی / زد از توفیق حق

عباس ثانی ـ ضرب تبریز ۱۰۷۷

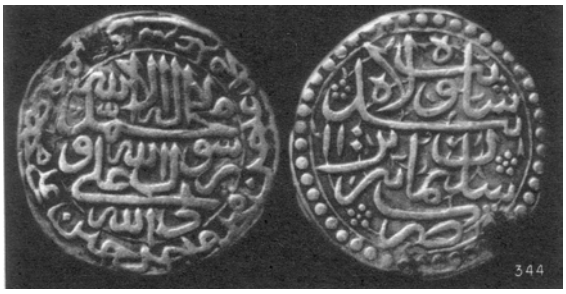
حاشیه: (دوایر خط و زنجیره گل و برگ اسلیمی.)

پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: (نام ائمه اطهار)

٦ ـ سکه شاه‌صفی دوم یا شاه‌سلیمان اول (۱۰۷۷ ـ ۱۱۰۵ ه.ق)

فرزند ارشد شاه‌عباس دوم بود . در سال ۱۰۷۳ ش، در اصفهان درگذشت و در قم به خاک سپرده شد.



جنس: نقره

وزن: ۷/۱ گرم

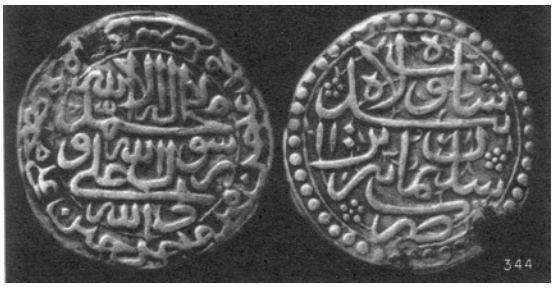
قطر: ۲/۸ سانتی‌متر

روی سکه متن: بنده شاه ولای سلیمان ـ ضرب تبریز ۱۱۰۰

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل و برگ اسلیمی)

پشت سکه متن: لا اله الا الله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: علی حسن حسین علی محمد جعفر موسی علی محمد علی‌حسن محمد



جنس: نقره

وزن: ۷/۵ گرم

قطر: ۲/٤ سانتی‌متر

روی سکه متن: بنده شاه ولایت سلیمان ـ ضرب تبریز ۱۱۰۵

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره ابروئی و گل و برگ اسلیمی)

پشت سکه متن: لا اله الا الله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: ... محمدعلی حسن حسین...

۷ ـ سکه شاه‌سلطان حسین صفوی (۱۱۰۶ ـ ۱۱۳۵ ه . ق)

او در سال ۱۱۰۶ به جای پدرش بر تخت سلطنت نشست و در روز جمعه ۱۲ محرم ۱۱۳۵ در فرج‌آباد تاج پادشاهی را به دست خود بر سر محمودافغان گذاشته و از سلطنت ۲۹ ساله به اجبار دست کشید. شاه‌سلطان حسین در ۱۱۳۹ به دست اشرف افغان کشته شد و جسد او را به قم بردند و در مقبره شاه‌سلیمان دفن کردند.



جنس: نقره

وزن: ۷/۲ گرم

قطر: ۲/۵ سانتی‌متر

روی سکه متن: گشت صاحب سکه از توفیق رب‌المشرقین / در جهان کلب امیرالمؤمنین سلطان حسین ضرب تبریز ۱۱۰۸

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل و برگ اسلیمی)

پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: علی. حسن. حسین. علی. محمد. جعفر. موسی. علی. محمد. علی. حسن. محمد (دوایر خط و زنجیره)



جنس: نقره

وزن: ۸/۵ گرم

قطر: ۲/۹۲ ـ ۲ سانتی‌متر

روی سکه متن: بنده شاه ولایت حسین ـ ضرب تبریز ۱۱۲۸

پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: (مستطیل‌های قوس‌دار خط و زنجیره)



جنس:

وزن: گرم

قطر: سانتی‌متر

روی سکه متن: بنده شاه ولایت حسین ضرب تبریز ۱۱۲۹

حاشیه: السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان... خلدالله ملکه سلطانه

پشت سکه متن: لا اله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله

حاشیه: علی حسن حسین علی محمد جعفر موسی علی محمد علی حسن محمد



جنس: نقره

وزن: ٥/٤ گرم

قطر: ٢/٦ سانتی‌متر

روی سکه متن: بنده شاه ولایت حسین ـ ضرب تبریز ۱۱۳۰

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل و برگ اسلیمی)

پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمدرسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره)



جنس: نقره

وزن: ٤/٦ گرم

قطر: ٢/٣ سانتی‌متر

روی سکه متن: بنده شاه‌ولایت حسین ضرب تبریز ۱۱۳۱

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل و برگ اسلیمی)

پشت سکه متن لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله
حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل و برگ اسلیمی)



جنس: نقره
وزن :گرم
قطر: سانتی‌متر
روی سکه متن: بنده شاه ولایـت
حسین ضرب تبریز ۱۱۳٤
حاشیه: (دوایر خطی و گل‌ها و برگ‌های اسلیمی)
پشت سکه متن: لا اله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله
حاشیه: علی حسن حسین علی محمد جعفر موسی علی محمد علی حسن محمد



جنس: نقره
وزن :٥/٤ گرم
قطر: ۲/۷ سانتی‌متر
روی سکه متن: بنـده شـاه ولایـت
حسین ضرب تبریز ۱۱۳۵
پشت سکه متن: لا اله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله
حاشیه: علی حسن حسین علی محمد جعفر موسی علی محمد علی حسن محمد

۸ ـ سکه شاه‌طهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵ ـ ۱۱٤٥ هـ. ق)

او پسر بزرگ شاه‌سلطان حسین است که سمت ولیعهدی پدر را داشت و هنگام محاصره اصفهان به دست افغان‌ها خود را به قزوین رساند و چون خبر کـشته شـدن پدرش را به دست اشرف افغان شنید، در این شهر جلوس کرد او از تاریخ اول مـاه

ربیع‌الاول ۱۱٤٥ عنوان پادشاهی یافت.



جنس: نقره
وزن :٥/٤ گرم
قطر: ۲/٦ سانتی‌متر
روی سکه متن: بگیت سکه صاحبقرانی / زد از توفیق حق طهماسب ثانی ـ ضرب ۱۱۳٦
حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل‌ها و برگ‌های اسلیمی)
پشت سکه متن: لا اله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله
حاشیه: علی حسن حسین علی محمد جعفر موسی علی محمد علی حسن محمد



جنس: نقره
وزن: ٥ گرم
قطر: ۲/۷ سانتی‌متر
روی سکه متن: بگیت سکه صاحبقرانی / زد از توفیق حق طهماسب ثانی ـ ضرب ۱۱۳۷
حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل‌ها و برگ‌های اسلیمی)
پشت سکه متن: لا اله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله
حاشیه: (نام ائمه اطهار اثنی‌عشری ـ و دوایر زنجیره)

۹ ـ سکه شاه‌عباس سوم صفوی (۱۱٤٥ ـ ۱۱٤۸ ه. ق)

شاه‌عباس سوم در تاریخ ۱۷ ربیع‌الاول ۱۱٤٥ با دسیسه‌چین نادرشاه افشار به جای شاه طهماسب دوم اسماً به شاهی رسید و در تاریخ ۲٤ شوال ۱۱٤۸ از سلطنت خلع شد.



جنس: نقره

وزن: ۲/٦ گرم

قطر: ۲/۱ سانتی‌متر

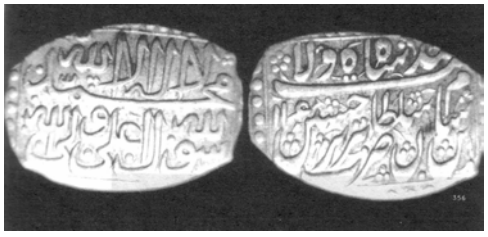
روی سکه متن: سکه بر زر زد ز توفیق الهی در جهان / ظل حق عباس ثالث ثانی صاحبقران ـ ضرب تبریز

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل و برگ اسلیمی)

پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: علی حسن حسین... حسن محمد

۱۰ ـ سام بن سلطان حسین (۱۱٦۰ هـ. ق)



جنس: نقره

وزن: ۵/۵ گرم

قطر: ۲/۱ ـ ۱/٦ سانتی‌متر

روی سکه متن: بنده شاه ولایت سام بن سلطان حسین ـ ضرب تبریز ۱۱٦۰

حاشیه: (مستطیل خط و زنجیره و گل و برگ اسلیمی)

پشت سکه متن: لا اله الا الله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: (مستطیل خط و زنجیره)



جنس: نقره

وزن: ٤/٦ گرم

قطر: ۲/۳ سانتی‌متر

روی سکه متن: سکه بر زر زد بگیتی چون طلوع نیرین / وارث ملک سلیمان سام بن سلطان حسین ـ ضرب تبریز

حاشیه: (گل و برگ اسلیمی)

پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: (دوایر خطی) علی حسن حسین... محمدعلی حسن محمد

۱۱ ـ سکه شاه‌سلیمان ثانی (۱۱۶۳ هـ. ق)



جنس: نقره

وزن: ۵/۳ گرم

قطر: ۲/۵ سانتی‌متر

روی سکه متن: زد از لطف حق سکه کامرانی / شه عدل گستر سلیمان ثانی

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل و برگ اسلیمی)

پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: ... محمدعلی حسن حسین ـ علی محمدجعفر موسی

شاهان زند

ردیف	نام	هجری قمری	میلادی
۱	کریم‌خان	۱۱۶۳ ـ ۱۱۹۳	۱۷۵۰ ـ ۱۷۷۹
۲	ابوالفتح‌خان	۱۱۹۳ ـ ۱۱۹۳	۱۷۷۹ ـ ۱۷۷۹
۳	علیمرادخان	۱۱۹۳ ـ ۱۱۹۳	۱۷۷۹ ـ ۱۷۷۹
٤	محمدعلی خان	۱۱۹۳ ـ ۱۱۹۳	۱۷۷۹ ـ ۱۷۸۵
۵	صادق‌خان	۱۱۹۳ ـ ۱۱۹۹	۱۷۷۹ ـ ۱۷۸۵
٦	علیمرادخان (مجدداً)	۱۱۹۹ ـ ۱۱۹۹	۱۷۸۵ ـ ۱۷۸۵
۷	جعفرخان	۱۱۹۹ ـ ۱۲۰۳	۱۷۸۵ ـ ۱۷۸۹
۸	لطفعلیخان	۱۲۰۳ ـ ۱۲۰۹	۱۷۸۹ ـ ۱۷۹٤

کریم‌خان زند

کریم‌خان زند پسر ایناق‌خان بود. وی در دوران اوج حکومت خود تقریباً بر تمام ایران حکومت می‌کرد اما از تاج‌گذاری خودداری و خود را وکیل‌الرعایا می‌خواند.

کریم‌خان در آغاز یکی از سربازان سپاه نادرشاه افشار بود که پس از مرگ نادر به ایلش پیوست. کم‌کم با سود بردن از جو به هم ریخته پس از مرگ نادرکریم‌خان نیرویی به هم زد و پس از چندی با دو خان بختیاری به نام‌های ابوالفتح‌خان و علیمردان‌خان ائتلافی فراهم ساخت و کسی را که از سوی مادری از خاندان صفوی می‌دانستند، به نام ابوتراب میرزا را به شاهی برگزیدند. حکومت او دوره‌ای آرام در تاریخ ایران به شمار می‌رود. وی اجازه داد تا بعضی از اقوام ساکن شمال ایران مستقل از حکومت باقی بمانند و یکی از همان‌ها به نام طایفه قاجار با شکست لطف‌علی‌خان زند دودمان زنده را برانداختند. بر روی سکه‌های دوران کریم‌خان از دو نوع شعر استفاده شده و در پشت آنها وی به صورت بسیار ساده و بدون القاب به همراه محل ضرب سکه نقش بسته: (شد آفتاب و ماه و سیم در جهان از سکه امام به حق صاحب‌الزمان) و در پشت آن، عبارت (یاکریم)، که به نام کریم‌خان اشاره دارد.



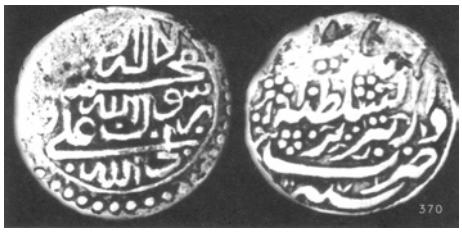
جنس: نقره

وزن: ٤/٢ گرم

قطر: ٢ سانتی‌متر

روی سکه متن: یا کریم ـ ضرب دارالسلطنه تبریز ١١٧٠

پشت سکه متن: لا اله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله



جنس: نقره

وزن: ٤ گرم

قطر: ۱ سانتی‌متر

روی سکه متن: یا کریم ـ ضرب دارالسلطنه تبریز ۱۱۷۱

پشت سکه متن: لا اله الا الله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله



جنس: نقره

وزن: ٤/٦ گرم

قطر: ۲/۱ سانتی‌متر

روی سکه متن: یا کریم ـ ضرب دارالسلطنه تبریز سنه ۱۱۷۷

پشت سکه متن: لا اله الا الله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل و برگ‌های اسلیمی)



جنس: نقره

وزن: ٤/۲ گرم

قطر: ۳/۵ سانتی‌متر

روی سکه متن: یا کریم ـ ضرب دارالسلطنه تبریز ۱۱۸۰

حاشیهک (مابین دوایر خطی گل‌های ٤ پر با مربع‌های کامل)

پشت سکه متن: شد آفتا و ماه زر و سیم در جهان / از سکه امام به حق صاحب‌الزمان



جنس: نقره

وزن: ۳/۸ گرم

قطر: ۲/٦ سانتی‌متر

روی سکه متن: ضرب دارالـسلطنه تبریـز ۱۱۸۱

حاشیه: یا کریم (دوایر خط و گل‌های چهار پر با مربع و گل‌های اسلیمی)

پشت سکه مـتن: شـد آفتـاب و مـاه زر و سـیم در جهـان / از سـکه امـام بـه حـق صاحب‌الزمان

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره و گل‌های اسلیمی)



جنس: نقره

وزن: ٤/٥ گرم

قطر: ۲/۷ سانتی‌متر

روی سکه متن: ضرب دارالسلطنه تبریز ۱۱۸۲

حاشیه: یا کریم (دوایر خط و گل‌های چهار پر با مربع و گل‌های اسلیمی)

پشت سکه مـتن: شـد آفتـاب و مـاه زر و سـیم در جهـان / از سـکه امـام بـه حـق صاحب‌الزمان

حاشیه: (گل‌های اسلیمی و برگ)

شاهان قاجار

ردیف	نام	هجری قمری	میلادی
۱	محمدحسن‌خان	۱۱۶۶ ـ ۱۱۷۲	۱۷۵۰ ـ ۱۷۵۶
۲	آغامحمدخان	۱۱۹۳ ـ ۱۲۱۲	۱۷۷۹ ـ ۱۷۹۷
۳	باباخان ـ فتحعلی‌شاه	۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰	۱۷۹۷ ـ ۱۸۳٤
٤	ظل‌السلطان (سلطانعلی)	۱۲۵۰	۱۸۳٤
۵	حسنعلی میرزا	۱۲۵۰	۱۸۳٤
٦	محمدشاه	۱۲۵۰ ـ ۱۲٦٤	۱۸۳٤ ـ ۱۸٤۸
۷	محمدحسن‌خان سالار	۱۲٦۲ ـ ۱۲٦٦	۱۸٤٦ ـ ۱۸٤۸
۸	ناصرالدین‌شاه	۱۲٦٤ ـ ۱۳۱۳	۱۸٤۸ ـ ۱۸۹٦
۹	مظفرالدین شاه	۱۳۱۳ ـ ۱۳۲٤	۱۸۹٦ ـ ۱۹۰۷
۱۰	محمدعلیشاه	۱۳۲٤ ـ ۱۳۲۷	۱۹۰۷ ـ ۱۹۰۹
۱۱	سلطان‌احمدشاه	۱۳۲۷ ـ ۱۳٤۰	۱۹۰۹ ـ ۱۹۲٤

قاجاریه

ایل قاجار از طایفه ترکمانان هستند که در اطراف رودخانه گرگان مسکن داشتند و بر اثر اختلاف بین امرائ خود به دو دسته اشاق باش و یوخاری باش تقسیم شدند. ریاست اشاقه‌باش در زمان نادر با فتحعلی‌خان و در دوران پادشاهی کریم‌خان زند با محمدحسن‌خان پسر او بود.

آقامحمدخان پسر محمدخان روز وفات کریم‌خا به توسط خواهرش که در ازدواج خان زند بود از شیراز فرار کرد و اختلافات قاجار را از بین برد. آقامحمدخان در ۱۲۰۹ با تحمل مشقات و زحمات زیاد بر لطفعلی‌خان در قلعه بم کرمان دست یافت و در تهران به قتل رساند و با قتل وی به دولت زندیه خاتمه داد.

۱ ـ سکه آقامحمدخان

آقامحمدخان مؤسس و اولین پادشاه سلسله قاجاریه، پسر ارشد محمدحسن‌خان قاجاریه، پسر ارشدمحمدحسن‌خان قاجار بود. آقامحمدخان در دین و مذهب خود بسیار متعصب بود و همواره شعارهای مذهبی را بر روی سکه‌های طلا و نقره خود ضرب می‌کرد. بر روی سکه‌های وی کلمات لا ال الا الله، محمدرسول‌الله و یا علی ولی‌الله نقش بسته است و در بسیاری از موارد نیز با کلمات یامحمد، یاعلی در بالا یا در پایین سکه‌ها توسل می‌جست، و هرگز به نام شخص خود سکه نزده و در برخی از سکه‌ها در بالا، الملک لله یا در پایین سکه یاعلی ولی‌الله ضرب خورده است.

تعداد ۲۵ سکه طلای آقامحمدخان در موزه ایران باستان تهران محفوظ است که در شهرهای مختلف ایران (رشت، مازندان، یزد، تبریز) ضرب خورده است و هر کدام ۵/٤ گرم وزن دارند و ا طلای خالص می‌باشند.[۱]

روی سکه‌های آقامحمدخان

۱ ـ شعار شیعه (لا اله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله)

---

۱ ـ سکه‌های دوره، قاجار، ص ۸.

۲ ـ به زر سکه از میمنت زد قضا بنام علی بن موسی‌الرضا

۳ ـ تا زر و سیم در جهان باشد سکه صاحب‌الزمان باشد

یا: تا زر و سیم را نشان باشد سکه صاحب‌الزمان باشد

یا: به زر و سیم تا نشان باشد سکه صاحب‌الزمان باشد

٤ ـ شد آفتاب و ماه زر و سیم در جهان از سکه امام به حق صاحب‌الزمان

۵ ـ ناظم کار جهان سیم و زر است

٦ ـ به زر زد سکه از الطاف سرمد شه والا گهر سلطان محمد

پشت سکه‌های آقامحمدخان

۱ ـ محل ضرب و کنیه‌ی یا محمد.

۲ ـ محل ضرب و کینه یا محمد یا علی ولی‌الله.


377

جنس: نقره

وزن: ۱/۱ گرم

قطر: ۱/٦۵ سانتی‌متر

روی سکه متن: بزر سکه از میمنت زد قضا / بنام علی بن موسی‌الرضا ـ ضرب تبریز ۱۱۷۰

پشت سکه متن: لااله الاالله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: (دوایر خط و زنجیره)


378

جنس: نقره

وزن: ۱/۱۵ گرم

قطر: ۱/۵ سانتی‌متر

روی سکه متن بـزر سـکه از میمنـت ز قضا / به نام علی بن موسی‌الرضا ـ ضرب تبریز

پشت سکه متن: لا اله الله ـ محمد رسول‌الله ـ علی ولی‌الله

حاشیه: (دایره خطی)



جنس: نقره

وزن: گرم

قطر: سانتی‌متر

روی سکه متن: ضـرب‌دارالـسلطنه تبریـز ۱۲۰۵

حاشیه: (گل چهار پر محیط بر مربع گل‌ها و برگ اسلیمی و دوایر خط و زنجیره)

پشت سکه متن:

شد آفتاب و ماه و زر و سیم در جهان از سکه امام بحق صاحب‌الزمان

حاشیه: (گل و برگ اسلیمی)



جنس: مس

وزن: ۲/۲۲ گرم

قطر: ۱/۵ سانتی‌متر

روی سکه متن: یا محمـد ضـرب دارالسلطنه تبریز ۱۲۱۱

پشت سکه متن: لا اله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله

بخش یازدهم

کاتبان کلام وحی در تبریز



کاتبان کلام وحی در تبریز

کتابت قرآن یکی از موضوعات بنیادین در علوم قرآنی و مجموعه علوم و معارف اسلامی است و علم قرائات و نیز علم «رسم المصحف» یا علم «مرسوم الخط» جایگاه و نقش مهمی در ارتباط با حفظ اصالت و جاودانگی قرآن بر عهده دارند.

طبق آنچه که در رسالات و کتب مؤلفان مشهور بعد از اسلام آمده، اولین شخصی که خط نوشت «مرامر ابن مرّه» از شبه جزیره عربستان بود و اولین کسی که در صدر اسلام قرآن نوشت و به حسن خط شهرت داشت خالد ابن ابوهیاج بود که برای عمر بن عبدالعزیز، قرآنی با زر نوشت. بعد از آن که کوفه به صورت شهر بزرگ درآمد، خط کوفی در این شهر رواج یافت و رونق گرفت و به خط کوفی شهرت یافت.

قدیمی‌ترین قرآن به خط کوفی متعلق به اواخر قرن سوم هجری است، بعداً نسخ در کتابت قرآن به جای خط کوفی به کار رفت و در قرن بعد خطوط دیگری توسط خوش‌نویسان ایرانی پدید آمد و تا مدت‌ها بعد از تکوین خط‌های عربی، خوشنویسی مقامی والاتر و بالاتر از نقاشی داشت.

خطی که در قرون اسلامی در ایران رواج داشته و به آن خوشنویسی می‌کرده‌اند و امروز نیز خطی رسمی است، در اصل از الفبای عربی می‌باشد. عرب‌ها پس از اسلام بر اثر ارتباط با اقوام متمدن‌تر با خط و زبان نبطی و سریانی آشنا شده بودند و از هر یک دو خط استفاده می‌کردند. خط‌های نبطی و سریانی از خطوط اسلامی بود و تقلید آن برای عرب‌ها امکان‌پذیر، خط اولی منشأ خط نسخ شد و دومی اصل کوفی است. بعد از اسلام ظاهراً هر دو خط به کار می‌رفته است. خط نسخ بیش‌تر

برای تحریرنامه‌ها و خط کوفی برای کتابت مصحف‌ها، کتیبه‌ها و سکه‌ها استفاده می‌شد.

از اواخر دوره امویان و اوایل عباسیان قلمرو خط عربی وسعت یافت و به تدریج در ایران و مصر و شمال آفریقا انتشار و رواج یافت و کم‌کم از دو خط مذکور اقلام دیگری پدید آمد.

***

«خاک پرهنر و پرگوهر آذربایجان که آوازه‌ی طبع لطیف و افکار بلند مردمانش در عین آزادی زبانزد خاص و عام می‌باشد در دوران‌های مختلف، گذشته‌ای پرفراز و نشیب داشته است ولی همیشه و در هر زمان ستارگان پرفروغ هنر و ادب در این سرزمین در درخشش و تلألو بوده است.

تبریز و مکاتب تبریز در هنرهای اصیل و سنتی ایران در شاخه‌های هنر خوشنویسی ـ معماری ـ قالیبافی و سفالگری و... به همراه ادبیات غنی و پربار دارای اهمیت و ارزش والایی در نزد صاحب‌نظران بوده و کسی را انکار این نقش ارزنده در هنر و ادبیات این مرز و بوم نیست. از هنرهای ظریف که در این خاک و دامان پرمهر و هنرپرور استادانش رشد و تعالی داشته، هنر خوشنویسی است که سالیان دراز در این خطه ریشه دوانیده است.»[۱]

۱ـ یوسف مشهدی

یوسف مشهدی از خوشنویسان قرن هفتم هجری است. از او در سایر خطوط ششگانه آثاری باقی مانده است. در اواخر عمر از عراق به آذربایجان رفت و در شهر تبریز به کتابت و تعلیم پرداخت. از شاگردان او عبدالله صیرفی است. از آثار یوسف مشهدی قرآنی در کتابخانه ایاصوفیه استانبول به تاریخ ٦٨٨ هـق موجود است.[۲]

۱ـ کلک و وحی، ص ۷۱

۲ـ اطلس خط، ص ۳۱۷

۲ـ عبدالله صیرفی تبریزی

عبدالله صیرفی فرزند محمود تبریزی شاگرد سید حیدر گنده‌نویس است. وی در کتیبه‌نویسی تسلّط داشت و بسیاری از کتیبه‌های عمارات تبریز از جمله عمارت معروف «استاد شاگرد» به خطّ او بوده است. عبدالله صیرفی معاصر اولجایتو سلطان محمّد خدابنده (۷۰۳ ـ ۷۱٦ هـ) بوده و سلسله خطّاطان خراسانی به وی می‌رسد. از آثار موجود وی چند قطعه به اقلام اصول در کتابخانه‌های استانبول است که تاریخ‌هایی بین ۷۲۱ و ۷۳٤ دارد، و نیز قرآنی به خطّ او در موزه اسلامی ترک است به قلم نسخ و ثلث و رقاع مورخ به تاریخ ۷٤۷ هـق.[۱]

راهنمای گنجینه قرآن به شماره ٤۷ قرآنی را در کتابخانه رضوی به خطّ عبدالله صیرفی نشان می‌دهد که به سال ۷۲۰ هجری نوشته است.[۲]

۳ـ عبدالقیّوم تبریزی

ابومحمّد عبدالقیّوم بن محمّد بن کرمشاه تبریزی از خوشنویسان قرآن‌نویس می‌باشد. از آثار به جا مانده از او یک جزو از قرآن مجید به خطّ ریحان به شیوه‌ی احمد سهروردی و رقم ثلث رقاع می‌باشد.[۳]

٤ـ محراب بیک

صاحب دانشمندان آذربایجان او را آذربایجانی دانسته و گوید: «محراب بیک شاگرد میرعماد و بسیار سریع‌القلم بوده و روزی پانصد بیت کتابت می‌کرد.»

قرآنی به خطّ نسخ تحریر نموده است که تاریخ ۹۰۹ هـق دارد.[٤]

۵ ـ شمس‌الدّین تبریزی

شمس‌الدّین محمّد بن امیرعلی تبریزی، از خوشنویسان گمنام و مبرّز قرن دهم

۱ـ اطلس خط، ص ۳۲۱.

۲ـ همان، ص ۳۲۱.

۳ـ کلک و وحی، ص ۷۷.

٤ـ همان، ص ۷۷.

می‌باشد.

از آثار بجا مانده او قرآن رحلی بزرگ موزه‌ی اسلامی و ترک استانبول بـه خـطّ ثلث و رقاع با رقم «شمس‌الدّین محمّد بن امیرعلی التبریزی، ربیع‌الثـانی ۹۳۷ هــق» می‌باشد.

کتیبه‌ی سر در مسجد علی در اصفهان نیـز بـه تـاریخ ۹۲۹ هــق بـه خـطّ وی می‌باشد.[۱]

٦ـ علاءالدین تبریزی

علاءالدین محمد بن شمس‌الدین محمد حافظ تبریزی ملقب به مُلا عُلا بیک یـا علاءالدین تبریزی از استادان خطوط ششگانه به ویژه خطوط ثلث، نـسخ و رقـاع در نیمه دوم قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم بـوده اسـت. او شـاگردان صـاحب نـامی چون عبدالباقی تبریزی و علیرضا تبریزی عباسـی را تربیـت کـرده اسـت. از آثـار او کتیبه‌هایی در عمارت‌های مختلف شهر تبریز بوده که غالباً در اثر گذشت زمان از بین رفته است.[۲]

علاء بیک شاگرد شمس‌الـدین محمـد تبریـزی نویـسنده زمـان شـاه طهماسـب است.[۳] و عبدالباقی تبریزی که بعضی از کتیبه‌های مسجد امام (مسجد شاه یا مـسجد سلطانی) اصفهان را به امر شاه عباس نوشت، از شاگردان او بوده است.

از آثار قرآنـی او دو نـسخه قـرآن بـه قلـم ریحـان و رقـاع و ثلـث و نـسخ در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران موجود است و نیز قرآنی به خطّ ثلث و ریحـان و رقـاع در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی می‌باشد.

هم‌چنین سوره‌ی کهف از قرآن وزیـری مـذهّب، ثلـث جلـی و نـسخ خفـی در کتابخانه‌ی سلطنتی موجود است که به شیوه‌ی یاقوت نوشته است و رقم «کتبه العبـد

۱ـ همان، ص ۷۷.

۲ـ پیدایش تحول هنر خط، ص ۸۰.

۳ـ اطلس خط، ص ۲۳۱.

الفقیر علاءالدّین التبریزی غفر ذنوبه» دارد.

قرآن رحلی جلد معرّق طلاپوش، دو صفحه اول متن و حاشیه مذهّب به قلم نسخ و ثلث کتابت و با رقم «... علاءالدین ... بن محمّد الحافظ التبریزی ...» سال ۹٦٤ هـ‌ق در کتابخانه‌ی ملک موجود است.[۱]

قرآن وزیری، جلد روغنی، یک ترنج مذهّب، دو صفحه اوّل و دو صفحه آخر متن و حاشیه مذهّب مرصّع، نسخ کتابت عالی با رقم «الحمدلله الّذی وفّق باتمام کتابه هذاالمصحف المجید ... العبد الفیر الی رحمه ربه الولی، علاءالدّین محمّد بن شمس‌الدّین محمّد الحافظ التبریزی»، «فی شهر شعبان سنه ثمانین و تسعمأته» (۹۸۰ هـ‌ق) در کتابخانه‌ی سلطنتی موجود است.[۲]

قرآن وزیری، جلد روغنی، مذهّب ضربی، یک ترنج و دو صفحه بعد تمام مذهّب، یک سرلوح مذهّب مرصّع عالی، نسخ و رقاع کتابت با رقم «... العبد الفقیر علاءالدّین بن شمس‌الدّین محمّد القاری التبریزی ...»، «فی سنه تسع و ثمانین و تسعمأته» (۹۸۹ هـ‌ق) در کتابخانه‌ی سلطنتی موجود است.

از دیگر آثار او مرقّع (۲۲ رقعه) به خطّ نسخ در کتابخانه‌ی سلطنتی سال ۱۰۰۱ هـ‌ق، قطعات ثلث و نسخ متعدّد، کتیبه‌ی (آلچاق مسجد) جنب مسجد جامع تبریز، خواب‌نامه‌ی شاه طهماسب و... موجود می‌باشد.

«عبدالباقی تبریزی» کتیبه‌نویس مشهور از شاگردان مبرّز و برجسته‌ی علاءالدّین تبریزی می‌باشد که پس از کسب علوم و فضایل و فنون خطّ، از تبریز به بغداد رفت. کتیبه‌های مسجد شاه از آثار قلمی اوست.[۳]

۷ ـ محمّد تبریزی

محمّد بن علی تبریزی از خوشنویسان گمنام تبریزی در قرن دهم می‌باشد که

۱ـ کلک وحی، ص ۷۹.
۲ـ همان، ص ۸۰.
۳ـ همان، ص ۸۱.

کـلام‌الله مجیـد را کتابـت نمـوده اسـت از آثـار بجـا مانـده از وی قرآنـی اسـت در کتابخانه‌ی ملی تهران به شماره ۱۹۷۳/ع که به خطّ نسخ نوشته اسـت و تـاریخ ۹٦٦ هـ‍ـق دارد.[۱]

۸ ـ حاج مقصود تبریزی

درویش حاج مقصود شریف تبریزی از خوشنویسان گمنام قرن دهم می‌باشد.

از آثار قرآنی او می‌توان به قرآن مذهّب و مرصّـع در کتابخانـه‌ی آسـتان قـدس رضوی مشهد به شماره‌ی ۱۱۹ اشاره کرد که به خطّ ثلث به تاریخ ۹۷٤ هـ‍ـق نگاشته است.

از دیگر آثار او می‌توان به نگارش دیوان جامی موجود در کتابخانـه‌ی مدرسـه‌ی سپهسالار به خطّ نستعلیق اشاره نمود که تاریخ ۹۵۹ هـ‍ـق دارد. قطعـات و مرقّعـات بسیاری را هم از خود به یادگار گذاشته است.[۲]

۹ـ محمّد بن احمد خلیلی تبریزی

از خوشنویسان پرکار و گمنام قرن دهم می‌باشد که ترجمه‌ی احوال او در هـیچ تذکره‌ای نوشته نشده اسـت ولـی آثـار موجـود و بجـا مانـده از ایـن اسـتاد گمنـام، نماینده‌ی زبردستی و مهارت و استادی وی می‌باشد.

قرآن مرصّع و مذهّب به خطّ وی در کتابخانه‌ی آستان قـدس بـه قلـم محقّـق و توقیع موجود است که تاریخ ۹۸۱ هـ‍ـق دارد. این چهل و یکمین قرآنی است که وی نوشته است و تذهیب آن نیز کار هنرمندان تبریز می‌باشد.

قرآن رحلی مذهّب جلد سوخت به خطّ ریحان جلی و ثلـث و رقـاع بـه سـال ۹٦۳ هـ‍ـق نیز در موزه‌ی اسلامی ترک استانبول از او بجا مانده است.[۳]

۱ـ کلک وحی، ص ۸۱.

۲ـ همان، ص ۸۲.

۳ـ همان، ص ۸۳.

۱۰ـ غیاث‌الدّین محمّد بن احمد خلیلی تبریزی

از خوشنویسان قرآن‌نویس قرن دهم می‌باشد. قرآنی دارد به خطّ ثلث در قطع وزیری بزرگ که در کتابخانه‌ی آستانه‌ی حضرت معصومه قم موجود می‌باشد.[۱]

۱۱ـ میرمحمّد تبریزی

از خوشنویسان قرآن‌نویس تبریز می‌باشد که در عین گمنامی آثاری به خطّ نسخ از او بر جای مانده است که می‌توان به قسمتی از قرآن وزیری او اشاره کرد که در کتابخانه‌ی سلطنتی تهران به خطّ نسخ با رقم «میرمحمّد بن محمّد تبریزی به تاریخ ذی‌حجّه ۹۸۳ هـ‌ق» تحریر نموده و موجود است.[۲]

۱۲ـ محمّدمهدی تبریزی

از نسخ‌نویسان قرن دوازدهم هجری قمری است که نستعلیق نیز می‌نوشته است.

یک نسخه از قرآن را که به خطّ نسخ نوشته است و ترجمه‌ی آن به خطّ نستعلیق است در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملّی تهران موجود است و چنین رقم و تاریخ دارد. «قد وفّق لاتمام کتابه کلام الله فی منتصف شهر ذی‌حجه‌الحرام من شهور سنه ثمان و مائه بعد الالف من هجره ... العبد اقل الخلیقه ... محمّدمهدی التبریزی غفرالله له ...»[۳]

۱۳ـ محمّدعلی تبریزی

محمّدعلی تبریزی ابن محمّد اسمعیل از خوشنویسان نسخ‌نویس قرن سیزدهم می‌باشد که قرآنی تحریر نموده است که در قطع وزیری چاپ شده است و تاریخ ۱۲۱۱ هـ‌ق دارد. جلد آن روغنی و دو صفحه آن مذهّب، دو صفحه افتتاح متن و حاشیه مرصّع می‌باشد و با رقم «به جهت سلامتی وجود ... مظفرالدّین میرزا ولیعهد ... فی سنه احدی عشره و ثلث مائه بعد الالف ... تمّت علی ید ... محمّدعلیّ بن

۱ـ کلک وحی، ص ۸۳.

۲ـ همان، ص ۸٤.

۳ـ همان، ص ۸۵.

محمّد اسمعیل التبریزی ... سنه ۱۲۱۱» این قرآن در کتابخانه‌ی سلطنتی می‌باشد.[۱]

۱٤ـ محمّد شفیع تبریزی

میرزا محمّد شفیع تبریزی، فرزند میرزا محمّدعلی خوشنویس و از نسخ‌نویسان طراز اول تبریز در قرن سیزدهم بوده است. قدرت قلم وی را کم‌تر کسی از معاصرین داشته است.

میرزا محمّد شفیع تبریزی سی و دو جلد کتاب کلام‌الله مجید را کتابت نموده است.

وی علاوه بر کتابت سی و دو قرآن، قطعات متعدّد مذهّب نسخ، بیست و دو رقعه‌ی موجود در کتابخانه‌ی مجلس به سال ۱۲٤٤ هـ‌ق، تعلیقات نماز به خطّ نسخ به تاریخ ۱۲۳۸ در کتابخانه‌ی سلطنتی، دعای عدیله به خطّ نسخ سنه ۱۲۳۵ هـ‌ق در کتابخانه‌ی سلطنتی، تعلیقات نماز سنه ۱۲۵۰ هـ‌ق در کتابخانه‌ی سلطنتی، ادعیّه نیم ربعی به خطّ نسخ سنه ۱۲۲۸ هـ‌ق با رقم محمّد شفیع غریب الوطن تبریزی المسکن سنه ۱۲۳۱ هـ‌ق در کتابخانه‌ی سلطنتی، صحیفه‌ی سجّادیّه‌ی وزیری به خطّ نسخ مذهّب مرصّع در کتابخانه سلطنتی، دعای عدیله نیم ربعی مجدول طلااندازی به تاریخ ۱۲٤۸ هـ‌ق در مجموعه آقای سلطان القرائی، زیارت جامعه جانمازی مذهب به خطّ نسخ به سال ۱۲۵۱ هـ‌ق و صدها قطعه‌ی طلااندازی به خطّ نسخ را نیز تحریر و کتابت نموده است.

وی تا سال ۱۲٦۲ هـ‌ق در قید حیات بوده و تاریخ قطعی وفات وی معلوم نیست.[۲]

۱۵ـ محمّدرضا تبریزی

از خوشنویسان قرن سیزدهم تبریز به شمار می‌رود که گاهی محمّدرضا تبریزی الاصل و گاه محمّدرضا التبریزی المسکن رقم زده است.

۱ـ همان، ص ۸۵.

۲ـ همان، ص ۸۷.

از آثار بجا مانده‌ی محمّدرضا تبریزی، قرآنی است به خطّ نسخ که خطّ سرسوره‌ها رقاع می‌باشد و تاریخ ۱۲۵۵ هـق دارد و به مجلس عرضه شده است.[۱]

۱۶ـ عبدالله تبریزی

عبدالله بن محبّعلی تبریزی از خوشنویسان نسخ‌نویس قرن سیزدهم می‌باشد که ساکن تبریز بوده است. قرآنی به خطّ نسخ نوشته است که در سال ۱۲۵۸ هـق در تبریز در چاپخانه محمّدجعفر تبریزی مشهور به کاشی چاپ شده است. این قرآن چاپ سنگی شده است.[۲]

۱۷ـ علی بن علیقلی

از خوشنویسان نسخ‌نویس تبریز در قرن سیزدهم می‌باشد. از آثار قرآنی او کتابت کلام‌الله مجید به خطّ نسخ می‌باشد که به فرمایش میرزا احمد یونس تبریزی به سال ۱۲۶۵ هـق در تبریز انجام گرفته است. چاپ این قرآن چاپ سنگی می‌باشد.[۳]

۱۸ـ سیّد نورالدّین تبریزی

از خوشنویسان قرآن‌نویس و نسخ‌نویس قرن سیزدهم هجری قمری می‌باشد.

قرآن سی ورقی، نیم ورقی، جلد روغنی به خطّ نسخ تحریر نموده است که دو صفحه‌ی افتتاح متن و حاشیه مرصّع می‌باشد و رقم «قد تشرفت باتمام، یوم الثلثاء شهر ذی‌قعده‌الحرام من شهور سنه ثمان و سبعون و مأتین بعد الالف ... (۱۲۷۸)» دارد که در کتابخانه‌ی سلطنتی موجود است.[۴]

۱۹ـ عبدالرّحیم تبریزی

از قرآن‌نویسان و نسخ‌نویسان تبریز بود که در قرن سیزدهم زندگی می‌کرد.

۱ـ همان، ص ۸۷.
۲ـ همان، ص ۸۷.
۳ـ همان، ص ۸۸.
۴ـ همان، ص ۸۹.

قرآنی به خطّ نسخ دارد که به سال ۱۲٦٦ هـق بـه قطـع جیبـی چـاپ سـنگی شـده است. این قرآن با حواشی تفسیری و ثواب سوره‌ها به خطّ شکسته نـستعلیق عبـدالله بن ابوالقاسم می‌باشد.[۱]

۲۰ـ محمّدعلی بن محمّد شفیع تبریزی

محمّدعلی بن محمّد شفیع تبریزی که هم نستعلیق را خـوب مـی‌نوشـت و هـم آثاری زیاد به خطّ نسخ از او دیده شده است.

قرآن چاپ سنگی به خطّ نسخ محمّدعلی بـن میـرزا محمّـد شـفیع تبریـزی بـا ترجمه‌ی فارسی به خطّ نستعلیق در ذیل آیات از او به یادگار مانده است که در سال ۱۲۷۳ هـق در کارخانه میرزا عبدالله و استاد الله‌وردی به اتمام رسیده است.

محمّدعلی بن محمّد شفیع تبریزی از پیشکسوتان قرآن‌نویس و زبردسـت تبریـز محسوب می‌شود و قرآن‌های زیر به خطّ ایشان چاپ شده است.

قرآنی به سال ۱۲٦۲ هـق، قرآن دیگری به سـال ۱۲٦۷ هـــق بـه قطـع جیبـی بـا حواشی تفسیری و ثواب سوره‌ها به خطّ شکسته نستعلیق مصطفی بن میرزا عبدالرّسـول تبریزی، قرآنی به سال ۱۲٦۹ هـق به قطع جیبی، قرآنی به سـال ۱۲۷۷ هـــق بـه قطـع پستی و قرآنی به سال ۱۲۹۸ هـق به قطع بغلی از او به یادگار مانده است.[۲]

جزوه‌ی ادعیّه نیم ربعی مذهّب متـرجم بـه فارسـی نـسخ و رقـاع ترجمـه‌ی آن نستعلیق به تاریخ سنه ۱۲۷۲ هـق در مجموعه آقای سلطان القرائی موجود می‌باشـد و به دستور جناب امیر میرزا محمّدصادق القائم‌مقام تحریر شده است.

«تعقیبات نماز» جلد روغنی مذهّب به خطّ نـسخ بـه سـال ۱۲٦٦ هـــق تحریـر نموده و در کتابخانه سلطنتی موجود است، «دعای صباح» جلد روغنی مذهّب به خط نسخ برای تحفه‌ی بارگاه ولیعهد شاهنشاه جهان ناصرالدّین شـاه ... بـه تـاریخ ۱۲٦٤

۱ـ همان، ص ۸۹.

۲ـ همان، ص ۸۹.

هـ‍ق تحریر و در کتابخانه‌ی سلطنتی موجود است.

رقعه‌ی نسخ به تاریخ ۱۲۹۷ در مجموعه‌ی آقای دکتر بیانی دارد و مرقّع ده رقعه به خطّ نسخ به تاریخ ۱۲۹۷ هـ‍ق در کتابخانه سلطنتی دارد.

«زادالمعاد» مجلسی را به قطع جیبی با کاغذ آهار مهره‌دار و جدول زرّین و شنگرفی و کاغذ افشان به سال ۱۲٦۸ هـ‍ق تحریر نموده که در مجموعه آقای مدیر شانه‌چی است.[۱]

۲۱ـ میرزا احمد تبریزی

از خوشنویسان نسخ‌نویس و کاتبان چیره‌دست عصر خویش بوده که قرآن‌ها متعدد و کتاب‌های ادعیه و قطعات بسیاری را تحریر نموده است از کتب اولیه چاپ سنگی، قرآنی است که به خط احمد تبریزی به سال ۱۲٦۲ هـ‍ق کتابت و چاپ شده است که سرلوح و اسامی سوره‌ها بعداً یا شنگرف دست‌نویس گردیده است.

قرآن دیگری به خطّ وی تحریر شده که در قطع پستی بوده و به سال ۱۲۵۸ هـ‍ق چاپ سنگی شده است.

قرآن دیگری نیز به خطّ احمد تبریزی به قطع جیبی با سرلوح و جدول و نام سوره‌ها به طلا و لاجورد و شنگرف و کاغذ آبی به سال ۱۲٦۲ هـ‍ق با حواشی شکسته نستعلیق به خطّ محمّدعلی بن علیقلی تحریر شده که در مجموعه کاظم مدیر شانه‌چی موجود می‌باشد.

قرآن دیگری به قطع جیبی به سال ۱۲٦٦ هـ‍ق و قرآنی دیگر به قطع پستی به سال ۱۲٦۸ هـ‍ق از دیگر آثار قرآنی احمد تبریزی محسوب می‌شود که دست‌نویس شده‌اند.

از دیگر آثار او «زادالمعاد» مجلسی است که به قطع وزیری و کاغذ آبی آهار مهره‌ای و جدول‌سازی به شنگرف و زنگار می‌باشد که به سال ۱۲۷۲ هـ‍ق تحریر

۱ـ همان، ص ۹۰.

شده و در مجموعه‌ی کاظم مدیر شانه‌چی موجود می‌باشد.

هم‌چنین «داوزده امام خواجه نصیر» و قطعات و مرقّعات بسیار دیگری را به رشته‌ی تحریر درآورده است، مجموعه‌ی احادیث مختلف به قطع جانمازی با جلد روغنی و سرلوح مرصّع به خطّ نسخ با رقم «جهت ... قائم‌مقام ... فی شهر رجب‌المرجب ۱۲٦۵ هـق ... اقل العباد میرزا احمد تبریزی» را نیز تحریر و در کتابخانه سلطنتی موجود است.[۱]

۲۲ـ احمد بن محمّد تبریزی

از نسخ‌نویسان و خوشنویسان قرن سیزدهم می‌باشد. از آثار قرآنی او، قرآنی است به قطع رقعی با سرلوح و جدول و نام سوره‌ها به طلا و لاجورد و شنگرف که حواشی آن به خطّ نستعلیق است و رقم ۱۲۵۸ هـق دارد. نسخه چاپی این قرآن در مجموعه استاد کاظم مدیر شانه‌چی موجود است.

از آثار قرآنی دیگر احمد بن محمّد تبریزی قرآنی است به خط نسخ در قطع جیبی که در سال ۱۲۷۱ هـق چاپ سنگی شده است کتاب «زادالمعاد» مجلسی را به سال ۱۲۷۲ هـق نوشته و چاپ شده است که قطع آن وزیری با سرلوح و جدول زرّین می‌باشد.[۲]

۲۳ـ میرزا محمّدعلی خوشنویس‌باشی

از خوشنویسان نسخ‌نویس و قرآن‌نویس می‌باشد. قرآنی به خطّ وی در تبریز در سال ۱۳۰۸ هـق چاپ سنگی شده است.[۳]

۲٤ـ محمّدتقی تبریزی

محمّدتقی ولد کربلایی خلیل تبریزی از قرآن‌نویسان و نسخ‌نویسان قرن چهاردهم

۱ـ همان، ص ۹۱.

۲ـ همان، ص ۹۲

۳ـ همان، ص ۹۲

تبریز می‌باشد و قرآنی به خط نسخ از او چاپ سنگی شده است که ترجمه فارسی به خط نستعلیق ذیل آیات دارد. این قرآن رقم ماه رجب سال ۱۳۱۹ هـق دارد.[۱]

۲۵ـ زین‌العابدین خویی

زین‌العابدین فتحعلی خویی از نسخ‌نویسان و قرآن‌نویسان قرن چهاردهم می‌باشد. قرآنی به خطّ کوفی و خط نسخ به سال ۱۳۲۳ هـق نوشته است که چاپ سنگی شده است. کاتب و مصحّح و ناشر این قرآن خود زین‌العابدین خویی است. این نخستین قرآنی است که به خطّ کوفی و نسخ در ایران در عهد مظفرالدّین شاه قاجار چاپ شده است. بعدها در سال ۱۳۹٦ هـق با تشویق کتابخانه‌ی مبارکه‌ی چهل ستون مسجد جامع تهران و با همکاری انتشاراتی فراهانی افست و مجدداً منتشر گردید. همراه کتاب رساله‌ای در توضیح خط کوفی درج شده است.[۲]

۲٦ـ محمّد بن جلال‌الحسینی تبریزی

از کاتبان نسخ‌نویس و قرآن‌نویس قرن چهاردهم هجری قمری تبریز می‌باشد.

قرآنی به خطّ وی در تبریز به سال ۱۳۳۳ هـق چاپ سنگی شده است.[۳]

۲۷ـ حاج میرزا طاهر خوشنویس[٤]

۲۸ـ حاج حسن هریسی[٥]

۲۹ـ حاج محمود اشرفی تبریزی

از خوشنویسان معاصر تبریز می‌باشد که گمنام مانده است. ایشان موفق به اتمام کلام‌الله مجید شده‌اند و آن را به طبع رسانده‌اند.[٦]

۱ـ همان، ص ۹۲

۲ـ همان، ص ۹۳

۳ـ همان، ص ۹۳

٤ ـ شرح حال ایشان در صفحات گذشته نوشته شده است.

٥ ـ شرح حال ایشان در صفحات گذشته نوشته شده است.

٦ـ همان، ص ۹٦

۳۰ـ رحمان دلفراقی

از خوشنویسان تبریز می‌باشد که در قید حیات هستند. ایشان سه بار کلام‌الله مجید را کتابت نموده‌اند که یکی از آن‌ها در سال ۱۳۸۱ توسط انتشارات احرار تبریز چاپ و بقیه آماده چاپ می‌باشند.

۳۱ـ مسعود رعنایی

از خوشنویسان جوان تبریز می‌باشند. قرآنی به خط نسخ کتابت نموده‌اند که آماده‌ی چاپ می‌باشد.

۳۲ـ محمّد قیاسی تبریزی

یکی دیگر از خوشنویسان جوان تبریز هستند که یک جلد کتاب کلام‌الله را کتابت نموده‌اند که از روی قرآن به خطّ عثمان‌طه نگارش شده است. این قرآن نیز آماده چاپ می‌باشد. [۱]

۱ـ همان، ص ۹۷. (بخش کتاب کلام وحی در تبریز از کتاب «کلک و وحی» استاد محمد علی فرزبود استفاده شده است.)

بخش دوازدهم

چاپ کتب سنگی در تبریز

(در ترویج مکتب تشیع)



چاپ کتب سنگی در تبریز (در ترویج مکتب تشیع)

رویدادهای مهم تمدن بشری با توجه به اسناد و شواهد موجود، از زمانی شکل گرفت که اختراع چاپ در اروپا در نیمه قرن پانزدهم به وقوع پیوست. گرچه فن چاپ توسط چینی‌ها بین سال‌های ۷۱۲ ـ ۷۵٦ در بخش وسیعی از سرزمین‌های شرقی و به شکل ابتدایی آن با استفاده از چاپ قالبی رایج بود، اما چاپ به صورت کنده‌کاری و استنساخ کتب، کاری بس دشوار و با صرف هزینه زیاد انجام گرفت. پس از چاپ نیز استفاده از کتب برای افراد معروف و انگشت‌شمار، مقدر و میسر می‌شد. نخستین گام بزرگی در فن چاپ، اختراع حروف متحرک فلزی «Marable Types» بود که توسط گوتنبرگ آلمانی در سال ۱٤٥۰ میلادی (حدود سال ۸٥٤ ق) انجام گرفت که صنعت چاپ را از شکل چوبی به صورت سربی درآورد. اختراع چاپ با حروف متحرک این امکان را بوجود آورد که دروازه‌های تمدن بشری بر روی همه‌ی افراد طالب علم دانش گشوده شود. اختراع چاپ که نقطه عطفی در تمدن بشری محسوب می‌شود، به تدریج از کشور مبدأ آلمان به فرانسه، هلند، انگلستان، سوئیس و ایتالیا راه یافت. کشور ما نیز در نیمه اول قرن سیزده با این دستاورد آشنا شد. تاریخ چاپ در ایران به پنج قرن قبل از میلاد یعنی به زمان پادشاهان هخامنشی و به مهرهای سلطنتی می‌رسد که برای تأیید احکام و فرامین حکومتی از آن استفاده می‌کردند. ورود واژه چاپ به زبان فارسی را به اواخر قرن هفتم هجری و به زمان سلطنت گیخاتون، پسر اباقاخان مغول (٦۹۰ ـ ٦۹٤ ق) نسبت می‌دهند. و آن پول‌های کاغذی بوده که به آن چاو یا کاو Cao می‌گفتند.

عده‌ای نیز معتقدند که واژه چاپ همان چاپ یا چهاپه است که در زبان هندی به مفهوم مُهری بوده که بر روی پارچه نقش می‌زدند. ورود چاپخانه به ایران در

اواسط قرن یازده در عهد صفویان (۱٦٤۰ م) توسط بازرگانـان ایرانـی انجـام گرفتـه است.[۱]

امّا نخستین چاپخانه‌ای که در ایران اقدام به چاپ کتـاب بـا حـروف فارسـی و عربی نمود، چاپخانه سربی یا تیپوگرافی بود که به دستور عباس میرزا نایب الـسلطنه در تبریز دایر گردید.

عباس میرزا نایب السلطنه، قبل از بازگشت میرزا صالح شیرازی به ایران و پـس از امضای صلح‌نامه گلستان بین ایران و روس (۱۲۲۸ ق) ورود چند دستگاه چاپ را به روس‌ها سفارش داد.

پس از این سفارش هم، شخصی بنام میرزا زین‌العابدین تبریزی بـه پطرزبـورگ اعزام شد تا فنون چاپ و روش ساختن مرکب ر ا فرا بگیرد. چهار سال بعـد، یعنـی در سال ۱۲۳۲ق، میرزا زین‌العابدین تبریزی به ایران برگشت و با خود یـک دسـتگاه پرس چاپ و مقداری هم حروف سربی آورد و بعد هم چاپخانـه‌ای را در تبریـز راه انداخت. علاوه بر ماشین چاپ لوازمات حروفچینی را نیز میرزا زین‌العابدین با خـود از روسیّه آورده بود که شامل: مقداری گودارد، بابوشکه، چند عدد گارسـه، دو عـدد ورساد، دو عدد رانگا، شیپی و مقداری حاشیه سربی و خط برنج بـود. بـدین‌ترتیـب می‌شود گفت که او اوّلین کسی است که چاپخانه حروف سـربی فارسـی (عربـی) را در ایران راه‌اندازی کرد.[۲]

اولین کتاب که در این چاپخانه انتـشار یافـت، رسـاله جهادیـه میـرزا ابوالقاسـم قائم‌مقام در سال ۱۲۳۳ق بوده است.

عده‌ای از محققان بر این باورند که قبل از رساله جهادیّه، رساله دیگـری بـا نـام

---

۱ ـ تاریخ چاپ در ایران، ۱۳۷۸، ص ۱۰۲۱۱.

۲ ـ سرگذشت مطبوعات ایران، (ج ۱)، ص ۱۸۷

«فتحنامه» تألیف میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام پسر قائم‌مقام اوّل در همان سال ۱۲۳۳ق و در همان چاپخانه سربی تبریز به چاپ رسیده که درباره فتوحات عباس‌میرزا و عهدنامه گلستان می‌باشد.

دومین کتاب چاپ شده در تبریز «مآثر سلطانیه» و سومین کتاب «ابواب الجنان» اثر محمد رفیع واعظ قزوینی بود.

میرزا زین‌العابدین، پس از راه‌اندازی چاپخانه در تبریز، به امر فتحعلی‌شاه به تهران فراخوانده شد و با کمک منوچهرخان معتمدالدوله، اولین چاپخانه سربی دارالخلافه تهران را راه‌اندازی کرد.[۱]

شاگردان زین‌العابدین در تبریز و تهران

میرزا زین‌العابدین در تبریز و تهران شاگردانی را تربیت کرد که هر یک خدمات گرانقدر و ارزشمندی در پیشبرد صنعت چاپ نمودند. در کتاب «سرگذشت مطبوعات ایران» در شرح‌حال وی چنین نوشته شده است:

«باید از میرزا زین‌العابدین به عنوان نخستین معلم در عهد قاجار یاد کرد. بسیاری از شاگردان او خود بانی چاپخانه‌هایی شدند. عبدالرزاق اصفهانی که در سال ۱۲٤٤ ق چاپخانه‌ای را در اصفهان تأسیس کرد. ازجمله شاگردان وی بود.»[۲]

از چاپگرهای دیگر این دوره که شاگردان زین‌العابدین بودند، محمدباقر تبریزی، خلیل تبریزی، علی بن محمدحسین تبریزی در دارالسلطنه تبریز و محمداسماعیل متخلص به سرباز و عبدالکریم در دارالخلافه تهران مشغول طبع بودند»[۳]

ازجمله این افراد، که با چاپ کتاب‌های متعدد، سرآمد صنعت چاپ در تبریز می‌باشد، فرزندان حاج‌میرزا محمدحسین امین‌الشرع تبریزی است.

محمدعلی خان تربیت ضمن اشاره به فرزندان محمدحسین امین‌الشرع

---

۱ ـ محمدعلی خان تربیت، ارغنون، ص ۲٦۳.

۲ ـ سرگذشت مطبوعات ایران، (ج ۱)، ص ۱۸۸.

۳ ـ همان مأخذ، ص ۱۸۸.

می‌نویسد: «حاج محمدحسین امین‌الشرع دو پسر داشته است: آقاعلی و آقارضا و این یکی نیز دو پسر داشته است، آقا محمدحسین و اسدآقا که هر چهار تن ایشان صاحب مطبعه بوده و بهترین مطبوعات سنگی ایران در مطبعه آنان چاپ شده است. اسدآقا نیز یک پسر دارد که فعلاً در تبریز مشغول عمل طبع است و الحاق بیشتر از صدسال می‌باشد که این خانواده به مطبعه و مطبوعات ایران خدمت کرده و می‌کنند».[۱]

طی دهه چهارم قرن نوزدهم، اقا علی پسر بزرگ امین‌الشرع به کار چاپ سنگی پرداخت و در چاپخانه چاپ سنگی که میرزا صالح در آغاز سال‌های دهه چهارم در تبریز تأسیس کرده، مشغول به کار شد. اسدآقا باسمه‌چی فرزند آقا رضا و نوه میرزا محمدحسین امین‌الشرع نیز سالیان متمادی در صنعت چاپ در تبریز مشول بوده است.

محمدعلی خان تربیت با بیان خدمات «اسدآقا باسمه‌چی» می‌نویسد:

«ازجمله مطبوعات آنجا «امتحان‌الفضلا» و یا «تذکرةالخطابین» میرزا سنگلاخ مشهدی است که در ۳ جلد به سال ۱۲۹۵ ق در تبریز به خط میرزا محمدعلی بن میرزا شفیع خوشنویس معروف به طبع رسیده و آن مشتمل است بر سیاحت‌نامه و سرگذشت مشارالیه در مصر و عثمانی و ایران و ترجمه حال شصت و پنج نفر از مشاهیر خطاطین و متأخرین و رسائل ثلاثه مداد الخطوط میرعلی هروی و منظومه سراط‌السطور سلطانعلی مشهدی و آداب‌المشق میرعماد معروف در آخر آن مجلات به طبع رسیده است. و کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالدین عبدالحمید منشی است که در سال ۱۳۰۰ ق برحسب سلیقه و تصویب حسنعلی‌خان امیرنظام و تصحیح حاجی وکیل معروف و میرزا باقر خوشنویس در مطبعه مشهدی اسدآقا چاپ شده است. و بالجمله مقدار کثیری از امهات کتب در مقدمات و ادبیات و احادیث و اخبار و فقه و

---

۱ ـ تاریخ مطبعه و مطبوعات ایران، نشریه تعلیم و تربیت سال چهارم، شماره ۱۲ و ۱۱.

اصول و تواریخ و امثال آنها در تبریز به طبع رسیده است. و هر کتابی که به خط میرزا رحیم و ملاکاظم چاپ شده است، کمال امتیاز را دارد. و بهترین مطبوعات آنجا هم کتاب‌هایی است که به سعی و اهتشام مشهدی اسدآقا پسر آقارضا طبع شده که خودش و پدرش و عمویش آقا علی پسران امین‌الشرع بیشتر از هشتاد سال که در عالم مطبوعات آذربایجان خدمت کرده‌اند رحمهم‌الله»[1]

چاپ سنگی

گرچه دربارهٔ ورود چاپ سنگی به ایران روایات متعددی وجود دارد، ولی به نظر می‌رسد همین قول که چاپ سنگی برای اولین بار ـ هشت سال بعد از چاپ حروفی به مساعدت میرزا صالح شیرازی و میرزا جعفر تبریزی[2] راه افتاده، صحیزح باشد میرزا صالح که از سوی دولت ایران برای فراگیری هنرهای جدید به فرنگ رفته بود، در بازگشت یک دستگاه ماشین چاپ سنگی با خود به تبریز آورد.

اولین مدیران این چاپخانه، آقا علی امین‌الشرع تبریزی بود که در همین چاپخانه ابتدا قرآن مجید و سپس زادالمعادی را چاپ کردند.

هزینه نازل و سهولت کار با چاپ سنگی، این روش را طی مدت کوتاهی بر چاپ سربی مسلط کرد. به طوری که سال‌های ۱۲۶۹ تا ۱۲۷۰ را از نظر نوع چاپ کتاب، سال های چاپ سنگی می‌شناسند. لیلی و مجنون مکتبی شیرازی اولین کتاب مصوری است که در چهار مجلس به سال ۱۲۵۹ ق در تبریز با چاپ سنگی منتشر شده است. صنعت چاپ سنگی مدت ۵۰ سال یگانه روش چاپ در ایران بود و تا اواخر دوره قاجاریه تقریباً هر چه در ایران چاپ می‌شود با چاپ سنگی بود و پس

---

۱ ـ ارغنون، ص ۲۶۸.

۲ ـ محمدعلی خان تربیت با اشاره به اعزام میرزا جعفر تبریزی به مسکو می‌نویسد: «در سال ۱۲۴۰ هـق عباس‌میرزا نائب‌السلطنه، میرزا جعفر تبریزی را به مسکو اعزام داشت که در آنجا فن طبع را آموخت و بعلاوه لوازم و مایحتاج مطبعه را خریداری نموده و با خود بیاورد. (گویا میرزا جعفر پس از بازگشت) مطبعه تبریز را بدون کمک خارجی‌ها شخصاً اداره می‌نمود.» ارغنون، ص ۲۸۶.

از آن مجدداً چاپ سربی که از ابتدای صنعت چاپ در ایران بود رواج یافت. استفاده از چاپ سنگی هنوز در بعضی نقاط جهان مانند هند و پاسکتان که با زبان اردو می‌نویسند، رواج کامل دارد.

نحوه کار چاپ سنگی

دستگاه چاپ سنگی عبارت بود از میزی به پهنای یک ذرع و قد یک ذرع و نیم. وسط این میز تخته ضخیمی به ضخامت چهار انگشت و عرض دو وجب و طول چهار وجب محکم شده بود. این تخته کاملاً تراشیده و به قول امروز کف‌تراشی بود که روی آن را با مشمع مانندی به طور صاف و یکنواخت چسبانده بودند. کاغذی که قرار بود چاپ بشود در محل معلوم کرده‌ای روی این تخته بگذارد و بردار می‌کردند. سنگ دیگری را هم که حروف روی آن نوشته شده بود در بالای این تکه الوار و در جای معینی قرار می‌دادند. خود این سنگ هم روی تخته محکمی چسابنیده شده بود، وسط این تخته، قلابی قرار داشت که به آن طناب محکمی را گره می‌زدند و سر دیگر طناب را به دور یک چرخ کاملاً شبیه چرخ مقنی‌ها (چرخ آب‌کشی چاه) ولی کوچکتر، بسته شده بود. زمانی که این چرخ را می‌چرخاندند باعث می‌شد که طناب سنگ اصلی را بالا کشیده و رها کند که سنگ با شدت هر چه تمام‌تر روی کاغذ مورد چاپ فرو می‌آمد و کار چاپ را انجام می‌داد و البته هر بار صدای مهیبی هم همراه بود، کارگرداندن چرخ موصوف به عهدهٔ کارگر ساده‌ای بود که به او «چرخ‌گردان» می‌گفتند. این شخص طوری بر روی سکوی بلندی پشت چرخ می‌نیشست که کاملاً بر آن مسلط بود بعد هم با دو پا چرخ را به عقب و جلو حرکت می‌داد و همان‌طور که گفتیم با یک بار کشیدن و رها کردن طناب و در نتیجه بلند شدن و پایین افتادن سنگ موصوف یک صفحه سند یا کتاب چاپ می‌شد در طرف راست این دستگاه سنگ مرکب رسانیدن و نورد آن بود و به طرف چپ

دستگاه هم کاغذهای چاپ شده و نشده بود که کنار دستشان باشد.»[۱]

مهمترین قسمت کار در این چاپخانه‌ها آماده کردن «باسمه» یا کلیشه و به بیان دیگر سنگ اصلی چاپ بود. البته لازم به یادآوری است در اوایل از صفحات به جای سنگ برای کلیشه استفاده می‌کردند، لیکن به زودی نظر به استحکام و دوام بیشتر، قابلیت استفاده‌های مکرر و سنگینی برای عمل چاپ ترجیح دادند از سنگ استفاده نمایند. اما طرز آماده‌سازی این سنگ‌ها به این صورت بود.

«ابتدا برای صفحه جدید، سنگ را از تخته جدا کرده و شروع به ساییدن آن می‌نمودند. بعداً با سمباده زبر می‌ساییدند و پس از مدتی که سنگ صاف می‌شد، با سمباده نرم آن را پرداخت می‌کردند. تا در نهایت سنگ صاف و یکدست می‌شد. روز بعد به خطاط می‌آوردند و او شروع به نوشتن روی سنگ صاف می‌نمود. خط‌نویس مجبور بود از چپ به راست و وراونه بنویسد تا در زمان چاپ نوشته طبیعی به نظر رسد. مثل حکاکی روی مهرها که از این شیوه پیروی می‌نمایند. وقتی سنگ‌نوشته شد، نصف روز آن را می‌گذشاتند تا خشک شود، این سنگک سفید یکدست تراشیده و صیقلی شده بیشتر به سنگ های مرمر امروزی شباهت داشت و ابعاد آن به حساب مترسی در چهل سانتیمتر، یعنی قطع وزیری و سلطانی می‌شد. بارخی، سنگ را پس از اینکه خشک شده از طرف نوشته‌ها در داخل یک ظرف مسی به شکل مربع مستطیل که تمام کف و دیواره‌های آن قیراندود شده بود، می‌گذاشتند. در داخل این ظرف که شبیه دیس شیرینی‌پزها بود، محلول جوهرنمک یا تیزاب ریخته بودند و سنگ چندخ ساعتی در داخل آن باقی می‌ماند. وقتی سنگ را از داخل ظرف بیرون می‌آوردند، مشاهده می‌شد که جای خطوط برجسته و بالا افتاده و بقیه صفحه‌خورده و فرو رفته بود.

در همین جا لازم به توضیح است که مرکب مصروف برای نگارش این سنگ،

---

۱ ـ طهران قدیم، ص ۳.

مخلوط با صابون یا چربی بوده، لذا اسید چرب این مرکب صابون مانع می‌شد که تیزاب خط را از بین ببرد و در نتیجه خطوط باقیمانده و اطراف آن خورد و گود می‌شد.

پس از این عمل حک، صفحه را با ترپانتین و آب می‌شستند و از این پس آماده کار بود. بعد از این مرحله روی یک صفحه سنگی دیگر مرکب می‌مالیدند و نورد را روی آن چرخانده و زمانی که کاملاً آغشته به مرکب می‌شد، آن را با احتیاط و مهارت روی سنگ و نوشته‌های موصوف می‌چرخاندند، آن هم فقط یک بار و به این ترتیب خطوط رنگ می‌گرفتند. سپس سنگ را بر روی تخته طناب و قرقره‌دار وصل می‌کردند و به ترتیبی که گذشت، چرخ‌گردان شروع به کار می‌کرد، با این مرکب و یا سه برگ چاپ می‌شد، زیرا بعد کم‌رنگ می‌شد.»

تیراژ کتاب‌هایی که به این ترتیب چاپ می‌شدند نظر به فرسوده شدن اسباب و کم بودن خریداران و معمولاً از هفتصد نسخه بیشتر نمی‌شد و از سیصد نسخه هم کمتر نبود.[۱]

قطع کتاب‌های چاپ سنگی تبریز

قطع کتب چاپ سنگی مخصوصاً در تبریز نسبتاً ادامه قطع کتاب‌های خطی و دستی است. تعیین قطع کتاب که امروزه متداول است، با توصیفی که سابقاً در میان کتابداران ایرانی معمولاً بوده، متفاوت است به این معنی که اکنون قطع کتاب را به اندازه دقیق ثابت و معین می‌کنند و بیشتر با اطلاق اصللاحات مخصوص اندازه کتاب را تقریبی مشخص می‌کردند.

معروف‌ترین این اندازه‌ها تقریبی عبارتند از:

۱- بازوبندی ـ با اندازه تقریبی از ۲۰ ۳۰ میلیمتر

۲- بغلی- با اندازه تقریبی از ٤٠ ٦- میلیمتر

---

۱ ـ همان، ص ۳۳.

۳ ـ جانمازی ـ با اندازه تقریبی از ۷۰ ۱۲۰ میلیمتر

٤ ـ حمایلی ـ که همان اندازه جانمازی ولی با قطر بیشتر است که آن را در زیر لباس رو و به طور مایل آویزان می‌کردند.

۵ ـ نیم‌ربعی ـ با اندازه تقریبی ۱٦۰ ۲٤۰ میلیمتر

٦ ـ وزیری کوچک ـ با اندازه تقریبی ۱٦۰ ۲۲۰ میلیمتر

۷ ـ وزیری ـ با اندازه تقریبی ۱٦۰ ۲٤۰ میلیمتر

۸ ـ سلطانی ـ با اندازه تقریبی ۳۰۰ ٤۰۰ میلیمتر

۹ ـ رحلی کوچک ـ با اندازه تقریبی ۲۵۰ ٤۰۰ میلیمتر

۱۰ ـ رحلی ـ با اندازه تقریبی ۳۰۰ ۵۰۰ میلیمتر

۱۱ ـ رحلی بزرگ ـ با اندازه تقریبی ۳۵۰ ٦۰۰ میلیمتر

۱۲ ـ بیاض ـ صورتی است که طول و عرض کتاب برخلاف معمول باشد.

۱۳ ـ خشتی ـ صورتی است که طول و عرض کتاب، تقریباً چهارگوش به یک اندازه باشد.

کاتبیان کتب سنگی در تبریز

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
۱	آقای اهری تبریزی	الدروس النحویه	حضنی افندی
۲	آقا بن محمدتقی حسینی تبریزی	امثله، شرح امثله، صرف میر	علی بن محمد جرجانی
		معرفهٔ السموم ناصری	عبدالحسین فیلسوف‌الدوله
		آتشکده نیّر	محمدتقی نیز ممقانی
		لالی منظومه	محمدتقی نیر ممقانی
		بهجهٔ المرضیه فی شرح االفیه	جلال‌االدین سیوطی
		زبدهٔ السرار (شرح هدایهٔ الحکمه‌الاثیریه)	حسین بن معین‌الدین میبد
۳	ابن آخوند مال محمد قاسم االشقی	انیس الادباء و سمیرا سعداء	محمد رفیع‌الدین نظام‌العلماء المدعو به سیف‌العلماء محمدحسن
۴	ابن‌الحسین عسکر اردوباری‌الاصل تبریزی	دیوان ترکی فضولی	محمد فضولی بغدادی
		ارشادالعوام	محمد کرمانی
		دیوان ناصرخسرو	ناصرخسرو
۵	ابن حاج محمد تبریزی	زادالمعاد	محمدباقر مجلسی
۶	ابن محمد اسماعیل محمدعلی تبریزی	الارشاد فی معرفه حجج‌الله علی‌العباد	شیخ مفید
۷	ابن مشهدی ملاعلی واعظ محمد تبریزی	خزائن	ملااحمد نراقی
۸	ابن ملا آقای گرمرودی‌الاصل علی‌اصغر	ذریعه‌النجاه	محمد رفیع گرمرودی
		آتشکده نیر	محمدتقی نیر ممقانی
۹	ابن میرزا محمد آشتیانی قمی آقاجانی	تذکره‌الائمه	محمدباقر مجلسی
		آتشکده نیر	محمدتقی نیر ممقانی
۱۰	احمد ابن حسین بصیرت	مسافرت شرق (سرگذشت فریکت)، بوستار،ل	ترجمه ضیاءالعلماء ابوالقاسم ذهخوارقانی
		باب هشتم از گلستان سعدی	مصلح‌الدین سعدی
		سیاست‌نامه در ترجمه فرمان واجب‌الاذغان حضرت امیرالمؤمنین(ع) خطاب به مالک‌اشتر	
		شمس‌المضیه	محمد کرمانی
		پندنامه یحیویه	امیرنظام گروسی

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
		رساله در علم هیئت و طبقات‌الارض	مهدی مفاخرالدوله
		ملستان	محمدابراهیم نواب طهرانی
۱۱	احمد بن احمد	گلشن شهدا	محمدحسین جنتی‌مقام
۱۲	احمد بن حاج کریم تبریزی	تجربه‌الامصار و تزجیه‌الاعصار	عبدالله وصاف‌الحضره
۱۳	احمد بن خداداد فراج داغی	ثعلبیه	محمدباقر خلخالی
۱۴	احمد بن علی خوانساری	زادالمعاد	محمدباقر مجلسی
۱۵	احمد بن محمدالحسینی	رساله شریفه سئوال و جواب	عبدالله ممقانی
۱۶	احمدبن محمد خوشنویس تبریزی	زادالمعاد	محمدباقر مجلسی
۱۷	احمد تفرشی کاتب‌الشریعه	المطول (فی شرح تلخیص‌المفتاح)	ملاسعدالدین تفتازانی
۱۸	احمد موسوی خیابانی تبریزی	الفوائد المدنیه	محمدامین استرآبادی
		حدائق‌العارفین	
		رساله تذکرةالمحسنین (شرح‌حال سید محمد اعرج)	حسن صدر
		کتاب‌المبین (در اصول دین و فضایل)	محمد شریف موسوی حسینی
۱۹	احمد ولد حاجی محمد مطبعه‌چی	ثعلبیه	محمدباقر خلخالی
۲۰	اسمعیل آشتیانی	دیوان انوری	اوحدالدین انوری
۲۱	باقر خوشنویس	کلیله و دمنه	ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی شیرازی
۲۲	بصیرالادباء	هفت مجمر	محمدعلی پسیان
۲۳	پورناصح	مجمع‌الاحکام	عبدالکریم حائری یزدی
۲۴	جبار بن محمدحسین	فیس‌الاحزان فی مصیبةالغریب العطشان	مهدی حسینی کاظمی
۲۵	جرعه شاعر	جغرافیای جهان‌نما	فلوغون رفانیل
۲۶	جمال‌الدین اصفهانی	مجالس‌المواعظ والبکاء فی ایام عاشورا	جعفر شوشتری
۲۷	جواد بن ملک الخطاطین	کنزالحقایق	شیخ محمود شبستری
۲۸	جواد ناصرالکتاب بن محمد علی دلخون تبریزی	مناجات به سوی قاضی‌الحاجات	
۲۹	حاجی آقا بن عبدالله تبریزی	تذکرة الائمه	محمدباقر مجلسی
۳۰	حسن‌الاخنیانی	تذکرةالائمه	محمدباقر مجلسی
۳۱	حسن بن محمودتقی طباطبایی	تاریخ اولاد اطهار	محمدرضا طباطبایی تبریز
۳۲	حسن تبریزی	گوهر مراد	عبدالرزاق لاهیجی
		زیارت‌نامه حضرت رضا(ع)	

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
۳۳	حسن گرمرودی	جنات‌الخلود المعمور من جداول‌النور	محمدرضا مدرس اصفهانی
۳۴	حسین ادیب‌زاده	ریاض‌العربیه	ابراهیم ادیب نوبری تبریزی
۳۵	حسین بن عبدالله شبستری	هدایه‌الموحدین	احمد کوزه‌کنانی
۳۶	حسین خوئی	جغرافی جهان‌نما	ابراهیم ادیب نوبری تبریزی
		منشأت	نظام گروسی
		گلزار	جعفر جوان
		محاسب‌التجار	حسن خوئی
		کلیله و دمنه	ترجمکه ابوالمعالی شیرازی
		قطوف‌الادب فی امثال عرب	محمدحسین نجات تبریزی
۳۷	حیدرعلی ضیاءالسادات	جواهرالکلام و مفتاح‌المرام	پرویز غافل سلماسی
۳۸	دارا؟	ارشادالعوام (ج ۱)	محمد کرمانی
۳۹	رحیم بن خلیل تبریزی	دیوان حافظ شیرازی	
۴۰	زین‌العابدین تلمیذ رشید قلم تبریزی	نورالانوار	رضا قلی مجنون مراغه‌ای
		اوثق‌الوسائل فی شرح‌الرسائل	موسی تبریزی
۴۱	سید آقا بن محمدتقی حسینی تبریزی	مراح‌الارواح	احمد بن علی بن مسعود
		مطول	ملا سعدالدین تفتازانی
۴۲	نجفقلی هشترودی	طریقه‌الادب	شیخ بهایی
۴۳	صالح دبیر نظام کسمائی	کلیله و دمنه	ترجمه منشی شیرازی
۴۴	صمد تبریزی	تبصرهٔ العوام	محمد تنکابنی
۴۵	طاهر ابن حاج عبدالرحمن قراجه‌داغی خوشنویس	خلاصه‌النحو	علی احمدزاده سلماسی
		زبان فارسی	ابراهیم ادیب نوبری تبریزی
		عقدالبلاغه فی‌المعانی و البیان والبدیع	ابراهیم ادیب نوبری تبریزی
		دُرّ‌المکنون	ابراهیم ادیب نوبری تبریزی
		میزان انشاء	مهدی اعتماد ناطقی
		سراط‌النجاة	عبدالرحیم انصاری
		مشکوة‌السالک فی ظلم‌المسالک	عبدالرحیم انصاری
		وقایع‌الایام (فی احوال شهر صیام)	علی تبریزی خیابانی
		تاریخ عمومی (اعصار وسطی و اعصار جدید)	حبیب‌الله جاوید
		تنزیه‌الحق عن اشتباهات‌الحق	موسی حائری اسکوئیی
		اخلاق نوباوگان	باقر حکمت

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
		گلستان سعدی	
		گلستان سعدی با شرح لغات و مشکله و اشعار عربی	
		جواهرالکلام و مفتاح‌المرام	پرویز غافل سلماسی
		لالی مخزونه	فیض کاشانی
		هندسه متوسطه	ابوالقاسم فیوضات
		نظم‌اللالی	ابوالقاسم قاری
		نفته‌المصدور	عباس قمی
		تمییزالاوصیاء	زین‌العابدین کرمانی
		رسائل مبارکه خمسه	زین‌العابدین کرمانی
		عیشه راضیه	زین‌العابدین کرمانی
		دیوان مرائی	محمدکریم کرمانی
		طریق‌النجاة	محمدکریم کرمانی
		دستور سخن مصور	جلال‌الدین محمد رفیع‌خان
		تحفه‌الاحباب	مهدی مرندی تبریزی
		بدایهٔ جغرافیا	معتمدالسلطان
		جامع‌الاخبار حایری	رضا موسوی اسکویی حائری
		جغرافیایی ابتدایی	اسدالله مهندس‌السلطان
		هندسه ابتدایی	میرزا عبدالصمد
		منهاج‌الحساب	یوسف نجات
		مجمع‌الفضایل	محمد رفیع نظام‌العلماء
		اخلاق اخوت	هیئت اداره مکتب اخوت ایرانیان کاظمین(ع)
		طریق‌النجاة	محمدکاظم یزدی طباطبایی
		الدروس النحویه	حضنی افندی ناصف
		المکاسب	مرتضی انصاری
		شواهد السیوطی	احمد خیابانی تبریزی
		الخیارات	فتاح شهیدی تبریزی
		جوامع‌الجامع فی تفسیرالقرآن مجید	شیخ ابی علی‌افضل طبری
		اجوبهٔ المسائل	زین‌العابدین کرمانی
		قوانین‌الاصول	ابوالقاسم میرزای قمی
		النجمه الدریه فی تعلیم‌اللغه العربیه لابناءالامامه‌الفارسیه	احمد قاسم نظام‌الدین الحسینی الحکما بادی
۴۶	طهماسب بن عبدالله حسینی طالقانی	حاشیه‌الجامی	نعمت‌الله جزایری

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
۴۷	عباس بن مرتضی قلی بن مهدیخان سوادکوهی	ترسل	
۴۸	عباسعلی	دیوان خرم‌دشتی	میرزا خرم قراجه‌داغی کردشتی
۴۹	عبدالحمید روضه‌خوان متخلص به صفا	گلستان ارم	رضا قلی هدایت
		جوامع‌الکلم	احمد احسانی
۵۰	عبدالرحیم بن محمدتقی تبریزی	صیغ‌العقود	علی قزوینی
		سی فصل در معرفت تقویم	خواجه نصیرالدین طوسی
		تاریخ وصاف	عبدالله وصاف الخضره
		الفوائدالضیائیه فی حل مشکلات‌الکفایه	عثمان ابن الحاجب
		المطول	ملا سعدالدین تفتازانی
		روضهٔ‌البهیه فی شرح‌اللمعه	شهید ثانی
		معالم‌الدین و ملاذالمجتهدین	شهید ثانی
		منهاج‌الکرامه فی اثبات‌الامامه	علامه حلی
		قوانین‌الاصول	میرزای قمی
		النموذج	زمخشری
۵۱	عبدالصمد	توضیح‌المقاصد	شیخ بهایی
		مسارالشیعه	شیخ مفید
۵۲	عبدالصمد ابن محمد سلماسی	نصاب‌الصبیان	ابونصر فراهی
۵۳	عبدالصمد احمد تبریزی	رسائل مبارکه ایضاح‌الاشتباه	زین‌العابدین کرمانی
		عقایدالاسلام	مقدسی اردبیلی
۵۴	عبدالصمد بن حاج محمد سلماسی	منهج‌الرشاد	جعفر شوشتری
۵۵	عبدالصمد بن محمد تبریزی	وقایع‌الایام (محرم)	علی تبریزی خیابانی
		وقایع‌الایام (مجلدالایام)	علی تبریزی خیابانی
		حدیث قدسی (مشتمل بر تورات و زبور و صحف)	
		نخبه (رساله علمیه)	محمدابراهیم کلباس اصفهانی
		حدیث قدسی (مشتمل بر تورات و زبور و صحف)	
		نخبه (رساله علمیه)	محمدابراهیم کلباس اصفهانی
		منهج‌الدعوات و منهج‌العنایات	ابن‌طاووس
		من‌الدروس النحویه	حفضنی افندی ناصف
۵۶	عبدالفتاح بن عبدالرحیم	شرح تجریدالعقاید	علی قوشچی
۵۷	عبدالله سرابی	کنزاللغه	محمد ابن معروف

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
		تعبیر خواب	تعبیر خواب
		حق‌الیقین	محمدباقر مجلسی
۵۸	عبدالمطلب بن رز اق تبریزی	تنبیه‌الغافلین	محمدابراهیم ترمدی
		کشف سورهٔ الاسلام بنور بصیرهٔالایمان	حسن مجتهد مراغه
۵۹	عسگر اردوبادی تبریزی	دُره نادری	محمدمهدی استرآبادی
		شمس‌الحقایق	دیوان کلیات شمس‌تبریزی
		معین‌التجاره	محمدباقر قراجه‌داغی
۶۰	علی	مجالس‌المؤمنین	قاضی نورالله شوشتری
۶۱	علی ابن حاجی حسن تبریزی	منیه فوادالمهتدین	ابوالحسن تبریزی
۶۲	علی ابن محمدرضا خوانساری	خزائن‌الاحکام	آقا بن عابد دربندی
۶۳	علی اسکوئی	رساله حسینیه	ابوالفتح رازی
		جامع عباسی	شیخ بهایی
		ابواب الجنان	محمد رفیع واعظ قزوینی
۶۴	علی‌اصغر بن میرزا عبدالصمد خوشنویس	قرآن‌کریم	
		موجز	زین‌العابدینه کرمانی
		انیس‌الموحدین فی معفه اصول‌الدین	ملامهدی نراقی
		مشکوه‌السالک فی ظلم‌المسالک	عبدالرحیم انصاری جابری
		الطلعه الوضیه فی مبادی علم‌العربیه	جعفر جوان
		العوامل فی‌النحو	محمد بن مالک شفیعی
۶۵	علی‌اصغر تفرشی	معراج‌السعادهٔ	ملااحمد نراقی
۶۶	علی‌اکبر؟	کلیات سعدی	
		جنات‌الخود المعموذ من جداول‌النور	محمدرضا مدرس اصفهانی
۶۷	علی‌اکبر اهری	سبکیه‌المعانی فی‌المصادر والمبانی	حسن طوطی اهری
۶۸	علی‌اکبر تبریزی	بحرالعلوم الجواهر لذخریوم‌الاخر	محمدعلی فقیه تبریزی
۶۹	علی بن محمد اردبیلی ملقب به حاجب‌الائمه	رساله اصول دین	علی‌اکبر اردبیلی
۷۰	علی بن محمد تبریزی سرخابی	مجالس اصول در مواعظ	محمدهاشم موسوی مرندی
۷۱	علی بن محمد حسن تبریزی	ترجمه کتاب خلیفه یوحنا ابن اسرائیل مصری	
		دیوان شعر	امیرالمؤمنین علی(ع)
		رساله عملیه	محمدفاضل شربیانی
۷۲	علی بن ملقب به ابوتراب	حقوق دول و ملل (تحفه خاقانیه)	محمد رفیع‌الدین نظام‌العلما

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
۷۳	علی محمد تبریزی	شرح دیوان	ابوالعلاء المعری
۷۴	علی نقی خویی	تاریخ جهانگشای نادری	محمدمهدی استرآبادی
۷۵	عیسی بن محمد مهدی معین‌السفرا معروف به کسمائی ملک	سر بحوس، پاسکال گروس	ترجمه عیسی‌الملک مکرم‌الدوله مهدی
۷۶	غلامعلی بنان	جلالیه، مجموعه بعض اشعار سلسله ذهبیه در مدح‌الاشراف جلال‌الدین محمد	
۷۷	غلامعلی بن محمد اسکوئی	جواهرالکلام فی شرایع‌الاسلام (ج ۱، الطهاره)	محمدحسن نجفی
۷۸	قنبر علی شقاقی	ناسخ‌التواریخ (جلد ششم از کتاب دوم سیدالشهداء)	محمدتقی سپهر
۷۹	کریم بن اسدالله تبریزی	معراج‌السعاده	ملا احمد نراقی
۸۰	محمد	بحرالمعارف فی‌العرفان و التصوف	عبدالصمد همدانی
۸۱	محمدابراهیم بن محمد صالح همدانی	صراط مستقیم فی معرفه اصول‌الدین	محمد اسماعیل فقیه تبریزی
		تفسیر الامام حسن عسگری(ع)	
		روضه‌البهیه فی شرح‌اللمعه	شهید ثانی
۸۲	محمد بن زین‌العابدین	دیوان شعر	علی بن ابی‌طالب(ع)
۸۳	محمد ابن عبدالله‌الاسکویی	ترجمه بحارالانوار	محمدباقر مجلسی، ترجمه حسن بن محمد ولی ارومیه
۸۴	محمد ابن ملا محمد قلی خیابانی	رساله وضع‌الالفاظ و الحقیقه الشرعیه	مهدی شکوهی تبریزی
۸۵	محمدباقر ابن محمود اهری	سیصد بند غزل	مهدی شکوهی تبریزی
۸۶	محمدباقر شیرازی	ریاض‌الشهاده فی ذکر مصائب‌الساده	محمدحسین قزوینی شیرازی
۸۷	محمدباقر منشی تبریزی المدعو به فخرالکتاب	حجه‌السعاده فی حجه‌الشهاده	اعتمادالسلطنه
		گلستان سعدی	ترجمه منشی‌زاده
		کلیله و دمنه	ترجمه منشی‌زاده
۸۸	محمد بن عبدالله اسکویی	مجالس المتقین	محمدتقی برغانی قزوینی
۸۹	محمدبن علی‌اصغر چرندابی	جواهرالکلام فی شرح‌الاسلام (ج ۲) (الصلوه)	محمدحسین نجفی
۹۰	محمد بن علی محمد تبریزی	انصرام‌التقسیط شرح علی سقط‌الزند	قاسم خواندی
		سعادت‌الناصریه و الاقوات‌الرومانیه	آقاب دربندی
		وجیزه	محمد کرمانی

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
		فتوحات نظامیه	محمدرفیع الدین نظام‌العلما
		الارضاد فی معرفه حجج‌الله علی عباد	شیخ مفید
		الاحتجاج علی اهل‌اللجاج	احمد طبری
		بحارالانوار (ج ۱۷)	محمدباقر مجلسی
۹۱	محمدبن علی واعظ شبستری	المغنی الببب عن کتب‌الاعاریب	ابن هاشم‌النحوی
۹۲	محمد بن قراجه‌داغی	انوار سهیلی	حسین کاشفی
۹۳	محمد بن محمدجعفر سرابی	شرح‌الشافیه ابی فراس فی مناقب آل رسول و مثالب بنی‌العباس	ابوجعفر حسینی
۹۴	محمدبن محمدرضا خوشنویس	ذریعه‌النجاۀ	محمد رفیع گرمرودی
		حداقل الناضره فی احکام‌العترۀالاطهره(ع)	یوسف بحرانی
۹۵	محمد بن محمدقلی بن آغوشی	صمدیه فی‌النحو	شیخ بهایی
۹۶	محمد بن آخوند ملای شبستری	ذرایع‌الاحکام فی شرح شرایع‌الاسلام	محمودحسین ممقانی حائری نجفی
۹۷	محمد بن علی‌اصغر چرندابی	جواهرالکلام فی شرح شرایع‌السلام (ج ۲ الصلوۀ)	محمدحسین نجفی
۹۸	محمد تبریزی	زادالمعاد فی بیان زینۀالمساجد	محمدعلی انصاری قراجه‌داغی
		مصابیح‌الانوار و مفاتیح‌الاسرار	محمد رفیع‌الدین نظام‌العلماء
		حاشیه‌المعالم لبعض‌المحققین	محمدمهری بحرالعلوم
۹۹	محمدتقی بن اردبیلی	ناسخ‌التواریخ (جلد چهارم از کتاب دوم صدیقه کبری حضرت فاطمه(س)	محمدتقی سپهر
۱۰۰	محمدتقی بن خلیل	نصاب‌الصبیان	ابونصر فراهی
		منتخب‌الرسائل	؟
۱۰۱	محمدتقی حسینی	منظوم بحرالعلوم	محمدمهدی بحرالعلوم
	محمدجعفر بن میرزا بزرگ	هزار بیت سروش	محمدعلی سروش اصفهانی
	محمدجعفر قراجه‌داغی	دیوان شعر امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب(ع)	
	محمدجواد	دیوان و منظوم زنوزی	عبدالرسول زنوزی
	محمدحسن آشتیانی	زادالمسافر	علی مرندی
۱۰۶	محمدحسین تبریزی	ثعلبیه	محمدباقر خلخالی
۱۰۷	محمدحسین تبریزی	لآلی‌العلیه فی ترجمه جواهرالسنیه فی‌الاحادیث القدسیه	حر عاملی
		بحرالانوار، (ج ۹)	محمدباقر مجلسی
۱۰۸	محمدحسن مدرس	عقایدالشیعه و فوائدالشیعه	علی‌اصغر نیر بروجردی

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
۱۰۹	محمدرسول غلامعلی اسکویی	محسن‌الابرار فی ترجمهٔ مقتل بحارالانوار در معجزه و مصیبت نوردیدهٔ احمد مختار (ترجمه جزء دوم مجلد دهم، بحارالانوار)	محمدباقر مجلسی
		جواهرالکلام فی شرع شرایع‌الاسلام (ج ۱۰: طهاره)	محمدحسین نجفی
۱۱۰	محمد سلماسی	منهاج‌الرشاد	جعفر شوشتری
۱۱۱	محمدرضا ملقب به سلطان‌الکتاب لشکرنویس	کنت دومونت کریستو	دوما الکساندر
۱۱۲	محد شفیع خوشنویس تبریزی	زادالمعاد	محمدباقر مجلسی
		الفصول المهمه فی‌الاصول الائمه	حر عاملی
۱۱۳	محمد شفیع خوشنویس خراسانی	تذکره‌الخاطبین	میرزا سنگلاخ خراسانی
۱۱۴	محمد شفیع گلپایگانی	کنت دومونت کریستو	دوما الکساندر
۱۱۵	محمدصادق	ولایت‌نامه	محمدهاشم ذهبی شیرازی
		کوثرنامه	میرزا بابا شیرازی
۱۱۶	محمدعبدالصمد تبریزی	رساله علمیه	آقا سیدکاظم یزدی
		رساله فی‌المشتقیات	محمدصادق تبریزی
۱۱۷	محمدعلی	فوائدالاصول	مرتضی انصاری
۱۱۸	محمدعلی بن حاج حسن تبریزی	رق‌المنصور و لوامع‌الظهور فی تفسیر آیه نور	حسین طباطبایی یزدی
۱۱۹	محمدعلی بن خلیل تبریزی	منشأت	امیرنظام گروسی
		هدایهٔ‌الانام الی حقیقه‌الایمان و الاسلام (رد یهود و نصاری)	حسین بن عبدالعلی توتونچی
۱۲۰	محمدعلی چوستدوزانی	الصرف مشحون من اللوالی و کشکول	محمد شریف شیروانی
۱۲۱	محمدعلی خوشنویس تبریزی	تذکره‌الخطاطین	میرزا سنگلاخ خراسانی
		نجاه‌المقلدین (رساله علمیه)	محمد فاضل ایروانی
۱۲۲	محمدعلی قراجه‌داغی	مفاتیح‌الکنوز	محمد رفیع نظام‌العلماء
۱۲۳	محمدکاظم تبریزی مؤیدالعلماء	روضه‌البهیهٔ فی شرح‌اللمعهٔ	شهید ثانی
۱۲۴	محمد کریم	برهان جامع‌اللسان	محمدکریم سرابی تبریزی
۱۲۵	محمدمهدی تبریزی ابن ملامحمد عرب	ابواب‌الجنان	محمد رفیع قزوینی
۱۲۶	محمدمهدی گلپایگانی	سه تفنگدار	دوما الکساندر
۱۲۷	محمدهاشم ابن حسین تبریزی	مجالس المتقین	محمدتقی برغانی قزوینی
		دیوان و قصاید	حاج مهدی شکوهی تبریزی
		مسالک‌الافهام فی شرح	شهید ثانی

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
		شرایع‌الاسلام فی‌المسائل الحلال والحرام	
۱۲۸	محمود امینی	الفبای آسان	جبار باغچه‌بان
۱۲۹	محمود تبریزی	رساله علمیه	محمدحسن مامقانی
۱۳۰	محمود محمدی	انوار اسماعیله	محمداسماعیل فقیه تبریزی
		شرح تقویم رقمی	محمداسماعیل فقیه تبریزی
۱۳۱	مشکین قلم اهری	صرف جدید	به‌نژاد
۱۳۲	مصطفی مرندی‌الاصل	ارشادالعوام	محمد کرمانی
۱۳۳	مصطفی بن عبدالرسول	روضه البهیه فی شرح‌اللمعه	شهید ثانی
۱۳۴	ملاعلی خوانساری	روضهٔ البهیه فی شرح‌اللمعه	شهید ثانی
۱۳۵	موسی بن جواد	حقیقه‌الامر (در جبر و تفویض و شرح امر بین‌الامرین)	محمدرفیع‌الدین نظام‌العلما
۱۳۶	موسی بن محمد فنوج‌الملک	کنوزالسیعادهٔ و رموزالشهاده	محمد رفیع نظام‌العلماء
۱۳۷	مهدی ابن محمدجعفر	فقه‌الرضا	حضرت علی بن موسی‌الرضا
۱۳۸	مهدی بن محمدتقی اصفهانی	انیس‌الاعلام فی نصره‌الاسلام	محمدصادق ارومیه
۱۳۹	میرزا احمد	تجزیه‌الامصار و تزجیه‌الاعصار	عبدالله وصاف‌الحضره
۱۴۰	میرزا تقی خوشنویس	کلیات سعدی	
۱۴۱	میرزا عبدالعلی	شرح قصیده عبدالباقی افندی فی مدح‌الرضا(ع)	سیدکاظم رشتی
۱۴۲	میرزا علی خوشنویس	شرح حکمه‌العرشیه ملاصدرا شیرازی	احمد احسایی
		شرح قصیده عبدالباقی افندی فی مدح امام‌رضا(ع)	سیدکاظم رشتی
۱۴۳	میرزا محمدرسول غلامعلی اسکوئی	حدایق‌الناصره فی احکام‌العترهٔ‌الطاهره(ع)	یوسف بحرانی
۱۴۴	میرزا محمدعلی محمدحسین تبریزی	ثواب الاعمال و عقاب‌الاعمال	شیخ صدوق
۱۴۵	میرزا مهدی ابن محمد صلح تبریزی	انشاءالدر (منشآت میرزا مهدی‌خان)	محمدمهدی استرآبادی
۱۴۶	ناصر قلی بن نصرالله خان خوانساری	لوئی چهاردهم و عصرش	دوما الکساندر
۱۴۷	نجفقلی هشترودی	طریقه‌الادب از دیوان کلیات شیرو شکر	محمحسین بیدار تبریزی
		محاکمه دیوان منتخب‌الاغنیاء وکلایی والفقراء و عیالی	منتخب
۱۴۸	نصرالله اهری	تحفه الزائد	محمدتقی مجلسی

ردیف	نام کاتب	نام کتاب	نام مؤلف
۱۴۹	هاشم تبریزی	مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن (جزء ۱۳)	امین‌الدین طبرسی
۱۵۰	هاشم بن حسین	فوائدالاصول	شیخ مرتضی انصاری
		قاموس‌المحیط	محمد فیروزآبادی
		حاشیه علی قوانین‌الحکمه	علی موسوی قزوینی
۱۵۱	یوسف علوی میلانی	انتشار الدرر (منشآت)	محمدمهدی استرآبادی

اسامی چاپخانه‌های سنگی در تبریز (دارالطباعه، کارخانه)

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
۱	چاپخانه احمدآقا تبریزی و آقا علی تبریزی	صحیفـةالابرار	محمدتقی نیر ممقانی	
۲	چاپخانه امید	انشاء عالی	عبدالحسین آیتی	
۳	چاپخانه تقی‌زاده	الدروس النجویه (الرابع) حضنی افندی ناصف		
		زبان فارسی	ابراهیم ادیب نوبری تبریزی	
		تاریخ عمومی	حبیب‌الله جاوید	
۴	چاپخانه حاج‌محمدحسین تبریزی	عن‌الابرار فی‌ترجمـة مقتل بحارالانوار در معجزه		
		مصیبت نور دیدهٔ احمد مختار (ترجمه دوم مجلد بحارالانوار)	محمدتقی مجلسی	
۵	چاپخانه مشهدی الله‌وردی تبریزی	روضه‌الهیه فی‌شرح‌اللمعه	شهید ثانی	
		هزار بیت سروش	محمدعلی سروش اصفهانی	
		دیوان و منظومه	ملا عبدالرسول زنوزی	
		الحدائق الندبه فی شرح تبصره الاحکام‌الدین	فتح‌الله شریف کاشانی	
۶	چاپخانه سعادت	جغرافیای جهان‌نما	ابراهیم ادیب نوبری تبریزی	
		زبان فارسی	ابراهیم ادیب نوبری تبریزی	
		دستور نگارش	حسین امید	
		شیمی متوسطه	حسین امید و حیدر	۱۳۱۱ ق
		تاریخ طبیعی	علی‌اکبر پیشوا	
		علم‌الاشیا	فتحعلی دیباج	
		الفباء جدید	محمدعلی معرفت	
		النجمن الدرّیه فی‌التعلیم اللغـةالعربیه (الجزء الاول)	احمد کسرائی	

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
۷	دارالاتطباع آقاعلی بن حاج‌محمدحسین امین الشرع	برهان جامع‌اللسان	محمدکریم سرابی تبریزی	۱۲۶۰ ق
۸	دارالطباعه اسدآقا	دره نادری	محمد مهدی استرآبادی	۱۳۰۴ ق
		حجـةالسعاده فی حجـةالشهاده	اعتماد السلطنه	۱۳۱۰ ق
		نقشه دارالسلطنه تبریز		۱۲۹۷ ه
		هدایه الموحدین	شیخ‌احمد کوزه‌کنای	۱۳۱۷ ق
		مُلستان	محمدابراهم نواب طهرانی	۱۳۲۱ ق
		حقوق دول و ملل (تحفه خاقانیه)	محمد نصیرالدین نظام‌العلماء	۱۳۱۲ ق
		قرآن کریم به انضمام قواعد وقف		۱۳۳۶ ق
		گنجینه حسینی	کریم صافی تبریزی	
		مراثی (شعر)	محسن نقاش	۱۳۱۳ ق
		نموذج الصرف	محسن تبریزی	۱۳۰۷ ق
		تذکره الخطاطین	میرزا سنگلاخ خراسانی	۱۲۹۵ ق ۱۲۹۱ ق
		رساله علمیه	محمدحسین مامقانی	۱۳۱۳ ق
		بحرالاسرار (دیوان بحرم مراغه)		۱۳۲۴ق
		لآلی العلیه فی ترجمه جوارالسنیّه فی‌الاحادیث قدسیه	محرم مراغه	۱۳۰۶ ق
		اخلاق نوباوگان	باقر حکمت	۱۳۳۷ ق
		دُر بحر مناقب	علی درویش برهان	۱۳۱۳ ق
		نخبه (رساله علمیه)	محمدابراهیم کلباسی اصفهانی	۱۳۲۳ ق
		انیس الدباء و سمیرا السّعداد	محمدرفیع‌الدین نظام‌العلماء	۱۳۱۵ ق
		سرّالشهاده	محمدرفیع‌الدین نظام‌العلماء	۱۳۰۳ ق
		مهج‌الدعوات و منهج‌العنایات	ابن‌طاوس	۱۳۱۸ ق
		الفصول المهمه فی اصول‌الائمه	حر عاملی	۱۳۰۴ ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
		اصول کافی	محمد کلینی	۱۳۱۰ ق
		وقایع الایام (مجلد الایام)	علی تبریزی خیابانی	۱۳۲۵ ق
		زادالمعاد	محمدباقر مجلسی	۱۳۰۳ ـ ۱۳۲۵ ق
		نموذج الصرف	محسن تبریزی	۱۳۰۷ ق
		رساله فی‌المشتقات	محمد صادق تبریزی	۱۳۱۹ ق
		المقالات الغریه فی تحقیق المباحث الاصولیه	محمد صاد تبریزی	۱۳۱۷ ق
		الفوائد المدینه	محمد امین استرآبادی	۱۳۲۱ ق
		کشکول (در ذکر بعضی زایارت و دعوات و احادیث عالیه)	علی تبریزی	۱۳۲۵ ق
		وقایع‌الایام (در احوال محرم‌الحرام)	علی تبریزی خیابانی	۱۳۴۰ ق
		ذرایع‌الاحلامفی شرح شرایع‌الاسلام	محمدحسن مامقانی	۱۳۲۱ ـ ۱۳۱۹ ق
		مواعظ و پندیات	سیدمهدی مفاخرالدوله	۱۳۲۰ ق
		وقایع‌الایام (مجلد رجب و شعبان)	علی تبریزی خیابانی	۱۳۲۵ ق
		مصباح الوسائل فی شرح‌الرسائل	محمدموسوی تبریزی	۱۳۴۳ ق
		جواهرالکلام و مفتاح‌المرام	پرویز غافل سلماسی	۱۳۳۵ ق
		وجیزه فی معرفـة‌الائمه	محمدحسین	۱۳۲۱ ق
		من الدروس النحویه	حضنی افندی ناصف	۱۳۱۸ ق
		مشکوة‌السالک فی ظلم المسالک	عبدالرحیم انصاری	۱۳۳۱ ق
		تقویم المحسنین فی‌معرفه الساعات و الشهود و السنین		۱۳۱۵ ق
		مهج‌الدعوات و منهج‌العنایات	ابن طاوس	۱۳۱۸ ق
		هندسه سطحیه	حبیب‌الله جاوید	۱۳۳۶ ق
		حاشیه المعالم لبعض المحققین	محمدمهدی	۱۳۳۶ ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
			بحرالعلوم	
		حاشیه معالم الاصول الآقا بهبهانی	محمدباقر بهبهانی	
		مصباح‌السالکین	محمد کرمانی	۱۲۹۸ ق
		وسیلـة‌النجاة	محمدکرمانی	۱۲۹۷ ق
		رساله شریفه جواب در سئوال از شرح (لاحول و لا قوه الا بالله)	محمدخان کرمانی	۱۲۹۷ ق
		جواب سئوالات حاجی عبدالمجید قراباغی	محمد کرمانی	۱۲۹۸ ق
		مرات البکاء	محسن حسینی قزوینی	۱۳۱۲ ق
		مقدمه پنجاه بند مراتی منظومه	محسن حسینی قزوینی تبریزی	۱۳۱۲ ق
		سامی الاسامی الشهید به تاریخ ملاحشری	محمدامین حشری تبریزی	۱۳۰۳ ق
		لزار	جعفر جوان	۱۳۳۴ ق
		آتشکده (شعر)	حجـة‌الاسلام محمدتقی نیر تبریزی	۱۳۰۹ ق
		سدّ محبوس	پاسکال گروست	۱۳۲۱ ق
		رساله در باب حُسران	محمدکریم کرمانی	
		طریق النجاه	محمدکریم کرمانی	۱۳۴۴ ق
		ایضاح الاشنباه	زین‌العابدین کرمانی	۱۳۲۵ ق
		سئوالات احمد (در جواب میرزاشیخ‌الاسلام بهبهانی)		۱۳۳۷ ق
		البیان عن جمل اعتقاد اهل الایمان	محمد کراجکی	۱۳۲۲ ق
		سیصد بن غزلی است به رسم ترکیب‌بند در مراثی جناب ابی عبدالله‌الحسین(ع)	مهدی تبریزی شکوهی	۱۲۹۴ ق
		شرح حال نرجس رحمه‌الله علیها و تولد حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله تعالی فرجه		
		گنجینه حسینی	کریم صافی تبریزی	۱۳۲۵ ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
		سیاست‌نامه در ترجمه فرمان واجب‌الاذعان حضرت امیرالمؤمنین(ع) خطاب به مالک‌اشتر		۱۳۲۷ ق
		قیس‌الاحزان فی مصیبـه الغریب الغظان	مهدی حسینی کاظمی	۱۳۰۱ ق
		تعلیقه فی بیان وجوه‌التأملات المذکور فی کتاب طهارةمن الریاض المعروف به شرح الکبیر		
		شرح‌الشافیه ابی فراس فی‌مناقب آل الرسول و شالب بنی العباس	ابوجعفر حسینی	۱۳۱۹ ق
		گلستان سعدی	مصلح سعدی	۱۳۱۵ ق ۱۳۲۱ ق ۱۳۳۲ ق ۱۳۳۸ ق
۹	دارالطباعه حاج‌ابراهیم	مجمع‌البیان فی‌تفسیرالقرآن (جزء۱۳)	امین‌الدین طبری	۱۳۱۲ ق
		صیغ‌العقود	علی قزوینی	۱۲۱۹ ق
		بهجـة‌المرضیه فی شرح‌الفیه	جلال‌الدین سیوطی	۱۳۱۱ ق
		معالم‌الدین و ملاذالمجتهدین	شهید ثانی	۱۳۱۲ ق
		دیوان امیرالمؤمنین(ع)		۱۲۸۳ ق
		بحارالانوار، ج ۷ امامت	محمدباقر مجلسی	۱۲۹۴ ق
		بحارالنوار، ج ۹، امیرالمؤمنین(ع)	محمدباقر مجلسی	۱۲۹۷ ق
		بحارالانوار، ج ۱ و ۲ عقل و جهل، توحید	محمدباقر مجلسی	۱۳۲۲ ق
		بحارالانوار، ج ۱۰، فاطمه و حسنین(ع)	محمدباقر مجلسی	۱۳۲۲ ق
		بحارالانوار، ج ۱۱، در احوال امام‌زین‌العابدین(ع) تا موسی کاظم(ع) و عده‌ای از اصحاب	محمدباقر مجلسی	۱۲۹۰ ق
		بحارالانوار، ج ۱۳ در اصول امام‌رضا(ع) تا امام حسن عسگری و عده‌ای از اصحاب	محمدباقر مجلسی	۱۲۹۰ ق
		بحارالانوار، ج ۱۳ در احوال امام‌زمان(ع) و عده‌ای از اصحاب	محمدباقر مجلسی	۱۳۳۲ ق
		بحارالانوار، ج ۱۷ مواعظ و حکم	محمدباقر مجلسی	۱۲۹۷ ق
		بحارالانوار، ج ۳ عدل	محمدباقر مجلسی	۱۳۰۱ ق
		بحارالانوار ج ۴ مناظرات	محمدباقر مجلسی	۱۳۰۱ ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
		مجالس المتقین	محمدتقی برغانی قزوینی	
		رساله در هیئت	علی قوشچی	۱۲۹۳ ق
		الطهارة	شیخ‌مرتضی انصاری	۱۳۰۷ ق
		تعبیر خواب	محمدباقر مجلسی	۱۲۸۵ ق
		حلیـة‌المتقین	محمدباقر مجلسی	۱۳۴۸ ق
		حیات‌القلوب	محمدباقر مجلسی	۱۲۹۳ _ ۱۳۰۷ ق
		معراج‌السعاده	احمد نراقی	۱۲۷۲ ق
		عوامل منظومه		۱۲۷۲ ق
		حدایق الناصرةفی احکام العترة الطاهره(ع)		۱۳۱۷ ق
		دیوان خسروی	ابوبکر خسروی بخارائی	۱۲۹۹ ق
		مجمع‌المعارف و مخزن العوارف	محمدشفیع بن محمدصالح	۱۳۱۸ ق
		الفین الفارق بین الصدق و المبین	علامه حلی	۱۳۱۲ ق
		امثله، شرح امثله صرف میر	علی جرجانی	
		شرایع الاسلام	علامه حلی	۱۲۹۵ ق
		صیغ مشکله		۱۳۱۲ ق
		تاریخ و صاف	عبدالله وصاف الحضره	۱۲۹۱ ق
		المغنی البیب عن کتب الاعاریب	ابن هشام النحوی	۱۳۱۲ ق
		کنزل‌اللغه	محمدبن معروف	۱۳۰۰ ق
		فرائد الاصول	شیخ‌مرتضی انصاری	۱۳۰۲ ق
		جامع‌المقدمات		۱۳۱۳ ق
		المطول	ملاسعدالدین تفتازانی	۱۳۱۰ ق
		تبیان تقویم فی‌علم التنجیم	عبدالعلی جاوجانی	۱۳۱۰ ق
		اللمعـة‌البیضاء فی شرح خطبه الزهراء(ع)	محمدعلی قراجه‌داغی	۱۲۹۸ ق
		تجزیه الامصار و تزجیه‌الاعصار	عبدالله وصاف	۱۲۹۱ ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
			الحضرة	
		دوره اول زبدة الحکایات	عبدالرحیم (مدیر دبستان تربیت)	۱۳۳۵ ق
		حبیب‌الاوصاف در مراثی	حبیب‌الله	۱۳۰۹ ق
		حیات‌القلوب	محمدباقر مجلسی	۱۲۹۲ ق
		شرح الشافیه	رضی‌الدین استرآبادی	۱۲۹۸ق
		منهاج الکرامـةفی اثبات الامامـة	علامه حلی	۱۲۹۶ ق
		النافع یوم‌الجشر فی شرح باب حادی العشر	فاضل مقداد	۱۲۹۶ ق
۱۰	دارالطباعه حاج‌احمد مؤید العلماء	برهان جامع‌اللسان	محمدکریم سرابی تبریزی	
		رساله حسینیه، منسوب به شیخ‌ابوالفتح رازی	ترجمه ابراهیم استرآبادی	۱۳۱۸ ق
		ناسخ‌التواریخ (جلد چهارم از کتاب دوم، صدقه کبری حضرت‌فاطمه(س))	محمدتقی سپهر	۱۳۱۸ ق
		برهان جامع‌اللسان	محمدکریم سرابی تبریزی	۱۳۰۷ ق
		حلیه‌المتقین	محمدباقر مجلسی	۱۲۸۲ ق
		بصیرة‌الایمان	حسن مجتهد مراغه	۱۳۱۹ ق
		ریاض‌المسائل	علی‌بن محمد طباطبایی	۱۳۰۸ ـ ۱۳۰۷ ق
		انیس المجتهدین و زین‌المصلین	محمدنصیر تبریزی	۱۳۳۲ ق
		صد حکم از امیرالمؤمنین(ع)		۱۳۱۲ ق
		جواهرالکلام فی شر شرایع الاسلام (جلد دوم الصلوة)	محمدحسین نجفی	۱۳۲۳ ق
		جواهر الکلام	محمدحسین نجفی (جلد ۱ طهاره)	۱۳۲۳ ق
		جواهرالکلام، ج ۳ فی زکوة‌الحیوانات و الغلات	محمدحسن نجفی	۱۳۲۴ ق
		صد کلمه امیرالمؤمنین(ع)		۱۳۱۲ ق
		مطلو کل طالب من کلام علی‌ابن	محمد رشید و	۱۳۱۲ ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
		ابی‌طالب(ع)	طواط	
		کشف‌الاستار	حسین نوری طبرسی	۱۳۱ ق
		المغنی البیب عن کتب الاعاریب	ابن هشام النجوی	۱۳۲۰ ق
		برهان جامع‌اللسان	محمدکریم سرابی تبریزی	۱۳۰۷ ق
		قوانین الاصول	میرزای قمی	۱۳۱۹ ق
		رساله علمیه	فاضل شرابیانی	۱۳۱۲ ق
		من لا یحضر الفقیه	شیخ صدوق	۱۳۲۴ ق
		شرح کبیر یا ریاض‌المسائل	علی طباطبایی	۱۳۰۷ _ ۱۳۰۸ ق
		زادالمعاد	محمدباقر مجلسی	۱۳۰۳ و ۱۳۱۲ ق
		المطول فی شرح تخلیص المفتاح	ملاسعدالدین تفتازانی	۱۳۲۳ ق
		روضه البهیـة فی اللسعـة	شهید ثانی	۱۳۰۸ ق
		من لا یحضره الفقیه	شیخ صدوق	۱۳۲۴ ق
		شرح زیارت الجامعه الکبیره	احمد احسانی	۱۲۷۶ ق
		جامع عباسی	شیخ بهائی	۱۳۲۳ ق
		مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی‌طالب(ع) (عربی ترجمه شعر)	رشیدالدین محمدبن محمد بن عبدالجلیل بلخی فاروقی رشید و طواط	
		برهان جامع‌اللسان	محمدکریم سرابی تبریزی	۱۳۰۷ ق
		گوهر مراد	عبدالزاق لاهیجی	۱۳۱۳ ق
		منتخب الرسائل	محمدکاظم طباطبائی یزدی	۱۳۳۰ ق
		جواهرالکلام (جلد ۴)	محمدحسن نجفی	۱۳۲۳ ق
		جواهرالکلام (فی شرح شرایع، جلد ۵ النکاح ـ النذر)	محمدحسن نجفی	۱۳۲۵ق
		جواهر الکلام، (جلد ۶ الصید ـ الذباجه)	محمدحسن نجفی	۱۳۲۵ ق
		من لا یحضره الفقیه	شیخ صدوق	۱۳۲۴ ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
		ابواب الجنان	محمدرفیع قزوینی	۱۳۳۰ ق
۱۱	دارالطباع حاج‌عباسعلی	دیوان خرم کردشتی		۱۳۰۷ ق
		نمودج	زمخشری	۱۲۹۶ ق
		دیوان مظهر خوئی	عباسقلی مظهر خوشی	۱۳۰۷ ق
		هدایـةالموحدین	احمد کوزه‌کنانی نجفی	۱۳۰۳ ق
		تخفـةالزاتر	محمدباقر مجلسی	
		حاشیه علی تهذیب المنطق	ملاعبدالله یزدی	۱۳۰۶ ق
۱۲	دارالطباعه حاجی میرزاعبدالله	تاریخ جهانگشای ناردی	محمدمهدی استرآبادی	۱۲۸۸ ق
۱۳	دارلطباعه کربلائی محمد تقی ناطق	ابواب‌الجنان	محمدرفیع واعظ قزوینی	۱۲۶۵ ق
۱۴	دارلطباعه مشهدی ابوالحسن	ابواب‌الجنان	محمدرفیع واعظ قزوینی	۱۲۷۳ ق
۱۵	دارلطباعه میرزا محمد و کربلای محمد کتابفروش	ابواب‌الجنان	محمدرفیع واعظ قزوینی	۱۲۶۷ ق
۱۶	دارلطباعه مشهدی عبدالمجید تبریزی	حدیث قدسی (مشتمل بر تورات و زبور و صحف)		۱۳۱۰ ق
۱۷	درالطباغه مشهدی مهدی	تاریخ اولاد اطهار	محمدرضا طباطبائی یزدی	۱۳۰۴ ق
۱۸	دارلطباعه میرزا حسن طهرانی	سه تفنگدار	الکساندر دوما	۱۳۱۶ ق
۱۹	دارالطباع حاجی‌عبدالرحیم	معالم‌الدین و ملاذ المجتهدین	شهید ثانی	۱۳۰۰ ق
		شرایع‌الاسلام	علامه حلی	۱۲۷۵ و ۱۳۰۲ ق
۲۰	کارخانه، مطبعه، علمیه (مشهدی حاجی‌آقا)	نصاب‌الصبیان	ابونصر فراهی	۱۳۱۴ ق
		صرف جدید	به نژاد	۱۳۰۹ ق
		جامع‌الاخبار حایری	رضا موسوی حائری اسکوئی	۱۳۵۲ ق
		الدرةالمنظومه فی تهذیب الاخلاق	علیقلی ناصح دهخوارقانی	۱۳۳۵ ق
		ارشادالعوام	زین‌العابدین کرمانی	۱۳۵۰ ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
		دیوان حافظ		۱۲۶۹ ق
		کلام حق یا قسمت دویم آئینه اخلاق	مهدی اعتماد ناطقی	۱۳۴۳ ق
		ثعلبیه	محمدباقر خلخالی	۱۳۰۸ ق
		سبیکـة‌المعانی فی‌المصاد و المبانی (شعر)	حسن طوطی اهری	۱۳۴۵ ق
		رسائل مبارکه خمسه	زین‌العابدین کرمانی	۱۳۴۹ ق
		جامع‌الاخبار حایری	رضا موسوی حائری اسکویی	۱۳۵۳ ق
		ترجمه الاسماء	علیقلی ناصح دهخوارقانی	۱۳۵۳ ق
		ثعلبیه	محمدباقر خلخالی	۱۲۷۱ _ ۱۳۰۸ ق
		هندسه ابتدای	اسمعیل دیباج	۱۳۱۴ ق
		علم‌الاشیاء	فتحعلی دیباج	؟
		مناجات به سوی قاضی‌الحاجات		؟
۲۱	کارخانه آقا مشهدی محمدعلی ولد حاجی‌ملاعباسقلی	هدایه الموحدین	احمد کوزه‌کنانی نجفی	۱۳۱۱ ق
۲۲	کارخانه کربلاتقی باسمه‌جی تبریزی	گلستان ارم	رضا قلی هدایت	۱۲۷۰ ق
۲۳	کارخانه کربلا اکبرآقا	نظم‌اللآلی	سیدابوالقاسم قاری	۱۳۲۹ ق
۲۴	کارخانه محمداسمعیل ملقب به معزالدین ابن معزالدوله	کنت دومونت کریستو	الکساندر دوما	۱۲۱۲ق ۱۳۲۲ ق
		دُر مکنون	ابراهیم ادیب نوبری	؟
۲۵	کارخانه عباس خلف محمد شفیع تبریزی	ترسّل		۱۲۵۹ ق
۲۶	کارخانه عبدالحسین تبریزی	قصه بلوهر و یوذ اسف		۱۲۵۹ ق
		الفضل فی بعض معجزات امیرالمؤمنین		؟
		منتخب الزیارة	محمدباقر مجلسی	۱۲۸۰ ق
		هدایـة‌المهتدین	محمدباقر مجلسی	؟

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
		نورالانور	رضاقلی مجنون مراغه‌ای	۱۳۲۴ ق
		وجیزه الیقان فی‌معرفـة‌الائمه	محمدحسین؟	۱۳۲۱ ق
		جوهر الایقان و سرمایه ایمان	آقابن عابد دربندی	۱۲۸۸ ق
		معلقات السبع	حسین زوزنی	۱۳۲۰ ق
		رساله فی‌تحقیق مسئله حرمة لحلق اللحیـة	محمد مومن	؟
		الاربعین	ابراهیم دنبلی خوئی	۱۲۹۹ ق
		هدایـة المهتدین (ترجمه رساله فی‌العقاید و الاعمال)	مترجم میرزا محمدمجتهد	؟
		شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام	علامه حلی	۱۲۷۸ ق
۲۷	کارخانه مشهدی اسمعیل مشهدی و مهدی	شرح رضی علی‌الکافی لابن حاجب فی‌علم النحو و الاعراق	محمدرضی الدین استرآبادی	
۲۸	کارخانه مشهدی محمدعلی	هدایه‌الموحدین	احمدکوزه‌کنانی نجفی	۱۳۱۱ ق
		دیوان جودی	عبدالجواد جودی	۱۲۷۴ ق
		تحفه الزائد	محمدباقر مجلسی	۱۳۱۳ ق
		زیارت‌نامه حضرت‌رضا(ع)		؟
۲۹	کارخانه مشهدی مهدی باسمجی	مثنوی در مقامات توحید و معارف	محمدکریم کرمانی	۱۳۰۳ ق
		عقودات	مرتضی انصاری	؟؟
۳۰		معین‌التجارة	محمدباقر قراجه‌داغی اسکوئی	۱۲۷۱ ق
۳۱	کارخانه حاجی‌ملاصلاح	دره نادری	محمدمهدی استرآبادی	۱۲۷ ق
۳۲	کارخانه میرزامحمدحسین رئیس ارباب الطباعه	شمس‌الحقایق	جلال‌الدین مولوی	۱۲۸۱ ق
		دیوان ناصر خسرو حکیم		۱۲۸۰ ق
۳۳	کارخانه آخوند ملاصالح صحاف	تاریخ وصاف	عبدالله وصاف الحضره	۱۲۷۲ ق
		دیوان انوری	اوحدالدین انوری ایبوردی	۱۲۶۶ ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
		مجالس المتقین	محمدتقی برغانی قزوینی	۱۲۶۶ ق
		جغرافیای جهان‌نما	فلوغون رفائیل	۱۲۶۷ ق
		ترجمه بحارالانوار	محمدباقر مجلسی، ترجمه حسن ولی ارومیه	۱۲۶۷ ق
۳۴	کارخانه آخوند ملا عبدالله	عبدةالداعی	علامه حلی	۱۲۷۴ ق
		دیوان ترکی فضولی	محمد فضولی بغدادی	
		بیت‌الاحزان فی مصاحب السادات الزمان		۱۲۶۶ ق
		الخمسه اطلاهره من ولد عدنان	عبدالخالق یزدی	۱۳۷۵ ق
۳۵	کارخانه آقارضا الشهید باسمچی	بحرالمعارف فی‌العرفان و التصوف	عبدالصمد همدانی	۱۲۹۳ ق
۳۶	کارخانه آقامحمدحسن آقا کتابفروش	دیوان حافظ		۱۳۲۲ ق
۳۷	کارخانه استاد عبدالله	مناقب امیرالمؤمنین یا مناقب خواندی موفق اخطب خواندم		۱۳۱۲ ق
		مفتاح لسان العرب	عبدالله انصاری	۱۳۱۵ ق
		معراج السعاده	احمد نراقی	۱۳۲۴ ق
		مناجات خواجه عبدالله انصاری		۱۳۱۳ ق
		توضیح المشکلات فی‌ترکیب	محمد واعظ	۱۳۳۴ ق
		منبه فوادالمهنتدین	ابوالحسن مجتهدی تبریزی	۱۳۱۳ ق
		سراج القلوب	ابونصر قطان غزنوی	۱۲۹۶ ق
۳۸	مطبعه آقاعلی‌اصغر	میزان الصواب (شرح فصل الخطاب)	محمد ذهبی شیرازی	۱۳۱۰ ق
		طریق النجاة	محمدکاظم یزدی	۱۳۲۵ ق
		آتشکده (شعر)	محمدتقی حجه‌الاسلام نیر	۱۳۱۵ ق
		حدایق‌العارفین	فضلعلی ایروانی تبریزی	۱۳۲۴ ق
		معرفةالسموم ناصری	عبدالحسین فیلسوف‌الدوله	۱۳۱۳ ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
۳۹	مطبعه حاج‌کریم تبریزی	فوائدالاصول	شیخ مرتضی انصاری	۱۳۱۴ ق
۴۰	مطبعه شعاع	ذریعهٔالنجاهٔ	محمد رفیع گرمرودی	۱۳۰۴ق
۴۱	مطبعه اسماعیل ولد آقا مشهدی اسدآقا مطبعه‌چی	تحفهٔالحباب	مهدی مرندی تبریزی	۱۳۲۶ ق
		مصباح‌الساکین	محمدموسوی تبریزی	
		جامع‌الاخبار حایری	رضا موسوی حائری اسکوئی	
		طریق یقین در لزوم دین بر تمدن	حسین عرب‌باغی	
		تمییزالاوصیاء	زین‌العابدین کرمانی	۱۳۴۴ق
		اجوبهٔالمسائل	زین‌العابدین کرمانی	۱۳۴۴ق
		مصباح‌الساکین	محمد موسوی تبریزی	
		تاریخ سال پنجم مدارس ابتدایی	ابراهیم ادیب نوبری تبریزی	۱۳۴۴ق
۴۲	لآلی منظوم (اشعار مراثی)	محمدتقی نیر تبریزی		۱۳۳۲ ق
۴۳	مطبعه آقامحمد اسمعیل	در مکنون	ابراهیم ادیب نوبری	
۴۴	مطبعه آقا محمدحسین تاجر کتابفروش	مجالس المواعظ والبکاء فی ایام عاشورا	جعفر شوشتری	۱۳۲۳ق
۴۵	مطبعه آقا محمدرضا	تذکره‌الخطاطین، امتحان‌الفضلاء	میرزای سنگلاخ	۱۲۹۵ق
۴۶	مطبعه آقا مهدی کتابفروش	منشآت	امیرنظام گروسی	۱۳۲۸ق
		نهج‌البلاغه و شرح‌الفصاحهٔ	امیرالمؤمنین ابوالحسن علی بن ابی‌طالی(ع)	۱۲۶۷ق
۴۷	مطبعه آقا میرزا جلال کتابفروش تبریزی	تذکرهٔالائمه	محمدبافر مجلسی	۱۳۱۲ق
۴۸	مطبعه استادعلی	شرح تجریدالعقاید	علی قوشچی	۱۳۰۷ق
		ذریعهٔالنجاهٔ	محمد رفیع گرمرودی	۱۳۱۷ق
۴۹	مطبعه الکتریکی شرق	حساب کوچک ذهنی و عملی	صادق‌الملک	۱۳۰۷ق

ردیف	نام چاپخانه	نام کتاب	نام نویسنده	تاریخ چاپ
۵۰	مطبعه حاج محمدرفیع تاجر کتابفروش	تفسیرالامام حسن‌العسگری(ع)	ابومحمود حسن بن علی بن موسی امام حسن‌عسگری(ع)	۱۳۱۵ق
۵۱	مطبعه حاجی کاظم تاجر یزدچی	جواب سئوالات حاجی عبدالحمید قراباغی		۱۲۹۸ق
۵۲	مطبعه اخوان کتابچی	جلاءالعیون	محمدباقر مجلسی	
۵۳	مطبعه کربلای عبدالحمیدآقا	لالی منظومه (اشعار مراثی)	محمدتقی حجه‌الاسلام نیر تبریزی	۱۳۰۹ق
		نصیحت‌نامه		۱۳۲۰ق
۵۴	مطبعه محمدآقا	قوانین‌الاصول	میرزای قمی	۱۳۲۳ق
۵۵	مطبعه محمدرضا	الاحتجاج علی اهل‌اللجاج	احمد طبرسی	
۵۶	مطبعه محمدی	ثعلبیه	محمدباقر خلخالی	۱۲۷۱ق
۵۷	مطبعه مصباحی	گلستان سعدی با شرح لغات و مشکله و اشعار عربی	مصلح‌الدین بن عبدالله سعدی	۱۳۷۹ق
۵۸	مطبعه ملاعلی شبستری	نجاةالمقلدین (رساله علمیه)	محمدفاضل ایروانی	۱۲۹۹
۵۹	مطبعه میرزا عبدالوهاب شعاری	صیغ‌العقود	علی بن گل محمد قزوینی	۱۳۵۲ق

بانیان آثار سربی و سنگی در تبریز

آنچه در چاپ کتب سنگی در تبریز مورد اهمیت است، بانیان و افراد ارزشمندی است که به همت آنان بعضی از کتاب‌های مهم به زیور طبع آراسته شده‌اند، اسامی بعضی از آنان با نام کتب چاپ شده عبارتند از:

ردیف	بانیان	کتاب	نام مؤلف	تاریخ
۱	احمدآقا مویدالعلماء	روضةالبهیهٔ فی شرح‌اللمعهٔ	شهید ثانی	
۲	امیرنظام گروسی	کلیله و دمنه	ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی شیرازی	
۳	بیان‌الملک مهدی نثار گرمرودی	دیوان نثار گرمرودی	تدوین اجلال‌الملک	
۴	حاجی محمدصادق نخجیروانی	مفتاح لسان‌العرب	عبدالله انصاری	
۵	حاج ابراهیم تبریزی	جامع‌المقدمات		۱۳۱۳ق
		حدایق‌النصارهٔ فی احکام‌العترهٔ(ع)	یوسف بحرانی	۱۳۱۷ق
		شرایع‌الاسلام		
		مجمع‌البیان، (جزء ۱۳) طبرسی		۱۳۱۲ق
		قصیده‌السیدالحمیری	محمدرضا قراجه‌داغی	
		حیات‌القلوب	محمدباقر مجلسی	۱۲۹۲ق
		بحارالانوار، (ج ۱ و ۲ عقل و جهل ـ توحید)	محمدباقر مجلسی	۱۳۰۱ق
		صمدیه فی‌النجو	شیخ بهایی	۱۳۱۱ق
		جواهرالکلام فی شرح شرایع‌الاسلام	محمدحسن نجفی	۱۳۲۳ق
		تنبیه‌الغافلین	محمدابراهیم ترمدی	۱۲۰۱ق
۶	حاج‌علی کتابفروش تبریزی	قوانین‌الاصول	میرزای قمی	۱۳۲۱ق
۷	حاجی‌آقا تاجر کتابفروش تبریزی	محاکمه	منتخب‌الاغنیاء وکلائی والفقراء عیالی	۱۳۴۲ق
		التکلمه فی شرح تبصره	سیداسماعیل فقیه تبریزی	۱۳۳۳ق
۸	عبدالرحیم تبریزی	کنزاللغه	محمد ابن معروف	۱۳۰۰ق
		جامع‌المقدمات (عربی و فارسی)		۱۳۰۳ق

ردیف	بانیان	کتاب	نام مؤلف	تاریخ
		معراج‌السعاده	ملااحمد نراقی	۱۲۷۲ق
		رساله آغاز و انجام	خواجه نصرالدین طوسی	۱۳۴۷ق
		سی فصل در معرفت تقویم	خواجه نصیرالدین طوسی	۱۲۹۳ق
		تجزیه‌الاحصار و تزجیه‌الاعصار	عبدالله وصاف‌الحضرهٔ	۱۲۹۱ق
		الفوائدالضائیه فی حل مشکلات‌الکفایه	ابن حاجب	۱۲۶۷ق
		المطول	ملاسعدالدین مسعود تفتازانی	۱۲۸۴ق
		بهجهٔ‌المرضیه فی شرح‌اللالفیه	جلال‌الدین سیوطی	۱۲۹۳ق
		روضهٔ‌البهیهٔ فی شرح‌اللمعهٔ	شهید ثانی	۱۳۰۳ق
		معالم‌الدین و ملاذاالمجتهدین	شهید ثانی	۱۳۰۳ق
		خلاصه‌الحسالب	شیخ بهائی	۱۲۹۳ق
		شرایع‌الاسلام فی مسائل‌الحلال والحرام	علامه حلی	۱۲۷۸ق
		منهج‌الکرامهٔ فی اثبات‌الامامه	علامه حلی	۱۲۹۰ق
		النافع یوم‌الحشر فی شرح باب حادی عشر	فاضل مقداد	۱۲۹۲ق
		تحریر القواعد المنظفیه فی شرح‌الشمیه		۱۳۰۱ق
		لوامع‌الاسرار فی شرح مطالع‌الانوار	قطب‌الدین رازی	۱۲۹۴ق
۹	کاظم تبریزی	صرف‌میر	علی جرجانی	۱۲۷۵ق
		المغنی‌البیب	ابن‌هشام تحوی	۱۲۸۶ق
		المطول	تفتازانی	۱۲۸۰ق
۱۰	محمدتقی بن حاجی رفیع تاجر خراسانچی	دیوان لعلی ایرانی		۱۳۱۶ق
۱۱	محمدتقی‌خان معزالملک امیرتومان	حقوق دول و ملل (تحفه خاقانیه)	محمد رفیع‌الدین نظام‌العلماء	۱۳۰۳ق
۱۲	محمدحسن کتابفروش	تنبیه‌الغافلین	محمداراهیم ترمدی	۱۳۱۵ق
۱۳	محمدمهدی کوزه‌کنانی	دایهٔ‌الموحدین	احمد کوزه‌کنانی	۱۳۰۳ق
۱۴	محمود تبریزی	جامع عباسی	شیخ بهایی	۱۳۲۷ق
۱۵	مشهدی رحیم آقا کتابفروش	لالی مخزونه	فیض کاشانی	۱۳۲۸ق

ردیف	بانیان	کتاب	نام مؤلف	تاریخ
۱۶	مشهدی فتحعلی تاجرتبریز مشهور و حاجی طرقانچی	معین‌التجارهٔ	محمد سلیم قراچه‌داغی اسکویی حائری	
۱۷	میرزا کاظم تبریزی	شرایع‌الاسلام	علامه حلی	
۱۸	مویدالعلماء تبریزی	المغنی البیب عن کتاب‌الاعاریب	ابن‌هشام النحوی	
۱۹	کاظم تاجر یزدچی	جواب سئوالات حاجی عبدالحمید	محمد کرمانی	
۲۰	عباسعلی شبستری	تجریدالکلام	علی قوشیچی	
۲۱	حاج محمد شفیع صراف تبریزی	رساله شریفه جواب در سئوال از شرح لاحول ولا قوه الا بالله	محمد کرمانی	
		شرح‌الفوائد	احمد کسائی	
		وسیله نجاهٔ	محمدخان کرمانی	
۲۲	ملامحمد تربتی بایچی	انصرام‌التسقط شرح علی سقط‌الزند	قاسم حوائدی	
۲۳	آقا میرجلال کتابفروش تبریزی	تذکرهٔ‌الائمه	محمدباقر لاهیجی	
۲۴	حاج رفیع تاجر خراسانی	دیوان لعلی ایروانی		
۲۵	میرزا علی خوشنویس	بلوهر و یواذسف		
۲۶	ملاعبدالله صحاف	ابواب‌الجنان	محمد رفیع واعظ تبریزی	
۲۷	میرزاالرسائل	سیدکاظم رشتی		؟؟
۲۸	محمدتقی بن حاج رفیع تاجر خراسانچی	دیوان العلی ایروانی		
۲۹	عبدالعلی بن احمد گوگانی (جاوجانی)	شرح سی فصل در معرفت تقویم	خواجه نصیرالدین طوسی	
۳۰	سیدحسن تبریزی الشهید به مسئله‌گو	وسیله‌النجاهٔ	محمدفاضل شرابیانی	

بخش سیزدهم

ضمیمه

هدیه لآل عبا فی نسب آل طباطبا

(حسینعلی نقیب‌زاده مشایخ طباطبا)
با حاشیه: شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی



هدیه لآل عبا فی‌نسب آل طباطبا

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سوره مبارکه کوثر که بناب اکثر مفسرین شیعه و سنی درباره ذریه رسول‌اکرم(ص) نازل شده است، اشاره به نفوس زیادی از نسل دختر رسول‌اکرم(ص) صدیقه طاهره حضرت‌فاطمه زهرا(س) دارد. این گستردگی و کثرت تنها در کمیّت و تعداد نفرات منحصر نمی‌شود، بلکه این خاندان و فرزندان دخت گرامی خاتم پیامبران و نخستین فروغ امامت از لحاظ مراتب علمی و فضائل معنوی شخصیت‌های متعدد و برجسته‌ای را به جامعه تحویل داده‌اند که هر کدام ستارگانی فروزان راهنمای جامعه عصر خویش بوده و آثار درخشانی از خود به یادگار نهاده‌اند که تاکنون مورد استفاده شیفتگان دانش و فضیلت بوده و می‌باشد. جایگاه اولاد پیامبر در بین مسلمانان جهان اعم از شیعه و پیروان اهل سنت نظیر ندارد و کم‌تر خاندانی از قداستی این چنین برخوردارند. در هر سرزمینی، مسلمین به آنان احترام گذاشته و از پرتوهای علمی، فضای اخلاقی، روحیه مبارزاتی و اندیشه اصلاح‌طلبانه این افراد بهره‌مند شده و می‌شوند.

خاندان طباطبا

خاندان طباطبا یکی از شاخه‌های آل ابی‌طالب‌اند که از دیرباز تا امروز معروفیت ویژه‌ای در بین تاریخ‌نگاران و نسب‌شناسان داشته‌اند. اینان در طول تاریخ از مدینه پراکنده شده و گروهی به ایران، مصر، مراکش، هند، یمن، عراق، شام و دیگر بلاد رفته‌اند.

بنابر منابع تاریخی، در این خاندان شخصیت‌های بزرگی به وجود آمده‌اند که یا به علم و زهد یا به امارات و ریاست و مقام اجتماعی قابل توجهی رسیده‌اند. سادات طباطبا از لحاظ پدری، به امام‌حسن مجتبی(ع) دومین پیشوای شیعیان، فرزند ارشد

امیرالمؤمنین علی(ع) و بانوی جهانیان حضرت‌زهرا(س) می‌رسند.

مرحوم حسینعلی نقیب‌زاده مشایخ طباطبا، شجره خاندان طباطبائی‌های مقیم تبریز را با استفاده از منابع مهم تاریخی و شجره و نسب‌نامه‌های متعدد از بنی‌اعمام خود از جمله مرحوم علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، شرح حال بزرگان این طایفه را در کتابی به نام «هدیه لآل عبا فی نسب آل طبابا» به صورت مبسوط و جامع جمع‌آوری نموده و در سال ۱۲۳۱ ش در تهران در چاپخانه مجلس به زیور طبع آراسته شده است. شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی که خود از نخبه‌های علمی این خاندان بوده و در مورد شجره‌نامه طباطبائی‌ها اطلاع وافری داشته و کتابی در این زمینه به نام «خاندان عبدالوهاب» تألیف نموده است، حواشی محققانه بر بعضی از صفحات متن چاپی کتاب مزبور نوشته است.

نظریه اهمیت متن کتاب که سیر تاریخی خدمات این سادات جلیل‌القدر طباطبائی‌ها به عالم تشیع در تبریز را بازگو می‌کند و همچنین ارزشمند بودن حواشی شهید قاضی که فرزند برومندشان حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین آقاسید محمدتقی قاضی طباطبائی در اختیار این جانب قرار دادند، (سعی‌شان مشکور باد) مبادرت به چاپ آن نمودیم.

هادی هاشمیان

تمهید

در این تردید نیست که افراد هر جامعه و اولاد هر قرنی از هر نژادی هـر جـا و هر کجا با سه قوّه تحصیل معاش مینمایند: اول: قوه دماغی، یعنی علم و دانـش. دوم: قوّه عضله. سوم: سرمایه و در تمام قرون و اعصار ایـن سـه قـوه مولّـده ملفـوف دو قانون غیرقابل تغییر بوده و از نوامیس طبیعی محسوب میگردند.

یکی از این دو قانون، قانون توارث است و دویمی قانون توافـق و در هـر دوره قدرت تأثیر هر یکی از این دو قانون بر دیگری به چربد، موجبات فنای آن جامعه را فراهم می‌نماید. و هر ملت و نژادی که توازن و تعادل این دو قانون را حفـظ نمایـد، همیشه در سعادت و نیکبختی زندگانی می‌نماید.

هر ملت و نژادی عرف و عادت و سنّت و سیرهٔ مخصوصی از نیاکان خود ارث می‌برد، دین وآئین و اخلاق و زبان و نسب و نژاد و کلیّه ملکات فاضله، نتیجهٔ قانون توارث است. و به مقتضای هر قرن و عصری، یـک نـوع عـرف و عـادتی از خـارج چهار دیواری هر ملت و نژادی تدریجاً به داخله آن چهار دیواری سرایت مـی‌نمایـد. و یا اقتضا و استعداد تمدن یک ملتی، یک عرف و عادت دیگری را بـه داخـل خـود جلب میکند که مقدمه آن تقلید صرف است، تا بعـد عقـل و اندیـشه جامعـه و روح عمومی و حیات شعوریّهٔ آن ملت در آن قضاوت نماید، که به پذیرد و یا رد کند.

با در نظر گرفتن نکات فوق، باید بدانیم که افراد هر ملتی دو رقم احتیاج دارنـد: اولی را احتیاج طبیعی و دویمی را احتیاج شهوانی می‌نامند.

احتیاجات طبیعی برای اداره زندگانی در روی اصول اقتصاد و تدبیر منزل اسـت که هر فردی با یکی از قوای مولدهٔ ثروت، لوازم ضروریهٔ زندگانی را برای خود تهیه و پایه عدالت اجتماعی را در آشیانهٔ خود می‌چیند و پس از آن‌کـه ایـن پایـه درسـت شد، انسان به سراغ احتیاجات شهوانی و تفریحی می‌رود. و اگر افراد یک ملتی، پیش

از تهیه مقدمات زندگانی طبیعی قدم به دائرهٔ تقلید گذاشته و در پی تحصیل زندگانی تقلیدی و شهوانی گردد، چون عایدات طبیعی آن سه قوه مولّده کافی برای تهیه مایحتاج زندگانی تقلیدی و شهوانی نیست، پس لامحاله باید معنویات خود را که از آن جمله است، حبّ وطن و حبّ سلسله‌ی نژادی و دین و ایمان و تقوی و ناموس پرستی و راستگوئی و نیک نفسی از دست داده و تمام قوای خود را مصرف تهیهٔ زندگانی تقلیدی و شهوانی نماید.

اسلاف ما دارای روحیه قوی، و احوال نفسی موروثی و اکتسابی شعوریّه بودند که توانستند با اصول توازن و تعادل وطن را از شدیدترین مهالک نجات داده و برای نسل حاضر به ارث بگذارند، حالا چطور شده که ایرانی وطن خود را حریم دشمن خود می‌داند و عرق شرم و ننگ را در پیشانی خود احساس نمیکند؟!

این لاقیدی به مبادی ملیّت و حفظ ارکان قومیّت را دشمنان این آب و خاک به نسل حاضر تلقین کرده، و نسل حاضر نیز بر روی شهوات آن را پذیرفتند و به اعماق تیره‌روزی افتادند.

***

در سال هزار و سیصد و هیجده قمری به عزم تحصیل به اتفاق والد مرحومم که قصد اعتکاف در عتبات عالیات داشت از مسقط الرّأس خود تبریز مهاجرت و بالاخره مقدرات و حوادث مرا به تهران کشانید و نیم قرن و اندیست که از مولد خود دور و از دیدار خویشان و اقربا مهجورم، نه از اغصان درخت کهن سال نسب خود خبر دارم و نه از اثمار، ولی این‌قدر میدانم که به واسطه لاقیدی اخلاف که از آب‌یاری این درخت غفلت کرده‌اند، شاخ و برگ آن ریخته و ریشه در شرف خشکیدن است، و اگر چندی بدین منوال بگذرد، سلسله و دودمان در هم شکند، نه گل ماند و نه گلبنی. جای بسی تأسف است که اصل و فرع به هم آمیخته، حسب جای نسب را گرفته و روزگار همه را خلع سلاح کرده و نام خانواده‌های ناموزون تمام حیثیات را زیرو رو نموده است. همان طور که با نبش قبور، آثار نیاکان را از

بین بردند، تا هیچ خلفی از سلف خود نام و نشان نداشته باشد، همان طور نیز بـرای نسل حاضر قیامتی برپا شد که همه عریان و از هیچکس نام و نشانی پدیدار نباشد. با این حال دیگر کسی نمی‌ماند، تا وطن را بشناسد و نسبی باقی نخواهد بود، تا فـردی به آن تکیه کند، همه روح نباتی گرفته در لب بامی مـی‌رونـد و بـه متقـضای فـصلی خشکیده و از بین می‌روند. با یک چنـین تألمـاتی و بـر غـم ایـن سـیلاب مـدهش، می‌خواستم چاره اندیشیده و از طومار روزگار حلقه‌های آهنین این سلسله تاریخی را دست چین کرده، این رشتهٔ از هم گسیخته را ابرام نمایم و برای آینـدگان بـه یادگـار بگذارم، ولی با نهایت تأسف حوادث به حالم نمـی‌داد و بلایـا و محـن مـرا آسـوده نمی‌گذاشت، یادداشـت‌هـایم را دسـت غـدّار روزگـار از هـم دریـده و کتـاب‌هـا و رساله‌هایم به تاراج رفته، (بر باد داده آنچه مرا بود روزگار).

همیشه با چشم اشکباری بگذشته، خونابه ریخته، هر چه بوده از دست رفته و به آینده دسترس نیست، وانگهی گذشته مجهول و مبهم است و حال سریع الزوال:

می‌خورم خون و تو پنداری تنعّم مـی‌کـنم
زهر خنداست اینکه بینی کی تبسّم می‌کنم

آفتابم در افق غروب است و ستارهٔ روانم از منطقه کالبدم در افول، تا در آذرمـاه امسال مخـدوم مکـرّم و رئـیس سلـسه‌ام حـضرت آقـای حـاجی میـرزاعلـی‌اصـغر شیخ‌الاسلام ادام‌الله بقائه به عزّم زیارت آستان قدس رضوی سلام‌الله علیـه بـه تهـران گذر و به بازماندگان سلسله نظر و با تشجیع در این کار ملامتم فرمودند که در انجام تحریر و ترجمهٔ احوال گذشتگان رضوان الله علیهم، تأخیر روا ندارم و بهترین تحفـه را که عبارت از یادداشت‌های سرور بزرگوار و مخدوم معظـم حـضرت آقـای‌میـرزا محمدحسین طباطبا[1] بود، به دستم دادند که هر چه زودتر به تألیف و تدوین تاریخ و ترجمه‌ی احوال حلقه‌های سلسله و ثبت نسب بپردازیم و بـه رسـم هدیـه بـه نـسل

۱ ـ منظور علامه سیدحسین طباطبائی می‌باشد.

حاضر سلسله تقدیم بدارم. اطاعت این امر بر من واجب بود و اگر غفلت مینمودم گناه بزرگی را مرتکب شده بودم که در پیشگاه شارع مقدس ومولای خودم علی امیرالمومنین(ع) مرا مسئول قرار می‌داد، لذا به هر زحمتی بود و با نداشتن وسائل لازمه به تحریر این مجموعه پرداختم و نام آن را «هدیة لال عبا فی‌نسب آل طباطبا» گذاشتم و اینک آن را به نسل حاضر سلسله به رسم هدیه تقدیم می‌نمایم. ضمناً تمنّی دارم، اگر خبط و خطائی در مندرجات مشاهده فرمایند، به اصلاح آن اقدام و در ثبت حال و ترجمه احوال گذشتگان و آیندگان غفلت نفرمایند، قدر و قیمت این انتساب را بدانند و مغلوب آزو نیاز ظاهری چند روزه نگردند، رحم‌الله امرءً عرف قدره.

سیدحسینعلی نقیب‌زاده مشایخ طباطبا

۱۳۳۰

هِدْیَـةٌ لِآلِ عَبا فِی نَسَبِ آلِ طَباطَبا

بِسمِ اللهِ الرحمنِ الرَّحِیم

الحمدلله خالق البشر فی احسن الصّور و جاعله خلیفة للخلیقه و الباعث مـن البـشر اکمل الفرد للرساله اعنی محمدبن عبدالله صلوات الله علیه و آله، اسـتوارترین پاسـبان حقیقت توحید و بافّر و جاهترین نگهبان عدالت، شارع مقدّس آئین اسـلام و نجـات دهندهٔ بشر از کفر و ضلالت که در دوره‌ی زندگانی سـراپا محنـت و رنـج خـود بـه مسلمین چنین فرمود که به زودی از بین شما رخت برمی‌بندم و دو چیز در بین شما می‌گذارم: **(کتابت خدا و عترت خود را)**، حال بایـد یـک سـیر قهقهرائـی تـاریخی نمود تا معلوم گردد، مسلمین چگونه به این وصیّت عمل نموده و در حفظ احتـرام و حقوق این دو ودیعه پس از رحلت شارع مقدس، چه عملی را انجام داده‌اند.

برای تعیین سرنوشت اسلام و مسلمین علاوه از نصوصی کـه در زمـان اجـرای رسالت در موارد عدیده و مخصوصاً در روز مباهله و در روز غدیرخم فرمـوده بـود، در آخرین ساعات حیات خود دوات و قلم و کاغـذ خواسـت تـا وصـیت کتبـی و مسجّل انشاء فرماید، نسبت هذیانش دادند و در کمال بی‌شرمی **(ان المـرء لیهجـر)** گویان بالین حضرت رسول اکرم را ترک گفته به سقیفهٔ بنی ساعده شـتافتند و بـرای ایجاد سلطنت شروع به پی ریزی نمودند و مصلحت را در این دیدند که چنـد سـال به عنوان خلافت در شئون دینـی و اجتمـاعی مـسلمین دخالـت نمـوده و در اولـین فرصت دستگاه پادشاهی را بیارایند.

در آن جلسه مخوف و شوم را تصمیم گرفتند که بنی‌هاشـم و متـابعین و یـاران حقیقی اسلام را تدریجاً از بین برداشته و راه آینده را صاف نمایند.

حضرت شارع مقدس، رحلت فرمود، بلافاصله با حضرت علی امیرالمؤمنین بـه ستیزه برخاستند و او را دست بـسته بـرای بیعـت بـه مجلـس خـود بردنـد، نهایـت

بی‌احترامی به حضرت صدیقهٔ طاهره روا داشتند تا دوره به عثمان رسید و راز نهـائی از پرده برون افتاد و دستگاه سلطنت در شام منظم گردید، عثمان کشته شـد و وصّـی منصوص بر سر کار آمد، آتش فتنه را از همه جا افروختند و به شعله‌ها دامن زدند تا علی امیرالمؤمنین را از پای درآوردنـد، شمـشیر کینـه و انتقـام را از نیـام کـشیدند و بنی‌هاشم را تارومار نمودند، حضرت حسن مجتبی کشته شد و حـضرت حـسین در کربلا از پای درآمد و عترت طاهره به اسیری رفتند، موقعی که اسرا و سرهای بریـده بنی‌هاشم را وارد مجلس یزد کردند، یزید مست و لایعقل، اسرار نهانی را فـاش کـرد و در ساعتی که پیالهٔ شراب در دست داشت و با دست دیگر، خیزران به لب حـسین بن علی می‌زد گفت: **(لعب الهاشم بالملک)** چه دینی و چه آئینی؟ چه وحیی و چـه کتابی؟ لازم است یک نظر اجمالی به تاریخ دوره‌ی حضرت شارع نموده، چند نمونهٔ برجستهٔ آن را در نظر بگیریم، سپس به سر مقصود خود رویم.

با تفتیش صفحات تاریخ، این نکته کاملاً مجسم می‌گردد که در هر دوره، عده‌ای راهزن که دارای کثیف‌ترین و پلیدترین روح شیطانی بوده‌اند، به مقتضای پیش آمد و خصوصیّات هر جامعه، فوراً تغییر قیافه داده و خود را طرفدار جـدّی افـراد پـاک‌دان جلوه‌گر ساخته و هم این‌که موانـع را از سـر راه خـود برداشـتند، آنگـاه آنچـه را در کمون خود داشتند به رغم جامعـه بـروز داده و از اجـرای هـیچ مظالمـه خـودداری نکرده‌اند.

مگر در عصر حاضر نمی‌بینید که چگونه قطاع الطریق‌ها و سرکردگان آدم‌کـش، دم از حقوق بشریت می‌زنند و در لفافه‌های مخصوص اغراض خود را می‌پوشانند و آشنا و بیگانه را مشتبه کرده، حقیقت را وارونه جلوه میدهند.

نظری به تاریخ: در بدترین نقاط دنیا از میان یک عـده افـرادی کـه فاقـد تمـام شئون انسانیت بوده و در اعماق ظلمت کفر و شرک و بت‌پرستی زندگانی می‌نمودند و به جز راهزنی و غارت و آدم‌کـشی و شـقاوت شـغل دیگـری نداشـتند، سـتاره‌ای

بدرخشید که نور آفتاب و ماه را تحت الشعاع خود قرارداد، با قـوه‌ی وحـی و الهـام مبدئی که کائنات را آفریده، طرح عجیبی ریخت که هرچه عمر بشر پـیش مـی‌رود و دوره‌ی عمران و آبادی و ترقیات معنوی و روحی بشر وسیعتر میگردد و هر چه قـوهٔ دماعی انسان قوانین مدرنی و اجتماعی را طرح ریزی می‌نماید، اسرار مکتومـهٔ آئـین مقدس اسلام جلوهٔ خاصی میگردد و **(شـرع محمـد مـستمر الـی یـوم‌القیامـه)** را میخکوب میکند. در آن ایّامی که این نهال برومند سایه‌بـان آن افـراد بـی همـه چیـز گردید و آن ملت خونخوار و وحشی را به مکتب تربیـت و تعلـیم خـود راه داده در طرفه زمانی و روح شیطانی را از کالبد آنان راند و روح رحمانی را در آن قـاروره‌هـا دمید، افراد پرآز و نیاز منشور آینده را خوانند و با گفتن (لاالـه الاالله) از دم شمـشیر، توحید جانی به سلامت بردند، ولی در زیر سایه همین درخت بـه کمـین نشـستند و منتظر فرصت شدند، حضرت شارع از منویات آنان کاملاً باخبر بود و در هـر زمـانی به مقتضای پیش آمدی، بالسان وحی و الهام نصوص آیات و امارات و علائمی برای رسم راه آینده تسجیل مینمود و تمام آنها را به مخزن سـرّ نگاهـدار مـؤمنین واقعـی می‌سپرد.

در آن مکتب انسان‌های کامل العیاری نیز از هر جهت از بوته امتحـان درآمـده و سرّ حقیقت را دریافته بودند، این عده مخزن اسرار حق و حقیقت بودند و در مقابـل دسته‌ای واقع شده بودند که هر یک از آنان پهلوان محیط خود بودند و هر یک دار و دسته عشیره‌ای داشتند که در ظاهر مسلمان و در باطن مشرک واقعی بودنـد، عمومـاً در پی آن بودند که دوره‌ی حیات ظاهری حضرت رسول اکرم خاتمه یابد تا بـه هـر وسیلهٔ ممکن در رأس این قوهٔ خارق العادهٔ اسلامی که در مدت چنـد سـال معـدود، لرزه براركان هستی دول مقتد را آن روز انداخته، طومـار هـستی مـذاهب آن روزه را دریده و بدون امتیاز نژادی، سفید و سیاه را زیر لوای اسـلام جـای مـی‌داد، خـود را

جای داده، سر رشتهٔ امور را دست گرفته، ازو[1] نیاز مستور خود را بازاری نمایند. خزانه‌داران حقیقت در اقلیت بودند و اکثریت در پی ازو نیاز دنبال فرمانروائی می‌گشتند. این اکثریت که از حقیقت آئین اسلام بی‌خبر بودند، به حکم ضرورت وارد حوزهٔ اسلام شده و با حقیقت کاری نداشتند، ولی اقلیت معتقد بودند که این شالودهٔ معنوی نمی‌ماند، بدون راهنما و رهبری که از طرف شارع، آن هم باوحی و الهام تعیین گردد، پا بر جا نمیاند و یک چنین چرخی با افکار پریشان چند نفر خودپرست در محور حقیقی خود نمی‌گردد. حضرت شارع نیز این نکات را دقیقاً در مدنظر داشت، که علاوه از نصوص دوره‌ی رسالت، در آخر ساعات زندگانی کاغذ و قلم خواست تا تکلیف قطعی آینده را تسجیل نماید، لکن به جای اطاعت از امر شارع گفتند، هذیان می‌گوید و بالین او را ترک گفته، پی انجام مقاصد خود شتافتند و بالاخره کاری کردند که دستگاه روحانیت و سیادت و سیاست اسلامی تبدیل به یک خیمه شب‌بازی شد، و در اندک زمانی، امثال معاویه و یزید در مسند شارع نشستند، و گفتند **(لاوحی نزل)**، شقاق و نفاق جای اتحاد روحی را گرفت و به جز یک اقلیتی که از هر طرف با انواع مصائب و بلایا احاطه شده بودند، همه پی‌جاه و جلال ظاهری رفتند، چندی نگذشت که چهار، بت تراشیده شد و حکومت وقت از جیره خواران خود که نه مهاجر بودند و نه انصار، نه از اصحاب بودند و نه از تابعین، چهار دسته بنام: شافعی، حنفی، مالکی، حنبلی، به یارا است که صف‌آرائی نمودند و به جان هم افتادند، یکدیگر را تکفیر کردند و با دست حکومت مسلط به جان، مال و ناموس مردم شدند.

حال باید دید این اقلیت منکوب و مردود چه می‌گفتند و چه می‌اندیشیدند و چرا بنام شیعه معرفی شده‌اند؟ اینها مردمانی بودند که از محیط تاریک و ظلمانی جاهلیت و شرک و کفر و نفاق قدم به محیط نورانی عالم اسلامی و ایمان و توحید

---

۱ ـ ازو: (حرف اضافه + ضمیر) مخفف از او.

گذاشته و در مکتب محمدی رسول اکرم به جای آن رذائل و رسوائی جاهلیت خـود را با ملکات فاضلهٔ اخلاقی آراسته و در کورهٔ تزکیه، تجزیه و ترکیبی به خـود گرفتـه و ایمان واقعی داشتند و یقین کرده بودند که در روی تمام قوای کائنات قوهٔ دیگـری است، مُدرک، شاعر، بصیر، علیم، خبیر و نورمحمد را برانگیخته، تا بشر را از ظلمـت شرک و کفر و جهل برهاند. و برای سعادت بشر کتابی فرستاده که در سایه تعالیم آن راه سعادت را بپیمایند. و پـس از حـضرت شـارع، تـودهٔ مـسلمین از سـیاه و سـفید نمی‌تواند ترجمان نکات و دقائق این کتاب گردیده و مقصود و مراد خالق را اسـتباط نماید. و به حکم عقل و سیره، باید حضرت شارع، وصی مخصوص و منـصوبی کـه عالم به این رموز و حقائق باشد، برگزیند تا پس از شارع رهبر عالم اسلامی گردیده، شریعت تا روز قیامت مستمر بماند و به مقتضای ترقی قوای دماغی بشر و پیـشرفت علوم و صنایع در هر دوره‌ای حقائق اسلامی، جلوه‌گر گردد، والا فلسفهٔ بعث رسـل، لغو می‌گردد. و پس از دوره رسـالت، مفـسری لازم اسـت کـه معـصوم و مـصون از لغزش و خطا بوده و ترجمان حقیقت گردد، و ایـن مفـسر و ترجمـان عقـلاً بایـد از طرف خود شارع با وحی و الهام تعیین و منصوب گردد.

به حدیث خاصف النعل مراجعه نمائید، پینه دوز کفش خود علی بود که رسـول اکرم فرمود آنطور که من در انزال قرآن مجاهده کرده‌ام، شخص دیگری در معنـی آن جهاد خواهد کرد و آن خاصف النعل، یعنی علی است و این حـدیث را خـود عامـه نقل کرده‌اند.

نکتهٔ باریکتر از مو نیز هست که باید متوجه آن گردیـد: بـا تفتـیش در تـاریخ و قوانین و احکام انبیاء سلف، به خوبی معلوم است که زمانه تغییر کرده و دین و آئـین و سلیقه و شیوهٔ حضرت محمد رسول اکـرم بـا پیـشینیان فـرق بـین داشـته، بعـلاوه هیچک از انبیاء، در دوره‌ی خود ختم رسالت را اعلام نداشته‌اند، بلکه عموماً مخبر و مبشر ختم رسل بوده‌اند، که ظاهراً خواهد شد و با تشریع آئین خاصـی کـه ابـدی و سرمدی خواهد بوده‌اند، بشر را به راه سعادت و تکامـل سـوق خواهـد داد، بـا یـک

چنین مقدمه، ستارهٔ محمدی بدرخشید و با تشریع دین اسلام، ختم دوره‌ی رسالت و انقطاع وحی را بیان مخصوص خود، **(علی منی بمنزلة هارون من موسی الاانه لانبی بعدی)** در هر گفتگو را بست و ختم رسالت را اعلام نمود و دین خود را ابدی و سرمدی نامید، **(شرع محمد مستمر الی یوم القیامه)** را آگهی داد و مقام علی را بالصراحه ابلاغ نمود.

چگونه متصّور است با یک چنین جریانی برخلاف سیرهٔ رسل، شارع برای خود تعیین وصی نکرده باشد؟ انبیاء و رسل که هر یک زمان محدودی داشتند و عموماً خبر از یک آیندهٔ مخصوصی میدادند، هر یک برای خود وصی و مفسری را تعیین کرده بودند، ولی حضرت محمد با یک چنین آئین و کتاب و رسم تازه‌ای، برای خود وصی تعیین نکرده باشد و مقدرات آیندهٔ شریعت به دست تودهٔ جاهل و عوام کالانعام داده باشد؟

کتاب آسمانی اسلام با زبان عربی نازل شده و حضرت شارع، بربری، سندی، هندی، ترک، چینی، اسکیمو، ژاپونی، روس و تاتار را به طرف دین خود میطلبد، تودهٔ مسلمین جزیرة العرب، چگونه میتوانند از عهده‌ی یک چنین امر خطیری برآیند. حال باید دید، خود حضرت شارع در این خصوص چه اندیشیده و چه دستوری صادر کرده است.

ما به رسم نمونه چند اثر را از نظر میگذرانیم و در این رساله ثبت میکنیم: از حافظ از ابوالقاسم علی‌بن حسین الشافعی و از ابوالقاسم سمرقندی از ابوالحسن ابن نقور و چند نفر دیگر از راویان که از آن جمله است، ابوالقاسم بن عیسی بن علی محمدبن عبدالحمید رازی علی بن مجاهد محمدبن اسحاق از شریک بن عبدالله از ابی ربیعه از ابی بریده و او از پدر خود نقل میکند که رسول خدا فرموده: لکلّ نبی وصی و وارث و انّ علیاً وصیّی و وارثی.

داستان غدیرخم- مراجعه شود به روایت، ابوبکر بن مردویه «حافظ»، باسناده

الی ابی سعید الخدری، ان النبی دعی الناس الی غدیرخم امر بماکان تحت الشجرة من الشوک فقمّ و ذلک یوم الخمیس ثم دعی الناس الی علی فاخذ بعضدیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابط رسول‌الله و لم یتفرقا حتی نزلت هذه الآیة: **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا**، فقال رسول الله (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولایة لعلی ثم قال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله فقال حیان ابن ثابت یا رسول‌الله اتأذن لی ان اقول ابیاتا، قال قل علی برکة الله، فقال حیان، الی آخر.

تعبیر نمودن مولی به دوست، یک حرف بی‌معنی و با در نظر گرفتن محیط غدیر و امر شارع به حضور تمام اصحاب و تربیت جهاز شتر، به رسم منبر در آن هوای گرم و زیر آفتاب سوزان، اگر این معنی درست باشد و رسول اکرم، اگر مقصد دیگری نداشته باشد، بدون تردید، باید تصور نمود که یک عمل ابلهانه از شارع سرزده است و حاشا از یک چنین تفوّهی؛ مراجعه شود، به روایت فقیه شافعی، پسر مغازلی در کتاب مناقب: باسناده الی الولیدبن الصالح عن ابن امراة زیدبن ارقم، قال اقبل النّبی فی حجة الوداع حتی نزل بغدیر الجحفه بین مکة و مدینه، فامر بالدرجات ما تقمّم بالشوک ثم نادی للصلوة جامعة فخرجنا الی رسول‌الله فی یوم شدید الحران منا من یضع ردائه علی رأسه و بعضه تحت قدیمه من شدة الحرحتی انتهینا الی رسول‌الله، فصلی بنا الظهیره ثم انصرف الینا بوجهه، ثم ذکر بحمیده لله و توحیده و شهادته برسالته، ثم قال: ایها الناس انه لم یکن العمر الانصف ما عمر من قبله و ان عیسی بن مریم لبث فی قومه اربعین سنة و انی قد اشرعت فی الشعرین الا و انی یوشک ان یفارقکم الا و انی مسئول و انتم مسئولون هل بلغتکم؟ فما انتم قائلون فقام من کل ناحیة من القوم مجیب یقول اشهد انک عبدالله و رسوله قد بلغت رسالته و

جاهدت فی سبیله حتی اتاک الیقین جزاک الله عناخیر ما یجزی نبیا عن امته، ثم ذکر تفصیل ما بلغ الیهم من الوحدانیة و الرسالة و الجنة و النار و کتاب‌الله، ثم قال الا و انی فرطکم و انتم تبعی یوشکون ان تردوا علی الحوض فاسائلکم حین تلقونی عن ثقلی کیف خلفتمونی فیهما، قال فاعتل علینا ماندری ما الثقلان حتی قام رجل من المهاجرین، فقال بابی انت و امّی یا رسول‌الله ما الثقلان، قال الاکبر منهما کتاب‌الله طرفه بیدالله و طرف بایدیکم فتمسکوبه و لاتزالوا و لاتشکوا و لا تضلوا و الاصغر منهما عترتی، ثم ذکر وصیته به و بعترته، ثم قال فانی سئلت بهما اللطیف الخبیر، فاعطانی ناصر همالی ناصر و خاذلهمابی خاذل و ولیهمالی ولی و عدوهمالی عدو الا انه لم تهلک امة حتی یدین باهویها و بظاهر علی نبوتها و تقبل من قام بالقسط منهما، ثم اخذ بیدعلی بن ابیطالب فرفعها و قال من کنت مولاه فعلی مولاه و من کنت ولیه فعلی هذا ولیه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه قالها ثلثا.

این واقعه را محمدبن جریر طبری صاحب تاریخ با هفتاد و پنج طریق نقل کرده و کتاب مخصوص موسوم به کتاب الولاة نوشته، و ابوالعباس احمد بن محمدبن السعید معروف به ابن عقده، با یکصد و پنج طریق نقل کرده و نیز کتاب مخصوصی در این باب نوشته، و محمدبن حسن طوسی در کتاب الاقتصاد، واقعة روز غدیر را از یکصد و پنج نقل کرده، و فقیه بن مغازلی شافعی درکتاب مناقب با دوازده طریق آن را نشان داده است.

ما به قتضای عدم گنجایش رساله از سائر نصوص صرفنظر می‌نمائیم و فقط در اطراف همین قضیه وامعان نظر در این واقعه ملفوف به اوضاع و احوال خاصی که حضرت شارع، نزدیک شدن رحلت خود را مقدمه‌ی، بیان مقصد قرار می‌دهد، اظهار می‌داریم: اگر معنی قبول این زحمت و این نصب و ابلاغ و تعبیر به ثقلین آن باشد که اهل تسنّن با انحراف عمدی از طریق حق اندیشیده‌اند، دیگر معنی نداشت که عمربن خطاب با نیش مخصوص خود، قدمی پیش نهاده و **بخ بخ لک یا علی** گوید

و یا خط و نشانی بکشد.

یا حارث بن نعمان به خدمت حضرت رسول اکرم بشتابد، که ثعلبی آن را این‌طور ضبط کرده است:

«قال: و سئل سفیان بن عبدالله عن قول‌الله عزوجل: سئل سائل بعذاب واقع فی من نزلت فقال لقد سئلتنی عن مسئلة ما سئل عنها احد قبلک حدثنی جعفربن محمدبن عن آبائه، قال: لمّا کان رسول‌الله یوم غدیرخم نادی الناس، فاجتعموا فاخذ بیدعلیّ و قال: من کنت مولاه فعلی فشاع و طار فی‌البلاد، فبلغ حارث بن النعمان الفهلی فاتی رسول‌الله و هو فی ملاء من اصحابه، فقال: یا محمد امرتنا عن‌الله ان نشهد عن لااله الا الله و انک محمد رسول‌الله، فقلبنا منک و امرتنا عن نصلّی، فقبلنا امرتنا عن نصوم شهرا، فقلبنا منک و امرتنا عن نحج البیت، فقلبناه منک، ثمّ لم ترض بهذا حتی رفعت ابن عمک فضیلته علینا و قلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک ام من الله، فقال و الله الذی لااله اله هو انه من امرالله، فولّ الحارث بن نعمان الی راحلته و هو یعقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقافا مطر علینا حجارة السماء او آتنا بعذاب الیم، فما وصل براحلته حتی رماه‌الله بحجر فسقط علی هامته و خرج من دبر فقتله فانزل‌الله تعالی سئل سائل بعذاب واقع للکافرین، لیس له دافع.

بنابراین، باید دید که حارث بن نعمان از جمله‌ی من کنت مولاه فهذا علی مولاه، چه فهمیده که راه دوری را پیموده و به مقام اعتراض برآمده است؟ حدیث ثقلین را، صحیح بخاری، صحیح مسلم، احمدبن حنبل و مالک بن انس نقل کرده‌اند، و حکم بر صحت آن داده‌اند که فرمود: انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلّوا بعدی، احدهما اعظم من الاخر، کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یوردا علی الحوض فانظر کیف تخلفونی فیهما.

احتیاجی نیست که به روایت بجستانی و کتاب سنن او و به جزء سوم صحیح ترمذی و یا به جزء سوم صحاح ستّه مراجعه نمائیم، بلکه همین چند روایت

کافیست، حال باید به کشف مقصد پرداخت و فهمید که عترت چیست و کیست و چگونه یکی از ثقلین گردیده است.

در کشف حقیقت از این موضوع، باید متوجه حدیث کساء گردید و عیار عترت محمدی را بدست آورد. رجوع شود به کتاب مناقب ابن مغازلی شافعی، باسناده الی عبدالله بن عباس رضی‌الله عنه، قال سئل النبّی عن الکلمات اللّتی تلقاها آدم من ربّه فتاب علیه قال سئله بحق محمد و علی فاطمه و الحسن و الحسین تب علی فتاب علیه، باز مراجعه شود به روایت احمد بن جنبل که منتهی میشود به سعید بن جبیر از ابن عباس، قال لمّا نزل قوله تعالی لااسئلکم علیه اجرالاالمودة فی القربی، قالو یا رسول‌الله و من قرابتک الذین وجبت مودّتهم قال علی و فاطمه و ابنائهما، که ثعلبی در تفسیر همین آیه و بخاری در جزء ششم آن را نقل و درجمع بین صحاح ستّه در جزء دوم از اجزاء چهاردهم در تفسیر (حم) و همچنین ثعلبی در تفسیر همین آیه در یکی از طرقش می‌رساند به امّ سلمه که نقل می‌کند از رسول خدا، که فرمود: لفاطمه ایتینی بزوجک و ابنیک فاتت بهم فالقی علیهم کساء، ثم رفع یدیه علیهم و قال: اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی محمد و انّک حمید مجید، قالت و رفعت الکساء لادخل معهم فاجتذ به و قال انک علی خیر. و نیز مراجعه شود، به روایت احمدبن حنبل که میرساند به واثله پسر اسقع: قال فلطت علی فی منزله، فقالت فاطمه ذهب یأتی برسول‌الله فجائا جمیعاً فدخلا و دخلت معهما، فاجلس علیّ عن یساره و فاطمة عن یمینه و الحسنین بین یدیه، ثم القی علیهم هبوبه و قال: انما یریدالله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا.

و نیز روایت احمدبن حنبل از عطیّة طقاوی از پدرش از امّ سلمه: قالت بینهما رسول الله فی بیتی یوما، اذقال الخادم ان علی و فاطمه فی السده، قالت فقال لی قومی تنحی الی عن اهل بیتی، قالت فقمت فتنحیت فی بیت قریبا، فدخل علی و فاطمه و الحسن و الحسین و هما صبیان صغیران، قالت فاخذالصیبان فوضعهما فی حجرة

فقبلتهما و اعتنق علیّ باحدی یدیه و فاطمة بالیدالاخری واعتنق فاطمه، ثم اللهم الیک لاالی النّار انا و اهل بیتی، قالت فقلت فانا یا رسول الله قال فانک علی خیر. و نیز مراجعه شود در تفسیر ثعلبی از ابی سعید خدری از پیغمبر اکرم: قالت نزلت هذه الآیه فی خمسة فی و فی علی و فی حسن و حسین و فاطمه، انّما یریدالله لیذهب الرّجس عنکم اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. و نیز مراجعه شود در جزء چهارم، تفسیر الوسیط بین المنصوص، و البسیط در روایت ابوالحسین بن احمد و احدی که یکی از علماء مخالف سرسخت اهل بیت است، در تفسیر همین آیه تا حقیقت معلوم گردد. نیز مراجعه شود به تفسیر ثعلبی در تأویل این آیه به مستندی که به مجمع بنی حارث می‌رسد که میگوید: دخلت مع امّی علی عائشه، فقالتها امّی خروجک یوم الحمل، قالت: انه کان قدراً من الله فسئلها عن علی، قالت: سئلتنی عن احب الناس کان الی رسول الله لقد رایت علی و فاطمه و حسن و حسینا و قد جمع رسول الله یقطف علیهم، ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی و خواصتی فاذهب عنهم الرجس فیطهّرهم تطهیرا).

پس به اعتراف مخالفین عترت طاهره، ثابت میگردد که اهل بیت معصوم، و از هر گونه پلیدی و زشتی منزه و منصوص بوده‌اند که مورد وصیّت رسول اکرم گردیده و یکی از ثقلین میباشند، دیگر احتیاجی به نقل روایت محمدبن مؤمن شیرازی در کتاب خودش در تفسیر آیه‌ی: و اذقال ربّک للملائکة انّی جاعل فی الارض خلیفه، الی آخر، نیست و طالبین خود مراجعه فرمایند.

این مقدمه را برای نوشتم، که اوّلاً عموم سادات عظام ذوی العزة و الاحترام، کمی به خود آیند و بنفس نفیس خویشتن، مراجعه نموده و خود را بشناسند، که فرمود: **رحم الله امر أعرف قدره.** و مخصوصاً سادات عظام سلسله‌ی طباطبا دریابند که میوهٔ کدامین شجرهٔ مبارکه بوده و زمانه با اسلاف آنان چه رویه‌ای پیش گرفته و روزگار چه به سر آنان آورده و چگونه در مقابل وصیّت خیرالبشر، آنها را محو و

نابود کرده و آنچه که از دم شمشیر یا چوبه‌ی دار و یـا اختنـاق در گوشـهٔ زنـدانهای تاریک و مخوف و یا شعله‌های سوزان و یا از غوغای قتل عام‌ها، جانی بـدر بـرده و آوارهٔ بیابانها گردیده‌اند و نسل موجود حاضر کیانند و در مقابل خـدا و رسـول اکـرم چه وظیفه‌ای دارند.

مظالمی که از قرن او هجری تا اواخر قرن چهارم به اهـل بیـت و ذریّـهٔ رسـول اکرم، فاطمیّین و هاشمیّین به انواع و اقسام مختلف با دستهای جنایتکارانه دربارهٔ این مظلومین روا داشته‌اند در تمام ادوار تاریخی بی‌نظیر بوده و از هیچ مظالمه‌ای دربـارهٔ آنان مضایقه نکرده‌اند. ملاحظه فرمائید که با دست حجاج بن یوسف که یکی از اتباع معاویه بود تنها یکصد و بیست هزار انسان که حجـاج از تـشنگی و گرسـنگی جـان داده‌اند که ادنی جرمی نداشتند و این عده غیر از کسانی هستند که به امر ایـن شـقی، در دارالحکومه و یا در میدانهای جنگ کشته شده‌اند و روزی که حجاج مرد، سـی و سه هزار نفر در زندانش محبوس بودند و آخرین کسی که با دست این جـانی کـشته شد، سعید بن جبیر بود. بالجمله مظالمی که به هاشـمیّین و فـاطمیِّن در ایـن قرنهـا گذشته در تاریخ قرون بشری بی‌نظیر بوده، واقعه کربلا و یا فخ و یا قتل عام مدینه و یا مکّه و نظائر آنها نمونه‌های برجسته و صدادار این جنایات بوده و صفحات تاریخ، پر ازظلم و ستم به افراد ذریهٔ رسول اکرم است، چه سرهائیکه به ارمغان نرفته و چـه نوامیسی که هتک نـشده، چـه اجـسادی کـه سـالها در روی چوبـهٔدار بـاقی نمانـد، بطوریکه طیور در قفسهٔ سینهٔ آنان آشیانه ساخته‌اند، چه اجسادی را که نسوزانیده‌انـد، چه استخوانهائی را که نکوبیده و به باد نداده و یا به نهرها نریخته‌اند و چه اجـسادی را طناب بسته و در کوچه و بازار نکشیده‌اند، که متلاشی گردیده و پس به مزبلـه‌هـا انداخته و کسی جرأت دفن آنها را نداشته و طعمهٔ وحوش گردیده، چه سرهائی کـه در میدان‌های چوگان بازی خرد نشده، چه خانم‌ها که آتش‌نزده و هر چه بوده یک‌جا نسوزنده‌اند، چه افرادی پای به بیابان گذاشته و بی‌زاد و راحله از تشنگی و گرسـنگی از پای درآمده‌اند و محو و نابود شده‌اند و بطوریکه اثری از آنها باقی نمانـده، و چـه

بسیاری از ترس انکار نسب کرده، و چه بسیاری به غلامی و کنیزی رفته، چه بسیاری زنده بگور شده و چه بسیاری ناجوانمردانه مسموم و یا در گوشهٔ زندان جان سپرده‌اند که کسی نام و نشان آنها را نشناخته است؛ بالجمله در مقابل آن وصیّت و آن نصوص و آن آیات و آن روایات پس از رحلت شارع مقدس با ذریّهٔ رسول این چنین رفتار کرده‌اند و بهمین علل تا اواسط قرن هشتم زمانه و حوادث اجازه ضبط و ربط فهرستی نداده و از قرن هشتم تدریجاً فرجی رخ نموده و از زمان صفویّه روزگار از ستیزه دست برداشته و بقیة السیف توانسته‌اند نفسی به راحت کشیده و آفتابی شوند و بتوانند از اسلاف خود رسم و نمونه‌ای بدست آورده و سلسله‌های منظم ترتیب بدهند.

بالجمله یکی از آوارگان سر به بیابان نهاده حضرت سید اسمعیل دیباج پدر براهیم طباطبا بوده است که در قرن دوم هجری از مدینه فراری و به ایران آمده[1] و با عائله خود به زوارهٔ اصفهان پناه برده، و خود حضرت اسمعیل در اصفهان فوت و قبرش در محلهٔ گل بهار و متصل به مسجد کبیر و قبر حضرت شعیای نبی است که در آتیه مفصّلاً بیان خواهد شد، از آن تاریخ سلسلهٔ طباطبا در ایران ریشه دوانیده و پس از چند قرن به سایر نقاط ایران پراکنده شده و به آذربایجان رسیده‌اند. حال شروع میکنم که قبلاً فهرست‌وار نسب و حسب خود را معرفی نموده، سپس به شرح و تفصیل اغصان بپردازیم و از خداوند متعال توفیق انجام این خدمت را مسئله می‌نمایم.

---

۱ ـ اگر مدرک این‌که اسماعیل دیباج در قرن دوّم به ایران آمده ذکر می‌کردند بهتر بود، زیرا آن‌چه در متن مرقوم فرموده‌اند، مجرد ادعا می‌باشد و بلکه از مدارک معتبره خلاف آن ادعا ظاهر می‌شود. (م.ع) [شهید آیت‌الله محمدعلی قاضی طباطبائی]

نسب و حسب نویسنده

میرسید حسینعلی ملقب به میرعماد مشهور به «نقیب‌زاده مشایخ» متولد در شهر تبریز در غروب روز هفدهم شعبان المعظم یک‌هزار و سیصد و یک هجری مطابق یک‌هزار و دویست و شصت و دو شمسی، پسر میرسید محمدعلی مشهور به نقیب، پسر میرسید محمد شفیع نقیب الاشراف و رئیس محکمهٔ شرع «امین اجلاس» پسر میرحاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام، پسر میرسید محمدتقی قاضی، پسر میرسید محمدقاضی، پسر میر سید محمدعلی قاضی، پسر میر سید صدرالدین محمد، پسر میرسید محمد یوسف نقیب الاشراف، پسر میر سید صدرالدین محمد، پسر میرسید مجدالدین، پسر میر سید اسعمیل، پسر میر سید علی اکبر میرشاه، پسر سید امیر عبدالوهاب، پسر سید امیرعبدالغفار، پسر میر سید عمادالدین امیر الحاج، پسر میر سید فخرالدین حسن، پسر میر سید کمال‌الدین محمد، پسر میر سید حسن، پسر میر سید شهاب‌الدین علی، پسر میر سید عمادالدین علی، پسر میر سید احمد، پسر میر سید عمادالدین ابوالحسن علی، پسر میر سید ابوالحسن محمدعلی، پسر میر ابی عبدالله احمد، پسر ابی جعفر محمدجعفربن الخزاعیه، پسر ابی عبدالله احمد رئیس الطائفه، پسر ابراهیم طباطبا، پسر اسمعیل الدّیباج، پسر ابراهیم الغمر، پسر حسن مثنّی، پسر حضرت امام حسن مجتبی، پسر مولای متّقیان سیدنا و مولانا علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین سلام الله علیه و عترته:

أُولئِکَ آبائی فَجِئنِی بِمِثلهُم
اِذا جَمِعتنا یا جَرِیَر المَجامِع

بطوری که قبلاً اشاره رفت، حوادث و ناملایمات روزگار و محن و بلایا و آزار و شکنجه‌ها، مجال نداده که اسلاف بتوانند نسب و حسب خود را ضبط کرده و به معرض استفادهٔ اخلاف خود بگذارند. بهمین مناسبت ثبت و ضبط ترجمهٔ احوال

قسمتی از گذشتگان که فوق‌العاده با آفات و بلیّات دست بگریبان بوده‌اند، دستخوش حوادث گذشته و روزگار، شیرازهٔ آن را دریده است، بطوریکه اسلام که هر یک شخصیّت بارز و معنویت خاصی داشتند، از طرفی تکیه بمعنویت خود نموده و از طرف دیگر تمام قوای خود را مصروف استتار و مصونیّت خود از شر دشمنان و جاسوسان کرده بودند، ولی بمجرّد اینکه چند صباحی نفس غیرمترقبه کشیده‌اند، توانسته‌اند شخصیت خود را بروز داده و لیاقت ذاتی و اجدادی و نسب و حسب خود را نشان دهند که از آن جمله است، سلسلهٔ سادات ذوی الاحترام عبدالوهابی (اولاد امیرعبدالوهاب- امیرسراج الدین).[۱]

سادات طباطبا هشت قرن و نیم است که در ایران آفتابی شده و در آذربایجان پنج قرن نشو و نما نموده‌اند، در اصالت نسب و نبالت حسب ممتاز و مسلم بوده‌اند و از همین سلسله، قسمت مهمی سادات آذربایجان را تشکیل میدهند.

حال با این مقدمه، به سر مقصود اساسی میروم و از ریشه شروع کرده، اغصان را می‌آرایم و این مجموعه را اولاً به باقیماندگان سرسلسلهٔ شیخ الاسلام: (حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام اعلی‌الله مقامه) و ثانیاً به عموم سادات عظام هدیه میکنم، ضمناً به رسم استدعا، توصیه مینمایم که در هر زمان، هر جا و هر کجا از ثبت و ضبط احصائیه افراد سلسلهٔ خود غفلت ننموده و نگذارند، حوادث زمانه درخت طوبی را از پای درآورد، و شاخه‌های بارور و سایه انداز آن را، با داس و تبر لاقیدی و غفلت بشکند، و بدانند که حبل متین صراط مستقیم را دو پایه بیشتر نیست: اوّلی کتاب خدا، و دوّمی شما، **واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا**.

---

۱ ـ و از بعض اسناد معتبره معلوم می‌شود که لقب امیرعبدالوهاب نورالدین بوده و تعدد لقب در میان علماء سابقاً متداول بوده است. (م.ع) [شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی]

سر سلسله

حضرت محمدبن عبدالله رسول اکرم و خاتم النبیّین صلوات الله علیه و آله، پسر عبدالمطلب، پسر هاشم، پسر عبدمناف، پسر قصی «زید»، پسر کلاب، پسر مره، پسر کعب، پسر غالب، پسر فهر، پسر مالک، پسر نضر «قریش»، پسر کنانه، پسر خزیمه، پسر مدرک، پسر الیاس، پسر مضر، پسر نزار، پسر معد، پسر عدنان، پسر ادّو، پسر یسع، پسر همیسع، پسر سلامان، پسر نبت، پسر حمل، پسر قیدو، پسر اسمعیل «ذبیح الله»، پسر ابراهیم «خلیل الله»، پسر تارخ، پسر تاخور، پسر ساروغ، پسر ارعو، پسر قالع، پسر عابر «نبی الله»، پسر شالح، پسر آرفخشر، پسر سام، پسر نوح «نبی الله» صاحب طوفان، پسر لمکل، پسر متوشلخ، پسر اخنوخ «ادریس نبی الله»، پسر هرمس، پسر برد، پسر بارد، پسر مهلائیل، پسر قسینان، پسر انوش، پسر شیث «نبی الله»، پسر آدم «ابوالبشر» است.

عبدالله پدربزرگوار حضرت ختمی مرتبت را برادری بود بنام ابوطالب، پدر مولای متقیان حضرت علی امیرالمؤمنین، که در نسب با حضرت خاتم النبیّین برابر است.

حضرت ختمی مرتبت را دختریست بنام فاطمهٔ زهرا «صدیقه کبری» که با حضرت علی امیرالمؤمنین ازدواج کرده و دو پسر از بطن حضرت فاطمه پدید آمده: اوّلی حسن مجتبی، دوّمی حسین «سید الشهدا».

از حضرت حسن مجتبی پسری بوجود آمده، موسوم به حسن مثنّی، و از حضرت حسین دختری به هستی گرائیده، بنام فاطمه که با هم ازدواج کرده‌اند. و ابراهیم غمر (یا اغمر) از آنها متولد شده است.

ترجمه احوال

حسن مثنی

پسر حضرت حسن مجتبی، پسر علی امیرالمؤمنین؛ مادرش خوله دختر منطوربن ریان فرازی، از قبیلهٔ فرازه است، این خانم قبلاً عیال محمدبن طلحه بود، چون محمد در جنگ جمل کشته شد، به عقد حضرت حسن مجتبی درآمد وحسن مثنّی را زائید. حسن مثنی سید جلیل القدر و بزرگواریست که دختر عموی خود فاطمه را عقد کرد و به فرمودهٔ حضرت حسین بن علی، فاطمه اشبه ناس، به صدیقهٔ طاهره «فاطمه زهرا» بوده است. حسن مثنی در رکاب سیدالشهدا به عراق آمد و در روز عاشورا، در جنگ زخم گرانی برداشته در میان کشتگان افتاده بود، پس از ختم جنگ که لشگریان عمربن سعد مشغول جدا کردن سرهای شهدا بودند، چون به حسن مثنی رسیدند، رمقی از حیات داشت. اسمابن خارجه فرازی که یکی از امراء لشگر ابن سعد بود، به مناسبت قرابت با مادر حسن مثنی از قتل او جلوگیری کرد، و با تهدید جسد نیمه جان حسن را گرفته و به کوفه برد و تحت معالجه قرارداد، حسن پس از مدتی بهبودی یافته، به مدینه مراجعت نمود ومتصدی صدقات علی امیرالمؤمنین بود، او را با عمویش عمروحجاج بر سر صدقات اختلاف بود که قضیه معرفه‌ای است. عبدالرحمن بن اشعث از طرفداران جدی حسن مثنی بود و مردم را به طرف او دعوت می‌نمود، پس از چندی عبدالرحمن کشته شد و حسن مدتی در خفا بود، بالاخره با دسایس ولید بن عبدالملک مسموم گردیده و به شهادت رسید. سنّش در وقت شهادت سی و پنج[1] سال بود و در بقیع دفن شد، شباهت کامل به حضرت رسول اکرم داشته است. (مراجعه شود به کتاب مطلوب کل طالب فی انساب آل ابوطالب).

---

۱ ـ این حرف از بعض نسابین اشتباه محض است، بلکه سن حسن مثنی بیشتر بوده و مقام گنجایش تفصیل را ندارد. (م.ع) [شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی]

ابراهیم غمر

پسر حسن مثنی که کنیه‌اش ابواسمعیل است، سید جلیل القدری بوده در نهایت سخاوت و شجاعت، به همین مناسبت «غمرش» می‌گفتند و از روات حدیث بوده در نهایت وثاقت، ابوالفرج در مقاتل الطالبین، کنیهٔ او را ابوالحسن قید کرده، در سال یک‌صد و چهل و پنج هجری به امر ابوجعفر منصور به اتفاق برادرش گرفتار و محبوس شدند و در کوفه زنده به گورش کرده‌اند. ابن خداع که یکی از نسّابین است، می‌گوید: ابراهیم غمر در سن شصت و نه در یک منزل کوفه وفات یافته است. علی ای حال، قبر او در کوفه است. عبدالله محض و حسن مثلث برادران ابراهیم غمر بوده و هر سه برادر از یک مادر متولد شده‌اند. مادرشان فاطمه دختر حضرت حسین بن علی است. مدت حبس ابراهیم را پنج سال ثبت کرده‌اند.

اسمعیل دیباج

ملقب به دیباج الاکبر و شریف الخلاص، در نهایت حسن منظر و آراستگی قد و قامت بوده است. به عقیدهٔ بعضی از جملهٔ فاطمیّین است که در جنگ فخ شرکت داشته و ابن عقیده صحیح نیست. سید بزرگوار به ایران پناه آورده و در اصفهان شهید[1] شده است. و قبر مبارکش در محلهٔ گل بهار متصل به مسجد کبیر است که قبر «شعیای نبی» نیز در گوشوارهٔ غربی همان مسجد است و از حرم سید اسمعیل، در بزرگی به آن باز می‌شود. قبر سید بزرگوار مورد توجه عام و زیارتگاه خاص و عام است و معروف است به شاهزاده اسمعیل و عبارت مخصوصی در کتیبهٔ قبر شعیا برجسته نوشته شده که عیناً نقل می‌شود و این است آن عبارت: «اول مسجد کبیر بنی با صفا آن مسجد شعیا نبی و بناه و ابوعباس المفتی فی زمن علی صلوات الله و سلامه علیه و عمّره آلب ارسلان بعد نیف و خمسماة بعد ما غلبناه و نفوه و قد امر به

---

۱ ـ این حرف بی‌اساس است و اسماعیل دیباج به ایران نیامده و در اصفهان شهید نشده و اول کسی را که از اجداد این سلسله از کوفه مهاجرت به اصفهان کرده در مقدمه تنقیح الاصول با مدرک و مستند آن نگارش داده‌ام (م.ع) [شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی]

عمارته فی عام احد و عشر وماة و الف.»

بین آلب ارسلان و جملهٔ بعد نیف و خمسماة، عبارتی افتاده و شکسته است، بنابر این معلوم نیست این جمله و ضمائر بعدی به چه کسی راجع است، چه آنکه تولد آلب ارسلان در چهارصد و بیست و یک هجری و در چهارصد و شصت و پنج، کشته شده است. بالجمله آخرین تعمیر دو سال یک‌هزار و یک‌صد و یازده، اواخر سلطنت شاه حسین صفوی است و مسلماً این چند جمله هم در همان زمان نوشته شده است و با افتادن یک جمله در تطبیق تاریخ آلب ارسلان هم اشتباه کرده‌اند. سلاطین آل مظفر این مرقد شریف را مخصوص اسمعیل بن زیدبن حسن المثنی بن حسن مجتبی دانسته‌اند و در کتیبه‌ای در حرم که در هلال در حرم با خط زیبا کنده شده قید کرده‌اند (اسمعیل بن زیدبن الحسن المثنی)، و بطور قطع و تحقیق اشتباه کرده‌اند. قاموس الاعلام، نسب سید اسمعیل را «اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسین بن علی بن ابیطالب» قید کرده و اسمعیل را سید حسینی ثبت نموده است. ابن خلکان نیز «اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسین بن علی» قید کرده است، بنابراین، این نتیجه حاصل می‌شود که اسمعیل دیباج حسنی و یا حسینی[1] است. حضرت استاد مکرم ثقة الاسلام آقای میرزا محمد علی مدرس صاحب ریحانة الادب در جلد سوم در صفحهٔ سیزدهم (شماره ١٦ طباطبا) این موضوع را بطور لایق مورد نظر قرار داده و اینطور اظهارنظر فرموده که: «و اینکه در مجمع البحرین اسمعیل بن حسن نوشته‌اند من باب نسبت به جّد است که از راه مسامحه ابراهیم پدر اسمعیل را مذکور نداشته». شرح قاموس، اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی قید کرده؛ اعیان الشیعه، «اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب» ضبط کرده است، ولی تردید ندارم که دچار اشتباه شده‌اند. عمدة الطالب، عقب حسن مثنی را ابراهیم غمر و عقب او را اسمعیل دیباج و کنیهٔ ابراهیم را

---

۱ ـ حسینی تحریف معنی است، چنانچه این تحریف زیاد اتفاق افتاده. (م.ع) [شهید آیت‌الله قاضی طباطبائی]

ابااسمعیل قید کرده است. به هرحال مسجد کبیر ویران شده و گنبد آن فروریخته بود و دیوار شرقی مسجد که مشرف به یک قبرستان قدیمی بود از بنیان متلاشی گردیده و قبر شعیای نبی با قبور دیگران مخلوط و از هم در رفته بود. بقعه و رواق حرم سید، از پایه داشت متلاشی می‌شد و اهالی اصفهان مسجد و حرام را قبرستان مّرده‌های امانتی خود نموده بودند، استخوانها پوسیده شده بود، ولی از حمل آنها به مدفن ابدی مضایقه کرده بودند و بطوری که استنباط نمودم، دولت نیز در این انهدام بی‌نظر نبوده است. پس از واقعهٔ شهریور بیست، با تعهدی که در تعمیر این آثار مقدس داشتم در پی تهیهٔ وسائل برآمدم و پس از فروش ملکی که در زیر ضرابخانه سر جادهٔ شمیران داشتم، موفق شدم که در هفتم خرداد ۱۳۲۲ مطابق ٢٤ جمادی الاول ١٣٦٢ مسجد کبیر و قبر شعیا و حرم و رواق دیباج را کاملاً تعمیر نمایم، الحمدلله القادر المتعال. ضمنا در جریان تعمیر و پی برداری از دیوار شکستهٔ شرقی و شمالی معلوم گردید که این مسجد قبل از اسلام کنیسه بوده و در زمان خلافت، علی امیرالمؤمنین(ع) تبدیل به مسجد گردیده و از نو بنا شده است، همان طور که در کتیبه نوشته شده است. صندوق شمشادی که در هشتصد و پنجاه سال قبل با دست «بابا حسن» نامی ساخته شده، از شاهکارهای عالم صنعت و هنر است. در بزرگ بقعه نقره کوب با میناکاری بوده که به سرقت کنده و برده‌اند. حاشیهٔ چهار چوبهٔ در با فولاد، طلاکوب گردیده بود، هر یک به طول نیم متر و به عرض چهار سانتیمتر که سی و دو پارچهٔ آن را کنده و به موزه آورده بودند که من آنها را با زحمت زیاد پس گرفته و فعلاً در اصفهان تحت نظر آقا سید عبدالکریم میرعمادی سردفتر که سید بزرگواری است در صندوقخانهٔ امامزاده ضبط است. در این لوحه‌ها، آیات قرآن با سه خط بی‌نظیر حک شده و طلاکوب گردیده و در عالم عتیقه، قیمت ندارد، این صنعت فعلاً در ایران متروک و کسی از آن معلوماتی ندارد. بقیهٔ لوحه‌ها را با یک صندلی خاتم کاری به سرقت برده‌اند. پس از تعمیر حرم و رواق و مسجد و قبرستان در دست متفقین گرفتار و دو سال در حبس آنان بودم و پس از آزادی سه سال هم

بستری و قادر به حرکت نبودم، به همین پیش آمدها تعمیر صحن و حجرات ناقص ماند که از خداوند قادر استدعای قدرت تعمیر آن را می‌نمایم. دیوارهای مسجد هر یک به عرض یک متر و نیم و به ارتفاع دوازده متر و تمام از خشت خام بود که خمیرهٔ این خشتها را با موی اسب ساخته بودند و بامادهٔ مخصوصی ملات شده بود که فوق العاده سفت و چسبان بوده و معلوم گردید در زمان قدیم سقف مسجد از الوارهای قطور سر و، پوشیده شده بوده و بعداً حریق مدهشی روی داده، بطوریکه نیم متر تقریباً از بدنهٔ دیوارها مثل آجر پخته شده بود و سر تیرهای نیمه سوزی که از لای بدنهٔ دیوار بیرون آورده شد، خیلی سفت و وزین بودند. کنیهٔ سید بزرگوار حضرت اسمعیل دیباج ابوابراهیم است:

ابراهیم طباطبا

در تسمیه و عنوان طباطبا اختلاف است، بعضی آن را از لغت نبطی گرفته که معنی آن سید السادات است. ولی ابوالحسن عمری نساب می‌گوید که سید در طفولیّت نمی‌توانست مخرج (ق) را ادا نماید و به جای (ق)، (ط) می‌گفت، روزی پدرش پارچه‌ای خریده بود که می‌خواست برای فرزندش لباسی دوخته شود، پرسید پیراهن خواهی و یا قبا؟ ابراهیم با نهایت اشتیاق دوبار گفت: (طبا، طبا)، یعنی قبا، قبا و از طفولیت به همین عنوان و اسم معروف شد. ابوالفرج می‌گوید که ابراهیم یکی از شهدای واقعهٔ فخ است که با حسین بن علی صاحب هائلهٔ فخ خروج کرده، مردم را به حمایت آل محمد دعوت می‌نمودند که عموماً از دم شمشیر گذشته و شربت شهادت نوشیدند، این هائله فوق العاده جانگذار و سوزناک است و فخ در چند فرسخی مکه است و قبور شهدای فخ در همان جا است. در روز واقعهٔ فخ، ابوعبدالله الحسین بن علی بن الحسن عموی حضرت موسی کاظم(ع)، مردم را به بیعت خود دعوت نمود. در مجمع البحرین می‌نویسد (و قد قال موسی بن جعفر علیه السلام حین ودعه یابن عم انک مقتول فاجد الضراب فان القوم فساق فقتل بفخ کمااخبره الامام).

ابراهیم طباطبا یک انسان کامل و صاحب عقیده و ایمان واقعی بوده و اصول عقائد خود را به حضرت رضا معروض داشته، به حد کمال مطلوب رسیده است، قبر مطهرش در فخ است. به هرحال طباطبا اسم و عنوان معروف ابراهیم پسر اسمعیل دیباج است و نیز اسم دولتی است که در سال ۲۸۸ ق، یحیی هادی علوی طباطبا در صنعا و صعد تشکیل داد و تا سال ۳٤٥ هجری دوام داشت، رجوع شود به جلد چهارم لغات تاریخی در تفسیر طباطبا، صفحه ۳۰۲.

رئیس‌الطائفه طباطبا

متولد سال دویست و هشتاد و شش هجری در اصفهان، مادرش جمیله دختر موسی بن عیسی بن عبدالرحیم بن علا است. وفاتش در چهارم شهر رجب سیصد و چهل و هشت هجری در مصر و مدفن او در قرافه مصر صغری، معروف و مشهور به استجابت دعا در سر قبر او است. بعد از شهادت پدر دوباره فراری به اصفهان آمده، سپس به مصر رفته است، قاسم ابوالبرکات و ابوالحسین ابوالمکارم از اعقاب رئیس الطایفه هستند که به محمد پسر احمد پسر محمد پسر احمد رئیس الطایفه می‌رسند، کتاب نقد الشعر هم از همین ابوالحسن محمد شاعر اصفهانی است.

ابوجعفر محمد جعفر بن الخزاعیه طباطبا

یک قسمت از قبیله ازد جدا شدند و در مکه سکونت اختیار نمودند و بنام «خزاعیه» معروف شدند، مادر محمد اصغر مکنّی به ابوجعفر نیز از خزاعیه بود. سید بزگوار را در محاوره عادی در زبان لکنتی بود، ولی در خطبه و انشاء قصیده لکنت نداشت و انسان کامل العیار، دارای ملکات فاضله و تضیفات عدیده است. در آخر سنین زندگانی به اصفهان آمده و عقب او «ابی عبدالله احمد شاعر طباطبا» می‌باشد.

ابی عبدالله احمد شاعر طباطبا

محل ولادت و وفات سید بزرگوار احمد شاعر، در شهر اصفهان بوده و مرقدش در محلهٔ غازیان از توابع جوباره است، جوباره را جوی باره نیز می‌گویند. دارای

تألیفات و قصائدی بوده که همهٔ آثارش از بین رفته است، عقب او ابوالحسن محمد شاعر اصفهانی است.

ابوالحسن محمد شاعر اصفهانی طباطبا[1]

بعضی اسم این سید جلیل القدر را «علی» ثبت نموده و نیز بین پدر و پسر اشتباه کرده‌اند. شمه‌ای از شرح حال و ترجمهٔ احوال این بزرگوار در کتاب «معاهد التنصیص و شواهد التخلیص» وارد است، که شاعری بی‌نظیر و عالم و فاضل محققی بوده، در اصفهان متولد و در سال سیصد و بیست و دو هجری (۳۲۲) در همانجا وفات کرده است. اعقاب زیادی از خود گذاشته که عموماً ادیب و عالم و زاهد و متّقی بوده‌اند. خود سید جلیل القدر در فطانت و ذکاوت وجودت ذهن و قریحهٔ سرشار مشهور عصر خود و یکی از علمای متبحر و متفنّن به شمار می‌رفته و دارای تضیفات عدیده بوده، کتاب عیارالشعر و کتاب تهذیب الطبع و کتاب عروض که در مقام خود بی‌نظیر است، از آثار او است، از جملهٔ اشعارش این دو شعر ثبت می‌شود:

یا لیت خطی کخط ثوبک　　من جسمک یا واحدا من البشر
لا تعجبوا من بلی غلالته　　قد زرّا زراره علی القمر

بعضی کتاب نقدالشعر را هم از آثار احمد رئیس الطایفه دانسته‌اند، ولی این کتاب اثر ابوالحسن محمد شاعر نبیرهٔ ابوعبدالله احمد رئیس الطایفه است. در عمدة الطالب آورده: «و اما احمد الرئیس طباطبا و یکنّی اباعبدالله فاعقب من رجلین ابی جعفر محمد و ابی اسمعیل ابراهیم و جمهور عقبه یرجع الی ابی الحسن الشاعر الاصفهانی و هو محمدبن احمدبن محمدبن احمد المذکور صاحب کتاب نقد الشعر و غیره و من ولده القاسم و ابوالبرکات و ابوالحسین و ابوالمکارم الخ.» عقب او ابوالحسن علی شهاب است.

---

۱ ـ ترجمه از روی تحقیق و دقت در حق این بزرگوار در کتاب (الغدیر) نگارش یافته و ترجمه وی نیز در کتب بسیاری موجود است که تعداد آن کتب در این مقام ممکن نیست. (م.ع) [شهید آیت‌الله قاضی طباطبائی]

ابوالحسن علی شهاب

بعضی از مورخین و نسّابین کنیهٔ سید بزرگوار را «ابوالحسین» قید کرده‌اند[۱]، به هر حال قسمت عمدهٔ سادات زواره اصفهان، نسب خود را به همین سید بزرگوار می‌رسانند و افتخار می‌کنند که از اولاد سید مزبور و امیره فاطمه دختر احمدبن محمدبن رستم مطیار می‌باشند. تفصیل آن‌که: بعد از آن‌که امیراحمد مزبور اسلام پذیرفت دختر خود امیره فاطمه را به همین ابوالحسن علی شهاب داد و املاک و قنوات زیادی به اولاد امیره فاطمه وقف نمود که تا این نزدیکی‌ها موقوفات مزبور باقی بود و حال نیز قسمتی باقی است، احمد پسر محمد پسر رستم پسر مطیار یکی از امرای اکاسره و سپهدار لشکر و نسب او منتهی به طوس، پسر نوذر میگردد، بالجمله نسب مرحوم سیدمهدی طباطبا علامه بحرالعلوم اعلی الله مقامه نیز به همین ابوالحسن علی شهاب می‌رسد به این ترتیب:

«سید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمدبن سید عبدالکریم بن سید مراد بن سید شاه اسدالله بن سید جلال الدین بن سید حسن بن سید مجدالدین سید قوام الدین بن سیداسمعیل بن سید عبادبن سید ابی المکارم بن سید عبادبن سید ابی المجدبن سید عباد بن سید علی بن سید طاهربن ابی الحسن علی»، ابی الحسن علی شهاب همان است که فوقاً معرفی شد، ترجمهٔ احوال و کرامات و مناقب این سید بزرگوار مافوق آن است که بتوان به رشتهٔ تحریر آورد، خوب است که به زوارهٔ اصفهان رفته از مناقب و کرامات او مستحضر شد.

آل بحرالعلوم در عتبات ساکنند و برخی نیز به ایران آمده‌اند. در بعضی از طومارها و شجره‌نامه‌ها بین ابی الحسن علی شهاب و سید عمادالدین پسر شهاب به اسم سید عباد واسطه قائل شده‌اند که ناشی از اشتباه و دارای اساس صحیحی نیست، چه عقب بلاواسطهٔ ابوالحسن علی شهاب سید عمادالدین است و مرحوم اعتضادالممالک نیز همین طور ثبت کرده و حجة الاسلام آقا سید محمدحسین طباطبا نیز همین قسم تنفیذ

---

۱ ـ بلکه صحیح این است که کنیه او ابوالحسین است. (م.ع)، [شهید آیت‌الله قاضی طباطبائی]

فرموده‌اند که نزد نویسنده موجود است. بطوریکه تحقیق کرده‌ام قبر ابوالحسن علی شهاب در زوارهٔ اصفهان است[۱]، ولی من آن را زیارت نکرده‌ام.

سید عمادالدین علی طباطبا و عقب او سید شهاب الدین علی طباطبا و عقب او سید حسن طباطبا و عقب او سید کمال محمد طباطبا و عقب او سید فخرالدین حسن طباطبا و عقب او سید عمادالدین امیرالحاج طباطبا است که حوادث روزگار و انقلابات آثار تاریخی و ترجمهٔ احوال[۲] زندگانی این چند نفر از حلقه‌های اساسی سلسله و اجداد را از بین برده است. بطوریکه از مدفن آنها نیز معلوماتی در دست نیست و تاریخ تولد و وفات آنان غیرمعلوم است، ولی ظن قوی[۳] دارم که در خاک اصفهان مدفون بوده باشند.

امیر عبدالغفار شیخ الاسلام طباطبا

سید جلیل القدر صاحب کشف و کرامات که بهرهٔ وافری از علم جفر و خط داشته و اکثر ایام زندگانی خود را در ترک و تجرید می‌گذرانید و یکی از صوفیان صافی ضمیر و در طریقت از سلسلهٔ قاسم انوار بوده، غالباً به سیر آفاق و انفس می‌پرداخت و به زیارت بیت الله الحرام و مشاهد ائمهٔ اطهارمی‌رفت. در دیار بکربه «حسن بیک عادل آق قویونلو» تصادف نمود و به او بشارت پادشاهی آذربایجان و عراق و فارس را داد و در حالیکه حسن بیک عادل، زیادتر از یک شخصیت عادی نبود، پس از آنکه «حسن بیک عادل مشهور به اوزون حسن» به پادشاهی رسید، به تجسس سید بزرگوار پرداخت و او را به آذربایجان آورد و شیخ الاسلامش نمود. سال(۸۷۳) سید به شیخ الاسلامی برگزیده شد و در سال (۸۷۳) وفات یافت می‌باشد. مؤسس و سر سلسلهٔ طباطبایی و شیخ الاسلامی در آذربایجان همین سید بزرگوار میباشد. پسر وی امیرعبدالوهاب معروفترین و مهمترین شخصیت این

---

۱ ـ محل تأمل است. (م.ع) [شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی]

۲ ـ پس از تحقیق و تتبع از کتب تواریخ و انساب از حالاتشان بدست می‌آید. (م.ع)

۳ ـ «ان الظن لاینغی من الحق شیئا» (م.ع)

سلسله است که بعد از او سادات طباطبا در آذربایجان به عنوان سادات وهابیه اشتهار می‌یابند و به شش شعبه منقسم می‌گردند، مزار سید والاتبار در محلهٔ چهار منار سرخاب تبریز واقع است. و اغلب کتب تاریخیه متعرض شرح حال سید جلیل القدر گردیده‌اند، روضات الجنان که در (۹۶۹) هجری در زمان شاه طهماسب تألیف شده، مبسوطاً شرح حال سید عالیقدر را نوشته و مرحوم حاجی میرزا کاظم اعتضاد الممالک که یکی از بزرگان و اجله و نسابه است در طومار مخصوص خود ترجمهٔ احوال سید را از همان روضات الجنان نقل کرده است. بالجمله شیخ الاسلام مرحوم سرسلسلهٔ طباطبایی آذربایجان و در کمال علوشأن و مقام منزلت بوده و در قلوب اهالی آذربایجان مقام خاصی داشته، بطوریکه وقتی به رحمت ایزدی پیوست و به جوار قرب انتقال یافت، اولاد میرانشاه پسر امیرتیمور گورگان که در تبریز مقبرهٔ مخصوصی داشتند، محض تبرک و نزول رحمت، جنازهٔ سید را به همان مقبرهٔ خود برده و به خاکش سپرده‌اند. تاریخ حشری نیز به همین منوال قبر سید را در پای منار سرخاب ضبط کرده. سلسلهٔ آبا و اجداد سید بزرگوار نزد بنی‌هاشم همیشه معزّز و مکرّم بوده و غالباً در مدینه و یا مکه امیر بوده‌اند، در غائلهٔ هجوم عثمانیها به تبریز این مقبره در معرض تطاول قرار گرفته و با دست ظلم و ستم ویران گردیده و دیگر از آن اثری باقی نمانده است. خلاصه آنکه سید بزرگوار از حیث دین و دنیا و علوم ظاهری و باطنی کمال آراستگی را داشته و به قسمت اعظم آسیا مسافرت کرده بود، عقب او امیر عبدالوهاب طباطبا شیخ‌الاسلام است.

امیر عبدالوهاب طباطبا شیخ الاسلام

سید بزرگوار پس از فوت پدر در زمان سلطنت سلطان یعقوب میرزا «ابوالنصر» پسر حسن پادشاه آق قویونلو «اوزون حسن» به جای پدر نشست و به منصب شیخ الاسلامی رسیده؛ به لوازم امور که شایستهٔ این مقام بود قیام نمود، به ملکات فاضلهٔ اخلاقی آراسته و از علوم و فنون بهره و نصیب کافی داشت و فوق العاده امین و

پرهیزکار و مقید به حفظ اصول و احترام دینی بوده و همیشه دوش خود را مرکز ثقل امور شریعتی قرار داده بود. در اوائل کشور گشائی شاه اسمعیل صفوی از تبدّل اوضاع به هراسید و از تبریز به هرات رفت و مورد توجه و عنایت مخصوص خاقان منصور سلطان حسین بایقرا و خاندان سلطان گردید و با خصائل نیکو و ملکات فاضله و شخصیت ارجمندی که داشت در رأس سادات محترم خراسان و اکابر آن نقطه جای گرفت و نسبت به همه مقام بالاتری داشت، سلطان بایقرا نهایت اکرام و افضال را درباره سید مبذول داشته، مخارج دستگاه او را منظم نمود و مقرّری لازم برقرار کرد، بطوری که سید از هر جهت در راحت و آسایش بود، تا در سال نه‌صدو یازده خاقان منصور وفات یافت. امیر عبدالوهاب از بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا اذن و اجازه‌ی مراجعت به آذربایجان را تحصیل و با اعزاز تام به آن شهر مراجعت فرمود و مورد عواطف و مراحم شاهی گردید، از هر جهت امنای دولت مقدم سید بزرگوار را گرامی دانسته و به اعزازش کوشیدند، در سال نه‌صدو یازده هجری از دربار شاه اسمعیل به رسم ایلچی و رسالت بدر بار سلطان سلیم خوندگار مأمور شد، پس از ورود به دربار خوندگار مورد اعزاز و تکریم قرار گرفته، مراسم مأموریت خود را انجام داد، ولی خوندگار رخصت مراجعت به او نداد (مراجعه شود به حبیب السیر و روضات الجنان و کتاب دانشمندان آذربایجان تألیف محمدعلی تربیت).

به هرحال تا آخر زندگانی سلطان سلیم خوندگار، سید در حبس پادشاه عثمانی بود. پس از فوت سلطان سلیم پسرش سلطان سلیمان به تخت نشست و سید را از حبس آزاد نموده، مورد تعظیم و تکریم قرار داد.

پس از چندی سید[1] در سال ۹۲۷ در اسلامبول دار فانی را وداع گفت، قبرش در جوار قبر ایوب انصاری که یکی از اجلهٔ اصحاب است، می‌باشد. سید در حبس

---

۱ ـ سید در سال ۹۲۷ وفات نیافته، چنانچه در جای خود تحقیق شده، بلکه در زمان حیات سلطان سلیم شربت شهادت نوشیده. (م.ع) [شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی]

وصیتی نسبت به اولاد و آیندگان انشاء فرموده که در روضات الجنان وارد است، بالجمله امیر عبدالوهاب پسر امیر عبدالغفار از سادات طباطبا حسنی الاب و حسینی الام، نسبش به حسن مثنی متصل و چون منصب شیخ الاسلامی در آن دوره از طرف سلاطین به علمای درجهٔ اول اعطا می‌شد، پس از ارتحال پدرش امیر عبدالغفار شیخ الاسلام، به شیخ الاسلامی رسید و از آن تاریخ همیشه منصب شیخ الاسلامی در اعقاب سید بزرگوار ثابت بوده است و بطوری که تاریخ حشری ثبت کرده، سید جلیل در علوم ظاهری و باطنی سرآمده عصر خود و بی نظیر بوده است.

پس از انتصاب امیرعبدالغفار به منصب شیخ الاسلامی از طرف حسن پادشاه، هنوز امیرعبدالغفار به آذربایجان نیامده و در سمرقند بود، پس از چندی از طرف پدر بزرگوار خود به آذربایجان احضار شد، موقعی که امیرعبدالوهاب به آذربایجان رسید، حضرت امیر عبدالغفار دارفانی را وداع گفته بود، پس از ورود به جای پدر خود نشست و به منصب شیخ الاسلامی نائل گردید، تولد و نشو و نماء امیرعبدالوهاب در سمرقند بوده است. (مراجعه شود به تاریخ روضة الجنان).

امیر عبدالوهاب سر سلسلهٔ سادات عبدالوهابی است که اکثر آنها در تبریز اقامت داشتند، سپس به یزد و کاشان و اصفهان رفته‌اند، امیرعبدالوهاب دختر یوسف میرزا پسر حسن پادشاه را به عقد ازدواج خود درآورد.

اعقاب امیر عبدالوهاب به شرح ذیل است: امیر عبدالغفار شهیر به میر بزرگ، امیرعبدالغفار. مخفی نماند که سید حسن بیک، پسر امیر عبدالباقی نوهٔ امیرعبدالوهاب است که متولی بقعهٔ حسن پادشاه بوده است. امیر عبدالرزاق شهیر به میر سلطان، امیر عبدالجبار، امیر عبدالباری، امیر علی‌اکبر شهیر به «میر شاه میر»، با توجه به نکاتی که تاکنون به ثبت رسید این نکته نیز معلوم میگردد که سید جلیل القدر امیرعبدالغفار و پسرش سید بزرگوار امیرعبدالوهاب نه تنها سر سلسلهٔ سادات

طباطبا در آذربایجان بوده‌اند، بلکه مؤسس اساس شیخ الاسلامی و قضاوت[1] شرعیه و احکام مدنی نیز بوده‌اند، و از آن تاریخ تا دورهٔ جدید آغاز مشروطیت در ایران، شیخ الاسلامی و قضاوت در اعقاب آن سید تمرکز داشته است. اکنون به شرح اعقاب و ترجمهٔ احوال آنان میپردازیم:

امیر علی‌اکبر معروف به میرشاه میر[2]

از اعاظم و اجلهٔ علماء طراز اول بوده، از آثار علمی این مرد بزرگ رساله‌ای است در تعیین قبله و حاشیه‌ای است بر شرح شمسیه در منطق و حاشیه‌ایست بر حاشیه ملاعبدالله یزدی بر تهذیب المنطق.

همانطور که امیرعبدالغفار و امیر عبدالوهاب سر سلسلهٔ طباطبا و منصب شیخ الاسلامی و قانون و قضا در آذربایجان بوده‌اند، سید جلیل القدر امیرعلی‌اکبر میرشاه میر[3] نیز سر سلسله از سادات طباطبا در تبریز و سلسلهٔ دیگر در ارونق و انزاب بوده است. ما پس از ثبت سلسلهٔ سادات طباطبا در تبریز به شرح حال و ترجمهٔ احوال سلسلهٔ سادات ارونق و انزاب می‌پردازیم.

اعقاب میرعلی اکبر میرشاه میر تشکیل می‌شود از: ۱- امیر وحیدالدین افضل. ۲- امیرتقی الدین محمد. ۳- امیر نعمت‌الله قاضی. ٤- امیر ابوالقاسم، قاضی شهر تبریز بوده، رجوع شود بتاریخ عالم آرا. ٥- امیرعلی اکبر. ٦- امیر سید اسمعیل.

توضیح آنکه امیر علی اکبر در سر سلسلهٔ سادات طباطبائی ارونق و انزاب و امیر سید اسمعیل در سر سلسلهٔ سادات طباطبایی تبریز قرار می‌گیرند که تفصیل هر یک بیان خواهد شد.

از اولاد امیرعلی اکبر میرشاه میر، امیر وحیدالدین افضل بلاعقب بود و از امیر

---

۱ ـ تعبیر (قضاوت) غلط است، صحیح (قضاء) می‌باشد. (م.ع) [شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی]

۲ ـ اسم شریف شاه میر امیر محمد اکبر است، چنانچه در محل خود تحقیق شده. (م.ع)

۳ ـ میرشاه میر که نام شریفش محمد اکبر است منصب قضاء داشته و از فقهاء بزرگ بوده و در ریاض العلماء او را به فقیه قاضی ستوده. (م.ع)

تقی الدین محمد، سید محمدرضا بوجود آمده است. عقب امیر نعمت الله قاضی. امیرمحمدحسین و امیر عبدالله و عقب امیرعبدالله: امیر محمدابراهیم و عقب امیر محمدحسین، امیرمحمد باقر و امیر محمد مقیم است و عقب امیر محمدباقر، امیرنعمت الله و عقب وی امیر عبدالوهاب میباشد.

به طوری که تاریخ آرا نشان میدهد، امیرنعمت الله قاضی[1] عبدالوهابی سید جلیل القدر و متدین و پرهیزکار بوده و باسادات جهانشاهی[2] قرابت و نزدیکی داشته، در ایام فتور رومیّه به عراق آمده، چندی در کاشان متصدی امور شرعیه و سپس در اصفهان به قضاوت منصوب و تمام عمر خود را به بی‌طمعی و پاکی گذرانیده است.

روضة الصفا، امیر نعمت الله را داماد یوسف میرزا، پسر حسن پادشاه ثبت کرده که بدون تردید اشتباه است.

عقب دیگر میرشاه میر، امیرعلی اکبر است که سر سلسلهٔ سادات ارونق و انزاب است. تفصیل آن خواهد آمد. عقب دیگر میرشاه میر، امیرسید اسمعیل است که در رأس سلسلهٔ سادات طباطبای تبریز واقع شده است.

امیر سید اسماعیل طباطبا

پسر امیر علی‌اکبر میرشاه میر طباطبا از اجلهٔ سادات‌عظام و علمای تبریز و در عصر خود دارای مقام و موقعیت ارجمندی بوده و روزگار خود رادر نهایت‌سعادت و آبرومندی و تقوی گذرانیده و در تبریز فوت کرده است. عقب او، امیر مجدالدین طباطبا است.

امیر مجدالدّین

پسر امیر سید اسمعیل طباطبا یکی از اعاظم سادات جلیل تبریز بوده است. عقب او، میرسید صدرالدین محمد طباطبا است.

---

۱ ـ امیر نعمت‌الله، فقیه و خطاط بزرگ بوده و شرح حال وی بسیار است، و در (خاندان عبدالوهاب) مشروط بیان شده. (م.ع).

۲ ـ عبارت عالم آراء، بنات جهانشاهی است، نه سادات جهانشاهی، از این نکته غفلت نشود. (م.ع)

میر صدرالدّین محمد طباطبا

پسر امیر مجدالدین طباطبا، یکی از علمای طراز اول تبریز و دارای تألیفات است، حاشیه‌ای در حل مشکلات خلاصةالحساب شیخ‌بهائی علیه الرحمه نوشته است. عقب این سید بزرگوار، میرزا یوسف نقیب الاشراف طباطبا و دیگری سید جلال الدین ولی، مشهور به سلطان است که هر یک در رأس سلسلهٔ مخصوصی قرار می‌گیرند.

میرزا یوسف نقیب الاشراف[1] طباطبا

سید بزرگوار یکی از اعاظم سادات طباطبا است که به منصب نقابت می‌رسد، این عنوان در آن دوره مهم‌ترین منصبی بود که به یک شخص لایق و با کفایتی داده می‌شد و حل و فصل کلیه‌ی امور معضلهٔ اصناف دوازده گانه و یا هیجده گانه ایالتی و ناحیه ای از کل مملکت به او مفوض می‌گردید. میرزا یوسف نقیب الاشراف یکی از رجال مهم دوره‌ی خود بوده و بصیرت کامل در ادارهِ امور اجتماعی و سیاسی آن روزه را داشته است. عقب او میرزا صدرالدین محمد طباطبا است.

صدرالدین محمد طباطبا

یکی از اجلّهٔ و اعاظم سادات طباطبا در تبریز بوده و موقعیت شایان احترامی در جامعه داشته است، عقب او سید جلیل القدر میرزا سید محمدعلی قاضی[2] است و اعقاب دیگر او عبارتند از، میرزا محسن طباطبا، که عقب او میرزا زین العابدین طباطبا و عقب او میرزا مهدی و عقب او میرزا زین‌العابدین و عقب او میرزا مهدی است که در سال یک‌هزارو دویست و هشتاد و پنج در مشهد مقدس رضوی فوت کرده و بلاعقب بوده است. دیگری میرزا سید محمد قاضی است. دیگری میرزا صدرالدین طباطبا شهیر به میرزا صدرا وکیل که در رأس سلسلهٔ وکیلی‌ها قرار میگیرد. در آتیه توضیح و تشریح خواهد گردید.

---

۱ ـ شرح شئون نقابت و وظایف نقیب اشراف را در کتاب (خاندان عبدالوهاب) تفصیلاً نگارش داده‌ام. (م.ع)

۲ ـ میرزا محمدعلی قاضی متصدی منصب قضا در آذربایجان بوده و در استیلای روسیه به تبریز، شهید شده و مردی بزرگ دینی و فقیه سترک مذهبی بوده و ترجمه وی در خاندان عبدالوهاب تألیف نگارنده این سطور مذکور است. (م.ع)

میرزا سیدمحمد قاضی طباطبا

سید جلیل القدر در سلطنت نادرشاه افشار مطابق سال یک‌هزارو یک‌صدو پنجاه به قضاوت شهر تبریز منصوب گردیده، در جامعه و در نظر دولت وقت، دارای اعتبار و شخصیت فوق العاده ممتازی بوده، به غیر از میرزا سید محمد تقی قاضی، اولاد ذکوری نداشته و به واسطه یک پیش آمد غیرمترقب از نسل افتاده است، شرح این واقعه چنین بوده: قاضی در حضور نادرشاه بود که مقصری را به حضور شاه می‌آورند و مورد غضب واقع می‌گردد، امر می‌شود که حضوراً اعدامش نمایند و در سر نطع شکم مقصر را با یک طرز دهشتناکی پاره می‌نمایند، قاضی از مشاهدهٔ آن منظرهٔ هولناک هر اسیده و مریض می‌شود و همان مرض باعث انقطاع نسل گذشته، پس از چندی دارفانی را وداع می‌نماید، قبر شریف این مرد جلیل القدر در شهر تبریز نزدیک دالان میرزا رضا در باغ دمشقیه واقع است[1] و نزد اهالی مزار معروفیست، قاضی دارای تألیف و تصنیف در فقه بوده است.

میرزا محمدتقی قاضی طباطبا[2]

سید بزرگوار و جلیل القدری است که از هر جهت دارای شخصیت عالی بوده و مقام شامخ علمی را با تصدی قضاوت و مداخله در امور دولتی به حد کامل عیار

---

۱ ـ مرحوم جد امجد میرزا محمد قاضی (قدس‌سره) در باغ دمشقیه مدفون نیست در کنار رودخانه معروف میدان چائی نزدیک باغ دمشقیه که معروف توت‌زار قاضی مشهور است در مقبره خود، که مرحوم حاج‌میرزاکاظم اعتضاد الممالک اخیراً در صورت مسجد تعمیر و بنا کرده، مدفون است. اما پسرش مرحوم سید محمدتقی قاضی اقوی بر این است که او هم در مقبره پدرش مدفون باشد، مستند صحیح در دست نیست. علی اصغر طباطبائی [این حاشیه از مرحوم میرزاعلی‌اصغر طباطبائی است.]

۲ ـ مدفون شدن مرحوم میرزا محمدتقی قاضی در مقبره والدش و یا در جای دیگر از مسائل فرعیه نیست که اقوی واحوط داشته باشد، بلکه مسئله تاریخی است، باید شخص متتبع به دست آورد و از توفیقات الهی پس از متتبع معلوم شد که مرحوم میرزا محمدتقی قاضی را پس از وفات در تبریز به عتبات عالیات حمل کرده‌اند، چنانچه فاضل زنوزی در ریاض الجنة بر آن تصریح کرده و آن مرحوم معاصر مرحوم میرزا محمدتقی قاضی است و شرح حال میرزا محمدتقی قاضی را با ترجمه فرزندش حاجی میرزا مهدی قاضی کبیر در کتاب نامبرده ذکر کرده بسیار هر دو را تمجید و توصیف کرده، رجوع شود به کتاب نگارند این سطور که در تاریخ رجال این خاندان بطور تحقیق و تفصیل نگارش یافته و موسوم است به کتاب (خاندان عبدالوهاب) (م.ع).

و اعتبار رسانیده و به عزم و اراده‌ی آهنین خود در اجـرای وظـایف دینـی و دنیـوی ذره‌ای فتور راه نداده است. قبلاً به عتبات مقدسـه رفتـه و در مجلـس درس مرحـوم شیخ محمد مهدی فتونی که یکی از اجله‌ی علماء طراز اول و استاد بـوده اسـتفاده و تلمّذ نموده و در تاریخ یک‌هزار و یک‌صد و هفتاد و سه با خط استاد خود موفق بـه اخذ اجازه اجتهاد گشته است. جامع معقول و منقول بـوده و در خـدمت اسـتاد کـل مرحوم آیت‌الله بهبهانی نیز به تکمیل معلومـات خـود پرداختـه و در سـال یکهـزار و یکصد و هفتاد و پنج مقضّی المرام بـه تبریـز مراجعـت نمـوده، نـزد خـاص و عـام مقبولیت تمام پیدا کرده و مصدر تصفیهٔ امور شرعیه گردیده و از طرف کریم‌خان زند رسماً به قضاوت منصوب شده است، در دورهٔ تصدی این سـید جلیـل بـه قـضاوت کلیه‌ی اسناد و اوراق شرعیه منحصراً با مهر و سجل این بزرگوار و یا بـه مهـر میـرزا عطاء الله شیخ الاسلام طباطبا صادر شده است و بطوری جامعه به این شخص اعتماد و وثوق داشته که منحصراً با سجل و مهر خود معامله مـی‌کـرده اسـت، ایـن امـر بـه قدری مهم و جالب توجه است که در هیچ زمانی برای یکی از مصادر امـور شـرعی اتفاق نیفتاده است و کاشف از کمال اعتمـاد جامعـه و وجاهـت و مقبولیـت در نـزد عموم بوده است. تمام طایفه قـضاوت و شـیخ الاسـلام‌هـای تبریـز از شـخص ایـن بزرگوار سرچشمه گرفته و منشعب گردیده‌اند. سید جلیل القدر در سـال یـک‌هـزارو دویست و بیست هجری[1] دارفانی را ترک و به عالم دیگر شتافته، قبر شریفش در باغ دمشقیه است[2] و در فوت آن مرحوم تمام آذربایجان عزادار شده‌اند.

اعقاب آنمرحوم عبارتند از: مرحوم میـرزا بـاقر طباطبـا و مرحـوم میـرزا رحـیم طباطبا و مرحوم حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام اعلی الله مقامه.

---

۱ ـ مرحوم میرزا تقی قاضی در سال ۱۲۲۲ وفات کرده، چنانچه در ریـاض الجنـة معاصـرش فاضـل زنـوزی بـر آن تصریح نموده. (م.ع) [شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی]

۲ ـ مدفون شدن مرحوم میرزا محمدتقی قاضی در باغ دمشقیه حقیقت ندارد، بلکه جنازه به عتبات عالیات حمل شده. (م.ع)

مرحوم میرزا باقر طباطبا در سال یک‌هزار و دویست و پانزده متولد و در سال یک‌هزار و دویست و شصت هجری فوت کرده، اعقاب ایشان عبارت از: حاجی میرزا تقی طباطبا است که یکی از طراز اول علماء محققین بوده و برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف رفته، در محضر و مجلس درس مرحوم آیة الله شیخ مرتضی انصاری قدس سره مشغول استفاده گردیده و به واسطه‌ی لیاقت و استعداد خود توجهات استاد را به طرف خود جلب و یکی از سرآمد اقران خود می‌گردد. در سال یک‌هزار و دویست و هفتاد[1] عازم زیارت بیت الله الحرام گردیده، پس از ادای فرائض و مناسک هنگام مراجعت در بین راه دارفانی را وداع و جنازه‌اش به نجف حمل و به خاک سپرده می‌شود. سید جلیل دارای ملکات فاضله و در طهارت و صفای نفس دارای مقام ارجمندی بوده، همان طور که مقام علمی شامخی داشته است. دارای تألیفاتی بوده که از جمله‌ی آنها حاشیه بر قوانین است. عقب[2] آن مرحوم،[3] حاجی میرزا یوسف طباطبا[4] است که از اردکان عمدهٔ طایفه و در عهد خویش از رؤسا و مصادر امور عامه شهر تبریز بوده و در صفای طینت و حسن فطرت معروف عندالکل و در باب تعلیم و تعلم ساعی و جدیت فوق العاده داشته، در سال یک‌هزار و سی‌صد عازم زیارت آستان قدس رضوی گردیده و در شهر سبزوار دعوت حق را لبیک گفته است، جنازه‌اش را به مشهد مقدس حمل می‌نمایند.

مسجدواقع در سر خیابان فردوسی تبریز متصل به بازار از آثار آن مرحوم است. اعقاب سید بزرگوار عبارتند از: سید جلیل حاجی میرزا زین العابدین متولد یک‌هزار و سی‌صد و دو هجری، و سید جلیل حاجی میرزا رضا مجتهد متولد یک‌هزار و

---

۱ ـ در سال ۱۲۷٦ عازم حج و وفات کرده. [م.ع]

۲ ـ مرحوم میرزا محمدتقی پسر مرحوم میرزا باقر اقا علی الله مقامه اولاد ذکور نداشته مرحوم حاج میرزا یوسف آقا مجتهد اعلی الله درجة، برادر محمدتقی هر دو پسر میرزا باقر آقای مرحومند. (علی اصغر طباطبائی)

۳ ـ مرحوم آقا میرزا تقی، عقب ذکور نداشته. [م.ع]

٤ ـ مرحوم حاج میرزا یوسف آقا پسر مرحوم آقا میرزا باقر و برادر حاجی میرزا تقی بوده و نیز حاجی میرزا یوسف آقا در ۱۳۱۰ قمری وفات یافته و در شش فرسخی سبزوار وفات کرده. [م.ع]

دویست و نود و شش که در ساله یک‌هزار و سی‌صد و چهل و چهار مجاور نجف اشرف گردیده و از آیة الله حاجی سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی استفاده کرده است. عقب ایشان، میرزا علی و آقا میرزا علی اصغر طباطبا هستند. دیگری حاجی میرزا محمد آقا مجتهد طباطبا متولد یک‌هزار و دویست و هشتاد و نه هجری که از جملهٔ تلامذه‌ی مرحوم آیت‌الله شریعت اصفهانی بوده و پس از تکمیل دورهٔ تحصیل و نیل به مرتبهٔ اجتهاد در سال یک‌هزار و سیصد و بیست و نه به شهر تبریز مراجعت و مشغول ادای وظایف اجتهاد و درس و مباحثه و مرافعه‌ی شرعی گردیده و در سال یک‌هزار و سی‌صد و سی و هفت هجری به رحمت ایزدی پیوسته است، جنازهٔ آن مرحوم به نجف اشرف حمل شده، اعقاب ایشان در قریهٔ ورانق، ملکی خود سکوت دارند وعبارتند از: آقا میرزا تقی که عقب ایشان محمدرضا می‌باشد.

دیگری آقا میرزا یوسف و عقب او سید جلال الدین و سید ضیاء الدین، دیگری آقامیرزا محمدحسین و عقب ایشان آقا سید محمدحسن است.

عقب دیگر مرحوم حاجی میرزا یوسف، سید جلیل حاجی میرزا کاظم آقای امامی و آقای آقا میرزا مهدی مهدوی می‌باشند. اولاد مرحوم حاجی میرزا کاظم امامی عبارتند از: میرزا یوسف، دکتر سید احمد، سید صمد، سید یحیی و آقا سید محمد پسر آقا سید صمد.

اولاد آقا میرزا مهدی مهدوی عبارتند از: سیدحمید، سید رضی، سید جواد و «سید محمود و سید محمد علی اولاد سید جواد» و سید ابوالقاسم و «سید مجید پسر سید ابوالقاسم» و سید مسعود.

آقای حاجی میرزا کاظم متولد سال یک‌هزار و دویست و نود و دو هجری است، عیال او دختر مرحوم مظفرالدین شاه قاجار است که سید یوسف[1] و سید احمد (فعلاً در طهران است) وآقا سید صمد از همین شاهزاده خانم متولد شده‌اند.

---

۱ ـ یوسف آقا امامی چندین سال است فوت کرده است، عقب ندارد. [علی اصغر طباطبائی]

مرحوم حاجی میرزا کاظم از اعاظم سلسله و وجوه شهر تبریز بوده، از آثار خیر ایشان قبرستان امامیه در جنوب شهر تبریز است.

از اعقاب دیگر مرحوم حاجی میرزا یوسف، سید جلیل القدر حاجی میرزا علی طباطبا است که مقام عالی و موقعیت شامخی را دارا بود و در سال یک‌هزار و دویست و نود هجری متولد و چند سال پیش به جوار حق پیوسته است، جنازهٔ آن مرحوم به نجف حمل شده. اعقاب آن مرحوم در قریهٔ مکتو، ملکی خود سکونت دارند و عبارتند از: حاجی حسن آقا که اولاد ایشان عبارتند از: میرزا ابراهیم و میرزا اسمعیل و میرزا قاسم و میرزا مجید.

دیگر سید حسین و سید جواد پسر آقا سید حسین، دیگری سید محمد آقا، دیگری سید میرزا عبدالعلی و پسر مشارالیه آقا سید محسن و دیگر، آقای سید هاشم، آقا سید عیسی، آقا سید حبیب و آقا سید موسی میباشند. از اعقاب دیگر آن سید جلیل القدر: میرزا محمدتقی قاضی و آقای سید رحیم طباطبا هستند که عقب دومی[1] سید جلیل القدر آقا میرزا احمد قاضی مجتهد است که در خوبی سریرت و سیرت بی نظیر زمان خود و مجتهد بارعی بوده است، غالب اوقات خود را در عزلت و وحدت به سر می‌برد و پیوسته در مراقبه و تزکیهٔ نفس بود، در اواخر عمر به شیراز[2] رفته و در سال یک‌هزار و دویست و شصت و هفت در همان‌جا فوت کرده است.

عقب آن مرحوم عبارت از میرزا رحیم طباطبا و حاجی میرزا حسین طباطبا است عقب میرزا رحیم عبارتند از: آقا سید جلیل، آقا سیدخلیل، آقا سید محمد و آقا سید علی و عقب آقا سیدعلی، آقا میرزا رحیم و آقا میرزا کریم است.

عقب مرحوم حاجی میرزا حسین عبارتست از: آقا میرزا احمد و عقب مشارالیه: آقا سید حسین، آقا سید ابوالقاسم و آقا سید محمد است.

---

۱ ـ عبارت باید این طور باشد (عقب آن سید جلیل القدر آقا میرزا الخ. [م.ع]

۲ ـ مرحوم آقا میرزا احمد در اصفهان وفات کرده نه در شیراز. و احراز آن مرحوم مقام اجتهاد را معلوم نیست، بلکه ظن قوی، متاخم به علم، عدم آن است و گویند که شعر فارسی را خوب می‌سروده است. (م.ع)

مرحوم حاجی میرزا حسین قاضی و برادرش مرحوم آقا میرزا رحیم، نوادهٔ دختری مرحوم حاجی میرزا مهدی قاضی هستند. حاجی میرزا حسین قاضی در سال یک‌هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری متولد و به عراق مسافرت کرده، در سامرا مشغول تحصیل علوم دینی گردیده و یکی از تلامیذ با استعداد مرحوم آیة الله میرزا محمدحسن شیرازی بوده، پس از تکمیل تحصیلات خود به تبریز مراجعت و نزد عموم، مقام شایان احترامی داشته است. پس از چندی از معاشرت منصرف و عزلت اختیار کرده، به تزکیه و تجرید و تصفیه‌ی باطن پرداخته است و در این طریق به مقام عالی رسیده، در سال یک‌هزار و سی‌صد در تبریز فوت و بعداً جنازه‌اش به نجف حمل شده است، از آثار آن مرحوم تفسیر فاتحة الکتاب و تفسیر سوره‌ی انعام است. مرحوم آقا میرزا رحیم، برادر مرحوم حاجی میرزا حسین قاضی مجاور نجف اشرف در سال هزار و سیصد و هشت هجری در همان‌جا فوت کرده است.

آقا سید حسین قاضی طباطبا، پسر مرحوم آقا میرزا احمد قاضی، نوادهٔ مرحوم حاجی میرزا حسین قاضی، متولد سال یک‌هزار و سی‌صد و هفده هجری از تلامذه‌ی مرحوم آیت‌الله آقا شیخ عبدالکریم سلطان آبادی[۱]، مجتهد مسلم[۲] و مرجع تقلید می‌باشند، فعلاً در شهر قم ساکن و مشغول افاضهٔ فیوضات روحانی است، ادام الله ایام افاضاته.

عقب دیگر مرحوم حاجی میرزا حسین: حاجی میرزا علی آقا طباطبا است. مرحوم حاجی میرزا علی قاضی طباطبا، سید جلیل القدر و عالم و ادیب و شاعر و فقیه و محدّث و عارف و در حکمت الهی و لغات غریبه و املاء و انشاء مهارت کامل داشته، در فقه و حدیث متتبّع و در علم اخلاق و علوم معنوی و نفسی و انساب و علم حروف و تأویل و تعبیر و تفسیر، منحصر به فرد زمان خود و مایه‌ی افتخار سلسله و دودمان طباطباست، در سال یک‌هزار و دویست و هشتاد و پنج

---

۱ ـ رفتن مرحوم حاج شیخ عبدالکریم از یزد بوده و مدتی در سلطان‌آباد به سر برده. [م.ع]

۲ ـ ظاهراً این اوصاف راجع به حاج شیخ عبدالکریم است، چون نسبت به آقا سیدحسین، مرجع تقلید بودن دروغ است. [م.ع]

هجری در تبریز متولد و در خدمت والد ماجد خود تربیت و به تحصیل علوم همت گماشت، سپس به نجف رفته و در حوزهٔ درس مرحوم آیت الله شیخ حسن مامقانی به تکمیل معلومات پرداخته، با تحصیل اجازه به تبریز مراجعت نمود.[۱] با آرایش و آلایش دنیوی تمایلی نمی‌داد و دائماً مشغول تزکیه باطن و تهذیب معنوی و روحی خود بوده، با جمع اولیا مأنوس و سال‌ها در خدمت مرحوم حاجی سید احمد مجتهد کربلائی که از اکابر و اجلهٔ اولیا و از تلامیذ مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی بوده است، استفاضه نموده است. مادر حاجی میرزا علی آقا قاضی و آقا میرزا سید احمد قاضی (متولد یک‌هزار و دویست و نود و سه)، نواد دختری[۲] مرحوم حاجی میرزا محسن قاضی است. و اعقاب ایشان عبارتند از: سید آقا، سیدجعفر، سید صادق، سیدمحمدعلی، سید باقر، سیدجواد، سیدکاظم، سیدمحمد، سید مهدی، سیدتقی وعقب آقا سیدتقی: آقا سید کریم و آقا سید هادی می‌باشند.

حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام طباطبا قدس‌سره

شیخ جلیل و رکن سدید حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام طباطبا یکی از اعقاب[۳] مرحوم میرزا محمدتقی قاضی طباطباست، تولدش در سال یک‌هزار و یک‌صد و شصت و چهار و وفاتش در سال یک‌هزار و دویست و هفتاد و هشت و یک‌صد و چهارده سال زندگانی کرده است. دارای بنیهٔ قوی و عقل کامل و نبوغ فکری و در عصر خویش، اول شخصیت آذربایجان، بلکه ایران را حائز بود. دارای ثروت زیاد و بسط ید فوق العاده و مرجع کلیهٔ طبقات، عتبه‌اش مأمن هر پناهنده و سایهٔ دیوارش بست هر متظلّم دادخواه، قبلاً سمت نقابت داشت و نقیب‌الاشراف بود. دختر مرحوم میرزا عطاءالله شیخ الاسلام را به زوجیت اختیار کرد. دختر دیگر

---

۱ ـ مرحوم حاجی میرزا علی‌آقا به تبریز مراجعت نکرده، و مجاورت نجف اشرف اختیار کرده بود.

۲ ـ مادر مرحوم حاجی میرزا علی آقا و میرزا احمد آقا، دختر خود مرحوم حاجی میرزا محسن قاضی است. نه نواده دختری او و حاج میرزا علی آقا داماد میرزا محمدعلی قاضی است. (م.ع)

۳ ـ در تاریخ تولد شیخ الاسلام اشتباه شد. [م.ع]

میرزا عطاءالله شیخ‌الاسلام، عیال مرحوم آقا میرفتاح بود. در واقعهِ هجوم قشون روس به ایران و ورود آنان به تبریز، مرحوم میرزا علی‌اصغر نقیب الاشراف با مرحوم میرفتاح مخالفت شدید داشت، و به همین ملاحظه چندی اسیر و محبوس روسها بود، همین پیش آمد باعث توجه دولت و نایب السلطنه گردیده، به منصب شیخ الاسلامی نائل آمد. در زمان صدارت میرزا تقی خان مغضوب[1] دولت گردیده، به طهران جلبش نمودند و سه سال در طهران به اتفاق پسرش مرحوم میرزا ابوالقاسم توقیف بودند. سه سال از آن‌که میرزا تقی خان صدراعظم معزول و توقیف و مقتول گردید، در صدرات میرزا آقاخان نوری آزاد و با کمال توقیر و احترام به تبریز عودتش دادند و پس از مدت کمی از مراجعت به تبریز بدرود حیات گفته، جنازه‌اش را به عتبات حمل نمودند. در زمان تصدی منصب شیخ‌الاسلامی واقعه، علی‌محمد شیرازی (باب)[2] پیش آمد، مشارالیه در محضر شیخ الاسلام محاکمه شده، قبلاً تعزیر و بعد محکوم به اعدام شده شرحی را که علی‌محمد توسط شیخ الاسلام به نایب السلطنه نوشته و جوابی را که مرحوم شیخ الاسلام صادر کرده، عیناً در صندوق مخصوصی در مجلس شورای ملی ضبط است و ما سواد آنها را نقل می‌نمائیم:

توضیح آن‌که اعضاء محکمه‌ای که به ریاست شیخ الاسلام، علی‌محمد را محاکمه نمودند عبارت بودند از: حاجی میرزا علی‌اصغر شیخ الاسلام؛ میرزا محمدتقی قاضی[3]؛ ملامحمد مامقانی، پیشوای شیخیه؛ نظام العلما حاجی ملا محمود؛ میرزا عبدالکریم ملاباشی؛ میرزا حسن زنوزی؛ میرزا محسن قاضی؛ میرزا جعفر. و از طرف دولت، محمدخان امیرنظام زنگنه؛ نصیرالملک، وزیر آذربایجان؛ میرزا فضل‌الله

---

۱ ـ علل مغضوب شدن در بعضی از کتب تاریخ ثبت است و ذکر آن‌ها خوب نیست و عمده باعث آن پسرش میرزا ابوالقاسم است. [م.ع]

۲ ـ مطالعات (باب) در موقع تعزیر با مرحوم شیخ الاسلام بسیار خنده‌آور است چنانچه بر اهل اطلاع پوشیده نیست. (م.ع)

۳ ـ این اسم ظاهراً اشتباه است بلکه صحیح میرزا محسن قاضی است چنانچه در کتاب مفتاح باب الابواب مطبوع در مصر نگارش یافته است (م.ع)

خان علی آبادی؛ میرزا جعفرخان مشیرالدوله، نمایندهٔ وزارت خارجه؛ میرزا موسی خان، نمایندهٔ وزارت مالیه؛ میرزا مهدی خان خفیه نویس؛ و شروع به رسیدگی نمودند که شرح مذاکرات در کتب تاریخ ضبط است.

اینست رونوشت عریضهٔ علی‌محمد باب:

«فداک روحی، الحمدلله کما هواهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در حال بر کافهٔ عباد خود شامل گردانیده.

بحمدالله ثم حمدا [له] که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستّر بر مجرمان و ترحُّم بر یاغیان فرموده.

اشهدالله من عنده که این بندهٔ ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد، اگرچه بنفسه وجودم، ذنب صرف است، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جلّ ذکره و نبوّت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرّ بر کلّ ما نزل من عندالله است. امید رحمت او دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده، از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد، استغفرالله ربی و أتوب الیه من ان ینسب الی الامر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیلش بر هیچ امری نیست و مدّعی نیابت خاصّه حضرت حجةالله علیه السلام را محض ادّعای مبطل و این بنده را چنین ادّعائی نبوده و نه ادّعای دیگر.

مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را با الطاف و عنایات بساط و رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند. و السلام.»[1]

اینک رونوشت جواب: «سید علیمحمد شیرازی، شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نوّاب اشرف والا ولیعهد دولت بی‌زوال ایّده‌الله و سدّد و نصره و

---

۱ ـ احمد کسروی، بهائی‌گری، ص ۳٦؛ ابوالفضل گلپایگانی، کشف الغطاء عن حین الاعداء، ص ۲۰۵؛ حمید فلاحتی و مهدی فاطمی‌نیا، دیدار با تاریکی، ص ۳٤.

حضور جمعی از علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل، توبهٔ مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است، شبههٔ خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود، بلاتأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود. حرّره خادم الشریعة المطهره ابوالقاسم الحسنی الحسینی، علی اصغر الحسنی، الحسینی».

قدرت و قوت مزاجی مرحوم شیخ الاسلام به حدّی بود که در یک‌صد و هفت سالگی خود[1] دو پسر دوقلو آورد. و بالجمله: شیخ الاسلام مرحوم از هر جهت نابغهٔ زمان خود بوده. اعقاب ایشان عبارتند از: میرزا ابوتراب، میرزا اسدالله مقتول، حاجی میرزا جواد صدر، میرزا غفار صدر که عقب میرزا غفار صدر: آقا میرزا عبدالرحیم و عقب ایشان میرزا علی اکبر و میرزا رفیع است. عقب دیگر مرحوم شیخ الاسلام: آقا میرزا محمد است که عقب آن مرحوم، حاجی میرزا علی اصغر، آقای شیخ الاسلام فعلی «ادام الله عمره» و عقب ایشان، آقا میرزا لطفعلی و عقب ایشان، آقا میرزا عطاء الله است. عقب دیگر مرحوم آقا میرزا محمد: آقای حاجی میرزا محسن و عقب ایشان، آقا میرزا مرتضی و عقب دیگر مرحوم آقا میرزا محمد: آقا میرزا رفیع است. عقب دیگر مرحوم شیخ الاسلام: آقای میرزا محمدحسین شهیر به شیخ آقا و عقب ایشان آقا میرزا علی آقا است.

عقب دیگر شیخ الاسلام: آقا میرزا عبدالحمید و عقب ایشان آقا میرزا جعفر و عقب ایشان آقا میرزا موسی است. عقب دیگر شیخ الاسلام: میرزا محمدشفیع نقیب الاشراف و دیگر: مرحوم حاجی میرزا محمود شیخ الاسلام «قدس‌سره» است.

حال لازم است به ترجمه‌ی احوال اعقاب و اغصان پرداخته، سپس مستقیماً به سلسله بپردازیم:

میرزا ابوتراب شیخ الاسلام از اکابر اولاد مرحوم شیخ الاسلام و مجتهد بارعی بوده، در مشهد مقدس وفات کرده است. میرزا اسدالله شیخ الاسلام مقتول در حیات والد

---

۱ ـ در سنه ۱۳۷۱ فوت کرده، عقب میرزا رفیع، میرزا عبدالرحیم معروف بیوک آقا است. [علی اصغر طباطبائی]

ماحد خود به اتفاق چند برادر دیگر خود به عزم تحصیل عازم عتبات بودند، در بین راه بهر منزلی که می‌رسیدند برحسب معمول آن روزه چادری بپا کرده و شب را به پایان می‌رساندند، در هر منزل یکی از ملازمان به پاسداری و کشیک مشغول می‌گردید، در شبی که پاسداری محول به غلام میرزا اسدالله بود، نیمه شب میرزا اسدالله جهت حصول اطمینان از کشیک، غلام خود را از چادر بیرون می‌آید، مأمور پاس هرچند از او استعلام می‌نماید تا هویتش معلوم گردد، جواب نمی‌دهد، غلام ناچار از تیراندازی می‌گردد، از قضا در همان تیز اول آن مرحوم هدف واقع شده، از پای درمی‌آید و همین قدر می‌تواند دوات و قلمی خواسته، عریضه‌ای به والد خود معروض و بی تقصیری غلام را اعلام نماید. مرحوم میرزا اسدالله در علم خط و نقاشی مهارت کامل داشته و در میان اقران خود مشهور به لیاقت و استعداد بوده است.

مرحوم آقا میرزا محمد شیخ الاسلام به سال یک‌هزار و دویست و نود هجری در عنفوان جوانی در گذشته و جنازهٔ او را به نجف حمل کرده‌اند، فوق‌العاده عفیف النفس بوده است. عقب آن مرحوم: آقای حاجی میرزا علی اصغر طباطبا شیخ‌الاسلام است.



آقاحاجی‌میرزا علی‌اصغر طباطبا شیخ‌الاسلام

که در سال یک‌هزار و دویست و نود متولّد گردیده، خداوند وجود مقدسش را از جمیع بلیات محفوظ دارد، فعلاً سر سلسلهٔ خاندان و دودمان شیخ الاسلام و مورد توجه خاص و عام است، در عفت نفس و حسن سریره و صفای باطن و خیرخواهی برای عموم و اصلاح امور عامه، سرآمد عصر خود می‌باشد و عموم اهالی با نظر تکریم و احترام به معظم‌له نگاه کرده، در خانه‌اش به روی همه باز و خود را برای اصلاح حال مردم همیشه با نظر دقیق و روح پاک، وقف عام قرار داده و بحمدالله در کمال سرافرازی و تنعم زندگانی می‌فرمایند «متع الله المسلمین بطول بقائه».[۱]

عقب ایشان آقای آقا میرزا لطفعلی طباطبا متولد یک‌هزار و سی‌صد و چهارده و مانند پدر بزرگوار خود آراسته به تمام ملکات فاضلهٔ اخلاقی و دارای معلومات اداری و اقتصادی است، عقب ایشان: آقای میرزا عطاء الله[۲] طباطبا می‌باشد.

مرحوم آقا میرزا محمد حسین شهیر به شیخ آقا طباطبا[۳]

مجتهد مسلم وفقیه بارعی بوده، در ظاهر و باطن آراسته به علم و تقوی، و روزگارش در زهد و عبادت سپری گردیده، به همین مناسبت به اصطلاح اهالی آذربایجان، مخصوصاً تبریز به (شیخ) معروف و مشهور گشته بود، در سال یک‌هزار و دویست و چهل و پنج به عزم تکمیل تحصیل به نجف رفته، در محضر آیت‌الله صاحب جواهر و کاشف الغطا[٤] و شیخ جعفر استرآبادی به تحصیل

---

۱ ـ شب جمعه ۱۰ شهر ۲٤ به سال ۱۳۷۸ وفات نمودند. [نصرالله شبستری]

۲ ـ متولد یک‌هزار و سی‌صد و چهل یک هجری.

۳ ـ مرحوم شیخ آقا داماد مرحوم میرزا عبدالجبار قاضی آتی الترجمه بوده است.

٤ ـ در محضر خود کاشف الغطاء که عبارت از شیخ جعفر است، تلمذ نکرده، بلکه در محضر فرزندان وی شیخ موسی و شیخ علی و شیخ حسن که هر یک از اکابر فقهاء امامیه بوده‌اند، تلمذ کرده، چنانچه خود مرحوم شیخ آقا در حواشی خود بر منتهی المقال بر تلمذ کردن خویش در محضر آن حضرات تصریح فرموده است، پس مطلق گذاشتن لقب کاشف الغطاء که منصرف به خود شیخ جعفر است، درست نیست (م.ع)

پرداخته، با نیل به اخذ اجازه‌ی اجتهاد، در سال یک‌هزار و دویست و پنجاه و پنج به تبریز مراجعت می‌نماید و مشغول ادای وظائف اجتهادی خود گردیده، به تدریس و تألیف و تصنیف می‌پردازد. در حسن سیرت و سریرت و دانش و فضل و زهد و تقوی ضرب المثل بوده، ایام حیاتش همچون آئینه پاک و منعکس‌کننده‌ی تمام ارتسامات پاکی و طهارت نفس است. علاوه از معلومات فقه و اصول و حدیث و نسب، در علم حروف و اعداد و جفرسر آمد، عصر خود و دارای تألیفات و تصنیفات عدیده است که از آن جمله: کتاب منهج الرشاد فی شرح الارشاد (۱۲ جلد) در فقه، رساله در جعاله و حاشیه بر قوانین، رساله در حجیت ظن خاص، کتاب شرح عدد کافی در رجال، کتاب مشیخه مرتبه در ترتیب مشیخه، کتاب من لایحضر در رجال، کتاب شرح مشیخه‌ی کتاب من لایحضر در رجال، رساله در تصحیح سند تفسیر عسکری در رجال، کتاب لسان الغیب با ملحقات در علوم غریبه و تعلیقات زیاد متفرقه.

وفات آن مرحوم در سنهٔ یک هزار و دویست و نود و چهار هجری بوده و جنازهٔ به نجف حمل شده است. عقب آن مرحوم: یکی آقا سیدعلی بوده که در زمان حیات پدر فوت کرده و دیگری آقا حاجی میرزا محمد آقا است.

آقای‌حاجی میرزا محمد: در سال یک‌هزار و دویست و هشتاد و چهار متولد و در سال یک‌هزار و سیصد و سی هجری برحمت ایزدی پیوسته است، مردی بوده زاهد و عابد و به تمام معنی سخاوتمند، ادای حسن سیرت و ملکات فاضله و ادیب و عالم، مخصوصاً در انشاء، دارای تألیفات عدیده که از آن جمله است: رساله در تحقیق لفظ جلاله و کتاب رشق الالحاظ در تفسیر اصطلاحات شعری عرفا، و کتاب مقالات سمیّه در جمع کلمات علمیه‌ای که از مرحوم شیخ آقا است. عقب آن مرحوم عبارتند از: آقا میرزا محمدحسن الهی طباطبا و آقا میرزا محمدحسین، عقب آقای حاجی میرزا محمدحسین عبارتند از: آقای میرزا عبدالباقی و آقای میرزا عبدالحمید

نورالدین.

آقای میرزا محمدحسن الهی

متولد سال یک‌هزار و سیصد و بیست و پنج هجری: صاحب کمالات معنوی و مراتب ظاهری، تحصیلات خود را در نجف اشرف خدمت مرحوم آیةالله آقا میرزا حسین نائینی و آقای میرزا سید حسین حکیم بادکوبهٔ و مرحوم حاجی میرزا علی ایروانی تکمیل و اجازه‌ی اجتهادی خود را از آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی اعلی‌الله مقامه دریافت داشته است، سید بزرگواری است که از هر جهت قابل تکریم و تفدیس است.[۱]

آقای حاجی میرزا محمدحسین طباطبا

زادالله فی توفیقه و ایده بروح منه، از اجله‌ی سادات طباطبا است. یادداشت‌های این بزرگوار در تنظیم این نسب‌نامه که به اسم «هدیة لآل عبا فی نسب آل طباطبا» تقدیم باقیماندگان دودمان شیخ الاسلام و سادات وهابی، خداوند همیشه این سلسله را پایدار بدارد، می‌گردد، مشوق و محرّک باطنی من بوده که علاوه از سایر مبادی تاریخی وکسب انساب، به اندازه‌ای که در دسترس این بنده بی‌بضاعت بود، تکیه‌گاه و سرچشمه معلوماتم گردیده است. امیدوارم خداوند پایدارش بدارد.

این سید جلیل در سال یک‌هزار و سیصد و بیست و یک هجری، روز بیست ونهم ذی‌الحجه در تبریز متولد و در سال یک‌هزار و سیصد و چهل و چهار به اتفاق برادر برای تکمیل تحصیلات خود به اتفاق عازم نجف گردیده و بحمدالله جامع معقول و منقول و به درجه‌ی اجتهاد نائل آمده است. و له الحمد که فقه و اصول و لواحق آنها در محضر آیةالله نائینی و آقای حاجی شیخ محمدحسین اصفهانی و معقول و اخلاق را در محضر آقا سیدحسین بادکوبه‌ای و آقامیرزا احمد آشتیانی و

---

۱ ـ عقب میرزا حسن آقا سید محمد طباطبائی است. [علی اصغر طباطبائی]

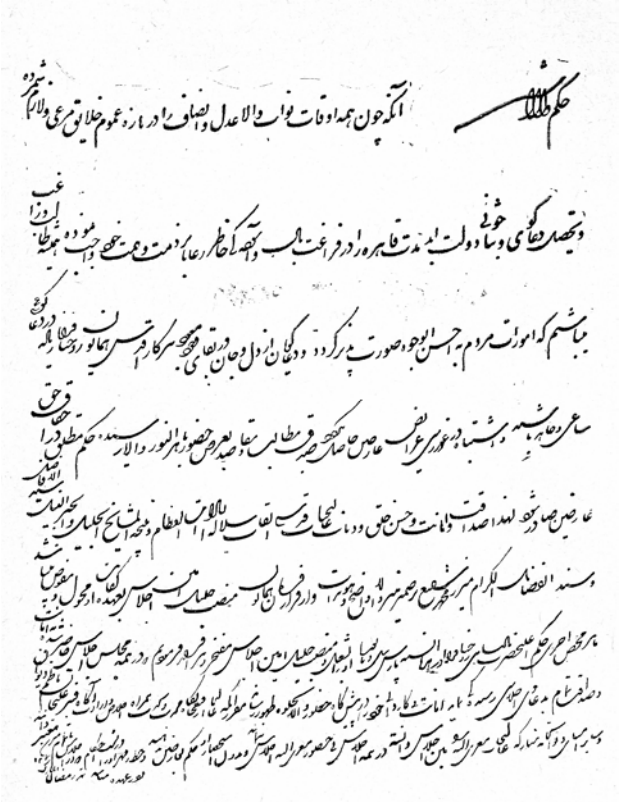
ریاضیت را در محضر آقا سیدابوالقاسم خونساری تلمذ کرده و در سال یک‌هزار و سیصد و پنجاه و دو هجری به زیارت بیت‌الله مشرف و در سال هزار و سیصد و پنجاه وچهار به تبریز مراجعت نموده است. علاوه از اجتهاد در آنچه ذکر شد، نسابهٔ عالی مقامی است و در علم روایت مجاز و از هر جهت مقام شایان تقدیر دارد، «زادالله فی توفیقه». دارای تألیفات و تصنیف در علوم ادبی و الهیات و منطق و ریاضیات و آراسته به حسن خط است.

یکی دیگر از اعقاب مرحوم حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام: مرحوم میرزا عبدالحمید طباطبا است که به عزم تکمیل تحصیل به نجف رفته، سپس مجاور آستان ملائک پاسبان حسینی گردیده و در همانجا در گذشته است.

میرزا محمد شفیع طباطبا نقیب الاشراف

دیگر از اعقاب آن مرحوم: میرزا محمدشفیع نقیب الاشراف طباطبا است که از اجله و اعاظم سادات طباطبا و یکی دیگر از برازنده‌ترین اعقاب مرحوم حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و جد بزرگوار این بنده ضعیف است. در دورهٔ نقابت خود اصلاحات اساسی در شئون اداری اصناف و طبقات مختلف نموده و در تاریخ رمضان هزار و دویست و هفتاد از فرط لیاقت به ریاست دیوان داوری دولتی در آذربایجان منصوب و فرمان آن را گرفته است. به اصطلاح اداری آن روزه این مجلس را «اجلاس» می‌گفتند که غالباً با عضویت رؤسای اصناف و طبقات و رؤسای دوائر دولتی و علمای بزرگ درجه‌ی اول تشکیل گردیده، به کلیّه‌ی اختلافات و منازعات رسیدگی و حکم می‌داد.

سید بزرگوار فوق العاده در مسائل قضائی دقیق بوده و علاوه از معلومات فقهی مهارت عجیبی در کشف حقیقت و تشخیص حق از باطل داشته است. (در صفحهٔ بعد کلیشه‌ی فرمان بنظر خوانندگان محترم خواهد رسید)



نقیب الاشراف در تبریز فوت کرده و در کوه عین علی تبریز در مقبره‌ی مخصوص دفن شده است. اعقاب او عبارتند از: مرحوم میرزا یوسف رئیس السادات که قبلاً منصب نقیب الاشرافی را داشت، در تاریخ یک‌هزار و دویست و شصت و دو متولد گردیده است. پس از واقعهٔ تاراج خانهٔ نظام العلماء، مبغوضاً به طهران احضار و در سال یک‌هزار و سیصد و هفده در طهران به رحمت ایزدی پیوسته است. مدفن آن سید جلیل، سمت شرقی صحن حضرت عبدالعظیم در مقبرهٔ اول ضلع جنوب شرقی واقع است.



در آن روز مرحوم رئیس السادات به کلیّهٔ سادات عیدی مـی‌داده اسـت. اعقـاب آن مرحوم عبارتند از: مرحوم میرزا علی اکبر رکن العداله و عقب او آقا میرزا سید معصوم.

عقب دیگر مرحوم رئیس السادات: مرحوم میرزا علی اشـرف حکـیم اسـت کـه عقب او، یکی آقای دکتر سید رضی (فعلاً در طهران است) و دیگر، آقا سید منـصور و عقب آقا سید منصور: آقایان سید اسدالله و سید فتح الله می‌باشند.

عقب دیگر مرحوم میرزا محمد شفیع نقیب الاشراف: مرحوم میـرزا صـادق نقیـب و عقب او میرزا سید صادق که با درجه سـرهنگی در ادارهٔ شـهربانی خـدمت و در طهـران فـوت کـرده اسـت. مـدفن او در مقبـرهٔ خـانوادگی نقیـب زاده مشایخ و صادقی در امامزاده عبدالله است.



عقب دیگر نقیب الاشراف: میرزا سید عیسی مشیرالسادات است و عقب او، آقای سید حمدالله «دکتر مشیری» که فعلاً در شیراز مشغول طبابت و متخصص امراض چشم است و دیگری، آقا سیدعبدالله می‌باشد.

عقب دیگر مرحوم نقیب الاشراف: مرحوم حاجی میرزا مسعود طبیب، که در علم و فن خود بی‌نظیر بوده است، دارای اخلاق و روحیهٔ بسیار عالی و علاوه از معلومات صاحب تجربهٔ فوق‌العاده در طبابت و از شاگران برازندهٔ مرحوم میرزا جعفرخان طبیب بود. عقب آن مرحوم: آقای میرزا محسن فارغ التحصیل در امور کشاورزی، (فعلاً در طهران است و در وزارت کشاورزی مقام شایان توجهی دارد) و عقب او میرزا سیدمسعود است. آقا میرزا محسن دختر مرحوم رکن العداله را به زوجیت اختیار و مسعود را از همین خانم دارد.



میرزا سید محمدعلی نقیب طباطبا

عقب دیگر مرحوم میرزا محمد شفیع نقیب الاشراف: مرحوم آقا میرزا محمدعلی نقیب طباطبا، والد این بنده ضعیف، نویسندهٔ این نسب نامه است.

مرحوم والد، دارای سه پسر بود، به اسم سید محمدشفیع، سید محمدحسین، سید حسینعلی. سید محمدشفیع و سید محمدحسین در زمان حیات والد فوت کرده و بلاعقب بودند. و چهار دختر: سکینه، سارا، فاطمه، صاحبه. هر چهار فوت کرده‌اند. مرحوم والد، دختر مرحوم میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام، «مرحومه فرخنده» را به زوجیت اختیار نموده بود. پس از فوت برادر خود، مرحوم میرزا یوسف رئیس السادات از تبریز قطع علاقه و در آستان مقدس حضرت سیدالشهدا مجاورت اختیار نمود. در سال ۱۲۹۵ (۱۳۳۵) هجری به اتفاق خانوادهٔ این بنده، موقتاً به طهران آمده و به اغتنام فرصت، به تبریز رفت تا از سلسله، تجدید دیداری نماید. اول ماه رمضان وارد تبریز و در اذان صبح عید فطر ۱۳۳۵ هجری (۱۲۹۵) دارفانی را وداع نمود، جنازه آن مرحوم به نجف حمل و به خاک سپرده شد. مرحوم والد، علاوه از معلومات فقهی و ادبیات، تبحر خاصی در احکام ارث داشت و مشکل‌ترین فروض را با اندک تأملی، بدون حاجت، به



تحریرموشکافی و حل می‌نمود و متخصص در امور فلاحت و اقتصاد و علم تدبیر منزل و خانه‌داری بوده، فوق العاده رؤف و فکور و نیکوسیرت و سریرت بود، در سنین توقف خود در کربلا، مرجعیت تام و تمام در تصفیهٔ امور عامه داشت و در نظر مأمورین دولت ترکیه، فوق‌العاده محترم و معزز بود، افتخاراً خدمت آستان و حرم مطهر حسینی را نیز در عهده داشت.

سید حسینعلی نقیب‌زاده مشایخ طباطبا (میرعماد)

متولد هفده شعبان یک‌هزار و سیصد و یک در تبریز، که تحصیلات مقدماتی خود را در محضر آقا میرزا محمدعلی مدرس و مرحوم آقا میرزا نورالله سرابی و مرحوم آقا میرزا علی اکبر آقا و مرحوم آقا میرزا سید محمدعرب و دورهٔ تحصیلات متوسطه را در مدرسهٔ لقمانیه پیموده و در سال ۱۳۱۳ در دوازده سالگی با دستخط مرحوم مظفرالدین شاه ملقب به میرعماد شده است، استاد این‌جانب در خط مرحوم حاجی میرزا موسی‌خان فخیم‌الملک بود و موقعی که آن مرحوم به سفر مکه رفت، حوزهٔ تعلیم خود را به من سپرد و من دوازده ساله بودم. پس از چندی به اتفاق مرحوم والد، به عتبات رفته و دو سال در مدرسهٔ بادکوبه شب و روز بسر برده، در محضر مرحوم آیت‌الله میرزا سید ابوالقاسم علامه، پسر دائی خود، قوانین و شرح لمعه و فصول و شرح تجرید را خوانده، سپس به نجف عزیمت و در حوزهٔ درس آیةالله مرحوم شیخ ابراهیم اردبیلی، رسائل و مکاسب را خاتمه داده و در حوزهٔ درس آیةالله خراسانی و آیةالله شریعت اصفهانی به استفاده پرداخته و در خدمت استاد معظم دکتر مصطفی بیک، دورهٔ حقوق اساسی و حقوق اداری و حقوق جزائی و رواشناسی «اسپری» و اصول تفتیش جرم، از روی قیافه متد پرفسور اشلخت اتوقار را آموختم، اصول کشاورزی و فلاحت را خدمت دکتر عاصم بیک افندی، تحصیل نمودم. در سال یک‌هزار و سیصد و بیست و هفت، سخت مریض شدم و اطبا دستور دادند که از عربستان خارج شوم، لذا به تبریز رفته و یازده ماه، سال جنگ انجمن

اسلامیّه با آزادیخواهان در تبریز بودم، سپس به اتفاق مرحوم سردار همایون والی و حاجی مهدی کوزه کنانی، انجمن ایالتی را افتتاح و پس از ختم جنگ، دوباره به نجف برگشتیم، پس از چند ماه مجدداً مریض شدم، اطبا با نهایت تأسف اجازهٔ توقف در هوای عراق به من ندادند و در این ضمن هم از طهران احضار شدم، بنابراین حوادث زمانه موجودیّت مرا سنگ قلاب کرده، به طهرانم انداخت، در ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ وارد طهران شدم و بلافاصله به عنوان وکالت عمومی و مستشاری وارد قوهٔ قضائیه گردیده، سه سال خدمت نمودم، سپس استعفا داده، حوزهٔ درسی مرتّب کرده و مشغول تدریس حقوق شدم، ضمناً برای اعاشهٔ خود، وکالت دعاوی را عهده گرفتم و همیشه با دولتهای وقت که عموماً تحت نفوذ و دستور اجانب بودند، بر روی سیاست اداری و سیاسی و مدنی در مبارزهٔ شدید بودم. یک مرتبه در قزوین بدست روسها گرفتار و سه ماه و پانزده روز در یک زمستان سختی در محبس آنها بودم، پس از آزادی به طهران آمده و در دورهٔ وثوق الدوله در موضوع قرارداد خانمان بر باد ده وی گرفتار و دو باره سه ماه و پانزده روز دیگر با جمعی در قزوین محبوس بودم، پس از آزادی به طهران بازگشته و کمیسیون قوانین را داشتم، در دورهٔ تشکیل دیوان جنایت از طرف دیوان مدافع تسخیری بوده، موفق به اخذ نشان درجه اول علمی گردیدم، در دورهٔ تأسیس نظام به سمت معلمی فقه و حقوق انتخاب شده و چهار سال در چهار کلاس تدریس نمودم، بعداً از طرف طهران به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب گشتم که باز هم با دولت آب بیک، جوی نرفته کناره‌گیری نمودم، در سال ۱۳۱٤ بالاجبار مأمور اصلاح تشکیلات ادارهٔ آمار و ثبت احوال گردیدم، در ظرف سه ماه علاوه از تصفیهٔ امور معوّقه که چند هزار دوسیه بود، اسم سجل احوال را به ثبت احوال تغییر داده و قانون آن را از پارلمان گذرانیده، در تمام ایران و اروپا تشکیلات لازمه را دادم، بالاخره دفتر نفوس را دائر نموده و چون تشکیلات تمام بود، از کار کناره گرفتم. در این موقع از وزارت عدلیه به خدمت دعوت شدم و با صدور فرمان از قبول خدمت عذرخواستم. در سال ۱۳۲۲ شمسی

(هشتم شهریور) به دست متفقین گرفتار و دو سال اسیر آنان بودم، پس از ختم جنگ آزادم کردند که از محبس مرا با برانکارد به منزلم آوردند و سه سال تمام بستری بودم، بر اثر این بیماری دست راست و کبد به کلی از کار افتاده و قادر به حرکت نبودم. قسمت عمدهٔ تألیفات و یادداشتهای عزیزتر از جانم در این پیش آمدها با قسمت عده‌ای از کتابهایم از بین رفته و اجانب به یغما بردند. و آنچه که از تألیفات من موجود است: کتاب فقه یا حقوق اسلام در چهار جلد (جلد اول آن، کلاسیک و فارسی چاپ شده) و کتاب حقوق اساسی که آن هم به طبع رسیده است؛ کتاب مرگ سیاه در تحولات دورهٔ پهلوی؛ و کتاب انسان در دبستان طبیعت، در تکمیل کتاب «خلفت علم قبل از بشر، تألیف فلاماریون»، که قسمتی به چاپ رسیده و کتاب روح التربیه؛ و کتاب روح التربیة و التعلیم در مقابل تألیفات گوستاولوبن؛ و کتاب سرائر خفیه در احوال برزخیه؛ و کتاب حقوق تطبیقی در سه جلد، راجع به موازنه و مقایسه‌ی قوانین و احکام مذاهب و ملل با احکام و قوانین اسلامی و علل تشریع آنها؛ و کتاب تاریخ مقدس واشنگتون اروینگ آمریکایی با اصلاحات اساسی و کتاب معلومات مدنیه، ترجمهٔ تألیف دکتر یوزغادلی- زوینی‌زاده؛ و رساله در مناسک؛ ترجمهٔ کتاب الابطال؛ و ترجمه‌ی کتاب روح الاشتراکیّه گوستاولوبن؛ و ترجمه‌ی کتاب امیرزاده عادلایده؛ و کتاب النشو والارتقاء در رد عقاید داروبن و بسیاری از رساله‌های برجستهٔ تاریخی ادوار باستانی.

در سال ۱۳۲۹ در تشکیل مؤسسهٔ تعاون عمومی دخالت نمودم که عملیّات نه ماههٔ آن در مجلهٔ مخصوصی منتشر شده است. عقب من دو پسر و دو دختر است: پسر کوچکم سید عبدالحمید نقیب‌زاده مشایخ، متولد ۱۲۸۸ شمسی در کربلا که پس از تکمیل تحصیلات خود بالاجبار وارد نظام گردیده و در قسمت قوای هوائی فرمانده و سروان بود، در ۱۷ مهر ۱۳۱۷ مطابق۷ رمضان ۱۳۵۹ هجری درمانور هوائی از ارتفاع پنج‌هزار متر باطیاره سقوط نموده، سوخت و متلاشی گردید، استخوانهای

وی در امامزاده عبدالله در مقبره‌ی مخصوص دفن شد، وی از خود دو دختر بنام هدیه و فریده باقی گذاشته است.

پسر دیگر عبدالحمید نقیب‌زاده مشایخ است. مادر بچه‌های من مرحومه رباب دختر مرحوم میرزا عطاءالله شیخ الاسلام، دائی من بود.

دو دخترم: فرخنده، عیال ارسلان دارائی، پسر مهدی میرز آصف الممالک که مادر او مرحومه قمرالسادات، دختر مرحوم میرزا عطاءالله شیخ الاسلام و خالهٔ اولاد من است. دختر دیگرم، رقیه که فرشید خوانده می‌شود عیال محمد حسین دارائی، پسر کوچک مرحوم مهدی میرزا بود که سه سال قبل شوهرش فوت کرده، یک پسر بنام غلام رضا و یک دختر بنام مینا باقی گذاشته است.

عبدالحمید مشایخ طباطبا

در سال ۱۲۸۲ شمسی در تبریز متولد شده، پس از تکمیل تحصیلات خود به معاونت کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی و پس از چندی به ریاست چاپخانه مجلس انتخاب گردیده، برای خرید ماشین‌آلات و مطالعات لازم در فن چاپ به آلمان مسافرت و پس از تکمیل مطالعات به ایران مراجعت نموده، بکار اشتغال داشت، پس از نه سال از چاپخانه استعفا داده، به معاونت کارپردازی مجلس برگزیده شد، فعلاً در قانونگذاری و کمیسیون مختلط نفت مشغول خدمت است. عقب عبدالحمید مشایخ دو پسر و یک دختر است، بنام محمدعلی، محمدحسین، پروین که مریم (ماری) خوانده می‌شود. و عیالش عشرت السّلطنه، دختر خالهٔ او، صبیهٔ مرحوم آصف الممالک بود که به سال ۱۳۱۷ شمسی در گذشته است.

محمدعلی نقیب‌زاده مشایخ طباطبا

متولد شب جمعه و پنجم جمادی الاولی ۱۳٤۲، مطابق ۱۳۰۲ شمسی که تحصیلات خود را دارالفنون خاتمه داده و کارمند کتابخانه مجلس و فعلاً منشی مخصوص کمیسیون مختلط نفت است، یک پسر محمد اسمعیل و یک دختر به اسم رباب که الهه خوانده می‌شود دارد. عیالش ثریا، دختر آقای حسین شعاع و

خواهرزادهٔ آقای عبدالله معقول که قبلاً رئیس دیوان جنائی و دیوان کیفر و فعلاً رئیس کل ثبت اسناد است.

محمدحسین نقیب‌زاده مشایخ

محمدحسین مشایخ، مهندس ساختمان است، تحصیلات خود را در دانشگاه به پایان رسانیده، متولد ۲۵ صفر ۱۳٤۷، مطابق ۱۳۰۷ شمسی است.

پروین مریم: دختر عبدالحمید مشایخ، متولد ۱۳ ذی القعده ۱۳٤۸، مطابق ۱۳۰۹ شمسی است.

**

یکی دیگر از اعقاب مرحوم حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام آیةالله حاج میرزا محمود شیخ‌الاسلام اعلی‌الله مقامه می‌باشد:

حاج میرزا محمود شیخ الاسلام طباطبا

نابغهٔ محیط علم و دانش، نادرهٔ عصر، درّ یتیم دهر، عالم متبحّر و دریای مواج فضل و تقوی که در متانت نظر و قوّهٔ استنباط و سعهٔ تتبع و اطلاع از هر جهت بدیع و تحفهٔ روزگار بوده، قلم و بیان عاجز از معرّفی مقام و معنویت و کمالات این سیّد جلیل القدر است. در زمان مرحوم آیةالله شیخ مرتضی انصاری برای تکمیل تحصیل به نجف رفته و چند سال مقیم آنجا بود و پس از نیل به مقام شامخ اجتهاد به تبریز مراجعت و از هر جهت دارای شخصیت فوق‌العاده بارز و مهم و مصدر امور شرعیّه و مورد توجّه خاص و عام و دولت و ملّت بود، ولادتش در سال یک‌هزار و دویست و چهل هجری است، در سال یک‌هزار و سیصد و ده عازم حجّ گردیده و در خانهٔ خدا در همان سال به جوار حق انتقال و در قبرستان معلّی جنب ابیطالب عم به خاک سپرده شده است. از آثار علمی آن بزرگوار کتاب منتهی المقاصد در نحو؛ کتاب دکة القضا در شهادات و قضا؛ کتاب تمییز الصّحیح من الجریح در تعادل و ترجیح؛ کتاب

غایة الآملین یا مواقع النجوم در حل مشکلات ادعیه و آیات و روایات، در این کتاب تتبّعی به خرج داده که محل حیرت اهل تتبّع است. این کتاب به ترتیب حروف تهجی، مثل کتاب لغت است و دو جلد در ابواب (الف) پاکنویس شده، که بی‌نظیر است. رسالهٔ ابداء البداء، در مسائل بداء؛ رسالهٔ مسائل الدعا؛ و رسالهٔ مفتاح البسمله؛ و حاشیهٔ کاشفت الکشّاف بر تفسیر کشّاف و حاشیهٔ منهل صافی؛ بر تفسیر صافی، رسالهٔ عجب العجاب در اخذ اجرت بر واجب؛ و حاشیهٔ حقائق القوانین بر قوانین الاصول؛ و رسالهٔ وقیّه در تقیّه است. و نیز از آثار ایشان، مسجد شیخ الاسلام، جنب حمام میرزا موسی خان در تبریز است.



عقب این سید جلیل: حاجی میرزا عبدالامیر شیخ الاسلام و میرزا سید لطفعلی است. عقب مرحوم حاجی میرزا عبدالامیر: میرزا عبدالحسین و میرزا یوسف و میرزا محمود و میرزا باقر است.

عقب میرزا عبدالحسین: میرزا جواد و عقب میرزا باقر: سید رضا و سید مهدی و سید حسن است.

دیگر از اعقاب مرحوم حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام، میرزا سید ابوالقاسم شیخ الاسلام است:

سید ابوالقاسم شیخ الاسلام طباطبا

یکی از اجلّه و اعاظم دورهٔ خود بوده است. با دو برادر دیگرش، میرزا محمد شفیع نقیب و حاجی میرزا محمود شیخ الاسلام، نوادهٔ دختری مرحوم میرزا عطاء الله شیخ الاسلام هستند. و مرحوم میرزا ابوالقاسم، خلف بزرگ مرحوم شیخ الاسلام کبیر است. دارای شخصیت بارز و صاحب عزت و شرف وهمت بزرگ و فطرت عالی و رئیس خانوادهٔ شیخ الاسلام بوده است. در سفر طهران، همراه والد ماجد خود بوده و پس از رفع دورهٔ توقیف به تبریز مراجعت و در سال یک‌هزار و دویست و هفتاد و نه هجری، وفات کرده است. اعقاب آن مرحوم عبارتند از: حاجی میرزا رضا مجتهد و حاج میرزا تقی مجتهد و میرزا عطاء الله شیخ الاسلام.

حاجی میرزا رضا مجتهد طباطبا

مرحوم مجتهد از معاریف حلقه‌های سلسلهٔ طباطبا بوده، در اوایل دورهٔ زندگانی به عزم تحصیل به نجف عزیمت و پس از فراغت از تحصیل در سال یک‌هزار و سیصد با تجلیل فوق العاده‌ای که از طرف مرحوم میرزا عطاءالله شیخ الاسلام برادرش فراهم شده بود، وارد تبریز شد و یکی از معاریف و فوق العاده با همت و مجدّ و متعصّب و متنفّذ و می‌توان گفت که یک مجتهد جدلی بوده است. در غائلهٔ قتل عام روسها در تبریز، حق بزرگی به گردن عموم اهالی داشت.

اجمال پیش آمد این غائله آن‌که: بر اثر انقلابات چندین سالهٔ آذربایجان در جریان مشروطیّت و حدوث اختلاف شدید بین ملت و دربار محمد علیشاه قاجار که منتهی به جنگ داخلی و محلّاتی در تبریز گردیده و غالباً به جنگ تن به تن منجر می‌شد، دولت روس نسبت به مشروطیت ایران با نظر کینه و عداوت مخصوص می‌نگریست. و از بیم سرایت فکر آزادیخواهی از ایران به روسیّه و مخصوصاً به

قفقاز و ترکستان، که اکثر ساکنین آن مسلمان و غالباً ایرانی بودند، میکوشید با هر تدبیر و وسیله‌ای، این شعله را خاموش و این کانون را زیر و رو کند و دربار ایران را تحریک، بلکه مأمور برچیدن اساس مشروطیت می‌نمود. انگلیس‌ها بر عکس روسها در ظاهر از آزادیخواهان تقویت و از مشروطیت حمایت می‌نمودند، ولی در باطن یک نقشهٔ بسیار خطرناک و مرموزی داشتند که آزادیخواهان آن روزها متوجه آن نبودند و به جز چند نفر متفکر کسی نمی‌توانست دست حریف را بخواند. انگلیسها میخواستند با نمو و تربیت این نهال، کم‌کم به ایالات ایران استقلال داده و دولت‌های کوچکی در شرق و غرب و جنوب و شمال و مرکز ایران بتراشند که خود مستقیماً این دولتهای پوشالی ومصنوعی را حمایت کرده، با قطع ریشهٔ اصول مرکزیت در ایران، خود با این دولتهای مصنوعی وارد مقاولات سیاسی گردیده و امتیازات مخصوصی را تحصیل نماید. این نقشه در زیر پرده‌های نیرنگ سیاسی هر روز به یک شکلی ابرو نشان می‌داد، چنانکه زمانی که فرمانفرما والی فارس بود، این موضوع ضمن تلگراف رمزی به سفارت انگلیس در طهران مخابره و نسخهٔ آن بدست نگارنده رسید که سی و پنج سال قبل من آن را در روزنامهٔ خورشید آن روز منتشر کرده، در مقابل حریف سد آهنینی ایجاد نمودم، پس از سالها مجدّداً در دوره رئیس الوزرائی رزم آرا، حریف خواست این نیرنگ را به کار بسته و شعبده بازی نماید، ولی موفق نشد. مگر افغانستان را با همین نیرنگ از ایران جدا نکرد؟

بالجمله همسایه‌های شمالی و جنوبی این نقشه‌ها را داشتند وترکیه نیز به تصوراتی، گربه رقصانی می‌نمود، مشروطیت پیشرفت می‌کرد، که روس‌ها شروع به اقدامات مستقیم نمود و در آغاز سال ۱۳۳۰ هجری دست به کار شدند. امیر حشمت با یک دسته از افراد مجاهدین از طرف انجمن با قشون روس، شروع به زد و خورد نمودند، در روز دوم جنگ مجاهدین مغلوب و روسها بنای کشتار دسته جمعی و عمومی را گذاشتند. در چنین روزی، مرحوم حاجی میرزا رضای مجتهد و محترمین سلسله و جمعی از علماء و اهالی شهر به قریهٔ باسمنج در جوار شهر رفته با صمدخان شجاع

الدوله که عنصری فوق‌العاده پست و بیشرف بود[۱] و نیز با فرمانده قوای روس، داخل مذاکره شدند، تا جنگ و جدال خوابیده و قتل عام بر طرف شد و این همت مردانهٔ مجتهد مرحوم، شهر را از کشتار دسته جمعی نجات داد، ولی روسها با دست همین صمدخان،[۲] رؤسای مجاهدین و آزادیخواهان را گرفتار و به چوبهٔ دار آویختند، تا آن رادمردان از بلندی‌دار فجایع، دستهای ناپاک (مثل صمدخان) را تماشا کرده و جان دهند.

در طول پانصد و پنجاه سال، سلسلهٔ طباطبا در آذربایجان همیشه گرفتار تعدیات و تجاوزات دو همسایهٔ متعدی بوده و دائماً افراد این خانوادهٔ عظیم الشأن با روس و ترک، پنجه نرم می‌کردند و حقیقتاً این مبارزه موروثی بود و هر سلفی به خلف خود این سجّیه را به ارث باقی می‌گذاشت. به اوّل کتاب مراجعه فرمائید.

پدر کشتی و تخم کین کاشتی
پدر کشته را کی بود آشتی

و در روی مطالعات بزرگان و اسلاف این سلسله بود که دولت مرکزی، تبریز را ولیعهدنشین[۳] کرده بود که دارالسّلطنه علاوه از محلّ تمرکز قوای دولتی، محور توجّه قوای عمومی ملت گردیده.

هنگام ظهور فتنه و تحریکات همسایگان فتنه جو، دولت و ملت بتوانند به دستیاری، هم خصم را از بین بردارند، چنانچه در طی دوره‌های هولناک تاریخی، ملت آذربایجان توانسته است کمر دشمن را شکسته و تا قوای دولتی بجنبند، حریف را از پای درآورند.

---

۱ ـ با این‌گونه حرف‌ها مورّخ نباید عفت قلم را از دست داده و بنای فحش به مردم بگذارد و این فحاشی ناشی از تعصب و موجب سلب اطمینان به حرف‌های تاریخ‌نویس است. [م.ع]

۲ ـ طرف‌داری از مشروطیّت و یا استبداد موجب سلب اطمینان به حرف‌های مورّخ است، زیرا تاریخ‌نویس باید بی‌طرفانه قلم دست گرفته حقایق را به رشته تحریر کشد، نه با فحش گفتن. [م.ع]

۳ ـ چنانچه در محل خود مشروحاً بیان شده و مدارک زیادی نیز شاید است، ولیعهدنشین کردن تبریز در روی مطالعات و افکار مرحوم حاجی میرزا مهدی قاضی متوفی ۱۲٤۱ بوده و مسافرت به شهرستان کرده و فتحعلی شاه را در طهران از اوضاع آذربایجان آگاه و نظریه خویش را در ولیعهدنشین کردن تبریز ابراز می‌دارد، چنانچه در محل خود تفضیلاً بیان شده. [م.ع]

بالجمله به همّت و فداکاری مرحوم مجتهد که خالوی اکرم این نویسنده است، غائلهٔ مذکور برطرف شد، ولی وطن عزیزم بهترین اولاد خود را از دست داد. مرحوم مجتهد در سال یک‌هزار و سیصد و سی و دو، دورهٔ زندگانی مادی را در نَوردیده، به جهان جاوید شتافت. «قدس سرّه».

اعقاب مرحوم مجتهد عبارت بودند از: مرحوم میرزا ابوتراب، میرزا حسن، آقا میرزا مهدی، آقا میرزا محمد واعقاب آقا میرزا محمد: میرزا محمدرضا، میرزا جواد، میرزا مسعود می‌باشند.

دیگر از اعقاب مجتهد: آیة‌الله آقا میرزا ابوالقاسم علامه طباطبا و اعقاب ایشان: آقا میرزا صادق و میرزا سیدعلی و میرزا سیدجمال‌الدین و عقب او، میرزا سید فخرالدین است. همچنین از اعقاب مجتهد: آقا میرزا سیدکاظم مفید و عقب ایشان میرزا محسن، میرزایحیی، میرزا محمدعلی، میرزا علی می‌باشند. عقب دیگر مجتهد: آقا میرزا مرتضی علم‌الهدی و عقب او میرزا سید علی است.

عقب دیگر مرحوم مجتهد، آقای پرویز وهمی است که به مناسبت تولدش در روز عید قربان، (حاجی) نامیده شده بود. فعلاً در طهران و یکی از اعضای مهم دولت در ادارْ دخانیات است. در سال ۱۳۳۱ هجری در تبریز متولد گردیده است.

میرزا سیّد ابوالقاسم علامه طباطبا[1]

آیة‌الله علامه استاد معظم «قدس سره»، فی‌الحقیقه از حیث علم و فهم و درایت و حافظه و قدرت استنباط، وجودت ذهن، نابغه‌ی عصر خود بود. فوق‌العاده خوش‌بیان و طلیق‌اللّسان و می‌توان گفت که هیچ نوشته را ندیده، مگر آن‌که آن را در حفظ داشت، ایامی که در حضرتش مشغول استفاده بودم، هیچ‌وقت ندیدم، کتابی را باز کرده و عباراتی را بخواند، بلکه کتاب در برابر ما باز بود و مرحوم علامه از حفظ

---

۱ ـ شرح حال مرحوم علّامه را به طور تفصیل در بعضی کتب مؤلفه در عراق ثبت شده و حرکات و رفتار وی در موقع تسلط یافتن انگلیس‌ها به عراق کاملاً مضبوط گردیده و در میان عرب‌ها و اهل عراق مشهور است که نتیجه جز سرافکندگی این دودمان چیز دیگری نداده است. [م.ع]

عبارات را تقریر می‌فرمود. مرحوم علامه اوایل در کربلا مقیم بود و در اواخر به نجف انتقال یافته بود. دارای تألیف و تصنیف زیاد بود، دو نسخه از آثار آن مرحوم: یکی الاستصواب فی‌الاستصحاب و دیگری تفسیر سوره‌ی حمد، نزد بنده موجود است. نه تنها مقامات حریری و حمیدی و کلیه‌ی منظومه‌های علمی و ادبی و قصائد مغلقه‌ی و مشکله شعرای عرب و هزاران حدیث و روایات با سلسله و مستند را در حفظ داشت، بلکه هیچ موضوع علمی و ادبی و تاریخی نبود، که چندین مثل از متقدّمین و متأخرین و ارباب لغت را در آن مواضیع شاهد و مثال نیاورد. در علم حروف و جفر و رمل، احاطه‌ی کامل داشت. زبان فرانسه و انگلیسی و ترکی عثمانی را به خوبی می‌دانست و فصیح‌ترین محاور ونطاق در عربی بود. چند سال قبل به طهران آمده، دو سه ماه در طهران بود و به نجف مراجعت نمود، تقریباً پنج سال قبل به رحمت ایزدی پیوست. عقب آن مرحوم: آقا میرزا سید علی، متولد ۱۳۲۰ چند سال قبل فوت و در امامزاده عبدالله در مقبره‌ی مشایخ مدفون است.

حاج میرزا تقی مجتهد طباطبا[1]

از معاریف و اجلّه‌ی رؤسا و بی‌نهایت متّقی و پاک ضمیر و ساده و بی‌آلایش و فوق‌العاده در موضوعات شرعیّه و فتاوی دقیق بود. پس از تکمیل تحصیل و مراجعت به تبریز به مرافعات شرعیه اشتعال داشت و یک نفر قاضی عادلی بود که هرگز خطا نکرد و سجل و مهرش نزد عموم محترم و معتبر بود. در سال یک‌هزار و سیصد و چهل و هفت وفات کرده، عقب ایشان: آقا سید جواد و آقا سیدعلی می‌باشند. آقا سیدجواد متولد ۱۳۱۵ و آقا سیدعلی متولد ۱۳۱۱ هجری در نجف هستند و از اعاظم طبقه‌ی مجتهدین به شمار می‌روند. اولاد دیگر آن مرحوم عبارتند از: آقا سیّدحسن، آقا سیّدمحمد، آقا سیّدمهدی، آقا سیّدباقر، آقا سیّدمحمدحسین.

---

۱ ـ میرزا محمدتقی حجةالاسلام «الفیّه» را که مشهور است و هم‌چنین اشعار مجتهد طباطبا را که: «آمده ز کربلا تازه به تازه نو به نو» الخ از زبان این مرحوم گفته و اول الفیّه این است: «قال التقی الهاشمی نسبا ـ بقیه الماضین من طباطبا» الخ [م.ع]

میرزا عطاءالله شیخ‌الاسلام طباطبا

سیّد جلیل القدر، ایران مدار و سیاست مآب، متولد سال یک‌هـزار و دویـست و پنجاه و هشت هجری که سرپرست عموم سـادات آذربایجـان و وجـودش در امـور عامه، فوق‌العاده منشاء اثر و نافذالکلمه و دارای اراده‌ی متین و عـزم آهنـین بـود. در سال یک‌هزار و سیصد و پنج، به رحمت ایزدی پیوسته است. آن مرحوم را سه پـسر بود بنام: میرزا اسدالله مشهور به سید درویـش کـه پس از پدر به منصب شیخ‌الاسلامی رسید، ولی از آن اعراض نمود. عقبش آقا میرزا محمـد آذربـائی ساکن رشت است. دیگـر آقـا میـرزا سـید احمـد معروف به عکاس که مقیم بغـداد بـود و در سـال ۱۳۲۷ هجری فوت نمود. دیگری سیدعلی‌اکبر که چند سال قبل به روسـیه رفتـه و دیگـر خبـری از وی نرسیده است. به طوری که قبلاً اشـاره رفـت، مرحوم آقـا میـرزا محمـدتقی قاضـی در رأس دو سلسله شـیخ‌الاسـلام کـه ترجمـه‌ی احـوال ایـن سلسله‌ی به قدر مقدور تـشریح شـد و اینـک بـه ترجمه‌ی احوال سلسله‌ی دیگـر، یعنـی سلـسله‌ی قاضی‌ها می‌پردازیم:



از اعقاب مرحوم میرزا محمدتقی قاضی یکی مرحوم حاجی میرزا مهدی قاضی است.

حاجی میرزا مهدی قاضی طباطبا[1]

این سید جلیل‌القدر از مشاهیر و معاریف عصر خود و عالم متبحر و مجتهد جامع الشرائط بود. از مرحوم میرزا مهدی شهرستانی اجازه‌ی اجتهاد تحصیل کرده و در زهد و تقوی و عبادت ضرب‌المثل بود. منقول است که از جوانی تا آخر عمر نوافل یومیّه را ترک نکرده، بسیار فطن و متواضع و حلیم بوده و حسن معاشر داشته است. خانه‌اش همیشه پناهگاه فقرا و مساکین بوده و هیچ سائلی را از فیض محروم نمی‌کرده است. در نهایت شرف و افتخار، ریاست و زندگی نموده است. پس از فوت والد بزرگوار خود رسماً متصدی امر قضاوت گردیده و از ارکان عمده‌ی شهر تبریز بوده است. در سال یک‌هزار و دویست و چهل و یک هجری، به دار جاویدان رحلت و در مسجد معروف به مقبره‌ی تبریز، واقع در سه راه بازار، در مقبره‌ی ضلع شمالی، مدفون است، در ماده تاریخ وفاتش گفته‌اند:

قاضی ز جهان ندیده جز بدعهدی　　بدرود جهان کرده پس از او شهدی
تاریخ وفات خواست از من گفتم　　مسکن به بهشت کرد سیّد مهدی

سیّد بزرگوار را کراماتی بوده، با خط خود نسبت به اعقابش وصیت‌نامه مخصوص انشاء کرده، از آثار آن مرحوم کارخانه‌ی ماهوت باقی و شال‌بافی در آذربایجان است، عقب او: مرحوم میرزا عبدالجبار قاضی و آقا میرزا سید محمد است.

میرزا عبدالجبار قاضی طباطبا

سیّد جلیل القدر و عالم متبحّری بوده با کمالات صوری و معنوی آراسته، واعظی بلیغ و خطیب نافذالبیانی بی‌نظیر که از علوم خفیه اطلاعات کامل داشته، پس از فوت والد خود متصدی امر قضاوت گردیده و اساساً این سلسله تا کنون از علوم

---

۱ ـ شرح حال مرحوم حاجی میرزا مهدی قاضی القضاة در کتاب (خاندان عبدالوهاب) مشروح و به نحو تفصیل مذکور و شمهٔ از خدمات دینی و دنیوی آن مرحوم نیز مسطور است و شیخنا العلامه آقای شیخ آقا بزرگ طهرانی نزیل نجف اشرف دام ظله ترجمه آن مرحوم را به طور جامع و مفید در کتاب الکرام البررة به رشته تحریر کشیده و در کتب دیگر که مقام گنجایش تعداد اسامی آن‌ها را ندارد، نیز مذکور است (م.ع)

بی‌بهره نبوده‌اند و با فطانت ذاتی این علوم را به ارث می‌برند. مرحوم میرزا عبدالجبار در تفسیر و تأویل نیز ید طولانی داشته و فوق‌العاده معزز و مکرم بوده، در سال یک‌هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری فوت و در جوار پدر خود در مسجد مقبره مدفون است. اعقاب او عبارتند از: حاجی میرزا خلیل و آقا میرزا عبدالکریم. عقب آقا میرزا عبدالکریم: آقا میرزا عبدالله و آقا میرزا عیسی و آقا میرزا جواد؛ و عقب آقا میرزا جواد، آقا میرزا عبدالله و عقب آقا میرزا عبدالله آقا میرزا رفیع و یک پسر دیگر که در شهر بیجار گروس مقیم هستند.

حاج میرزا عبدالکریم قاضی طباطبا

در سال یک‌هزار و دویست و چهل و یک هجری متولد و تحصیلات خود را در خدمت مرحوم شیخ انصاری خاتمه و بهره‌ی وافر از علم و کمال داشته و یک شخص عابد و زاهد و متقی و مایل به عزلت و گوشه‌گیری و کم معاشرت بوده است. در حادثه‌ی جریان سیل عظیمی که شهر تبریز را فرا گرفته، آقا میرزا عبدالوهاب[1] از اولاد آقا میرزا عبدالکریم در اثر این سیل از جمله‌ی مغروقین بوده است. این سیل عظیم در سال یک‌هزار و سیصد و پنجاه و سه قمری از سه فرسخی تبریز سرازیر و فوق‌العاده مهیب و قهار بوده، با شدّت و فشار و قهر و صولت به شهر هجوم کرده، هر چه در پیش بوده ریشه‌کن نموده است، بطوری که پس از فرونشستن و خشکیدن آب، حدود خانه‌ها غیرقابل تفکیک و تشخیص بوده است.

دیگر از اعقاب مرحوم آقا میرزا عبدالجبار قاضی: حاجی میرزا محسن قاضی و آقای حاجی میرزا ابراهیم است.

حاجی میرزا محسن قاضی طباطبا

مرحوم حاجی میرزا محسن قاضی رئیس و سرپرست سلسله و از بزرگان و

---

۱ ـ مخفی نماند اشتباه شده، مرحوم میرزا عبدالوهاب غرق شده، پسر مرحوم حاجی میرزا ابراهیم قاضی است. اولاد و عقب مرحوم حاج میرزا عبدالکریم قاضی عبارت از مرحوم میرزا عیسی قاضی و میرزا عبدالغنی و میرزا عبدالله و عقب میرزا عبدالله، میرزا رفیع است. مرحومان میرزا عیسی و میرزا عبدالغنی عقب ندارند. [علی اصغر طباطبائی]

معاریف عهد خود و در ورع و تقوی ضرب‌المثل خاص و عام خانه‌اش ملجاء فقرا و مساکین بوده، دارای زندگانی ساده و بی‌آلایش و با قلب رقیق نسبت به واردین خود شفیق و مهمان‌دوست و با دراویش محشور و با کسانی که از علوم خفیه، دارای اطلاعات و معلومات بودند، مربوط بوده است. به همین جهت در حوزه‌ی زندگانی ایشان، امور خارق‌العاده غالباً اتفاق می‌افتاد. گویند مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری که از مشاهیر بود، دستوری خاص برای حاجی میرزا محسن قاضی فرستاده بود که قاضی روی آن عمل میکرد. در سال یک‌هزار و سیصد و شش به رحمت ایزدی پیوسته و در مقبره‌ی مجاور مقبره‌ی مرحوم حاجی میرزا مهدی، مدفون است. اعقاب ایشان عبارتند از: آقا میرزا خلیل و آقا میرزا احمد و آقا میرزا معصوم و آقا میرزا محمود و آقا میرزا فتاح و آقا میرزا محمدعلی قاضی و آقا میرزا مجید. عقب میرزا مجید، میرزا بیوک مولوی و میرزا غلامحسین مولوی هستند.

عقب آقامیرزا خلیل: آقای حاجی میرزا نصیر و آقا میرزا رحیم و عقب میرزا رحیم: میرزا مهدی و میرزا خلیل و عقب میرزا مهدی: میرزا محمد و میرزا موسی و عقب میرزا خلیل: میرزا حسن و میرزا حسین است.

آقا میرزا محمدعلی قاضی طباطبا

متولد یک‌هزار و دویست و شصت و یک هجری، متشخْص‌ترین و با معنویّت‌ترین خلف مرحوم حاجی میرزا محسن قاضی و نعم‌الخلف و جانشین والد مرحوم خود بود. در سال یک‌هزار و سیصد و دوازده هجری وفات و جنازه‌اش به نجف حمل شده است. عقب ایشان سه نفر هستند: ۱- آقای‌حاجی میرزا اسدالله و عقب او میرزا عبدالحسین. ۲- آقای حاجی میرزا باقر قاضی و عقب ایشان آقا میرزامحمدعلی و آقا میرزا جواد. ۳- آقای حاجی میرزا کاظم و عقبش آقا میرزا محمدحسین و آقا میرزا فتحعلی و آقا میرزا سیّدعلی و عقب او آقا سیّدمحمدرضا می‌باشد.

حاجی میرزا اسدالله قاضی طباطبا

شخصی شخیص و محترم و بزرگوار و متین و صاحب رأی و دوراندیش و مآل‌بین، با نظر ثاقب و دل رؤف و حلیم که همیشه در مهمات اجتماعی و امور عامه طرف شور و نزد عامه موقعیت شایان تقدیر داشته و فوق‌العاده مبادی آداب بود. در اکثر علوم غربیه، دارای مهارت کامل و با معنویات مربوط و در علم عدد و اوفاق و تکسیرات بصیر و با اهل فن سروکار داشته. از مرحوم حاجی مهدی درویش استفادها نموده و در ریاضیات و تصفیه و تزکیه عمری صرف کرده بود. تولدش در یک‌هزار و دویست و هشتاد و شش و وفاتش در یک‌هزار و سی‌صد و چهل و هشت بود.

حاجی میرزا باقر قاضی طباطبا

بزرگوار و جلیل الشأنی که اوصاف حمیده و مراتب کمالات وی را نتوان تحدید نمود. دریای مواج و بحر ذخّار علم و دانش، «هو المسلک ما کرّرته یتضوّء» و از اکابر علمای امامیه‌ی عصر حاضر بود که فقدان او مصیبت عظیمی برای عالم اسلام و تشیع بود. در سال یک‌هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری متولد و در سال یک‌هزار و سی‌صد و شصت و شش در تبریز رحلت و جنازه به قم حمل و دفن شد. در تشییع جنازه‌ی آن مرحوم در تبریز غوغا و ازدحام و تعطیل عام بود. مقدّمات و مبادی فقه و اصول و کلام را در تبریز در خدمت آقا میرفتاح سرابی و میرزا محمود اصولی و میرزا محمدعلی انصاری قراجه داغی و آقا سیدعلی یزدی و اکابر دیگر، تحصیل و در سال یک‌هزار و سی‌صد و هشت به عتبات رفته، علم اخلاق را خدمت قطب العارفین ملا حسینقلی همدانی و فقه و اصول و علوم متداوله و متفرّعه را خدمت حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل شرابیانی و ملا اسمعیل قره‌باغی صاحب الکرامات، تکمیل کرده و به تبریز مراجعت و به فاصله‌ی تقریباً سه سال به نجف برگشته، در حوزه‌ی درس آیةالله خراسانی و آقا سید محمدکاظم یزدی

و آیت‌الله شریعت اصفهانی و آقای مامقانی به تکمیل معلومات خود پرداخته و اجازه‌های متعدد از اساتید گرفته است، سال یک‌هزار و سیصد و بیست و چهار دوباره به وطن خود برگشته است. این سید عالیمقام، نزد عموم طبقات محترم و معزز بوده، فوق‌العاده خوق قلب و خوش نیت و رؤف وحلیم و فکور و متقی و با شهامت بود و در تمام عمر خود دیناری از وجوه شرعیه را به مصرف خود نرسانید. زندگانی پاک و بی‌آلایش و دور از هر گونه خودنمائی و خودآرائی و خودستانی داشت. و دارای تألیفات زیاد است که از آن جمله: حاشیه بر رسائل شیخ انصاری و حاشیه بر ریاض المسائل و حاشیه بر فصول الاصول و حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری و کتاب خیارات و کتاب الدّرر الغرویّه و کتاب مخزن‌الفوائد و بسیاری از تألیفات دیگر.

حاج میرزا کاظم طباطبا قاضی

متولد سال ۱۲۹۹، یکی از ارکان و اعاظم و معاریف طائفه قاضی و در تبریز دارای شخصیت ممتاز و از دو برادر خود از مادر جدا است. عقب او: آقا میرزا محمدحسین متولد ۱۳۳۳ هجری است.

حاج میرزا کاظم طباطبا قاضی

دیگر از اعقاب مرحوم آقا میرزا عبدالجبّار قاضی: آقای حاج میرزا ابراهیم قاضی است که سیّد جلیل‌القدر و محترم و محجوب و رقیق القلب و با شرف بوده، در سال یک‌هزار و سی‌صد و چهارده هجری، فوت کرده است. اعقاب او عبارتند از: آقا میرزا تقی و آقا میرزا مرتضی و آقا میرزا عبدالوهاب و آقا میرزا خلیل، شهیر به میرزا آقاجان و میرزا علی تقی، که عقبش آقا میرزا اسمعیل است.

آقا میرزا علی نقی طباطبا از ارکان و معاریف سلسله و متشخّصین تبریز و در خط نستعلیق خوشنویس مشهور بود که تالی میر می‌نوشته و از شاگردان میرزا محمدعلی امین الایاله که آن هم از شاگردان سید حسین خوشنویس‌باشی بوده و بعد

از میرعماد دوره‌ی صفوی، استاد اوّل خط، میرزا علی نقی قاضی استاد دوّم بوده است، لکن شیوه‌ی خطش جاذب نیست.

عقب دیگر حاجی میرزا ابراهیم: آقا میرزا هادی است و عقب ایشان: آقا میرزا محمد و آقا میرزا علی و آقا میرزا حسن است.

عقب دیگر حاجی میرزا ابراهیم: آقا میرزا اسحق و عقب ایشان: آقا میرزا محمدحسین و آقا میرزا رضا و آقا میرزا یوسف که عقب ایشان میرزا اسحق است.

عقب دیگر حاجی میرزا ابراهیم: آقا میرزا عبدالجبار شهیر به میرزا بزرگ است وعقب ایشان میرزا ابراهیم و میرزا مصطفی می‌باشد.

حاجی میرزا هاشم قاضی طباطبا

دیگر از اعقاب مرحوم حاجی میرزا مهدی قاضی: آقای حاجی میرزا هاشم قاضی است که یکی از اجله‌ی سادات سلسله‌ی قاضی و طباطبا است. در عزّت نفس و استغنای طبع ضرب‌المثل و در کمال عزّت و سرفرازی زندگانی نموده و قنات معروف به میرزا هاشم از مستحدثات آن مرحوم است. در سال یک‌هزار و دویست و هشتاد و یک، پس از فراغ از منی در عمل حجّ دارفانی را وداع و در مقابر قریش در جوار قبر ابیطالب(ع) مدفون است. اعقاب آن مرحوم عبارتند از: آقا میرزا عبدالرحیم و آقای حاجی میرزا ابوالحسن رئیس السادات و عقب ایشان:آقای میرزا محمدهاشم نقیب و عقب ایشان: آقا میرزا کاظم است، عقب حاجی میرزا ابوالحسن: میرزا علی آقا و عقب ایشان: آقا میرزا جواد و آقا میرزا محمود و آقا میرزا ابوالحسن و آقا میرزا سعید است.

آقا میرزا مهدی قاضی[1]

عقب دیگر مرحوم حاجی میرزا هاشم قاضی: آقای حاجی میرزا مهدی قاضی و عقب ایشان: اوّل آقا میرزا رضی است، عقب ایشان: آقا میرزا صادق و آقا میرزا تراب

---

۱ ـ از معایب این کتاب یکی نیز عدم نگارش شرح حال و تاریخ زندگانی مثل مرحوم حاجی میرزا مهدی قاضی است. با این‌که پاره از اشخاص که در ردیف عوام الناس می‌باشند، ترجمه شده، ولی امثال آن مرحوم حتی به تاریخ تولد و وفاتش نیز اکتفا نشده. (م.ع)

و میرزا حمید و میرزا موسی است. دوم آقا میرزا مرتضی و عقب ایشان: میرزا محمدحسین و میرزا محمد است. سوم: آقای حاجی میرزا علی آقا و عقب ایشان: آقامیرزا فتح‌الله و میرزا عبدالله و میرزا یوسف و میرزا ابراهیم و میرزا عبدالرحیم و میرزا حسن میباشند. چهارم: آقا میرزا علی تقی[1] و عقب ایشان: آقا میرزا مصطفی و میرزا ابوالقاسم و میرزا عیسی و میرزا صالح و میرزا عبدالرزاق میباشند. پنجم: آقا میرزا محمدعلی و عقب ایشان: آقا میرزا محمود و میرزا تقی و میرزا هدایت‌الله و میرزا حسین و میرزا مهدی صارم‌الملک است.

سلسله‌ی اعقاب میرزا عطاءالله شیخ‌الاسلام و حاجی میرزا یوسف و آقا میرفتاح

به طوری که قبلاً تصریح شد، مرحوم میرزا صدرالدین محمد طباطبا، منبع و سرچشمه‌ی دو سلسله است: یکی سلسله‌ی شیخ‌الاسلام، دیگری سلسله‌ی سیّد جلال‌الدین ولی شهیر به سلطان.

مرحوم سلطان که همان سید جلال‌الدین ولی می‌باشد، سرسلسله‌ی اولاد میرزا عطاءالله شیخ‌الاسلام و حاجی میرزا یوسف مجتهد و آقا میرفتاح است. و اینک شروع به معرفی و ثبت حلقه‌های این سلسله می‌نمائیم: عقب سید جلال‌الدین ولی شهیر به سلطان دو نفر است: اول- میرزا سید احمد. دوم ـ امیر مخدوم و عقب امیر مخدوم نیز دو نفر است: اولی ـ امیرمرتضی و دومی ـ میرزا شرفجهان و عقب میرزا شرف‌جهان سه نفر است: ۱- امیر ابوالحسن. ۲- امیر حبیب‌الله . ۳- امیر عطاءالله و عقب امیر عطاءالله: آقا میرزا اسدالله شیخ‌الاسلام و حاجی میر عبدالفتاح است.

میرزا اسدالله شیخ الاسلام طباطبا

مرحوم میرزا اسدالله شیخ‌الاسلام در سال یک‌هزار و یک‌صد و هشتاد و سه هجری فوت نموده و قبر شریفش در تبریز در قبرستان لله بیک، بیرون محله‌ی

---

۱ ـ مرحوم حاجی میرزا علی نقی در قضیه شهریور هزار و سیصد و شصت هجری در اثر بومب [بمب] روس‌ها به اجداد طاهرین با یک پسر میرزا عیسی نام ملحق شدند. رحمة‌الله‌علیهما. [علی اصغر طباطبائی]

مهادمهین است. از اجلّه‌ی سادات عظام طباطبا و در زمان خود متصدر و متنفّذ و دارای شخصیّت بارز بوده است، عقب ایشان دو نفر است: اوّلی- میرزا عطاءالله شیخ الاسلام . دوّمی- حاجی میرزا صالح و عقب حاجی میرزا صالح سه نفر است: اوّل- آقا میرزا عبدالله پیشنماز. دوّم- آقا میرزا ابراهیم. سوّم- حاجی میرزا خلیل.

میرزا عطاءالله شیخ‌الاسلام

شخصی فوق‌العاده متشخّص و متعیّن و متنفّذ و بسیط الید بوده و کلیه‌ی نوشتجات آن روزه با سجّل و مهر آن مرحوم و مرحوم میرزا محمدتقی قاضی تسجیل شده، نزد عامه و خاصه کمال اعتبار را داشته و می‌توان گفت که وجود ایشان در آن دوره مظهر شخصیت اول آذربایجان را مجسم می‌نمود. در سال یک‌هزار و دویست و سیزده هجری مرحوم شده و از حیث اولاد ذکور بلاعقب بوده است.

حاج میرزا صالح

چندی پس از برادر خود زیسته و در سال یک‌هزار و دویست و چهل و نه هجری فوت نموده است.

اعقاب آقا میرزا عبدالله پیشنماز

عبارتند از: میرزا عبدالعلی و میرزا باقر، عقب میرزا باقر: میرزا ابوالحسن و عقب وی میرزا باقر است. عقب دیگر پیشنماز: میرزا صادق و عقب او میرزا محمد وعقب او میرزا صادق و میرزا ابوالقاسم می‌باشند. عقب دیگر پیشنماز آقا میرهادی و عقب او میرزا عبدالله و میرزا ابراهیم و میرزا علینقی است.

اعقاب میرزا ابراهیم

سه نفر هستند: اول، میر علینقی که عقب او میرزا آقاست. دوم، میرزا عطاءالله که عقب او میرزا محمود و عقب او میرمحمد است. سوم، میرشکور که عقب او میرغفار

و میرشفیع و عقب میرشفیع، میر ابوالفضل و میر جواد و میر جعفر و میر علی‌اکبر و میر علی می‌باشند.

اعقاب حاجی میرزا خلیل

عبارتند از: میر اسدالله و میرمهدی و میرابوالقاسم که عقب وی میر محمدعلی است. عقب دیگر حاجی میرزا خلیل، میرعلی اصغر است که عقب او میرباقر و میرحسین می‌باشند.

حاج میر عبدالفتاح

فرزند دیگر امیر عطاءالله پسر میرزا شرف‌جهان است که دارای دو پسر بوده: ۱- حاجی میرزا کاظم. ۲- حاجی میرزا یوسف مجتهد.

عقب حاجی میرزا کاظم

عبارت است از: میرزا محمدعلی و اعقاب میرزا محمدعلی عبارتند از: میرزا لطفعلی، میرزا اسمعیل، میرزا مهدی، میرزا احمد و میرزا حسین. عقب میرزا مهدی: میرزا یوسف و عقب اومیرکریم و میرزا مهدی است. عقب میرزا احمد عبارتند از: اول، میرعظیم کوشکی که عقب او میر جلیل تبریزی و عقب او میرزا ابوالحسن و میرفتاح است. دوم، میرزا عبدالرحیم کوشکی که عقب او میرزا احمد و عقب او میرمحمدعلی است. عقب دیگر میرزا عبدالرحیم کوشکی: میرزا رضی و عقب او میرحسین است. عقب دیگر میرزا عبدالرحیم: میرزا رضا و عقب او میر احمد و میر حمید و میر عمید است. عقب دیگر میرزا عبدالرحیم: میرزا اسمعیل که عقب او میرعبدالله، میر شرفجهان، میر اسدالله، میر عبادالله، میر عطاءالله و عقب میر عطاءالله میرمحمد است. سوم، میرحمید. چهارم، میرکاظم که عقب او میر حیدر است.

اعقاب میرزا حسین سه نفر هستند: اول، میرزا اسدالله که عقب او میرحسین و عقب او میرهدایت است. دوم، میرصدرالدین که عقب او میرجعفر و میرشفیع و میرباقر است. سوم، میرطالب که عقب او حاجی میرحسن و میرعلی آقاست.

حاج میرزا یوسف مجتهد

پسر حاجی میر عبدالفتاح، در عهد خویش دارای موقعیت بی‌اندازه مهم و متصدر و متنفذ و در سیادت و سیاست وعلم و عمل محور مراجعات عموم و متصدی محاکمات شرعیه بوده است. مجتهد شخصی بوده مرتاض و متقی و مستجاب‌الدعوه و به همین جهت خاندان آن مرحوم چه در زمان حیات و چه بعد از وفاتش تا زمان حاضر، محل توجه عامّه و آستان تقدیم نذورات می‌باشند. ولادت شریفش به سال یک‌هزار و یکصد و شصت و هفت و وفاتش در هزار و دویست و چهل و دو هجری بوده است. آن بزرگوار دارای فضائل و مناقب بیشمار و تألیفات عدیده است که از آن جمله: کتاب زهرالحساب و رساله‌ی خراجیّه و رساله‌ی جهادیه و رساله‌ی موجزه در اصول و فروع دین و رساله‌ی مصباح در اصول دین و رساله‌ی مسودالخدود فی بیان الحدود است. مرحوم مجتهد اجازه‌ی خود را از مرحوم آیةالله بهبهانی و جمع دیگر از تلامذه‌ی ایشان تحصیل کرده است. اعقاب آن مرحوم دو نفر است: اول، آقا میرزا صادق طباطبا. دوم، آقا میرفتاح.

اعقاب آقا میرصادق

عبارتند از: حاجی میرزا تقی، میرزا جعفر، میرزا رضا، حاجی میرزا علی نقی و عقب علینقی: میرزا عبدالحسین، میرزا عبدالعباس که عقب او میرزا رضا است. عقب میرزا جعفر: میرزا یوسف است و عقب حاجی میرزا تقی: میرزا موسی و میرزا محسن که عقب او میرزا رضی است. عقب دیگر حاجی میرزا تقی: میرزا تقی: میرزا حسین است که عقبش میرزا جواد و میرزا شفیع می‌باشند. عقب دیگر حاجی میرزا تقی: میرزا حسن و عقب او میرزا علی‌اکبر و میرزا علی‌اصغر است. عقب دیگر حاجی میرزا تقی: آقای میرزا علی پیشنماز و عقب او میرزا تقی قاضی لشکر است.

آقا میرفتاح طباطبا

در جلالت و شخصیت معروف‌تر از آن است که محتاج معرفی باشد. متولد سال

یک‌هزار و دویست و نه هجری بوده است. در سال هزار و دویست و چهل و سه هجری که دولت روس به ایران هجوم و پس از جنگ و جدال به شهر تبریز مستولی و آن را تحت محاصره گرفت، «رئیس قشون روس ژنرال پاسکاویج بود»، اهالی به اتفاق آقا میرفتاح از در تسلیم درآمده و شهر را تسلیم قشون روس نمودند، قشون دشمن وارد دارالسلطنه گردید و همان روز از طرف ژنرال مزبور، تأمین و تنظیم شهر به عهده‌ی آقا میرفتاح واگذار شد، پس از چندی معاهده‌ی ترکمان چای منعقد گشت. عباس میرزا نایب‌السلطنه نسبت به سید بدبین و سوءظن قوی داشت و به همین ملاحظه آقا میرفتاح از تبریز مهاجرت و به تفلیس رفته رحل اقامت انداخت. پس از چندی ـ بسال یک‌هزار و دویست و پنجاه و هشت ـ دوباره به تبریز مراجعت و در سال یک‌هزار و دویست و شصت و نه هجری وفات کرد. مرحوم حاجی میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام بر سر این پیش آمد و تمایل و تسلیم آقا میرفتاح در مقابل روسها و بالاخره مهاجرت به تفلیس، نسبت به آقامیرفتاح کدورت[1] خاطر داشته و ناراضی بود.

اعقاب میرفتاح طباطبا

عبارتند از: میرزا یوسف و میرزا رفیع و میرزا صادق مؤیدالاسلام که عقب او: میرزا محمدعلی و میرزا کاظم آقا طباطبا و آقا میرزا مهدی مصباح‌الحکماء است، عقب آقا میرزا مهدی: میرزا احمد و میرزا جواد آقا طباطبا و عقب او سید محمدعلی و سید حمید است.

عقب دیگر میرفتاح: میرزا اسدالله عمادالاسلام و عقب وی میرزا زین‌العابدین متعمدالاسلام است. عقب دیگر: آقا میرزا محمد شهیر به میرزا حاجی آقا که عقب ایشان: آقا میرزا عبدالوهاب و آقا میرزا نعمت‌الله وعقب او آقا میرفتاح و آقا میرزا

---

۱ ـ نوشتن این‌گونه حرف‌ها و خرافات در صفحه تاریخ غیر از این‌که باعث کدورت خاطر در میان اولاد و احفاد کرده، ثمره دیگری ندارد و قلم تاریخ‌نویس باید از این‌گونه حرف‌ها پاک و تاریخ‌نویس، عفت قلم را از دست ندهد. والسلام علی من اتبع الهدی. (م.ع)

محمد است. عقب دیگر آقا میرفتاح: حاجی میرزا خلیل و عقب او میرزا علی‌اصغر و میرزا فتاح شهیر به میرزا آقا است. عقب دیگر: میرزا حسن و عقب او میرزا تقی و میرزا احمد و میرزا یوسف است.

سلسله‌ی سادات طباطبا مشهور به وکیلی و امینی

با توجه به ترجمه‌ی احوال سید جلیل‌القدر میرزا محمدعلی قاضی[1]، معلوم می‌گردد که این بزرگوار سرچشمه‌ی دوان‌شعاب ومنبع دو فیضان بوده: یکی سلسله‌ی شیخ‌الاسلامی و دیگری سلسله‌ی وکیلی و امینی. بنابراین یکی دیگر از اعقاب مرحوم میرزا محمدعلی قاضی: مرحوم میرزا صدرالدین شهیر به میرزا صدرا وکیل است.

میرزا صدرالدین شهیر به میرزا صدرا وکیل

سرسلسله‌ی وکیلی‌ها، و وزیر مالیه آذربایجان که کلیه‌ی فردهای مالیاتی «به اصطلاح آن دوره» ابواب جمع مرحوم میرزا صدرا وکیل بوده و تا دوره‌ی مشروطیت این منصب و مقام در اعقاب آن مرحوم باقی بود، مثل مرحوم حاجی میرزا کاظم و غیره. اعقاب آن مرحوم عبارتند از: میرزا ابراهیم وکیل‌الرعایا و میرزا فضل‌الله و آقای حاجی میرزا محمدعلی «سلسله‌ی وکیلی‌ها و امینی‌ها از همین میرزا صدرالدین صدرا منشعب گردیده».

عقب مرحوم حاجی میرزا محمدعلی: حاجی میرزا عبدالوهاب و میرزا لطف‌الله و عقب میرزا لطف‌الله میرزا احمد است. عقب حاجی میرزا عبدالوهاب: حاجی میرزا یوسف و عقب مشارالیه حاجی میرزا صادق و حاجی میرزا محمدعلی و حاجی میرزا جعفر وکیل است.

مخفی نماند که تحولات و جزر و مد زندگانی سیاسی و اداری و اجتماعی هر روز به شخصیت افراد برجستهٔ هر جامعه رنگ و روغن تازه و عنوان جدید

---

۱ ـ متأسفانه ترجمه برای آن مرحوم در این کتاب ذکر نشده و فقط به نام نامی آن بزرگوار اکتفا شده است. [م.ع]

می‌بخشد، این تلّون نتیجهٔ قهری هر سیر اجتماعی است، بطوری که ملاحظه کرده‌اید روزگار، امیر را میر، میر را سیّد، سید را میرزا، میرزا را خان و بیک می‌کند. ولی این تلّونات هیچ‌وقت نمی‌توانند حلقه‌های متصل سلسله‌ها را جابجا کرده و ترتیب و انتظام طبقاتی را بر هم زنند، لکن باید کاملاً بیدار و هشیار بود و تاریخ وترجمهٔ احوال افراد هر طبقه را محفوظ نگاه داشت و این امانت را به دست آیندگان سپرد، بدیهی است هر نسلی که در دوره‌ی خود از اجرای این وظیفه تکاهل نماید، چندی نمی‌گذرد که صفحهٔ تاریخ زندگانی او را باد حوادث پراکنده کرده و یک فرد سردرگمی می‌گردد.

ایران وطن ما، در عصر حاضر قدم در این راه کج و خطرناک گذاشته و به همین جهت یک اختلاط و امتزاج عجیبی پیش آمده که آثار شوم و کشندهٔ آن در قرون آتیه، ظاهر خواهد شد.

بالجمله معرّف شخصیت افراد در هر دوره افکار و اعمال و اندیشه و کردار آنها بوده و به مقتضای پیش آمد تحولات جدید که با اندک غفلتی قانون توراث اجتماعی را اسیر و منکوب قانون توافق تقلیدی می‌نماید، فوراً آثار خود را بروز می‌دهد و شخصیت‌ها با عناوین و القاب پوشیده میگردد و در نتیجهٔ یک پیش آمد دیگری این شاخ و برگ‌ها می‌ریزد، آن وقت است که شخصیت‌ها سردرگم گردیده و موجودیت افراد روح نباتی پیدا می‌کنند که در لب بامی به مقتضای فصل می‌رویند و به مقتضای فصل دیگر از بین می‌روند، به هرحال ملاحظه می‌کنید که دوره‌ی القاب شروع و نژاد پاک با عناوین دیگری پیچیده و ملوف می‌گردد. سپس عناوین و القاب الغا میشود و نام خانوادگی به میان می‌آید و هر کس بدون تناسب نام فامیلی برای خود میگیرد که بالنتیجه حلقه‌های سلسله از انتظام و هم آهنگی می‌افتد و نتیجه این می‌شود که مشهود است.

حاج میرزا محمدعلی وکیل

در زمان مرحوم کریم خان زند، مأمور وصول مالیات آذربایجان و رتق و فتق امور

دولتی گردیده، به ثروت و دارائی بی‌شمار رسیده است. از نجف قلی‌خان دنبلی، بانی قلعهٔ شهر تبریز، صدمات عمده دیده و در سال ۱۱۹۰ هجری فوت کرده است.

حاج میرزا عبدالوهّاب وکیل

از اعزّه و اکابر دوره‌ی خویش ودارای شخصیت و حیثیت بزرگ و ثروت و مکنت فوق‌العاده بوده، پس از آن‌که محمدشاه قاجار در قلعهٔ شیشه قره‌باغ کشته شد، فتحعلیشاه قاجار در اوائل سلطنت، سلیمان خان اعتضاد الدوله را مأمور آذربایجان نمود، مشارالیه بنای بد سلوکی با مرحوم حاجی میرزا عبدالوهاب وکیل را گذاشته، و پس از اذیت و ایذاء بسیار، مایملک وکیل را مصادره می‌نماید، مرحوم وکیل پس از تحمل این صدمات و خلاصی از زحمات، کمی زیسته و در سال یک‌هزار و دویست و چهارده هجری در رکعت دوم نماز صبح در حال سجده، به سکته دچار گردیده و در گذشته است.

حاج میرزا یوسف

از زهاد و عباد عصر خود و از معاشرت جامعه منقطع و در خانه منزوی و مشغول عبادت بود، عنداللزوم از منزل خود خارج و با کسی معاشرت می‌نمود. در سال یک‌هزار و دویست و پنج متولد و در هزار و دویست و هشتاد و دو هجری فوت کرده است.

حاج میرزا صادق‌خان طباطبا

متولد سال هزار و دویست و سی و هفت هجری و متوفی در سال هزار و سیصد و پانزده بوده است.

اعتصاب حاجی میرزا محمدعلی وکیل عبارتند از: اول- میرزا رحیم و عقب او میرزا عبدالعلی. دوم- حاجی میرزا معصوم خان که عقب او میرزا سعیدخان ذکاءالدوله و عقب او علاءالدین خان و علیرضا خان و غلامرضا خان است. عقب دیگر میرزا معصوم خان: میرزا مسعودخان ظهیرالملک و عقب او میرزا علی اصغر

خان است. عقب دیگر میرزا معصوم خان: میرزا معصوم خان و عقب او سید احمد خان است.

سوّم- حاجی میرزا حسن‌خان که عقب او میرزا عبدالله خان و میرزا مهدی خان و عقب او حسین علی‌خان و حسن علی‌خان و قاسم‌خان و سیدتقی خان است.

عقب دیگر حاجی میرزا حسن‌خان: حاجی میرزا مصطفی‌خان و عقب او حسن‌خان و میرزا علی‌خان که عقب او محمدخان است. عقب دیگر میرزا مصطفی‌خان: حسین خان است که عقب او حمیدخان می‌باشد. دیگر از اعقاب حاجی میرزا حسن‌خان: میرزا مرتضی‌خان و عقب او لطف علی‌خان آمریکایی و حاجی اسمعیل خان و عقب او مرتضی خان است. یکی دیگر از اولاد میرزا مرتضی خان: فتحعلیخان و عقب او احمدخان می‌باشد.

دیگر از اعقاب میرزا حسنخان: میرزا محمدخان دبیر همایون و عقب او علی‌اکبر خان است.

چهارم- حاجی میرزا حسین‌خان، عقب او حاجی میرزا فتح‌الله و میرزا غفار و میرزا عبدالله‌خان و عقب او آقا سید هاشم است.

پنجم- حاجی میرزا صدرا و اعقاب او عبارتند از: میرزا محمدحسین و میرزا فرج‌الله و میرزا تقی و میرزا رضا و عقب او آقا سید جواد و نیرالحمد و میرمحمود است.

حاج میرزا صدرا

با دو برادر دیگرش مرحوم میرزا حسن‌خان و حاجی میرزا معصوم‌خان[1] مادرشان نوادهٔ دختری مرحوم حاجی میرزا مهدی قاضی می‌باشد. مرحوم صدرا

---

۱ ـ مادر مرحوم حاج میرزا صدرا و میرزا حسن‌خان و حاجی معصوم‌خان دختر مرحوم آیت‌الله حاج میرزا مهدی قاضی کبیر است نه این‌که مادرشان نواده دختری آن مرحوم می‌باشد. و خواهر آن سه برادر نامبرده که هم از صبیهٔ مرحوم قاضی و عم مزبور متولد شده، مادر مرحوم آیت‌الله میرزا صادق آقا تبریزی و برادرش حاج میرزا محسن آقا می‌باشد. و از این جهت است که مرحوم قاضی کبیر جدّ مادری آن مرحومین مزبورین بوده است. (م.ع)

سیدی جلیل‌القدر و متدین بوده، متولد ۱۲۲۶ و در سال هزار و سی‌صد و سه هجری فوت کرده است.

حاج میرزا حسنخان

اعزّه و اجلّهٔ اعیان تبریز و در املاء و انشاء سرآمد عصر خود بوده، سال هزار و دویست و سی و یک هجری متولد و در سال هزار و سی‌صد و هفت فوت کرده است.

میرزا معصوم خان

شخصی محترم و پاکدامن و عفیف بوده، متولد هزار و دویست و چهل و دو و متوفی به سال هزار و سی‌صد و نه هجری است.

میرزا حسن‌خان آدمی

درکارگذاری تبریز منشی و در املاء و انشاء مهارت کامل داشته است.

حاج میرزا محمدعلی

پسر حاجی میرزا یوسف، در املاء و انشاء ماهر و در جودت ذهن بی‌نظیر بوده، در سال هزار و دویست و هفتاد هجری به مرض وبا در گذشته است.

حاجی میرزا جعفر وکیل

پسر حاجی میرزا عبدالوهاب، متوفی به سال هزار و دویست و سی و نه هجری، از جمله ارکان و اعیان و مصادر امور بوده، و وکیل‌الرعایا لقب داشته است.

اعقاب او عبارتند از: میرزا شفیع و میرزا ابوالفتح و عقب میرزا ابوالفتح: میرزا محمد علی‌خان صولت‌الایاله که عقب او میرزا ابوالفتح‌خان و میرزا محمودخان و میرزا عبدالرحیم است. پسر دیگر میرزا ابوالفتح، میرزا جعفرخان و عقب او میرزا احمد است. پسر دیگر حاجی میرزا جعفر وکیل: میرزا مصطفی‌قلی و عقب او میرزا لطفعلی و عقب او میرزا شفیع است. پسر دیگر میرزا مصطفی‌قلی، میرزا رحیم و پسر

او میرزا مصطفی قلی است.

حاجی میرزا جعفر وکیل از جمله اعیان و ارکان تبریز بوده، در سال هزار و دویست و سی و نه فوت کرده؛ میرزا ابوالفتح در سال هزار و دویست و هشتاد و یک و میرزا جعفرخان پسرش در سال هزار و سیصد و نه هجری بمرض و با درگذشته‌اند. میرزا ابوالفتح پسر صولت‌الایاله در هزار و سیصد و چهار متولد شده و میرزا محمودخان، متولد هزار و سیصد و نه و میرزا عبدالرحیم، متولد هزار و سیصد و بیست هجری است.

عقب حاجی میرزا جعفر وکیل: میرزا عبدالوهاب وکیل است. اعقاب او عبارتند از: میرزا محمود و میرزا جعفر و میرزا کریم و میرزا عبدالغفار و میرزا علی‌خان و عقب او میرزا محمد و میرزا علی اشرف است.

عقب دیگر میرزا عبدالوهاب وکیل: حاجی میرزا کاظم اعتضادالممالک و عقب او میرزا صادق‌خان اجلال‌الممالک: میرزا سعیدخان ناصرلشکر و عقب او میرزا عیسی خانست. عقب دیگر اعتضادالممالک: میرزا موسی‌خان وکیل و عقب او میرزا ابوطالب و میرزا عبدالحمید و میرزا محمد است.

عقب دیگر میرزا عبدالوهاب وکیل: حاجی میرزا نصیرخان و عقب او میرزا جواد خان و میرزا شفیع خان و عقب او میرزا محمدعلی و میرزا علی‌قلی است.

مرحوم میرزا عبدالوهاب وکیل شخص باشرف و با عزّت و محترم و از اجلّه و اعیان تبریز و سلیم النفس و مهمان‌دوست و غریب نواز بود. در آخر عمر از علائق دنیوی صرف‌نظر کرده با عائلهٔ خود به عتبات رفت و در نجف رحل اقامت انداخت. در سال یک‌هزار و دویست و هفتاد و هفت هجری در همان جا فوت و مدفون شد.

حاجی میرزا نصیرخان در سال یک‌هزار و سی‌صد و چهار وفات یافت. حاجی میرزا علی‌خان در قصبهٔ دهخوارقان نزدیک تبریز سکونت داشت و در سال هزار و سی‌صد و هیجده هجری فوت کرد.

حاجی میرزا کاظم اعتضاد الممالک شخص عالیقدر و بزرگوار و نسابه و معزز و

محترم بود، در سال یک‌هزار و دویست و چهل و شش هجری متولد گردیده است.

سلسله‌ی اولاد میرزا محمود وکیل

مرحوم میرزا ابراهیم وکیل الرعایا پسر مرحوم میرزا صدرالدین شهیر به میرزا صدرا در رأس این سلسله واقع است. عقب میرزا ابراهیم: میرزا فضل‌الله وکیل و عقب او میرزا محمود وکیل است.

عقب میرزا فضل‌الله وکیل: میرزا محمد وکیل و عقب او میرزا اسحق‌خان و میرزا باقر و عقب میرزا باقر، میرزا علی‌اکبر و میرزا علی‌اصغر است.

مرحوم میرزا فضل‌الله وکیل، مأمور جمع مالیات آذربایجان و وصول آن و یکی از محترمین و متشخّصین تبریز و شخص جلیل‌القدری بود، در سال یک‌هزار و دویست و پنجاه و سه هجری، فوت کرده است.

مرحوم میرزا محمد وکیل شخص جلیل القدر و سلیم النفس و غالباً معتکف و منزوی در منزل خود بود. در سال هزار و دویست و شش متولد و در سال هزار و دویست و هشتاد و شش هجری فوت کرده، عقب او، میرزا باقر، متولد سال هزار و دویست و پنجاه و شش، متوفای هزار و سی‌صد و دوازده و میرزا اسحق‌خان، متولد هزار و دویست و هفتاد هجری است.

میرزا محمود وکیل

متولد هزار و دویست و سی و شش هجری، لایق و جامع کمالات و متشخص و ازجملهٔ اختیار و اذکیا بود. در سال هزار و دویست و نود و سه هجری فوت کرده و اعقاب او عبارتند از: میرزا فضل‌الله خان و میرزا علی‌خان و عقب او فتحعلی‌خان و عقب او میرزا علی‌اصغرخان و میرزا علی‌اکبر و عقب او میرزا محمود و میرزا حسن و میرزا باقر است. میرزا علی‌اکبر خان متولد هزار و دویست و هشتاد و هفت و میرزا علی‌اصغرخان متولد هزار و دویست و نود هفت است.

عقب دیگر مرحوم میرزا محمود وکیل: میرزا مسعود خان است که در سال هزار

و سی‌صد و یک هجری در تهران فوت کرده ودر فوج معتبران تبریز، سرهنگ بوده، اعقاب او عبارتند از: قنبر علی‌خان و میرزا فرج‌الله‌خان و میرزا اسدالله‌خان و میرزا نصرالله‌خان که عقب او غلامحسین‌خان و حسین قلی‌خان و محمد قلی‌خان بودند.

عقب دیگر میرزا محمود وکیل: میرزا ابراهیم خان است که در سال هزار و دویست و شصت و نه هجری متولد گردیده، اعقاب او: میرزا جعفر و حسین علی‌خان و مهدی‌خان و احمدخان و هدایت‌الله‌خان و میرزا غفار و میرزا خلیل و میرزا علی‌اکبر است.

سلسله‌ی میرزا رضا وکیل

میرزا رضا وکیل پسر میرزا ابراهیم وکیل الرعایا پسر میرزا صدرا متولد هزار و دویست و شش هجری است، تقریباً هفتاد سال زندگی نموده و مرد خوش نفس و نیکنام و قلیل المعاشره و معتزل بوه، اعقاب او عبارتند از: میرزا علی اشرف و میرزا علی نقی‌خان، شخص اخیرالذکر در سال هزار و سیصد و پانزده شمسی در شهر قم ساکن بود و اخیراً با پسرش حبیب‌الله به شهر رشت انتقال یافته است. عقب دیگر میرزا رضا: میرزا تقی خان است که عقب او میرزا عبدالرحیم و میرزا داود و میرزا علی و میرزا محمدحسین می‌باشند. عقب دیگر میرزا رضا: میرزا عبدالرحیم و دیگر حاجی میرزا جواد است که در سال هزار و دویست و نود و نه هجری فوت کرده، وی مردی لایق و آراسته به فضائل و کمالات و سلیم‌النفس و مقدس و متدین بوده، عقب او دو نفر است: یکی میرزا محمد علی‌خان که عقب او میرزا جواد و میرزا ابوتراب است، دیگری میرزا محمد حسین خان طهرانی که عقب او میرزا محمد و میرزا غلام‌علی‌خان است.

پسر دیگر میرزا رضا وکیل: حاجی میرزا عبدالکریم و عقب او میرزا محمدعلی خان طهرانی و میرزا عبدالحسین خان طبیب و میرزا علی اشرف خان است.

عقب دیگر میرزا رضا: حاجی میرزا عبدالجلیل است که مردی آراسته و با کمال

و سلیم‌النفس و عابد و زاهد بوده، اخیراً لباس اعیانیت را کنده، به عبا و عمامه ملبس گردید و به عتبات رفته، رحل اقامت انداخت، در سال هزار و سی‌صد و بیست در همان جا وفات یافت. آری:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

اعقاب او عبارتند از: میرزا مهدی خان و میرزا غلامعلی خان و میرزا علی‌اکبر خان و میرزا علی‌اصغر خان مؤتمن خلوت و حاجی میرزا رضا خان که عقب او حسن خان و محسن خان است.

سلسله‌ی امینی طباطبا

مرحوم حاجی میرزا کاظم امین پسر آقا میرزا ابراهیم وکیل الرعایا پسر میرزا صدرا در رأس این سلسله قرار می‌گیرد، سال وفات آن مرحوم: هزار و دویست و هفتاد و یک هجری و اعقابش غالباً نظامی و صاحب منصب بوده‌اند که عبارتند از:

اول- حاجی میرزا علی وکیل دیوانخانه، متولد هزار و دویست و چهل و متوفای هزار و سی‌صد و سه هجری، کدخدای محله‌ی سرخاب تبریز بود و اعقاب او: میرزا محمدحسین مسعودالسلطنه و میرزا حسن‌خان و عباس‌قلی‌خان و میرزا جوادخان که عقب او حبیب‌الله و فتح‌الله خان می‌باشند، دیگری میرزا علی‌اصغرخان که عقبش بیوک خان و اسدالله خان ارفع السلطنه است.

دوم- حاجی میرزا مسعودخان که در اواخر مبتلا به فلج گردیده و در سال هزار و دویست و نود و شش هجری درگذشت. عقب او میرزا محمودخان سرتیپ بود.

سوم- حاجی میرزا فرج‌الله خان عون‌السلطنه سرهنگ توپخانه، متوفای هزار و سی‌صد و هفده، عقب او حسین‌علی خان سرتیپ و عقب او علی‌قلی خان و مهدی‌قلی خان است.

چهارم- حاجی میرزا عبدالله امین که اکبر اولاد حاجی میرزا کاظم امین بود و

بعد از پدر لقب امین را داشت. در سال هزار و دویست و هشتاد و یک هجری فوت نمود. عقب او حاجی میرزا محمد علی‌خان و عقب او یحیی‌خان و مصطفی‌خان و حسن خان و صادقخان و تقی‌خان و عبدالله‌خان که پسرانش محمدعلی‌خان و حسین خان می‌باشند. پسر حسین‌خان علی‌اکبرخان میباشد. عقب دیگر امین: حاجی میرزا ابوالحسن امین است که عقب او حیدر علی‌خان و عقب حیدر علی‌خان، ابوالحسن‌خان و ابراهیم‌خان است.

پنجم- حاجی میرزا نصیرکدخداباشی متولد سال هزار و دویست و سی و چهار که به کدخدائی محله‌ی نوبر منصوب و در سال هزار و دویست و نود و شش هجری فوت کرده، اعقاب او عبارتند از: حاجی اسمعیل‌خان اجلال‌الممالک و میرزا لطفعلی‌خان نصرت نظام که اعقابش عبدالعلی‌خان و حاجی میرزا نصیرخان کدخدا و میرزا علی‌اکبرخان و میرزا علی‌اصغرخان است.

عقب دیگر کدخداباشی: حاجی عباسقلی‌خان عدل‌السلطنه و عقب او غلامعلی خان است.

ششم- میرزا عبدالحمید طهرانی، عقب او فضل‌الله خان و خانباباخان و غلامحسین‌خان سلطان و میرزا زمان‌خان است.

هفتم- حاجی میرزا رفیع‌خان مؤتمن دیوان، متولد هزار و دویست و سی و چهار و متوفای هزار و دویست و نود هجری، از متشخّصین و متموّلین عهد خود بوده، اعقاب او عبارتند از: اوّل- حاجی علی‌نقی‌خان اعرج. دوّم- میرزا فضل‌الله خان مجلل‌الدوله. و پسرهای وی: میرزا تقی‌خان و امیر آقا و علی‌قلی‌خان و لطفعلی‌خان وحیدر قلی‌خان. سوم- میرزا احمدخان. چهارم- حاجی میرزا شفیع‌خان ساعدالملک و اعقاب او عنایت‌الله خان و عبدالحسین‌خان و قاسم‌خان و محمد صادق‌خان و مهدی‌خان و قاسم‌خان که عقب او جعفرخان و نصرت‌الله خان است. پنجم-

فتحعلی‌خان وثوق‌السلطنه. ششم- حاجی میرزا یوسف‌خان[۱] مؤتمن نظام که عقب او رضا قلی‌خان و لطفعلی‌خان و علی‌اکبرخان و غلامعلی‌خان[۲] است. هفتم- حاجی میرزا کاظم‌خان مشیرلشکر و عقب او میرزا طاهرخان و فتح‌الله خان. هشتم- میرزا رحیم‌خان طاهر که عقب او کرم‌خان و عبدالله خان است. نهم- حاجی میرزا طاهرخان مشیر دفتر. دهم[۳]- محمد علی‌خان مجلل‌الملک که عقب او بیوک‌خان است.

سلسله‌ی سادات طباطبای ارونق و انزاب

البتّه در نظر داریم که مرحوم امیرعلی‌اکبر، شهیر به میرشاه میر والد ماجد امیر علی اکبر است و این سید بزرگوار در رأس سلسله‌ی سادات ارونق و انزاب قرار می‌گیرد. عقب او امیرمحمد سعید و عقب او امیر غیاث‌الدین قاضی است که از طرف شاه عباس صفوی در سال یک‌هزار و بیست و شش هجری به منصب قضاوت احداث تعیین و منصوب شده است. عقب او امیرمحمد سعید قاضی است که در سال هزار و پنجاه و یک هجری از طرف شاه عباس صفوی، پسر صفی میرزا، پسر شاه عباس به قضاوت احداث منصوب گردیده است. عقب او: امیر غیاث‌الدین منصور قاضی است که در سال هزارو هفتاد و شش هجری از طرف شاه عباس ثانی به قضاوت احداث منصوب و عقب او دو نفر به قضاوت رسیده. عقب او دو نفر است:

اوّل- امیر قوام‌الدین. دوم- میرزا علی‌اکبر قاضی که پس از پدر خود به قضاوت رسیده. عقب دیگر او میرزا هادی است که عقب او نیز دو نفر است: اول- میرزا زین‌العابدین که عقب او هم دو نفر می‌باشند. اوّلی- میرزا غیاث‌الدین و عقب او

---

۱ ـ یکی از عقب میرزا یوسف‌خان، موتمن نظام میرزا تقی‌خان در موقع شهریور ؟۱۳۶۹ هجری بومب [بمب] افتاد از اثر زخم بومب [بمب] به رحمت خدا واصل رحمة‌الله‌علیه.[علی‌اصغر شیخ‌الاسلام]

۲ ـ غلام‌حسین‌خان، غلام‌علی غلط [است]. [علی‌اصغر شیخ‌الاسلام]

۳ ـ بلا عقب، اولاد ذکور نداشته، سه چهار دختر داشت. [علی‌اصغر شیخ‌الاسلام]

حاجی میرزا زین‌العابدین و عقب او میرزا غیاث‌الدین. دومی- میرزا عبدالله و عقب او میرزا محمد، عقب او میرزا عبدالله و میرزا علی و حاجی میرزا صادق و میرزا هاشم که عقب او میرزا ابوالقاسم است.

دوم- میرزا رحیم شهیر به میرزا آقا لار و عقب او دو نفر است: اوّلی ـ میرزا جعفر. دوّمی ـ میرزا محمدمهدی که عقب او نیز دو نفر است: اولی ـ میرزا محمدرحیم که عقب او میرزا محمدمهدی و میرزا محمدرضا و میرزا محمدتقی است. و دوّمی ـ میرزا محمدباقر خامنه‌ای، عقب خامنه‌ای سه نفر است: اول- میرزا صادق، عقب او میرزا هاشم و میرزا علی و میرزا یوسف است. دوم- میرزا جبار،عقب او میرزا حسن و میرزا حسین است.

سوم- میرزا هاشم، عقب او میرزا جعفر و میرزا محمدباقر است. دیگر از اعقاب میرزا هادی: میرزا علی‌اکبر شهیر به میرزا بابا است که اعقاب او سه نفر هستند: ۱- میرزا محمدتقی و عقب او میرزا علی‌اکبر. ۲- حاجی میرزا حسین و اعقاب او عبارتند از: میرزا صالح و میرزا محمود و پسر حاجی امیراصلان و پسر او میرزا محمود است. ۳- میرزا فتاح و پسر او میرزا ابوالفتح است. یکی دیگر از اولاد میرزا علی‌اکبر شهیر به میرزا بابالار: حاجی میرهادی و پسر او میر ابوطالب که عقب او میرزا هادی و میرزا قاسم است. یکی دیگر از اعقاب حاجی میرزا حسین: میرزا کریم است که اعقاب او میرزا حسین و میرزا تقی است.

در خاتمه برای ارائه‌ی اصول و فروغ این درخت کهنسال که قرنها در مقابل طوفان‌های حوادث ثابت و پا برجا ایستاده، و بر غم صرصر و سموم ملیّت بر باد ده، میوه‌های شیرین به بار آورده، که اگر نسل آینده غفلت ننماید، شاخه‌ها و اغصان آن همیشه بارور و سایه انداز خواهد ماند. صفحه‌ی مخصوصی ترسیم و آن را ضمیمهٔ این کتاب نمودم، تا مطالعه کنندگان بدون زحمت بتوانند حلقه‌های اصیل و اساسی و مؤسسین سلسله‌ها را که همه از یک ریشه برخاسته و عموماً شاخه‌های یک تنه

درخت طوبی هستند، بشناسند و بدون زحمت تـاریخ و چگـونگی انـشعاب را پیـدا نمایند. بعلاوه این لوحه آئینه عبرتی برای آیندگان بوده باشد، تا ملاحظـه نماینـد کـه چگونه عناوین و القاب و اعتبارهای تفنّنی مانند ابر ضخیمی جلو تشعـشع نـژادی و فطری را می‌گیرد و با گذشتن یک چند زمانی رستاخیز یک سلسله بر پا میگردد، کـه هیچ خلفی سلف خود را نمی‌شناسد، بلکه تعیّنات هر دوره و زمانی در نظـر عناصـر لاقید و شهوانی ایجاب می‌نماید که خود را با رنگ و روغن‌های بازار پـسند، انـدود نمایند. بطوری که خودم در یک دربار شومی، یکی از جان‌نثاران قلابی را دیدم که با رفیق هم پیالهٔ خود چنین گفت: «روزگار تمام محاسن را در من جمع کـرده و یگانـه نقصی که دارم انتساب به سلسله‌ای از ساداتم». بلی آن شخص را دیدم و این جملـه را شنیدم در حالیکه همین انتساب در بادی امر باعث پیشرفت او و اسلافش گردیـده بود. مسلم است افرادی که از مفاخر انسانیت دور و از آرایش‌هـای معنـوی لخـت و عورند، در هر دوره‌ای نان را به نرخ روز می‌خورند! بـه هرحـال هـر انـدازه در ایـن لوحه امعان نظر گردد، عظمت و برومندی این ریشه و اصل مجسم گردیده و هر فرد غافلی را به یاد و تذکر روزگـار گذشـته و احـوال گذشـتگان مـی‌انـدازد. (رحـم الله معشرالماضین). و برای آیندگان تازیانهٔ عبرت و بیداری خواهد بود که از اصل خـود اعراض ننموده و فریفتهٔ عناوین فریبنده و موهوم نگردند و اعتبار و شخـصیت خـود را در روی اصالت نژاد خود، پایدار بدارند.

ای آیندگان: – یک‌هزار و دویست و اندی سال از عمر این درخت مـی‌گـذرد و تاکنون اسلاف شما آن را پا بر جا، آب‌یاری کرده و سر پا نگاه داشته‌اند، شـما نیـز از آب‌یاری آن غفلت نورزید که مبادا از صفحه‌ی روزگار محو و نابود شوید.

العبد

سید حسینعلی نقیب‌زاده مشایخ طباطبا

سادات جهانشاهی

سلسلهٔ دیگری از سادات عظام در آذربایجان هستند که معروف به سادات جهانشاهی میباشند، از مبدأ انشعاب این سلسله بی‌اطلاعم و هر چه تفحص نمودم نتیجه‌ای نگرفتم و نمی‌دانم به کدام یک از ائمه اطهار منتهی می‌شوند. ولی تاریخ حشری سر سلسلهٔ جهانشاهی را **میرمهدی** معرفی مینماید و میگوید: «وی به اتفاق شیخ سعدالدین حموی، کلمهٔ شهادت بر زبان سلطان غازان جاری ساخته است، در پشکل درهٔ سلطانیه». در حالی‌که اساساً محرک و مشوق شاه غازان، به قبول آئین اسلام از روی مصالح معنوی و ظاهری امیر نوروز، وزیر روشن ضمیر غازان بوده که بالاخره توانسته است توسط شیخ صدرالدین ابراهیم، پسر شیخ سعدالدین حمویه جوینی، عالم و عارف معروف و مشهور در لار دماوند و یا فیروزکوه (نه در پشکل دره‌ی سلطانیه و نه به وسیلهٔ شیخ سعدالدین)، اسلام را به سطان به قبولاند. پس معلوم می‌گردد، صاحب تاریخ حشری، اطلاعات کافی را در این موضوع نداشته است. مراجعه شود، به تاریخ عالم آرا و روضة الصفا و سایر کتب تاریخیه و تاریخ آقای عباس اقبال که عقاید مورخین را استقصاء و در صفحه‌ی ۲۵٦ جلد اول تاریخ ایران می‌نویسد: «که غازان در دماوند بعد از آن‌که در آب لار دماوند (معروف به آب پلور)، غسل و تطهیر کرد و جامعه‌ی سفید پوشید، در محضر شیخ ابراهیم حمویّه به دین اسلام مشرف شد». احمد رفعت در جلد پنجم لغات تاریخی و جغرافی در تفسیر لغت غازان در صفحه‌ی ۱۰٦ همین طور تصریح کرده است و پس از تشرّف به دین اسلام در شهر تبریز جلوس کرده است. اسلام، شاه محمود غازان در سال ٦۹٤ هجری بوده در صورتی‌که تاریخ حشری واقعه را به شعبان ٦۹۱ احاله می‌دهد و پیدا است که در این قسمت نیز اشتباه می‌کند، بالجمله در همین سال دولت سلجوقی نیز خاتمه یافته. و در جائی ندیدم که شاه محمود غازان با دست سید مهدی اسلام

پذیرفته باشد. و نیز مشهود نیفتاد که سید مهدی مزبور از سلسلهٔ طباطبا بوده باشد، ولی بعید بنظر نمی‌رسد که سید مهدی از ملازمین و مصاحبین غازان بوده و یا در جلوس سلطان حاضر بوده باشد. خلاصه آن‌که برای گفتهٔ تاریخ حشری مستندی پیدا نکرده‌ام. اخیراً مجموعه‌ای در تاریخ رجال آذربایجان[1] تألیف آقای مهدی مجتهدی به دستم رسید که سر سلسله‌ی جهانشاهی را سید مهدی طباطبا معرفی کرده و به تاریخ حشری استناد جسته است، در صورتی که در تاریخ حشری نسبت طباطبا به سید مزبور داده نشده[2] و فقط نوشته است که سید صحیح النسب بود و از طرف شاه غازان به منصب نقابت رسیده است. در زمان شاه محمود غازان سلسلهٔ سادات جهانشاهی وجود نداشته است و گویا اعقاب سید مهدی مزبور در زمان سلطنت جهان شاه، پسر قره یوسف قره قویونلو که پس از تمکین به سلطان شاهرخ پسر تیمور به سلطنت آذربایجان و عراق و غیره منصوب گشته، به مصاهرت سلطان جهانشاه رسیده‌اند و شاه مزبور دخترهای خود را به همین سادات تزویج نموده است که نواده‌های دختری وی از سادات بوده باشند، و از همان تاریخ سلسلهٔ سادات جهانشاهی بوجود آمده است، حال این سادات از اعقاب سیدمهدی بوده‌اند یا نه؟ بطور قطع معلوم نیست. ولی این نکته واضح است که این سادات نزد سلطان جهانشاه معزز و محترم بوده و صحیح النسب تشخیص داده شده‌اند که به دامادی سلطان جهانشاه انتخاب گردیده‌اند. با نهایت تأسف اسامی دامادهای شاه مزبور نیز بر نگارنده مجهول است و هر چه سعی کردم، به سندی دسترس پیدا نکردم. شاید اگر عمر باقی باشد، بتوانم اسنادی تحصیل کرده و این سلسله را کاملاً معرف و

---

۱ ـ اغلاط حشری و رجال آذربایجان تألیف مهدی مجتهدی بیرون از حد و حصر است که هیچ‌گونه اعتبار را نشانید. [م.ع]

۲ ـ این غلط را محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان نوشته و اگر کسی به نقوش خطوط مهرهای آقایان جهانشاهی‌ها رجوع کرده و آنها را تحت نظر گیرد، خواهد دید که نقوش آن‌ها طباطبائی نبوده و آنها خودشان را با این نسبت معرفی نکرده‌اند، بلکه با حسینی معرفی می‌نمایند. چنانچه از ملاحظه نقش خاتم مرحوم حاج میرزا مهدی جهانشاهی و غیره این مدعا واضح است. (م.ع)

سرچشمهٔ انشعاب را پیدا نمایم. به هرحال سلطان جهانشاه قره قویونلو پسر قره یوسف ترکمن دخترهای خود را به سادات تزویج کرد و مسجد کبود تبریز (گوی مسجد) را که اخیراً خرابه‌های آن بنام آثار تاریخی از طرف دولت ثبت شده، بنا کرد. و ضیافت‌خانه و مؤسسات خیریه‌ی دیگری به ساخت و املاک زیادی بر آنها وقف کرد و تولیت آنها را به عهدهٔ دامادهای خود واگذار نمود که در این خصوص وقفنامه‌ای به اسم (صریح الملک) در موزه‌ی سلطنتی موجود است، اگر آن وقف‌نامه ملاحظه افتد، شاید سر رشته‌ی بدست آید. به هرحال از این تاریخ سادات جهانشاهی به جامعه معرفی شده‌اند و چون شاه محمود غازان و سلسلهٔ سلاطین قره قریونلو و آق قویونلو از مروجین واقعی اسلام و تشیع بوده و همیشه تکیه‌گاه آنان سادات و علماء بوده‌اند، به همین ملاحظه این سلسله‌ها بوجود آمده و مصادر امور مهمهٔ مملکتی گردیده‌اند. بطوری که تاریخ نشان می‌دهد، شاه محمود غازان پس از قبول اسلام مذهب حقهٔ اثنی عشری را پذیرفته و سکه‌ای مخصوص بنام «درست طلا» که وزن آن یکصد مثقال طلا بوده، ضرب و نام دوازده امام شیعه را زینت بخش آن سکه نموده، در مواقع سلام و اعیاد و جشنها از آن سکه‌ها به مردم هدیه میداد.

سر سلسلهٔ سلاطین قره قویونلو، قره یوسف، پسر قره محمد ترکمن و سر سلسلهٔ سلاطین آق قویونلو، حسن پادشاه (اوزون حسن) ترکمن بود، قره یوسف از تیمور لنگ شکست یافته به مصر رفت تا از بر قوق سلطان مصر استعانت جوید ولی مأیوس گشته به اتفاق احمد جلایر به ایلدرم با یزید پناه بردند، پس از تیمور قره یوسف دوباره به ایران آمده و در آذربایجان ایجاد سلطنت نمود. بعد از قره یوسف، پسر وی جهانشاه از طرف شاهرخ پسر تیمور به سلطنت آذربایجان منصوب گشت و سلسله‌ی سادات جهانشاهی از این تاریخ معروف شدند، گرچه از مبدأ آنها بی‌اطلاعم ولی نظر به اینکه از این سلسله مردان لایق و آزموده قدیم به عرصهٔ ظهور گذاشته و مصدر خدمات مهمه بوده‌اند و با سلسلهٔ سادات طباطبا «وهابی» ارتباط نزدیکی داشته، همیشه حالت یگانگی در بین بوده و غالباً وصلت‌هائی بین افراد این

دو سلسله به وقوع پیوسته است لذا بی‌تناسب ندیدم که شمه‌ای در ترجمهٔ احوال رجال این سلسله به عرض جامعه برسانم.

بالجمله مرحوم سید مهدی در زمان شاه محمود غازان به نقابت می‌رسد و در زمان سلطان جهانشاه قره قویونلو، اعقاب سید مزبور به مصاهرت سلطان جهانشاه می‌رسند و سلسلهٔ سادات جهانشاهی تشکیل میگردد، از زمان تشکیل (در طرفه زمانی) اسامی حلقه‌های این سلسله برنگارنده مجهول است و همانطور که سر منشاء سلسله را که به کدام یک از ائمه اطهار متصل میگردند، نمیدانم. ولی بطور قطع می‌توان گفت که در اصالت نسب و سیادت آنان تردید نیست و از خلال سطور تاریخ عظمت و شخصیت افراد این سلسله نمودار است، مراجعه شود به تاریخ عالم آرا، سطر سوم از صفحهٔ ٥٤٧ و سطر ٢١ از صفحهٔ ١١١ و صفحهٔ ١١٤، که بسیاری از اسامی این سادات عظام ملاحظه می‌شود، مانند میرزا عبدالحسین، پسر میر فصیح و میر جعفر و میر نعمت الله و امثال اینها که حوادث و گذارش ایام نظم فهرست سلسله را مختل و افراد آن را بنات النعش وار پراکنده نمود. سندی در تثبیت انتظام حلقه‌های سلسله در دست نیست، حال اعم از اینکه این سلسله طباطبایی بوده و یا عنوان دیگر داشته باشند، آنچه را من بدست آورده‌ام، به شرح ذیل است: مرحوم میرزا شمس الدین جهانشاهی و عقب او میرزا محمد ربیع جهانشاهی و عقب او میرزا عبدالرزاق جهانشاهی و عقب او میرزا احمد مجتهد جهانشاهی. عقب آقا میرزا احمد مجتهد دو نفر است: اول- آقا میرزا مهدی مجتهد جهانشاهی. دوم- آقا میرزا محمدتقی صدر دیوانخانه. عقب آقا میرزا مهدی مجتهد جهانشاهی سه نفر بوده است: اول- آقا میرزا محمدرفیع جهانشاهی. دوم- آقا میرزا عبدالرحیم. سوم- آقا میرزا محمد شفیع جهانشاهی و رئیس فعلی دیوان عالی تمیز (دیوان کشور). اینک به ترجمهٔ احوال هر یک بقدر مقدور مبادرت میگردد و قبلاً یک نکته‌ی مهم اجتماعی را نیز متذکر می‌شوم که عبارت است از:

اگر یک و یا چند عنصر برجسته در طرفه زمانی شخصیت بارز عصر خود را

احراز نمایند، مادام که تکیه‌گاه موروثی نژادی از اخلاف خود نداشته باشند، نمیتوانند سلسله‌ای تشکیل داده و چند قرنی پایدار بمانند، این یک سر تاریخی و ناموس اجتماعی است که فقط آشنایان به رموز می‌توانند این نکته را با موازنهٔ احوال تاریخی اولاد هر قرن و ترجمهٔ احوال حلقه‌های هر سلسله در محیط نشو و ارتقاء و یا سقوط و زوال و فنای نژادی هر طبقه مقایسه نموده و اندازهٔ تأثیر اوصاف موروثی و اکتسابی را معلوم بدارند، چه اوصاف اکتسابی نمی‌توانند دوام یابند ولی اوصاف موروثی همیشه ثابت و پا برجاست، زیرا آن یکی در روی تعینات است و این یکی بر روی اصول فطرت و نژاد و پایهٔ تعینات هم سست است که به مجرد سقوط شاخص ارکان آن در هم شکسته و در مخزن فراموشی جزء اوراق باطله میگردد، با توجه باین نکته اکنون به ترجمهٔ احوال اشخاصی که در قرون معاصر در این سلسله بوده‌اند می‌پردازیم:

میرزا عبدالرزاق جهانشاهی

پسر مرحوم میرزا محمد ربیع و او پسر میرزا شمس‌الدین، قدر مسلم آنست که این دو نفر در دورهٔ خود معزز و مکرم جامعه بوده‌اند ولی از خصوصیات و تعینات شخصی آنان بی‌اطلاعم و هنوز به اسناد و دلایل دست رسی پیدا نکرده‌ام ولی مرحوم میرزا عبدالرزاق دارای وجهه و عزت و احترام و یکی از رجال سرشناس دورهٔ خود بوده است، عقب او مرحوم میرزا احمد مجتهد است که در فرامین آن دوره اسامی این اشخاص دیده میشود و از طرف دولتهای وقت مورد احترام بوده‌اند.

میرزا احمد مجتهد جهانشاهی

سید جلیل‌القدر و عالم متبحری بود که تحصیلات خود را در محضر آیت‌الله صاحب جواهر به پایان رسانیده و موفق به اخذ اجازهٔ اجتهاد گردیده بود. مرحوم حاجی میرزا احمد مجتهد جهانشاهی در زهد و تقوی بی‌نظیر و مرجعیت عمومی داشته و یکی از دخترهای مرحوم حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام طباطبا را

تزویج کرده بود، عقب آن مرحوم دو نفر است که مادرشان دختر شیخ الاسلام بزرگ است: اول- مرحوم حاجی میرزا مهدی مجتهد جهانشاهی، دوم- مرحوم آقا میرزا محمدتقی صدر جهانشاهی.

حاج میرزا مهدی مجتهد جهانشاهی



از شخصیت‌های فوق العاده ممتاز آذربایجان بلکه ایران بود، نافذالحکم و نافذالاراده و متین و طلیق اللسان وموقّر و دارای ملکات فاضله و بی‌اندازه مودّب، متبحّر در فقه و اصول و سایر علوم لازم اجتهاد و رؤف و کریم و سخاوتمند، علاوه از مقام روحانیت در سیاست مقام شایان توجهی داشت که در هر چند قرنی به ندرت مثل این شخص بزرگوار قدم به عرصهٔ ظهور میگذارد، تحصیلات خود را در محضر آیت‌الله فاضل اردکانی خاتمه داده و اجازهٔ اجتهاد گرفته بود و همیشه مورد توجه و عنایت خاص استاد خود بود، در علم خط نیز بی‌نظیر بود و از اختلاط و امتزاج شیوهٔ خط میرعماد دورهٔ صفوی و درویش و خوشنویس باشی شیوهٔ خاصی اختراع کرده بود که مخصوص خود آن مرحوم بود، «مخصوصاً در نوک حرف (ح) چه در حال ترکیب و چه انفراد»، در انشاء و املاء می‌توان دعا کرد که چه در زمان خود بی‌نظیر بوده است، در سال یک‌هزار و سیصد و بیست و یک قمری بدار جاوید شتافته، عقب آن مرحوم سه نفرند: ۱- مرحوم آقا میرزا محمد رفیع. ۲- آقا میرزا عبدالرحیم. ۳- آقا میرزا محمد شفیع.

آقا میرزا محمدتقی صدر جهانشاهی[۱]



یکی از اشخاص ممتاز و سیدی جلیل القدر در دورهٔ خود بوده که از فرط لیاقت و کاردانی و امانت و تقوی و معلومات به منصب صدرات دیوانخانه‌ی آذربایجان رسیده است، در آن دوره دیوانخانه محکمهٔ مرکبی بود که از علماء و سران ممتاز طبقات و اصناف و تجار و رجال مهم دولت که علاوه از قطع و فصل دعاوی و انشاء احکام شرعی و عرفی دارای قدرت نقض و ابرام احکام ادوار سابقه نیز بود، در رأس این دیوان مرحوم آقا میرزا محمدتقی صدر جای گرفته و صدرات داشت، متولد سال ۱۲۵۰ و متوفی در سال ۱۳۳۳ قمری است، عقب آن مرحوم: میرزا سید رضاخان محقق‌الملک که یکی از مأمورین عالیمرتبهٔ دادگستری بوده در دورهٔ خدمت خود مراتب عالی را پیموده است، در سال ۱۳۱۰ شمسی و در مازندران فوت کرده است.

آقا میرزا محمد شفیع جهانشاهی



رئیس کل دیوان عالی تمیز (دیوان کشور)، محور قانون و قضاء ایران که تمام ملکات فاضلهٔ اخلاقی و معنوی عالم سیادت را از والد ماجد خود مرحوم آیة‌الله حاجی میرزا مهدی جهانشاهی ارث برده، در صداقت و امانت و تقوی و دانش و فضل بی‌نظیر است و باطی مدارج و مراتب امروز بالاستحقاق در رأس قوهٔ قانون و قضا جای گرفته، تحصیلات خود را تحت نظر والد خود تکمیل و در دورهٔ تصدی به قضاوت معلومات و تجربیات گران بهائی بدست آورده که

---

۱ ـ مرحومان حاج میرزا مهدی مجتهد جهانشاهی و میرزا محمدتقی جهانشاهی هر دو برادر نواده دختری مرحوم حاج میرزا علی‌اصغر شیخ الاسلام کبیر می‌باشند. [علی‌اصغر شیخ الاسلام طباطبائی]

برای کمتر کسی یک چنین موفقیتی دست میدهد و کمتر کسی میتواند بسرچشمهٔ علم و عمل و تجربهٔ معظم له برسد، متولد سال یکهزار و سیصد قمری در طهران است. برادری داشتند بنام آقا میرزا محمد رفیع جهانشاهی.

آقای میرزا محمد رفیع جهانشاهی



از شخصیت های بزرگ و ممتاز آذربایجان و سلسلهٔ جهانشاهی که آراسته به ملکات فاضله بوده است، در آغاز مشروطیت ایران خدمات شایانی به این اساس نمود و از بذل مال به هیچ‌وجه مضایقه نکرد. در نظر این شخص بزرگوار و خدمتگذار واقعی خلق، اساساً برای مال و ثروت قدر و قیمتی منظور نبود. در سال ۱۲۹۸ متولد و در سال ۱۳۵۰ هجری در طهران فوت کرده، برادر دیگر آقا میرزا محمد شفیع جهانشاهی آقا میرزا عبدالرحیم جهانشاهی است که چند سال رئیس دادگستری تبریز بود و مرحوم شده است.

بالجمله اگر در ثبت احوال و تاریخ اسلاف (رحم‌الله معشر الماضین) قصور رفته و یا دچار غفلت و اشتباه شده باشم با نظر عفو و اغماض باین لغزش و خطا نگریسته و با نظر اشفاق آن را اصلاح و به رسم یادکار بدست اخلاف بسپارند و با چشم لطف و مرحمت باین هدیه عطف نظر کرده، همیشه در حمایت نژاد ساعی باشند که دهقانی به پسر خود چنین وصیت نمود: «فرزند از اصالت تخم غفلت مکن و سعی کن که آنرا از تخم‌های هرزه پاک نگاهداری». امیدوارم که آیندگان با نظر رحمت همیشه مرا یاد کنند، و این هدیه را بنام عظمت روحی و تاریخی سلسلهٔ طباطبا از این بندهٔ حقیر با دست شفقت بپذیرند.

العبد

سید حسینعلی نقیب‌زاده مشایخ طباطبا

منابع

۱ ـ آقابزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱٤۰۳ ـ ۱٤۰٦ ق/ ۱۹۸۳ ـ ۱۹۸٦ م.

۲ ـ آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، الکرام البرره فی القرن الثالث بعد العشره، قم، مؤسسه اسماعیلیان، [بی‌تا].

۳ ـ آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، نقباء البشر فی القرن رابع عشر، قم، مؤسسه اسماعیلیان، [بی‌تا].

٤ ـ آق‌سرائی، محمود بن محمد، تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار یا مسایرة الاخیار، چ ۲، به اهتمام عثمان توران، انتشارات اساطیر، بی‌جا.

۵ ـ ابن اثیر، عزالدین علی، بی‌تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۱، ۱۲، ۱٤، ترجمه عباس خلیلی، تصحیح دکتر مهیار خلیلی، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.

٦ ـ ابن اثیر، عزالدین علی، بی‌تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱٦، ۱۷، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.

۷ ـ ابن اثیر، عزالدین علی، بی‌تا، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۲۷. ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.

۸ ـ ابن ندیم، محمد بن اسحاق، ۱۳٤٦، الفهرست. ترجمه م. رضا تجدّد، چ ۲، تهران، چاپخانه بانک بازرگانی ایران.

۹ ـ ابن حوقل، صورةالارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۱۰ ـ ابن خرداد به، مسالک و ممالک، ترجمه سعید خاکرند، چ ۱، میراث ملل، تهران.

۱۱ ـ ابن خلدون، عبدالرحمن، اَلعِبْرَ، ج ۱، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۲ ـ ابن خلدون، عبدالرحمن، اَلعِبْرَ، ج ۲، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۳ ـ ابن فقیه، ابوبکر احمد بن اسحاق همدانی، ترجمه‌ی مختصر البلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۱٤ ـ ابن العبری، مختصر الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۵ ـ ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ٦، ترجمه علینقی منزوی، تهران، انتشارات توس.
۱٦ ـ ابم مسکویه، (ابوعلی مسکویه رازی)، تجارب الامم، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، انتشارات سروش.
۱۷ ـ ابودلف، سفرنامه ابودلف در ایران، با تعلیقات مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران، کتابفروشی زوار.
۱۸ ـ احمدی، نزهت، در باب اوقاف صفوی (مجموعه مقالات) تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.
۱۹ ـ ادواردز، سیسل، ۱۳٦۸، قالی ایران، چ ۲، ترجمه مهین‌دخت صبا، تهران، انتشارات فرهنگسرا.
۲۰ ـ اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی، ۱۳٦۵، لغت فرس، تصحیح فتح‌الله مجتبائی، علی اشرف صادقی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۲۱ ـ اشپولر، برتولد، ۱۳٦۹، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، چ ۳، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۲ ـ اشپولر، برتولد، ۱۳٦۹، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ترجمه مریم میراحمدی، چ ۱، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۳ ـ اصفهانی کاظمی، محمدمهدی، احسن الودیعه فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعه، او تتمیم روضات الجنات، نجف، مطبعه الحیدریه، [بی‌تا]
۲٤ ـ اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی، المآثر و الآثار، تهران، اساطیر، ۱۳٦۲.
۲۵ ـ امیرخیزی، اسماعیل، قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۳۹.
۲٦ ـ امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، الانصاف، ۱۹۵۱ م.
۲۷ ـ اوراق تازهاب مشروطیت مربوط به سال‌های ۱۳۲۵ ـ ۱۳۳۰، تهران، چاپ ایرج افشار، ۱۳۵۹.
۲۸ ـ امینی تبریزی، عبدالحسین، شهداء الفضیله، نجف اشرف، [بی‌نام]، ۱۳۵۵ ق.
۲۹ ـ امینی، محمدهادی، معجم الرجال الفکر و الادب فی النجف، خلال الف عام، ویرایش ۲، [بی‌جا، بی‌تا]، ۱٤۱۳ ق = ۱۹۲۲.
۳۰ ـ بارتولد، و.، ۱۳۷۲، تذکره جغرافیایی ایران، ترجمه حمزه سردادوز، ج ۳، انتشارات توسل، تهران.
۳۱ ـ بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱٤ هجری، تهران، زوار، ۱۳٦۳ ـ ۱۳٤۷.
۳۲ ـ بصیرت‌منش، حمید، علما و رژیم رضا شاه، تهران، عروج ۱۳۷٦.
۳۳ ـ بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۳٦۷، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، نشر نقره، تهران.
۳٤ ـ بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره.

۳۵ ـ بلعمی، ۱۳۷٤، تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی) ج ۱، تصحیح محمد روشن، سروش، تهران.

۳٦ بنداری اصفهانی، تاریخ سلسله سلجوقی (زَبدة النُصره و نُخبه العُصرة)، ترجمه محمدحسین خلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۳۷ ـ بهرامی، اکرم، تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی در قرن هفدهم، تهران، انتشارات وحید.

۳۸ ـ بیات، نادر، تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام، چ ۱، نشر ایرانشهر، بی‌جا.

۳۹ ـ پاسدرماجیان، هراند، تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی، چ ۲، تهران، انتشارات زرین.

٤۰ ـ پرویز، عباس، تاریخ دیالمه و غزنویان، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی.

٤۱ ـ پرویز، عباس، تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.

٤۲ ـ پورمحمدعلی شوشتری (مهرین)، عباس، ۱۳۲۱، ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان، ج۲، تهران.

٤۳ ـ پیرنیا، حسن ـ (اقبال، عباس)، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، چ ۷، تهران، انتشارات خیام.

٤٤ ـ تابانی، حبیب‌الله، تبریز از نگاهی دیگر، چ ۱، تبریز، ۱۳۷۹.

٤۵ ـ تاریخ بناکتی، ۱۳٤۸، به کوشش جعفر شعار (دکتر)، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳٤۸.

٤٦ ـ تاریخ وصاف، ۱۳٤٦، به قلم عبدالمحمد آیتی، انتشارات فرهنگ ایران، تهران.

٤۷ ـ تاورنیه، ۱۳٦۳، (سفرنامه تاورنیه)، تصحیح حمید شیرانی، چ ۳، اصفهان، انتشارات کتابخانه خیام.

٤۸ ـ ترابی طباطبایی، سید جمال، تاریخ تبریز به روایت سکه و ضمیمه، تبریز، مؤلف ۱۳۸۳.

٤۹ ـ ترابی طباطبایی، سید جمال، سفیه‌نامه، دفتر اول، مشهد، مؤلف ۱۳۸۳.

۵۰ ـ تربیت، محمدعلی، دانشمندان آذربایجان، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۸.

۵۱ ـ ترکمان، محمد، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ فضل‌الله نوری، تهران، رسا، ۱۳٦۲.

۵۲ ـ تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.

۵۳ ـ تقی‌زاده، حسن، زمینه انقلاب مشروطیت ایران (سه خطابه)، تهران، انتشارات گام، چاپ دوم،

.۱۳۵٦

٥٤ ـ تقی‌زاده، حسن (سید)، ۱۳٤۹، از پرویز تا چنگیز، کتابفروشی فروغی، تهران.

٥٥ ـ توکلی مقدم، حسین، ۱۳۷٥، وجه تسمیه شعرهای ایران، ج ۱، نشر میعاد، تهران.

٥٦ ـ جرفا دقانی، ابوشرف ناصح بن ظفر، ۱۳۷٤، ترجمه تاریخ یمینی، جعفر شعار (دکتر)، چ ۳، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.

٥۷ ـ جکسن، ابرام و. ویلیامز، ۱۳٥۳، سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری، فریدو بدره‌ای، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.

٥۸ ـ جوادی، شفیع، ۱۳٥۰، تبریز و پیرامون، تبریز.

٥۹ ـ جوینی، علاءالدین عطاملک، ۱۳۳٤، تاریخ جهانگشای (جوینی)، ج ۲، به اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی مطبعه بریل در لیدن، هلند.

٦۰ ـ حائری، عبدالهادی تشیع و مشروطیت، تهران امیرکبیر، ۱۳٦۰.

٦۱ ـ حبیب آبادی، محمدعلی، مکارم الآثار، اصفهان، کمال و انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان و نفائس مخطوطات اصفهان.

٦۲ ـ حرزالدین، محمدحسین، معارف الرجال فی تراجم العلماء و الادباء، نجف، مطبعه نجف، ۱۳۸۳.

٦۳ ـ حسین‌زاده، وحید، مقبره الشعرای تبریز، تبریز، ۱۳۹۳.

٦٤ ـ حسینی، احمد، تراجم الرجال، مجموعه متراجم الاعلام اکثرهم مغمورون ...، قم، مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱٤۱٤ ق. = ۱۳۷۳.

٦٥ ـ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳٦۲، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری.

٦٦ ـ حسین ابن اسعد دهستانی، ۱۳٦۳، فرج بعد از شدت، ج ۲، به اهتمام اسماعیل حاکمی (دکتر)، چ ۲، تهران، انتشارات اطلاعات.

٦۷ ـ حشری تبریزی، ملامحمدامین، ۱۳۷۱، روضه اطهار، به تصحیح عزیز دولت‌آبادی، تبریز، ستوده.

٦۸ ـ حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳٦۳، تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از سوگ یعقوب لیث تا سقوط عباسیان)، چ ۲، تهران، حقیقت.

٦۹ ـ حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۷٦، فرهنگ تاریخ و جغرافیایی شهرستان‌های ایران، تهران، انتشارات کوشش.

۷۰ ـ خاقانی شروانی (دیوان)، بی‌تا، به کوشش ضیاءالدین سجادی (دکتر)، تهران، انتشارات کتابفروشی زوّار.

۷۱ ـ خاماچی، بهروز، بازار تبریز در گذر زمان، تبریز، انتشارات اطاق بازرگانی و صنایع و معادن تبریز.

۷۲ ـ خاماچی، بهروز، فرهنگ جغرافیای آذربایجان‌شرقی، سروش، تهران.
۷۳ ـ خانلو، منصور، تبریز قدیم از کهن‌ترین ایام تاکنون، چ ۱، تبریز، تلاش، ۱۳٦۳.
۷٤ ـ خلف تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، ج ۱، به اهتمام محمد معین، چ ٤، تهران، امیرکبیر.
۷۵ ـ خوافی، فصیح‌الدین احمد، مجمل فصیحی، به تصحیح محمود فرّخ، مشهد.
۷٦ ـ دایرة المعارف تشیع، زیر نظر صدر حاج سید جوادی و دیگران، ج ۱، تهران، نشر شهید سعید محبی.
۷۷ ـ دایرة المعارف مصاحب، زیر نظر غلامحسین مصاحب، ج ۱، تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلین.
۷۸ ـ دمرگان، ژاک، هیئت علمی فرانسه در ایران (مطالعات جغرافیایی)، ج ۱، ترجمه کاظم ودیعی (دکتر)، انتشارات چهر، تبریز.
۷۹ ـ دولیه دلند، آندره، زیبایی‌های ایران، ترجمه محسن صبا (دکتر)، تهران، ۱۳۵۵، انجمن دوستداران کتاب.
۸۰ ـ دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۳۵، لغت‌نامه دهخدا.
۸۱ ـ دیاکونف، ا.م، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳٤۵، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۸۲ ـ دیباج، اسماعیل، آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان، تهران، ۱۳٤۵.
۸۳ ـ دیماند، س.م، راهنمای صنایع اسلامی، چ ۲، ترجمه عبدالله فریار، تهران، ۱۳٦۵، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۸٤ ـ ذکاء، یحیی، زمین‌لرزه‌های تبریز، چ ۱، تهران، ۱۳٦۸، کتاب‌سرا.
۸۵ ـ ذکاء، یحیی، جستارهایی درباره زبان مردم آذربایجان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
۸٦ ـ رامپوری، غیاث‌الدین محمد، غیاث‌اللغات، ج ۱، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر.
۸۷ ـ رحمانی‌فر، محمّد، نگاهی نوین به تاریخ دیرین ترک‌های ایران، تبریز، نشر اختر.
۸۸ ـ رضا، عنایت‌الله، آذربایجان واران (آلبانیای قفقاز)، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
۸۹ ـ رضازاد عمو زالدین، مجید، تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان، اختر، ۱۳۸۰.
۹۰ ـ رضایی، عبدالعظیم، تاریخ ده هزار ساله ایران، ج ۳، چ ۷، تهران، انتشارات اقبال.
۹۱ ـ رضایی، محمد، تاریخ تشیع در آذربایجان، قم، انتشارات شیعه‌شناس، ۱۳۸۵.
۹۲ ـ رضایی، محمد، تشیع آذربایجان مبنای وحدت ملی در ایران، تبریز، میراث فرهنگی، ۱۳۸۸.
۹۳ ـ ریپکاو دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات گوتمبرگ و جاویدان خرد، تهران.

۹٤ ـ رئیس‌نیا، رحیم، آذربایجان در سیر تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ج ۱، ۲، تبریز، انتشارات نیا (نیما)، چ ۲، ۱۳۷۰.

۹۵ ـ زامباور، نسب‌نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، ۵۳٦، کتابفروشی خیام.

۹٦ ـ زرکلی، خیرالدین، الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸٦.

۹۷ ـ زریاب (خویی)، عباس، ۱۳۵٤، دانش‌نامه ایران و اسلام، ج ۱، زیرنظر احسان‌یارشاطر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طهران.

۹۸ ـ زریاب (خویی)، عباس، ۱۳٦۷، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران.

۹۹ ـ زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۵٤، تاریخ در ترازو، چ ۱، امیرکبیر، تهران.

۱۰۰ ـ زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۸، دو قرن سکوت، چ ۹، انتشارات سخن، تهران.

۱۰۱ ـ زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳٦۷، تاریخ مردم ایران (کشمکش با قدرت‌ها)، امیرکبیر، تهران.

۱۰۲ ـ زهتابی، محمدتقی، ۱۳۷۰، زبان آذری ادبی معاصر، انتشارات نوبل، تبریز.

۱۰۳ ـ زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد خُرندزی، ۱۳٦۵، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، به تصحیح مجتبی مینوی، چ ۲، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

۱۰٤ ـ سعدی، (مصلح‌الدین)، ۱۳٦۹، بوستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چ ٤، شرکت انتشارات خورزمی، تهران.

۱۰۵ ـ سعیدیان، عبدالحسین، ۱۳٦۹، سرزمین و مردم ایران، چ ۷، انتشارات علم و زندگی، تهران.

۱۰٦ ـ سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳٤۹، ترجمه دکتر منوچهر امیری، چ ۱، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.

۱۰۷ ـ سلطان‌زاده، حسین، تبریز خشتی استوار در معماری ایران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی ایران.

۱۰۸ ـ سلطان القرایی، محمدامین، هفتمین سالگرد وفات آیت‌الله العظمی حاج میرزا جوادآقا سلطان القراء تبریزی، نشریه میثاق، چاپ تبریز، سال هفتم، شماره ۱۷٤، ص ۷.

۱۰۹ ـ سید علوی، سید ابراهیم، آیت‌الله آقا فقیه زاهد و مجتهد و مبارز، فصل‌نامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۵.

۱۱۰ ـ سید علوی، سید ابراهیم، تبریز، میرزا صادق‌آقا، دانشنامه جهان اسلام، ج ٦، تهران، بنیاد دایرة

المعارف اسلامی، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ۱۳۸۰.
۱۱۱ ـ سید علوی، سید ابراهیم، بیان صادق (شرح حال، آثار، افکار و مبارزات آیت‌الله میرزا صادق‌آقا)، کیهان اندیشه، شماره ۱۶.
۱۱۲ ـ سلطان‌زاده، حسین، تبریز خشتی استوار در معماری ایران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ایران، ۱۳۷۶.
۱۱۳ ـ سومر، فاروق، ۱۳۷۱، نقش ترکان در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی (دکتر) ـ امامی، محمدتقی، چ ۱، تهران، نشر گستره، ۱۳۷۱.
۱۱۴ ـ سیاهپوش، محمدتقی، پیدایش تمدن در آذربایجان، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۰.
۱۱۵ ـ شاردن، ۱۳۳۵، ج ۲، (سیاحتنامه شاردن)، ترجمه محمد عباسی، امیرکبیر، تهران.
۱۱۶ ـ شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، ج ۲ف تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۲.
۱۱۷ ـ شهریار، محمدحسین (سید)، ۱۳۷۱، کلیات دیوان شهریار، ج ۱، چ ۱۲، تهران، انتشارات زرین و انتشارات نگاه، ۱۳۷۱.
۱۱۸ ـ شیروانی، حاج زین‌العابدین، بی‌تا، بستان‌السیاحه، کتابفروشی سنائی ـ محمودی، بی‌جا.
۱۱۹ ـ صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۶، تاریخ ادبیات در ایران (از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هـ)، ج ۲، انتشارات فردوس.
۱۲۰ ـ صحیفه نور، محمد، «شرح رساله طبایع الاستعداد و ترجمه آن»، مجله راهنمای کتاب، ش ۱۲ (۱۳۴۸).
۱۲۱ ـ صدر هاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان، کمال، ۱۳۶۳.
۱۲۲ ـ صادقی، مقصود [به اهتمام] همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، (مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین)، تبریز، ستوده، ۱۳۸۳.
۱۲۳ ـ صدیقی نخجوانی، رضا، تغییر لباس و قیام مردم تبریز با مقدمه و حواشی رحیم نیکبخت، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۴، ۱۳۸۳.
۱۲۴ ـ صفوت، محمدعلی، تاریخ فرهنگ آذربایجان، قم، چاپخانه قم، ۱۳۲۹.
۱۲۵ ـ طاهرزاده بهزاد، کریم (مهندس)، ۱۳۶۳، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، چ ۲، انتشارات اقبال، بی‌جا.
۱۲۶ ـ طبری، محمد بن جریر، ۱۳۵۲، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده،ج ۱، ۲، ۵، ۱۳، ۱۵، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۲۷ ـ ظهیر فاریابی (دیوان)، بی‌تا، (دیوان ظهیر فارابی)، به اهتمام هاشم رضی، تهران، انتشارات کاوه.

۱۲۸ ـ عالم‌پور رجبی، مسعود، سیری در بازار و سه مسجد تاریخی تبریز، تبریز، انتشارات احساس، ۱۳۷۷.

۱۲۹ ـ عباس‌خانی، روح‌الله، سیر تطور هنر در آذربایجان، تهران، سروش، ۱۳۸۲.

۱۳۰ ـ عبیری، عباس، حاج‌آقا نورالله اصفهانی ستاره اصفهان، [تهران]، سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، ۱۳۷٤.

۱۳۱ ـ عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، مفاخر آذربایجان، ج ۱، تبریز، نشر آذربایجان، ۷۵ ـ ۱۳۷٤.

۱۳۲ عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، فقهای نامدار شیعه، قم، کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، [بی‌تا].

۱۳۳ ـ علی صادقی، مقصود، مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، تبریز، ستوده، ۱۳۸۳.

۱۳٤ ـ علیزاده، عمران، نامداران تاریخ، ج ۲، تبریز، ۱۳۸۰.

۱۳۵ ـ علیزاده، جمشید، به همین سادگی و زیبایی (یادنامه شهریار)، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷٤.

۱۳٦ ـ عوفی، محمد، لباب‌الالباب، تصحیح سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳٤۵.

۱۳۷ ـ غفاری قزوینی (کاشانی)، قاضی احمد، ۱۳٤۳، تاریخ جهان‌آرا، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳٤۳.

۱۳۸ ـ فائقی، ابراهیم، آذربایجان در مسیر تاریخ ایران، ج ۱، انتشارات یاران، تبریز، ۱۳۷۵.

۱۳۹ ـ فرای، ریچارد. ن، عصر زرین فرهنگ ایران، مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش، ۱۳۵۸.

۱٤۰ فرزانه، م.ع. (محمدعلی)، مبانی دستور زبان آذربایجان، چ ۲، انتشارات فرزانه، ۱۳۵۷.

۱٤۱ ـ فرزبود، محمدعلی، کلک و وحی، پیشینه کتابت قرآن در آذربایجان، تبریز، کانون فرهنگ و هنر و ادب آذربایجان‌شرقی، ۱۳۸٤.

۱٤۲ ـ فروزانفر، بدیع‌الزمان، سخن و سخنوران، چ ۲، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۰.

۱٤۳ ـ فره‌وش، بهرام، ایرانویچ، چ ٤، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷٤.

۱٤٤ ـ فضل‌الله همدانی، خواجه رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۱، به تصحیح محمد روشن ـ مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳.

۱٤۵ ـ فقیه بلخی، ابوالمعالی محمد بن نعمت علوی، بیان الادیان، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۳.

۱٤٦ ـ فقیه، جمال‌الدین، آتورپاتکان (آذربایجان و نهضت ادبی)، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، تهران، ۱۳٤٦.

۱٤۷ ـ قاضی طباطبایی، سیدحسن خاندان‌های فضل و دانش آذربایجان در عصر قاجار، چهره

آذرآبادگان در آینه تاریخ ایران، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۳.
۱٤۸ ـ قزوینی، ملاعبدالنبی فخرالزمانی، تذکره میخانه، به اهتمام گلچین معانی، تهران، اقبال و شرکاء، ۱۳٤۰.
۱٤۹ ـ قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه از جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۱۵۰ ـ قطران تبریزی، (دیوان قطران تبریزی)، از روی نسخه محمد نخجوانی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳٦۲.
۱۵۱ ـ قفس اوغلی، ابراهیم، ۱۳٦۷، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه استاد دکتر داود اصفهانیان، تهران، نشر گستره، ۱۳٦۷.
۱۵۲ ـ کاتب خوارزمی، ابوعبدالله محمّد بن احمد بن یوسف، ۱۳٤۷، مفاتیح‌العلوم، ترجمه حسین خدیوجم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
۱۵۳ ـ کاتبی، حسینقلی، زبان‌های باستانی آذربایجان، چ۱، پاژنگ، تهران، ۱۳٦۹.
۱۵٤ ـ کارنگ، عبدالعلی، تاثی و هرزنی «دو لهجه از زبان باستان آذربایجان»، واعظ‌پور، تبریز، ۱۳٤۳.
۱۵۵ ـ کارنگ، عبدالعلی، آثار باستانی آذربایجان (شهرستان تبریز)، ج ۱، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۲، تهران، ۱۳۷٤.
۱۵٦ ـ کربلائی تبریزی، حافظ حسین، ۱۳٤٤، روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، ج ۱، به تصحیح میرزا جعفرآقا سلطان القرائی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤٤.
۱۵۷ ـ کربلائی تبریزی، حافظ حسین، روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، ج ۲، به تصحیح میرزا جعفرآقا سلطان القرائی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤۹.
۱۵۸ ـ کرزن، جرج، (ن)، ۱۳٤۹، ایران و قضیه ایران، ج ۱، ترجمه غ (غلامرضا)، وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤۹.
۱۵۹ ـ کریستی ویلسن، ج، تاریخ صنایع ایران، ترجمه عبدالله فریار، چ ۲، تهران، انتشارات فرهنگسرا، ۱۳٦٦.
۱٦۰ ـ کریمی، م، مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، زنجان، انتشارات زنگان، ۱۳۷۸.
۱٦۱ ـ کسروی، سید احمد، شهریاران گمنام، چ ٦، جامی، تهران، ۱۳۷۷.
۱٦۲ ـ کسروی، سید احمد، کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، چ ۱، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی و انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۵۲.
۱٦۳ ـ کسکین، رضا، هویت ایرانی و زبان ترکی، امید زنجان (ویژه‌نامه)، بی‌جا، ۱۳۷۸.

۱٦٤ ـ کمبریج، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج ٤، گردآورنده ر.ن.فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.

۱٦٥ ـ کمبریج، تاریخ ایران (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، ج ۵، گردآورنده جی.آ بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.

۱٦٦ ـ کیانی، محمدیوسف، پایتخت‌های ایران، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷٤.

۱٦۷ ـ گرانتوسکی، ا، آ.و دیگران، تاریخ ایران (از زمان باستان تا امروز)، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران، انتشارات پویش، ۱۳۵۹.

۱٦۸ ـ گروته، هوگو، (سفرنامه گروته)، ترجمه مجید جلیلوند، تهرانف نشر مرکز، ۱۳٦۹.

۱٦۹ ـ گیرشمن.ر، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمدمعین، چ ۱۰، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.

۱۷۰ ـ لسترنج، ۱۳۷۷، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چ ۳، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

۱۷۱ ـ لمبتون، آن.ک.س، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۲.

۱۷۲ ـ لین‌پول، استانلی، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران، کتابفروشی مهر، ۱۳۱۲.

۱۷۳ ـ مارکام، کلمنت، تاریخ ایران در دوره قاجار، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار، نشر فرهنگ ایران، تهران، ۱۳٦٤.

۱۷٤ ـ محمدحسن، زکی، تاریخ صنایع ایران، (بعد از اسلام)، ترجمهم محمدعلی خلیلی، اقبال، تهران.

۱۷۵ ـ محمد پادشاه (شاد)، ۱۳۳۵، فرهنگ آنندراج. ج ۱، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳٦٦.

۱۷٦ ـ محمدزاده، احمد، همای رحمت، تبریز، انتشارات منشور، ۱۳۷۲.

۱۷۷ ـ محسن‌وند، حسن، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۱۲۹۹ ـ ۱۳۲۰)، [تهران]، الهام، ۱۳٦۹.

۱۷۸ ـ مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطه، تهران، مؤلف، ۱۳۲۷.

۱۷۹ ـ مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، [تهران]، زرین، [بی‌تا].

۱۸۰ ـ مجتبی‌زاده، صادق، تصویر و شرح زندگانی و آثار شعرای عاشورایی، ج دوم، تبریز، ۱۳۹۰.

۱۸۱ ـ مدرسی تبریزی، محمدعلی، ریحانة‌الادب، ج ۲، تهران، خیام، ۱۳٦۹.

۱۸۲ ـ مدرس چهاردهی، مرتضی، سیمای بزرگان، تهران، شرق، ۱۳۵۵.

۱۸۳ ـ مرتضوی، منوچهر (دکتر)، ۱۳۵۳، چهره آذرآبادگـان در آئینـه تـاریخ ایـران، انتـشارات دانـشگاه آذرآبادگان، تبریز.

۱۸٤ ـ مرتضوی، منوچهر (دکتر)، ۱۳٦۰، زبان دیرین آذربایجان، موقوفات دکتر محمـود افـشار یـزدی، تهران.

۱۸۵ ـ مشکور، محمدجواد، خلاصـة الادیان، (در تاریخ دین‌های بزرگ)، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۵۹.

۱۸٦ ـ مشکوتی، نصرت‌الله، از سلاجقه تا صفویه، تهران، کتابخانه ابن سینا.

۱۸۷ ـ مقدسی، ابوعبدالله بن محمد، احسن التقاسیم فی معرفـة الاقالیم، ترجمه علینقی منـزوی (دکتـر)، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳٦۱.

۱۸۸ ـ موتاب، احمد، ۱۳۷۷، آئین فتوت و جوانمردی و پهلوانان آذربایجان، روان پویا، تبریز.

۱۸۹ ـ مولای حسن، یادنامه سالگرد ارتحال آیت‌الله سید ابوالحسن مولانا، بنیاد فرهنگی و خیریـه نیمـه شعبان، تبریز، ۱۳۸۵.

۱۹۰ ـ مهدوی، سید مصلح‌الدین، دانشمندان و بزرگان اصفهان، اصفهان، ثقفی، ۱۳٤۸.

۱۹۱ ـ میرخواند، میرمحمد بن سید برهان‌الدین، ۱۳۳۹، روضـة الصفا، ج ٤، انتشارات کتابفروشـی‌هـای مرکز ـ خیام، تهران، ۱۳۳۹.

۱۹۲ ـ مینورسکی، ولادیمیر، تاریخ تبریز، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تبریز، ۱۳۳۷.

۱۹۳ ـ نادر میرزا، ۱۳۷۳، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، تـصحیح غلامرضـا طباطبـایی مجـد، چ ۱، انتشارات ستوده، تهران، ۱۳۷۳.

۱۹٤ ـ ناصرخسرو (قبادیانی مروزی)، سفرنامه ناصرخسرو، با حواشی محمد دبیر سیاقی (دکتر)، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵٤.

۱۹۵ ـ ناطق، ناصح، زبان آذربایجان وحدت ملی ایران، موقوفات دکتـر محمـود افـشار یـزدی، تهـران، ۱۳۵۸.

۱۹٦ ـ نبئی، ابوالفضل، تقویم و تقویم‌نگاری در تاریخ، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضـوی، مشهد، ۱۳٦۵.

۱۹۷ ـ نجفی، موسی، اندیشه سیاسی و تاریخ بیدارگرانه حاج‌آقا نورالله اصفهانی، تهران، مؤلف، ۱۳٦۹.

۱۹۸ ـ نجفی، موسی، حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران، تهران، مؤسـسه فرهنگـی دانـش و اندیـشه معاصر، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۹.

۱۹۹ ـ نخجوانی، حسین، چهل مقاله،به کوشش یوسف خادم هاشمی‌نسب، تبریز، ۱۳٤۲.

۲۰۰ ـ نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی ایران (در دوران پیش از تاریخ و آغـاز تـاریخ)، دانـشگاه تهـران، تهران، ۱۳٤۲.

۲۰۱ ـ نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، تهران، ۱۳٤۲.

۲۰۲ ـ نولدکه ، تئودور، بی‌تا، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، سلـسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران.

۲۰۳ ـ نیشابوری، ظهیرالدین، سلجوق‌نامه، به کوشش محمد رمضانی، کلاله خاور، تهران، ۱۳۳۲.

۲۰٤ ـ نیکنام لاله، ذوقی، ۱۳۷٤، تبریز در گذر تاریخ، چ ۱، انتشارات یاران، تبریز، ۱۳۷۲.

۲۰۵ ـ نیکنام لاله، ایوب، تبریز در گذر تاریخ (شناسنامه تاریخی تبریز)، نگـاهی بـه تـاریخ و سـرزمین آذربایجان، فریبرز ذوقی، تبریز، یاران، ۱۳۷٤.

۲۰٦ ـ نیکبخت، رحیم، نقش علما آذربایجان در تحولات سیاسی، مجموعه مقالات همایش بین‌المللـی نهضت مشروطیت، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ۱۳۷۸.

۲۰۷ ـ نیکبخت، رحیم، اسماعیل‌زاده، صمد، زندگانی و مبارزات شهید آیت‌الله قاضی طباطبائی، تهـران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.

۲۰۸ ـ نیکبخت، رحیم، مبارزات آیت‌الله سید یونس اردبیلی، (به روایت اسناد و خاطرات، مرکـز اسـناد انقلاب اسلامی).

۲۰۹ ـ نیکبخت، رحیم، بازخوانی مشروطه ویژه‌نامه یکصدمین سال صدور فرمـان مـشروطیت، تبریـز، دانشگاه آزاد اسلامی تبریز، ۱۳۸۵.

۲۱۰ ـ نیکبخت، رحیم، صدری، منیژه، اسنادی از مبارزات علمای اصفهان و تبریـز، مجموعـه مقـالات همایش آراء و بزرگداشت هشتادمین سالگرد نهضت حاج‌آقا نورالله اصفهانی، تهران مؤسسه مطالعات.

۲۱۱ ـ واحد، سینا، قیام گوهرشاد، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳٦٦.

۲۱۲ ـ نیکبخت، رحیم، نقش آذربایجان در تحکیم هویت ایران، تهران، وزارت علوم، ۱۳۸۷.

۲۱۳ ـ وارسته، حمید، تبریز و خاطره‌ها، تبریز، انتشارات ارک.

۲۱٤ ـ نوتاش، محمدرضا، آشنایی با امامزادگان استان آذربایجان‌شرقی، تبریز، بنیاد نیمه شـعبان آیـت‌آلله انگجی، ۱۳۸۲.

۲۱۵ ـ واعظ خیابانی، علی، علمای معاصرین، تهران، اسلامیه، ۱۳٦٦ ق. ـ ۱۳۲۵ ش.

۲۱٦ ـ واقعه کشف حجاب، اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عـصر رضـاخان، بـه اهتمـام مرتضی جعفری، صغرا اسماعیل‌زاده، معصومه فرشچی، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسه پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۱.

۲۱۷ ـ وکیلی، سید اسماعیل، ۱۳٦۲، آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، بی‌جا.

۲۱۸ ـ ولایتی، علی‌اکبر، نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلامی و ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۹.

۲۱۹ ـ ویجویه، محمدباقر، تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، به کوشش علی کاتبی، تهران، کتاب‌های سیمرغ، چاپ سوم، ۱۳۵۵.

۲۲۰ ـ هاشمیان، هادی، بررسی حوزه‌های علمیه آذربایجان، تبریز، صدا و سیمای آذربایجان‌شرقی، ۱۳۷٦.

۲۲۱ ـ هاشمیان، هادی، کتابشناسی جامع آذربایجان‌شرقی (٤ جلد)، تبریز، مهدآزادی، ۱۳۸۲.

۲۲۲ ـ هاشمیان، هادی، کتابشناسی رشیدالدین فضل و ربع رشیدی، تبریز، مهدآزادی، ۱۳۸۲.

۲۲۳ ـ هاشمیان، هادی، بقیه السلف (شرح حال آیت‌الله العظمی آقای میرزا علی غروی علیاری)، تهران، ۱۳۷٤.

۲۲٤ ـ هاشمیان، هادی، دریای عرفان (شرح حال آیت‌الله سید علی قاضی)، قم، انتشارات طه، ۱۳۸۰.

۲۲۵ ـ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب اصفهانی، ۲۵۳٦، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمدابراهیم آیتی (دکتر)، چ ۲، ترجمه و نشر کتاب، تهران.

۲۲٦ ـ یکرنگیان، داود، ۱۳۷۷، تبریز در عهد محمود غازان (۷۰۳ ـ ٦۹٤). پایان‌نامه ارشد تاریخ، دانشکده علوم انسانی.